51

[illegible]

ال مکتوبات قدسی آیات حضرت مجدد الف
ثانی [illegible] در ملک احقر المسلمین
عفی عنه [illegible] الدین
مرحوم درامد بتاریخ ۱۰ ماه ذی الحجه سنه ۱۱
جمادی چند دادم جانی خریدم
بنامیزد عجب ارزان خریدم

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مکتوبات حضرت شیخنا و مرشدنا حضرت شیخ احمد الفاروقی النقشبندی سلمه الله
والبقاه الی یوم الدین جمع شده در تحریر آورده رجا آنکه نفعی ازان بطالبان
حق جل و علا برسد والمسئول من الله سبحانه العصمة والتوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

۱ عرضداشت اول در بیان احوالی که مناسبت بانظم ظاهر دارند و ظهور قسم خاص از
توحید و بیان عروجات که بر فوق محدد واقع شده است و انکشاف درجات
بهشت و ظهور مراتب بعضی از اهل الله به پیر بزرگوار خود نوشته اند

۲ عرضداشت دویم در بیان حصول ترقیات مباهات بعنایات حضرت ایزدی
جل سلطانه نیز به پیر بزرگوار خود نوشته شد

۳ عرضداشت سیوم در بیان محبوس شدن یاران بمقام مخصوص و گذشتن بعضی
ازان و رسیدن بمقامات تجلی ذاتی نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند

۴ عرضداشت چهارم در بیان فضایل شهر عظیم القدر شهر رمضان و بیان
حقیقت محمدی علیه و علی آله الصلوة والسلام نیز به پیر خود نوشته اند

۵ عرضداشت پنجم در سفارش خواجه برهان که یکی از مخلصان بود و بیان
بعضی احوال او نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند ۶ عرضداشت ششم در بیان
حصول جذبه و سلوک و تربیت یافتن بهر دو و صفت جمال و جلال و بیان
فنا و بقا و ما یتعلق بذلک و بیان فوقیت نسبت نقشبندی نیز به پیر بزرگوار
خود نوشته اند ۷ عرضداشت هفتم در بیان بعضی از احوال غریبه خود
با بعضی استفسارهای ضروریه نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند ۸ عرضداشت
هشتم در بیان احوالی که به بقا و صحو تعلق دارند نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند
۹ عرضداشت نهم در بیان احوالی که بمقام فرود آمدن مناسبت دارند نیز به پیر
خود نوشته اند ۱۰ عرضداشت دهم در حصول قرب و بعد و فراق و وصل
بمعانی غیر متعارفه با بعضی علوم مناسبه آن نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند
۱۱ عرضداشت یازدهم در بیان بعضی کشوف و حصول مقام دیدن قصور
خود متهم داشتن خود را در جمیع اعمال و اقوال و ظهور سر کلام شیخ ابوسعید
ابوالخیر که گفته است عین نمی ماند اثر کی ماند و بیان احوال بعضی یاران
نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند ۱۲ عرضداشت دوازدهم در بیان حصول
فنا و بقا و حصول و ظهور وجه خاص اشیا و حقیقت سیر فی الله و تجلی
ذاتی برقی و جز آن نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند ۱۳ عرضداشت سیزدهم
در بیان بی نهایتی راه و مطابقه علوم حقیقت با علوم شریعت
نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند ۱۴ عرضداشت چهاردهم در بیان حصول
وقایع در اثنای راه رو داده بودند و بیان احوال بعضی مسترشدان

نیز به بر خود نوشته اند ۱۷ عرضداشت یازدهم در بیان احوالی که متناسب
مقدمات هبوط و نزول است با بعضی اسرار مکنونه نیز به بر بزرگوار خود نوشته اند
۱۹ عرضداشت شانزدهم در بیان احوال عروج و نزول وغیر آن نیز به
بر بزرگوار خود نوشته اند ۲۰ عرضداشت هفدهم در بیان بعضی از احوال
خود که تعلق بعروج و نزول دارند نیز به بر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت
۲۱ هژدهم در بیان تمکین است که بعد از تلوین حاصل میشود و بیان مراتب سه گانه
ولایت و در بیان آنکه وجوب واجب تعالی زاید بر ذات او تعالی وغیر آن نیز
به بر بزرگوار خود نوشته اند ۲۳ عرضداشت نوزدهم در سفارش بعضی ارباب
حوایج نیز به بر بزرگوار خود نوشته اند ۲۴ عرضداشت بیستم نیز در سفارش بعضی
ارباب حوایج به بر خود نوشته اند ۲۴ مکتوب بیست و یکم ارسل الی الشیخ محمد الملکی
ولد موسی الحاجی القاری اللاهوری فی بیان درجات الولایات المحمدیة علی
صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و مدح الطریقة النقشبندیة قدس الله تعالی
اسرار صاحبیها و علو نسبتهم و فضلها علی نسب سائر الطرق وان حضورهم
دائمی ۲۵ مکتوب بیست و دوم ارسل الی الشیخ عبدالمجید بن الشیخ محمد المفتی اللاهوری
فی بیان وجه التعلق بین الروح والنفس و بیان عروجها و نزولها و بیان
فناء الجسدی والروحی و بقاءهما و بیان مقام الدعوة والفرق بین
المستهلکین من الاولیاء والراجعین الی الدعوة ۲۶ مکتوب بیست و سیوم

ارسل الی عبدالرحیم المشتهر بخانخانان فی جواب کتابه فی المنع عن اخذ الطرق
من الفاقص و بیان مضرته والمنع عن الالقاب المشتبهة باهل الکفر ۲۸ مکتوب
بیست و چهارم ارسل الی قلیج خان فی بیان کون الصوفی کاینا باینا وان
تعلق القلب لا یکون باکثر من واحد وان ظهور المحبة الذاتیة یستلزم استواء
الایلام والانعام من المحبوب والفرق بین عبادة الابرار و کذا بین الاولیاء المستهلکین
وبین الاولیاء الراجعین الی دعوة الخلق ۲۹ مکتوب بیست و پنجم ارسل الی خواجه
جهان فی التحریص علی متابعة سید المرسلین و متابعة خلفائه الراشدین علیه وعلیهم
الصلوة والتسلیمات اتمها ۲۹ مکتوب بیست و ششم ارسل الی الشیخ العالم مولانا
حاجی محمد فی بیان کون الشوق یکون للابرار دون المقربین مع علوم مناسب
ذلک المقام ۳۰ مکتوب بیست و هفتم بخواجه محمد صدور یافت در بیان مدائح طریقه
علیه نقشبندیه و علو نسبت این بزرگواران قدس الله تعالی اسرارهم مکتوب ۳۱
بیست و هشتم نیز بخواجه محمد صدور یافت در علو حال ابا العباسی تحریر یافته
است که متوهم تنزل و تبعد است ۳۱ مکتوب بیست و نهم بشیخ نظام تهانیسری
صدور یافت در بیان ترغیب در ادای فرایض و رعایت سنن و آداب و قلت
مبالات در ادای نافله در جنب فرایض و منع نمودن از ادای نماز خفتن در
نصف اخیر از شب و منع کردن از تجویز نمودن خوردن آب مستعمل وضو
و منع کردن از تجویز نمودن مریدان که سجده کنند ۳۳ مکتوب سی ام در بیان
شهود آفاقی و انفسی و در تفرقه در بیان شهود انفسی و تجلی صوری و در بیان

وسیله ص

محمد لاهوری ص

از برای زدودن زنگ محبت ما دون حق سبحانه از حقیقت جامعهٔ قلبیه متابعت
سنت سنیه است علی صاحبها الصلوة والسلام مکتوب چهل و سیوم ۵۰ بسیادت
پناه نقابت دستگاه شیخ فرید بخاری صدور یافته در بیان آنکه توحید
دو قسم است شهودی و وجودی و آنچه لابد است توحید شهودیست
است که فنا بآن مربوط است و توحید شهودی با عقل و شرع مخالفت
ندارد و بخلاف توحید وجودی و اقوال مشایخ که ناظر بتوحید اند بتوحید
وجودی باید فرود آورد تا مخالفت شریعت نباشد و توحید شهودی
در مرتبهٔ علم الیقین است که مقام حیرت است و چون ازان مقام میگذرد
و بحق الیقین میرسد از امثال این احوال تحاشی مینماید و ما یناسب ذلک من
الاسولة والاجوبة والتمثیلات الموضحة مکتوب چهل و چهارم ۵۳ بسیادت پناهی
شیخ فرید صدور یافته در مدایح خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات
و در بیان آنکه مصدقان شریعت او خیر الامم اند و مکذبان آن بدترین بنی آدم
و در ترغیب متابعت سنت سنیه او علیه و علی آله الصلوة والسلام
مکتوب چهل و پنجم ۵۴ بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته این
مکتوب بعد ارتحال پیر دستگیر خود ازین عالم فانی نوشته بودند و چون بعضی
ظاهر فقرا از خانقاه منسوب بجناب سیادت پناهی اظهار شکر آن نموده
و وجه جامعیت ایشان که هم سبب کمالات او است و هم سبب نقصان او نیز
مذکور کرده اند با ذکر فضائل شهر رمضان مبارک مکتوب چهل و ششم ۵۶ بسیادت

بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیان آنکه وجود باری
و تقدس همچنین وحدت او تعالی بمسلک نبوت محمدی رسول الله صلی الله علیه و سلم
بمسلک صحیح تا جاربه من عند الله بدیهی اند و بمسلک فکر و دلیل نیستند
و در ایضاح آن مقدمات بسیار ند مذکور ساخته اند مکتوب چهل و هفتم ۵۷
بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافته در شکایت از قرن
سابق که کفار بسبب استیلا رسید اکرده بودند و اهل اسلام خوار و بی اعتبار
گشته و در ترغیب آنکه در ابتدای بادشاهت اگر ترویج دین میسر شود
بهتر است مبادا ضالی و مضلی درمیان آمده خلل در کارخانهٔ اسلام
اندازد و در رنگ قرن سابق سازد مکتوب چهل و هشتم ۵۸ بسیادت و نقابت
پناه شیخ فرید صدور یافته در ترغیب بر تعظیم علما و طلبهٔ علوم که
حاملان شریعت اند مکتوب چهل و نهم ۵۹ بسیادت و نقابت پناهی شیخ
فرید صدور یافته در ترغیب جمع کردن این دو دولت که
ظاهر را باحکام شرعیه منجلی ساختن و باطن را از گرفتاری ما دون
حق سبحانه و تعالی آزاد کردن مکتوب پنجاهم ۵۹ بسیادت پناهی شیخ فرید
صدور یافته در مذمت دنیای دنیه مکتوب پنجاه و یکم ۶۰ بسیادت
پناهی شیخ فرید صدور یافته در ترغیب بر ترویج شریعت غرا علی صاحبها
الصلوة والسلام مکتوب پنجاه و دوم ۶۰ بسیادت پناهی شیخ فرید صدور
یافته در مذمت نفس اماره و بیان مرض ذاتی او و علاج ازاله
آن مرض مکتوب پنجاه و سیوم ۶۱ بسیادت اینشان شیخ فرید

علی آله و سلم

صد ور یافت در بیان آنکه اختلاف علمای سو موجب فساد عالم و ما یناسب ذلک
مکتوب پنجاه و چهارم ۶۲ نیز بسیادت و نقابت پناه شیخ فرید صدور یافت در
بیان اجتناب از صحبت مبتدع لازم است ضرر صحبت مبتدع فوق ضرر کافر است
و بدترین فرق مبتدعه شیعه شنیعه اند و ما یناسب ذلک مکتوب پنجاه و پنجم ۶۳
بسیادت پناهی شیخ عبد الوهاب بخاری صدور یافت در اظهار محبت مکتوب پنجاه
و ششم ۶۴ نیز بشیخ عبد الوهاب صدور یافت در سفارش سیدی مکتوب پنجاه و هفتم ۶۴
بشیخ محمد یوسف صدور یافت در نصیحت مکتوب پنجاه و هشتم ۶۴ بسیادت
مآبی سید محمود صدور یافت در بیان آنکه این راه که ما در صدد قطع آنیم
همگی هفت گام است و در بیان آنکه شیخ نقشبندی ابتدا سیر از عالم امر اختیار کرده اند
بخلاف مشایخ سلاسل دیگر و طریق این بزرگواران طریق اصحاب کرام است
و ما یناسب ذلک مکتوب پنجاه و نهم ۶۵ نیز بسید محمود صدور یافت در بیان آنکه
آدمی را از سه چیز چاره نیست تا نجات ابدی میسر گردد و در بیان آنکه نجات
بی اتباع اهل سنت و جماعت متصور نیست و در بیان آنکه علم و عمل مستفاد
از شریعت اند و اخلاص منوط بسلوک طریقه صوفیه است و در بیان آنکه اخلاص
عمل مراو لیا را در جمیع افعال و اعمال و حرکات و سکنات است مکتوب ۶۶
شصتم نیز بسیادت پناه سید محمود صدور یافت در بیان نفی خواطر
و دفع وساوس بالکلیه و ما یناسب ذلک مکتوب شصت و یکم ۶۶ نیز بسیادت
مآبی سید محمود صدور یافت در ترغیب بر صحبت شیخ کامل مکمل

صحبت

و اجتناب از صحبت ناقص و ما یناسب ذلک مکتوب شصت و دویم ۶۸ بمرشد
حسام الدین صدور یافت در بیان آنکه جذبه که پیش از سلوک است از مقاصد
نیست بلکه وسیله است از برای قطع منازل سلوک بخلاف جذبه که
بعد از سلوک است از مقاصد است و ما یناسب ذلک مکتوب شصت و سیوم ۶۹
بسیادت پناهی و نقابت دستگاهی شیخ فرید صدور یافت در بیان آنکه
انبیا صلوات الله تعالی و تسلیماته علیهم در اصول دین متفق اند اختلاف
این بزرگواران در فروع دین است و در بیان بعض از کلمات متفقه ایشان
مکتوب شصت و چهارم ۷۰ نیز بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور
یافت در بیان لذت و الم جسمانی و روحانی و تحریض بر تحمل مصائب و آلام
جسمانی و ما یناسب ذلک مکتوب شصت و پنجم ۷۱ بخان اعظم صدور یافت
در تاسف و تلهف بر ضعف اسلام و زبونی مسلمانان و تحریض و اغرا بر
تقویت اهل اسلام و ترویج احکام مکتوب شصت و ششم ۷۲ نیز بخان
اعظم صدور یافت و در مدح طریقه علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم
و مناسبت این طریقه بطریق اصحاب کرام علی نبینا و علیهم الصلوة
و السلام و بیان فضیلت اصحاب کرام بر دیگران اگرچه اویس قرنی باشند
یا عمر مروان مکتوب شصت و هفتم ۷۳ بخانخانان صدور یافت در سفارش
محتاجی مکتوب شصت و هشتم ۷۳ نیز بخان خانان صدور یافت در بیان
آنکه تواضع از ارباب غنا زیبد و استغنا از ارباب فقر و ما یناسب
ذلک مکتوب شصت و نهم ۷۴ نیز بخانخانان صدور یافت در بیان تواضع

و اجتناب از صحبت

و جماعت است

است نه علوم و معارف شرعیه و ما یناسب ذلک مکتوب هشتاد و پنجم
بمرزا فتح الله حکیم صدور یافت در ترغیب بر اتیان اعمال صالح خصوصا اداء
صلوة بجماعات و ما یناسب ذلک مکتوب هشتاد و ششم بیکی از احکام جرگی
صدور یافت در بیان سلامتی قلب از یاد دون حق سبحانه مکتوب هشتاد و هفتم
به پهلوان محمود صدور یافت در بیان آنکه چه سعادت است که خدا جل و علا
کسی را قبول نماید مکتوب هشتاد و هشتم نیز به پهلوان محمود صدور یافت در بیان آنکه
چه نعمتی است که کسی با ایمان و صلاح موی سیاه خود را سفید کرده باشد
و در جوانی خوف غالب باید و در پیری رجا مکتوب هشتاد و نهم بمرزا علی خان صدور
یافت در عزا مکتوب نودم بخواجه قاسم صدور یافت در آنکه بکلیت متوجه
حق سبحانه باید بود و امروز حصول این دولت وابسته توجه و اخلاص
باین طبقه علیه نقشبندیه است قدس الله تعالی اسرارهم مکتوب نود و یکم
بشیخ کبیر صدور یافت در بیان آنکه تصحیح عقاید و اتیان اعمال صالح هر دو
جناحند از برای طیران عالم قدس و مقصود از اعمال شرعیه و احوال حقیقت
تزکیه نفس و تصفیه قلب است مکتوب نود و دوم نیز بشیخ کبیر صدور یافت در
بیان آنکه اطمینان قلب بذکر است نه بنظر و استدلال مکتوب نود و سوم
بسکندر خان لودی صدور یافته در بیان آنکه در جمیع اوقات بذکر الهی
جل شانه باید پرداخت مکتوب نود و چهارم بخضر خان لودی صدور یافت
در بیان آنکه آدمی را از تصحیح عقاید و اتیان اعمال صالح چاره نیست

مایانی

تا باین دو بال و پر طیران عالم حقیقت نماید مکتوب نود و پنجم بسید احمد بجواری صدور یافت
در بیان آنکه آدمی نسخه جامع است و قلب او نیز بصفت جامعیت مخلوق
است و اقوال بعضی از مشایخ که در مرتبه سکر واقع شده است در وسعت
و امثال آن محمول بر توجیهات اند و در بیان آنکه صحو افضل است از سکر
و ما یناسب ذلک مکتوب نود و ششم بمحمد شریف صدور یافت در منع و زجر
بر تسویف و تاخیر و تحریص بر متابعت شریعت علی صاحبها الصلوة والسلام
والتحیه و ما یناسب ذلک مکتوب نود و هفتم بشیخ درویش صدور یافت در بیان
آنکه مقصود از عبادات مأموره تحصیل یقین است و ما یناسب ذلک
مکتوب نود و هشتم بعبدالقادر بن شیخ ذکریا صدور یافت در ترغیب بر رفق
و ترک عنف با برادر احادیث نبویه علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیه
مکتوب نود و نهم بملا حسین کشمیری صدور یافت در جواب استفساری که نموده
بود از کیفیت دوام آگاهی و جمع آن با حالت نوم که سراسر غفلت و
تعطیل است مکتوب صدم نیز بملا حسین کشمیری صدور یافت در جواب سوالی
که نموده بود که شیخ عبدالکبیر یمنی گفته است که حق سبحانه و تعالی عالم الغیب نیست
مکتوب صد و یکم نیز بملا حسین کشمیری صدور یافت در رد بر جماعه که کاملان را
ناقص تصور نموده زبان اعتراض دراز می نمایند مکتوب صد و دوم بملا مظفر
صدور یافت در بیان آنکه محرم در قرض بسود مجموع مبلغ است نه زیادتی
فقط مثلا ده تنکه را قرض گرفت بدوازده تنکه درین صورت مجموع دوازده
تنکه حرام است نه دو تنکه زیادتی و ما یتعلق ذلک مکتوب صد و سوم بسیادت

و نقاب ناهی شیخ فرید صدور یافت در بیان آنکه عافیت و طلب کردن قاضی از
برای سر هند مکتوب صد و چهارم بقضاة بر کنه سنگلن صدور یافت و در عزا مکتوب
صد و پنجم بحکیم عبدالقادر صدور یافت در بیان آنکه مریض ناز نانی که از مرض
نشود هیچ مکتوب صد و ششم بحکیم ... او را نسود مند نیست و ما بیاسب و انگه مکتوب صد و ششم بمجد صادق
کشمیری صدور یافت در بیان آنکه محبت این طایفه که بتضرع بر معرفت است
الیا انسب از اجل نعم خداوندی است جل سلطانه مکتوب صد و هفتم بمحمد صادق
کشمیری صدور یافت در اجوبه اسوله چند که نوشته بود از آنجا بوی تعصب می آمد
و این مکتوب مشتمل است بر فواید ضروریه که در ایمان این طایفه علیه نافع اند
مکتوب صد و هشتم بهمان سید احمد صدور یافت در بیان آنکه نبوة افضل است
از ولایت است بر عکس آنچه گفته اند که ولایت افضل از نبوت است
مکتوب صد و نهم بحکیم صدرا صدور یافت در بیان سلامتی قلب و نسیان او ما دون
حق سبحانه مکتوب صد و دهم بشیخ صدرالدین صدور یافت در بیان آنکه مقصود
از خلقت انسانی ادا وظایف بندگی است و کمال اقبال است بجناب
حق سبحانه و تعالی مکتوب صد و یازدهم بشیخ حمید سنبهلی صدور یافت در بیان آنکه
توحید عبارت از تخلیص قلب است از ما دون حق جل و علا و ما یناسب ذلک
مکتوب صد و دوازدهم بشیخ عبدالجلیل صدور یافت در بیان آنکه کار است که
به عقاید اهل سنت و جماعت تحقق کردیم با این دولت اگر احوال و مواجید
عطا فرمایند منت می داریم و الا همین دولت را کافی می دانیم چون

الله اکبر

این است جمله است مکتوب صد و سیزدهم بجمال الدین حسین کولابی صدور یافت
و در بیان فرق در میان جذبه مبتدی و جذبه منتهی و شهود مجذوب که
در ابتدا در مرتبت الروح که فوق قلب است و همان شهود در روح را شهود
الهی جل شانه تخیل میکنند مکتوب صد و چهاردهم بصوفی قربان صدور یافت
در تحریص بر متابعت سید المرسلین علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات
مکتوب صد و پانزدهم بملا عبدالحی دهلوی صدور یافت در بیان آنکه این راه
که در صدد قطع آنیم هفت گام است مکتوب صد و شانزدهم بملا عبدالواحد لاهوری
صدور یافت در بیان آنکه سلامتی قلب موقوف بر نسیان ما سوی
است از قلب و در منع کردن از کثرة اشتغال دنیوی مباد از غنی
در دنیا پیدا شود مکتوب صد و هفدهم بملا یار محمد بدخشی قدیم صدور یافت در بیان
آنکه در ابتدا از قلب تابع حس است و در انتها این تبعیت نمی ماند مکتوب
صد و هژدهم بملا قاسم علی بدخشی صدور یافت در بیان خسارت جماعه
که بر اهل الله اعتراض کنند مکتوب صد و نوزدهم بمیر نعمان بدخشی صدور یافت
در ترغیب بصحبت شیخ مقتدا او و در بیان آنکه گاه هست که کاملان بعضی
از مریدان ناقص خود را با هم بتعلیم طریقت اجازت می نمایند بواسطه بعضی
نیات مکتوب صد و بیستم بمیر نعمان صدور یافت در بیان آنکه این راه
هفت گام فرا یافته است بعضی از یاران تا شش گام رسیده اند
مکتوب صد و بیست و یکم بملا طاهر بدخشی صدور یافت در ترغیب بر بلند

[illegible]

همتی و عدم التفات بهر چه در دست آمد مکتوب صد و بیست و سیوم نیز بملا طاهر
بدخشی صدور یافت در بیان آنکه ادای نفل اگر چه حج باشد اگر مستلزم بان
فوت فرضی را از فرایض داخل لایعنی است مکتوب صد و بیست و چهارم
نیز بملا طاهر بدخشی صدور یافت در بیان آنکه استطاعت را شرط وجوب
حج است اداء حج با وجود بی استطاعتی نسبت بحصول مطلوب داخل تضییع
اوقات است مکتوب صد و بیست و پنجم بمیر صالح نیشابوری صدور یافت
در بیان آنکه عالم چه صغیر و چه کبیر مظاهر اسما و صفات الهیه اند تعالی شانه و عالم
را با صانع خویش هیچ نسبتی نیست الا المخلوقیة و المظهریة و ما یناسب ذلک
مکتوب صد و بیست و ششم نیز بمیر صالح نیشابوری صدور یافت در بیان
آنکه طالب باید که اهتمام در نفی آلهه باطل نماید چه آفاقی و چه انفسی و در جانب
اثبات معبود بحق جل سلطانه هر چه در حوصله فهم و در حیطه ادراک آید آنرا نیز
در تحت نفی داخل ساخته اکتفا بموجودیه نماید اگر چه وجود را نیز دران
موطن گنجایش نیست و ما یناسب ذلک مکتوب صد و بیست و هفتم
بملا صفر احمد رومی صدور یافت در بیان آنکه خدمت والدین ایشان هر چند از حسنات
است اما در جنب وصول مطلوب حقیقی بیکاری محض است و تعطیل صرف
بلکه داخل سیئات است و حسنات الابرار سیئات المقربین و ما یناسب
ذلک مکتوب صد و بیست و هشتم بخواجه مقیم صدور یافت در ترغیب بر بلندی
همتی و عدم اکتفا بغیر مطلب بیچونی مکتوب صد و بیست و نهم بسید نظام صدور

الف

یافت در بیان آنکه جامعیت انسان باعث تفرقه اوست و همان
جامعیت است که سبب جمعیت اوست بکار نیل مالمحجوبین و بلا محجوبین
مکتوب صد و سی ام بجمال الدین صدور یافت در بیان آنکه تلوینات
احوال و اجدان اعتبار نیست حصول مقصود بجوید و بجز یکی نباید گرد
مکتوب صد و سی و یکم بخواجه محمد اشرف کابلی صدور یافت در بیان علو
شان طریقه حضرت خواجها قدس تعالی اسرارهم و بمکاتبت از حال
جماعه که درین طریقه علیه احداثات نموده اند و آنرا تکمیل این طریقه دانسته اند
مکتوب صد و سی و دویم بملا محمد صدیق بدخشی صدور یافت در اجتناب از
صحبت ارباب غنا و ترغیب بر صحبت فقرا زیرا که کنا سی فقرا به از صدر
نشستن اغنیا است مکتوب صد و سی و سیوم نیز بملا محمد صدیق صدور یافت
در بیان آنکه فرصت را غنیمت باید شمرد و وقت را عزیز باید داشت
مکتوب صد و سی و چهارم نیز بملا محمد صدیق صدور یافت در منع از تسویف
مکتوب صد و سی و پنجم هذا المکتوب ارسل الی المخلص الصدیق محمد الصدیق.
فی بیان مراتب الولایة عامة کانت او خاصة مع بعض خواص الخاصة
مکتوب صد و سی و ششم نیز بملا محمد صدیق صدور یافت در منع از
تسویف و تاخیر در تحصیل مطلوب حقیقی مکتوب صد و سی و هفتم بحاجی
خضر افغان صدور یافت در علو شان ادا نماز که منوط بکمال آن
بنهایت النهایت و ما یناسب ذلک مکتوب صد و سی و هشتم بشیخ بهاء الدین

بشیخ بهاء الدین سرهندی صدور یافته در مذمّت دنیا و دنیه و اجتناب
از صحبت ارباب دنیا مکتوب صد و سی و نهم بشیخ نظام تهانیسری صدور یافته
در بیان آنکه جماعه از دوستان که طعن در اهل الله می نمایند بخود ذکر حسن انجام
تجویز نموده بلکه مستحسن مکتوب صد و چهلم بملا معصوم کابلی صدور یافته
در بیان آنکه رنج و محنت از لوازم محبت است مکتوب صد و چهل و یکم
بملا محمد قلیچ صدور یافته در بیان آنکه علامت این کار محبت و اخلاص است
مکتوب صد و چهل و دوم بملا عبد الغفور سمرقندی صدور یافته در بیان
آنکه از نسبت این بزرگواران اگر اندک بدست آید نعمت است مکتوب
صد و چهل و سوم بملا شمس صدور یافته در بیان آنکه موسم جوانی را غنیمت شمرد
و بلهو و لعب صرف نکند مکتوب صد و چهل و چهارم بحافظ محمود لاهوری صدور
صدور یافته در بیان آنکه معنی سیر و سلوک و بیان سیر الی الله و سیر فی
الله و سیر فی الله دیگر بعد از این سر است مکتوب صد و چهل و پنجم بملا
عبد الرحمان صدور یافته در بیان آنکه مشایخ طریقه نقشبندیه قدس الله
تعالی اسرارهم ابتدا سیر از عالم امر اختیار کرده اند در بیان سر عدم
تاثیر بعضی از مبتدیان این طریق بر غیبت مکتوب صد و چهل و ششم
بشرف الدین حسین بدخشی صدور در نصیحت بر تکرار سبق ذکر
مکتوب صد و چهل و هفتم بخواجه اشرف کابلی صدور یافته در بیان آنکه
گلستان بر بوستان مقدم است یا بوستان بر گلستان مکتوب صد
و چهل و هشتم بملا صادق کابلی صدور یافته در بیان آنکه صاحب رزق
بی حاصل و در بیان آنکه زنهار بخوشطر روحانیات مشایخ و امداد
ایشان مغرور نشوند که آن صورت مثالی فی الحقیقة نیز بملا صادق کابلی صدور یافته

(١٤)

مکتوب صد و چهل و نهم ... لطایف شیخ مقصود است

در بیان آنکه هر چند مسبب الاسباب تعالی ایشان را اسباب مرتب ساخته است
اما چه در کار که نظر بر سبب متعین دوخته شود مکتوب صد و پنجاهم
بخواجه محمد قاسم صدور یافته در بیان شایان مطلوبیت جز حضرت
واجب الوجود تعالی و تقدس نیست مکتوب صد و پنجاه و یکم بمیر محمد نعمان بدخشی
صدور یافته در بیان بزرگی طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی
اسرارهم و بیان یادداشت که مخصوص باین اکابر است مکتوب صد و پنجاه
و دوم بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیان آنکه اطاعت
رسول عین اطاعت حق است سبحانه و ما یناسب ذلک مکتوب صد و
پنجاه و سوم بمیان شیخ مزمل صدور یافته در بیان تمام از رفتن ما سوی
که مربوط بفنا مطلق است مکتوب صد و پنجاه و چهارم نیز بمیان مزمل صدور
یافته در بیان آنکه از خود باید گذشت و در خود باید رفت مکتوب
صد و پنجاه و پنجم نیز بمیان شیخ مزمل صدور یافته در ترغیب بر رجوع
باصل خود مکتوب صد و پنجاه و ششم نیز بمیان مزمل صدور یافته در ترغیب
بر صحبت اهل الله مکتوب صد و پنجاه و هفتم بحکیم عبد الوهاب صدور یافته در بیان
چون کسی پیش درویشان برود باید که خود را خالی کرده رود تا
مملو باز گردد و در بیان آنکه اول تصحیح عقاید باید کرد مکتوب صد و پنجاه
و هشتم بشیخ حمید بنگالی صدور یافته در بیان تفاوت مراتب
الکمال بحسب الاستعدادات مکتوب صد و پنجاه و نهم بشرف الدین حسین
بدخشی صادر شده در عزا مکتوب صد و شصتم بنام فرزند ابن بکر بن
نعمان خود فرموده اند اعنی بار محمد الجدید البدخشی الطالقانی در بیان آنکه

تفاوت م

مشایخ طریقت قدس الله تعالی اسرارهم سه طایفه اند و شرح احوال هرکدام ازینها
و کمال و نقصان هر طایفه ازینها مکتوب صد و شصت و یکم بملا صالح بدخشی
کولابی صدور یافت در بیان آنکه مقصود از طی منازل سلوک حصول ایمان
حقیقی که وابسته باطمینان نفس است مکتوب صد و شصت و دوم
بخواجه محمد صدیق بدخشی صدور یافت در بیان فضیلت ماه مبارک رمضان
و بیان مناسبت او با قرآن مجید که سبب نزول آن درین ماه گشته است و بیان
جامعیت نیز که افطار آن مستحب است و ما یتعلق ذلک مکتوب صد و شصت
و سیوم بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافت در بیان آنکه
اسلام و کفر ضد یکدیگرند احتمال جمع شدن این دو ضد محال است و عزت
دادن یکی را مستلزم خواری دیگرست الی آخره ما قال سلمه الله شرف
تذلیل الکفار و عدم الاختلاط معهم مع بیان مضار هذا الاختلاط در بیان
آنکه دنیا و آخرة نیز ضد یکدیگر اند مکتوب صد و شصت و چهارم
بحافظ بهاء الدین سرهندی صدور یافت در بیان آنکه فیض حق سبحانه علی
الدوام بر خواص و عوام دار است تفاوت قبول و عدم قبول آن
ازین طرف ناشی است مکتوب صد و شصت و پنجم بسیادت و نقابت
پناهی شیخ فرید صدور یافت در ترغیب بر متابعت صاحب شریعت
علیه و آله الصلوة و السلام و عداوت و بغض و غلظت با مخالفان
شریعت او علیه الصلوة و السلام مکتوب صد و شصت و ششم بملا محمد
امین صدور یافت در بیان آنکه مدار بر حیات بی مدار چند روزه
نباید نهاد و فکر ازاله مرض قلبی درین فرصت [illegible] که از اهم

مهم است باید نمود مکتوب صد و شصت و هفتم به هردی رام هندو که
اظهار اخلاص باین طایفه علیه نموده بود صدور یافت در ترغیب بر عبادت
پروردگار عالمیان که بیچون و بیچگونه است و اجتناب از عبادت آلهه
باطله هنود مکتوب صد و شصت و هشتم بمخدوم زاده امکنگی اعنی خواجه محمد قاسم
صدور یافت در بیان علو سلسله علیه نقشبندیه و شکایت از حال جماعه
که محدثات و مخترعات در طریقه شریفه ملحق کرده اند و ما یناسب ذلک
مکتوب صد و شصت و نهم بشیخ عبد الصمد سلطانپوری صدور یافت
در جواب سوال او از حال مریدی که به پیر خود گفته که اگر در وقت خاص من
که با حق سبحانه باشد نمود در میان در آیی سر از تن جدا کنم بر این او را
پسند بود و در کنار گرفت مکتوب صد و هفتادم بشیخ نور صدور یافت
در بیان آنکه بی راه نجات که از امتثال اوامر و نواهی حق جل و علا چاره
نیست از مراعات ادای حقوق خلق و مواسات با ایشان نیز چاره
نه و ما یناسب ذلک مکتوب صد و هفتاد و یکم بملا طاهر بدخشی صدور
یافت در بیان آنکه آنچه بر فقرا لازم است دوام ذل است
و افتقار و ادای وظایف عبودیت و محافظت حدود شرعیه
و متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوة و السلام و مشاهده
استیلاء ذنوب و خوف انتقام علام الغیوب و ما یناسب ذلک
مکتوب صد و هفتاد و دوم بشیخ بدیع الدین صدور یافت در بیان بعضی
از اسرار خاص که نصیب اقل قلیل است از خواص و بیان آنکه
درین موطن عارف خود را از دایره شریعت بیرون می یابد
با ذکر سبب آن و تطبیق آن با ظاهر شریعت غرا مع ما یتعلق ذلک

در مقامات

و شستم

سلمه الله سبحانه بمعارف الجبین صدور یافت در جواب سوالی که نموده
بودند که سالک این طریق گاهی است که خود را در مقامات انبیا می یابد
علیهم الصلوة والتسلیمات بلکه در بعضی اوقات می بیند که از آن مقامات
نیز بالا رفته است سر این معنی چیست مکتوب دویست و نهم
بمیر محمد نعمان بدخشی صدور یافت در حل بعضی از عبارات متعلق رساله مبدا
و معاد که رسیده بود و بعضی دیگر که بتقریب مسطور گشته و در جواب مکتوب او
که مشتمل است بر بعضی ضروریات این راه مکتوب دویست و دهم
بملا سکینی صدور یافت در حل عبارت نفحات که رسیده بود و در ذکر
بعضی از نصایح ضروریه که مسله نموده مکتوب دویست و یازدهم بملا بابا محمد
قدیمی مسطور گشته در جواب سوال او که کرده بود در مقوله مولوی علیه الرحمة
در بیان شرایط ضروریه مقام تکمیل و ارشاد مکتوب دویست و دوازدهم
بمولانا محمد صدیق نوشته شد در بعضی اسوله که رسیده بود و حل واقعه
که دیده و نوشته مکتوب دویست و سیزدهم بشیخ فرید صدور
یافت در بیان مواعظ و نصایح و ترغیب بر متابعت علمای اهل سنت
و جماعت که فرقه ناجیه اند و اجتناب از صحبت علمای سو که علم را وسیله
حطام دنیوی ساخته اند مکتوب دویست و چهاردهم بخان خانان
صدور یافت در بیان آنکه دنیا مزرعه آخرت است و در جواب آن
سوال مشهور که کفار را بواسطه کفر موقت عذاب مخلد چون باشد
و سفارش حاجی حسن جمندی مکتوب دویست و پانزدهم بمرزا داراب صدور
یافت در مذمت دنیا مکتوب دویست و شانزدهم بمرزا حسام الدین
صدور یافت در بیان سر کثرت ظهور خوارق از بعضی

اولیا

اولیا و قلت ظهور آن از بعضی دیگر و در بیان المنة مقام تکمیل و ارشاد
و ما یناسب ذلک مکتوب دویست و هفدهم بملا طاهر بدخشی صدور
یافته در بیان آنکه نسبت باطن هر چند بجهالت می گراید بلندتر است
و در بیان آنکه سبب چیست که در بعضی از کشوف اولیا الله غلط واقع
می شود و خلاف آن ظاهر می شود و فرق در میان قضاء معلق و قضاء
مبرم و حکم هر کدام اینها و در بیان آنکه آنچه قطعی است و شایان
اعتماد و کتاب و سنت و در بیان آنکه اجازت تعلیم طریقت بعضی
مخلصان را اعلام کمال و تکمیل نیست و ما یتعلق بذلک مکتوب دویست
و هژدهم بملا داود صدور یافت در بیان رعایت آداب طریقه
مکتوب دویست و نوزدهم بمرزا ایرج صدور یافت در بیان آنکه
آدمی از نادانی خود در فکر ازاله مرض ظاهر خود گشت و از مرض باطن
که عبارت از گرفتاری دل است بماسوای تعالی غافل و ما یناسب ذلک مکتوب
دویست و بیستم بشیخ حمید بنگالی صدور یافت در بیان بعضی از اغلاط
صوفیه و منشاء غلط آنها مکتوب دویست و بیست و یکم بسید حسین
مانکپوری صدور یافت در بیان خصایص و کمالات طریقه علیه
نقشبندیه مثل افضلیت این طریق و اندراج نهایت در بدایت
آن و بیان نهایت این طریقه و مثل سفر در وطن و خلوت در انجمن
و تقدم جذبه بر سلوک و ابتدا سیر از عالم امر بودن این طریق اقرب
طرق که البته موصل است و بودن این طریق بر نهجی که در ابتدا آن
حلاوت و وجد نیست و در انتها بی مزگی و فقدان که از لوازم
یاس است و همچنین در ابتدا این طریق قرب و شهود است

نمبکرد د

و در انتها بعد و حرمان و اکابر این طریقه علیه احوال و مواجید را تابع احکام شرعیه
ساخته اند و اذواق و معارف را خادم علوم دینیه دانسته و در این طریق
پیری و مریدی بتعلیم و تعلم طریقه است نه بکلاه و شجره و در این طریق
ریاضات و مجاهدات بالنفس اماره باتیان احکام شرعیه است و التزام
متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة و در این
طریق تسلیک طالب مربوط بتصرف شیخ متعذر است و این بزرگواران
همچنانکه قدرت کامله بر اعطای نسبت دارند در سلب آن نسبت نیز قدرة
تام دارند مکتوب دویست بیست و دوم بخواجه محمد اشرف کابلی
صدور یافته در بیان خرابی احوال و دید قصور متهم داشتن حسنات
خود را و جمع شدن این دید قصور با کمالات ولایت بلکه این دید
افزون کمالات است و ما یناسب ذلک مکتوب دویست بیست
و سیوم بخواجه جمال الدین حسین کولابی صدور یافته در رد بعض
بر اظهار احوال و اقتدا نمودن شیخ بزرگوار خود مکتوب دویست
بیست و چهارم بمیر محمد نعمان بدخشی صدور یافته در بیان رعایت
اداب و دفع مظنه آزار که توهم نموده بود و امر باحتیاط تا کید در تعلیم
طریقت و تحمل نمودن بجفای فقرا و نامرادی و بعض نصایح و نهایت
که بملا یار محمد قدیم بر ثبت این مکتوب نوشته شد نهایت این
مکتوبات مکتوب دویست و بیست و پنجم
در بیان آنکه در بدایت این طریقه احوالی که دیگران را در نهایت
میسر میگردد میسر میشود لکن بطریق اندراج نهایت در بدایت
که از لوازم این طریق عالی است مکتوب دویست و بیست و ششم
به برادر حقیقی خود میان شیخ محمد مودود صدور یافته در بیان

انکه

انکه فرصت حیوة بسیار قلیل است و عذاب ابدی متفرع
بران و بیان ما یناسب ذلک مکتوب دویست و بیست و هفتم
بملا طاهر لاهوری صدور یافت در بیان بعضی از نصایح و مواعظ که بعموم
شیخی و تکمیل تعلق دارد مکتوب دویست بیست و هشتم
بمیر محمد نعمان صدور یافت در بیان بعضی از نصایح که بمقام تکمیل و تعلیم
طریق تعلق دارد و ما یناسب ذلک مکتوب دویست و بیست و نهم
بمیرزا حسام الدین احمد صدور یافت در بیان آنکه طریق
همان طریق حضرت ایشان است و نسبت همان نسبت لیکن تکمیل
صناعت و تتمیم نسبت بتلاحق افکار و تعاقب انوار نموده مکتوب
دویست و سی ام بشیخ یوسف برکی صدور یافت در علو
همت و عدم اکتفا بانچه حاصل بلکه نفی آنچه مشهود و معلوم گردد و اثبات
معبود بیچون و بیچگون ما ورای دید و دانش است مکتوب
دویست سی و یکم بمیر محمد نعمان صدور یافت در جواب
اسوله که نموده و پرسیده که فرق در میان حصول و وصول چیست
و اسمای که مبادی تعینات انبیا و علیهم الصلوات و التسلیمات
اند اسماء مبادی تعینات اولیاء است یا نه و اگر است فرق چیست
و پرسیده بودند که منع از ذکر جهر میکنند که بدعت است و حال آنکه ذوق
و شوق می بخشند چرا از جهر یا دیگر اذکار زمان آن سرور نبوده علیه الصلوات
و السلام منع نمی نمایند مثل لباس فرجی و شال و سراویل مکتوب
دویست و سی و دوم بخان خانان صدور یافت در بیان
حقیقت دنیای دنیه و قبح مزخرفات ردیه آن و علاج ازاله محبت

این دنیه و ما یناسب ذلک مکتوب دویست سی و سوم
بسیادت پناهی عالی جناب شیخ فرید در بیان بعض نصایح
بر حسن ادای صدور یافته مکتوب دویست سی و
چهارم بحقایق آگاه معارف دستگاه عالم ربانی عارف سبحانی
مخدوم زاده کلان اعنی الشیخ محمد الصادق سلمه الله و ابقاه و اوصله
الی غایة ما یتمناه صدور یافت در بیان آنکه حقیقت واجب الوجود
تعالی وجود محض است که منشائی هر خیر و کمالی است و حقایق ممکنات عدمات
اند که مبادی هر شر و نقص اند و معنی من عرف نفسه فقد عرف ربه و بیان
تجلی ذاتی که فوق جمیع نسب و اعتبارات است و معنی تاویل کریمه الله
نور السموات والارض و ما یناسب ذلک مکتوب دویست
سی و پنجم بملا عبد الغفور سمرقندی و حاجی بیگ فرکتی و خواجه
محمد اشرف کابلی صدور یافته در بیان آنکه محبت این طایفه سرمایه
سعادات دنیویه و اخروی است و توفیق اتیان احکام شرعیه و تحصیل
جمعیت معنویه از ثمرات این محبت است و ما یناسب ذلک مکتوب
دویست سی و ششم بمخدوم زاده میان شیخ محمد صادق سلمه الله
سبحانه در بیان بعض از اسرار صدور یافته مکتوب دویست
سی و هفتم بملا محمد طالب بیانکی صدور یافته در ترغیب
بر متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیه و در مداحی
طریقه علیه نقشبندیه قدس الله اسرارهم مکتوب دویست
سی و هشتم بمیر محمد نعمان صدور یافته در بیان آنکه در تیسیر
احوال امیدواری ها است و در تنبیه آنکه اعتماد بر احوال و معارف مریدان
باعث توقف بر راه سلوک و منجر بعجب گردد و در بیان آنکه

احوال

احوال مریدان باید که موجب حیا باشند که ترغیب بر ترقیات
نمایند مکتوب دویست سی و نهم
بملا احمد برکی صدور یافته در جواب کتابت او که نوشته بود
و استفسارها که نموده بود مکتوب دویست و چهلم
بشیخ یوسف برکی صدور یافته در بیان نهایتی این راه و بعض
از فواید کلمه طیبه لا اله الا الله مکتوب دویست چهل
و یکم بجانب مولانا محمد صالح صدور یافته در بیان ترقی
بعض یاران مکتوب دویست چهل و دوم
بملا بدیع الدین در جواب بعض سوالها که نموده بودند مکتوب
دویست چهل و سوم بملا ایوب محتسب صدور یافته
در ترغیب بر طریقه علیه نقشبندیه مکتوب دویست و
چهل و چهارم بملا صالح کولابی صدور یافت در جواب
کتابتی که نوشته بود در بیان خرابی احوال خود مکتوب
دویست چهل و پنجم بسید انبیاء صدور یافته در جواب
استفسارها که نموده بود مکتوب دویست چهل و ششم
بمیر محمد نعمان صدور یافته در بیان حصول
مقام ارتفع و مترصد بوده است در مراتب کمال و تکمیل
و بیان وجه توقفی که در بعض اوقات طاری میگردد مکتوب
دویست و چهل و هفتم بعرفان پناهی مرزا حسام الدین
احمد صدور یافت در بیان آنکه دلیل بر وجود حق تعالی و تقدس
همان وجود حق است جل سلطانه نه ما سوی او تعالی و ما یناسب ذلک

بعد

کبری

اولیاء است و ولایت که ولایت انبیاء است گوی ولایت
ملاء اعلی است و مشتمل است بر بیان افضلیت نبوت بر ولایت هر ولایتی
که باشد و بیان لطایف عشر انسانی که پنج از عالم امر است
و پنج دیگر از عالم خلق که نفس و عناصر اربعه باشند با کمالاتی که مخصوص
هر کدام ازین لطایف و بیان افضلیت عالم خلق بر عالم امر با بیان
کمالاتی که مخصوص بعنصر خاکست و بیان علوم و معارف عجیبه که
مناسب هر مقام است مکتوب دویست و شصت و یکم بسیادت مآب
میر محمد نعمان صدور یافت در بیان فضایل نماز و کمالات مخصوصه آن
در ضمن معارف بلند و حقایق ارجمند مکتوب دویست و شصت و دوم
بمولانا محب علی صدور یافته در بیان آنکه ارتباط حاجبی است و نسبت
ما انعکاسی در قرب و بعد تفاوت ندارد و ما یناسب ذلک مکتوب
دویست و شصت و سوم بجناب معارف آگاهی میان شیخ تاج صدور
یافته در بیان معارف که تعلق بکعبه ربانی دارد و در بیان فضایل
صلوتیه و ما یناسب ذلک مکتوب دویست و شصت و چهارم بمیر سید باقر
سهارنپوری صدور یافته در بیان آنکه معامله خود را بجبروت و جهالت
باید برد و اعتماد بر احوال و کشوف نباید کرد درین ضمن واقع که بعضی
از مشایخ نوای اظهار نموده بود ذکر یافته و تغییر آن فرموده مکتوب
دویست و شصت و پنجم بشیخ عبد الهادی بدایونی صدور یافته
و در بیان آنکه در اختیار عزلت باید که حقوق مسلمانان ضایع نشود
با بیان حقوق و ما یناسب ذلک مکتوب دویست و شصت و ششم
بحضرات میرزادهای اعنی خواجه عبد الله صدور یافته در بیان بعضی

از عقاید

از عقاید کلامیه بر وفق آرای اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی
سعیهم که حضرت ایشان را از روی الهام و فراست حاصل گشته
نه از روی تقلید و تخمین در اوایل احوال حضرت پیغمبر را علیه و
علی آله الصلوات و التسلیمات بخواب دیده بودند که میفرمایند تو
از مجتهدان علم کلامی و این واقعه را بحضرت خواجه خود گذرانیده
بودند از آن روز حضرت ایشان را در هر مسئله از مسایل موافقت
بمشایخ ماتریدیه دارند با بیان رد فلاسفه و ذم و نکوهش ایشان
در و ملاحده و زنادقه که مراد صوفیه را نافهمیده بضلالت رفته اند
و در بیان بعضی از احکام فقهیه که بصلوة متعلق اند و در بیان کمالات
طریقه علیه نقشبندیه و التزام ایشان مر متابعت سنت را و در بیان
منع استماع غنا و منع از حضور بمجلس رقاصان و ما یناسب ذلک
مکتوب دویست و شصت و هفتم بمیرزا حسام الدین احمد صدور یافته در
بیان آنکه اسرار و دقایق که حضرت ایشان بآن متمیز گشته اند شمه از آن
بظهور نمی توان آورد و آن اسرار مقتبس از مشکاة نبوت است
و حال آنکه عالمی نیز درین دولت شریک اند و ما یناسب ذلک مکتوب
دویست و شصت و هشتم بخانخانان صدور یافته بیان آنکه علم وراثت
انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات چیست و مراد از علما که در حدیث
علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل واقع شده اند کدام اند و در بیان آنکه
علم اسرار که از وراثت انبیا باقی مانده است علیهم الصلوات و التسلیمات
غیر آن اسرار است که اولیاء امت بآن تکلم کرده اند از علم توحید و
وجودی و بیان احاطه و سریان و قرب و معیت و ما یشاکل ذلک

مکتوب دویست و شصت و نهم بمرتضی خان صدور یافته در ترغیب
بر اعانت رسانیدن باعدا دین و تخریب و توهین الکهه باطله
این بی خردان و بی دولتان و اظهار تمنای خود باین امر عظیم القدر
و ما نیاسب ذلک مکتوب دویست و هفتادم بشیخ نور محمد صدور
یافته در بیان ترجیح بعضی صحبتها بر عزلت مکتوب دویست
و هفتاد و یکم بشیخ حسن برکی صدور یافته در حل استفسار واقعه
که دیده بود مکتوب دویست و هفتاد و دوم بمیر سید محب الله مانکپوری
صدور یافته در بیان ایمان بغیب و ایمان شهودی و بیان اصحاب
هر کدام و فضل دادن ایمان غیب را بر ایمان شهادت و در بیان
توحید شهودی و توحید وجودی و آنچه در حصول فناء در کار
است توحید شهودی است توحید وجودی هیچ در کار نیست و در
بیان انکه اول کسی که اظهار توحید وجودی نموده است و تصریح بآن
کرده صاحب فتوحات مکیه است عبارات مشایخ ما تقدم هر چند
از توحید و اتحاد خبر میدهند اما مجمول بر توحید شهودی اند و ما
نیاسب ذلک مکتوب دویست و هفتاد و سیوم بمیرزا حسام الدین احمد
صدور یافته در بیان انکه سالک را باید که ملتزم طریق شیخ خود باشد
و بطریق مشایخ دیگر التفات نکند و اگر وقایع بر خلاف آن
رو دهند اعتبار نکند که شیطان دشمنی است قوی از مکر و حیله او
غافل نباید شد و ما نیاسب ذلک مکتوب دویست و هفتاد و چهارم
بملا احمد برکی صدور یافته در جواب استفساری که از قبول خود نموده
و بیان احوال یاری از یاران خود نوشته بود و تحریض نمودن بر تعلیم

و هفتاد دوم

و ما نیاسب ذلک مکتوب دویست و هفتاد و پنجم بشیخ نور محمد صدور یافته در بیان ... التفات ... [illegible]

علوم شرعیه

علوم شرعیه و نشر احکام فقهیه و ما نیاسب ذلک مکتوب دویست
و هفتاد و ششم بملا شیخ بدیع الدین صدور یافته در بیان محکمات
و متشابهات قرآنی و بیان علمای راسخین و بیان کمالات ایشان
مکتوب دویست و هفتاد و هفتم بملا عبد الحی صدور یافته در بیان علم الیقین
و عین الیقین و حق الیقین این علوم از علوم سابقه است که در توسط حال
تحریر یافته بود و درین معرفت نهایت شهود شهود انفسی است و معارف
که اخیر نوشته اند شهود انفسی را در رنگ شهود آفاقی بی ماحصل دانسته
وراء انفس و آفاق شهود اثبات نموده اند بلکه نفس شهود را دروازه
وصول دانسته از جا و را آن علوم و معارف نوشته اند چنانکه این معنی
از کتب و رسایل ایشان لایح است مکتوب دویست و هفتاد و هشتم
بمولانا عبد الکریم سنامی صدور یافته در بیان انکه بر هر کس بعد از تصحیح
عقاید و عمل بمقتضای شریعت غرا سلامت داشتن قلب لازم
است از یاد دون حق جل و علا که نسیان ما سوا است و مدایح طریقه علیه
نقشبندیه و در تحریض بامداد و اعانت موتی و ما نیاسب ذلک
مکتوب دویست و هفتاد و نهم بملا حسن کشمیری صدور یافته در ادای شکر
نعمت و الانه او بطریقه علیه نقشبندیه و تحریض بر صحبت و خدمت حضرت
ایشان قدس سره الاقدس و در ضمن آن اظهار نعم خداوندی جل شانه
که بتوسط آن مترتب گشته ذکر یافته است مکتوب دویست و هشتادم
بحافظ محمود صدور یافته در بیان انکه محبت این طایفه سرمایه سعادات
است و هر که را این نعمت مشرف سازند و استقامت دهند همه خیر خواهند
داد مکتوب دویست و هشتاد و یکم بسیادت مآب میر محمد نعمان صدور

یافته در شکر نعمت انتساب بسلسلهٔ علیه نقشبندیه وانکه درین طریق
راه بکمالات نبوت بطریق تبعیت و وراثت میکشایند هرکه درین طریق
تمنای اعتنی دهر وقایع ومنامات خود سازد واختراع امور محدثه نماید و
مراعات آداب آن نکند خاسر وخایب است مکتوب دویست و
هشتاد و دوم بمیان شیخ بدیع الدین صدور یافته در بیان ملاقات حضرت
الیاس وحضرت خضر علی نبینا وعلیهم الصلوات والتسلیمات وشمهٔ از
احوال ایشان مکتوب دویست و هشتاد و سیوم بصوفی قربان صدور
یافته در بیان رویت حضرت رسالت خاتمیت علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات
در شب معراج که آن در دنیا واقع نشده است بلکه در آخرت واقع شده
است مکتوب دویست و هشتاد و چهارم بملا عبد القادر انبالی صدور یافته
در بیان آنکه احوال ومواجید نصیب عالم امر است وعلم باحوال نصیب
عالم خلق این معرفت از معارف سابقه است حقیقه معاملهٔ آنست
که در مکتوب حضرت مخدوم زاده کلان علیه الرحمة در بیان طریقه
تحریر یافته است مکتوب دویست و هشتاد و پنجم بمیر سید محب الله مانکپوری
صدور یافته در بیان احکام سماع ووجد ورقص وبعض از معارف که
بروح تعلق دارند مکتوب دویست و هشتاد و ششم بمولانا امان الله
صدور یافته در بیان اعتقاد صحیح ماخوذ از کتاب وسنت است بر
وفق آراء صائبهٔ اهل سنت وجماعت ودر جماعه که از کتاب وسنت
خلاف معتقدات اهل سنت وجماعت فهمیده اند ویا بکشف خلاف
اهل حق معلوم ساخته مکتوب دویست و هشتاد و هفتم به حقایق
آگاه برادر حقیقی حضرت ایشان میان غلام محمد صدور یافته در بیان جذبه

سلوک

وسلوک ومعارفی که مناسب این دو مقام اند مکتوب دویست و
هشتاد و هشتم بسید انبیا ساکن رنکپوری صدور یافته در منع از ادای
نوافل بجماعه مانند نماز عاشورا وشب قدر وشب برات وغیرها وما یناسب
ذلک مکتوب دویست و هشتاد و نهم بمولانا بدر الدین صدور یافته در بیان
اسرار قضا وقدر وما یناسب ذلک مکتوب دویست و نودم
بملا محمد هاشم صدور یافت در بیان طریقی که حضرت حق سبحانه وتعالی حضرت
ایشان را در اوایل حال بآن طریق مخصوص کردانیده است وبه تسلیک
آن مرطالبان را موفق ساخته و در بیان طریقهٔ علیه نقشبندیه واندراج نهایت
در بدایت که از لوازم این طریق است وحضوری که نزد اکابر این طریق
معتبر است ومعبر است بنسبت نقشبندیه باذکر بعضی از احوال واذواق
وعلوم ومعارف که در طریقهٔ نقشبندیه وغیرها دلت داده و در بیان
جذبات این بزرگواران وما یناسب ذلک مکتوب دویست و نود و یکم
بمولانا عبد الحی صدور یافت در بیان مراتب توحید وجودی وشهودی
ومعارف متعلقهٔ آنها مکتوب دویست و نود و دویم در بیان آداب
ضروریه مریدان ورفع بعضی شبههٔ ایشان وما یناسب ذلک
مکتوب دویست و نود و سیوم بشیخ محمد چتری صدور یافت در جواب
اسوله او که پرسیده بود لی مع الله وقت در حدیث نبوی علیه وعلی آله
الصلوة والتسلیمات آمده است وابو زرعهٔ عاری نیز همین را گفته وجه
آن چه باشد ونیز پرسیده بود که قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله حضرت شیخ
عبد القادر فرموده دیگری نیز همین را گفته حقیقهٔ این معامله چیست
ونیز پرسیده که مراد از اولیا که قدم ایشان بر گردن آنها نهاده اند اولیای

همان عصر اند یا مطلقا مکتوب دویست و نود و چهارم بمخدوم زادگی جامع
علوم ظاهره معارف و اسرار باطنه مجد الدین خواجه محمد معصوم
سلمه الله تعالی صدور یافت مکتوب دویست و نود و پنجم بحاجی یوسف
کشمیری صدور یافت در بیان نظر بر قدم و هوش در دم و سفر در وطن
و خلوت در انجمن که اصول مقرره طریقه نقشبندیه است قدس الله تعالی
اسرارهم مکتوب دویست و نود و ششم در بیان بساطت صفات
حق جل و علی و نفی تعدد و تعلق آن باشیا بحضرت مخدوم زادگی خواجه
محمد سعید سلمه الله تعالی و ابقاه صدور یافت مکتوب دویست و نود و هفتم
بمولانا بدر الدین سرهندی صدور یافت در تحقیق احاطه و سریان حق
سبحانه و توضیح آن با مثله و در رعایت حفظ مراتب وجوبی و امکانی
مکتوب دویست و نود و هشتم بمیر محب الله مانکپوری صدور یافت در بیان
وصول بنهایت کار بطریق اشارات خفیه و عبارات لطیفه مکتوب
دویست و نود و نهم بشیخ فرید راهوی صدور یافته در عزای مصیبت
و دلالت بر صبر و رضا بقضا و فضیلت مرگ طاعون و در بیان آنکه فرار
از زمین طاعون گناه کبیره است و در رنگ فرار یوم زحف است
مکتوب سیصدم بمخدوم زادگی جامع علوم عقلی و نقلی مجد الدین خواجه
محمد معصوم سلمه الله تعالی صدور یافته در بیان اسرار غامضه و معارف
غریبه بلسان رمز و اشارت و ایمائی از مقام قاب قوسین او ادنی
نیز اندراج یافته است مکتوب سیصد و یکم بمولانا امان الله فقیه
صدور یافته در بیان قرب نبوت و قرب ولایت و راههائی که بقرب
نبوت موصلند و ما یناسب ذلک مکتوب سیصد و دوم بمخدوم زادگی

که جامع علوم

که جامع علوم ظاهر و اسرار و معارف باطنه اند اعنی شیخ مجد الدین
خواجه محمد معصوم سلمه الله سبحانه صدور یافت در بیان فرق میان ولایات
سه گانه که ولایت اولیا و ولایت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات
و ولایت ملاء اعلاست علی نبینا و علیهم الصلوة و التسلیمات التحیات
و در بیان آنکه نبوت افضل از ولایت است و بعضی از خصایص معارف
که نبوت تعلق دارند و ما یناسب ذلک مکتوب سیصد و سیوم باسم حاجی
حسن یوسف موذن در بیان معانی کلمات اذان مکتوب سیصد و چهارم
بمولانا عبد الحی صدور یافت در بیان اعمال صالحه که در اکثر آیتهای قرآنی
وعده دخول بهشت منوط بان ساخته است تعالی و تقدس و در بیان
اداء شکر و در بیان بعضی از معانی و اسرار نماز مکتوب سیصد و
پنجم بمیر سید محب الله صدور یافت در بیان تمامی نماز و کمال آن و فرق
در میان نماز مبتدی و منتهی و ما یناسب ذلک مکتوب سیصد و ششم
بمولانا صالح صدور یافته در ذکر بعضی از مناقب و کمالات حقایق
آگاه معارف دستگاه مخدوم زاده کلان خواجه محمد صادق علیه الرحمة
و الغفران و مخدوم زادهای خورد و مرحومی مغفوری محمد فرخ
و محمد عیسی رحمة الله تعالی علیهم در خاتمه این مکتوب بیان فنای
ارباب ولایت است و در بیان آنکه این فنا در قرب نبوت هیچ
در کار نیست و ما یناسب ذلک مکتوب سیصد و هفتم بمولانا عبد ا
لواحد لاهوری صدور یافت در میان معنی کلمه طیبه سبحان الله و بحمده
و ما یناسب ذلک مکتوب سیصد و هشتم بمولانا فیض پانی پتی
صدور یافت در بیان معنی حدیث نبوی علی صاحبها الصلوة و السلام

کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان الی الرحمان
سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم مکتوب سیصد و نهم بمولانا حاجی محمد
فرکتی صدور یافته در بیان محاسبه یومی و تبعیت کما ورد حاسبوا قبل ان
تحاسبوا مکتوب سیصد و دهم بمولانا محمد هاشم خادم صدور یافت در
بیان جامعیت انسان با [illegible] اسرار غامضه که تعلق باین مقام دارد
مکتوب سیصد و یازدهم [illegible] آگاهی جامع علوم عقلی و نقلی
مخدوم زادگی خواجه محمد سعید سلمه الله تعالی صدور یافته در بیان اسرار غامضات
وحقایق نادره بطریق رمز و اشارت این اسرار تعلق بحروف مقطعات
دارد که اوائل بعضی سور قرآنی است که علماء راسخین را از تاویل آن
اطلاع داده اند مکتوب سیصد و دوازدهم بمیر محمد نعمان صدور یافته
در جواب اسوله که پرسیده بود و در آنجا تحقیق اشارت سبابه است
و آنچه مختار علماء حنفیه است دران باب مکتوب سیصد و سیزدهم
بخواجه محمد هاشم صدور یافته در حل اسوله که نوشته بود عرضه داشتها
که مغفرت پناهی مخدوم زاده کلان قدس سره نوشته بودند عرضه داشت
اول اینست عرضه داشت دویم عرضه داشت سیوم

مکتوبات قدسی آیات
حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه

از نگار خفی
در دو رق ۱۳

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین اضعاف ما حمده جمیع خلقه وکما یحب ربنا ویرضی
والصلوة والسلام علی من ارسله رحمة للعالمین کلما ذکره الذاکرون
وکلما غفل عن ذکره الغافلون کما ینبغی له ویحری وعلی آله واصحابه
البررة النقی التقی اما بعد که این دفتر اول است از مکتوبات
قدسی آیات حضرت غوث المحققین قطب العارفین برهان الولایت
المحمدیة حجت الشریعة المصطفویة شیخ الاسلام والمسلمین شیخنا وامامنا
الشیخ احمد الفاروقی النقشبندی سلمه الله سبحانه وابقاه این حقیر قلیل
البضاعت کمترین خاک نشینان آن مقدس درگاه یار محمد الجدید البدخشی
الطالقانی جمع نموده مکتوب اول در بیان احوال که مناسبت باسم
الظاهر دارند وظهور اسم خاص از توحید وبیان عروجات که بر فوق
مجدد واقع شده وتمیت وانکشاف درجات نهایت وظهور مرآت
بعضی از اهل الله به پیر بزرگوار خود نوشته اند وهو الشیخ الکامل الواصل
الی درجات الولایة الهادی الی طریق اندراج النهایة فی البدایت
مؤید الدین الرضی شیخنا وامامنا الشیخ محمد الباقی النقشبندی
الاحراری قدس الله سره الاقدس عرضه داشت کمترین
بندگان احمد بدزو عرض میرساند حسب الامر الشریف گستاخی
مینماید واحوال پریشان را معروض میدارد که در اثنای راه
آن قدر تجلی اسم الظاهر متجلی گشت که در جمیع اشیا بتجلی خاص
علیحده علیحده ظاهر گشت علی الخصوص در کسوة نسا بلکه در اجزا آنها
جدا جدا وآن قدر منقاد این طایفه گشتم که چه عرض نمایم ودرین
انقیاد مضطر بودم ظهوری که درین کسوت بود در هیچ جا نبوده
خصوصیات لطایف ومحسنات عجایب که درین لباس مینموده
از هیچ مظهری ظاهر نمیشده پیش ایشان تمام گداخته آب شده
میرفتم وهمچنین در هر طعامی وشرابی وکسوتی جدا جدا متجلی شد لطافتی
وحسنی که در طعام لذیذ پر تکلف بود در مادرای آن نبود ودر آب
شیرین تا آب غیر شیرین همچنین تفاوت بود بلکه در هر لذیذی شیرین
یک خصوصیتی کمال علی تفاوت الدرجات جدا جدا بود وخصوصیات
این تجلی را بتحریر بعرض نمیتوانند رسانید اگر در ملازمت علیه می بود
شاید معروض میداشت اما در اثنای این تجلیات آرزوی رفیق
اعلی داشتم وبا اینها مهما امکن ملتفت نمیشدم اما مغلوب بودم
چاره نداشتم درین اثنا معلوم شد که این تجلی با آن نسبت تمیزی
جنگ ندارد باطن همچنان گرفتار آن نسبت است بظاهر اصلا ملتفت
نیست وظاهر را که از آن نسبت خالی ومعطل بود باین تجلی مشرف ساخته اند

تا نفع یابد طالبان حق جل وعلا برسد والمؤمل من الله سبحانه العصمة والتوفیق

والحق همچنان یافتم که باطن اصلا بزیغ البصر مبتلا نیست و از جمیع
معلومات و ظهورات معرض است و ظاهر که متوجه کثرت و اثنینیة
بود باین تجلیات مستعد گشته است بعد از چند گاه این تجلیات
رو بخفاء آوردند و همان نسبت حیرت و نادانی بحال خود ماند
و صارت تلک التجلیات کان لم یکن شیئا مذکورا بعد از ان یک قرار
خاص رو داد و همانا که این تعین علمی که بعد از عود تعین پیدا شده بود
درین فنا کم شد و اثری از مظان انانیت نماند درین وقت آثار اسلام حقیقی
و علامات انهدام معالم شرک خفی بظهور آمدن گرفتند و همچنین دید
قصور اعمال و متهم داشتن نیات و خواطر بالجمله بعضی امارات
عبودیت و نیستی از ان باز ظاهر گشته اند حق سبحانه و تعالی برکت
توجه حضرت ایشان بحقیقت بندگی رساند و عروجات بر فوق
محدد بسیار واقع میشود مرتبه اول که عروج واقع شد بعد از
طی مسافه چون بر فوق محدد رسید داز الخلد از انجا بما تحت مشهود
گشت و در آن اثنا بخاطر آمد که مقامات بعضی مردم را در انجا مشاهد
نمایم چون متوجه شدم مقامات انها در نظر آمد و آن اشخاص را نیز در ان
محال دید علی تفاوت درجاتهم مکانا و مکانة و شوقا و ذوقا مرتبه دیگر
باز عروج واقع شد مقامات مشایخ عظام و آیمه اهل بیت و خلفاء
راشدین و مقام خاصه حضرت رسالت صلی الله تعالی علیه و علیهم و سلم
و بارک و همچنین مقامات سایر انبیاء و رسل علی التفاوت و مقامات ملایکه
ملا اعلی فوق محدد مشهود گشت و فوق محدد آن مقدار عروج واقع شد
که از مرکز خاک تا محدد یا اندکی کمتر ازین و تا مقام با فوقیة قلیله مثل شیخ

معروف کرخی و شیخ ابو سعید خراز و باقی مشایخ بعضی درین مقام
داشتند و بعضی در همان مقام بودند اما در تحت مثل شیخ نجم الدین
کبری و فوق انمقام ایمه اهل بیت بودند و فوق آن خلفاء راشدین
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و مقامات سایر انبیاء علی نبینا
و علیهم الصلوة والسلام یکطرف علیحده از مقام آنسرور بود و همچنین
مقامات ملایکه عالین صلوات الله و سلامه علی نبینا و علیهم اجمعین
در طرف دیگر جدا از انمقام بود اما مقام آنسرور برابر جمیع مقامات
فوقیه و سروری بود و الله سبحانه اعلم بحقایق الامور کلها و هرگاه
میخواهم بعنایة الله سبحانه عروج واقع میشود و در بعضی اوقات
بیخواست هم واقع میشود و چیزی دیگر دیده میشود و بر بعضی عروجات
آثار هم مترتب میشود و اکثر چیزها فراموش میشود و هر چند میخواهم
که بعضی حالات را بنویسم که در وقت عرضه داشت کردن یاد
آید میسر نمیشود زیرا که در نظر محقر می در آید جای آن دارد که ازان
استغفار کرده شود چه جای آنکه بنویسد در اثناء املاء عریضه هم
بعضی چیزها یاد بود تا آخر وفا نکرد که نوشته شود زیاده گستاخی نمود
حال ملا قاسم علی بهتر است غلبه استهلاک و استغراق است
و از جمیع مقامات جذبه بفوق قدم نهاده و صفات را که اول از
اصل میدید حالا باو خود آن صفات را از خود جدا می بیند و خود را
خالی محض می یابد بلکه نوری که صفات قایم باو بیند نیز از خود جدا
می بیند و خود را ازان نور در طرف دیگر می یابد و احوال یاران
دیگر هم روز بروز در ترقی است در عرضه داشت دیگر انشاء الله العزیز

شیخ علی

بتفصیل عرضه داشت خواهد نمود **مکتوب دویم در بیان حصول ترقیات
ومباهات بعنایت خداوندی جل سلطانه نیز به پیر بزرگوار خود
نوشته اند** عرضه داشت کمترین بندگان احمد بروه عرض میرساند
امر باستخاره متصل ماه مبارک رمضان مولانا شاه محمد رسانید
انقدر فرجه ندید که تا ماه رمضان خود را بعتبه بوسی مشرف تواند
ساخت بضرورت آن خود را تسلی داد و از عنایات خداوندی
جل وعلا که به برکت توجهات علیه حضرت ایشان علی التواتر والتوالی
فایض و وارد اند چه عرض نماید بیت من آن خاکم که ابری نوبهاری کند
از لطف بر من قطره باری اگر بر روید از تن صد زبانم چو سبزه
شکر لطفش کی توانم هرچند اظهار این قسم احوال موهم جرات
وگستاخی است و مشعر افتخار و مباهات است بیت ولی چون شه مرا
بر داشت از خاک سزد گر بگذرانم سر ز افلاک ابتدای عالم صحو
وبقا از اواخر ماه ربیع الآخر است وتا حال بقای خاص در هر یک از
مدتی مشرف میسازند ابتدا از تجلی ذاتی حضرت شیخ محی الدین است
قدس سره در صحو می آرند باز بسکر می برند و در نزول و عروج
علوم غریبه و معارف عجیبه افاضه میفرمایند و باحسان و شهود
خاص در هر مرتبه که مناسب بقای آن مقام است مشرف میسازند
بتاریخ ششم ماه مبارک رمضان بیقائی مشرف ساختند و احسانی
میسر شد که چه عرض نماید میداند که نهایه استعداد تا انجا بود و وصلی
که مناسب حال بود هم انجا میسر گشت و جهت جذبه اکنون تمام نشد
و شروع در سیر فی الله که مناسب مقام جذبه است واقع شد

هرچند فنا اتم باشد بقای مترتب بران اکمل خواهد بود و هرچند بقا
اکمل باشد صحو بیشتر خواهد بود و باشد اضافه علوم موافق شریعت غرا
می افتد چه کمال صحو انبیا را بود علیهم الصلوة والسلام و معارفی که
از ایشان سر بر زده اند شرایع است و عقایدی که در ذات و صفات
بیان فرموده اند و مخالفه ظاهران از بقیه سکر است الحال معارفی که
باین کمینه فایض اند اکثر تفصیل معارف شرعیه است و بیان آنها و علم
استدلالی کشفی و ضروری میگردد و مجمل مفصل میشود ع گر بگویم شرح
این بیحد شود می ترسم مبادا منجر بگستاخی شود مصراع بنده باید که
حد خود داند **مکتوب سیوم در بیان محبوس شدن یاران بمقام مخصوص
وگذشتن بعضی از آن و رسیدن بمقامات تجلی ذاتی نیز به پیر خود نوشته اند**
عرضه داشت آنکه یارانی که اینجا اند و همچنین یاران انجائی هر کدام بمقامی
محبوس است طریق بر آوردن آنها از انمقامات متعسر است انقدر قدرت
که مناسب آنمقام است در خود نمی یابد حق سبحانه ببرکة توجهات علیه
حضرت ایشان ترقی بخشند که یک کس از خویشان این کمینه از انمقام گذشت
و بمقدمه تجلیات ذاتی رسید حالش بسیار خوبست قدم بر قدم حقیر دارد
و در باره دیگران هم امیدوار است دیگر بعضی از یاران انجائی بطریق تعیین
مناسبت ندارند موافق حال انها طریق ابرار است فی الجمله یقینی که حاصل
کرده اند هم غنیمت است همان طریق امر باید فرمود ع هر کسی را بهر
کاری ساختند در تفصیل اسامی آنها جراة نمود که از ایشان نخواهد بود
زیاده گستاخی نمود در روز تحریر عرضه داشت میر سید شاه حسین در مشغولی
خود جنان دیدند که گویا بدروازه کلان رسیده است میگویند که در دادند

هرچند

حیرتست در رون او که نظر میکنم حضرت ایشانرا و ترا می بینم هر چند سعی میکنم
که خودرا درون اندازم پای من یاری نمیکند **مکتوب چهارم در بیان**
فضایل شهر عظیم القدر شهر رمضان و بیان حقیقت محمدی علیه و علی آله الصلوة
والسلام نیز به پیر خود نوشته اند عرضه داشت احقر الخدمه آنکه مدتیست
که از راه مفاوضه شریفه از احوال خدمه آن عتبه علیه اطلاعی ندارد نگران می
باشد قدوم ماه مبارک رمضان مبارک باشد این ماه را با قران مجید که حاوی
جمیع کمالات ذاتی و شیونی است و داخل دایره اصل است که هیچ ظلیتی باو
راه نیافته و قابلیته او لی ظل اوست مناسبت تمام است و بآن مناسبت
نزول آن درین ماه واقع شده شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن
مصداق این سخن است و بآن مناسبت این ماه نیز جامع جمیع خیرات
و برکاتست هر برکتی و خیری که در تمام سال بهر که میرسد از هر راه که می آید
قطره ایست از دریای بی نهایت برکات این شهر عظیم القدر جمعیت این ماه
سبب جمعیت تمام سال است و تفرقه آن تفرقه تمام سال فطوبی لمن مضی
علیه هذا الشهر المبارک و رضی عنه و ویل لمن سخط علیه فمنع من البرکات وحرم
من الخیرات و ایضا سنیه ختم قران درین ماه بواسطه آن تواند بود که تا جمیع کما
لات اصلی و برکات ظلی میسر شود و من جمع بینهما یرجی آن لا یحرم من برکاته ولا
یمنع من خیراته برکاتی که با یام این شهر وابسته اند دیگر اند و خیراتی که بلیالی
آن متعلقند دیگر و از جهة این سر تواند بود که حکم باولویة تعجیل افطار و تاخیر سحور بوده
باشد تا امتیاز تمام بین اجزاء الوقتین حاصل آید قابلیت اولی که بالا مذکور شد و حقیقت
محمدی عبارت از آنست علی مظهرها الصلوة و التسلیمات نه قابلیته ذات است
جمیع صفات مر اتصاف را الکا حکم بعض بلکه قابلیته ذاتست عز سلطانه مر اعتبار علم را که متعلق شود

بجمع

بجمع کمالات ذاتی و شیونی که حاصل حقیقت قران مجید است و قابلیة
اتصاف که مناسبت خانه صفاتست و برزخ است میان ذات جلّ
شانه و صفات او حقایق انبیاء دیگر است علی نبینا و علیهم الصلوات
و التسلیمات و التحیات همین قابلیة بملاحظه اعتبارات مندرجه در وی
حقایق متعدده گشته قابلیتی که حقیقت محمدی است علیه الصلوات
و التحیه اگرچه ظلیت دارد اما رنگ صفات باو ممتزج نگشته است و
هیچ حایلی در میان نیامده و حقایق جامعه محمدی المشرب قابلیات نسبت ذات
عز شانه مر اعتبار علم را که متعلق شود ببعض ان کمالات و آن قابلیة
محمدیه برزخ است میان ذات جل شانه و میان این قابلیات متعدده
و حکم آن بعض بواسطه آنست که او را در خانه صفات قدم کاهست
و لبس و نهایت عروج آن خانه تا بآن قابلیت است لاجرم آنرا
بآن نور نسبت کرده علیه الصلوة و السلام و التحیه و چون این قابلیة
اتصاف هرگز مرتفع نمیشود آن بعض نیز حکم کرده با نکه حقیقت محمدی همیشه
حایل است والا قابلیة محمدیه را علی مظهرها الصلوة و التحیة که مجرد اعتبار
است در ذات جل شانه ارتفاع از نظر ممکن است بلکه واقع است
و قابلیة اتصاف اگرچه نیز اعتبار است اما بواسطه برزخیة رنگ
صفات گرفته که در خارج موجود ند بوجود زاید و ارتفاع او از امکان
بر آمده لاجرم حکم میکنند بوجود آن حایل و ایما امثال این علوم که منشأ آن
جامعیة اصالة و ظلیت است بسیار وارد میشوند اکثر آنها در پرچهاء
کاغذ نوشته میشود مقام قطبیة منشاء دقایق علوم مقام ظلی است
و مرتبه فردیة واسطه ورود معارف دایره اصل امتیاز میان ظل و اصل

بلا اجتماع این دو دولت میسر نیست هذا البعض از مشایخ قابلیت اولی را که
تعین اول میگویند زاید بر ذات نمیدانند و تجلی ذاتی شهود آن قابلیت
می انگارند والحق ما حقیقت والامر ما اوضحت والله سبحانه یحق الحق
وهو یهدی السبیل رساله که بتسوید آن مامور شده بود با تمام آن موفق
نمیشود همان مسوده ها افتاده اند تا حکمت الهی جل سلطانه درین توقف
چه بوده باشد زیاده گستاخی از ادب دور است **مکتوب پنجم**
در سفارش خواجه برهان که یکی از مخلصان بود با بیان بعضی احوال
او نیز به پیر خود نوشته اند عرضه داشت احقر الخادمه آنکه رساله
که در بیان طریقت حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم
نوشته ارسال داشته است بنظر مبارک خواهد در آمد هنوز
مسوده است خواجه برهان بسرعت راهی شدند فرجه بیاض
آن نشد محتمل که بعضی علوم دیگر هم با آن ملحق شوند روزی رساله
سلسلة الاحرار بنظر در آمد دران اثنا بخاطر فاتر رسید که بابتدای
عرضه داشت بکنم تا حضرت چیزی در باب بعضی علوم آن رساله بنویسند
یا بفقیر امر کنند تا چیزی دران باب نویسد این خاطر خیلی قوی گشت
متصل آن بعضی از علوم این مسوده فایض گشت و فی الجمله معذرة بعضی
علوم آن رساله در ضمن آن مبین گشت اگر همین مسوده را تکمله
آن رساله سازند گنجایش دارد و اگر بعضی علوم مناسبه را از آن
انتخاب نموده با آن رساله ملحق سازند هم وجهی دارد زیاده جرات
از ادب دور است خواجه برهان درین مدت کار خوب کردند
و از سیر سیوم که مناسب مقام جذبه است نیز نصیبی یافتند خاطر بواسطه

مهم مدد معاش صوبه مالوه مشوش وقت میشد در ملازمت
رسیده اند هر چه امر خواهند فرمود مبارک خواهد بود **مکتوب**
ششم در بیان حصول جذبه و سلوک و تربیت یافتن بهردو صفت
جمال و جلال و بیان فنا و بقا و ما یتعلق بذلک و بیان فوقیت نسبت
نقشبندیه نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضه داشت کمترین
بندگان احمد آنکه مرشد علی الاطلاق جل شانه ببرکت توجهات علیه
بهردو طریق جذبه و سلوک تربیت فرمود و بهردو صفت جمال
و جلال مزلی ساخت حالا جمال عین جلال است و جلال عین جمال در
بعضی حواشی رساله قدسیه این عبارت را از مفهوم صریح خود
منحرف ساخته بر مفهوم موهوم خود حمل کرده است و عبارت
محمول بر ظاهر خود است قابل انحراف و تاویل نیست و علامت
این تربیت متحقق شد نسبت بمحبت ذاتی پیش از تحقق آن امکان
ندارد و محبت ذاتیه علامت فناست و فنا عبارت از نسیان
ماسوی است پس تا زمانی که علوم بتمام از ساحت سینه رفته
نشود و بجهل مطلق متحقق نشود از فنا بهره ندارد و این حیرت
و جهل دایمی است امکان زوال ندارد نه آنست که گاهی حاصل
شود و گاهی زایل گردد و غایة ما فی الباب پیش از بقا جهالت
محض است و بعد از بقا جهالت و علم با هم جمع اند در عین نادانی
بشعور است و در عین حیرت بحضور که این موطن حق الیقین است
که علم و عین حجاب یکدیگر نشد و علمی که پیش از چنین جهالة حاصل
شود از حیز اعتبار خارج است با وجود آن اگر علم است

درخود است و اگر شهود است هم درخود و اگر معرفتست
یا حیرة نیز درخود است تا زمانی که نظر در بیرونست هیچ حاصل است
اگرچه درخود هم نظر داشته باشد نظر از بیرون بالکل منقطع
می باید که شود حضرت خواجه بزرگ قدس الله سره میفرمایند
که اهل الله بعد از فنا و بقا هرچه می بینند درخود می بینند و هرچه می شناسند
درخود می شناسند و حیرة ایشان در وجود خود است ازینجا هم
صریحا مفهوم میشود که شهود و معرفة و حیرة در نفس است و بس در بیرون
هیچکدام اینها نیست تا زمانی که یکی ازین ثلثه در بیرونست اگرچه درخود
هم دارد از فنا بهره ندارد و تکیف البقا نهایت مرتبه در فنا و بقا اینست
و این فنا مطلق است و مطلق فنا عام است و بقا باندازه فنا است
لهذا البعضی اهل الله بعد از تحقق بفنا و بقا در بیرون نیز شهود دارند اما
نسبت این عزیزان فوق النهایات است ~~بیت~~ نه هرکه آئینه دارد سکندری داند
نه هرکه سر بتراشد قلندری داند ~~ع~~ هرگاه از اکابر این سلسله بعد از قرون
بسیار یکی یا دوی را باین نسبت مشرف سازند از سلاسل دیگر چه گوید
این نسبت حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی است قدس سره و متمم
و مکمل آن حضرت خواجهٔ خواجها است اعنی حضرت خواجه بهاء الدین
المعروف بنقشبند قدس سرهما و از خلفای ایشان حضرت خواجه علاء
الدین باین دولت مشرف شده بودند ~~ع~~ این کار دولتست
کنون تا کرا دهند ~~ع~~ عجب کاریست اولاً هر بلا و مصیبت که واقع میشد
باعث سرور و فرحت میشد و هل من مزید میگفت و هرچه از امتعهٔ دنیویه
کم میشد خوش می آمد و این قسم را آرزو میکرد و حالا که بعالم اسباب فرود

آوردند و نظر بر عجز و افتقار خود افتاد اگر اندک ضرری لاحق
میشود در اول وهله نوعی از حزن رو میدهد هرچند بسرعت
زایل میشود و هیچ نمی ماند و همچنین اگر دعا میکرد از برای رفع بلا
و مصیبت مقصود ازو نه رفع آن بود بلکه امتثال امر ادعونی بود
حالا مقصود از دعا رفع بلیه و مصایب است و خوف و حزنی که
زایل شده بودند باز رجوع کردند و معلوم شد که آن از سکر بود در
صحو هرچه عوام الناس راهست این راهست از عجز و افتقار و
خوف و حزن و غم و شادی در ابتدا اهم که مقصود از دعا رفع بلا
نبود دل را این معنی خوش نمی آمد لیکن حال غالب بود بخاطر میگذشت
که دعای انبیاء ازین قبیل نبود که حصول مراد نخواهند حالا که باین حالت
مشرف ساختند کار را واضح کردانیدند معلوم شد که دعای انبیاء
علیهم الصلوات والتحیات التسلیمات از عجز و افتقار و خوف و حزن
بود نه مجرد امتثال امر بعضی امور که رو میدهند بجبر امر گاه گاه
بعرض آن گستاخی مینماید مکتوب هفتم در بیان بعضی از استفسارهای
احوال غریبه به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضه داشت کمترین
بندگان احمد آنکه مقامی که فوق محدد روح خود را الطریق عروج
در انجا می یافت و آن مقام بحضرت خواجه بزرگ قدس الله سره
الاقدس اختصاص داشت بعد از زمانی بدن عنصری خود را نیز
درهمان مقام یافت و دران وقت چنان متخیل گشت که این عالم
تمام از عنصریات و فلکیات بته فرو رفت و نام و نشانی ازو نماند
و چون در آن مقام نبودند الا البعضی از اولیاء کبار این زمان که تمام عالم را

بخود در جات و مقام شریک می یابد حیرت دست میدهد که با وجود
بیکانگی تمام خود را با ایشان می بیند الغرض حالتی که گاه گاه دست
میداد که دران نه خود می ماند و نه عالم نه در نظر چیزی می آمد نه در عالم
علم حالا آن حالت مستمره است وجود و خلعت عالم از دیده و دانش بر آمده
بعد از ان در همان مقام یک کوشک عالی ظاهر شد که زینها نهاده اند
انجا بر آمده و انمقام هم در رنگ عالم بتدریج فرو رفت و ساعت فساعت
خود را مقصاعدمی یافت اتفاقا نماز شکر وضو میگذارد که مقامی بس عالی نمایان
شد و اکابر اربعه نقشبندیه را قدس الله تعالی اسرارهم دران مقام دیده
مشایخ دیگر هم مثل سید الطایفه وغیره درانجا بودند و بعضی دیگر از مشایخ
بالای آن مقام هستند اما قوایم آنرا گرفته نشسته اند و بعضی
پایان علی تفاوت درجاتهم خود را بسیار دور از آن مقام یافت بلکه
مناسبت هم ندید ازین واقعه اضطراب تمام پیدا شد نزدیک بود که
دیوانه شده بر آید و از فرط اندوه و غصه قالب تهی کند چند گاه برین
نهج گذشت آخر بتوجهات علیه حضرت ایشان خود را مناسب انمقام
دید اول سر خود را در محاذی انمقام یافت بتدریج رفت و بالا انمقام
نشست بعد از توجه چنان مخطور شد که انمقام مقام تکمیل تام است که بعد از
تمامی سلوک بانمقام میرسند مجذوب سلوک تمام ناکرده را از انمقام
بهره نیست و نیز دران وقت چنان متخیل گشت که وصول بانمقام از مشایخ
آن واقع است که در ملازمت حضرت ایشان دیده بود و بعرض
رسانیده که حضرت امیر کرم الله تعالی وجهه میفرمایند که آمده ام تا ترا
علم سموات تعلیم کنم الخ چون نیک متوجه شد این مقام را مخصوص

بحضرت

بحضرت امیر در میان سایر خلفای راشدین رضی الله تعالی عنهم
اجمعین یافت والله سبحانه اعلم دیگر چنان ظاهر میشود که اخلاق
سیئه ساعة فساعة می بر ایند بعضی در رنگ رشته از وجود می بر آیند
و گاهی در رنگ دود بیرون می آیند و در بعضی اوقات متخیل میشود
که تمام بر آمده اند در ثانی الحال چیزی دیگر باز ظاهر میشود و می بر آید
ثانیا معروض میکرداند که توجه از برای دفع بعضی امراض و شداید
ایا مشروط بآنست که اول مرضی حق سبحانه دانسته شود که دران
توجه هست یا نه یا مشروط نیست آنچه از عبارت رشحات است ظاهر
که از حضرت خواجه قدس الله تعالی سره الاقدس نقل میکنند مفهوم میشود
که نیست درین باب بهر چه حکم فرمایند بانکه خوش نمی آید توجه کردن
ثالثا بعرض میرساند که بعد از تحقق حضور مر طالب را آیا از ذکر باز
داشتن و امر بنگاه داشت حضور کردن لازمست یا نه دیگر کدام
مرتبه حضور است که دران ذکر نگویند لیکن بعضی هستند که از اول
تا آخر ذکر گفته اند و اصلا از ذکر ممنوع نشده اند و کار بنزدیک نهایت
رسانیده اند حقیقت کار چیست بهر چه امر فرمایند رابعا معروض
آنکه حضرت خواجه در فقرات میفرمایند آخر بذکر امر میکنند که بعضی
مقاصد هستند که بی آن میسر نمیشوند تعین آن مقاصد فرمایند خامسا
بعرض اقدس میرساند که بعضی طالبان اظهار طلب تعلیم طریقه
می کنند لیکن در لقمه احتیاط نمی توانند کرد با وجود بی احتیاطی حضور
و نحوی استغراق پیدا میکنند و اگر تاکید در لقمه کرده میشود از
سستی طلب ترک کلی میکنند درین باب چه حکم است و بعضی دیگر

هستند که مجرد اتصال باین سلسله شریفه بطریق اراده میخواهند
بی آنکه طلب تعلیم ذکر کنند این قسم اتصال هم مجوز هست یا نه و اگر
مجوز است طریق ان چیست زیاده گستاخی بی ادبی تمام است

مکتوب هشتم در بیان احوالی که ببقا و صحو تعلق دارند نیز به پیر
بزرگوار خود نوشته اند عرضه داشت کمترین بندگان احمد آنکه
از آن زمان که بصحو آورده اند و ببقا بخشیده اند علوم غریبه و معارف
نادره غیر متعارفه بتواتر و توالی فایض و وارد اند اکثر آنها به بیان
قوم و اصطلاح متداول شان موافقت ندارند هرچه از مسئله
وحدة وجود و توابع آن گفته اند در اوایل آن حال با آن مشرف
ساختند و شهود احدیة در کثرة میسر شد از ان مقام بدرجات
بالا بردند و انواع علوم درین ضمن افاده فرمودند اما مصداق
آن مقامات و معارف از کلام قوم صریحا یافته نمیشود اشارات
و رموز اجمالیه در کلام شریف بعضی از بزرگان انهاست لیکن گواه
عدل بصحة آنها موافقت ظاهر شریعت و اجماع علما اهل سنت است
در هیچ جزئی مخالفت بظاهر شریعت غرا اندازند و هیچ موافقت
باهل سنت دارند باصول آنها نیز موافق مینت الاستطاعة مع الفعل
منکشف شده است پیش از فعل قدرتی ندارد قدرت بمقارنة
فعل می بخشند و تکلیف بر سلامة اسباب و اعضا میدانند کما قرره علماء
اهل السنة و درین مقام خود را بر قدم حضرت خواجه نقشبند قدس الله
تعالی سره الاقدس می یابد ایشان درین مقام بوده اند و حضرت خواجه
علاء الدین را نیز ازین مقام نصیبی هست و از بزرگان این سلسله علیه

بلکه از علما اهل سنت و جماعت خلاف ... چنانکه او اصول معتزله را ... (marginal note)

حضرت

حضرت خواجه عبدالخالق اند قدس الله تعالی سره الاقدس و از مشایخ ماتقدم
حضرت ماتقدم حضرت خواجه معروف کرخی و امام داود طائی و حسن
بصری و حبیب عجمی قدس الله تعالی اسرارهم المقدسة حاصل این همه
کمال بعد و بیگانگی است کار از معالجه گذشته است تا زمانی که حجب
مسدول بوده اند سعی و اهتمام گنجایش رفع انها داشت اکنون بجه
بزرگی او حجاب اوست فلا طبیب لها و لا راقی مگر کمال بیگانگی و بی منا
سبتی را وصل و اتصال نام نهاده اند هیهات هیهات همان
بیت یوسف زلیخا موافق حال است بیت در افکنده دف
این آواز در دست که زو بر دست دف کوبان بود بوست
شهود کجاست و شاهد کیست و مشهود چیست ع خلق را روی کی نماید او
ما للتراب و رب الارباب خود را بنده مخلوق غیر قادر میدانند
و همچنین تمام عالم را و خالق و قادر حق را عز و جل میدانند غیر این
هیچ نسبت اثبات نمیکنند عینیة و مرآتیة خود کجا در کدام آینه در آید او
و علما ظاهر اهل سنت و جماعت هرچند در بعضی اعمال مقصر باشند اما جمال
درستی عقاید اینها در ذات و صفات آن قدر نورانیة دارد که ان
تقصیر در جنب ان مضمحل و ناچیز در نظر می در آید و بعضی متصوفه باوجود
ریاضات و مجاهدات چون در ذات و صفات آن قدر درستی عقیده
ندارند انجا ول در بنها یافته نمیشود و محبت بعلما و طلبه علوم بسیار پیدا
شده است روش ایشان خوش می آید و آرزو دارد که در جرگه اینها
باشد و تلویح را از مقدمات اربعه بطالب علمی مباحثه میکند و هدایه
فقه نیز مذکور میشود و در معیة و احاطه علمی با علماء شریک است و همچنین

حق سبحانه را نه عین عالم میداند و نه متصل و نه با عالم و نه جدا از عالم و نه محیط و نه ساری و ذوات و صفات و افعال را مخلوق او میداند نه آنکه صفات اینها صفات اوست و افعال اینها افعال او بلکه در افعال موثر قدرت او را میداند قدرت مخلوقات را تاثیری نمیداند کما هو مذهب علماء المتکلمین و همچنین صفات سبعه را موجود میداند و حق سبحانه را مرید میداند و قدرت را بمعنی صحت فعل و ترک بیقین تصور مینماید نه بمعنی ان شاء فعل و ان لم یشاء لم یفعل که شرطیه ثانی ممتنع باشد کما قاله الحکماء و بعض الصوفیة زیرا که این سخن بایجاب میکشد و موافق اصول حکماء است و مسئله قضا و قدر را بطور علماء میداند فللمالک ان یتصرف فی ملکه کیف یشاء و قابلیة و استعداد را هیچ دخل نمیدهد که بایجاب میکشد و هو سبحانه مختار فعال لما یرید علی هذا القیاس چون عرض حال از جمله ضروریات است بنابران بجراة آن گستاخی نمود ع بنده باید که حد خود داند مولوی در مفصل

مکتوب نهم در بیان احوالی که بتمام فرود آمدن مناسب دارند نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند

عرضه داشت مدبر سیاه رو و مقصر بدخود مغرور و وقت و حال مفتون وصل و کمال کارش همه نافرمان برداری مولی است و عملش همه بترک عزیمت و اولی است نظرگاه خلق را آراسته و منظر حق را تعالی و تقدس خراب ساخته همتش مقصور بر ظاهر آرائی است باطنش از بی کدر همواره بر رسوائی است قال او منافی حال اوست و حال او مبنی بر خیال او ازین خواب و خیال چه آید و ازین قال و حال چه کشاید ادبار و خسارت نقد وقت است غباوة و ضلالة بر کف دست مبدء فساد و شرارت است

و منشاء ظلم و معصیت بالجمله عیوب مجسمه است و ذنوب مجتمعه حیرت او لایق لعن و ورد حسنات او شایان طعن و طرد و رب تال للقرآن والقرآن یلعنه در حق او گواه عدل است و کم من صایم لیس له من صیامه الا الظماء والجوع در شان او شاهد صدق فویل لمن کان هذا حاله و منزلته و کماله و در جنب استغفاره ذنب بل اشد و توبته معصیة کسایر المعاصی کسایر الذنوب م بل اقبح کل ما یفعله القبیح قبیح مصداق این سخن است ع زگندم جو زجو گندم نیاید ❊ مرض او ذاتیست علاج نمی پذیرد و دار او اصلی است قبول دوا نمیکند ما بالذات لاینفک عن الذات ع سیاهی از حبشی کی رود که خود رنگست ❊ چه توان کرد و ما ظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم یظلمون آری خیر محض را شر محض می باید تا حقیقت خیریت بظهور آید و بضدها تتبین الاشیاء خیر و کمال مهیا بود شر و نقص در می بایست حسن و جمال را آئینه در کار است و آئینه نمی باشد مگر در مقابل شیئ پس لاجرم خیر را شر و کمال را نقص آئینه آمد پس در هر چه نقص و شرارت بیشتر نمایند کی خیر و کمال زیاده تر عجایب کار و بار است این ذم معنی مدح پیدا کرد و این شرارت و نقصان محل خیر و کمال گشت پس لاجرم مقام عبدیت فوق جمیع مقامات باشد چه این معنی در مقام عبدیت اتم و اکمل است محبوبان را باین مقام مشرف میسازند محبان را بذوق شهود ملتذ اند التذاذ در بندگی و انس با آن مخصوص بمحبوبانست انس محبان بمشاهده محبوبست و انس محبوبان به بندگی محبوب در انس ایشان را باین دولت میرسانند و باین نعمت سرفراز میسازند شاه سواریکه تاز این میدان آن سرور دنیا و دین و سید اولین

و آخرین حبیب رب العالمین است علیه من الصلوة اتمها و من التحیات
اکملها و کسی را که بمحض فضل خواهند که باین دولت رسانند او را بکمال
متابعة آنسرور علیه الصلوة والسلام متحقق میسازند و بتوسل آن
بآن ذروه علیا می برند ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم مراد از کمال شر و نقص علم ذوقی است بآن نه آنکه بشرارة و
نقص متصف شود و صاحب این علم متخلق باخلاق الله است تعالی
شانه و تقدس این علم هم از جمله ثمرات آن تخلق است شرارت
و نقص را دران موطن چه مجال جز آنکه علم بآن متعلق شود این علم
بواسطه شهود تام بخیر محض است که در جنب آن همه شر مینماید این
بعد از فرود آمدن نفس مطمینه است بمقام خود و نهادنا این قسم خود را
بر زمین ترند و کارش تا باین انجام نرسد از کمال مولا خود جل شانه
بی نصیب است فکیف که خود را عین مولا داند و صفات خود را صفات
او انگارد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا این الحاد در اسما و صفات
است ارباب این در زمرهٔ و ذروا الذین یلحدون فی اسمائه داخلند
نه آنکه هر که جذبهٔ او مقدم است از محبوبین است لیکن تقدم جذبه
شرط است در محبوبیت آری در هر جذبه بنحوی از معنی محبوبیت حاصل است
که جذب بی آن نمیشود و آن معنی از عوارض پیدا شده است ذاتی
نیست آن معنی ذاتی غیر معلل است بشی من الاشیاء چنانکه هر منتهی
را آخر جذبه میسر است اما داخل در زمره محبان است بواسطه عارض
معنی محبوبیت پیدا شده است و هو لایکفی فیه و آن عارض تزکیه و تصفیه
است و در بعضی مبتدیان اتباع آنسرور و لو بالجمله باعث حصول آن معنی

او بی سلوک

فی الجمله است بلکه در منتهی هم اتباع است و بس در محبوبان ظهور آن
معنی ذاتی فضلی نیز و البته باتباع آنسرور است علیه الصلوة و
السلام والتحیة بلکه گوییم آن معنی ذاتی هم بواسطه مناسبت ذاتیه
آنحضرت است علیه الصلوة والسلام والتحیة که اسمی که رب اوست
مناسب اسمی که رب آنحضرت است علیه الصلوة والسلام والتحیه
واقع شده است در حق این خصوصیت و از آنجا این سعادت اکتساب
کرده است والله سبحانه اعلم بالصواب والیه سبحانه المرجع والمآب
والله یحق الحق و هو یهدی السبیل مکتوب دهم در حصول قرب و بعد
و فرق و وصال بمعانی غیر متعارفه با بعضی علوم مناسب آن نیز
به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضه داشت احقر الخدمه آنکه مدتیست
که از احوال خدمه آن عتبه علیه اطلاع ندارد مگر آنست بیت عجبی نیست
اگر زنده شود جان عزیز چو ازان یار جدا مانده پیامی برسید میداند
که شایان دولت حضور نیست مصراع این بس که رسد زدور بانگ
جرسم عجایب کار و بارست نهایه بعد را قرب نامیده اند و غایه فراق
را وصل گفته اند گویا فی الحقیقه در ضمن این اشارت بنفی قرب و وصال
کرده اند شعر کیف الوصول الی سعاد و دونها قلل الجبال و دونهن حتوف
پس حزن ابدی و فکر دایمی لاجرم دامن گیر آمد مراد را نیز اخر الامر
بارادهٔ مرید مرید می باید شد و محبوب را بمحبت محب محب می باید گشت
آنسرور دین علیه من الصلوات اکملها و من التحیات افضلها با وجود معلوم
مرادیت و محبوبیت از محبین آمد و از مریدی گشت لاجرم از حال او چنین خبر داده اند
که کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم متواصل الحزن دایم الفکر و اندر

فرموده علیه الصلوة والسلام ما اوذی نبی مثل ما اوذیت محبان
بار محبت تو انکه کشید محبوبا نزا تحمل این بار دشوار ست این قصه پایانی ندارد
قصة العشق لا انفصام لها حاصل عرضه داشت شیخ الله بخش نحوی از جذب
و محبت دارد با برام چند کلمه بخادمان ایشان نویسانیده الغرض که شوق
ملازمت ظاهر ساخته متوجه الخذو دکشته است اول بعضی ارادها ظاهر
ساختن متوجه الخذو دکشته است اول بعضی ارادها ظاهر ساخت چو
دران باب ازین حقیر تقاعد مفهوم کرد بمجرد ملاقات راضی شده چند کلمه
نویسانید زیاده گستاخی از ادب دور است مکتوب یازدهم در بیان
بعضی کشوف و حصول مقام دید قصور خود و متهم داشتن خود را در
جمیع اعمال و اقوال و ظهور سر کلام شیخ ابو سعید ابو الخیر که گفته است عین
نمی ماند اثر کجا ماند و بیان احوال بعضی یاران نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند
عرضه داشت کمترین بندگان احمد انکه مقامی که سابقا خود را در ان دیده
بود چون حسب الامر العالی باز ملاحظه نمود عبور خلفاء ثلثه رضوان الله
تعالی علیهم در ان مقام در نظر آمد اما چون مقام و استقرار در انجا نداشت
در وقعه اولی بنظر در آمد چنانکه بخه از ائمه اهل بیت غیر از امامین
و امام زین العابدین رضی الله تعالی عنهم در ان مقام استقرار و ثبات
ندارند لیکن عبوری در ان واقع شده است بدقت نظر می تواند یافت
و انکه اول خود را با ان مقام نامناسب میدید نامناسبتی دو نوع است
یکی انکه بواسطه عدم ظهور طریقی از طرق بی مناسبتی طاری میشود چون راهی باد
نمودند آن بی مناسبتی برطرف میشود و دیگر بی مناسبتی مطلق است
که بهیچ وجه قابل زوال نیست و راههای که موصل انمقام مند و داند

که ثالث ندارند یعنی در نظر درامی آن دو طریق طریق دیگر ظاهر نمیشود
یکی دید نقص و قصور است و نیات خود را متهم داشتن او زحیرات
با قوت جذب دیگر صحبت شیخ مکملی مجذوب بی سلوک تمام کرده حضرت
حق سبحانه و تعالی بطفیل عنایت حضرت ایشان طریق اول را بقدر
استعداد عنایت فرموده است هیچ عملی از اعمال خیر بوقوع نمی آید
مگر انکه خود را دران عمل متهم میسازد بلکه تا زمانی که بوجه تهمت
ننهد بی قرار و بی ارام می باشد نزد خود چنان میداند که هیچ عملی
از وی صادر نمی شود که قابل کتابت ملایکه یمین باشد و میداند که صحیفه
یمین از اعمال خیر خالی است و کتبه آن معطل و بیکارند خود را شایان الحضرت
جل و علا کجا بوده باشد و هرکه در علم است حتی که کافر فرنگ و ملحد
زندیق از خود بوجوه بهتر میداند و بدترین همه اینها خود را می انگارد
و جهت جذبه هر چند بتمامی سیر الی الله تمام شده بود اما بعضی از لوازم
و توابع آن مانده بودند که در ضمن فنائی که در مرکز مقام سیر فی الله واقع
شده بود تمام شدند و احوال آن فنا در عرضه داشت سابق بتفصیل
نوشته است و می باید که حضرت خواجه احرار که نهایت این کار را
فنا گفته اند همان فنا بوده باشد که بعد از تجلی ذات و تحقق سیر فی الله متحقق
شده و فنا ارادت هم از جمله شعب همان فنا است ؎ هیچکس تا تا
نگردد او فنا نیست ره در بارگاه کبریا و نا مناسبان این مقام که دو طایفه
اند در نظر ند جماعه متوجه انمقام و جویای طریق وصول اند و طایفه دیگر
هیچ التفات و توجه با نمقام ندارند و توجه حضرت ایشان بطریق دویم
از طرق وصول انمقام بیشتر ظاهر میشود و مناسبت بهان طریق مینماید چو

که ثالث

از جانب حضرت ایشان مامور بود امتثالا للامر در بعضی امور جراة و
گستاخی نمود و الا ع من همان احمد پارینه که هستم هستم ثانیا معروض
آنکه در اثنا ملاحظه آنمقام مرة ثانیة مقامات دیگر بعضها فوق بعض
ظاهر شدند بعد از توجه بنیاز و شکستگی چون بمقام فوق انمقام سابق
رسیده شد معلوم شد که این مقام حضرت ذی النورین است
و خلفاء دیگر را هم دران مقام عبوری واقع شده است و این
مقام هم مقام تکمیل و ارشاد است و همچنین دو مقام فوق که اکنون
مذکور میشوند و بالاء آنمقام مقام دیگر در نظر آمد چون بانمقام رسیده
شد معلوم گشت که انمقام حضرت فاروق است و خلفاء دیگر را
هم درانجا عبوری واقع شده است و فوق آنمقام حضرت صدیق
اکبر ظاهر شد رضی الله تعالی عنهم اجمعین بآنمقام نیز رسیده شد و
از مشایخ خود حضرت خواجه نقشبند قدس الله سره الاقدس را در
هر مقامی با خود همراه می یافت و خلفاء دیگر را هم دران مقام عبوری
واقع شده است تفاوت نیست الا در عبور و مقام و مرور و ثبات
و بالای آن مقام هیچ مقام مفهوم نمیشود الا مقام حضرت رسالة خا
خاتمیة علیه من الصلوات اتمها و من التحیات اکملها و محاذی مقام حضرت
صدیق رضی الله تعالی عنه مقامی دیگر نورانی بس نکرف که هرگز
مثل آن در نظر نیامده بود ظاهر شد و اندکی از انمقام ارتفاع داشت
چنانکه صفه را از روی زمین بلند می سازند و معلوم شد که انمقام مقام
محبوبیة است و انمقام رنگین و منقش بود خود را هم بانعکاس آنمقام
رنگین و منقش یافت بعد از آن همان کیفیت خود را لطیف یافت و در رنگ

هوایا

هوایا قطعه ابر در آفاق منتشر دید و بعضی اطراف را در گرفت و حضرت
خواجه بزرگ در مقام خضر صدیقند رضی الله تعالی عنهما و خود را در مقام محاذی
آن می یابد بکیفیتی که معروض داشت دیگر ترک اشتغال باین عمل مرضی
نمی نماید کیف و حال آنکه عالم بگرداب ضلالة غرق میشود و کسی که در خود قوة
برآوردن از آن گرداب می یابد چگونه خود را معاف دارد هر چند کار دیگر
در پیش داشته باشد اشتغال باین امر عمل ضروریست و مرضی اما بشرط آنکه
از بعضی وساوس و هواجس که در اثناء این عمل رو دهند استغفار را لازم
باید داشت بهمین شرط داخل رضا میشود و بی ملاحظه نقشبند و حضرت
خواجه علاء الدین عطار قدس الله تعالی اسرارهما الی آنکه این شرط را ملاحظه
کرده شود مرضی است و عمل این کمتر الحال بی ملاحظه آن شرط گاهی داخل
است و گاهی در ته می استد دیگر در نفحات در سخنان شیخ ابو سعید
ابو الخیر مذکور است که عین نمی ماند اثر کجا ماند لا تبقی و لا تذر این سخن در اول
نظر مشکل نمود که حضرت شیخ محی الدین و تابعان ایشان بر آنند که زوال
عین که معلومیست از معلومات الله سبحانه محال است و الا انقلب
العلم جهلا و چون عین زایل نشود اثر کجا رود و همین طور در ذهن این
سخن متمکن شده بود و سخن حضرت شیخ ابو سعید حل نمیشد بعد از توجه تام
حق سبحانه و تعالی سر آن سخن را منکشف ساخت و متحقق گشت که نه
عین ماند نه اثر و در خود نیز همین معنی را یافت و هیچ مشکل نماند و مقام
این معرفت نیز در نظر آمد پس عالیست فوق مقامی که حضرت شیخ و متا
بعان ایشان فرموده اند و این دو مبحث با یکدیگر هیچ منازعة و جنگ
ندارند یکی از جائیست و دیگری از جائی بتفصیل عرضه داشتن موجب تطویل

این شرط را اهل [illegible] ... در ... حضرت خواجه

ودلالست وایضا آنچه حضرت شیخ از دوام این حدیث فرموده اند
نیز ظاهر گشت که حدیث عبارت از چه چیز بوده و دوام آن چه بوده و در خود
نیز این حدیث دایمی یافت اگرچه از نوادرست دیگر کتاب دیدن اصلا
خوش نمی آید مگر آنکه ذکر اقدام عالیه اکابر که در مقامات واقع شده اند جایی
ثبت کرده باشند خوش می آید که این قسم چیزی دیده شود و احوال مشایخ
متقدمین بیشتر مرغوبست کتب حقایق و معارف علی الخصوص سخنان
توحید و تنزلات مراتب را نمی تواند مطالعه کرد خود را درین
باب بحضرت شیخ علاء الدوله بسیار مناسبت می یابد و در ذوق و
حال درین مسئله بشیخ مشار الیه متفق است اما علم سابق تا بانکار رسیده
آمدن نمی دهد دیگر چند مرتبه از برای دفع بعضی امراض توجه کرده شد
و آثار آن ظاهر گشت و همچنین احوال بعضی موتی که از عالم برزخست
ظاهر شده بود نیز از برای دفع الام و شداید ایشان توجه کرده شد اما حالا
قدرت بر توجه نمانده است که بر هیچ چیز خود را جمع نمیتوانم ساخت
بعضی شداید از مردم بر فقیر گذشته و ستمها نمودند و جمع کثیر از متعلقان
این جانب را بناحق ویران ساختند و جلای وطن نمودند اصلا بخاطر غبار
و کلفت راه نیافت چه جای آنکه بد آنها بخاطر گذرد و بعضی از یاران که از
مقام جذبه شهود و معرفت پیدا کرده اند و تا غایت قدمی در منازل
سلوک ننهاده اند شمه از احوال ایشان معروض میدارد امید است که
حق سبحانه و تعالی بعد از تمام جهت جذبه بدولت سلوک مشرف
گرداند شیخ نور در همان مقام جذبه است بنقطه فوق که در مقام جذبه است
نرسیده در حرکات و سکنات از ارمیدها و قباحت نمی فهمد بنحوی است

کار او

کار او در توقف می افتد و همچنین اکثر یاران بواسطه عدم رعایه آداب
باب ۴ کار اینها در توقف می افتد درین چیز آنست که ازین طرف هیچ اراده
توقف نیست بلکه اراده ترقی اینها است بنحو است در کار بکشد و
واقع میشود و والاراه اولیست مولانا محمود بنقطه پایان فرو رفته است
و کار جذبه را بانجام رسانیده و به برزخیه انتقام رسیده و فرق را من
وجه بنهایت رسانیده اول صفات را بلک نوری که صفات بآن
قایم اند از خود جدا دیده و خود را از شیخ خالی یافته بعد از آن صفات را
از ذات جدا دیده و باین دیدها جذبیه مقام جذبه رسیده حالا عالم و خود را
گم چنان ساخته است که نه با حافظه قایل است نه بمعیت و جان باطن
متوجه است که غیر از حیرت و نادانی حاصل ندارد و سید شاه حسین
هم نزدیک بنقطه پایان از مقام جذبه رسیده است و سرش بنقطه رسیده
است و همچنین صفات را از ذات جدا دیده لیکن ذات احد را در همه
جا می یابد و از ظاهر محظوظ است و همچنین میان جعفر هم نزدیک بنقطه
پایان رسیده است و خیلی بشوق و ولوله ظاهر میشود قریب بشاه حسین
است و در یاران دیگر هم تفاوت ظاهر میشود میان شیخی و شیخ عیسی
و شیخ کمال متوجه نزول است و شیخ ناگوری در ته نقطه فوق آمده است
اما خیلی مسافه در پیش دارد و از یاران اینجائی تا الحال هشت یا نه کس
بلکه ده کس در ته نقطه فوق آمده اند بعضی واصل نقطه شده رو به نزول دارند
و بعضی دیگر قریب اند و بعضی بعید میان شیخ مزمل خود را گم می یابد و صفات را
از اصل می بیند و مطلق را در همه جا می یابد و اشیا را در رنگ حباب بی
اعتبار میداند بلکه هیچ نمی یابد در باب مولانا محمود چنان ظاهر میشود

در جذبه بنقطه فوق رسیده ا[ند]
و شیخ کمال صح

که اجازهٔ تعلیم او مر مردم را از جملهٔ مرضیات است اما اجازتی که مناسب
جذبه است هر چند بعضی امور مانده اند که او را استفاده می باید کرد و توقف لیکن در رفتن او سوی عند کرد
نمود و بحضور اقدس میرسد هر چه صلاح کار خواهند دانست خواهند فرمود
آنچه در علم کمینه آمد معروض داشت والحکم عندکم خواجه ضیاء الدین محمد چند
روز اینجا بودند فی الجمله حضور و جمعیت پیدا کرده بودند آخر الامر از قلت اسباب
معیشت نتوانستند خود را جمع ساخت متوجه لشکر شدند و پسر مولانا شیر محمد
هم متوجه ملازمت است فی الجمله حضور و جمعیت دارد بواسطه بعضی موانع چندانی
ترقی نکرد زیاده گستاخی است ع بنده باید که حد خود داند بعد از تحریر
عرضه داشت کیفیتی روداد و حالی پیش آمد که در تحریر گنجایش بیان آن نیست
و در آنجا فنا ارادهٔ متحقق گشت همچنانکه سابقاً تعلق اراده به ارادات برطرف
شده بود لیکن اصل اراده مانده بود چنانچه در عرضه داشت معروض داشته
بود الحال اراده هم از بیخ برآمد و ح لا مراد و لا اراده وقت و صورت این فنا نیز
در نظر آمد و بعضی علوم که مناسب این مقام بوده اند فایض گشتند چون
در تحریر آن علوم بواسطهٔ دقت و غموض تعسری بود لاجرم عنان قلم را از
تحریر آن گردانید و در وقت تحقق این فنا و افاضهٔ علوم یک نظر خاص
در ماوراء وحدت پیدا شده است هر چند مقرر است که در ماوراء وحدت
نظری نیست بلکه هیچ نسبتی نیست اما آنچه می یابد معروض میدارد و تا
زمانی که بیقین نه پیوست بر نوشتن جرأت نمود و صورت آن مقام را
در ماوراء وحدت چنان می بیند که اگر در ماوراء دهلی است و هیچ شبهه
در آن راه نمی یابد هر چند در نظر نه وحدت است نه وراء آن و نیز هیچ
مقامی که بعنوان حقیقت بداند یا حق را و رای آن داند حیرت و جهل همان هرا فت

وازین

وازین وید هیچ تفاوت نشده نمیدانم چه عرض نمایم همه تناقض
در تناقض است در گفت نمی آید و حال بی شبهه متحقق است استغفر الله
واتوب الی الله من جمیع ما کره الله قولاً و فعلاً خاطراً و ناظراً و ایضاً
این زمان چنان معلوم گشت که سابقاً آنچه از فنا و صفات میدانستم
فی الجمله فنا و خصوصیهٔ صفات و ما به الامتیاز آنها بود که در ضمن وحدت
مندرج شده بودند و خصوصیات زایل گشته بودند الحال اصل صفات
ولو کانت علی سبیل الاندماج والاندراج نیز برطرف شده و قهرمان
احدیه هیچ چیز را نگذاشته و تمیزی که از مرتبهٔ علم جلی یا تفصیلی حاصل
شده بود نماند و تمام نظر بر خارج آمده و کان الله ولم یکن معه شی
الآن کما کان این زمان مطابق حال گشته و سابقاً علم بمضمون
این حدیث بود و الحال امید میدارد که بر صحت و سقم متنبه خواهند ساخت
دیگر چنان مینماید که مولانا قاسم علی را از مقام تکمیل نصیبی هست
همچنین بعضی یاران اینجائی را نیز از آن مقام نصیبی معلوم میشود و الله
سبحانه اعلم بحقیقت الحال **مکتوب دوازدهم در بیان حصول مقام**
فنا و بقا و ظهور وجه خاص هر شی و حقیقت سیر فی الله و تجلی ذاتی
برقی و جز آن به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضه داشت کمترین
بندگان احمد بزره عرض میرساند از تقصیرات خود چه عرض
نماید ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن و لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم علومی که تعلق بمقام فنا فی الله و البقاء به داشتند
حق سبحانه بعنایت خود منکشف ساخت و همچنین معلوم گردید که وجه
خاص هر شی چیست و سیر فی الله بچه معنی است و تجلی ذاتی برقی چه

فی الحقیقت صح

می باشد و محمدی المشرب کیست و امثال آن و در هر مقامی لوازم
و ضروریات آنرا می نمایند و میگذرانند و کم چیزی مانده باشد که اولیاء الله
اثر آنشان داده اند در راه فروگذارند و ننمایند قبل من قبل بلا علة سبحانه
ذوات اشیا را مجعول میداند اصل قابلیات و استعدادات را نیز
مجعول و مصنوع میداند او سبحانه محکوم قابلیات نیست و نشاید که
بروی چیزی حاکم باشد زیاده گستاخی نمود ع بنده باید که حد خود
داند **مکتوب سیزدهم در بیان بی نهایتی این راه و مطابقة علوم حقیقت
با علوم شریعت نیز به بر بزرگوار خود نوشته اند** عرضه داشت کمترین
بندگان احمد معروض میکرداند آه هزار آه از بی نهایتی این راه با این
سرعة و وارداة و عنایات باین کثرت از انجاست که مشایخ عظام
فرموده اند سیر الی الله پنجاه هزار ساله راه است تعرج الملائکة و
الروح الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة مگر ایمائی باین معنی داشته
اند چون کار بیاس رسید و امید منقطع گشت هو الذی ینزل الغیث
من بعد ما قنطوا و ینشر رحمته در کار شد چند روز است که سیر در اشیاء
واقع شده است و مردم مستر شد باز غلو کرده اند فی الجمله شروعی
در کار ایشان کرده شده است اما هنوز خود را قابل انتقام نمی یابد
لیکن از ابرام مردم بواسطه مروت و حیا چیزی میگوید و در مسئله
توحید که سابقا متوقف بود چنانچه مگر ربعرض رسانیده بود و افعال
و صفات را باصل میداد چون حقیقت کار معلوم گشت از توقف برآمد
و پله همه هر دوست را چه یافت و کمال را او ران بیشتر دید از مقوله تجلیه
اوست و افعال و صفات را هم برنگ دیگر معلوم کرد همه را یک نموده

بفوق

بفوق که رانید ند ریب و شبهه بالکل برطرف شد تمام کشفیات
مطابق ظاهر شریعت برآمد ند و سر موی از ظاهر شریعت مخالفت ندید
و آنچه بعضی صوفیه مخالف ظاهر شریعت کشفها را بیان میکنند یا از سهو است
یا از سکر باطن از ظاهر هیچ مخالف نیست در توسط راه مخالفت در نظر
می آید و محتاج بتوجیه و جمع میشود اما منتهی حقیقی موافق ظاهر شریعت
باطن را می یابد در میان علما و این بزرگواران همین قدر تفاوت
است که علماء استدلالاً و علماً میدانند و ایشان کشفاً و ذوقاً می یابند
و ای دلیل علی صحة حالهم اول من هذه المطابقة یضیق صدری و لا ینطلق
لسانی فقد و قتیت نمیدانم چه عرض نمایم توفیق بر تسوید بعضی احوال ندارد
و در عرضه داشتها هم گنجایش تحریر نیست شاید حکمت درین بوده
باشد این محروم مهجور را از توجه غریب بروری محروم نداراند و در
راه نگذارند سه این سخن را جو نتو مبده بوده گر قرون گردد
تو اش افزوده زیاده گستاخی نمود ع بنده باید که حد خود داند
**مکتوب چهاردهم در بیان حصول وقایع که در اثناء راه رو داده
بودند و بیان احوال بعضی مسترشدان نیز به بر بزرگوار خود نوشته
اند** عرضه داشت کمترین بندگان احمد آنکه تجلیاتی که در مراتب الوان
ظاهر شده بودند پاره از ان در عرضه داشت سابق معروض داشته بود
بعد از ان مرتبه وجوب که جامع صفات کلیه است ظاهر شد و بصورت
زن غیر جلیه مسود اللون متمثل گشت و پس از ان مرتبه احدیت بصورت
مرد دراز بالا که بر دیوار باریک بهن استاده است متجلی گشت
و این هر دو تجلی گشت و این هر دو تجلی بعنوان حقانیه ظاهر شدند بلا

جمیله

بخلاف تجلیات سابق که نه باین عنوان بودند و درهمین اثنا آرزوی
موت پیدا شد وچنان در نظر آمد که من گویا شخصی ام برکنار دریای محیط
استاده باراده آنکه خود را در دریا اندازد اما از عقب او را بریسمانی
مضبوط کرده اند که نمیتواند بدریا درون رفت وآن ریسمان عبارة
از تعلقات ببدن عنصری خود میدانستم وآرزو میکردم که این ریسمان
گسسته شود و ایضا کیفیتی خاص رو داد که در ان وقت بطریق ذوق
دریافت که دلرا هیچ بایستی غیر از حق سبحانه نمانده است بعد ازان
صفات کلیه وجوبیه که باعتبار محال ومظاهر خصوصیات پیدا کرده
بودند در نظر آمدند پس ازان آن خصوصیات تمام ازانها فرو ریختند و
باقی نماندند الا بعنوان الکلیة الوجوبیة وصورت تجرید آنها از خصوصیات
نیز در نظر امد وچ معلوم گشت که اکنون حقیقت صفات را باصل دادی
وپیش از تجرید از خصوصیات باصل دادن معنی نداشت مگر انکه بطریق
تجوز باشد کما هو حال ارباب التجلی الصوری وفنای حقیقی ازین زمان
متحقق گشت وبعد از تحقق این حالت صفاتی که در خود و در غیر خود بودند
بیک نهج یافت وامتیاز محال برخاست درین وقت از بعضی دقایق
انواع شرک خفی خلاصی میسر شد وچ نه عرش ماند ونه فرش نه زمان
ونه مکان نه جهات ونه حدود واگر فرضا سالها فکر کنم هرگز در علم
نیاید که یک ذره از عالم مخلوق گشته است بعد ازان تعین خود
در نظر آمد وجه خاص خود نیز وتعین در رنگ جامه بود کهنه پاره
پاره شده که شخصی پوشیده باشد وان شخص را وجه خاص دانستم
اما بعنوان حقانیه متصور نگشت بعد ازان بالا ان شخص متصل پوست

رقیق در نظر آمد وخود را عین آن پوست یافتم واین
جامه تعین را از خود بیگانه دیدم ونوری که دران پوست
بود در نظر آمد وبعد از ساعتی آن نور از نظر غایب گشت
واین پوست وجامه نیز از نظر عنایت گشت مرتفع گشتند وهمان جهالت
سابق ماند تعبیر این صورت واقعه مذکوره انچه در علم آمد بعرض میرساند
که تا صحیح وسقیم او معلوم شود وآن انست که این صورت مذکوره عین
ثابته است کالبرزخ بین الوجوب والامکان که هر طرف او را از
یکدیگر جدا گشته اند وبکمال فرق متحقق شده اند وان پوست که درمیان
آن جامه کهنه وآن نور واقع شده است برزخیت بین الوجوب
والعدم وخود را که در آخر آن پوست یافتم اشارتست بوصول برزخیت
وسابقا در وقایع نیز خود را برزخ بین الوجود والعدم می یافتم اما ظاهرا
آن بنسبت آفاق بود واین نظر بنفس است ویک فرق دیگر هم دران
وقت ظاهر شده بود اما در وقت نوشتن فراموش گشت هذا انچه قایم
حاصل است حیرة ونکارتست وگاه گاه همین طور شعبده پیدا میشود و
برطرف میگردد و معرفت آن میماند و در تعبیر بعضی وقایع در میماند
واگر چیزی در علم می آید بران اعتماد نمیکند بهمان تقریب در عرض داشت
اشتها گستاخی مینماید باشد که باعلام حضرت ایشان یقین بامری پیدا
شود و امید وارست که بتوجهات علیه از گرفتاری تعلقات
وینه نجات میسر شود والا کار بسیار مشکل است بیت بی عنایات
حق وخاصان حق گر ملک باشد سیاهستش ورق شیخ طه نبیره شیخ عبد الله
نیازی که از مشاهیر مشایخ سرهند است وخدام حاجی عبد العزیز

بتفصیل بایشان آشنا اند قدمبوسی و نیازمندی معروض داشته است
و او را داعیه انابت باین طریقه علیه شریفه پیدا شده است و بصدق
نیاز ملتجی شده است استخاره اش گفتم که بکند ظاهرا مناسبت دارد و
یارانی که اینجا تعلیم ذکر گرفته اند اکثر بطریق رابطه مشغولند بعضی از انها
در واقعات دیده رابطه گرفته همراه می آیند و بعضی پیش از آمدن
از دهلی رابطه داشتند اول الحضور و استغراق میروند بعضی از انها
صفات هم باصل میدهند و بعضی نه اما هیچکس براه توحید و انوار
و کشوف نمیرود و ملا قاسم علی و ملا مودود محمد و عبد المومن ظاهرا بنقطه
فوق رسیده اند از مقام جذبه اما ملا قاسم علی رو بنزول دارد
و آن دو معلوم نیست که فرود آیند و شیخ نور هم نزدیک بنقطه
است اما نرسیده است ملا عبد الرحمن هم نزدیک بنقطه است
اما مسافت قلیله در میانست ملا عبد الهادی حضور باستغراق
در ان پیدا کرده است و نیز میگوید که مطلق منزه را جل شانه در اشیاء
بصفة تنزیه می بینم و افعال را هم ازو تعالی میدانم و دولت ایشانست
که بطالبان و مستعدان فایض میشود و این کمینه را در افاضه آن
هیچ نصیبی نیست مصراع من همان احمد پارینه که هستم هستم روزی
فرموده بودند در میان واقعه از وقایع که اگر نه معنی محبوبیة در
می بود توقف بسیار در وصول بمقصد واقع میشد و محبوبیة او را
نسبته بعنایة خود هم بیان فرموده بودند از ان سخن امیدواری تمام است
و این جراءة گستاخی از آنست مکتوب یازدهم در بیان احوالی که مناسب
مقامات هبوط و نزول است با بعضی اسرار مکنونه نیز به بزرگوار خود

نوشته اند

نوشته اند عرضه داشت حاضر غایب واجد فاقد مقبل معرض آنکه
مدتها او را می جست خود را می یافت بعد از آن کار او باینجا انجامید
که اگر خود را می جست او را می یافت اکنون او را گم کرده خود را می یابد
و با وجود گم کردن جویان او نیست با تحقق فقد آن خواهان او نه از
ذوق ح روی علم حاضر و واجد و مقبل است و از روی غایب و فاقد و معرض
ظاهرش بقاست و باطنش فنا در عین بقا فانی است و در عین فنا
باقی لیکن فنا علمی است و بقا ذوقی کار و بارش بهبوط و نزول قرار
یافته و از صعود و عروج باز مانده همچنانکه او را از قلب بمقلب
قلب برده بودند اکنون باز از مقلب قلب در مقام قلب فرود
آورده اند با وجود تخلص روح از نفس و خروج نفس بعد از اطمینان
از غلبات انوار روح او را جامع هر دو جهة روح و نفس ساخته
اند و ببرزخیة این جهتین او را مشرف گردانیده اند استفاده
از فوق و افاده بتحت او را معاً بواسطه حصول این برزخیت
عطا فرموده اند در عین استفاده مفید است و در عین افاده مستفید
ع گر بگویم شرح این بیحد شود معروض میگرداند که دست چپ
عبارت از مقام قلب است که پیش از عروج بمقلب قلب حاصل
است بعد از هبوط از فوق که بمقام قلب فرود می آیند آن مقام
دیگر است که برزخ چپ و راست است کما هو الظاهر علی
اربابه و مجذوبان سلوک ناکرده از ارباب قلوبند رسیدن
بمقلب قلوب وابسته بسلوکست و تعلق مقام بشخصی کنایه از حصول
شان خاص است او را درین مقام و امتیاز علاحده است او را

از ارباب این مقام از جمله آن امتیاز آن سبقت انجذاب است در
ما نحن فیه و بقا ر خاص است که منشاء علوم و معارف مناسبه آن مقام
شده تحقیق علوم مقام قلب و حقیقت جذبه و سلوک و فنا و بقا و امثال
آنها در رساله موعوده بتفصیل تحریر یافته است میر سید شاه حسین
باضطراب راهی شدند فرصت بیاض آن نشد متعاقب انشاء الله
تعالی شرف از مطالعه خواهد یافت عزیز متوقف از فوق فرود آمده است
در مقام جذبه اما رویش بعالم نیست توجه بفوق دارد چون عروج فوقانی
بقصد بود بالطبع مناسبت بجذبه داشت در وقت نزول از فوق
همراه خود چیزی کمتر آورده است مایه نسبتی که از توجه قاصر بود و عروج
اثر آن توجه بود هنوز باقی است در نسبت جذبه کالروح فی الجسد است
و کالنور فی الظلمة لیکن این جذبه بحال غیر جذبه خواجهاست قدس الله
تعالی اسرارهم جذبه ایست که حضرت خواجه احرار را از آبای کرام
خود رسیده است و شان خاص ایشان را درین مقام بوده است
و در واقعه بعضی طالبان که نموده بودند که خواجه را جناغچه بوده اند
آن عزیز متوقف خورده است ظهور اثر آن درین مقام است این جذبه
مناسبت بمقام افاده ندارد و همیشه درین مقام رو بفوقست و سکر دائمی لازم
آنست بعضی از مقامات جذبه منافی سلوکست بعد از دخول در آن
و بعضی دیگر منافی سلوک نیست بعد از دخول در آن و بعضی دیگر منافی
از برای سلوک متوجه میشوند این جذبه منافی سلوک است بعد از
دخول در آن در وقت تحریر عریضه متوجه این مقام شده بود و بعضی
دقایق آن ظاهر گشت تا باعث باشد توجه میسر نمیشود والله سبحانه اعلم

بحقیقت

بحقیقت الحال چند ماه است که آن عزیز فرود آمده است اما تمام
داخل مقام جذبه مذکور نمیشود و مانع عدم علم است بشان آن مقام
با توجهات پراگنده امید است که در وقت مطالعه این کلمات نامربوط
دخول تام در آن مقام میسر شود و بعد از آن حضرت خواجه را بتمام
فرو خواهد برد **مکتوب شانزدهم در بیان احوال عروج و نزول و غیر
آن نیز به بزرگوار خود نوشته اند** عریضه داشت احقر الطلبه آنکه نوازش
نامه مولانا علاء الدین رسانید در کشف هر یک از مقدمه مذکوره بمقتضای
وقت مسوده کرده شد بعضی متممات و مکملات آن علوم مسطوره نیز
منظور شده بود فرصت تحریر آنها نشد که حامل عریضه داشت راهی
شد ان شاء الله تبارک و تعالی متعاقب بخدمت خواهد فرستاد الحال
رساله دیگر که به بیاض رسیده بود فرستاد و آن رساله بالتماس بعضی
یاران میسر شده التماس نموده بودند که نصایح بنویسید که در طریقه
نافع باشد و بمقتضای آن زندگانی کرده شود والحق رساله غیر مکرر کثیر البرکه
است بعد از تحریر آن چنان معلوم شد که حضرت رسالت خاتمیت
علیه الصلوة والسلام والتحیه با جمعی کثیر از مشایخ امت خود حاضرند
و همین رساله را در دست مبارک خود دارند و از کمال کرم خویش
آن را بوسه میکنند و بمشایخ مینمایند که این نوع معتقدات می باید حاصل
کرد و جماعه که باین علوم مستعد گشته بودند نورانی و ممتاز ند و عزیز
الوجود روبروی آن سرور علیه الصلوة والسلام ایستاده اند و القصه
بطولها و درهمان مجلس باشاعه این واقعه فقیر را امر فرمودند ع
با کریمان کارها دشوار نیست : از آن روز که از ملازمت برآمده است

بواسطه میل بفوق بمقام ارشاد چندانی مناسبت ندارد چندگاه خود
همت آن بود که در گوشه خزیده شود و مردم در صحبت همچو پیر و شیر
در نظر می آمدند عزم عزلت مصمم شده بود اما استخاره موافق نمی آمد
عروج در مدارج قرب بغایت الغایت هرچند غایت ندارد و میسر شد
ومیشود و می برند و می ارند کل یوم هو فی شان بر مقامات جمیع مشایخ
الا ماشاء الله تعالی گذرانیدند بیت کلی برو ندازین دهلیزه نسبت
بدان درگاه والا دست بر دست ❊ درین میان اگر توسط روحانیات
مشایخ را تعداد نمایم بطول انجامد بالجمله از جمیع مقامات اصل و در رنگ
مقامات ظل گذرانیدند از عنایات چه نویسد قبل من قبل بلا علة
چندان وجوه ولایت و کمالات از او انمو دند که چه در تحریر آرد و در
شهر ذی الحجه در مدارج نزول تا مقام قلب فرود آوردند و این مقام
مقام تکمیل و ارشاد است اما هنوز چیزها از متمم و مکمل از برای این مقام
در کار است تا کی میسر شود امر آسان نیست با وجود مرادیت چندان
قطع منازل کرده میشود که مریدان را در عمر نوح هم معلوم نیست
که میسر شود بلکه این وجوه مخصوص به اد آنست مریدان انجا قدمگاه
ندارند نهایت عروج افراد تا بدایت مقام اصل است بیشتر از ان
هم گذر ندارند ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
وجه توقف در مراتب تکمیل و ارشاد این نیست و عدم نور این نیست
بواسطه ظهور نور ظلمت غیبت است چیز دیگر نیست مردم در متخیلات
خود چیزها می زنند اعتبار نباید کرد بیت در نیابد حال پخته هیچ خام ❊
پس سخن کوتاه باید والسلام ❊ در اندیشه این قسم ظنیات احتمالی

تحمّل غالب است آن جماعه را فرمایند که از احوال این خسته بال
نظر خیال خود پوشند مجال نظر را محال و یکرنگ بسیار است بیت
من کم شده ام مرا مجوئید ها ها با کم شدگان سخن مگوئید ها ها از غیرت
خداوندی جل سلطانه باید اندیشید امری را که حق سبحانه و تعالی
کمال او میخواهد در تنقیص او سخن گفتن بسیار نامناسب است
فی الحقیقت معارضه است با و تعالی و نزول در مقام قلب بحقیقت
مقام فرق است که مقام ارشاد است و فرق درین موطن عبارت
از جدا شدن نفس است از روح و روح از نفس بعد از انکه
نفس داخل بود در نور روح و ان جمع بود از جمع و فرق
پیش ازین هرچه مفهوم میشود از سکر است حق را از خلق جدا دیدن
که مقام فرق می انگارند حقیقت ندارد همین روح را حق میدانند
و جدا دیدن حق میدانند تعالی و تقدس از خلق و نکند القیاس
فی اکثر علوم ارباب السکر لان حقیقت الامر ثمه مفقودة والامر عند الله
سبحانه در رساله دیگر بتفصیل علوم ارباب جذبه و سلوک و حقیقت
این هر دو مقام تحریر یافته است بنظر شریف خواهد گذشت مکتوب
هفتم هم در بیان بعضی از احوال خود که تعلق بعروج و نزول
دارند نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضه داشت احقر الخدمه
انکه عزیزی که چندگاه متوقف بودند روز تحریر چنان ظاهر شد که از آن
مقام نحوی از عروج نموده بپایان فرود آمدند لیکن بتمام نزول نکرده
اند و بقایائی که در زیر آن مقام بود نیز عروج نموده و هم از راه همان
مقام فوق رو بنزول آورده است بعد ازین هرچه کیفیت رو خواهد داد

بد

اورا از نفس جدا دیدن چه

در معرض ظهور خواهد آمد و معروض خواهد داشت اگر صاحب معامله
نیز بعد از انکشاف حال خود خبری نویسد بصواب نزدیکتر است چون
حدوث این قضیه نزول پر زهور بود و حقیر را بواسطه تناول جلاب ضعفی
طاری شده بود بانجام کار این نزول نیز دا رخنت انشاء الله تعالی ظاهر خواهد شد

مکتوب هژدهم در بیان تمکین رابطه که بعد از تلوین حاصل میشود و بیان مراتب سه‌گانه و لایت و در بیان آنکه وجود واجب تعالی زاید است بر ذات او تعالی و غیر آن نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند

عرضه داشت
کمترین بندگان بر تقصیر احمد عبد الاحد آنکه تا زمانی که از قسم احوال و موارد
رو میداد بعرض آن گستاخی مینمود و جرات میکرد و چون حق سبحانه
و تعالی به برکت توجهات علیه از رقیت احوال محرر ساحت و از تلوین
بتمکین مشرف فرمود حاصل کار جز حیرت و پریشانی بدست نیامد و از وصل
جز فصل و از قرب جز بعد حاصل نشد و از معرفت جز نکره و از علم جز
جهل نیفزود لاجرم در عرضه داشتها توقف واقع شد و بجز و عرضه اخبار
روزمره جرات ننمود مع ذلک دکرا به و دت نهجی مستولی شده است
که بهیچ امر سرگرمی ندارد و در رنگ بیکاران بکاری نمی تواند پرداخته‌ام بیت
من هیچم و کم ز هیچ هم بسیاری ؛ و ز هیچ و کم از هیچ نیاید کاری ؛
بر سر اصل سخن آیم عجب آنست که حالا بحق یقین مشرف ساخته اند
که در ان موطن علم و عین حجاب یکدیگر نیستند و فنا و بقا در انجا جمع‌اند
در عین حیرت و بی نشانی بعلم و شعور راست و نفس غیبت حضور
است با وجود علم و معرفت جز ازدیاد جهل و نکرت نیست مصراع
عجب اینست که من واصل و سرگردانم الله تعالی بمحض عنایت بی‌غایت

خویش در مدارج کمالات ترقیات ارزانی داشته است فوق مقام
ولایت مقام شهادت است و نسبت ولایت بشهادت نسبت تجلی صوری
بتجلی ذاتی است بل بعد ما بینهما اکثر من بعد هذین التجلیین کذا مرة و فوق مقام
الشهادت مقام صدیقیت است تفاوتی که میان این دو مقام است اجل
من ان یعبر عنه بعبارت و اعظم من ان یشار الیه باشارت و فوق آن
مقامی نیست الا النبوت علی اهلها الصلوات و التسلیمات و نشاید
که میان صدیقیت و نبوت مقامی بوده باشد بلکه محال است و این حکم بنجابت
او بکشف صریح و صحیح معلوم گشته و آنچه بعضی از اهل الله واسطه میان این
دو مقام ثابت کرده اند و به قربت نامیده اند بآن نیز مشرف ساخته‌شد
و بر حقیقت آن مقام اطلاع داده‌اند بعد از توجه بسیار و تضرع بیشمار اولا
همان طور که بعضی اکابر فرموده‌اند ظاهر شد آخر الامر حقیقت را معلوم نمودند
آری حصول آن مقام بعد حصول آن مقام صدیقیت است در وقت
عروج اما واسطه بودن محل تامل است بعد از ملازمت صوری انشاء الله
تعالی حقیقت را بتفصیل عرض خواهد کرد ان مقام بس عالی است در
منازل عروج فوق آن مقامی معلوم نیست و زایدیت وجود بر ذات
جل و علی درین مقام ظاهر میشود چنانکه مقرر علمای اهل حق است شکر الله
تعالی سعیهم و انجا وجود هم در راه می ماند و فوق آن عروج واقع میشود
ابو المکارم رکن الدین شیخ علاء الدوله در بعضی مصنفات خود مینماید
و فوق عالم الوجود عالم الملک الودود و مقام صدیقیت از مقامات بقا
است که رو بعالم دارد و بالاتر از ان مقام مقام نبوت است که فی الحقیقه
بالاتر است و کمال صحو و بقا است مقام قربت لیاقت برزخیت این

دو مقام ندارد که رویش به تنزیه صرف است و تمام عروجیت شان
ما بینهما **بیت** درپس آیینه طوطی صفتم داشته اند ** هرچه استاد ازل گفت
بگو میگویم ** علوم شرعیه نظریه استدلالیه را ضروریه کشفیه ساخته
اند سر موئی مخالفت باصول علماء شریعت نیست همان علوم اجمالی
را تفصیلی ساخته اند و از نظریه بضروریه آورده اند شخصی از حضرت
خواجه بزرگ قدس الله تعالی سره الاقدس پرسید که مقصود از سلوک
چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی شود و استدلالی کشفی گردد
نفرمودند که علوم دیگر سوای آنها حاصل شود آری در راه علوم و معارف
بسیار رو میدهند که از انها می باید گذشت و تا بنهایت النهایت
که مقام صدیقیه است نرسد ازین علوم بهره نیابد فیالیت شعری
ان من اهل الله القایلین لحصول هذا المقام الشریف ولیس لهم مناسبة لانفسهم
بعلوم هذا المقام و معارفه فما وجهه و فوق کل ذی علم علیم و بر سر مسئله
قضا و قدر نیز اطلاع دادند و انرا ابلجی اعلام فرمودند که بهیچ وجه
باصول ظاهر شریعت غرا مخالفت لازم نیاید و از نقص ایجاب و شایبه
جبر مبرا و منزه است و در ظهور بمثابه قمر لیلة البدر است عجبست
که با وجود عدم مخالفت باصول شریعت این مسئله را چرا پوشیده داشته
اند اگر شایبه مخالفت میداشت اخفا و ستر مناسب بود لا یسال عما یفعل
بیت کرا زهرهٔ انکه از بیم او ** کشاید زبان جز بتسلیم او ** علوم و معارف
در رنگ ابر نیسان میریزند که قوت مدرکه از تحمل آن عاجز میشود و مو
مدرکه مجرد ** تعبیر است والا لا یحل عطایا الملک الا مطایاه اوایل شوق
آن بود که این علوم غریبه را در قید کتابت آورده شود اما توفیق نمی

یافت و ازین ممر در بار بود آخر الامر تسلی فرمودند که مقصود از
افاضه این علوم و حصول ملکه است نه یاد کرد این علوم چنانکه طلبه
علوم تحصیل علوم برای آن میکنند که ملکه مولویه بهم رسانند نه آنکه
حفظ اصول صرف و نحو و غیرهما کنند بعضی از علوم بعرض میرسانند
قال الله سبحانه تبارک و تعالی لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر اول
کلام اثبات تنزیه محض است کما هو الظاهر و قوله سبحانه و هو السمیع
البصیر متمم و مکمل للتنزیه بیانش آنست که چون ثبوت سمع و بصر مر
عالم را موهم ثبوت مماثلة است و لو فی الجملة نفی الله سبحانه عنهم
السمع و البصر لدفع هذا الوهم یعنی سمیع و بصیر اوست جل شانه و سمع
و بصر که در خلایق مخلوق است در رویت و سماع هیچ مدخلی ندارد
همچنانکه حق سبحانه و تعالی خلق سمع و بصر میکند خلق سماع و رویت
میکند بعد خلق آن دو صفت بطریق جری العادت من غیر تاثیر لصفاتهم
و لو قلنا بالتاثیر فالتاثیر فیها ایضا مخلوق پس چنانکه ذوات
ایشان جماد محض است صفات اینها نیز جماد محض است در رنگ
آنکه قادری بمحض قدرت خویش در سنگ کلام خلق کند نمیتوان گفت
که فی الحقیقت سنگ متکلم است و صفت کلام دارد همچنانکه سنگ
جماد است این صفت هم در وی اگر فرضا موجود باشد جماد است
در ظهور حرف و صوت از وی هیچ مدخلی ندارد جمیع صفات
ازین قبیل است غایت ما فی الباب چون این دو صفت ظاهر تر
خصهما بودند خصهما الله تعالی بنفیهما و یکون لزوم نفی البواقی منه بالطریق
الاولی حق سبحانه اول صفت علم خلق کرد بعد از ان توجه او بجلی

بعلومی خلق کرد بعد ازان تعلق او بعلومی خلق کرد بعد ازان معلوم
را بر وی منکشف ساخت پس انکشاف در وی خلق کرد بعد خلق
صفة علم بمجرد جری العادت پس معلوم است که علم را در انکشاف
چه مدخلیتی باشد همچنین اول خلق صفت سمع کرد بعد ازان اصغا و توجه
بمسموع بعد ازان سماع بعد ازان ادراک بمسموع همین طور اول خلق بصر کرد
بعد ازان تقلیب حدقه و توجه بمرئی بعد ازان رویت بعد ازان
ادراک مرئی علی هذا القیاس سمیع و بصیر کسی است که مبدأ سماع
و رویت او این دو صفت باشند و اذا لم یکن کذلک فلا سمیع
ولا بصیر پس متحقق گشت که صفات ایشان در رنگ ذوات جماد صرفند فا
المقصود من اخر الکلام نفی الصفات عنهم راساً لا ان لهم صفات و تلک الصفات
ثابتة لله سبحانه لیکون جمعا بین التنزیه و التشبیه بل تمام الآیة الکریمة لا ثبات
التنزیه و نفی المماثلة راساً علم اول یعنی اثبات صفات اینها مر حق سبحانه
و تعالی را و ذوات اینها را جماد محض دانستن و در رنگ ناودان و کوزه
یافتن که آب ازانجا ظاهر است از علوم مناسبه مقام ولایت است و علم
ثانی یعنی صفات اینها را نیز در رنگ جماد یافتن و تمامی او را میت دانستن
که انک میت و انهم میتون از علوم مناسبه مقام شهادت است از ینجا هم
تفاوت ما در میان مقامین مفهوم میشود القلیل یدل علی الکثیر و
الجرعة تنبی عن البحر الغدیر ع سالی که نکوست از بهارش پیداست
و همچنین ارباب این مقام عالی افعال مخلوقات را نیز کالمیت و
الجماد می یابند نگاه افعال اینها را از حق سبحانه میدهند و فاعل این افعال
او را سبحانه دانند تعالی الله سبحانه عن ذلک علوا کبیرا و در رنگ اثبات

که شخصی سنگی را جنباند و حرکت دهد نمی توان گفت که آن شخص متحرک
است بلکه موجد حرکت است در سنگ و سنگ متحرک است مع
ذلک همچنانکه سنگ جماد محض است حرکت او نیز جماد صرف است اگر با
الفرض بان حرکت شخصی هلاک شد نمی گویند که سنگ کشت بلکه میگویند
آن شخص کشت و قول علما شریعت شکر الله تعالی سعیهم موافق این
علم است مینمایند که با وجود صدور افعال و لو بالارادة و الاختیار
از مخلوقات معقول آنها مصنوع حق است سبحانه و فعل اینها را در مصنوعیت
او هیچ مدخلی نیست افعال ایشان حرکات جند است من غیر ان
یکون لها تاثیر فی مجعولیة المعمول اگر گویند که برین تقدیر افعال را مناط
ثواب و عقاب ساختن غیر معقول است در رنگ آنست که سنگی را بامر
مکلف سازند و بر فعل او مدح و ذم مترتب سازند گوئیم که فرق است
در میان سنگ و مکلفین چه مناط تکلیف قدرت و ارادت است و در سنگ
ارادت نیست لیکن چون ارادة اینها نیز مخلوق حق است سبحانه من غیر
تاثیر له فی حصول المراد آن ارادة نیز کالمیت است همین کار کرد که مراد بعد
از تحقق آن مخلوق میشود بطریق جری العادت و اگر قدرت مخلوق را
مؤثر فی الجملة هم گفته شود چنانکه علماء ماوراء النهر شکر الله تعالی سعیهم
گفته اند آن تاثیر هم در وی خلق کرده اند چنانکه قدرت را افریده اند
ففی تاثیره لا اختیار لهم اصلا فیکون تاثیره ایضا کالجماد مثلا شخصی سنگی را
دید که از بالا بپایان آمد بتحریک محرکی و حیوانی را هلاک ساخت آن
شخص همچنانکه آن سنگ را جماد میداند فعل او را که حرکت است نیز جماد
میداند و اثر مترتب را بران فعل که اهلاک است نیز جماد میداند فا

فالذوات والصفات والافعال کلها جمادات محضة واموات صرفة فهو
الحی القیوم وهو السمیع البصیر وهو العلیم الخبیر وهو الفعال لما یرید قل لو کان
البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله
مددا گستاخی بسیار نمود وجرأت بیجا واقع شد چه توان کرد سخنی که از (جمال م)
جمیل مطلق است بران داشت که هر چند سخن دراز کند زیبا آید و هر چه
از و گوید رعنا باوجود خود را هیچ مناسبت نمی یابد که از ان جناب (نامیدم)
سخن کند و یا نام او بزبان آرد بیت هزار بار بشستم دهن بمشک و گلاب
هنوز نام تو گفتن مرا نمی شاید بنده باید که حد خود داند امیدوار بوجه
و عنایت است از خرابی خود چه عرض نماید و هر چه در خود می یابد
از عنایات مبدا آن توجه عالی است والا ع من همان احمد پارینه
که هستم هستم میان شاه حسین طریق توحید دارد و دران محظوظ
است بخاطر می آید که از انجا بر اورده شود تا بحیرت رسد که مقصود
است محمد صادق از خوردی خود را ضبط نمی تواند کرد اگر در سعی
همراه میشود ترقیات بسیار میکند در سیر دامن کوه همراه بود ترقی
بسیار نمود و در مقام حیرت غوطه خورده است در حیرت بفقیر
مناسبت تمام دارد شیخ نور نیز درین مقام است خیلی ترقی کرده است
و از خویشان فقیر جوانی است حالش بسیار بلند است تجلیات برقیه
نزدیک است مستعد است مکتوب نوزدهم در سفارش بعضی
ارباب حوائج نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضه داشت احقر
الخدمه آنکه شخصی از لشکر آمده و انمود که مبلغ وظیفه داران فقرا
دهلی و سرهند از بابت خریف گذشته حواله ملازمان عتبه علیه کرده اند

که بعد از تحقیق حق بمستحقان رسانند بنا بر علی ذلک گستاخی نموده
شد هزار تنکه فضلانه باسم شیخ ابوالحسن حافظ و اهل علم و هزار
تنکه فضلانه باسم شیخ شاه محمد حافظ از سرکار نواب شیخ مقرر است
مشار الیهما حی و قایم اند و شایبه اشتباه ندارند و کس خود را فرستاده (مشار الیهما)
اند اعتمادی است اگر خبر مذکور صدق داشته باشد مبلغ این
دو آشنا می مذکورین را حواله حامل عرضه داشت نمایند در سرهند اند
مکتوب بیستم نیز در سفارش بعضی ارباب حوائج به پیر بزرگوار
خود نوشته اند عرضه داشت احقر الخدمه آنکه مکرر ع در باب
وظایف والده حبیب سرهندی و منکوحه او و مخادیم دیگر که در
ضمن عریضه مسطور اند مصدع اوقات خادمان عتبه علیه میگردد اگر
مبلغ وظایف مشار الیهم بدهلی آورده باشند مولانا علی را حکم خواهند کرد
که تسلی مشار الیهم نماید بعضی بطریق وکالت و بعضی بطریق اصالت آمده
اند و اگر مبلغ نیاورده باشند مشار الیهم حی و قایم اند التماس تصحیح
پروانجات مینمایند زیاده گستاخی است مکتوب بیست و یکم
ارسل الی الشیخ محمد المکی ولد موسی الحاجی القاری اللاهوری
فی بیان درجات الولایت سیما الولایت المحمدیة علی صاحبها الصلوة
والسلام والتحیة ومدح الطریقة النقشبندیة قدس الله تعالی اسرار
صاحبها وعلو نسبتهم وفضلها علی نسبت سایر الطرق وان حضورهم دایمی
وصل المکتوب الشریف اللطیف الی العبد الضعیف النحیف عظم الله تعالی
اجرکم و یسر سبحانه امرکم و شرح صدرکم و تقبل عذرکم بحرمت سید البشر
المطهر عن زیغ البصر علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات

کوید

الكملها اعلموا اخوانی ان الموت الذی قبل الموت المعبر بالفناء عند
اهل الله مالم یتحقق لم یتیسر الوصول الی جناب القدس بل لم یکن النجات
عن عبادت المعبودات الباطلة الآفاقیة والآلهة الهوائیة الانفسیة
فلم یتحقق حقیقة الاسلام ولم یتیسر کمال الایمان فکیف یحصل الدخول فی
زمرة العباد والوصول الی درجة الاولیاء مع ان هذا الفناء قدم اول
یوضع فی اطوار الولایت وکمال اسبق یحصل فی البدایت فینبغی ان یقاس
من اول الولایت حال آخرها ومن بدایتها درجة نهایتها ونعم ما قیل
بالفارسیة ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا ؛ وقیل بها ایضا ع
سالی که نکوست از بهارش پید است ؛ وللولایت درجات وبعضها
فوق بعض اذ علی قدم کل نبی ولایة خاصة به واقصی درجاتها هی التی
علی قدم نبینا علیه وعلی جمیع اخوانه من الصلوات اتمها ومن التحیات
ایمنها اذ التجلی الذاتی الذی لا اعتبار فیه للاسماء والصفات
والشیون والاعتبارات لا بالایجاب ولا بالسلب مخصوص بولایته
علیه الصلوات والسلام وخرق جمیع الحجب الوجودیة والاعتباریة علما
وعینا یتحقق فی هذه المقام فیحصل الوصل عریانا ویتحقق الوجد حقیقة
لا حسبانا وللکمل من متابعیه علیه الصلوة والتحیة نصیب کامل وحظ
وافر من هذا المقام العزیز وجوده فعلیکم باتباعه صلی الله تعالی علیه وآله
وسلم ان کنتم متوجهین الی تحصیل هذه الدولت القصوی وتکمیل هذه الدرجة
العلیا وهذه التجلی الذاتی برقی عند اکثر المشایخ رحمهم الله سبحانه
یعنی ان خرق جمیع الحجب عن حضرت الذات جل سلطانه یکون فی
زمان یسیر کالبرق ثم یسدل حجب الاسماء والصفات وتستر سطوات

انوار الذات تعالی فیکون الحضور الذاتی لمحة کالبرق والغیبة
الذاتیة کثیرة جدا وعند اکابر المشایخ النقشبندیة قدس الله
تعالی اسرارهم هو الحضور الذاتی دایما ولا عبرة عندهم للحضور
الزایل المتبدل بالغیبة فیکون کمال هؤلاء الاکابر فوق جمیع الکمالات
ونسبتهم فوق جمیع النسب کما وقع فی عباراتهم ان نسبتنا فوق
جمیع النسب وارادوا بالنسبة الحضور الذاتی الدایمی واعجب
من ذلک ان النهایت فی طریقة هولاء الکمل مندرجة فی البدایة
واقتداراهم فی ذلک بصحابة رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلیهم
وسلم وبارک فانهم فی اول صحبة النبی علیه الصلوة والسلام
والتحیة نالوا ما تیسر فی النهایت وذلک باندراج النهایت فی
البدایت فکما کانت ولایت محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه
وعلی آله وسلم فوق جمیع ولایات الانبیاء والرسل علیهم الصلوات
والتسلیمات کذلک کانت ولایت هولاء الاکابر فوق جمیع ولایات
الاولیاء قدس الله تعالی اسرارهم کیف وان ولایتهم منسوبة
الی الصدیق الاکبر نعم لافراد من کمل المشایخ قد حصلت لهم هذه النسبة
لکن بالاقتباس من ولایت الصدیق الاکبر کما اخبر ابو سعید عن دوام
هذه الحدیث وقد وصلت جبة الصدیق الاکبر رضی الله تعالی عنه
الی هذا الشیخ ابی سعید کما نقل صاحب النفحات والغرض من اظهار بعض
کمالات هذه الطریقة العلیة النقشبندیة ترغیب الطلاب الی هذه الطریقة
والامالی وشرح کمالاتها قال المولوی فی المثنوی ابیات شرح او حیف
است با اهل جهان ؛ همچو راز عشق باید در نهان ؛ لیک گفتم وصف او تا ره برند

پیش ازان که فوت آن حضرت خورند و السلام علیکم وعلی من اتبع
الهدی مکتوب بیست و دویم ارسل الی الشیخ عبد المجید بن الشیخ محمد المفتی
اللاهوری فی بیان وجه التعلق بین الروح والنفس وبیان عروجها
ونزولها وبیان الفناء الجبدی والروحی وبقاوهما وبیان مقام الدعوت
والفرق بین المستهلکین من الاولیاء الراجعین الی الدعوت سبحان
من جمع بین النور والظلمة وقرن اللامکانی المبری عن الجهة مع المکانی
الحاصل فی الجهة فجبب الظلمة الی النور فعشق بها وامتزج معها بکمال
المحبة لیزداد بهذا التعلق جلاءه ویکمل بمجاورت الظلمة صفاءه
کالمرات اذا ارید صقالتها وقصد طنوبرطا فتها ترتبت اولا لیظهر
بمجاورت الظلمة الترابیه صفاءها ویزداد بتعلق الکثافة الطینیة بهاؤها
فنسی ذلک النور ما حصل له اولا من شهوده القدسی بل جهل نفسه
وتوابعه الوجودیة باستغراقه فی شهود معشوقه الظلمانی وتعلقه بالهیکل
الهیولانی فصار من اصحاب المشامة فی مصاحبته وضاع من کرامات لهیکل
المیمنة فی مجاورته فان بقی فی مضیق هذا الاستغراق ولم یتخلص الی فضاء
الاطلاق فالویل له کل الویل لکل لما لم یتیسر له ماهو المقصود منه وضاع
جوهر استعداده فضل ضلالا بعیدا وان سبقت له الحسنی وادرکته العنایات
القصوی رفع راسه وتذکر ما ضل عنه فرجع القهقری قایلا شعر
الیک یا منیتی حجی ومعتمری ان حج الی قوم تراب واحجار وان حصل له
الاستغراق ثانیا فی شهود المطلوب الاقدس علی حسن طرق وتیسر
له التوجه الی الجناب المقدس باکمل وجوه تبعه الظلمة ح واندرجت
فی غلبات انواره فاذا بلغ هذا الاستغراق الی ان نسی المتعلقه الظلمانی

راسا وجهل نفسه وتوابع وجوده کلیة فاستهلک فی مشاهدة
نور الانوار وحصل له حضور المطلوب وراء الاستار وشرف بالفناء
الجبدی والروحی وان حصل له البقاء بذلک المشهود ایضا بعد الفناء
فیه فقد تمت له جهتا الفناء والبقاء وصح علیه اطلاق اسم الولایت
ح فحینئذ لا یخ حاله من امرین اما الاستغراق فی المشهود بالکلیة ولا
استهلاک فیه علی الدوام واما الرجوع الی دعوت الخلق الی الحق عز سلطانه
بان یصیر باطنه مع الله سبحانه وظاهره مع الخلق فیتخلص النور ح من الظلمة
المندرجة فیه للتوجه الی المطلوب ویصیر بهذ التخلص من اصحاب الیمین
وهو وان لم یکن له فی الحقیقة یمین ولا شمال لکن الیمین اولی بحاله وانسب
بکماله لجامعیة الجهة الخیریة مع اشتراکها فی الیمین والبرکت کما وقع فی
شانه عز شانه کلتا یدیه یمین وتنزل تلک الظلمة من ذلک النور فی
مقام العبادت واداء الطاعة ونعنی بالنور اللامکانی الروح بل
خلاصته وبالظلمة المقیدة بالجهة النفس وکذا المراد بالباطن والظاهر
فان قال قایل ان للاولیاء المستهلکین ایضا شعورا بالعالم وتوجها الیه
واختلاطا مع بنی نوعهم فما معنی الاستهلاک والتوجه بالکلیة علی
الدوام وما الفرق بینهم وبین المرجوعین الی العالم للدعوت قلنا ان
الاستهلاک والتوجه بالکلیة عبارت عن توجه الروح والنفس
معا بعد اندراج النفس فی انوار الروح کما مرت الاشارت الیه
والشعور بالعالم ونحوه انما یکون بالحواس والقوی والجوارح
التی هی کالتفاصیل للنفس فالمجمل الملخص مستهلک فی ضمن انوار
الروح فی مطالعة المشهود وتفصیله باق علی الشعور السابق من غیر

تطرق فتور فيه بخلاف المرجوع الى العالم فان نفسه بعد كونها مطمئنة
تخرج من تلك الانوار للدعوت وتحصل له المناسبة مع العالم
فتقع الدعوت بسبب تلك المناسبة في معرض الاجابت واما
ان النفس مجملة والحواس ونحوها تفاصيلها فلان النفس لها تعلق
بالقلب الصنوبري وهو التعلق للروح بتوسط الحقيقة الجامعة القلبية
والفيوض الواردت عن الروح ترد اجمالا اولا عليها ثم بتوسطها الى
ساير القوى والجوارح تفصيلا فخلاصة موجودة في النفس اجمالا
فظهر الفرق بين الفريقين ومما ينبغي ان يعلم ان الطائفة الاولى من
ارباب السكر والثانيه من ارباب الصحو والشرافة للاولى والفضيلة
للاخرى والمقام الاول مناسب للولايت والثاني للنبوت شرفنا الله
سبحانه بكرامات الاولياء وثبتنا على كمال متابعة الانبياء صلوات
الله تعالى وسلامه على نبينا وعليهم وعلى جميع اخوانه من الملائكة المقربين
والعباد الصالحين الى يوم الدين آمين المحرر الداعي وان لم يحسن
العربية العجمية لكن لما كان مكتوبهم الشريف محررا بالكلمات العربية
املى القرطاس على نحو املائهم مكتوب بيست وسيوم ارسل الى
عبد الرحيم المشتهر بخانخانان في جواب كتابته وفي المنع عن اخذ الطريق
من الناقص وبيان مضرته والمنع عن الالقاب الشبيهة باهل
الكفر نجانا الله سبحانه واياكم عن المقال الخالي عن الحال والعلم
المعرا عن الاعمال بحرمت سيد البشر المبعوث الى الاسود والاحمر
عليه وعلى آله من الصلوات افضلها ومن التسليمات اكملها ورحم
الله عبدا قال آمينا بلغ رسالتكم الاخ الصالح الصادق تبليغا

وحكى عن جنابكم بلسان الترجمان ما حكى فانشدت اهلا السعدي و
الرسول وجندا اوجبه الرسول لحب وجه المرسل اعلم ايها الاخ القابل
لظهور الكمالات اظهر الله سبحانه وتعالى فعلكم من القوت ان الدنيا
مزرعة الاخرت فويل لمن لم يزرع فيها وعطل ارض الاستعداد
واضاع بذر الاعمال ومما ينبغي ان يعلم ان اضاعة الارض وتعطيلها
اما بان لا يزرع فيها شيئا او القى فيها بذرا خبيثا فاسدا وهذا القسم
من الاضاعة اشد مضرت واكثر فسادا من القسم الاول كما لا يخفى وخبث
البذر وفساده بان اخذ الطريق من السالك الناقص وسلك مسلكه
لان الناقص صاحب هوى متبع وما يشوب بالهوى لا يوثر وان اثر
اعان على الهوى فيحصل ظلمة على ظلمة ولان الناقص لا يميز بين الطرق
الموصلة الى الله سبحانه وبين الطرق التي لا توصل اليه سبحانه اذ هو
غير واصل قط وكذا لا يميز بين الاستعدادات المختلفة للطلبة
واذا لم يميز طرق الجذبة عن طريق السلوك فربما كان استعداد الطالب
مناسبا لطريق الجذبة غير مناسب لطريق السلوك ابتداء
الناقص بعدم التميز بين الطرق وبين الاستعدادات المختلفة
سلكه طريق السلوك ابتداء فاضل عن الطريق كما ضل فالشيخ
الكامل المكمل اذا اراد تربيت هذا الطالب وتسليكه احتاج اولا
الى ازالة ما اصاب من السالك الناقص واصلاح ما [illegible] بسببه فسد
ثم القى البذر الصالح المناسب لاستعداده في ارض الاستعداد
فتنبت نباتا حسنا مثل كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت وفرعها
في السماء فصحبة الشيخ الكامل المكمل كبريت احمر نظره دوار وكلمته

شغار و بدو بها خرط القتاد ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی جادة الشریعة
المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة اذ هو ملاک الامر ومدار
النجات ومناط السعادت ولنعم ما قیل بالفارسیة بیت محمد عربی
کابروی هر دو سراست کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او بیت
ولنختم المقالة علی صلوات سید المرسلین وتسلیماته وتحیاته وبرکاته
التتمة العجب کل العجب ان الاخ الصادق قد نقل ان من جلسا ربهم من
الشعراء الفضلاء من یلقب فی الشعر بالکفری والحال انه من السادات
العظام والنقباء الکرام فیا لیت شعری ما حمله علی هذا الاسم الشنیع البین
شناعته والمسلم ینبغی ان یفر من هذا الاسم زیاده ما یفر من الاسد
المهلک ویکرهه کل الکراهة لان هذا الاسم ومسماه مبغوضان لله
سبحانه والرسوله علیه الصلوات والتسلیمات والمسلمون
مامورون بعداوة اهل الکفر والغلظ علیهم فالتحاشی عن مثل هذا الاسم
القبیح واجب وما وقع فی عبارات بعض المشایخ قدس الله تعالی
اسرارهم فی غلبات السکر من مدح الکفر والترغیب علی شد الزنار
وامثال ذلک مصروف عن الظاهر ومحمول علی التاویل فان کلام
السکاری یحمل ویصرف عن الظاهر المتبادر فانهم معذورون بغلبة السکر
فی کلام کتاب هذه المحظورات مع ان کفر الحقیقة نقص بالنسبة الی اسلام
الحقیقة عند اکابر هولاء وغیر السکاری غیر معذور فی تقلیدهم لا عندهم
ولا عند اهل الشرع لان لکل شیء موسما ووقتا خاصا یلیق ذلک الشیء
فی ذلک الموسم ویقبح فی موسم آخر والعاقل لا یقیس احدهما علی الآخر
فالتمسوه من قبلی ان یغیر هذا الاسم ویبدله باسم خیر منه ولیلتقب بالاسلامی

فانه موافق لحال المسلم ومقاله وانتساب الی الاسلام الذی هو
الدین المرضی عند الله سبحانه وعند رسوله علیه الصلوة والسلام
واجتناب عن التهمة التی امرنا بالتقایة اتقوا من مواضع التهم کلام صادق
وفی لا غبار علیه قال الله سبحانه ولعبد مومن خیر من مشرک والسلام
علی من اتبع الهدی **مکتوب بیست وچهارم ارسل الی قلیچ خان فی**
بیان کون الصوفی کائنا بائنا وان تعلق القلب لا یکون باکثر من احد
وان ظهور المحبة الذاتیة یستلزم استواء الایلام والانعام من المحبوب
والفرق بین عبادات المقربین وعبادات الابرار وکذا بین الاولیاء
المستهلکین وبین اولیاء المرجوعین الی دعوة الخلق
سلمکم الله سبحانه وعافاکم بحرمة سید المرسلین علیه وعلی
آله الصلوات والتسلیمات المرء مع من احب فطوبی لمن لم یبق
بقلبه حب الا مع الله سبحانه ولم یرد الا وجهه تعالی وتقدس
فیکون هو مع الله جل سلطانه وان کان ظاهره مع الخلق و
بهم صورة وهو شان الصوفی الکائن البائن ای الکائن مع
الله سبحانه والبائن من الخلق حقیقة او المراد الکائن مع الخلق
صورة والبائن منهم حقیقة والقلب لا یتعلق محبته باکثر من واحد
فما لم یزل تعلقه المحبی بذلک الواحد لم یتعلق بما سواه محبة وما
یری من کثرة مراداته وتعدد تعلق محبته بالاشیاء المتکثرة کا
المال والولد والریاسة والمدح والرفعة عند الناس فهو
ایضا محبوب به لا یکون الا واحدا هو نفسه ومحبته لنفسه فان هذه الاشیاء
لا یرید الا لنفسه لا لانفسهم فاذا زالت محبته مع نفسه زالت محبتهم

بالتبعية ايضا فلهذا قيل ان الحجاب بين العبد والرب هو نفس العبد
لا العالم فان العالم فى نفسه غير مراد للعبد حتى يكون حجابا وانما مراد
العبد هو نفسه فلاجرم يكون الحجاب هو العبد لا غير فما لم يخل العبد
عن مراد نفسه كلية لا يكون الرب مراده ولا يسع محبته سبحانه
فى قلبه وهذه الدولة القصوى لا تتحقق الا بعد الفناء المطلق المنوط
بالتجلى الذاتى فان رفع الظلمات راسا لا يتصور الا بطلوع الشمس بازغة
فاذا حصلت تلك المحبة المعبر عنها بالمحبة الذاتية استوى عند المحب انعام
المحبوب وايلامه ثم حصل الاخلاص فلا يعبد ربه الا له لا لاجل نفسه فى طلب
الانعام ورفع الايلام لانهما عنده سواء وهذه رتبة المقربين فان الابرار
انما يعبدون الله خوفا وطمعا وهما راجعان الى انفسهم لعدم فوزهم
بسعادة المحبة الذاتية فلاجرم يكون حسنات الابرار سيئات المقربين
فحسنات الابرار حسنات من وجه وسيئات من وجه وحسنات المقربين حسنات
محضة نعم من المقربين من يعبد الله خوفا وطمعا ايضا بعد تحققهم بالبقاء لا
لحل وتنزلهم بعالم الاسباب لكن خوفهم وطمعهم غير راجعين الى انفسهم بل انما
يعبدون طمعا لرضاه سبحانه وخوفا عن سخطه تعالى وكذا انما يطلبون الجنة
لانها محل رضاه سبحانه لا لحظوظ انفسهم وانما يستعيذون من النار
لانها محل سخطه تعالى لا لدفع الايلام عن انفسهم لان هولاء
الاكابر محررون عن رقية الانفس وصاروا اخالصين لله سبحانه وهذه خالصين
الرتبة اعلى من بين رتب المقربين ولصاحب هذه المرتبة نصيب تام
من كمالات مقام النبوت بعد تحققه بمرتبة الولايت الخاصة ومن لم
يتنزل الى عالم الاسباب فهو من الاولياء المستهلكين فلا نصيب له من

كمالات

كمالات مقام النبوت فلا يكون اهلا للتكميل بخلاف الاول رزقنا
الله سبحانه محبة هولاء الاكابر بحرمت سيد البشر عليه وعلى آله واتباعه
من الصلوات افضلها ومن التسليمات اكملها فان المرء مع من احب
والسلام اولا وآخرا **مكتوب بيست وپنجم ارسل الى خواجه جهان**
فى التحريض على متابعت سيد المرسلين ومتابعت خلفائه الراشدين
عليه وعليهم الصلوات اكملها ومن التسليمات اتمها سلم الله تعالى
قلبكم وشرح صدركم وزكى نفسكم ولان جلدكم كل ذلك بل جميع كمالات
الروح والسر والخفى والاخفى منوط بمتابعة سيد المرسلين عليه وعلى آله من
الصلوات افضلها ومن التسليمات اكملها فعليكم بمتابعته ومتابعة خلفائه
الراشدين الهادين المهديين من بعده فانهم نجوم الهداية وشموس
الولايت فمن تشرف بمتابعتهم فقد فاز فوزا عظيما ومن جبل على
مخالفتهم فقد ضل ضلالا بعيدا البقية من العفو واظهار الاضطرار وضيق
المعيشة لابنى المرحوم الشيخ السلطان فالملتمس من جنابكم مددهم
واعانتهم فانكم حرى بذلك بل موفق بقضاء حوايج الناس طرا زادا الله
تعالى توفيقكم وجعل الخير رفيقكم والسلام عليكم وعلى ساير من اتبع الهدى
مكتوب بيست وششم ارسل الى الشيخ العالم مولانا حاجى محمد لاهورى فى بيان ان
الشوق يكون للابرار دون المقربين مع علوم تناسب هذا المقام
ثبتنا الله سبحانه واياكم على جادة الشريعة المصطفوية على صاحبها الصلوة
والسلام والتحية ورد فى الحديث القدسى الا طال شوق الابرار الى لقائى
وانا اليهم لاشد شوقا اثبت سبحانه الشوق للابرار لان المقربين الواصلين
لاشوق لهم لان الشوق يقتضى الفقد فى حقهم مفقود الا يرى ان الشخص لا يشتاق الى والفقد

الی نفسه مع افراطه فی حبه لعدم تحقق الفقد فی حقه فالمقرب الی اصل الباقی
بالله سبحانه الفانی عن نفسه حاله مع الله سبحانه کحال الشخص مع نفسه فلا جرم
لایکون المشتاق الا الابرار لانه محب فاقد ونعنی بالابرار غیر المقرب الواصل
سوا ارکان فی الابتداء او فی الوسط ولو بقی منه مقدار حبه من خردله ولنعم ما قیل
فی الشعر الفارسی بیت فراق دوست اگر اندکست اندک نیست درون
دیده اگر نیم موست بسیار است نقل عن الصدیق الاکبر رضی الله تعالی
عنه انه رای قاریا یقرء القران ویبکی فقال هکذا کنا نفعل ولکن قست قلوبنا
هذا من قبیل المدح بما یشبه الذم وسمعت عن شیخی قدس سره یقول
ان المنتهی الواصل ربما یتمنی الشوق والطلب الذی کان له فی الابتداء
ورفع الشوق مقام آخر اکمل من الاول واتم منه وهو مقام الیاس
والعجز عن الادراک فان الشوق یتصور فی المتوقع فحیث لاتوقع لاشوق
واذا رجع هذا الکامل البالغ نهایت الکمال الی العالم رجوع القهقری لا تعود
الیه الشوق ایضا مع وجود الفقد بالرجوع لان زوال شوقه ما کان لوجود
الفقد بل لحصول الیاس وهو موجود بعد الرجوع ایضا بخلاف الکامل الاول
فانه یعود الیه الشوق برجوعه لان رجوعه الی العالم لحصول الفقد الذی زال
من قبل فحین وجد الفقد بالرجوع حصل الشوق الذی زال بزواله لایقال
ان مراتب الوصول لاتنقطع ابد الآبدین فیتوقع بعض تلک المراتب فیتصور
الشوق ح لانا نقول عدم انقطاع مراتب الوصول مبنی علی السیر التفصیلی
الواقع فی الاسماء والصفات والشیون والاعتبارات وهذا السالک
لایتصور فی حقه نهایت ولایزول عنه الشوق ابدا وما نحن بصدده
وهو المنتهی الواصل الذی قطع تلک المراتب بطریق الاجمال وانتهی

الی ما لایمکن التعبیر عنه بعبارة ولایشار الیه باشارت فلایتصور ثمه
توقع اصلا فلا جرم یزول عنه الشوق والطلب وهذا حال الخواص
من الاولیاء لانهم الذین عرجوا عن ضیق الصفات ووصلوا الی حضرت
الذات تعالی وتقدس بخلاف السالکین فی الصفات مفصلا
والسایرین فی الشیونات مرتبا فانهم محبوسون فی التجلیات الصفاتیة
ابد الآبدین ومراتب الوصول فی حقهم لیست الا الوصول الی الصفات
والعروج الی حضرت الذات تعالی لایتصور الا بالسیر الاجمالی فی الصفات
والاعتبارات ومن وقع سیره فی الاسماء بالتفصیل حبس فی الصفات
ولم یزل منه الشوق والطلب ولم یفارق عنه الوجد والتواجد فا
صحاب الشوق والتواجد لیسوا الا اصحاب التجلیات الصفاتیه و
لیس من التجلیات الذاتیة لهم نصیب ما داموا فی الشوق والوجد
جد فان قال قایل ما معنی الشوق من الله سبحانه ولیس منه سبحانه
مفقود شیا من الاشیاء قلت ذکر الشوق هنا یحتمل ان یکون من
قبیل صفة المشاکلة وذکر الشدة فیه باعتبار ان کل ما ینسب الی العزیز
الجبار فهو شدید وغالب علی ما ینسب الی العبد الضعیف هذا الجواب
علی طریقة العلماء وللعبد الضعیف فی جوابه وجوه اخر تناسب طریقة
الصوفیه ولکن تلک الاجوبة تقتضی نحوا من السکر وبدون السکر لایحسن
بل لایجوز لان السکاری معذورون وارباب الصحو مسئولون وحالی الآن
الصحو الصرف فلا یلیق بحالی ذکرها هذا الحمد لله اولا واخرا والصلوة والسلام
علی نبیه دایما وسرمدا مکتوب بیست وهفتم بخواجه عک صدور یافت
در بیان مداحی طریقه علیه نقشبندیه وعلو نسبت این بزرگواران قدس الله

تعالی اسرارهم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مرحمت نامه
گرامی که از روی کرم نامزد این مخلص ساخته بودند بورود آن مبتهج گردید
ومسرور گردید سلامت باشند نمی خواهد که تصدیع ایشان بدهد بغیر آنکه
مداحی این سلسلهٔ علیه نقشبندیه نماید مخدوما در عبارات اکابر این سلسله
علیه قدس الله تعالی اسرارهم واقع شده است که نسبت ما فوق همه نسبتهاست
نسبت از نسبت حضور و آگاهی خواسته اند و حضوری که نزد ایشان
معتبر است حضور بی غیبت است که تعبیر از آن بیاد داشت نموده اند
اند پس نسبت این عزیزان عبارت از یاد داشت باشد و یادداشت
که بفهم قاصر این فقیر قرار یافته است مبنی برین تفصیل است تجلی ذات
عبارت از ظهور حضرت ذات است تعالی و تقدس و حضور او سبحانه
بی ملاحظه اسما و صفات و شیون و اعتبارات و آن تجلی را برقی
گفته اند یعنی لمح یسیر ارتفاع شیون و اعتبارات متحقق میشود
و باز در پرده شیون و اعتبارات متواری میگردد و پس برین
تقدیر حضور بی غیبت متصور نباشد بلکه لمح یسیر حضور است
و اغلب اوقات غیبت پس این نسبت نزد این عزیزان معتبر
نباشد و حال آنکه این تجلی را مشایخ سلاسل دیگر نهایت النهایت
گفته اند و هرگاه این حضور دوام پذیرد و اصلا استتار قبول نکند
و همواره بی پرده اسما و صفات و شیون و اعتبارات متجلی شود
حضور بی غیبت خواهد بود و پس نسبت این اکابر را بانسبتهای دیگران
قیاس باید نمود و بی تکلف فوق همه باید داشت این قسم
حضور اگرچه پیش اکثر مردم مستبعد مینماید اما شعر هنیئا لارباب النعیم نعیمها

وللعاشق المسکین ما یتجرع این نسبت علیه بر نهجی غرابت پیدا کرده
است که اگر فرضا پیش ارباب همین سلسلهٔ بزرگ گفته شود محتمل
که اکثر آنها در مقام انکار آیند و باور ندارند نسبتی که الحال در میان
ارباب این خانوادهٔ بزرگ متعارف شده است عبارت از حضور
حق است سبحانه و شهود او تعالی بر وجهی که از وصف شاهدی و مشهودی
منزه باشد و توجهی است معرا از جهات سته متعارفه اگرچه جهت
فوق متوهم باشد و بظاهر دوام پذیرد این نسبت در مقام جذبه فقط
نیز متحقق میگردد و فوقیت آنرا وجهی ظاهر نیست بخلاف یادداشت
بمعنی سابق که حصول آن بعد از تمامی جهت جذبه و مقامات سلوک
است و علو درجه آن بر هیچ احدی مخفی نیست اگر خفائی هست در حصول
اوست و پس حاسدی اگر از حسد انکار نماید و ناقصی از نقص خود
جحود کند معذور است قطعه قاصری گر کند این طایفه را طعن
قصور ۞ حاش لله که برآرم بزبان این گله را ۞ همه شیران جهان
بسته این سلسله اند ۞ روبه از حیله چه سان بگسلد این سلسله را ۞
والسلام اولا و آخرا مکتوب بیست و هشتم نیز بخواجه محمد
صدور یافت در علو حال اما بعبارتی تحریر یافته است
که موهم تنزل و تبعد است مرحمت نامه گرامی که از روی کرم
نامزد این مخلص ساخته بودند بورود آن مبتهج گردید و مطالعه
آن مشرف گشت چه نعمتیست که آزادان یاد گرفتاران کنند و چه
دولتی است که رسیدگان غمخوارگی مهجوران نمایند بیچاره مهجور
چون خود را شایان وصال نیافت بالضرورت محمول زاویه هجران

کشت واز قرب کر یخته به بعد ارام کرفت واز اتصال بانفصال
قرار یافت وجون در اختیار ازادی کرفتاری دید محنت کرفتاری
را اکزید بیت جون طمع خواهد زمن سلطان دین ؛ خاک بر فرق قناعت
بعد ازین ؛ عبارات نامربوطه واشارات پراکنده زیاده برین جه
تصدیع ایشان نماید ثبتنا الله تعالی وایاکم علی متابعة سید المرسلین
علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها **مکتوب
نود ونهم بشیخ نظام تانیسری صدور یافت در بیان ترغیب
بر اداء فرایض ورعایت سنن وآداب وقلت مبالات در اداء
نافله در جنب فرایض ومنع نمودن از اداء نماز خفتن در نصف اخیر
از شب ومنع کردن از تجویز نمودن خوردن آب مستعمل وضوء ومنع
کردن از تجویز نمودن مریدان که سجده کنند** عصمنا الله سبحانه وایاکم
عن التعصب والتعسف ونجانا وایاکم عن التهلف والتاسف بحرمت
سید البشر المنفی عن زیغ البصر علیه وعلی آله من الصلوات اتمها و
من التسلیمات اکملها مقربات اعمال یا فرایض اند یا نوافل ونوافل
را در جنب فرایض هیچ اعتبار نیست اداء فرضی از فرایض در وقتی
از اوقات به از اداء نوافل هزار ساله است اکرجه به نیت خالص
اداشود هر نفلی که باشد از صلوت وصوم وذکر وفکر وامثال اینها
بلکه کوئیم که رعایت سنتی از سنن وادبی از آداب در حین اداء
فرایض نیز همین حکم دارد منقول است که روزی امیر المومنین حضرت
فاروق رضی الله عنه نماز بامداد را بجماعت کذارد بعد از فراغ از
صلوة در قوم نکاه کردند شخصی را از اصحاب خود دران وقت نیافتند

فرمودند که فلانی بجماعت حاضر نشد حاضران عرض کردند که او
اکثر شب بیدار می باشد محتمل که درین وقت خوابش برده باشد
فرمودند که اکر تمام شب خواب میکرد و نماز بامداد را بجماعت
میکذارد بهتر می بود پس رعایت ادبی واجتناب از مکروهی اکرجه
تنزیهی باشد فکیف که تحریمی بمراتب از ذکر وفکر ومراقبه وتوجه بهتر
باشد آری این امور با آن رعایت واجتناب اکر جمع کند فقد فاز
فوزا عظیما وبدونه خرط القتاد مثلا تصدق دانکی در حساب زکوة
همچنانکه از تصدق جبال عظام از ذهب بطریق نفل بمراتب بهتر است
رعایت ادبی از آداب در تصدق ان دانک مثلا انرا بفقیر قریب
دادن نیز بمراتب ازان بهتر است پس نماز خفتن را در نصف اخیر
از شب کذاردن وآن تاخیر را وسیله تاکید قیام لیل ساختن
بسی مستنکر باشد چه نزد حنفیه رضی الله تعالی عنهم اداء نماز خفتن
دران وقت مکروه است ظاهر ازاین کراهت کراهت تحریمیه
اراده دارند زیرا که اداء نماز خفتن را تا نصف لیل مباح داشته
اند واز نصف آن طرف مکروه کفته اند پس مکروهی که مقابل مباح است
مکروه تحریمی است ونزد شافعیه دران وقت اداء نماز خفتن جایز
نیز نیست پس بواسطه قیام لیل وحصول ذوق وجمعیت دران وقت
مرتکب این امر کشتن بسیار مستنکر است از برای این غرض تاخیر اداء
وتر هم کافی است وآن تاخیر مستحب است هم وتر در وقت
نیک ادا می یابد وهم غرض قیام لیل وبیداری وقت سحر میسر میکردد
پس ترک این عمل باید نمود وصلوات کذشته را قضا باید کرد امام اعظم

کوفی رضی الله تعالی عنه بواسطه ترک اولی از آداب وضو نماز چهل
ساله را قضا فرموده اند و ایضا آب مستعمل که ازاله حدث نموده باشند
یا به نیت قربت استعمالش کرده باشند در وضو تجویز نکنند که مردم آن
آب را بخورند که آن آب نزد امام اعظم رضی الله عنه نجس مغلظ
است و فقها منع خوردن آن آب کرده اند و خوردن از امکروه داشته
اند آری بقیه آب وضو را خوردن شفا گفته اند اگر از اعتقاد کسی طلب نماید
از آن آب بدهند این فقیر را درین دفعه در دهلی مثل این ابتلا واقع شده بود
بعضی از یاران را در واقعه نموده بودند که آب مستعمل وضوء فقیر را بخورند
و الا ضرر عظیم لاحق خواهد شد هر چند دفع کرد فایده نکرد بکتب فقهیه رجوع
نمود مخلصی پیدا شد که اگر بعد از تثلیث غسل نیت قربت نکند در مرتبه
چهارم آب مستعمل نمیشود باین حیله تجویز نموده آب غسل چهارم را بی
نیت قربت بخوردنش داد و ایضا مردم معتمد نقل کرده اند که بعضی
از خلفاء شما را مریدان ایشانرا سجده میکنند بزمین بوس هم کفایت
نمیکنند شناعت این فعل اظهر من الشمس است منع شان بکنید و بلا
تاکید در منع نمائید اجتناب این قسم افعال از همه کس مطلوبست علی
الخصوص شخصی که باقتدار خلق خود را بر آورده باشد اجتناب این قسم
افعال او را ازانشد ضروریاتست که مقلدان باعمال او اقتدا خواهند کرد
و در بلا خواهند افتاد و ایضا علوم این طایفه علوم احوال است
و احوال مواریث اعمال اند و کسی را از علوم احوال میراث بود که اعمال
را درست کرده باشد و بحق آن قیام نموده و اعمال را تصحیح وقتی میسر شود
که اعمال را بشناسد و کیفیت هر عمل را بداند و آن علم احکام شرعیه است

از نماز و روزه و سایر فرایض و علم معاملات و نکاح و طلاق و مبایعه
و دویم در استعمال آن بعد از حصول پس باید همچنانکه در مجلس شریف
از کتب تصوف مذکور میشود از کتب فقهیه نیز مذکور شود و کتب
فقهیه بعبارات فارسی بسیارند مثل مجموعه خانی و عمدة الاسلام و کنز
فارسی بلکه از کتب تصوف اگر مذکور نشود باکی نیست که آن باحوال
تعلق دارد و در قال نمی در آید و از کتب فقهی مذکور ناشدن احتمال
ضرر دارد زیاده چه اطناب نماید القلیل یدل علی الکثیر بیت اندکی پیش
تو گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است ما
رزقنا الله سبحانه و ایاکم کمال اتباع حبیبه علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات مکتوب سی ام در بیان شهود آفاقی و انفسی و تفرقه
در میان شهود انفسی و تجلی صوری و در بیان علو شان مقام
عبدیت و مطابقت علوم آن با علوم شرعیه و ما یناسب ذلک
ملا محمد صدیق که از جمله قدیم الخدمتان این درگاه است صدور
که این مکتوب نیز بشیخ نظام تانیسری صدور یافته است
شرفکم الله سبحانه بکمال الاتباع المحمدی و زینکم بالزی السنی
المصطفوی علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التحیات
اکملها نمیدانم چه نویسم اگر سخن از جناب قدس مولای خود تعالی
و تقدس بزبان می آرم محض کذب و افترا کرده باشم جناب
کبریائی او ازان بلند تر است که زبان زده مثل من هرزه گوئی
گردد چون از بیچون چه گوید محدث از قدیم چه جوید مکانی در لامکانی
تا چند پوید بیچاره از بیرون خود خبری ندارد و در ماورای خود

گذری ندارد بیت ذره گر بس نیک ور بس بد بود گرچه عمری تک
زند در خود بود این معنی هم در سیر انفسی که بنهایت کار میسر میشود میسر است
حضرت خواجه بزرگ خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس
فرموده اند اهل الله بعد از فنا و بقا هرچه می بینند در خود می بینند
و هرچه می شناسند در خود می شناسند و حیرت ایشان در وجود
خود است و فی انفسکم افلا تبصرون بیش ازین هر سیری که هست
داخل سیر آفاقی است که حاصلش بیحاصلی است اطلاق لفظ بیحاصلی
نسبت بحصول اصل مطلب است و الا آن نیز از جمله شرایط و معدات است
از شهود انفسی کسی در توهم نیفتد و آنرا در رنگ شهود و تجلی صوری که در
نفس متجلی له است تخیل نکند حاشا و کلا تجلی صوری هر قسم که باشد داخل
سیر آفاقیست و در مرتبه علم الیقین حاصلست و شهود انفسی در مرتبه حق
الیقین است که نهایت مراتب کمال است و اطلاق لفظ شهود درین
مقام از تنگی میدان عبارتست و الا همچنانکه مطلب ایشان بیچون و بیچگونه
است نسبت ایشان بآن مطلب نیز بیچون و بیچگونه است چون از
بیچون راه نیست ابیات اتصالی بی تکیف بی قیاس هست رب
الناس را با جان ناس لیک گفتم ناس را نسناس نه ناس غیر از جان جان
اشناس نه و منشاء توهم اتحاد شهود انفسی با شهود صوری مذکور حصول
بقای متشخص است در هر دو مقام چه تجلی صوری مغنی نیست اگرچه
فی الجمله رفع قیدی از قیود مینماید اما تا حد فنا نمیرساند پس بقیه وجود
سالک در ان تجلی حاصل است و سیر انفسی خود بعد از فنا را اتم و بقاء
اکمل است پس لاجرم از قلت معرفت تفرقه در میان این دو بقا کما ینبغی نتو

کرد ناچار حکم باتحاد مینمایند اگر معلوم کنند که بقای ثانی نزد ایشان معتبر
بقای بالله است و آن وجود را وجود موهوب حقانی میگویند
شاید ازین توهم خلاص شوند اینجا کسی نگوید که بقای بالله عبارت
از یافتن خود است عین حق تعالی و تقدس پس نه چنین است اگر
این معنی از بعضی عبارات این قوم مستفاد شود از آن جواب
گوئیم که این بقا در مقام جذبه بعضی را بعد از استهلاک و اضمحلال که شبیه
بفنا است دست میدهد و اکابر نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم
هم تعبیر از آن بوجود عدم میکنند و این بیش از فناست این راز والی
مقصود راست بلکه واقع است گاهی او را از وی می ستانند و
گاهی باز میدهند و بقائی که بعد از فنای اتم است از زوال مصون
و از خلل محفوظ است فنای ایشان فنای دائمی است در عین
بقا فانی است و در عین فنا باقی فنا و بقا که زوال پذیرند از جمله
احوال و تلوینات است و در ما نحن بصدده نه چنین است
حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره فرموده اند وجود عدم
بوجود و بشریت عود میکند اما وجود فنا بوجود و بشریت عود نمیکند پس
هر آینه وقت ایشان دائمی باشد و حال ایشان سرمدی بل لا وقت
لهم و لا حال کار ایشان با موقت اوقاتست و معامله ایشان
با محول احوال پس قبول زوال مخصوص بوقت و حال گشت
و انکه از حال و وقت گذشت از زوال محفوظ ماند ذلک فضل
الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم اگر کسی گمان برد که دوام وقت باعتبار بقای
آثار آن وقت از تعین و غیره اطلاق کرده اند لا بل الدوام لعین الوقت

والاستمرار لنفس الحال ان الظن لا یغنی من الحق شیئا بل نقول ان
بعض الظن اثم سخن بتطویل انجامید بر سر اصل سخن آییم گوییم
که چون مجال سخن در فضای قدس ایزدی جل شانه نیست
پس از مقام بندگی و ذل و انکسار خود سخن کنیم مقصود از خلقت
انسانی ادای وظایف بندگی است و اگر در ابتدا او را وسط عشق
و محبت داده اند مقصود قطع تعلق اوست از ما دون حضرت
قدس جل شانه عشق و محبت هم از مقاصد نیستند از برای حصول
مقام عبودیت اند بنده خدا جل شانه وقتی شود که از گرفتاری و
بندگی غیر او تعالی بتمام خلاص شود و عشق و محبت هم از مقاصد نیستند
از برای حصول مقام عبودیت اند بندهٔ خدا جل شانه وقتی شود
که از گرفتاری و بندگی غیر او تعالی بتمام خلاص شود و عشق و محبت
وسیله انقطاع بیش نیستند لهذا نهایت مراتب ولایت مقام
عبدیت است در درجات ولایت فوق عبدیت مقامی نیست
درین مقام خود را با مولای خود هیچ مناسبت نمی یابد الا الاحتیاج
من جانبه والاستغناء التام ذاتا وصفة من جانب المولی تعالی و تقدس
نه آنست که ذات خود را با ذات او تعالی و صفات خود را با صفات
او عز سلطانه و افعال خود را با افعال او سبحانه بهیچ وجه مناسب داند
اطلاق ظلیت هم از جمله مناسبات است از آن هم تنزه مینماید او را
سبحانه خالق و خود را مخلوق میدانند بس ازین بهیچ جرأت
نمینمایند توحید فعلی که جمعی را در اثنای راه دست میدهد و
فاعل جز حق را سبحانه نمی یابند این بزرگواران میدانند که خالق

این افعال یکی است نه مباشران افعال که این سخن خود زندقیت
که بزندقه رسانند این را بمثالی واضح گردانیم مثلا شعبده بازی در
پرده نشسته صورتهای جماد چند را در حرکت می آرد و افعال غریبه
در آنها ایجاد مینماید جماعه که حدید البصر اند میدانند که جاعل این افعال
دران صورتها جمادیه آن شخص پرده نشین است اما مباشران
این افعال همان صور اند لهذا میگویند که صورت متحرک است نمی گویند
شعبده باز متحرک است نفس الامر درین حکم محق اند شرایع انبیا علیهم
الصلوات والتسلیمات بهمین حکم ناطق اند و حکم بوحدت فعل از جمله
سکریاتست بل الحق الصریح ان الفاعل متعدد و خالق الافعال واحد
و همچنین بعض علومی که در توحید وجود گفته اند منشای آن سکر وقت و غلبه
حال است علامة درستی علوم لدنیه مطابقه است با صریح علوم شرعیه
اگر سر مو تجاوز است از سکر است والحق ما حققه العلماء من اهل
السنة والجماعة و ما سوی ذلک اما زندقة او الحاد او سکر وقت
و غلبه حال و این تمام مطابقت در مقام عبدیت میسر است در
ماورای آن بوی از سکر متحقق است مصراع گر بگویم شرح این بیحد
شود ⁂ شخصی از خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس
سوال کرد که مقصود از سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی
تفصیلی گردد و استدلالی کشفی شود و نیز فرمودند که تا معرفت زاید
بر معارف شرعیه حاصل کنند اگر چه در راه امور زایده پیدا میشود
اما اگر بنهایت کار رسانند آن زواید هبا منثورا میگردند همان معارف
شرعیه بر وجه تفصیل معلوم میگردند و از ضیق استدلال بفضای

اطلاق کشف می آیند یعنی بجنانکه بنی علیه الصلوة و السلام آن علوم را
از وحی میگیرد این بزرگواران بطریق الهام آن علوم را از اصل
اخذ میکنند علما آن علوم را از شرایع اخذ کرده بطریق اجمال
آورده اند همان علوم چنانکه انبیا را علیهم الصلوات و التسلیمات
حاصل بود تفصیلا و کشفا ایشان را نیز بهمان نهج حاصل میشود اصالت
و تبعیت در میان است با این قسم کمال از اولیای کمل بعضی انبیا را
بعد از قرون متطاوله و ازمنه متباعده انتخاب میفرمایند بخاطر بود
که یک مسئله اجمالی استدلالی را مفصل بنویسیم اما کاغذ کوتاهی کرد
شاید حکمة خداوندی جل سلطانه درین بوده باشد مکتوب سی و یکم
بشیخ صوفی صدور یافت در بیان حقیقت ظهور توحید وجودی
و قرب و معیت ذاتیه او تعالی و تقدس و گذشتن ازین مقام با بعضی
اسوله و اجوبه که تعلق بتحقیق این مقام دارند ثبتنا الله سبحانه و تعالی علی
متابعة سید المرسلین علیه و علی آله و علیهم و علی آلهم من الصلوة افضلها
و من التسلیمات اکملها شخصی که در مجلس شریف ایشان بود نقل کرد که یکی
از درویشان میان شیخ نظام تانیسری دران مجلس ازین فقیر مذکور
ساخت و گفت که او انکار وحدت وجود مینماید آن شخص ناقل ازین
فقیر التماس نمود که آنچه حقیقت است درین باب بخدام ایشان بنویسد
که مردم ازین نقل با حیه فرا گیرند و در ظن سوء نیفتند که آن بعض الظن اثم
اجابت لمسوله بچند کلمه مصدع گشت مخدوما مکرما معتقد فقیر از خوردی
باز مشرب اهل توحید بود و والد فقیر قدس الله تعالی سره
بظاهر بر همین مشرب بوده اند و بر سبیل دوام بهمین طریق اشتغال

داشتند با وجود حصول توجه الی تمام در باطن که بجانب مرتبه بیکیفی
داشته اند و بحکم ابن الفقیه نصف الفقیه فقیر را ازین مشرب از روی
بمحص ۱۰ علم حظ وافر بود و لذة عظیم داشت تا آنکه حق سبحانه و تعالی بکرم
خویش بخدمت ارشاد پناهی حقایق و معارف آگاهی موید الدین
الرضی شیخنا و مولانا و قبلتنا محمد الباقی قدسنا الله بسره رسانید
و ایشان بفقیر طریقه علیه نقشبندیه تعلیم فرمودند و توجه بلیغ بحال
این مسکین مرعی داشتند بعد از ممارست این طریقه علیه در اندک
مدت توحید وجودی منکشف گشت و غلوی درین کشف پیدا شد
علوم و معارف این مقام فراوان ظاهر گشتند و کم دقیقه از دقایق
مختصه ۳ این مرتبه مانده باشد که از آن منکشف نگردانیدند و دقایق معارف شیخ
محی الدین ابن العربی را کما ینبغی لایح ساختند و تجلی ذاتی که صاحب
فصوص آنرا بیان فرموده است و نهایت عروج جز آنرا نمیداند
و در شان آن تجلی میگوید و ما بعد هذا الا العدم المحض بآن
تجلی ذاتی مشرف گشت و علوم و معارف آن تجلی را که شیخ
مخصوص بخاتم الولایت میداند نیز بتفصیل معلوم شد و سکر وقت
و غلبه حال درین توحید بحدی رسید که در بعضی عریضها که بحضرت
خواجه نوشته بود این رباعی را که سراسر سکر است نوشته
بود **بیت** ای دریغا کین شریعت ملة اعمائی است ✽ ملة ما کافری
ملة ترسائی است ✽ کفر و ایمان زلف و روی آن پری زیبائی
است ✽ کفر و ایمان هر دو اندر راه ما یکتائی است ✽ و این حال
تا مدت مدید کشید و از شهور به سنین انجامید ناگاه عنایت الهی

عنایت بی غایت حضرت اله جل سلطانه از دریچهٔ غیب در عرصهٔ
ظهور آمد و پردهٔ روپوش بیچونی و بیچگونگی را برانداخت علوم سابق
که مبنی از اتحاد و وحدت وجود بود اند رو به زوال آوردند و احاطه
و سریان و قرب و معیت ذاتیه که دران مقام منکشف شده
بود مستتر گشتند و به یقین معلوم گشت که صانع را جل سلطانه با عالم بقین
ازین نسبتهای مذکوره هیچ ثابت نیست احاطه و قرب او تعالی علمیست
چنانکه مقرر اهل حق است شکر الله تعالی سعیهم و او سبحانه با هیچ
چیز متحد نیست او اوست تعالی و تقدس و عالم عالم او سبحانه
بیچون و بیچگونه است و عالم سراسر بداغ چونی و چگونگی متسم
بیچون را عین چون نتوان گفت واجب را تعالی عین ممکن نتوان
خواند قدیم هرگز عین حادث نشود و ممتنع العدم عین جایز العدم
نگردد و انقلاب حقایق محالست عقلا و شرعاً و صحت حمل یکی بر دیگری محال
ممتنع است اصلا و راسا عجب است که شیخ محی الدین و تابعان
او ذات واجب را مجهول مطلق میگویند و محکوم بهیچ حکمی نمیدانند
مع ذلک احاطه ذاتی و قرب و معیت ذاتیه اثبات مینمایند
و ما هو الا الحکم علی الذات تعالی و تقدس فالصواب ما قاله العلماء
من اهل السنة من القرب العلمی و الاحاطة العلمیة و در زمان
حصول علوم و معارف منافی مشرب توحید وجودی این فقیر را
اضطراب تمام بود که ورای این توحید امر دیگر عالی ترمیدانست
و بتضرع و زاری دعا میکرد که این معرفت زایل نگردد تا آنکه حجب
بتمام از روی کار زایل گشتند و حقیقت کماینبغی منکشف شد و معلوم شد

که عالم هرچند مرایای کمالات صفاتیست و مجالی ظهورات
اسمائی اما مظهر عین ظاهر نیست و ظل عین اصل نه چنانکه مذهب اهل توحید
وجودی است این مبحث بمثالی واضح گردد مثلا عالمی ذو فنونی خواست
که کمالات متنوعهٔ خود را در عرصهٔ ظهور جلوه دهد و خفایای مستحسنهٔ
خود را در معرض وضوح آرد ایجاد حروف و اصوات نمود و در مرایای
آنها آن کمالات مخفیه را ظاهر ساخت درین صورت نتوان گفت که این
حروف و اصوات که مجالی و مرایای آن کمالات مخفیه شده اند عین آن
کمالات اند یا محیط آن کمالات بالذات یا قریب بآنها بالذات یا معیت
ذاتیه دارند بلکه نسبت درمیان ایشان دالیة و مدلولیة است حروف
و اصوات دوال ایشان نیستند بران کمالات و آن کمالات بر آن صرافت
اطلاق خود اند آن نسبتها که پیدا شده است از روی اوهام و خیالات
است فی الحقیقه از آن نسبتها هیچ ثابت نیست لیکن چون درمیان آن
کمالات و این حروف و اصوات مناسبت ظاهریة و مظهریة و مدلولیة
و دالیة متحقق است همین مناسبت بعضی را بواسطه بعضی عوارض باعث
حصول آن نسبتهای وهمیه میگردد و نفس الامر آن کمالات از جمیع این
نسب معرا و مبرا است و در ما نحن فیه نیز غیر از علاقهٔ دالیة و مدلولیة و
ظاهریة و مظهریة نیست عالم علم بر وجود صانع خود است تعالی و تقدس
و مظهر است مر ظهور کمالات اسمائی و صفاتی او را سبحانه و همین علاقه
بعضی را بواسطه بعضی عوارض باعث بعضی احکام وهمیه میگردد و بعضی
آن را کثرت مراقبات توحید بدین احکام می آرد که صورت مراقبات در
متخیله نقش میبندد و بعضی دیگر را علم توحید و تکرار آن بنحوی از ذوق

باآن احکام می بخشد واین هردو صورت توحید معلولند وداخل دایره
علم بجال کاری ندارند وبعضی دیگر را منشاء این احکام غلبه محبت است اند
که بواسطه استیلا حب محبوب غیر محبوب از نظر محب میخیزد وجز
محبوب الله از نظر محبوب الله هیچ نمی بینند نه انکه در نفس الامر غیر محبوب هیچ نیست
که آن مخالف حسّ و عقل و شرع است وگاهی همین محبت باعث
حکم باحاطه و قرب ذاتی میگردد واین قسم توحید اعلی از دو قسم سابق
است و داخل دایره حال هرچند مطابق نفس الامر و موافق شریعت
نیست وتطبیق آن بشریعت ونفس الامر تکلف محض است در رنگ تکلفات
بارده فلسفیه که اسلامیین آنها میخواهند که اصول فاسده خود را بقوانین شرعیه
مطابق سازند کتاب اخوان الصفا ومثل آن از این قبیل است غایت ما فی
الباب خطای کشفی حکم خطای اجتهادی دارد که ملامت و اعتاب از ان
مرفوع است بلکه یکدرجه از درجات ثواب در حق او متحقق است
این قدر تفاوت دارند که مقلدان مجتهد حکم مجتهد دارند و درجه از درجات
ثواب بر تقدیر خطا نیز می یابند بخلاف مقلدان اهل کشف که معذور نیستند
و از درجه ثواب بر تقدیر خطا محروم مند چه الهام وکشف بر غیر حجت
نیست وقول مجتهد بر غیر حجت است پس تقلید اول بر تقدیر احتمال خطا
جایز نباشد و تقلید ثانی بر تقدیر احتمال خطا جایز است بلکه واجب و شهود
بعضی از سالکان که در مرایای تعینات کونیه است نیز از قبیله احکام سابقه
است واین شهود را شهود وحدت در کثرت یا شهود واحدیت در
کثرت نامیده اند زیرا که واجب تعالی وتقدس که بیچون و بیچگونه است
هرگز در مرایای چونی نگنجد و در مجالی چندی نیاید لامکانی در مکان گنجایش

جت ۴
ندارد و بیچون را بیرون دایره چون باید لامکانی را ماورای مکان
باید طلبید وآنچه در آفاق وانفس دیده میشود آیات اویند سبحانه و تعالی
وتقدس قطب دایره ولایت یعنی حضرت خواجه نقشبند قدس الله
تعالی سره الاقدس فرموده اند که هرچه دیده شد و شنیده شد و دانسته
شد آن همه غیر است بحقیقه کلمه لا نفی آن باید کرد **بیت** در تنگنای صورت
معنی چه گونه گنجد ٭ در کلبه گدایان سلطان چه کار دارد ٭ صورت پرست
آخر غافل معنی چه داند ٭ آخر کو با جمال جانان پنهان چه کار دارد ٭ اگر گویند
که در عبارات اکثر مشایخ نقشبندیه وغیر ایشان واقع شده است
که صریح است در وحدت وجود و احاطه قرب و معیت ذاتیه و در شهود
وحدت در کثرت واحدیت در کثرت **جواب** گوئیم که این احوال ایشانرا
روی داده باشد و بعد از ان ازین مقام گذرانیده باشند چنانکه
این فقیر از احوال خود در ماتقدم نوشته است **جواب** دیگر آنست که
جمعی را با وجود نگرانی تام در باطن بجانب احدیت صرف ظاهر ایشانرا که
کثرت بین است باآن احکام وآن شهود مشرف میسازند و در باطن نگران
احدیت اند و در ظاهر مشاهد مطلوب در کثرت چنانکه از حال والد خود
خبر داده است در اوایل این مکتوب و تحقیق این جواب بتفصیل در
رساله که در تحقیق مراتب وحدت وجود نوشته است نوشته شده است
این مقام تحمل زیادتی بر آنچه مذکور شد ندارد گفته نشود که چون
در نفس امر وجود است متعدده باشند قرب و احاطه ذاتیه
نباشد وشهود وحدت در کثرت مطابق واقع نباشد پس حکم
این بزرگواران کاذب باشد چه غیر مطابق واقع نفس الامر است

وشهود در توسط احوال

زیرا که جواب گوئیم که این بزرگواران باندازهٔ شهود خود این حکم کرده اند در رنگ آنکه شخصی حکم کند بانکه صورت زید را در مرآت دیده ام این حکم نیز مطابق واقع نیست چه در مرآت آن صورت را ندیده است چه صورت در مرآت اصلا نیست تا دیده شود آن شخص را درین حکم عرفا کاذب نگویند هرچند مطابق نفس الامر نباشد که او درین حکم معذور است و ملامت کذب از وی مرفوع کلام سابق مقصود از اظهار احوال که شایان استتاراند آنست تا دانسته شود که اگر قبول وحدت وجود بوده است از کشف بوده است نه از روی تقلید و اگر انکار است هم از الهام است گنجایش انکار ندارد هرچند بر غیر حجت نیست جواب دیگر از برای دفع شبهه کذب آنست که افراد عالم بایکدیگر در بعضی امور اشتراک دارند و در بعضی دیگر امتیاز و همچنین است اشتراک دارند و در بعضی دیگر ممکن با واجب تعالی و تقدس در بعضی امور عرضیه هرچند بالذات ممتازند پس بر تقدیر غلبه محبت مابه الامتیاز از نظر محتفی میگردد و مابه الاشتراک در نظر میماند پس درین صورت اگر حکم بعینیت یکدیگر کند مطابق واقع خواهد بود و کذب را اصلا مجال نخواهد ماند و احاطه ذاتی و مثل آنرا نیز برهمین قیاس باید کرد و السلام مکتوب سی و دویم بمرزا حسام الدین احمد صدور یافت در بیان کمالاتی که مخصوص باصحاب کرام است رضوان الله تعالی علیهم و اندر اولیا کم کسی بان کمال مشرف شده است و در حضرت مهدی بر وجه اتم ظهور خواهد یافت و آن کمال فوق نسبت جذبه و سلوک است

و در بیان

و در بیان آنکه کمال صناعت بتلاحق افکار است و زیادتی آن بتتابع انظار نسبت پیر اگر بهمان صرافت باند موجب نقصان است مرید رشید تواند که از آن کامل سازد و ما نحن بصدد ذلک التفات نامه گرامی ورود یافت لله سبحانه الحمد والمنه که دور افتادگان از یاد نرفته اند و بتقریبی مذکور میگردند مصراع باری بهیچ خاطر خود شاد میکنم ❊ از عدم دریافت نسبت خاصه پیر دستگیر علیه الرحمة نوشته بودند سبب آن از بر سیده مخدوما شرح امثال این سخنان بطریق تحریر بلکه تقریر هم مناسب نمی نماید تا در فهم کسی چه درآید و از انجاچه فراگیرد حضور بشرط حسن ظن با طول صحبت بهر نهج که باشد در کار است و بدون فرط القتاد بیت آسوده شبی باید و خوش مهتابی تا با تو حکایت کنم از هر بابی ❊ اما بحکم سوالی را جوابی باید اینقدر روا می نماید که هر مقامی را علوم و معارف دیگر است و احوال و مواجید دیگر و در مقامی مناسب ذکر و توجه است و در مقامی دیگر تلاوت و نماز مقامی مخصوص بجذبه است و مقامی بسلوک و مقامی باین هر دو دولت ممتزج و مقامی است که از هر دو جهت جذبه و سلوک جدا است نه جذبه را با او مناسبتی و نه سلوک را با آن تعلقی این مقام بس شگرف است اصحاب آن سرور علیه و علیهم من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها باین مقام ممتازند و باین دولت عظمی مشرف صاحب این مقام را امتیاز تمام است از ارباب مقامات دیگر و مشابهتی بایکدیگر دارند بخلاف آن مقامات دیگر که بایکدیگر مشابهتی دارند و لو بوجهٍ دون وجهٍ این نسبت از گذشت اصحاب کرام در حضرت مهدی علیهم الرضوان بر وجه اتم

ظهور خواهد یافت ان شاء الله تعالی از مشایخ طبقات رحمهم الله سبحانه
کم کسی ازین مقام خبر داده است فکیف که از علوم و معارف آن سخن
کرده باشد ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم غایت
ما فی الباب اصحاب کرام را این نسبت عزیز الوجود در اول قدم بظهور
می آمده و در تکمیل میرسید والحمد دیگر یا آکین دولت مشرف سازند و
بر قدم نسبت اصحاب کرام تربیت دهند بعد از قطع منازل جذبه
و سلوک و طی علوم و معارف آنها باین دولت عظمی مستعد خواهد
گشت در ابتدا ظهور این نسبت مخصوص ببرکت صحبت سید البشر است
علیه و علی آله الصلوات والتحیات والبرکات والتسلیمات اما تواند
بود که از متابعان او نیز کسی را باین برکت مشرف سازند تا صحبت
او نیز در ابتدا سبب ظهور این نسبت علیه گردد فیض
روح القدس از باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد
درین وقت در این نسبت هم اندراج النهایت فی البدایت
متحقق شود چنانکه در صورت تقدم جذبه بر سلوک متحقق است
زیاده برین بیان گنجایش ندارد و من بعد هذا باید ق صفاته و ما کتمه
اخطی الدهر واجل بعد هذا اگر ملاقات واقع شد و از جانب مستمعان
مظنه حسن استماع دریافت شمه ازین مقام ان شاء الله تعالی در معرض
ظهور خواهد آورد و هو سبحانه الموفق در باب بعضی از یاران قلمی فرموده
بودند این فقیر از زلات ایشان درگذرانید حق سبحانه و تعالی ار
حم الراحمین است عفو فرماید اما یاران نصیحت فرمایند که در حضور
و غیبت در مقام آزار نباشند و تغیر اوضاع خود نکنند ان الله لا یغیر ما

بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم و اذا اراد الله بقوم سوءا فلا مرد له
و ما لهم من دونه من وال و در باب میان شیخ الهداد خصوصاً
نوشته بودند فقیر را هیچ مضایقه نیست اما ندامت از تغیر
وضع خود مشار الیه را در کار است که الندم توبة استشفاع
فرع ندامت است بهر تقدیر فقیر از جانب خود درگذشت مقام
است جانب دیگر را ایشان دانند دیگر میرهند را منزل خود تصور
فرمایند علاقه محبت و نسبت هم پیرکی نه از آن قبیل است
که بامور عارضه گسسته گردد زیاده چه نویسد والسلام مخدوم
زادها و سایر اهل بیت بدعا مخصوص اند بعد از تسوید این رقیمه
بخاطر رسید که سخن را در باب زلات یاران و عفو از آن واضح
تر بنویسد که در اجمال ابهام است تا چه مفهوم شود مخدوما عفو
بر تقدیری مطلوب و متصور است که آن جماعه آن اوضاع را بد دانند
و در مقام ندامت باشند والا عفو گنجایش ندارد نوشته بودند
که پیر دستگیر قدس سره این مقام را بشهادت این جماعه بشیخ الهداد میرو
بودند این سخن بیانی میطلبد اگر سپردن باین معنی گفته اند که
خدمت فقرا آینده و رونده بکند و از آب و نان اینها خبردار باشد
مسلم است و اگر باین معنی گفته اند که تربیت جماعه طالبان بکند
و در مقام شیخت بنشیند ممنوع است در مرتبه اخیر از ملاقات
بفقیر حضرت ایشان فرموده بودند که شما تجویز بکنید که شیخ الهداد
از جانب ما رفته به بعضی طالبان مشغولی بگوید و احوال بعضی را
بما رساند که ما را تاب طلبیدن حضور و مشغولی گفتن و احوال پرسیدن

نسبت فقیر درین باب مهم متوقف بود چون ضرورت شد فقیر هم القا را
تجویز نمود این قسم تبلیغ از جنس سفارت محض است علی الخصوص
که مبتنی بر ضرورت باشد والضرورت تقدر بقدرها پس این سفارت
هم مخصوص بزمان حیوة ایشان باشد بعد از ارتحال ایشان مشغولی
گفتن و حال طالبان پرسیدن داخل خیانت است نوشته بودند
که نسبت پیر دستگیر باقی ماند یعنی زیادتی و نقصان نه پذیرد مخدوما
تکمیل صناعت بتلاحق افکار است نحوی که سیبویه وضع کرده بود
افکار متاخران آنرا ده چند زیاده ساخته است بهمان صرافت ماندن
خود عین نقص است نسبتی که حضرت خواجه نقشبند داشتند در زمان
حضرت خواجه عبد الخالق نبود قدس الله تعالی سره همان و علی
هذا القیاس علی الخصوص که حضرت خواجه ما قدس سره در صدد
تکمیل این نسبت بوده اند و آنرا تمام نمی دانسته اند اگر حیوة وفا میکرد
باراده خداوندی این نسبت را تا بکجاها می بردند سعی کردن در عدم
زیادتی آن مناسب نیست و فقیر شنیده اند که آن نسبت چه طور باقی
خواهد ماند شما خود نسبت علاحده دارید به نسبت ایشان مساس
ندارد این سخن مکرر در حضور ایشان مشخص شده بود شیخ الهداد فقیر
نسبت را چه داند که چیست نحوی از حضور قلبی داشت دیگر ان را هم
معلوم است که چه حالتست برپا دارنده آن نسبت کیست و انا مانده
تا فقیر هم مثل آن کس باشند و اقعات را اعتبار نهند که خیالی اند صدق
ندارند شیطان دشمن قوی است از تسویلات او امن نیست متعین است
الا من عصمه الله تعالی از سلب نسبتهای مکتب نوشته بودند مخدوما

جل سلطانه

محمد

آن سلب کردن باختیار نبوده چنانکه در حضور پند کور شده بود
الحال هم آن سلب بر حال خود است زایل نشده آنرا زایل
تصور کردن خیال است آوازی که از دل شنوند با آن حالت
کاری ندارد اخگری را که سرد می سازند و آتش از وی
زایل میگردد و بعد از آب انداختن هم آوازی در وی می ماند
نمی توان گفت که هنوز آتش در وی مکنون است وقایع را اعتبار
نیست این سخن اکرام وز پوشیده است منتظر باشند فردا
انشاء الله تعالی ظهور خواهد یافت چون شما بمبالغه نوشته
بودید بضرورت در جواب آن سخن گفته شد و الا الی تقریب
سخن کردن میسر نمیشود والسلام **مکتوب سی و سیوم**
بملا حاجی محمد لاهوری صدور یافت در بیان مذمت علماء
سوء که بمحبت دنیا گرفتار اند و علم را وسیله حصول دنیا
ساخته اند علما را محبت دنیا و رغبت در آن کلف چهره جمال ایشان
است خلایق را اگرچه از ایشان حصول فواید است اما علم ایشان
در حق ذاتهای ایشان نافع نیامد هرچند تایید شریعت و تقویت
ملت بر ایشان مترتب است اما گاه هست که این تایید و تقویت
از اهل فجور و ارباب فتور هم می آید چنانکه سید انبیا علیه و علیهم
و علی آله الصلوات و التسلیمات از تایید آن مرد فاجر خبر داده اند
و فرموده ان الله لیوید هذا الدین بالرجل الفاجر در رنگ
سنگ پارس اند که از مس و آهن هرچه باو رسد زر گردد و او فی
حد ذاته بر حجریه خود است و همچنین آتشی که در سنگ و نی موضع است

و در مدح علما زهاد که
دنیا را غنیمت گشته ا...

عالم را از آتش حصول منافع است اما آن سنک و نی از ان
آتش در و نی بی نصیب است بلکه کوییم که این علم در حق ذوات
ایشان مضر آمد که حجة را بر ایشان تمام ساخت ان اشد الناس
عذابا یوم القیمة عالم لم ینفعه الله بعلمه چگونه مضر نباشد علمی که نزد - مضره
خدای جل و علا عزیز است و اشرف موجودات آنرا وسیله
دنیای دنیه از مال و جاه و ریاست ساخته اند و حال انکه دنیا
نزد حق تعالی ذلیل و خوار است و بدترین مخلوقات پس عزیز خدا
را عز و جل خوار ساختن و ذلیل او را سبحانه عزت دادن بغایت
مستقبح است و فی الحقیقه معارضه است بحق سبحانه و تعالی
تدریس و افتا وقتی درست آید که خالصا لوجه الله سبحانه
باشد و از شائبه حب جاه و ریاست و حصول مال و رفعت
خالی باشد و علامت این خلو زهد در دنیا است و بی رغبت
بودن از دنیا و ما فیها علمائی که باین بلا مبتلا اند و بمحبت این دنیه
کرفتار از علمای دنیا اند ایشانند علماء سوء و شرار مردم ولصوص
دین و حال انکه ایشان خود را مقتدای دین میدانند و بهترین
خلایق می انکارند و یحسبون انهم علی شیء الا انهم هم الکاذبون استحوذ
علیهم الشیطان فانسیهم ذکر الله اولیک حزب الشیطان الا ان
حزب الشیطان هم الخاسرون عزیزی شیطان لعین را دید که فا
فارغ نشسته است و از تضلیل و اغوا خاطر جمع ساخته آن عزیز سر از ان
پرسید لعین کفت که علماء سوء این وقت درین کار با من مدد
عظیم کردند و مرا ازین مهم فارغ ساختند والحق درین زمان هر سستی

و مداهنتی که در امور شرعیه واقع شده است و هر فتوری
که در ترویج ملت و دین ظاهر کشته همه از شومی علماء سوا است و
فساد نیات ایشان آری علمای که از دنیا بی رغبت اند و از حب
جاه و ریاست و مال و رفعت ازاد از علماء آخرت اند و ورثه انبیا
اند علیهم الصلوات والتسلیمات و بهترین خلایق ایشانند که فردا قیامت
سیاهی ایشانرا چون شهدا فی سبیل الله وزن خواهند کرد و بله
این سیاهی خواهد چربید و نوم العلماء عبادة در شان ایشان متحقق است
ایشانند که جمال آخرت در نظر ایشان مستحسن امده و قباحت دنیا و شناعت
ان مشاهد کشته از ان بنظر بقا دیدند و این را بداغ زوال متسم یافتند
لاجرم خود را بباقی سپردند و از فانی باز داشتند شهود عظمت آخرت
ثمره شهود عظمت جلال لایزال است و ذلیل داشتن دنیا و ما فیها
از لوازم شهود عظمت آخرت است لان الدنیا والآخرة ضرتان ان
رضیت احدیهما سخطت الاخری اکر دنیا عزیز است آخرة خوار است و اکر
دنیا خوار است آخرة عزیز جمع این دو امر از قبیل جمع اضداد است ما احسن
الدین والدنیا لو اجتمعا آری جمعی از مشایخ که از خود و بایست خود بتمام
بر امده اند بواسطه بعضی نیات حقانیه اختیار صورت اهل دنیا نموده ا
اند و بظاهر راغب مینمایند فی الحقیقه هیچ تعلق ندارند و از همه فارغ و آزاد
اند رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله تجارت و بیع ایشانرا مانع
ذکر خدای تعالی نیست در عین تعلق باین امور بی تعلق اند حضرت خواجه نقشبند
فرموده اند قدس الله تعالی سره الاقدس که در بازار منا تاجری را دیدم
که بنجاه هزار دینار کم و بیش را خرید و فروخت نمود یک لحظه دل او از حق

سبحانه غافل نگشت **مکتوب سی و چهارم نیز بملا حاجی محمد لاهوری صدور یافت در بیان جواهر خمسه عالم امر بطریق بسط و تفصیل مهما امکن** نقد سعادت دارین والبته به اتباع سید کونین است علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التحیات اکملها فلسفی که دیدهٔ بصیرت او بکحل متابعت صاحب شریعت علیه وعلی اله الصلوات والسلام والتحیة مکتحل نشده است از حقیقت عالم امر نابینا است فضلا عن ان یکون له شعور عن مرتبة الوجوب تعالی وتقدس نظر کوتاه او مقصور بر عالم خلق است و در انجا نیز ناتمام است جواهر خمس که اثبات نموده اند همه در عالم خلق اند ابنا نفس و عقل را که از مجردات شمرده انند از نادانی است نفس ناطقه خود همین نفس اماره است که بتزکیه محتاج است و بالذات همت او بدنارت و پستی است بعالم امر او راچه نسبت و تجرد را با وجه مناسبت و عقل خود درک نمیکند از معقولات مگر اموری را که بمحسوسات مناسبت دارند بلکه حکم محسوسات پیدا کرده اند اما امری که بمحسوسات مناسبت ندارد و شبه و مثال او در مشاهدات پیدا نیست در ادراک عقل نمی آید و بندِ او بکلید عقل نمی کشاید لهذا نظر او از احکام بیچونی کوتاه است و در غیب محض گمراه و این علامت عالم خلق است عالم امر را رو به بیچونی است و توجه به بیچونگی ابتدار عالم امر از مرتبه قلب است و فوق قلب روح و فوق روح سر و فوق سر خفی و فوق خفی اخفی بیگانه عالم امر را اگر جواهر خمس گویند گنجایش دارد و از کوته نظری خذف ریزه چند را فراهم آورده جواهر انگاشته اند

ادراک

ادراک این جواهر خمسه عالم امر و اطلاع بر حقایق اینها نصیب کمل تابعان محمد رسول الله است صلی الله تعالی علیه وسلم چون در عالم صغیر که انسانست نمونه الیست از انچه در عالم کبیر است در عالم کبیر نیز اصول این جواهر خمسه ثابت باشند عرش مجید مبداء این جواهر عالم کبیر است در رنگ قلب انسان و باین مناسبت قلب را نیز عرش الله تعالی گویند و باقی مراتب آن جواهر بیگانه فوق العرش اند عرش برزخ است در میان عالم خلق و عالم امر در عالم کبیر در رنگ قلب انسان که برزخست در میان عالم خلق و عالم امر در عالم صغیر قلب و عرش اگرچه در عالم خلق ظاهر اند اما از عالم امر اند نصیبی از بیچونی و بیچگونگی دارند اطلاع بر حقیقت این جواهر خمسه کمل افراد اولیاء الله را مسلم است که مراتب سلوک را بتفصیل گذرانیده بنهایت النهایت رسیده اند **بیت**

هر گدای مرد میدان کی شود ۞ پشهٔ آخر سلیمان کی شود

و اگر بمحض فضل ایزدی تعالی شانه نظر بصیرهٔ صاحب دولتی را بتفصیل مرتبه وجوب علی حسب الامکان واکشایند مطالعه اصول این جواهر را در ان موطن نیز نماید و این جواهر صغیره و کبیره را در رنگ ظلال آن جواهر حقیقت معلوم فرمایند **مصراع**

این کار دولتست کنون تا کرا رسد ۞ ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم منع از اظهار حقایق عالم امر بواسطه دقت آن معانی مکنونه است تا هر کوته نظری از انجا چه فرا گیرد راسخان در علوم که بشرف وما اوتیتم من العلم الا قلیلا مشرف اند

ازین ماجرا آگاه هند شعر هنیئاً لارباب النعیم نعیمها مصلحت
نیست که از پرده برون افتد راز ورنه در مجلس رندان خبری نیست
که نیست والسلام علیکم وعلی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی
علیه وعلی علیهم من الصلوات والتسلیمات واو ومهاثانیاً بخاطر ریخت که شمه
از جواهر مقدمهٔ علیا نیز تحریر آورده شود که ابتدا آن جواهر از صفات
اضافیه است اینها نسبتی بین الوجوب والامکان وفوق حقیقة اینها صفات اند روح
را از تجلیات اینها نصیب است وقلب را بصفات اضافیه تعلق است
وبتجلیات اینها مشرف وبقیه این جواهر علیا که فوق صفات حقیقیه اند داخل
دایرهٔ حضرت ذات اند تعالی وتقدس لهٰذا تجلیات این مراتب سه گانه
را تجلیات ذاتیه میگویند سخن از آنجا راندن مصلحت نیست مصراع
قلم اینجا رسید وسر بشکست مکتوب سی و پنجم نیز بمیان حاجی محمد لاهوری
صدور یافت در بیان محبت ذاتی که انعام وایلام دران مقام
برابر است نجانا الله سبحانه وایاکم عن زیغ البصر بحرمة سید البشر
علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات مقصود از سیر وسلوک تزکیه نفس
اماره است وتطهیر آن تا از عبادت آلهه باطله که ناشی است از وجود
هوا انفسانی نجاتی میسر شود وبحقیقت جز یک معبود برحق تعالی وتقدس
قبله توجه نماند وهیچ مقصدی بروی نگزیند چه از مقاصد دینی وچه
از مطالب دنیاوی مقاصد دینی هرچند از حسنات است اما کار ابرار است
مقربین آن را سیئه میدانند وجز یکی را مقصد نمی شمارند این دولت
وابسته بحصول فناست وتحقق بمحبت ذاتی که دران موطن انعام
وایلام متساوی است از تعذیب آنجنان التذاذ است که از

انتهاً

باید دانست
که کاملان از رخ اند

تنعیم اگر بهشت را خواهند برای آن خواهند که محل رضای اوست
تعالی وتقدس وجه طلب آن مرضی اوست عز سلطانه واز
دوزخ پناه برای آن جویند که مقام سخط مولی است تعالی
نه مقصود از بهشت طلب حظ نفس است ونه فرار از دوزخ
بواسطه رنج ومحنت هرچه از محبوب است نزد این بزرگواران
مرغوب است وعین مطلوب کل ما یفعله المحبوب محبوب حقیقت اخلاص
اینجا دست میدهد وخلاصی از آلههٔ باطله اینجا حاصل میشود وکلمهٔ توحید
این زمان درست می آید وبدونه خرط القتاد بلی محبت ذاتی که
بی ملاحظه اسما وصفات وبی توسل انعام واکرام محبوب نسبت کار در
حل وعل است وفنای مطلق بی این محبت شرکت سوزد دست نمی دهد
ابیات عشق آن شعله است کوچون بر فروخت هرچه جز معشوق
باقی جمله سوخت تیغ لا در قتل غیر حق براند در نگر زان پس که بعد
لا چه ماند ماند الا الله باقی جمله رفت شاد باش ای عشق شرکت
سوز زفت مکتوب سی وششم نیز بملا حاجی محمد لاهوری صدور
یافت در بیان آنکه شریعت متکفل جمیع سعادات دنیویه واخرویه
است ومطلبی نیست که در حصول آن بماورای شریعت
احتیاج افتد طریقت وحقیقت خادمان شریعت اند وما یناسب
ذلک حققنا الله سبحانه وایاکم بحقیقة الشریعة المصطفویة علی
صاحبها الصلوات والسلام والتحیة ویرحم الله عبدا قال آمینا
شریعت را سه جزو است علم وعمل واخلاص تا این هر سه جزو متحقق
نشوند شریعت متحقق نشود وچون شریعت متحقق شد رضای حق

حق سبحانه و تعالی حاصل گشت که فوق جمیع سعادات دنیویه و اخرویه است و رضوان من الله اکبر پس شریعت متکفل جمیع سعادات دنیویه و اخرویه آمد و مطلبی نماند که بما ورای شریعت در ان مطلب احتیاج افتد طریقت و حقیقت که صوفیه بآن ممتاز گشته اند هر دو خادم شریعت اند در تکمیل جزو ثالث که اخلاص است پس مقصود از تحصیل آن هر دو تکمیل شریعت است نه امر دیگر و رای شریعت است احوال و مواجید و علوم و معارف که صوفیه را در اثناء راه دست میدهند نه از مقاصد اند بل اوهام و خیالات تربی بها اطفال الطریقت از جمیع اینها گذشته بمقام رضا باید رسید که نهایت مقامات سلوک و جذبه است چه مقصود از طی منازل طریقت و حقیقت ما ورا تحصیل اخلاص نیست که مستلزم مقام رضا است از تجلیات سه گانه و مشاهدات عارفانه گذرانیده از هزاران یکی را بدولت اخلاص و مقام رضا میرسانند کوته اندیشان احوال و مواجید را از مقاصد میشمرند و مشاهدات و تجلیات را از مطالب می انگارند لاجرم گرفتار زندان وهم و خیال میمانند و از کمالات شریعت محروم میگردند کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه الله یجتبی الیه من یشاء و یهدی الیه من ینیب آری حصول مقام اخلاص و وصول بمرتبه رضا منوط بطی این احوال و مواجید است و مربوط بتحقق این علوم و معارف بس اینها معدات مطلوب باشند و مقدمات مقصود حقیقت این معنی بصدقه حبیب الله علیه و علی آله الصلوة والسلام برین فقیر بعد از ده سال کامل درین راه بوضوح انجامید

و شاهد شریعت کماینبغی جلوه گر گشت هر چند از اول گرفتاری احوال و مواجید نداشت و غیر از تحقق بحقیقت شریعت مطلبی در نظر نبود لیکن بعد از عشره کامله حقیقت امر کما هو بظهور آمد الحمد لله علی ذلک حمداً کثیراً طیباً مبارکاً علیه فوت مغفرت پناهی میان شیخ جمال جمیع اهل اسلام را باعث حزن و تفرقه است مخدوم زادهای ایشان را از جانب فقیر تعزیت نموده فاتحه خوانند والسلام مکتوب سی و هفتم بشیخ محمد چتری صدور یافت در تحریض باتباع سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و در ترغیب بحصول نسبت نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم مراسله شریفه و مکاتبه لطیفه که از روی کرم اصدار فرموده بودند بمطالعه آن مبتهج و مسرور گردید از استقامت و ثبات خود برین طریقه علیه نقشبندیه نوشته بودند الحمد لله سبحانه علی ذلک حضرت حق سبحانه و تعالی ببرکت اکابر این طریقه علیه ترقیات بی نهایت کرامت فرماید طریق ایشان کبریت احمر است و مبتنی بر متابعت سنت علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة این فقیر از نقد وقت خود مینویسد که مدتها از علوم و معارف و از احوال و مقامات در رنگ ابر نیسان رخ نشد و کاری که باید کرد بعنایت الله سبحانه کردند و الحال آرزوئی نمانده است بطالعه نمانده است الا آنکه احیای سنتی از سنن مصطفویه علی صاحبها الصلوات والتسلیمات نموده آید و احوال و مواجید مر ارباب ذوق را مسلم باشد می باید که باطن را بنسبت خواجها قدس الله تعالی اسرارهم معمور داشته ظاهر را بالکلیت بمتابعت سنن ظاهره متحلی

فیه مبارکه

ومتزین دارند مصراع کار اینست غیر این همه هیچ ها نماز بیگانه
را در اول وقت ادا نمایند الا عشاء زمستان که تا ثلث شب
تاخیر دران مستحب است درین امر فقیر بلی اختیار راست نمی خواهد
که سر مو تاخیر را در ادای صلوة گنجایش باشد و عجز و بشریت مستثنی
است مکتوب سی و هشتم نیز بشیخ محمد چتری صدور یافت
در گرفتاری به ذات بحت تعالی و تقدس که منزه است از اعتبار
اسما و صفات و شیون و اعتبارات و در مذمت جماعه نا رسیده
کان که چون را بیچون تصور کرده با آن گرفتار مانده اند و در تفاوت
اقدام اهل فنا که مترتب است بران تفاوت علوم و معارف و امثال
آن مکتوب شریف رسید موجب فرحت گشت حق سبحانه و تعالی
همواره با خود دارد و یک لحظه با غیر خود نگذارد هر چه ما دون ذات
بحت است تعالی شانه معبر بغیر است اگر چه اسما و صفات باشد
وانکه متکلمین صفات را لا هو و لا غیره گفته اند معنی دیگر دارد
و از غیر غیر مصطلح خواسته اند و با آن معنی نفی کرده اند نه بمعنی مطلق
و نفی خاص مستلزم نفی عام نیست و از آن ذات غیر سلط جز
بسلوب تعبیر نمیتوان کرد در ان مرتبه هر چه اثبات است الحاد است
و بهترین تعبیرات و جامع ترین عبارات لیس کمثله شیء است که بز
بان فارسی ترجمه آن بیچون و بیچگونه است و علم و شهود و معرفت
را با و سبحانه راه نیست هر چه می بینند و میدانند و میشناسند
ومی شناسند غیر آنست تعالی و گرفتاری با شناختها گرفتاری بغیر ذات
پس نفی آن لازم باشد در تحت کلمه لا اله در آورده اثبات ان

بیچون و بیچگونه را بکلمه الا الله می باید کرد و این اثبات اولا
بتقلید است و اخرا بتحقیق و بعضی ارباب سلوک بنهایت
کار نا رسیده چون را بیچون تصور کرده اند و شهود و معرفت
را با و راه داده ارباب تقلید بمراتب ازینها بهتر اند چه تقلید
اینها مقتبس از مشکوة نور نبوت است علی صاحبها الصلوات
و التسلیمات که سهو و خطا را با و راه نیست و مقتدا ار آن جماعه
نارسیده کان کشف غیر صحیح است مصراع به بین تفاوت ره از
کجاست تا بکجا و فی الحقیقة آن جماعه منکر ذات اند اگر چه اثبات
شهود ذات میکنند اما نمی دانند که نفس اثبات عین انکار
است امام المسلمین امام اعظم کوفی رضی الله تعالی عنه فرموده
است سبحانک ما عبدناک حق عبادتک ولکن عرفناک حق معرفتک
عدم ادای حق عبادت خود ظاهر است لیکن حصول حق معر
فت بنا بر آنست که نهایت معرفت در ذات تعالی شانه جز
آن نیست که به بیچونی و بیچگونگی بشناسند عاده ولی کمان برد که
درین معرفت عام و خاص مبتدی و منتهی مستوی الاقدام اند
گوئیم که او فرق نکرده است میان علم و معرفت مبتدی را علم
است و منتهی را معرفت و معرفت جز بفنا نمی باشد و این دولت
جز فانی را میسر نمیشود مولوی میفرماید بیت هیچکس را تا نگردد
او فنا نیست ره در بارگاه کبریا پس چون معرفت ورای
علم باشد باید دانست که امر مبهت و رای دانش متعارف
که تعبیر از ان بمعرفت میکنند و ادراک بسیط نیز میگویند بیت

فریاد حافظ این همه آخر بهرزه نیست هم قصهٔ غریب وحدیث
عجیب هست اتصالی بی تکیف بی قیاس هست رب الناس
را با جان ناس لیک گفتم ناس را نسناس نه ناس غیر از جان
جان اشناس نه وجون در فنا نیز اقدام متفاوتند لاجرم منتهیان
را نیز در معرفت تفاضل باشد کسی که فنای وی اتم است معرفت
وی اکمل است وکسی که دون اوست در فنا دون اوست در
معرفت علی هذا القیاس سبحان الله سخن بکجا رفت با پستی ازلی
حاصلی و نامرادی و بی استقامتی و ناثباتی خود می نوشتم وازدوستان
مددی ومعونتی طلب میکردم مرا بامثال این سخنان چه مناسبت
بیت اگه از خویشتن چو نیست چنین چه خبر دارد از چنان و چنین
اما همت بلند پایه وطینت سرمایه نمی گذارد که بپایهای دینه
وسر مایهای سفلیه فرو دآید بلکه التفات نماید اگر میگوید ازو
میگوید اگرچه هیچ نمیگوید واگر می جوید او را میجوید اگرچه هیچ
نمی یابد اگر حاصلی دارد او را دارد واگرچه هیچ ندارد واگر واصل
است او را واصل است اگرچه بی حاصل است در عبارات
بعضی اکابر قدس الله تعالی اسرارهم العلیة که شهود ذاتی دافع
شده است معنی آن بر غیر ارباب کمال ظاهر نیست نارسیدگان
را فهم آن معنی محال است در نیابد حال پخته هیچ خام
پس سخن کوتاه باید والسلام عنوان نامه را بکلمهٔ هو الظاهر هو
الباطن مزین کرده بودند مخذوما هو الظاهر هو الباطن درست
اما چند گاه است که فقیر ازین عبارت معنی توحید نمی فهمد و تعلیله

در فهم

در فهم معنی آن موافق است و درستی اینها فوق درستی ارباب
توحید معلوم گشت کل میسر لما خلق له مصراع هر کسی را بهر کاری
ساختند آنچه برین کس است ولابد است و با آن مکلف امتثال
اوامر و انتهاء از نواهی است ما اتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه
فانتهوا واتقوا الله وجون مامور باخلاص است وآن بی فنا
صورت نمی بندد و بی محبت ذاتیه متصور نمیشود لاجرم تحصیل
مقدمات فنا که مقامات عشره است می باید کرد اگرچه فنا موهبت
محض است اما مقدمات ومبادی آن بکسب تعلق دارد
اگرچه بعضی باشند که بحقیقت فنا ایشان را مشرف سازند
بی آنکه کسب مقدمات آن نمایند و بریاضات ومجاهدات
حقیقت خود را مصفا سازند وحال او از دو صورت خالی
نیست یا بالموافقة الموافقة او را باز دارند یا بهر تکمیل ناقصان
بعالم باز گردانند بر تقدیر اول سیر او در مقامات مذکوره واقع
نمیشود واز تفاضل تجلیات اسمائی وصفاتی بیخبر است و بر تقدیر
ثانی چون او را بعالم باز گردانند سیر او بر تفصیل مقامات واقع
میشود وبتجلیات بی نهایت او را مشرف میسازند صورت مجاهده
دارد اما فی الحقیقة در کمال ذوق ولذت است بظاهر ریاضت است
وبباطن تنعم وتلذذ مصراع این کار دولتست کنون تا کرا رسد
گفته نشود که چون اخلاص از جمله مامورات واجبة الامتثال باشد
وحقیقت آن بی فنا متحقق نمیشود پس علماء ابرار وصلحاء اخیار که
بحقیقت فنا مشرف نشده اند بترک اخلاص عاصی باشند

زیرا که گوییم که نفس اخلاص ایشانرا حاصل است اگرچه در ضمن
بعضی افراد اخلاص باشد و بعد از فنا کمال اخلاص متحقق میشود
و جمیع افراد او را شامل می باشد ولهذا گفته شده است حقیقت
اخلاص بی فنا صورت نمی بندد و نگفته که نفس اخلاص بی فنا متحقق
نمی شود مکتوب سی و نهم نیز بشیخ محمد چتری صدور یافت در بیان
آنکه مدار کار بر قلب است از مجرد اعمال صوری و عبادات رسمی
کاری نمی کشاید و امثال آن حق سبحانه و تعالی از ماد ون خود اعراضی
و بجناب قدس خود اقبالی ارزانی فرماید بحرمت سید البشر المحرر
عن زیغ البصر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات مدار کار بر قلب است
اگر دل بغیر او سبحانه گرفتار است خراب و ابتر است از مجرد
اعمال صوری و عبادات رسمی کاری نمی کشاید سلامتی قلب
از التفات بماسوای او تعالی و اعمال صالحه که ببدن تعلق دارند
و شریعت به پاتیان آن امر فرموده هر دو در کار است دعوای
سلامت قلب بی اتیان اعمال صالحه بدنیه باطل است همچنانکه
درین نشأه روح بی بدن غیر متصور است احوال قلبی بی اعمال
صالحه بدنی محال است بسیاری از ملحدان این وقت باین
قسم دعوای ادعا می نمایند نجانا الله سبحانه عن معتقداتهم السوء
بصدقه حبیبه علیه الصلوة و السلام و التحیة مکتوب چهلم نیز
بشیخ محمد چتری صدور یافت در بیان تحصیل مقام اخلاص که
جزوی است از اجزاء ثلثه شریعت و در تکمیل این جزو طریقت
و حقیقت خادمان شریعت اند و امثال آنها نحمده و نصلی علی نبیه و نسلم

محذوما بعد از طی منازل سلوک و قطع مقامات جذبه معلوم شد
که مقصود ازین سیر و سلوک تحصیل مقام اخلاص است که مربوط بفناء
آلهه آفاقی و انفسی است و این اخلاص جزوی است از اجزای
شریعت چه شریعت را سه جزو است علم و عمل و اخلاص پس
طریقت و حقیقت خادم شریعت اند در تکمیل جزو او که اخلاص است
حقیقت کار اینست اما فهم هر کس اینجا نرسد اکثر عالم بخواب
و خیال آرمیده اند و بجوز و مویز اکتفا نموده اند از کمالات
شریعت چه دانند و بحقیقت طریقت و حقیقت چه وا رسند شریعت
را پوست خیال میکنند و حقیقت را مغز میدانند نمیدانند که حقیقت
معامله چیست به ترهات صوفیه مغرورند و باحوال و مقامات
مفتونند هداهم الله سبحانه سواء الصراط و السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین مکتوب چهل و یکم بشیخ درویش صدور یافت در
ترغیب بمتابعت سنت سنیه مصطفویه علی صاحبها الصلوة
و السلام و التحیة و در بیان آنکه طریقت و حقیقت متممان شریعت
اند و در بیان علوم شرعیه و علوم صوفیه که در مقام صدیقیة
که اعلای مراتب ولایت است فایض میگردند اصلا مخالفت
نیست و ما یناسب ذلک حق سبحانه و تعالی ظاهر و باطن را بمتابعت
سنت سنیه مصطفویه علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة متحلی
و متزین گرداناد بحرمت النبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات
و التسلیمات محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم محبوب
رب العالمین است هر چیز که خوب و مرغوب است از برای مطلوب

و محبوبست لهذا حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود میفرماید
انک لعلی خلق عظیم و نیز میفرماید تعالی و تقدس انک لمن المرسلین
علی صراط مستقیم و نیز فرموده تعالی و تقدس ان هذا صراطی
مستقیما فاتبعوه و لا تتبعوا السبل ملت او را علیه الصلوة و
السلام صراط مستقیم خوانده و ماسوای او را داخل سبل کردانیده
از اتباع آن منع فرموده و آن سرور فرموده علیه الصلوة و السلام
اظهاراً للشکر و اعلاماً للخلق هدایتهم لهم خیر الهدی هدی محمد و نیز
فرموده علیه الصلوة و السلام ادبنی ربی فاحسن تادیبی
و باطن متمم ظاهر است و مکمل آن سر موی با یکدیکر مخالفت ندارند
مثلا دروغ بزبان ناکفتن شریعت است و از دل نفی خاطر کذب
نمودن طریقت و حقیقت است اکر این نفی بتکلف و تعمل است
طریقت است و اکر بی تکلف میسر است حقیقت پس فی الحقیقه
باطن که طریقت و حقیقت است متمم و مکمل ظاهر آمد که شریعت است
پس سالکان سبل طریقت و حقیقت را اکر در اثنای راه اموری
که بظاهر با شریعت در جنک اند ظاهر شوند و ظاهر سازند مبنی بر سکر
وقت و غلبه حال است اکر از آن مقام کذرانند و بصحو آیند
آن منافات بالکلیة مرتفع میشود و آن علوم متضاده تمام هبا
منثورا میکردند مثلا جمعی از سکر باحاطه ذاتی قائل کشته اند و با
الذات حق را تعالی و تقدس محیط عالم میدانند این حکم مخالف
آرای علماء اهل حق است ایشان باحاطه علمی قائلند فی الحقیقه آرای
علما بصواب اقربست هرکاه همین صوفیه قایل باشند بانکه ذات

حق تعالی

حق تعالی و تقدس به هیچ حکمی محکوم نمی کردد و بهیچ علمی معلوم
نمیشود پس حکم در وی باحاطه و سریان نمودن مخالف آن قول
است والحق که ذات او تعالی بیچون و بیچکونه است هیچ حکمی را بوی
راه نیست الا حیرت و نادانی است و در آن موطن جهل صرف است
و سکر دانی محض احاطه و سریان را در آن جناب قدس چه یارا که
از جانب صوفیه که قایل باین احکامند اعتذار نموده شود که مراد
ایشان از ذات تعین اول است و چون از ازاید بر متعین نمیدانند
آن تعین را عین ذات میکویند و آن تعین اول که معبر بوحدت است
در جمیع ممکنات ساری است پس حکم باحاطه ذاتی درست آمد
اینجا دقیقه ایست باید دانست که ذات تعالی و تقدس نزد علمای
اهل حق بیچون و بیچکونه است و ماسوای او هرچه هست بروی زاید
است آن تعین هم اکر نزد ایشان ثابت شود نیز زاید خواهد بود
و از دایره حضرت ذات بیچون بیرون خواهند دانست پس احاطه
او را احاطه ذاتی نخواهند کفت پس نظر علما از نظر آن صوفیه بلند
آمد و ذاتی که نزد آن صوفیه است نزد این علماء داخل ماسوا است
و هم برین قیاس است قرب و معیت ذاتی و موافقت معارف
باطن با علوم شرعیه بتمام و کمال بحدی که در حقیر و نقیر مجال مخالفت
نماند و مخالفت نماند در مقام صدیقیة است که بالاتر مقامات
ولایت است فوق مقام صدیقیة مقام نبوت است علومی
که نبی را علیه الصلوة و السلام بطریق وحی آمده است صدیق
را بطریق الهام منکشف کشته است و درمیان این دو علم غیر از

مقام

فرق وحی و الهام نیست پس مخالفت را چه مجال باشد و در ما دون
مقام صدیقیت هر مقامی که باشد نحوی از سکر متحقق است صحو تام در
مقام صدیقیت است و بس و فرق دیگر در میان این دو علم آنست که
در وحی قطع است و در الهام ظن زیرا که وحی بتوسط ملک است و ملایکه
معصوم‌اند احتمال خطا در ایشان نیست و الهام اگرچه محل عالی دارد و آن
قلب است و قلب از عالم امر است اما قلب را با عقل و نفس نحوی از
تعلق متحقق است و نفس هرچند بتزکیه مطمئنه گشته است اما
هرچند که مطمئنه گردد هرگز از صفات خود نگردد پس خطا را در آن
موطن مجال پیدا شد باید دانست که در ابقای صفات نفس با وجود
اطمینان او فواید و منافع است اگر نفس بالکل از ظهور صفات خود
ممنوع باشد راه ترقی مسدود میگردد و روح را حکم ملک پیدا میشود
و محبوس در مقام خود میگردد و ترقی او بواسطه مخالف نماند ترقی
بالنفس است اگر در نفس مخالفت
از کجا شود سرور کاینات علیه من الصلوات اتمها و من التسلیمات
اکملها وقتی که از جهاد کفار مراجعت میکردند میفرمودند رجعنا من
الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر جهاد نفس را جهاد اکبر فرمودند و مخالفت
درین موطن ترک عزیمت و اولی است بلکه بارادهٔ آن برکات
مهما امکن تحقق ترک هم مقصور نیست و بهان ارادهٔ آن قدر
ندامت و بیتابی و التجا و تضرع بجناب قدس خداوندی جل
سلطانه دست میدهد که کار یکساله مثلا در یک ساعت میسر میشود
بر سر اصل سخن رویم مقرر است در هر چیز که اخلاق و شمایل محبوب
یافته میشود آن چیز نیز بتبعیت محبوب محبوب میگردد و بیان این

نفس

رمز است

رمز است در کریمه فاتبعونی یحببکم الله پس در متابعت او علیه
الصلوة و السلام کوشیدن منجر بمقام محبوبیت آمد فعلی کل
عاقل ذی لب السعی بالکمال فی اتباع حبیبه علیه الصلوة و السلام ظا
هراً و باطناً سخن بتطویل انجامید معذور فرمایند جمال سخن چون از
از جمیل مطلق است هرچند دراز تر میگردد زیباتر می آید لو کان البحر
مداداً لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله
مدداً سخن بجای دیگر باید برد حامل رقیمه دعا مولانا محمد حافظ
اهل علم است و کثیر العیال از قلت اسباب معیشت متوجه عسکر
گشته اگر توجه فرموده از سرکار نصرت آثار سیادت و نقابت
دستگاهی شیخ جیو وظیفه یا امدادی ازبرای مشارالیه حاصل کنند
عین کرم خواهد بود زیاده تصدیع نمود مکتوب چهل و دوم نیز
بشیخ درویش صدور یافت در بیان آنکه بهترین مصقلها از برای
زدودن زنگ محبت ما دون حق سبحانه از حقیقت متابعت
جامعه قلبیه
سنت است علی صاحبها الصلوة و السلام عصمکم الله سبحانه و
ابقاکم آدمی تا زمانی که بدنس تعلقات پراکنده متلوث است
محروم و مهجور است تصقیل مرآت حقیقت جامعه از زنگ محبت ما دون
او عز و جل لابد است و بهترین مصقلها در ازالهٔ آن زنگ اتباع سنت
سنیه مصطفویه است علی مصدرها الصلوة و السلام و التحیه
که مدار این بر رفع عادات نفسانی و دفع رسوم ظلمانی است
فطوبی لمن شرف بهذه النعمة العظمی و ویل لمن حرم من هذه الدولة
القصوی بقیة المرام آنکه جناب اخوی اعزی میان منظور ولد مرحومی

شیخ کهورن از مردم اعیان و بزرگ زاده اند جمع کثیر بایشان وابسته
محل ترحم است زیاده چه تصدیع نماید والسلام علیکم و علی من اتبع
الهدی مکتوب چهل وسویم بسیادت پناه نقابت دستگاه شیخ فرید
بخاری صدور یافت در بیان انکه توحید دو قسم است شهودی و
وجودی وانچه لابد است توحید شهودیست که فنا بآن مربوط است
و توحید شهودی با عقل و شرع مخالفت ندارد بخلاف توحید وجودی
واقوال مشایخ که ناظر بتوحید اند بتوحید شهودی باید فرود آورد تا
مخالفت را گنجایش نباشد و توحید شهودی در مرتبه عین الیقین است
که مقام حیرتست وچون از آن مقام میگذرند و بحق الیقین میرسند
از امثال این احوال تحاشی مینمایند و ما یناسب ذلک من الاسولة
والاجوبة والتمثیلات الموضحة سلمکم الله سبحانه وعصمکم عما یصمکم
وصانکم عما شانکم توحیدی که در اثنای راه این طایفه علیه رادست
میدهد دو قسم است توحید شهودی و توحید وجودی توحید
شهودی یکی دیدنست یعنی مشهود سالک جز یکی نباشد و توحید
وجودی یک موجود دانستن است و غیر او را معدوم انگاشتن
و با وجود عدمیت مجالی و مظاهر آن یکی پنداشتن پس توحید وجودی
از قبیل علم الیقین امد و شهودی از ضروریات این راه است چه
فنای این توحید متحقق نمیشود و عین الیقین بی آن میسر نمیگردد زیراکه
رویت یکی باستیلاء او مستلزم عدم رویت ما سوای اوست
بخلاف توحید وجودی که نه چنین است یعنی ضروری نیست چه علم الیقین
بی آن معرفت حاصل است چه علم یقینی مستلزم نفی ماسوای او نیست

المناسبة سلمکم

از قسم عین الیقین که و توحید شهودی

غایت ما فی الباب مستلزم نفی علم ماسوای اوست و در وقت
غلبه واستیلای علم آن یکی مثلا شخصی که بیقینی بوجود آفتاب پیدا کرد
استیلای این یقین مستلزم آن نیست که ستارها را دران وقت منتفی
ومعدوم داند اما وقتی که آفتاب را وید البته ستارها را نخواهد دید
و مشهود او جز آفتاب نخواهد بود و درین زمان که ستارها را نمی بیند
میداند که ستارها معدوم نیستند بلکه میداند که هستند اما مستورند
و در شعشعان نور آفتاب مغلوبند و این شخص با جماعه که نفی وجود
ستارها دران وقت کنند در مقام انکار است و میداند که آن
معرفت غیر واقع است پس توحید وجودی که نفی ما سوای یک
ذاتست تعالی و تقدس با عقل و شرع در جنگست بخلاف شهودی
که در یکی دیدن هیچ مخالفت نیست مثلا در وقت طلوع آفتاب
ستارها را نفی کردن و معدوم داشتن مخالف واقع است اما ستاره
را دران وقت نادیدان هیچ مخالفت نیست مثلا در وقت طلوع
آفتاب ستارها را نفی کردن و معدوم داشتن مخالفت واقع است
اما ستاره را دران وقت نادیدن هیچ مخالفت نیست بلکه آن
نادیدن بواسطه غلبه ظهور نور آفتاب است و ضعف بصر رائی و اگر بصر
رائی بنور همان آفتاب مکتحل شود و قوت پیدا کند ستاره را
از آفتاب جدا بیند و این دید حق الیقین است پس اقوال بعضی از
مشایخ که بظاهر بشریعت حقه مخالف مینمایند و بتوحید وجودی بعضی
مردم آنها را فرود می آرند به مثل قول ابی منصور الحلاج انا الحق
وابی یزید البسطامی سبحانی و امثال اینها اولی و انسب آنست که بتوحید

شهودی فرود باید آورد و مخالفت را دور باید ساخت هرگاه
ماسوای حق سبحانه از نظرشان محقق شد و در غلبهٔ آن حال باین الفاظ
تکلم فرمودند و غیر از حق سبحانه اثبات نمودند معنی انا الحق آنست
که حق است نه من چون خود را نمی بیند اثبات نمیکند نه آنکه خود را
می بیند و از آن حق میگوید این خود کفر است اینجا کسی نگوید که
اثبات ناکردن نفی میکشد و آن بعینه توحید وجودی است زیراکه
گوئیم که از عدم اثبات نفی لازم نمی آید بلکه دران موطن حیرتست
احکام بتمامها ساقط شده اند و در سبحانی نیز تنزیه حق است نه تنزیه
خود که او بتمامه از نظر او مرتفع شده است حکمی باو تعلق نمیگیرد
و امثال این سخنان در مقام عین الیقین که مقام حیرت است
بعضی را رو میدهد و چون ازین مقام میگذرانند و بحق الیقین میر
سانند از امثال این کلمات تحاشی مینمایند و از حد اعتدال تجاوز
نمیفرمایند درین زمان بسیاری ازین طایفه که بزی صوفیان خود را
وا مینمایند توحید وجودی را شایع ساخته اند و کمال را جز آن نمیدانند
و بعلم از عین باز مانده اند و آن اقوال مشایخ را بمعانی متخیلهٔ خود فرود
آورده مقتدای روزگار خود ساخته اند و بازار کاسد خود را باین
تخیلات رایج داشته اگر بالفرض در عبارات بعضی از مشایخ ما تقدم
الفاظی که تصریح بتوحید وجودی دارند واقع شده اند حمل بران
باید کرد که در ابتدا در مقام علم الیقین باین کلمات تکلم فرموده اند
و در آخر کار ایشان را ازان مقام گذرانیده اند و از علم بعین برده
اینجا کسی نگوید که ارباب توحید وجودی نیز همچنانکه یکی میدانند

یکی می

یکی می بینند پس از عین الیقین نیز نصیبی دارند زیراکه در جواب
گوئیم ارباب این توحید صورت مثالی توحید شهودی را دیده
اند یا آنکه بآن توحید متحقق شده اند توحید شهودی را باین صورة
مثالی او فی الحقیقه هیچ مناسبت نیست زیراکه در وقت حصول آن
توحید حیرتست حکم بامری دران موطن نیست و صاحب توحید
وجودی با وجود شهود کلا صورت مثالی آن توحید شهودی از
ارباب علم است چه نفی وجود ماسوا میکند و نفی حکمی است از
احکام از مقوله علم حیرت و علم بایکدیگر جمع نمیشوند پس ثابت شد
که صاحب توحید وجودی از مقام عین الیقین بهره ندارد آری صاحب
توحید شهودی را بعد از مقام حیرت اگر ترقی واقع شود بمقام
معرفت که حق الیقین است میرسانند و دران موطن علم و حیرت
جمع میشوند و علمی که بی حیرتست و پیش از حیرت علم الیقین است
این جواب بمثالی واضح گردد مثلا شخصی در خواب بواسطهٔ مناسبتی
که بمقام پادشاهت دارد خود را پادشاه دید و لوازم پادشاهت
در خود یافت و معلوم است که آن شخص پادشاه نشده است
بلکه صورت مثالی پادشاهت را در خود دیده است فی الحقیقه
پادشاهت را بآن صورت مثالی هیچ مناسبت نیست آری آن
شهود اگرچه بصورت مثالی باشد از استعداد آن شخص به متحقق
شدن بحقیقت آن صورت خبر میدهد اگر جائی بکند و عنایت خدا
وندی جل سلطانه شامل حال او شود بآن مقام برسد از قوت تا فعل
فرق بسیار است مثال آهن که قابلیت مرآتیت داشته باشد تا مرآت

نشود بدست بادشاهان نرسد و از حصول جمال شان بهره نیابد
کجا افتادم مگر گویم که سبب تحریر این علوم غامضه آن باشد
که اکثر ابنای این وقت بعضی بتقلید و بعضی بمجرد علم و بعضی دیگر
بعلم ممتزج بذوق ولو فی الجمله و بعضی بالحاد و زندقه دست
بدامن این توحید وجودی زده اند و همه را از حق میدانند [بلکه حق میدانند صح]
و گردنهای خود را از ربقه تکلیف شرعی باین حیله میکشایند و مداهنات در احکام شرعیه مینمایند و باین معامله خوش وقت
و خورسند اند و اتیان اوامر شرعیه را اگر اعتراف دارند
طفیلی میدانند مقصود اصلی ورای شریعت خیال میکنند
حاشا و کلا ثم حاشا و کلا نعوذ بالله سبحانه من هذه الاعتقاد
السوء طریقت و شریعت عین یکدیگرند سر موئی از مخالفت در
میان ایشان واقع نیست فرق اجمال و تفصیل است و استدلال
و کشف هرچه مخالف شریعت است مردود است کل حقیقة
ردته الشریعة فهو زندقة شریعت را برجا داشته طلب حقیقة
نمودن کار مردانست رزقنا الله سبحانه و ایاکم الاستقامة
علی متابعة سید البشر علیه و علی اله الصلوات و التسلیمات و التحیات
ظاهرا و باطنا معرفت پناهی قبله گاهی حضرت خواجه ما قدس الله
سره چندگاه مشرب توحید وجودی داشتند و در رسایل و مکتوبات
خود آنرا اظهار میفرمودند اما آخر کار حق سبحانه و تعالی بکمال عنایت
خویش از انمقام ترقی ارزانی فرموده بشاهراه انداخته از مضیق
این معرفت خلاصی داد میان عبد الحق که یکی از مخلصان ایشانند

نقل کردند که پیش از مرض موت ایشان بیک هفته فرموده اند
که مرا بعین یقین معلوم شد که توحید کوچه ایست تنگ شاه راه دیگر
است پیش ازین هم میدانستم اما اکنون یقینی دیگر حاصل گشت
و این حقیر نیز چندگاه در خدمت حضرت ایشان این مشرب توحید
داشت و مقدمات کشفیه در تائید این طریق بسیار لایح شده
بودند اما عنایت خداوندی جل سلطانه از ان مقام گذرانید
بمقامی که خواست مشرف گردانید زیاده برین موجب اطناب
است [نعم] میان شیخ ذکریا از برکنه خود مکرر می نویسند و نسبت
نیازمندی باستانه علیه ایشان و امی نمایند از معامله کرورگری هراسانند التجا و اعتصام در عالم حکمت بجناب قدس
ایشان دارند بظاهر ملاذی و ملجای غیر از توجه عالی ندارند
امیدوارند که همچنانکه ایشانرا نواخته اند تا آخر دستگیری
فرمایند و از کرگان حوادث محفوظ دارند از کمال ادب
بعرض داشت جرارت نمی نمایند جراهت نمی نمایند بفقیر رجوع
نموده اظهار احوال خود میخواهند امید است [مسول] ایشان باجابت
مقرون گردد مکتوب چهل و چهارم نیز بسیادت پناهی شیخ فرید
صدور یافت در مداحی خیر البشر علیه و علی آله الصلوات و
التسلیمات و در بیان آنکه مصدقان شریعت او خیر الامم اند و
مکذبان آن بدترین بنی آدم و در ترغیب بمتابعت سنت سنیه
او علیه و علی آله الصلوٰة و السلام مرحمت نامه گرامی سامی
در اغاز منه شرف ورود یافت بمطالعه آن مشرف گشت

لله الحمد سبحانه والمنة که میراثی از فقر محمدی علیه و علی آله الصلوات والتحیات
بدست آورده اند که محبت فقرا و ارتباط با ایشان نتیجه آنست نمیداند که
این مقصر بی سر و برگ در جواب آن چه نویسد مگر آنکه فقره چند بعبارت
عربی ماثور در فضایل جد بزرگوار ایشان که خیر العرب است بنویسد
علیه و علی آله من الصلوات اتمها و من التحیات اکملها و آنرا سعادت
نامه را وسیله نجات اخروی خود سازد نه آنکه مداحی او علیه الصلوة
والتحیة نماید بلکه مقوله خود را بیان ستاید **شعر** ما ان مدحت محمدا بمقالتی
لکن مدحت مقالتی بمحمد ❊ فاقول وبالله سبحانه العصمة والتوفیق ان محمدا
رسول الله صلی الله علیه وسلم سید ولد آدم واکثر الناس تبعا یوم
القیمة واکرم الاولین والآخرین علی الله واول من ینشق عنه القبر
واول شافع واول مشفع واول من یقرع باب الجنة فیفتح الله له وحامل
لواء الحمد یوم القیمة تحته آدم فمن دونه وهو الذی قال علیه الصلوة و
السلام نحن الآخرون ونحن السابقون یوم القیمة وانی قایل قولا
غیر فخر وانا حبیب الله وانا قاید المرسلین ولا فخر وانا خاتم النبیین
ولا فخر وانا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب ان الله خلق الخلق
فجعلنی فی خیرهم ثم جعلهم فریقین فجعلنی فی خیرهم فرقة ثم جعلهم قبایل
فجعلنی فی خیرهم قبیلة ثم جعلهم بیوتا فجعلنی فی خیرهم بیتا فانا خیرهم بیتا
وانا اول الناس خروجا اذا بعثوا وانا قایدهم اذا وفدوا وانا خطیبهم
اذا انصتوا وانا مستشفعهم اذا حبسوا وانا مبشرهم اذا ایسوا والکرامة
والمفاتیح یومئذ بیدی ولواء الحمد یومئذ بیدی وانا اکرم ولد آدم
علی ربی یطوف علی الف خادم کانهم بیض مکنون واذا کان یوم القیمة

کنت امام النبیین وخطیبهم وصاحب شفاعتهم غیر فخر لولاه لما خلق
الله سبحانه الخلق ولما اظهر الربوبیة وکان نبیا وآدم بین الماء
والطین **بیت** نماند بعصیان کسی در گرو ❊ که دارد چنین سیدی پیشرو
پس ناچار مصدقان این چنین پیغمبر سید البشر علیه الصلوات والتحیات
خیر الامم باشند کنتم خیر امة نقد وقت ایشانست و مکذبان او علیه
الصلوة والسلام بدترین بنی آدم الاعراب اشد کفرا و نفاقا نشان
حال ایشان تا کدام صاحب دولت را باتباع سنت او نوازند
و بمتابعة شریعت رضیه او سرفراز سازند امروز عمل قلیل را که موافق
حقیقة دین اوست علیه الصلوة والسلام بعمل کثیر بر میدارند اصحاب
کهف این همه درجات که یافتند بواسطه یک حسنه است و آن
هجرت بود از دشمنان حق سبحانه نور یقین ایمانی در وقت استیلاء
معاندان مثل اسپاهیان در وقت غلبه دشمنان و استیلاء مخالفان
اگر اندک ترددی میکنند آن قدر نمایان میشود و اعتبار میگیرد که در وقت
امن اضعاف آن در حیز اعتبار نمی آید و ایضا چون آن سرور محبوب
رب العالمین است متابعان او بواسطه متابعت بمرتبه محبوبیت میرسند
چه محب در هر که از شمایل و اخلاق محبوب می بیند آنکس را
محبوب خود میدارد و مخالفان را ازینجا قیاس باید کرد **بیت**
محمد عربی کابروی هر دو سراست ❊ کسی که خاک درش نیست
خاک بر سر او ❊ اگر چه هجرت ظاهری میسر نشود هجرت
باطنی را بکمال مرعی ما باید داشت با ایشان بی ایشان می باید
بود لعل الله یحدث بعد ذلک امرا موسم نوروز رسیده است

ومعلوم است که آن ایام اهالی ان معامله را در تفرقه میدارد وبعد از
مضی آن هنگامه اگر اراده خداوندی جل سلطانه مساعدت نمود
امیدوارست که شرف ملاقات گرامی میسر شود زیاده اطناب
موجب املال است ثبتکم الله سبحانه علی جادت اٰبائکم الکرام
السلام علیکم وعلیهم الی یوم القیام مکتوب پنجاه و پنجم نیز بسیادت و
نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافت این مکتوب بعد از
ارتحال پیر دستگیر خود ازین عالم فانی نوشته بودند وچون
تقویت ظاهری فقرا خانقاه منسوب بجناب سیادت پناهی
بود اظهار شکر آن نموده ووجه جامعیت انسان که هم سبب
کمال اوست وهم سبب نقصان او نیز مذکور کرده اند باذکر
فضایل شهر مبارک رمضان ثبتکم الله سبحانه علی جادة اٰبائکم
الکرام وسلمکم عن موجبات التلهف والتاسف بمرور الشهور و
الایام دوستان خدا عز وجل بحکم المرء مع من احب با خدا اند تعالی
وتقدس تعلق ببدن بخوی از موانع آن معیت آن جمعیت
واتصال است بعد از انفصال ازین پیکر هیولانی ومفارقت
ازین هیکل ظلمانی همه قرب در قرب واتصال در اتصال است
الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب بیان این معنی است وکریمه
من کان یرجو لقاء الله فان اجل الله لات که تسلیه است مر مشتاقان
را رمزی ازین بیان میفرماید لیکن حال والبس ماندگان
بید ولت حضور بزرگان خراب وابتر است واستفاضه از
روحانیات اکابر قدس الله تعالی اسرارهم مشروط بشرایط است

که هر کسی را در ایفای آن مجال نیست اما الحمد لله ذی الانعام والمنة
که باوجود این حادثه هایله واین واقعه متوحشه این فقرا را بی سر و یار
مربی ومعین هم از اهل بیت آن سرور دنیا ودین بود علیه وعلی
اله الصلوات والتسلیمات که سبب انتظام این سلسله علیه وواسطه
جمعیت نسبت نقشبندیه گشت ارمی این نسبت علیه که درین دیار بسیار
غریب است واهل آن درین ممالک اقل قلیل چون نسبت اهل بیت
است مربی آن هم از اهل بیت مناسب است وشایان تقویت
آن هم از اهالی آن اولی تا تکمیل آن دولت عظمی بغیر لازم نیاید
همچنانکه شکر این نعمت قصوی بر فقرا لازم است شکر این دولت
بر ذمه ایشان نیز لازم افزمی همچنانکه جمعیت باطن محتاج است
بجمعیت ظاهر نیز احتیاج دارد بلکه این احتیاج مقدم است
بلکه محتاج ترین خلایق انسان است واین شدت احتیاج اورا
بواسطه جامعیت او امده است انچه همه را درکار است
اورا تنها درکار است وبهر چه محتاج است تعلق دارد پس
تعلقات او از همه بیش آمد وهر تعلق مستلزم اعراض است از جناب
قدس خداوندی جل سلطانه پس محروم ترین جمیع خلایق ازین
راه انسان گشت سه پایه آخر ادمست وادمی گشت محروم از
مقامی محرمی گر نگردد باز مسکین زین سفر نیست از وی هیچکس
محروم تر وحال انکه سبب افضلیت او از جمیع خلایق هم همین وجه
جامعیت است ازین راه اینه اوانم آمد وآنچه در مرایای جمیع
خلایق ظاهر است در یک مرآت او لایح است پس بهترین خلایق

کهرکسی

١٠

ازین جهت انسان گشت و بدترین جمیع موجودات ازان جهت
هم او اذا کان منه محمد علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات و ابوجهل
علیه اللعنة و شک نیست که بتوفیق خداوندی عز و جل کفیل جمعیت
ظاهری این فقیر ایشانند و جمعیت باطنی نیز بحکم الولد سر ابیه امید
واری تمام است و چون عنایت نامه سامی در ماه مبارک رمضان
شرف ورود یافت بخاطر فاتر گذشت که شمهٔ از فضایل این شهر
عظیم القدر بنویسد باید دانست که ماه رمضان بزرگست عبادت
نافله از نماز و ذکر و صدقه و امثال اینها که درین ماه صادر شود برابر
ادای فرض از ایام دیگر است و ادای فرض درین ماه برابر ادای هفتاد
فرایض است در ماههای دیگر کسی افطار بکناند صائمی را درین ماه
او را ببخشند و رقبهٔ او را از آتش دوزخ آزاد سازند و مر او را مثل
اجر آن صایم عطا فرمایند بی آنکه از اجر آن صایم نقصان کنند و همچنین
کسی که در خدمت مملوک تخفیف نماید حق سبحانه و تعالی او را ببخشد
و آزاد گرداند از آتش دوزخ و در ماه رمضان آنحضرت علیه الصلوة
والتحیة رها میکردند هر اسیر را و هر کسی هرچه از ایشان سوال میکرد
میدادند اگر کسی درین ماه بخیرات و اعمال صالحه موفق شد در تمام
سال او را بتوفیق رفیق گردانند و اگر بتفرقه گذشت در تمام سال
در تفرقه است مهما امکن هر قدر که میسر شود بجمعیت باید کوشید
و این ماه غنیمت باید شمرد و در هر شبی از شبهای این ماه چندین هزار
کس را که لایق دوزخ‌اند آزاد میسازند و درین ماه درهای بهشت
را می‌کشایند و درهای دوزخ را می‌بندند و شیاطین را زنجیر می‌کنند

و صحیفه گرامی

خصائل ماه مبارک

و درهای رحمت می‌کشایند و تعجیل افطار و تاخیر تسحر از سنن است
و درین باب آن سرور علیه الصلوة والسلام مبالغه میفرمودند
ما ناکه در تاخیر تسحر و تعجیل افطار اظهار عجز و احتیاج خود است
که مناسب مقام بندگی است و بخرما افطار کردن سنت است
و در وقت افطار این دعا میخواندند ذهب الظماء و ابتلت
العروق و ثبت الاجر ان شاء الله ادای تراویح و ختم قرآن دران
ماه از سنن موکده است و مثمر نتایج کثیره وفقنا الله سبحانه
بحرمت حبیبه علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بقیة المقصود
آنکه عنایت نامه در عین ماه رمضان رسید والا در امتثال امر
خود را معاف نمی داشت سخن از بعد ماه مذکور گفتن حکم الغیب
کردن است و مبنی از طول امل بالجمله در آنچه مرضی ایشان خواهد
بود هیچ خود را معاف نخواهد داشت که حقوق ظاهری
و باطنی ایشان بر ذمهای ما فقرا ثابت است حضرت قبله گاهی
قدس الله تعالی سره میفرمودند که حقوق شیخ جیو بر همه
شما ثابت و مقرر است باعث این جمعیت ایشانند حق سبحانه
و تعالی همواره بتوفیق اعمال مرضیه موفق گرداناد بحرمت النبی
و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات زیاده برین تصدیع
تمام است **مکتوب چهل و ششم نیز بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید
صدور یافت در بیان آنکه وجود باری تعالی و تقدس و همچنین وحدت
او تعالی بلکه نبوت محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم
بلکه جمیع ما جاء به من عند الله بدیهی است و محتاج هیچ فکر و دلیل نیست**

در ایضاح آن مقدمات بسیار مذکور ساخته اند ثبتکم الله سبحانه
علی جادة آبائکم الکرام علی اولهم وافضلهم اولا وعلی بواقیهم
ثانیاً الصلوة والسلام وجود باری تعالی وتقدس وهمچنین وحدت
او سبحانه بلکه نبوت محمد رسول الله نیز صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
بلکه جمیع ما جاء به من عند الله بدیهی اند بر تقدیر سلامتی مدرکه
از آفات ردیه وامراض معنویه محتاج بهیچ فکر و دلیل نیستند نظر
وفکر در اینها تا زمان وجود علت وثبوت آفت است اما بعد از نجات
از مرض قلبی ودفع غشاوهٔ بصری غیر از بداهت هیچ نیست مثلا صفرائی
تا زمانی که بعلت صفرا گرفتار است شیرینی قند ونبات نزد او محتاج
بدلیل است لیکن بعد از خلاصی از آن علت هیچ احتیاج بدلیل ندارد
احتیاجی که منشاء آن وجود آفتست بداهت جنگ ندارد بیچاره احول
که شخص واحد را اثنین می بیند وحکم بعدم وحدت آن شخص احول ص
میکند معذور است وجود آفت در احوال وحدت شخص را
از بداهت نمی برآرد وبنظریت نمیکشد ومحقق است که جولانگاه
استدلال بسیار تنگ است ویقینی که از راه دلیل پیدا شود بسی
متعذر است پس در تحصیل ایمان یقینی فکر ازاله مرض قلبی نمودن
ضروری آمد صفرائی را ازالهٔ علت صفرا نمودن در تحصیل یقینی
بشیرینی نبات ضروری تر آمد از آنکه دلیل بر یقین حلاوت نبات
اقامت نماید از دلیل چه طور یقینی حاصل شود که وجدان او بسبب
علت صفرا بتلخی نبات حاکم است همچنین در ما نحن فیه نفس اماره با
الذات منکر احکام شرعیه است وبالطبع بنقاضت آن حاکم پس تحصیل

یقین باین احکام صادقه بدلیل با وجود انکار وجدان مستدل
بسی دشوار است پس نفس را مزکی ساختن ضروری آمد یقین
را بدون تزکیه حاصل نمودن دشوار نمود قد افلح من زکاها وقد
خاب من دساها پس مقرر شد که منکر این شریعت باهره واین
ملت طاهره ظاهره در رنگ منکر حلاوت نباتست خورشید
نه مجرم از کسی بینا نیست پس مقصود از سیر وسلوک وتزکیه
نفس وتصفیه قلب ازاله آفات معنویه است وامراض قلبیه
که کریمه فی قلوبهم مرض مشعر از آنست تا حقیقت ایمان متحقق
شود وباوجود این آفات اگر ایمان است بحسب صورتست
وبس چه وجدان اماره بخلاف آن حاکم است ودر حقیقت
کفر خود مصر مثل این ایمان وتصدیق صوری ایمان صفرائی
است بحلاوت قند ونبات که وجدان او بخلاف آن شاهد است
یقین حقیقی بحلاوت شکر بعد از زوال مرض صفرا صورت بندد
پس بعد از تزکیه نفس واطمینان آن حقیقت ایمان صورت
دارد ووجدانی میگردد واین قسم ایمان از زوال محفوظ
است کریمه الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون
در شان ایشان صادق است شرفنا الله سبحانه بشرف هذا
الایمان الکامل الحقیقی بحرمت النبی الامی القرشی علیه وعلی آله من ا
الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها **مکتوب چهل وهفتم نیز بسیادت
پناهی شیخ فرید صدور یافت در شکایت از قرن سابق که کفار
استیلای پیدا کرده بودند واهل اسلام خوار وبی اعتبار گشته**

و در ترغیب آنکه در ابتدا باد شاهت اگر ترویج دین میسر شود بهتر
است مبادا ضالی و مضلی درمیان آمده خلل در کارخانه اهل اسلام اندازد
و در رنگ قرن سابق سازد ثبتکم الله سبحانه علی جادة آبائکم الکرام
علی افضلهم سید الکونین اولا و علی بواقیهم ثانیا الصلوة والسلام
والتحیه بادشاه نسبت بعالم در رنگ دل است نسبت ببدن که اگر
دل صالح است بدن صالح است و اگر فاسد است فاسد صلاح بادشاه
صلاح عالم است و فساد او فساد عالم میدانند که در قرن ماضی بر سر
اهل اسلام چها گذشته است زبونی اهل اسلام با وجود کمال غربت
در قرون سابقه ازین نگذشته بود که مسلمانان بر دین خود باشند و کفار
بر کیش خود کریمه لکم دینکم ولی دین بیان این معنی است و در قرن
ماضی کفار بر ملا بطریق استیلا اجرای احکام کفر در دار اسلام میکردند
و مسلمانان از اظهار احکام اسلام عاجز بودند و اگر میکردند بقتل میرسیدند
واویلاه وامصیبتاه واحسرتاه واحزناه محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله
وسلم که محبوب رب العالمین است مصدقان او ذلیل و خوار بودند
و منکران او بعزت و اعتبار مسلمانان با دلهای ریش در تعزیت اسلام بودند و
معاندان بسخریه و استهزا بر جراحتهای ایشان نمک می پاشیدند
آفتاب هدایت در تتق ضلالت مستور شده بود و نور حق
در حجب باطل منزوی و معزول امروز که نوید زوال مانع دولت
اسلام و بشارت جلوس بادشاه اسلام بگوش خاص و عام رسیده
اهل اسلام بر خود لازم دانستند که ممد و معاون بادشاه باشند
و بترویج شریعت و تقویت ملت دلالت نمایند این امداد و تقویت

خواه بزبان میسر شود و خواه بدست سابق ترین دولت
مددها تبیین مسایل شرعیه است و اظهار عقاید کلامیه بر طبق
کتاب و سنت و اجماع امت تا مبتدعی و ضالی درمیان
آمده از راه نبرد و کار بفساد نه انجامد این قسم امداد مخصوص
بعلمای اهل حق است که رو بآخرت دارند علمای دنیا که همت
ایشان دنیای دنیه است صحبت ایشان زهر قاتل است و فساد
ایشان فساد متعدی عالم که کامرانی و تن پروری کند
او خویشتن کم است که راهبری کند در قرن ماضی هر بلای
که بر سر آمد از شومی این جماعه بود بادشاهان را ایشان از راه
می بردند هفتاد و دو ملت که راه ضلالت اختیار کرده اند مقتدایان
ایشان اینها علمای سوء بودند غیر از علما هر که بضلالت رفت کم است
که ضلالت او بدیگری تعدی کند و اکثر جهلای صوفی نمای این
زمانه حکم علمای سوء دارند فساد اینها نیز فساد متعدی است و
ظاهرا اگر کسی با وجود استطاعت امداد هر قسم مددی که باشد
تقصیر نماید و در کارخانه اسلام فتوری واقع شود آن مقصر معاتب
گردد بناء علی ذلک این حقیر قلیل البضاعت نیز میخواهد که خود را
درجرگه ممدان دولت اسلام اندازد و درین باب دست
و پایی بزند بحکم من کثر سواد قوم فهو منهم تخیل که این بی استطاعت
را داخل آن جماعه کرام سازند مثل خود را مثل آن
زال می انگارد که ریسمان چند تنیده خود را در سلک خریداران
حضرت یوسف علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام ساخته بود امیدوار است

که درین نزدیکی انشاء الله العزیز بشرف حضور مشرف گردد متوقع
از جناب شرف ایشان آنست که چون استطاعت وقرب بادشاه
بروجه اتم ایشان را حق سبحانه وتعالی میسر ساخته است درخلا
وملا در ترویج شریعت محمدی علیه وعلی آله من الصلوات افضلها
ومن التسلیمات اکملها کوشند ومسلمانان را از غربت برآرند حامل
رقیمه نیاز مولانا حامد از سرکار اقبال آثار وظیفه مقرره دارد بارسال
ظاهر از حضور یافته بود امثال نیز امید وار آمده دولت حقیقی ومجازی
میسر باد مکتوب جهل وهشتم نیز بسیادت ونقابت دستگاه شیخ
فرید صدور یافت در ترغیب بر تعظیم علما وطلبه علوم که حاملان
شریعت اند نصرکم الله سبحانه علی الاعداء بحرمت سید الانبیاء
علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات مرحمت نامه گرامی
که فقرا را بآن نواخته بودند بمطالعه آن مشرف گشت در کتابت
مولانا محمد قلیج مرقوم فرموده بودند جزوی خرچی برای طالب
علمان وصوفیان فرستاده شد ذکر تقدیم طالب علمان بر صوفیان
در نظر همت بسیار زیبا در آمد بحکم الظاهر عنوان الباطن امید است
که در باطن شریف نیز این جماعه کرام تقدیم پیدا کرده باشند کل اناء
یترشح بما فیه مصراع از کوزه برون همان تراود که دروست ودر تقدیم
طالب علمان ترویج شریعت است حاملان شریعت ایشان اند وملت
مصطفویه علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات بایشان برپاست
فردا ء قیامت از شریعت خواهند پرسید از تصوف نخواهند پرسید
دخول جنت وتجنب از نار وابسته باتیان شریعت است انبیا صلوات الله

الله تعالی

تعالی وتسلیماته علیهم که بهترین کاینات اند بشرایع دعوت کرده اند
ومدار نجات بران مانده ومقصود از بعثت این اکابر تبلیغ شرایع است
پس بزرگترین خیرات سعی در ترویج شریعت است واحیای حکمی
از احکام آن علی الخصوص در زمانی که شعایر اسلام منهدم شده باشند
کرورها در راه خدای جل وعلا خرچ کردن برابر آن نیست که مسئله
از مسایل شرعیه را رواج داون چه درین فعل اقتدا بانبیاست
که بزرگترین مخلوقات اند علیهم الصلوات والتسلیمات ومشارکت است بآن
اکابر ومقرر است که کاملترین حسنات بایشان مسلم فرموده اند و
خرچ کردن کرورها غیر این اکابر را نیز میسر است وایضا در اتیان
شریعت مخالفت تمام است بانفس که شریعت بر خلاف نفس وارد
شده است ودر انفاق اموال گاه هست که نفس موافقت کند بلی
انفاق اموال را که برای تائید شریعت باشد وترویج ملت درجه
علیا است وانفاق جیتلی باین نیت بطبعه خرچ لکها است در غیر این
نیت اگر کسی سوال نکند که طالب علم گرفتار است وصوفی وارسته چون مقدم
باشد جواب گوئیم که او هنوز حقیقت سخن را در نیافته است طالب
علم باوجود گرفتاری سبب نجات خلایق است چه تبلیغ احکام شرعی
ازوی میسر است اگرچه خود بآن منتفع نشود وصوفی باوجود وا
رستگی نفس خود را خلاص ساخته است بخلایق کاری ندارد وشخصی
که کثرت نجات باو وابسته باشد مقرر است که بهتر باشد
از آن شخصی که بنجات خود در مانده باشد آری صوفیی که بعد از فنا
وبقا وسیر عن الله بالله بعالم گردانیده باشند وبدعوت خلق

برابر فرح

انجام

فرو داورده از مقام نبوت نصیبی دارد و داخل مبلغان شریعت
است حکم علماء شریعت دارد ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو
الفضل العظیم مکتوب چهل ونهم نیز بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافت
در ترغیب بر جمع کردن این دو دولت که ظاهر را باحکام شرعیه متحلی ساختن و با
طن را از گرفتاری ما دون حق سبحانه ازاد کردن حق سبحانه بدولت
صوری وسعادت معنوی مستسعد گرداند فی الحقیقة دولت صوری
متحلی شدن ظاهر است باحکام شرعیه مصطفویه علی صاحب الصلوة و
السلام والتحیة وسعادت معنوی خلاصی باطن است از گرفتاری ما دون
حق سبحانه تاکدام صاحب دولت را باین دو کرامت مشرف سازند
مصراع کار اینست غیر این همه هیچ زیاده تصدیع است والسلام
مکتوب پنجاهم نیز بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافت در مذمت
دنیای دنیه حق سبحانه وتعالی از رقیت ما دون خود ازادی کرامت
فرموده بتمام گرفتار جناب خود گرداند بحرمت سید البشر المحزون عن زیغ
البصر علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات دنیا بظاهر شیرین است
وبصورت طراوت دارد وفی الحقیقة سمی است قاتل ومتاعیست
باطل وگرفتاریست لاطایل مقبول او مخذول است مفتون او مجنون
حکم او حکم نجاستی است زر اندوده مثل او مثل زهریست شکر آلوده
عاقل آنست که باین چنین متاع کاسد فریفته نشود وبچنین کالاء فاسد
گرفتار نگردد وگفته اند اگر شخصی وصیت کرد که مال مرا به اعقل زمانه بدهند
بزاهد می باید داد که از دنیا بی رغبت است وآن بی رغبتی از کمال فطانت
اوست زیاده برین اطناب است بقیة التصدیع آنکه فضایل مآب

گرفتار

شیخ ذکریا درین سن وسال بکروبی گری است باوجود این گرفتاری
همواره از محاسبه عاجله که در کمال آسانیست نسبت بمحاسبه آجله هر
اسان است وثیقه عظمی در عالم اسباب توجه شریف میداند امید
وار است که بدیوان جدید نیز ظاهر شود که ایشان از خادمان آن درگاه
عالی اند بیت تو مرا دل ده دلیری بین رو به خویش خوان وشیری بین
دولت صوری ومعنوی محصل باد بحرمت النبی الامی وآله الامجاد
علیه وعلیهم من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها مکتوب پنجاه
ویکم نیز بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافت در ترغیب بترویج
شریعت غرا علی صاحبها الصلوة والسلام از حق سبحانه وتعالی خواسته
می آید که بتوسل وجود شریف آن سلاله عظام ارکان شریعت غرا
واحکام ملت زهرا قوت گیرند ورواج پذیرند ع کار اینست
غیر این همه هیچ امروز غربا اهل اسلام را درین طور گرداب
ضلالت امید نجات هم از سفینه اهل بیت خیر البشر است علیه وعلی
آله من الصلوات اتمها ومن التحیات والتسلیمات اکملها قال علیه
الصلوة والسلام مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجا ومن
تخلف عنها هلک همت علیا را بتمام بر آن گمارند که این سعادت عظمی
را بدست آرند بعنایت الله سبحانه از قسم جاه وجلال وعظمت
وشوکت همه میسر است باوجود شرف ذاتی اگر این علاوه بآن منضم
شود گوی سبقت بچوگان سعادت از همه پیش برده باشند این حقیر
باراده اظهار امثال این سخنان در تائید وترویج شریعت متوجه
خدمت ایشان است هلال ماه مبارک رمضان در حضرت دهلی دیده شد

مرضی حضرت والدهٔ بزرگوار در توقف معلوم گشت بضرورت تا
استماع ختم قرآن توقف نمود والامر عند الله سبحانه سعادت
دارین محصل باد مکتوب پنجاه و دوم نیز بسیادت پناهی شیخ فرید
صدور یافت در مذمت نفس اماره و بیان مرض ذاتی او و علاج
ازالهٔ آن مرض مرحمت نامهٔ گرامی که از روی شفقت و مهربانی داعی
مخلص خود را بآن ممتاز فرموده بودند بمطالعهٔ مضمون آن مشرف گشت
عظم الله سبحانه اجرکم و رفع قدرکم و شرح صدرکم و یسر امرکم بحرمت
جدکم الامجد علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها
ثبتنا الله سبحانه علی متابعته ظاهرا و باطنا و یرحم الله عبدا قال آمینا
ثانیاً فقرهٔ چند در شکایت مصاحب سوء و ندیم بدخوی مسوده مینماید
بسمع قبول استماع خواهند فرمود مخدوما مکرما نفس اماره انسانی
مجبول است بر حب جاه و ریاست و همگی همت او ترفع بر اقران
است و بالذات خواهان آنست که خلایق همه بوی محتاج باشند
و منقاد اوامر و نواهی او گردند و او بهیچکس محتاج نباشد و محکوم احدی
نبود و این دعوای الوهیت است از وی و شرکت است بخدای
بی همتای جل سلطانه بلکه آن بی سعادت بشرکت هم راضی نیست
میخواهد که حاکم او باشد و بس و همه محکوم او باشند فقط در حدیث
قدسی آمده است عاد نفسک فانها انتصبت بمعاداتی یعنی دشمن
دار نفس خود را زیرا که بدرستی آن نفس ایستاده است بدشمنی
من پس تربیت نفس نمودن بتحصیل مرادات او از جاه و ریاست
و ترفع و تکبر فی الحقیقه امداد کردن است بدشمن خدا عزوجل و تعظیم

نمودن است مر او را شناعت این امر را نیک باید دریافت
در حدیث قدسی وارد است الکبریاء ردائی والعظمة ازاری فمن نازع
عنی فی شیء منهما ادخلته فی النار و لا ابالی دنیای دنی که ملعونه و
مبغوضهٔ حق است سبحانه بواسطه آنست که حصول دنیا ممد و معاون
حصول مرادات نفس است پس هر که بدشمن مدد نماید ناچار لعنت
را شاید و فقر فخر محمدی گشت علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات
زیرا که در فقر نامرادی نفس است و حصول عجز آن مقصود از بعثت
انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات و حکمت در تکلیفات شرعیه تعجیز و تخریب
همین نفس اماره است شرایع برای رفع هواهای نفسانی وارد شده
اند هر قدر که بمقتضای شریعت بعمل در آید همان قدر هواهای نفسانی
رو بزوال آرد و لهذا اتیان یک حکم از احکام شرعیه در ازالهٔ هوای
نفسانی بهتر است از ریاضات و مجاهدات هزار ساله که از نزد خود
کرده شود بلکه این ریاضات و مجاهدات که بمقتضای شریعت غرا
واقع نشده اند موید و مقوی هواهای نفسانی اند برهمنان و جوکیان
در ریاضات و مجاهدات تقصیر نکرده اند اما هیچ از آنها سودمند
نگشته و غیر از تقویهٔ نفس و تربیت آن ننموده مثلا یکدام درا دار
زکوة که شریعت بآن امر فرموده است در تخریب نفس سودمند
تر است از آنکه هزار دینار از پیش خود صرف کند و طعام خوردن
در عید فطر بحکم شریعت نافع تر است در رفع هوا از آنکه از نزد
خود سالها صایم باشد و دو رکعت نماز بامداد را بجماعت ادا کردن
که سنتی از سنن بجا آوردن است بمراتب بهتر است از آنکه

تمام شب بصلوات نافله قیام نماید و نماز بامداد بلی جماعت ادا کند
بالجمله تا نفس مزکی نشود و از خبث ماخولیای مهتری پاک نگردد
نجات محال است فکر از آله این مرض ضروری آمد تا بموت ابدی
نرساند کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله که موضوع است از برای نفی آلههٔ آفاقی
وانفسی در تزکیهٔ نفس و تطهیر آن انفع و انسب است آکابر طریقت
قدس الله تعالی اسرارهم از برای تزکیهٔ نفس همین کلمهٔ معظمه را اختیار
فرموده اند **بیت** تا بجاروب لا نروبی راه ٭ نرسی در سرای الا الله
هرگاه نفس در مقام سرکشی آید و نقض عهد نماید بتکرار این کلمه تجدید ایمان
باید نمود و قال علیه الصلوة والسلام جددوا ایمانکم بقول لا اله الا الله بلکه
همه وقت از تکرار این کلمه چاره نبود زیرا که نفس اماره در مقام همواره
خبث است در حدیث آمده است در فضایل این کلمه که اگر آسمانهای
و زمینها را در پله نهند و این کلمه را در پلهٔ دیگر هر آینه این پله راجح
آید بر پلهٔ دیگر والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه
وعلی آله الصلوات والتسلیمات **مکتوب پنجاه و سیوم نیز بسیادت انتساب
شیخ فرید صدور یافت در بیان آنکه اختلاف علماء سوء موجب فساد
عالم است و ما یناسب ذلک** ثبتکم الله سبحانه علی جادة آبائکم الکرام
شنیده شد که اسلام از حسن نشاهٔ مسلمانی که در نهاد خود دارند بآنکه بادشاه حر... (margin)
فرموده اند که چهار کس از علماء دیندار پیدا کنند که ملازم باشند
و بیان مسایل شرعیه میکرده باشند تا خلاف شرع امری واقع نشود
الحمد لله سبحانه علی ذلک مسلمانان را به ازین چه بشارت و ماتم زدگان را
به ازین چه نوید لیکن حقیر چون بواسطهٔ همین غرض متوجه خدمت علیه است

چنانکه مکرر اظهار آن نموده بضرورت درین باب بگفتن و نوشتن
خود را معاف نخواهد داشت امید است که معذور خواهند فرمود
صاحب الغرض مجنون معروض میکرداند که علماء دیندار خود اقل قلیل
اند که از حب جاه و ریاست گذشته باشند و مطلبی غیر از ترویج شریعت
و تائید ملت نداشته باشند بر تقدیر حب جاه هر کدام ازین علما طرفی
خواهد گرفت و اظهار فضیلت خود خواهد نمود و سخنان اختلافی در میان
خواهد آورد و از آن توسل قرب بادشاه خواهد ساخت ناچار مهم دین
ابتر خواهد شد در قرن سابق اختلافات علماء عالم را در بلا انداخت
و همان صحبت در پیش است ترویج چه گنجایش دارد که باعث تخریب
دین خواهد شد والعیاذ بالله سبحانه من ذلک و من فتنة العلماء السوء
اگر یک عالم را از برای این غرض انتخاب کنند بهتر می نماید اگر از علماء
آخرت پیدا شود چه سعادت که صحبت او کبریت احمر است و اگر پیدا
نشود بعد از تامل صحیح بهترین این جنس را اختیار کنند ما لا یدرک
کله لا یترک کله نمیدانم چه نویسم همچنانکه خلاصی خلایق وابسته بوجود
علماست خسران عالم نیز بایشان مربوط است بهترین علماء بهترین عالم
است و بدترین ایشان بدترین خلایق هدایت و اضلال را بایشان
مربوط ساخته اند عزیزی ابلیس لعین را دید که فارغ و بیکار نشسته است
سر از آن پرسید گفت علماء این وقت کار ما می کنند و در اغوا و اضلال
کافی اند **بیت** عالم که کامرانی و تن پروری کند ٭ او خویشتن گم است
کرا رهبری کند ٭ غرض که درین باب فکر صحیح و تامل صادق مرعی
داشته اقدام خواهند نمود چون کار از دست برود علاجی نمی پذیرد

هرچند شرم می آید که کسی امثال این سخنان بار رباب فطانت
صحیحه اظهار سازد اما این معنی را وسیله سعادت خود دانسته متصدع
میگردد مکتوب پنجاه و چهارم نیز بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید
صدور یافت در بیان آنکه اجتناب از صحبت مبتدع لازم است
ضرر صحبت مبتدع فوق ضرر صحبت کافر است و بدترین فرق مبتدعه
غایظان صحابه اند علیهم الرضوان عظم الله تعالی اجرکم و رفع قدرکم
ویسر امرکم و شرح صدرکم بحرمت سید البشر المطهر عن زیغ البصر علیه
وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها من لم یشکر
الناس لم یشکر الله هر کسی که شکر آدمی بجا نیاورد شکر خدا عز وجل
بجا نیاورد پس بر ما فقیران شکر احسانهای شما لازم است اولا سبب
جمعیت حضرت خواجه ما شما بوده اید بطفیل شما در آن جمعیت طلب
حق سبحانه و تعالی کردیم و حظهای وافر بردیم و ثانیا چون بحکم کبریت
بوت الکبراء نوبت باین طبقه رسید بواسطه اجتماع فقرا و باعث انتظام
طالبان نیز شما شدید جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزاء بیت گر بر تن من
زبان شود هر موئی : یک شکر تو از هزار نتوانم کرد : آرزو آنست که
حق سبحانه و تعالی در دنیا و آخرت شما را از آنچه نباید و نشاید محفوظ
دارد بحرمت جد کم سید المرسلین علیه و علی آله و علیهم من الصلوات و التسلیمات
اتمها و اکملها این فقیر از صحبت گرامی شما دور افتاده است معلوم ندارد
که در مجلس شریف از کدام قسم مردم را گنجایش است و انیس خلوت
و جلوت کیست بیت خوابم بشد از دیده درین فکر جگر سوز : کاغوش
که شد منزل و آسایش خوابت : یقین تصور فرمایند که فساد صحبت مبتدع

زیاده

زیاده از فساد صحبت کافر است و بدترین جمیع فرق مبتدعان
جماعه اند که با اصحاب پیغمبر علیه وعلیهم الصلوة والسلام بغض
دارند الله تعالی در قرآن مجید خود ایشان را کفار می نامد لیغیظ بهم الکفار
قرآن و شریعت را اصحاب تبلیغ نموده اند اگر ایشان مطعون باشند
طعن در قرآن و شریعت لازم می آید قرآن جمع حضرت عثمان است
علیه الرضوان اگر عثمان مطعون است قرآن هم مطعون است اعاذنا الله
سبحانه عما یعتقد الزنادقه خلافی و نزاعی که در میان اصحاب علیهم الرضوان
واقع شده بود محمول بر هوای نفسانی نیست در صحبت خیر البشر نفوس
ایشان به تزکیه رسیده بودند و از اماره گی آزاد گشته این قدر
میدانیم که حضرت امیر در آن باب بر حق بودند و مخالف ایشان
بر خطا بود اما این خطا خطاء اجتهادیست تا بحد فسق نمیرساند بلکه
ملامت را هم درین طور خطا گنجایش نیست که مخطی را نیز یک درجه
است از ثواب و یزید بی دولت از اصحاب نیست در بدبختی او
که را سخن است کاری که آن بدبخت کرده هیچ کافر فرنگ نکند بعضی
از علماء اهل سنت که در لعن او توقف کرده اند نه آنکه از وی راضی
اند بلکه رعایت احتمال رجوع و توبه کرده اند می باید که در مجلس
شریف از کتب معتبره قطب زمان بندگی مخدوم جهانیان هر روز
چیزی خوانده شود تا معلوم شود که اصحاب پیغمبر را علیه وعلیهم الصلوة
والسلام چه طور ستایش کرده اند و بکدام آداب یاد نموده اند
تا مخالفان بد اندیش شرمنده و مخذول گردند درین ایام این طایفه
بد اندیش بسیار غلو کرده اند و باطراف و جوانب منتشر گشته الا بواسطه

آن درین باب کلمهٔ چند نوشته آمد تا در صحبت شریف این قسم
بداندیشان را جا نباشد ثبتکم الله تعالی علی الطریقة المرضیة مکتوب
پنجاه و پنجم بسیادت پناهی شیخ عبدالوهاب بخاری صدور یافت
در اظهار محبت چندگاه است که دل را محبتی نسبت بملازمان شما پیدا
شده است غیر آن ارتباطی که سابقاً متحقق بود بنابر علیه بدعا ظهرا بغتة
بی اختیار مشغول است و چون سرور کائنات و مفخر موجودات علیه
و علی آله الصلوات والتسلیمات والتحیات فرموده اند که من احب
اخاه فلیعلم ایاه اظهار حب خود نمودن اولی و انسب دانست
و باین محبت که نسبت باقربای آنحضرت علیه الصلوة والسلام والتحیة
پیدا شده است رشتهٔ امیدواری تمام بدست آورده حق سبحانه
و تعالی بر محبت ایشان استقامت ارزانی فرماید بحرمت سید البشر
علیه و علی آله الصلوة والسلام مکتوب پنجاه و ششم نیز بشیخ عبد
الوهاب صدور یافت در سفارش سیدی جناب قدسی سادات
کثیر البرکات بواسطهٔ جزئیهٔ آن سرور دین و دنیا علیه و علی آله الصلوة
والتحیات از آن برتر است که بزبان قاصر بیان منقبت و محمدت
آن تواند کرد مگر آنکه از او وسیلهٔ سعادت خود دانسته درین باب
جرارت نماید بلکه خود را بتوسل آن می‌ستاید و اظهار مودت ایشان
که بآن مامور است مینماید اللهم اجعلنا من محبیهم بحرمت سید المرسلین
علیه و علی آله و علیهم الصلوة والسلام حامل عریضه نیاز میر سید احمد
از سادات سامانه اند و طالب علم و صالح از ممر ضیق معیشت متوجه
گشته اگر در سرکار عالی گنجایش باشد مشار الیه لایق و سزاوار است

والا یکی از مخلصان خود سفارشش نمایند که از ممر معیشت خاطر
جمع سازد و چون یقین بود که خادمان ایشان در باب فقرا و محتاجان
توجه اتم دارند علی الخصوص در امداد سادات عظام بچند کلمه جرأت
نمود در وقت رفتن هر چند بسعادت رخصت مستسعد نگشت اما داخل
جرگهٔ مخلصان است حق سبحانه و تعالی بر اخلاص و محبت ایشان
استقامت ارزانی فرماید زیاده گستاخی نرفت مکتوب پنجاه و هفتم
بشیخ محمد یوسف صدور یافت در نصیحت حق سبحانه بر جادهٔ آبا کرام
خود استقامت کرامت فرماید بحرمت سید المرسلین علیه و علی آله
و علیهم من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها بزرگی در خاندان
شما موروثی است برنهجی زندگانی نمایند که استحقاق این وراثت
میسر گردد و ظاهر را بظاهر شریعت و باطن را بباطن شریعت که عبارت
از حقیقت است متحلی و متزین دارند چه حقیقت و طریقت عبارت
از حقیقت شریعت است و طریقت آن حقیقت نه آنکه شریعت
امری دیگر است و طریقت و حقیقت دیگر که آن الحاد و زندقه
است و زعم فقیر در مادهٔ شما بسیار نیک است بعضی وقایع را
برین معنی شاهد دارد شمه ازین ماجرا ابوالد بزرگوار شما علیه الرحمة
اظهار نموده بود و بقیه المقصود شیخ عبدالغنی مردی بصلاح آراسته
است و نیک نهاد اگر بخدمت علیه در امری از امور رجوع نماید
التفات خواهند فرمود والسلام والاکرام مکتوب پنجاه و هشتم
بسیادت مآبی سید محمود صدور یافت در بیان آنکه این راه که
ما در صدد قطع آنیم همگی هفت گام است و در بیان آنکه مشایخ

نقشبندیه ابتداء سیر از عالم امر اختیار کرده اند بخلاف
مشایخ سلاسل دیگر و طریق این بزرگواران طریق اصحاب کرام است
و ما یناسب ذلک التفات نامه گرامی ورود یافت از انجا که شوق
استماع سخنان این طایفه علیه مفهوم گشت لاجرم سخنی چند تحریر آورد
اجابةً للمسؤل و ترغیبا الی المامول مخدوما این راه که ما در صدد قطع
آنیم همگین هفت گام است بعدد هفت لطیفه انسانی دو قدم در عالم
خلق اند که بقالب و نفس تعلق دارند و پنج قدم در عالم امر اند که بقلب
و روح و سر و خفی و اخفی مربوط اند و در هر قدمی ازین اقدام سبعه ده
هزار حجب خرق مینمایند نورانیة کانت تلک الحجب او ظلمانیة ان الله
سبعین الف حجاب من نور و ظلمة و گام اول که در عالم
امر میزنند تجلی افعال روی میدهد و بگام دویم تجلی صفات و بگام
سیوم شروع در تجلیات ذاتیه می افتد ثم و ثم علی تفاوت درجاتها
کما لا یخفی علی اربابها و بهر خطوه از خطوات سبع از خود دور می افتد و بحق
سبحانه نزدیک حتی یتم القرب بتمام هذه الاقدام فمن تشرفوا بالفناء و
بقاء بالفناء و البقاء و بلغوا الی درجة الولایة الخاصة مشایخ طریقه
علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم ابتداء این سیر از عالم امر اختیار
کرده اند و عالم خلق را نیز در ضمن این سیر قطع مینمایند بخلاف مشایخ
سلاسل دیگر قدس الله تعالی اسرارهم لهذا طریق نقشبندیه اقرب طرق
آمد و لاجرم نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشت ع
قیاس کن ز گلستان من بهار مرا طریق این بزرگواران بعینه طریق
اصحاب کرام است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین چه این بزرگواران

در اول صحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات
بطریق اندراج نهایت در بدایت آن میسر میشد که کمل اولیای
امت را در نهایت کم است که دست دهد لهذا وحشی قاتل
حضرت حمزه علیه الرحمة که یکبار در صحبت خیر البشر رسیده بود
از اویس قرنی که خیر التابعین است افضل آمد سئل عبد الله ابن المبارک
رضی الله تعالی عنه ایهما افضل معاویة ام عمر عبد العزیز فقال الغبار الذی
دخل انف فرس معاویة مع رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
خیر من عمر عبد العزیز کذا مرة پس باید اندیشید گروهی که در بدایت
ایشان نهایت دیگران مندرج گردد و نهایت ایشان چه خواهد بود
و در درک دیگران چه طور خواهد گنجید و ما یعلم جنود ربک الا هو
بیت قاصری گر کند این طایفه را طعن قصور حاشا لله که برآرم
بزبان این گله را همه شیران جهان بسته این سلسله اند روبه از
حیله چسان بگسلد این سلسله را رزقنا الله سبحانه و ایاکم
محبة هذه الطایفة العزیزة وجود ما کاعد هر چند مختصر افتاده است
اما معارف بلند و حقایق ارجمند در ان اندراج یافته عزیز
خواهند داشت و السلام مکتوب پنجاه و نهم نیز بسید محمود
صدور یافت در بیان آنکه آدمی را از سه چیز چاره نیست
تا نجات ابدی میسر گردد و در بیان آنکه نجات بی اتباع
اهل سنت و جماعت متصور نیست و در بیان آنکه علم و عمل
مستفاد از شریعت اند و اخلاص منوط بسلوک طریقه صوفیه
است و در بیان آنکه اخلاص علما و اولیا را در جمیع افعال و اعمال

وحرکات وسکنات است حضرت حق سبحانه وتعالی بر جادهٔ
شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیه استقامت
کرامت فرموده بکلیت گرفتار جناب قدس خود گرداناد مفاوضهٔ
شریفه ومراسلهٔ لطیفه ورود یافت موجب فرحت گشت ومتعلق است
محبت فقرا واخلاص باین طایفه بوضوح انجامید اللهم زد طلب
فواید رفته بود مخدوما آدمی را از سه چیز چاره نیست تا نجات ابدی میسر
گردد علم وعمل واخلاص علم دو قسم است علمیست که مقصود از آن
مجرد عمل است که علم فقه متکفل آنست وعلمیست که مقصود از آن مجرد اعتقاد
ویقین قلبیست که در علم کلام بتفصیل ذکر یافته است بمقتضای آرای صائبهٔ
اهل سنت وجماعة که فرقهٔ ناجیه اند ونجات بی اتباع این بزرگواران
متصور نیست واگر سر مو مخالفت خطر در خطر است این سخن بکشف صحیح
والهام صریح نیز متعین پیوسته است احتمال تخلف ندارد فطوبی لمن وفق
بمتابعتهم وتشرف بتقلیدهم وویل لمن خالفهم واعتزل عنهم ورفض عن اصولهم
وخرج عن زمرتهم فضلوا واضلوا فانکروا الرویة والشفاعة ونفی علیهم
فضیلة الصحبة وفضل الصحابة وحرموا عن محبة اهل بیت الرسول ومودة
اولاد البتول فمنعوا عن خیر کثیر نالها اهل السنة واتفقت الصحابة علی
ان افضلهم ابو بکر الصدیق قال الشافعی وهو اعلم باحوال الصحابة اضطر
الناس بعد رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فلم یجدوا تحت
ادیم السماء خیرا من ابی بکر فولوه رقابهم وهذا التصریح منه بان الصحابة متفقون
علی افضلیة الصدیق فیکون اجماعا فی الصدر الاول علی افضلیته فیکون
قطعیا لا یسوغ انکاره واهل بیت الرسول مثله کمثل سفینة نوح من رکبها

نجا ومن

نجا ومن تخلف عنها هلک قال بعض العارفین ان رسول الله صلی الله
تعالی علیه وعلی آله واصحابه وسلم جعل اصحابه کالنجوم وبالنجم هم یهتدون
وشبه اهل بیته بسفینة نوح اشارة الی ان راکب السفینة لابد له من
رعایة النجوم لیامن من الهلاک وبدون رعایة النجوم النجاة ممتنعة
قطعا ومما ینبغی ان یعلم ان الانکار عن بعض انکار عن جمیعهم فانهم فی
فضیلة صحبة خیر البشر مشترکون وفضیلة الصحبة فوق جمیع الفضایل و
الکمالات ولهذا لم یبلغ ویس القرنی الذی هو خیر التابعین مرتبة فهذا م
ادنی من صحبه علیه الصلوة والسلام فلا تعدل بفضیلة الصحبة شیأ
کائنا ما کان فان ایمانهم ببرکة الصحبة ونزول الوحی یصیر شهودیا ولم
یتفق لاحد بعد الصحابة هذه الرتبة من الایمان والاعمال متفرعة علی
الایمان کمالها علی حسب کمال الایمان وما جری بینهم من المنازعات و
المحاربات محمول علی محامل صالحة وحکم بالغة ما کانت عن هوی
وجهل ولکن عن اجتهاد وعلم وان اخطا بعضهم فی الاجتهاد فللمخطی
درجة ایضا عند الله سبحانه هذا هو الطریق الوسط بین الافراط
والتفریط الذی اختاره اهل السنة وهو الطریق الاسلم والسبیل
الاحکم بالجمله علم وعمل مستفاد از شریعت وتحصیل اخلاص که بمنزلهٔ
روح است مر علم وعمل را والبته بسلوک طریق صوفیه است
تا سیر الی الله قطع نماید وسیر فی الله متحقق نشود از حقیقت اخلاص
دور است واز کمالات مخلصان مهجور آری عامهٔ مومنان را نیز
بتعمل وتکلف در بعضی از اعمال اخلاص ولو فی الجملة متحقق میشود اما
اخلاصی که ما در صدد بیان اینیم اخلاص در جمیع اقوال وافعال

وحرکات و سکنات است بی تعمل و تکلف و این اخلاص منوط
باستغفار آلهه آفاقی و انفسی است که بفنا و بقا مربوط است و وصول
است بمرتبه ولایت خاصه اخلاصی که به تعمل و تکلف محتاج است
دوام نمی پذیرد زیرا که تکلف بودن در حصول دوام در کار است که
در مرتبه حق الیقین است پس اولیا الله هرچه میکنند برای حق میکنند جل
و علا نه برای نفس خود چه نفس ایشان فدای حق شده است در
حصول اخلاص ایشان را تصحیح نیت در کار نیست ایشان بفنا فی الله
و بقا بالله تصحیح یافته است مثلاً شخصی که گرفتار نفس خود است هرچه
میکند برای نفس خود میکند نیت بکند یا نکند و چون این گرفتاری
از نفس زایل شود و گرفتاری حق بجای آن نشیند ناچار هرچه کند برای حق کند نیت دست
دهد یا نه نیت در متحمل در کار است در متعین احتیاج بتعیین نیت نیست
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء صاحب دوام اخلاص مخلص است
بفتح لام و آنکه دوام ندارد و کسب اخلاص مینماید مخلص است بکسر
لام شتان ما بینهما و نفعی که از طریق صوفیه بعلم و عمل میرسد آنست
که علوم کلامیه استدلالیه کشفی میگردند و بسه تمام در اداء اعمال پیدا
میشود و کسلی که از جانب نفس و شیطان بود زایل میگردد مصرع
این کار دولتست کنون تا کرا رسد والسلام اولاً و آخراً المکتوب
شصتم نیز بسیادت پناهی سید محمود صدور یافت در بیان
نفی خواطر و دفع وساوس بالکلیه و ما یناسب ذلک حق سبحانه
و تعالی بدوام گرفتاری بجناب قدس خود مشرف گرداند که
حقیقت رستگاری درین گرفتاری است منع خواطر و دفع وساوس

در طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم بر وجه
اتم حاصل است حتی که بعضی از مشایخ این خانواده بزرگ چله
خواطر کشیده اند و در تمام آن اربعین باطن خود را از ورود خاطر
باز داشته اند حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی سره درین
مقام فرموده اند که مراد از دفع خواطر خواطریست که مانع دوام
توجه مطلوب باشد نه دفع خواطر مطلقاً و درویشی از مخلصان این سلسله
علیه بحکم واما بنعمة ربک فحدث از حال خود چنین خبر میدهد که خواطر از
قلب بجدی منتفی میگردد که اگر فرضاً عمر حضرت نوح علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام بصاحب آن قلب بدهند هرگز خاطری بر قلب عبور نکند
نه آنکه او درین دفع متکلف باشد چه هرچه بتکلف است موقت است دوام
دوام نمی پذیرد بلکه در اتیان خاطر اگر سالها تکلف نماید هم میسر نمیشود
تعیین اربعین از تعمل در مرتبه طریقت است حقیقت آنست که از تعمل
و تکلف وارهاند یاد کرد در طریقت است و یاد داشت در حقیقت
پس محقق شد که بر تقدیر منع خواطر بتکلف که موقت بتوقیت است
از عشره و اربعین دوام توجه مطلوب محالست چه تکلف در مرتبه
طریقت است و در طریقت دوام متصور نیست این که دوام در
حقیقت است بواسطه آنست که تکلف را در ان موطن مجال نیست
پس ورود خاطر در مرتبه تکلف البته مانع دوام توجه است دوام
نگرانی که قلوب منتهیان این سلسله علیه را دست میدهد امری
دیگر است دوام توجه که ما در صدد بیان آنیم عبارت از یاد
داشت الخ که نهایت مرتبه کمال است حضرت خواجه عبدالخالق

غمجدد والی فرموده اند قدس الله تعالی سره که ورای یادداشت
پند اشت بیت یعنی مرتبه دیگر نیست مقصود از اظهار این قسم احوال ترغیب طالبان
این طریقه علیه است هرچند که منکران را غیر از انکار نخواهد افزود و یضل به کثیرا
و یهدی به کثیرا **بیت** هرکس افسانه بخواند افسانه است ✿ وانکه دیدش
نقد خود مردانه است ✿ آب نیل است و بقبطی خون نمود ✿ قوم موسی را نه
خون بود آب بود ✿ والسلام والاکرام **مکتوب شصت و یکم نیز بسیادت**
مآبی سید محمود صدور یافت در ترغیب بر صحبت شیخ کامل مکمل و
واجتناب از صحبت ناقص و ما یناسب ذلک حق سبحانه و تعالی
از دیادی در طلب خود کرامت فرموده از هرچه منافی وصول بمطلوب
است اجتناب تام میسر کرداناد بحرمت سید البشر المحرر عن زیغ البصر
علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات التفات نامه گرامی مشرف ساخت
چون مبنی از طلب و تشوق و مشعر از درد و تعطش بود در نظر بسیار زیبا
در آمد چه طلب مبشر حصول مطلوب است و درد مقدمه وصول بمقصود
عزیزی میفرماید اگر نخواستی داد ندادی خواست حصول دولت طلب را
نعمت عظمی دانسته از هرچه مخالف اوست احتراز باید نمود مبادا فتوری
در وی راه یابد و برودتی در ان حرارت تاثیر نماید و معظم ترین اسباب
محافظت آن قیام بشکر است بحصول آن دولت لئن شکرتم لازیدنکم
و دوام التجا و تضرع است بجناب قدس خداوندی جل سلطانه تا وجه
طلب او را از کعبه جمال لایزال خود مصروف نگرداند اگر حقیقت التجا و تضرع
میسر نشود صورت تضرع و نیازمندی را از دست نمی باید داد ان
لم تبکوا فتباکوا اما این معیت این محافظت تا زمان وصول بشیخ کامل مکمل است

بعد از ان تفویض مرادات خود است بان بزرگ و در رنگ
میت شده است در دست غسال فنای اول فنای فی الشیخ است
و آن فنا ثانیا وسیله فناء فی الله میگردد **بیت** زان روی که چشم
تست احول ✿ معبود تو پیر تست اول ✿ زیرا که طریق افاده و استفاده
مبنی بر مناسبت طرفین است ابتداء طالب را بواسطه کمال دنائت
و خساست مناسبتی بجناب اقدس عز سلطانه نیست برزخی در
چنین در کار است و آن شیخ کامل مکمل است و قوی ترین اسباب
فتور در طلب انابت است بشیخ ناقص که بسلوک و جذبه کار را
تمام ناکرده بمسند شیخی خود را کشیده است طالب را صحبت او سم
قاتل است و انابت او مرض مهلک استعداد بلند طالب را
این چنین صحبت به پستی می آرد و از ذروه بحضیض می اندازد مثل او مثل مریضی است
که از طبیب ناقص دارو خورد و از دیاد مرض خود میکوشد و قابلیت
ازاله مرض خود ضایع میسازد هرچند آن دارو در ابتدا الخوی از
تخفیف بخشد اما فی الحقیقه نفس مضرت است این مریض اگر فرضا بطبیب
حاذق برسد آن طبیب اول فکر ازاله تاثیر آن دارو می نماید و بمسهلات
معالجه میفرماید بعد از زوال آن تاثیر فکر ازاله مرض میکند مدار طریقت
این بزرگواران قدس الله تعالی اسرارهم بر صحبت است بگفت
و شنود کاری نمی کشاید بلکه سستی در طلب پیدا می آرد احتمال دارد
که بعد از چندگاه بجانب دهلی و اگره سیری واقع شود اگر جریده
خود را رسانند و مشافهة چیزی اخذ نموده بسرعت باز گردند گنجایش دارد
زیاده برین تصدیع است بقیة الاجوبة المسؤل عنها آنکه جناب مشیخت

بناهی معارف آگاهی شیخ تاج دران صوبه مغتنم اند و بزرگ اما استعداد
شمار الطریق ایشان مناسبت کم است بی رابطه مناسبت حصول
مطلوب متعسر است والامر عند کم گاه گاه اگر چیزی از احوال خود
می نوشته باشند تا بآن تقریب ازینجانب هم چیزی نوشته شود
مناسبت است چه سلسله اخلاص ازین راه همواره در حرکت
می باشد مکتوب شصت و دویم بمرزا حسام الدین صدور یافت
دربیان آنکه جذبه که پیش از سلوک است از مقاصد نیست بلکه وسیله است
از برای قطع منازل سلوک بسهولت جذبه که بعد از سلوک است
از مقاصد است و ما یناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذ
اصطفی طریقه وصول را دو جزو است جذبه و سلوک بعبارت
دیگر تصفیه و تزکیه جذبه که مقدم بر سلوک است از مقاصد نیست و تصفیه
که بعد از حصول تزکیه است که در سیر فی الله است از مقاصد مطلوبه است
جذبه که بعد از تمامی سلوک است و تصفیه که پیش از تزکیه است از مطالب
جذبه و تصفیه سابقه از برای تسهیل مسالک سلوک است بی سلوک کار نمی
کشاید و بی قطع منازل جمال مطلوب نمی نماید جذبه اولی کالصورت است
مر جذبه اخری را فی الحقیقه بایکدیگر مناسبت ندارند پس مراد از اندراج
نهایت در بدایت ~~که~~ که در عبارت مشایخ این سلسله علیه
واقع است اندراج صورت نهایت است در بدایت والا حقیقت
نهایت در بدایت نمی گنجد و نهایت با بدایت نسبت ندارد تحقیق این
مبحث در رساله که در تحقیق حقیقت جذبه و سلوک است و امثال آنها تحریر یافته
بتفصیل ذکر یافته است القصه عبور از صورت بحقیقت فرو دیست و التفا
از حقیقت بصورت از دوری حفظنا الله سبحانه بالحقیقة الحقیقة و تحجبنا

احمد

عن الصورت الباطلة بحرمت النبی المختار و آله الابرار علیه و علیهم من
الصلوات اکملها من التحیات افضلها مکتوب شصت و سیوم بسیادت
پناهی و نقابت دستگاهی شیخ فرید صدور یافت در بیان آنکه انبیا صلوات
الله و تسلیماته علیهم در اصول دین و لا[?] متفقند اختلاف این بزرگواران
در فروع دین است و در بیان بعضی از کلمات متفقه ایشان ثبتنا الله
سبحانه و ایاکم علی جادة آبائکم الکرام علی افضلهم اصالة و علی بواقیهم متا
بعة الصلوة و السلام انبیا صلوات الله تعالی و تسلیماته و تحیاته و برکاته
علی اجمعهم عموما و علی افضلهم خصوصا رحمتها اند که بتوسط این بزرگواران
عالمی بنجات ابدی مستسعد گشته است و از گرفتاری سرمدی خلاصی یافته
اگر وجود شریف شان نمی بود حق سبحانه و تعالی که غنی مطلق است
عالم را از ذات و صفات خود تعالی و تقدس خبر نمی داد و بآن
راه نمی نمود و هیچکس او را نمی شناخت و بآوامر و نواهی که عباد را
بمحض کرم از برای نفع ایشان مکلف ایشان ساخته است تکلیف
نمی فرمود و مرضیات او تعالی از نامرضیات جدا نمی گشت
پس شکر این نعمت عظمی بکدام زبان راست آید و کرا مجال آنکه
از عهده آن برآید الحمد لله الذی انعم علینا و هدانا الی الاسلام
و جعلنا من مصدقی الانبیاء علیهم الصلوة و السلام و این بزرگواران
در اصول دین متفقند کلمه ایشان واحد است در ذات و صفات
تعالی و تقدس و حشر و نشر و ارسال رسل و نزول ملک و ورود
وحی و نعیم جنت و عذاب جحیم بطریق خلود و تابید اختلاف ایشان در بعضی
احکام است که بفروع دین تعلق دارد و حق سبحانه در هر یک زمانی

بر هر پیغمبر اولی العزم ابناء آن زمان را بعض احکام مناسبه آنها وحی
فرستاده و باحکام مخصوصه تکلیف فرموده نسخ و تبدیل در احکام
شرعیه از حکم و مصالح حق است سبحانه و بسیار است که بر یک پیغمبر
صاحب شریعت در اوقات مختلفه احکام متضاده بطریق نسخ و تبدیل
وارد شوند و از جمله کلمات متفقه این بزرگواران نفی عبادت
غیر حق است سبحانه و منع اشتراکست با و تعالی و تقدس و ناگرفتن
بعضی مخلوقات مر بعضی دیگر را ارباب غیر از حق سبحانه این
حکم مخصوص بانبیاست غیر از متابعان ایشان باین دولت مشرف
نشده اند و غیر از انبیا کسی باین کلمات تکلم نموده منکران نبوت
اگرچه خدا را سبحانه واحد میگویند حال ایشان از دو امر خالی نیست
یا تقلید اهل اسلام می کنند یا در وجوب وجود واحد میدانند
نه در استحقاق عبادت و نزد اهل اسلام هم در وجوب وجود واحد
است و هم در استحقاق عبادت مراد از کلمه طیبه لا اله الا الله
نفی عبادت آلهه باطله است و اثبات معبودیة حق است سبحانه و کلمه
دیگر که مخصوص باین بزرگواران است آنست که خود را بشر میدانند
مثل سایر مردم و الهه معبود حق را میدانند سبحانه و مردم را
دعوت باو میکنند تعالی و او را سبحانه از حلول و اتحاد منزه
میگویند و منکران نبوت نه چنین اند بلکه رؤسا ایشان مدعیان الو
هیت اند و حق را سبحانه در خود حلول اثبات میکنند و از استحقاق
عبادت و اطلاق اسم الوهیت بر خود تحاشی نمی نمایند لاجرم پا از
بندگی بر آورده در منکرات افعال و مستقبحات اعمال می افتند راه

اباحت بدیها گشاده میکردد و گمان می برند که آلهه از هیچ چیز ممنوع
نیستند هر چه میگویند صواب میدانند و هر چه میکنند مباح می انگارند
ضلوا فاضلوا فویل لهم و لاتباعهم و لاشیاعهم و کلمه دیگر که انبیا علیهم الصلوات
و التسلیمات بران متفقند و منکران ایشان از آن دولت نصیبی نیست
آنست که این بزرگواران بنزول ملائکه که معصوم مطلق اند و هیچ
تعلق و تلوث ندارند قائلند و امنای وحی و حمله کلام ربانی تعالی و
تعلق و تقدس ایشانرا میدانند پس این بزرگواران هر چه میگویند از حق میگویند
تعالی و تقدس و هر چه میرسانند از حق میرسانند و احکام اجتهادیه
ایشان نیز موید بوحی اند اگر بالفرض زلتی واقع میشد فی الحال حق سبحانه و تعالی
تدارک آن بوحی قطعی میفرمود و رئیسان منکران که مدعیان الوهیت
اند هر چه میگویند از خود میگویند و همانرا صواب دانند بواسطه
زعم الوهیت پس انصاف درکار است شخصی که از کمال بیخردی خود را
اله بگیرد و مستحق عبادت داند و افعال ناشایسته باین
زعم فاسد بوقوع آرد سخنان او را چه اعتبار است و بر اتباع او چه
مدار ع سالی که نکوست از بهارش پیداست اظهار امثال این
سخنان برای ازدیاد ایضاح است و الا حق از باطل جداست و نور
از ظلمت هویدا جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا اللهم
ثبتنا الله علی متابعة هؤلاء الاکابر علیهم الصلوات و التحیات اولاً
و آخراً بقیه المقصود آنکه سیادت پناهی میان بیرکمال را ایشان
بهتر میدانند چه احتیاج است که درین باب چیزی نوشته آید لیکن
این قدر هست که حقیر چند گاه است که از آشنائی ایشان محظوظ است

ایشان

مدتی است که اشتیاق عتبه بوسی داشتند اما درین اثنا ضعف
برایشان طاری شده بود تا زمانی صاحب فراش بودند بعد از
فراغ متوجه ملازمت علیه گشته اند امیدوار عنایت اند مکتوب شصت
وچهارم نیز بسیادت ونقابت پناهی شیخ فرید صدور یافت
دربیان لذات والم جسمانی وروحانی وتحریض بر تحمل مصایب
وآلام جسمانی ومایناسب ذلک سلّمکم الله سبحانه وعافاکم فی الدارین
بحرمت سید الثقلین علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات لذت
والم دنیا بردو قسم است جسمانی وروحانی هرچه جسم را دران
لذت است روح را ازآن الم است وهرچه جسم ازآن متالم
است روح را ازآن التذاذ است پس جسم وروح نقیض یکدیگر
باشند و درین نشاه که روح بمقام جسم تنزل نموده وگرفتار جسم
وجسمانی شده وروح نیز حکم جسم پیدا کرده بلذت او ملتذ
گشته است وبالم او متالم اینست مرتبه عوام کالانعام کریمه ثم رددناه
اسفل سافلین درشان ایشان صادقست وای هزار وای اگر
روح ازین گرفتاری خلاص نشود وبوطن اصلی رجوع ننماید ؎
پایهٔ آخر آدم است او آدمی ٭ گشت محروم از مقامی محرمی ٭ گرنگردد
باز مسکین زین سفر ٭ نیست از وی هیچکس محروم تر ٭ از بیماری روح
که الم خود را لذت می انگارد ولذت را الم می شناسد در رنگ
صفرائی که بواسطهٔ علت صفرا شیرینی را تلخ می یابد پس بر عقلا فکر ازالهٔ
این مرض لازم است تا در آلام ومصایب جسمانی خرم وشادان زندگانی
نمایند ؎ از بلی این عیش وعشرت ساختن ٭ صد هزاران جان بباید باختن

مشکل

وچون ملاحظه کرده میشود معلوم میگردد که اگر در دنیا
درد والم ومصیبت نمی بود بجوی نمی ارزید ظلمت های آزادی تبع
وحوادث زایل میگرداند تلخی حوادث در رنگ تلخی داروی
نافع است که ازاله مرض می نماید محسوس این حقیر شده است در
دعوتهای عام که طعام که می پزند وخلوص نیت نمی توانند کرد جمعی
از طعام خواران شکوه ها میخورند ومنقصت طعام وصاحب طعام
می نمایند وصاحب طعام را ازین معنی شکستگی دل حاصل میگردد
همین شکستگی صاحب طعام ظلمتی را که در طعام رفته بود بواسطهٔ عدم
خلوص نیت ازاله می نماید ودر معرض قبول می آرد اگر شکوه های آن
جماعه نمی بود وانکسار قلب صاحب طعام نمی شد طعام سراسر پر از
ظلمت وکدورت بود واحتمال قبول را درین صورت چه گنجایش
پس مدار کار بر شکستگی وافتادگی آمد وما نازپروردگان جویان عیش
وتنعم مگلل کار است وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون نص
قاطع است وعبادت عبارت از تذلل وانکسار است پس
مقصود از خلقت انسان خواری اوست علی الخصوص مسلمانان
ودینداران که دنیا سجن ایشان است در زندان عیش جویان
بودن از عقل دور است پس آدمی را از مشق محنت کشی چاره
نبود وازورزش باربرداری گذر نه حضرت حق سبحانه وتعالی
ما بی طاقتان را برین معنی استقامت کرامت فرماید بحرمت جد الامجد
الامجد علیه وعلی آله من الصلوات اتمها ومن التحیات اکملها
مکتوب شصت وپنجم بخان اعظم صدور یافت در تاسف

وتلهف بر ضعف اسلام و زبونی مسلمانان و تحریض و اغراء بر تقویة
اهل اسلام و اجراء احکام ایدکم الله سبحانه و نصرکم علی اعداء الاسلام
فی اعلاء الاحکام مخبر صادق علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من
التسلیمات اکملها فرموده است الاسلام بدا غریبا و سیعود کما بدا
فطوبی للغرباء غربت اسلام تا بجای رسیده است که کفار بر ملا طعن
اسلام و ذم مسلمانان می نمایند و بی تحاشی اجراء احکام کفر و مداحی اهل
آن در کوچه و بازار می کنند و مسلمانان از اجراء احکام اسلام ممنوع
اند و در اتیان شرایع مذموم و مطعون بیت پری نهفته رخ و دیو
در کرشمه و ناز ؛ بسوخت عقل که این چه بو العجبی است ؛ سبحان الله
و لحد ه الشرع تحت السیف گفته اند و رونق شرع شریف را بسلاطین
وابسته اند قضیه منعکس گشته است و معامله انقلاب پیدا کرده و احتیاج
وانداشتا و او یلا چه امروز وجود شریف شمارا مغتنم می شمریم و مبارز
درین معرکه ضعیف و شکست خورده جز شمارا نمی دانیم حق سبحانه
و تعالی موید و ناصر شما باد بحرمت النبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوة
والتسلیمات والتحیات والبرکات در خبر وارد است لن یومن
احدکم حتی یقال انه مجنون درین وقت آن جنون که مبنای آن فرط
غیرت اسلام است در نهاد شما محسوس است الحمد لله سبحانه
علی ذلک امروز آن روز است که عمل قلیل را با جر جزیل با عتنا و تمام قبول
میفرمایند از اصحاب کهف غیر از هجرت عملی دیگر نمایان نیست که این
همه اعتبار پیدا کرده است سپاهیان در وقت غلبه اعدا اگر اندک
ترددی میکنند اعتبار بسیار پیدا میکنند بخلاف در وقت امن و تسکین

اعدا این

اعدا این جهاد قولی که امروز شمارا میسر شده است جهاد اکبراست
مغتنم دانید و هل من مزید بگویید و این جهاد گفتن را به از جهاد کشتن
دانید امثال ما مردم فقرا زبید است و پا ازین دولت محرومیم
شعر هنیئا لارباب النعیم نعیمها ؛ و للعاشق المسکین ما یتجرع ؛
دادیم ترا ز گنج مقصود نشان ؛ گر ما نرسیدیم تو شاید برسی ؛ حضرت
خواجه احرار قدس الله تعالی سره میفرمودند که اگر من شیخی کنم هیچ شیخی
در عالم مرید نیابد اما مرا کار دیگر فرموده اند و آن ترویج شریعت
و تایید ملت است لاجرم بصحبت سلاطین میرفتند و بتصرف خود
ایشان را منقاد میساختند و بتوسل ایشان ترویج شریعت میفرمودند
ملتمس آنست که چون حق سبحانه ببرکت محبت شما با کابر این خانواده
بزرگ قدس الله تعالی اسرارهم سخن شمارا تاثیری بخشیده است
و عظمت مسلمانی شما در نظر اقران ظاهر گشته سعی فرمایند که لا اقل احکام
کبیرهٔ اهل کفر که در اهل اسلام شیوعی پیدا کرده اند منهدم و مندرس
گردند و اهل اسلام از ان منکرات محفوظ مانند جزاکم الله سبحانه
عنا و عن جمیع المسلمین خیر الجزاء در سلطنت پیشین عنادی که بدین مصطفوی
علیه الصلوة والسلام مفهوم میشد و درین سلطنت ظاهرا آن عناد نیست
اگر هست از عدم علم است ترس آنست که مباد اینجا هم کار بعناد
انجامد و بر مسلمانان معامله تنگ تر افتد ع چو بیاد بر سر ایمان خویش
میلرزم ؛ ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعة سید المرسلین علیه و علی
آله الصلوات والتسلیمات فقیر بتقریبی در اینجا آمده بود و خواست که از آمدن
خود ایشان را اطلاع ندهد و بعضی سخنان نافعه نویسد و از محبت عزیزی

غریبا

ذخیرت

که بواسطه مناسبت فطری است خبر نکند قال علیه الصلوة والسلام
من احب اخاه فلیعلم ایاه یعنی کسی که دوست دارد برادر مسلم خود را
پس گو اعلام کند او را ازان محبت والسلام علیکم وعلی جمیع من اتبع الهدی

مکتوب شصت وششم نیز بخان اعظم صدور یافت در مدائح طریقه علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم ومناسبت این طریق بطریق اصحاب کرام علی صاحبهم وعلیهم الصلوة والسلام و بیان افضلیت اصحاب کرام بر دیگران اگرچه ویس قرنی باشد و یا عمر مروانی

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی طریق حضرات خواجکان قدس
الله تعالی اسرارهم مبنی بر اندراج نهایت در بدایت است حضرت خواجه
نقشبند قدس الله تعالی سره فرموده اند که ما نهایت را در بدایت
درج میکنیم واین طریق بعینه طریق اصحاب کرام است رضی الله تعالی
عنهم چه این بزرگواران را در اول صحبت آن سرور علیه وعلیهم الصلوة
والتسلیمات آن میسر میشد که اولیا را در نهایت النهایت
شمه ازان کمال دست میدهد لهذا وحشی قاتل حمزه علیه الرحمه که یک
مرتبه در بدو اسلام خود بشرف صحبت سید اولین وآخرین علیه
وعلی آله الصلوات والتسلیمات مشرف شده بود از ویس قرنی
که خیر التابعین است افضل آمد آنچه وحشی را در اول بار صحبت خیر البشر
علیه وعلی آله الصلوة والسلام میسر شد ویس قرنی را با آن خصوصیت
در انتها میسر نشد لاجرم بهترین قرون قرن اصحاب گشت رضوان الله
تعالی علیهم کلمه ثم کار دیگران را در پس انداخت واشاره به بعد درجه
نمود شخصی از عبد الله ابن مبارک قدس سره سوال کرد ایهما افضل

معاویه

معاویه ام عمر عبد العزیز قال الغبار الذی دخل انف فرس
معاویة مع رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم خیر من عمر
بن عبد العزیز کذا مرة پس ناچار سلسله این حضرات سلسلة الذهب
آمد و مزیت این طریقه عالی بر سایر طرق در رنگ مزیت قرن اصحاب
کرام صاحب بر سایر قرون مبرهن گشت جماعه را که از کمال فضل
در آغاز شربی از انجام ارزانی دارند اطلاع بر حقیقت کمالات
ایشان غیر ایشان را متعذر است نهایت ایشان فوق نهایات
ایشان فوق نهایت دیگران خواهد بود ع قیاس کن ز
گلستان من بهار مرا ع سالی که نکوست از بهارش پیداست
ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم حضرت
خواجه نقشبند میفرمودند که ما فضلیانیم جعلنا الله سبحانه وایاکم
من محبی هولاء الاکابر ومتابعی آثارهم بحرمت النبی القرشی علیه
وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التحیات اکملها

مکتوب شصت هفتم بخانخانان صدور یافت در سفارش محتاجی تلبی شد

ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی متابعة سید المرسلین
علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات ظاهرا وباطنا ویرحم الله
عبدا قال آمینا و امر اهم بی اختیار بر ان حصول مودت
واخلاص وامر ثانی ایماء احتیاج محتاجی است که بفضیلت و
صلاح متحلی است و بمعرفت وشهود متزین را از روی نسب
کریم است و از روی حسب شریف مخدوما در اظهار حق نوعی از
مرارة است اگرچه بحسب شده وضعف متفاوت باشد خیلی سعادتمندی

می باید که این مرارت را در رنگ عسل بیاشامد و هل من مزید
گوید تلوینات احوال از لوازم صفت امکان است جماعه
که بتمکین رسیده اند نیز از تلوین نرسته اند بیچاره ممکن گاهی مغلوب
سلطان صفات جلالیه است و گاهی محکوم صفات جمالیه وقتی
محل قبض است و وقتی موطن بسط و هر موسم احکام جدا است
دی روز آن بود امروز این است قلب المومن بین الاصبعین
من اصابع الرحمن یقلبها کیف یشاء والسلام مکتوب شصت
و هشتم نیز بخانخانان صدور یافت در بیان آنکه تواضع از ارباب
غنا میزیبد و استغنا از ارباب فقر و ما یناسب ذلک الخیر فیما
صنع الله سبحانه مخدوما بیت من آنچه شرط بلاغست با تو میگویم
تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال ؛ تواضع از ارباب غنا زیبا است
و استغنا از ارباب فقر لان المعالجة بالاضداد در مکاتیب
ثلاثه شما غیر از استغنا امری مفهوم نشد هر چند مقصود شما تواضع
بود مثلا در مکتوب اخیر مسطور بود بعد الحمد والصلوات نموده
می آید این عبارت را نیک دریابند که در کجا باید نوشت آری
خدمت فقرا بسیار کرده اند اما رعایت آداب خدمت هم ضرور است
تا ثمره بر آن مترتب شود و بدونها خرط القتاد بلی التقیاء امت
او علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها از تکلف
بری اند اما التکبر مع المتکبرین صدقة حضرت خواجه نقشبند را
قدس الله تعالی سره شخصی گفت که متکبر است فرمودند
تکبر من از کبریائی اوست این طایفه را ذلیل و خوار نه انگارند

رب اشعث مدفوع بالابواب لو اقسم علی الله لابره حدیث
نبویست علیه الصلوة والسلام بیت اندکی پیش تو گفتم غم دل
ترسیدم ؛ که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است ؛ محبان
عزیزی و مخلصان صمیمی شما می باید که ملاحظه نفس امر داشته باشند
و بشما هر چه رسانند از نفس الامر رسانند و هر کنکاشی که ببینند
صلاح شما را می باید که منظور دارند نه مصالح خود را که آن خیانت
محض است بعضی از منافع شما نیز از علل غائیه این سفر بود اما
در عالم اسباب محبان و مخلصان شما نگذاشتند تقصیری ازین
طرف ندارند هر چند این مقدمات تلخ نما اند اما خوش آمد
گویندگان شما بسیار اند بهمان اکتفا کنند مقصود از آشنائی فقرا
اطلاع بر عیوب مکنونه است و ظهور رذایل مخزونه لیکن بدانند
که اظهار این قسم سخنان نه از روی آزار است بلکه از روی نیک
خواهی و دلسوزیست یقین تصور نمایند خواجه محمد صدیق اگر یکروز
بیشتر می آمدند محتمل که فقیر بهر حال خود را بشما میرسانید اما در اثنای راه
سرهند ملاقی شدند معذور خواهند داشت الخیر فیما صنع الله سبحانه
مکتوب شصت و نهم نیز بخانخانان صدور یافت در بیان آنکه تواضع
که موجب رفعت دارین است و نجات وابسته بمتابعت اهل سنت
و جماعت است که فرقه ناجیه اند الحمد لله والصلوة والسلام علی
رسول الله التفات نامه گرامی که بمصحوب اخوی مولانا محمد صدیق
ارسال داشته بودند وصول یافت کرم فرمودند جزاکم الله
سبحانه عنا خیر الجزا چون رعایت آداب فقرا نموده اند و

وبتواضع سخن رانده اند امید است که بحکم من تواضع لله
رفعه الله این تنزل موجب رفعت دینی و دنیوی کردد بلک
کشت بشری لکم چون الفاظ انابت و رجوع در میان آورده اند
چنان تصور فرمایند که این انابت بر دست درویشی از درویشان
واقع شده است مترصد نتایج وثمرات آن باشند اما حقوق
آنرا باید که مهما امکن مرعی دارند از وصایا و نصایح چه نویسد واز
علوم و معارف چه وا نماید که علماء مجتهدین و صوفیه محققین شکر الله
تعالی سعیهم در بسط و تفصیل سخن تقصیر جایز نداشته اند و پاره
از مسودات این کم بضاعت نیز ظاهر البعضی از یاران بخدمت
شما برده اند بنظر شریف کذشته باشند بالجمله طریق النجات
متابعة اهل السنة والجماعة کثرهم الله سبحانه فی الاقوال و
الافعال وفی الاصول والفروع فانهم الفرقة الناجیة وما سویهم
من الفرق فهم فی معرض الزوال و مشرف الهلاک علمه الیوم احد
اولم یعلم اما فی الغد فیعلمه کل احد ولا ینفع اللهم نبهنا قبل ان ینبهنا
الموت سیادت مآبی سید ابراهیم از قدیم چون انتسابی بآن
آستانه علیه دارد و در سلک دعاکویان منتظم است بذمه
کرم لازم است که دستگیری فرمایند که اوان فقر و پیری را با
هل و عیال بفراغ خاطر کذراند و بدعای سلامتی دارین ایشان
مشغول باشد والسلام مکتوب هفتادم نیز بجان خانان صدور
یافت در بیان آنکه آدمی را جامعیت او سبب بعد است همچنانکه
همین جامعیت او سبب قرب اوست و ما یناسب ذلک ثبتکم الله

سبحانه

سبحانه علی جادة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام
والتحیة رحم الله عبدا قال آمینا آدمی را همچنانکه جامعیت سبب قرب
و تکریم و تفضیل است سبب بعد و تضلیل و تجهیل نیز همان جامعیت است
قرب بواسطه اتمیت مرآت اوست و قابلیت ظهور مر جمیع اسما و صفات
را بلکه تجلیات ذاتیه را نیز حدیث قدسی لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن
یسعنی قلب عبدی المومن رمزی ازین بیان است و بعد او سبب
احتیاج اوست بهر جزئی از جزئیات عالم چه او را همه چیز در کار است
خلق لکم ما فی الارض جمیعا بواسطه این احتیاج او را بجمیع اشیا کرفتار
که سبب بعد و تضلیل او کشته است ف پایهٔ آخر آدمیت واد
کشت محروم از مقام محرمی کر نکردد باز مسکین زین شرف نیست از
وی هیچکس محروم تر پس بهترین همه موجودات انسان آمد و بد
ترین همه کاینات هم او اذا کان منه محمد حبیب رب العالمین علیه
وعلی آله الصلوات والتسلیمات والتحیات وابوجهل اللعین عدو
رب السموات والارضین پس ناچار تا از کرفتاری همه نجات میسر
نشود کرفتاری یکی که منزه است از یکی نیز حاصل نیاید خرابی در جرای
است لیکن بمقتضای ما لا یدرک کله لا یترک کله زندکانی چند روزه
را بر وفق اتباع صاحب شریعت علیه وعلی آله الصلوة والتحیة باید
بسر برد که رستکاری از عذاب اخروی و فوز بنعمات سرمدی وابسته
بسعادت این اتباع است پس در اموال نامیه و انعام سائمه
ادای زکوة لاحقه باید نمود و آنرا وسیله عدم کرفتاری باموال و انعام
باید ساخت و در مطعومات و ملبوسات لذیذه و نفیسه حظ نفس منظور

نباید داشت بلکه در اطعمه واشربه غیر از حصول قوت برادای
طاعات نیتی دیگر نباید کرد وجامهٔ نفیس بحکم خذوا زینتکم
عند کل مسجد ای عند کل صلوة به نیت تزیین مامور باید پوشید
ومشوب به نیت دیگر نباید ساخت واگر حقیقت نیت میسر نشود
خود را بتکلف برین نیت باید آورد فان لم تبکوا فتباکوا ودایم بحق
سبحانه وتعالی ملتجی ومتضرع باید بود که حقیقت نیت میسر شود واز
تکلف وارهد بیت می تواند که دهد اشک مرا حسن قبول آنکه در
ساخته است قطرهٔ باران را علی هذا القیاس در جمیع امور بمقتضای
فتوی علمای دین دار که راه عزیمت را اختیار نموده اند واز
رخصت اجتناب کرده زندگانی باید کرد ووسیلهٔ نجات ابدی
باید دانست ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم وآمنتم مکتوب هشتاد
ویکم بمرزا داراب ابن خانخانان صدور یافت در بیان آنکه شکر منعم
بر منعم علیه واجب است وحصول شکر باتیان شریعت است لاغیر
ایدکم الله سبحانه ونصرکم شکر منعم بر منعم علیه واجب است عقلا وشرعا
ومعلوم است که وجوب شکر باندازهٔ وصول نعمت است پس هر چند
وصول نعمت بیشتر وجوب شکر زیاده تر پس بر اغنیا علی تفاوت درجاتهم
نسبت بفقرا اضعاف مضاعف شکر واجب آمد لهذا فقرای این امت
پیش از اغنیا بپانصد سال در بهشت خواهند در آمد وشکر منعم تعالی اولا
بتصحیح عقاید است بمقتضای آرای فرقهٔ ناجیه که اهل سنت وجماعه
اند وثانیا باتیان احکام شرعیهٔ عملیه است بر وفق آرای مجتهدین
این فرقهٔ علیه وثالثا بتصفیه وتزکیه است بر طبق سلوک صوفیه

علیهٔ این فرقهٔ سنیه ووجوب این رکن اخیر استحسانی است
بخلاف رکنین سابقین چه اصل اسلام مربوط باین دو رکن است
وکمال اسلام منوط بآن یک رکن وعملی که مخالف این ارکان ثلثه
است اگرچه از جنس ریاضات شاقه ومجاهدات شدیده باشد
داخل معصیت است ونافرمانی وناسپاسی منعم جل سلطانه
براهمهٔ هند وفلاسفهٔ یونان در ریاضات ومجاهدات خود را معاف
نداشته اند اما آن ریاضات چون بر وفق شرایع انبیا صلوات
الله تعالی وتسلیماته علی اجمعهم عموما وعلی افضلهم خصوصا واقع
نشده اند مردودند واز نجات اخروی بی نصیب فعلیکم بمتابعة
سیدنا ومولانا وشفیع ذنوبنا وطبیب قلوبنا محمد الرسول الله صلی
الله تعالی علیه وعلی آله وسلم ومتابعة خلفائه الراشدین المهدیین
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین مکتوب هشتاد ودویم بخواجه جهان
صدور یافت در بیان آنکه جمع ساختن دین با دنیا دشوار است پس
طالب آخرت را از ترک دنیا چاره نباشد واگر ترک حقیقی میسر نشود
از ترک حکمی چاره نه وما یناسب ذلک سلمکم الله سبحانه و
عافاکم ما احسن الدین والدنیا لو اجتمعا جمع ساختن دین ودنیا
از قبیل جمع اضداد است پس طالب آخرت را ترک دنیا
لابد آمد وچون درین اوان حقیقت ترک آن میسر نیست بلکه متعسر
بضرورت بترک حکمی باید قرار داد وترک حکمی عبارت از آنست
که در امور دنیویه بمقتضای حکم شریعت غرا محکوم باید شد در مطاعم
ومشارب ومساکن حدود شرعیه را رعایت باید نمود وتجاوز از الحدود

تجویز نباید کرد در اموال نامیه و انعام سایمه زکوة مفروضه را
ادا باید کرد و چون تحلی باحکام شرعیه میسر شد از مضرت دنیا نجات
حاصل گشت و با آخرت جمع شد و اگر این قسم ترک حکمی هم میسر نشود از
مبحث خارج است حکم منافق دارد که صورت ایمان در آخرت
سودمندش نخواهد گشت نتیجه او عصمت دما و اموال دنیویه است
فقط ع من آنچه شرط بلاغست با تو میگویم ع تو خواه از سخنم پند گیر خواه
ملال ع تا کدام صاحب دولت باشد که با این طمطراق دنیاوی و با این خدم
وحشم و با این طعامهای لذیذ و چرب و لباسهای فاخر و برشتق کلمه حق را
بسمع قبول استماع نماید ع گوششان از بار در گران شده است
نشنود ناله و فغان مرا ع وفقنا الله سبحانه و ایاکم بمتابعة الشریعة المصطفویة
علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة بقیة المرام آنکه میان شیخ زکریا
که سابقا کروری بود والحال محبوس است مرد عالم و فاضل است
بشومی اعمال مدتی است بزندان محبوس است بواسطه ضعف پیری و
ضیق معیشت و تمادی مدت حبس بتو آمده است بفقیر نوشته بود
که در عسکر آمده سعی در مخلص ما نمائید کثرت میاه راه مانع آمد چون
اخوی خواجه محمد صادق بخدمت ایشان میرفتند بضرورت چند کلمه
مصدع گشت امید است که توجه عالی درباره این ضعیف مرعی خواهند
داشت که عالم است و پیر والسلام اولا و آخرا مکتوب هشتاد و سیوم
بقلیج الله ابن قلیج خان صدور یافت در مذمت دنیا و ابنای
آن و در نکوهش تحصیل علوم غیر نافع و در اجتناب از فضول
مباحات و تحریض بر خیرات و اعمال صالحه علی الخصوص در زمان

عنفوان جوانی و ما یناسب ذلک حق سبحانه و تعالی بر جادهٔ شریعت
سنیهٔ مصطفویه علی صاحبها الصلوات والتسلیمات والتحیات الابدیة
السرمدیه استقامت ارزانی فرماید ای فرزند دنیا محل آزمایش
و ابتلاست ظاهر او را بانواع مزخرفات مموه و مزین گردانیده اند صورت
او را بخال و خط و زلف و خد موهومه مزیب ساخته اند در نمود شیرین است
و بطراوت و نضارت متخیل لیکن فی الحقیقت جیفه ایست عطر اندوده
و مزبله ایست پر از ذباب و دود و سرابیست آب نما و شکریست زهر
آسا باطن او سراسر خراب و ابتر است معامله او با بنای خود با این همه
کند کی از هر چه گوئی بد تر فریفته او دیوانه و مسحور است گرفتار او
مجنون و مخدوع هر که بظاهر او مفتون گشت بداغ خسارت ابدی
متسم شد و هر که بحلاوت و طراوت او نظر کرد ندامت سرمدی
نصیب او آمد سرور کائنات حبیب رب العالمین علیه و علی آله الصلوة
والتحیات فرموده است ما الدنیا والآخرة الا ضرتان ان رضیت
احدیهما سخطت الاخری پس هر که دنیا را راضی ساخت آخرت
از وی در سخط است پس ناچار از آخرت بی نصیب آمد اعاذنا الله
سبحانه و ایاکم من محبتها و محبة اهلها ای فرزند هیچ میدانی
که دنیا چیست آنچه ترا از حق سبحانه باز دارد پس از زن و فرزند
و مال و جاه و ریاست و لهو و لعب و اشتغال بما لا یعنی همه داخل
دنیا است علومی که بآخرت کار نیایند هم از دنیا اند اگر تحصیل نجوم
و منطق و هندسه و حساب و امثال آنها از علوم لاطائل بکار می
آمد فلسفه از اهل نجات می بودند قال علیه الصلوة والسلام علامة

علامة اعراضه تعالى عن العبد اشتغاله بما لا يعنيه

هر چه جز عشق خدای احسن است گر شکر خوردن بود جان کندن است

وانکه گفته اند که علم نجوم از برای معرفت اوقات صلوة درکار است نه
بآن معنی است که معرفت اوقات بی معرفت نجوم حاصل نیست
بلکه بآن معنی است که علم نجوم یکی از طرق معرفت اوقات است بسیاری
از مردم هستند که از علم نجوم خبر ندارند و اوقات صلوة را به از
عالمان نجوم می شناسند قریب باین سخن است وجهی که در تحصیل علم
منطق وحساب و مانند اینها که فی الجمله در بعضی علوم شرعیه درکارند
گفته اند بالجمله بعد از تحملات بسیار و چه جواز از برای اشتغال
باین علوم پیدا میشود اما اگر مقصود از خواندن اینها غیر از معرفت
احکام شرعیه وتقویه ادله کلامیه امری دیگر نباشد والا لا یجوز اصلا انصاف
باید کرد و ارتکاب امر مباح که مستلزم فوت امور واجبه باشد از حد
اباحت می برآید یا نه شک نیست که اشتغال باین علوم مفوت اشتغال
بعلوم شرعیه ضروریه است ای فرزند حق سبحانه وتعالی از کمال عنایات
بیغایت خویش ترا در ابتدا جوانی توفیق توبه کرامت فرموده بود
و بدست یکی از درویشان سلسله علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم
انابت داده بنیاد انم از دست نفس و شیطان تا ثبات بران توبه
میسر شده باشد یا نه استقامت مشکل مینماید موسم عنفوان جوانی است
واسباب دنیوی هم میسر و بیشتر از قرنا بی مناسبت و نا ملایم

همه اندر زمن بتو اینست که تو طفلی و خانه رنگین است ای فرزند کار
اینست که از فضول مباحات اجتناب باید نمود و از مباحات بقدر ضرورت

اکتفا باید کرد آن هم به نیت جمعیت از برای ادای وظایف
بندگی مثلا مقصود از خوراک قوت بر ادای طاعات است و از
پوشاک ستر عورت و دفع حر و برد و على هذا القياس ساير المبا
حات الضروریة اکابر نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم عمل بعزیمت
اختیار کرده اند و از رخصت مهما امکن اجتناب فرموده از
جمله عزایم اکتفا است بقدر ضرورت و اگر این دولت میسر نشود
با از دایره مباحات بیرون نباید نهاد و بمحرمات و مشتبهات نباید
رفت تنعمات بامور مباحات بر وجه اتم و اکمل حق سبحانه از کمال
کرم تجویز فرموده است و دایره این تنعمات را بر وسیع ساخته
قطع نظر ازین تنعمات کدام عیش برابر آنست که سید و مولای این کس
از کردار این شخص راضی باشد و کدام جفا برابر آنست که سید
او از اعمال او در سخط باشد رضاء الله تعالى في الجنة خير من الجنة
وسخط الله تعالى في النار شر من النار این کس بنده ایست
محکوم بحکم مولی او را بسر خود نساخته اند و در هر چه افتد وانگذاشته
اند فکر باید کرد و عقل دور اندیش را کار باید فرمود فردا غیر از
ندامت و خسارت هیچ بدست نخواهد آمد وقت کار موسم جوانی
است جوانمرد آنست که این وقت را از دست ندهد و فرصت
غنیمت شمرد محتمل که او را تا زمان پیری نگذارند و اگر گذارند جمعیت
میسر نشود و اگر میسر شود هنگام ضعف و سستی کاری نتواند کرد حالا
که اسباب جمعیت همه میسر است و وجود والدین از جمله انعامات
حق است سبحانه که غم معیشت اینکس بر سر آنهاست و موسم فرصت

است وزمان قوت واستطاعت بکدام عذر امروز را بفردا باید
انداخت ورخت بتسویف باید کشید قال علیه الصلوات والسلام
هلک المسوفون آری اکر مهمات دنیای دنی را بر فردا اندازند
وامروز باعمال اخرت پردازند بسی مستحسن است چنانکه عکس
این مستقبح درین وقت عنفوان جوانی که استیلاء دشمنان
دین است از نفس وشیطان اندک عمل را انقدر اعتبار است
که در وقت عدم استیلاء آنها اضعاف مضاعف آنرا اعتبار نیست
در توره سپاهیکری سپاهیان کارکذار را در وقت استیلاء
اعدا اعتبار بیشتر است اندک تردد هم اعتبار میکیرد و نمایان میشود
ودر وقت امن از شر اعدا این قسم اعتبار نمی ماند ای فرزند
مقصود از خلقت انسانی که خلاصه موجودات است نه لهو ولعب
ونه خوردن وخفتن است مقصود ازوی ادای وظایف بندکی
است وذل وانکسار وعجز وافتقار ودوام التجا وتضرع بجناب
قدس خداوندی جل سلطانه عباداتی که شرع محمدی علیه الصلوة
والسلام بآن ناطق است ومقصود از ادای آن منافع ومصالح
عباد است وبجناب قدس خداوندی عز شانه هیچ از آن عاید نمیشود
بجان ممنون کشته می باید ادا کرد وبانقیاد تمام در امتثال اوامر وانتها
از مناهی باید کوشید حق سبحانه باوجود غناء مطلق عباد را باداء اوامر
ونواهی سرفراز ساخته است ما محتاجان را شکر این نعمت بروجه اتم
می باید کرد ومنت داری تا در امتثال احکام باید کوشید آنچ
آن فرزند میداند که اکر ابناء دنیا که بشوکت وجاه صوری متحقق

اکر از متعلقان زیر دست خود را بخدمتی سرفراز سازد ودران
خدمت نفعی بآن عزیز عاید است این زیر دست حکم او را بجا
عزیز میدارد ومیداند که شخصی عظیم القدر این خدمت را فرمو
ده است بممنونیت تمام باید بجا آورد چه بلا شد عظمت خداوندی
جل شانه از عظمت خداوندی این شخص هم در نظر کمتر می آید که در
امتثال احکام خداوندی جل عظمته نمی کوشند شرم باید کرد واز
خواب خرکوش خود را باید بر آورد عدم امتثال اوامر الهی جل سلطانه
از دو چیز خالی نیست یا انکه اخبارات شرعیه را دروغ میدانند
وباور نمی کنند یا عظمت آمر تعالی وتقدس در نظر حقیر تر از عظمت
ابناء دنیا می آید شناعت این امر را باید ملاحظه نمود ای فرزند
شخصی که کذب او را بارها تجربه کرده اند بکوید که اعدا باستیلاء
تمام بر فلان قوم شبخون خواهند ریخت عقلاء آن قوم ازپی محافظت
خود می شوند وفکر دفع آن بلیه مینمایند وباوجود میدانند
که آن مخبر بکذب متهم است لیکن میکویند که در محل توهم خطر
نزد عقلا احتراز لازم است مخبر صادق علیه الصلوة والسلام
بمبالغهای تمام از عذاب اخروی خبردار ساخته است هیچ متاثر
نمیشوند فکر دفع آن نکنند وحال انکه علاج دفع آنرا نیز از مخبر صادق
علیه الصلوة والسلام معلوم کرده اند پس چه ایمان است که خبر
مخبر صادق در رنک خبر دروغ کو اعتبار ندارد وصورت اسلام
نمی بخشد یقین می باید حاصل کرد یقین کجا است که ظن هم نیست بلکه
وهم هم نه چه عقلا امور خطرها وهم را نیز اعتبار می نهند وهم چنین حق

اکر متاثر نشوند

نجات

تعالی در کلام مجید خود میفرماید و الله بصیر بما تعملون با وجود این
اعمال قبیحه بوقوع می آرند اگر بدانند که شخصی حقیری بر اعمال اینها مطلع
است هرگز عمل شنیع در نظر او نمی کنند پس حال اینها از دو حالت
خالی نیست جز حق را سبحانه باور نمی کنند یا اطلاع حق سبحانه را اعتبار
نمی دهند پس این قسم کردار از ایمان است یا از کفر پس بر آن فرزند
لازم است که از سر تجدید ایمان بکند قال علیه علیه الصلوة و السلام جددوا
ایمانکم بقول لا اله الا الله و از نامرضیات حق سبحانه توبه نصوح
از سر اعاده نماید از اموری که نهی فرموده است و محرم ساخته مجتنب
باشند پنج وقت نماز بجماعت گذارد و اگر قیام لیل و نماز تهجد میسر شود
زهی سعادت و ادای زکوة مال نیز از جمله ارکان اسلام است ادا |
البته ادا کند طریقی که ادای آن اسهل باشد آنست که از مال خود آنچه
حق فقرا است سالیانه جدا سازد و به نیت زکوة نگاه داشته در
تمام سال بمصارف زکوة خرج نماید برین تقدیر هر مرتبه تجدید نیت
ادای زکوة لازم نیست یک دفعه جدا کردن کفایت میکند معلوم است
که در سال تمام آنچه قدر خرج میکنند بفقرا و مستحقان اما چون به نیت
زکوة نیست محسوب نمی شود هم زکوة از ذمه ادا می شود و هم
از خرج بی تقریب خلاصی است و اگر بالفرض آنقدر در سال خرج
نشود بقیه باند از آ همان طور جدا از مال خود نگاه دارند در هر سال
همین قسم عمل بکار دارند چون مال فقرا جدا میشود اگر امروز توفیق ادا
آن روزی نشد شاید فردا موفق سازند ای فرزند چون نفس
بالذات بسیار بخیل است و در امتثال احکام الهی جل سلطانه سرکشی بغرور

یحیی

سخن بصرفه گفته میشود و الا اموال و املاک همه از حق است
سبحانه این کس را چه مجال است که در آن مکث نماید باید که نیت
تمام ادا کند و همچنین در سایر عبادات خود را بهیچ وجه معاف
ندارد و در ادای حقوق عباد سعی بلیغ مبذول باید و اهتمت کوشش
باید نمود که حق هیچکس در ذمه نماند اینجا ادای آن حق آسان است
بملایمت و تملق هم رفع میشود و در آخرت کار مشکل است علاج
پذیر نیست احکام شرعیه را از علمای آخرت باید استفسار نمود
سخن ایشان را تاثیر است شاید برکت انفاس ایشان بعمل آن
موفق شود از علمای دنیا که علم را وسیله ماه و جاه ساخته اند و دور د باید بود م
دیگر آنکه علمای متقی پیدا نشود بضرورت بقدر ضرورت با ایشان
باید پرداخت آنجا میان حاجی محمد اتره از علمای دین دارند و میان
شیخ علی اتره خود آشنائی شما اند غرض این هر دو عزیز در آن
نواحی مغتنم اند در تفتیش مسایل شرعیه با ایشان رجوع نمودن انسب
است ای فرزند ما فقرا را با بنای دنیا چه مناسبت که از نیک
و بد ایشان سخن کنیم نصایح شرعیه درین باب بر وجه اتم و اکمل
وارد شده اند فلله الحجة البالغة اما آن فرزند چون از راه انابت
بفقرا رجوع آورده بود دل را بواسطه آن مناسبت در اکثر اوقات
توجه بحال آن فرزند میشود همان توجه باعث این گفت و گو شده است
میدانم که اکثر این نصایح و مسایل بگوش آن فرزند رسیده باشد
اما مقصود عمل است نه مجرد علم بیماری که علم بداروی مرض خود دارد
تا آن دارو را نخورد صحت نمی یابد علم بدارو فایده نمی کند این همه ابرام و

ومبالغه برای عمل است علم خود حجت را درست میسازد قال
علیه الصلوة والسلام ان اشد الناس عذابا یوم القیمه عالم لم
ینفعه الله بعلمه آن فرزند بدانکه انابت سابق بواسطه قلت صحبت
ارباب جمعیت اگرچه ثمره نداده باشد اما از نفایس ست جوهر استعداد آن
فرزند خبر میدهد امید است که حق سبحانه ببرکت آن انابت در آخر بتوفیق
مرضیات خویش موفق گرداند و از اهل نجات سازد و بهر حال رشته محبت
این طایفه را از دست ندهد و التجا و تضرع باین قوم شعار خود سازد منتظر باشد
که حق سبحانه بتوسل محبت این طایفه بمحبت خود مشرف سازد و تمام بجانب
خود کشد و ازین خرخشه‌ها بالکل خلاص سازد ؎ عشق آن شعله است
کو چون بر فروخت ٭ هرچه جز معشوق باقی جمله سوخت ٭ تیغ لا در قتل غیر
حق براند ٭ در نگر زان پس که بعد لا چه ماند ٭ ماند الا الله باقی جمله رفت ٭
شاد باش ای عشق شرکت سوز رفت مکتوب هشتاد و چهارم بمیرزا
بدیع الزمان صدور یافت در تحریض بر محبت فقرا و توجه بایشان
و بر نصح اتباع صاحب الشریعت علیه و علی آله الصلوة والسلام
مراسله شریفه و مفاوضه لطیفه ورود یافت الحمد لله سبحانه
که از فحوای آن محبت فقرا و توجه درویشان مفهوم گشت که سرمایه
سعادات است لانهم جلساء الله سبحانه و هم قوم لا یشقی جلیسهم و
کان رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم یستفتح بصعالیک
المهاجرین و قال علیه الصلوة والسلام فی شانهم رب اشعث اغبر
مدفوع بالابواب لو اقسم علی الله لابره سعادت آثار را فقره در
صحیفه گرامی اندراج یافته بود که خدیو نشاطین این نعمتی است

که مخصو

که مخصوص بحضرت واجب الوجود است جل سلطانه عبد مملوک
لا یقدر علی شیء را چه رسد که بوجهی از وجوه بخداوند خود جل سلطانه
مشارکت جوید و در راه خداوندی پوید علی الخصوص در نشاء آخرت
که مالکیت چه بطریق حقیقت و چه بطریق مجاز مخصوص بحضرت مالک یوم و ملکیت
الدین است حضرت حق سبحانه و تعالی در روز قیامت ندا در دهد که
لمن الملک الیوم و خود در جواب آن فرماید لله الواحد القهار عباد را
دران روز غیر از هول و وحشت متحقق نیست و جز حسرت و ندامت
متصور نه الله تعالی در قرآن مجید خود از شدت آن روز و از
غایت اضطراب خلایق خبر میدهد حیث قال تبارک و تعالی ان
زلزلة الساعة شیء عظیم یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت
وتضع کل ذات حمل حملها وتری الناس سکاری وما هم بسکاری و
ماهم ولکن عذاب الله شدید ؎ دران روز که فعل برسند و قول
اولو العزم را دل بلرزد ز هول ٭ بجائی که دهشت برند انبیا ٭ تو عذر
گنه را چه داری بیا ٭ بقیة النصح اتباع صاحب الشریعت علیه الصلوة
والسلام والتحیه فان النجات بدونه محال و عدم الالتفات الی زخارف ۸
الدنیا و عدم الاعتناء بوجودها و عدمها فان الدنیا مبغوضة الله سبحانه
لیس لها قدر عنده تعالی فینبغی ان یکون عدمها خیرا من وجودها عند
العباد و قصه عدم وفایها و سرعة زوالها مشهورة بل مشهودة
فاعتبروا با بائنا الذین مضوا من قبل وفقنا الله سبحانه
و ایاکم بمتابعة سید المرسلین علیه و علی آله الصلوة والسلام
مکتوب هشتاد و پنجم نیز بمیرزا بدیع الزمان صدور یافت در

در تحریض بر محبت فقرا و توجه بایشان و بر متابعت سید کونین
علیه و علی آله الصلوة والسلام اولا بتصحیح عقاید و ثانیا بدانستن
احکام ضروریه فقه و در بیان آنکه از حق سبحانه و تعالی بوسیلهٔ بی
وسیله او را تعالی می باید طلبید سلمکم الله سبحانه و عافاکم نقد سعادت
دارین منوط بمتابعت سید کونین است علیه و علی آله الصلوة
والتسلیمات اتمها واکملها بر نهجی که علمای اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم
بیان فرموده اند اولا تصحیح عقاید بمقتضای آرای صائبه این بزرگواران
باید کرد و ثانیا علم حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و مندوب
و مباح و شبهه حاصل باید نمود و عمل بمقتضای این علم نیز درکار است
بعد از حصول این دو جناح اعتقادی و عملی اگر سعادت ازلی مدد
فرماید طیران عالم قدس میسر آید و بدونها خرط القتاد دنیای دنی
گرای آن نمی کند که آنرا از مطالب شمرند و حصول مال و جاه او را از
مقاصد انگارند بلند همت باید بود و از حق سبحانه و تعالی بوسیله
یا بی وسیله او را تعالی باید طلبید ع کار اینست غیر این همه هیچ
چون التفات نموده همتی خواسته اند بشری لکم سالها و غایتها مراجعت
خواهند نمود اما یک شرط را مرعی دارند و آن وحدت قبله توجه
است قبله توجه را متعدد ساختن خود را در تفرقه انداختن است
مثل مشهور است که هر که یکجا همه جا و هر که همه جا هیچ جا حضرت حق سبحانه
و تعالی بر جادهٔ شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام
والتحیه استقامت کرامت فرماید والسلام علی من اتبع الهدی والتزم
متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوة والتحیات مکتوب هفتاد و ششم

بقلیج خان صدور یافت در بیان آنکه ترقی وابسته بورع و تقوی
است و در تحریض بر ترک فضول مباحات و اگر میسر نشود اجتناب
از محرمات ساختن دایرهٔ فضول مباحات را تنگ تر باید گرفت
و در بیان آنکه اجتناب از محرمات نیز دو قسم است عصمکم الله
سبحانه عما یصمکم و صانکم عما شانکم بحرمت سید البشر المنفی عنه
زیغ البصر علیه و علی آله من الصلوات اکملها و من التسلیمات افضلها
قال الله تعالی ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا مدار نجات
بر دو جزو آمد امتثال اوامر و انتهاء از نواهی و معظم ترین این
عند دو جزو جزو آخر است که معبر بورع و تقوی است ذکر رجل رسول
الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم بعبادت و اجتهاد و
ذکر آخر برعة فقال النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم لا
تعدل بالرعة شیئا یعنی الورع قال ایضا علیه من الصلوات اتمها
و من التسلیمات اکملها ملاک دینکم الورع و فضیلت انسان بر ملک
ازین جزو متحقق است و ترقی بر مدارج قرب هم ازین جزو ثابت
میشود چه ملایک در جزو ثانی ثابت میشود اول مشارکند و ترقی در ایشان
مفقود است پس رعایت جزو ورع و تقوی از اهم مهام اسلام
آمد و از اشد ضروریات دین و رعایت این جزو که مدار آن بر اجتناب
از محارم است بر وجه کمال وقتی میسر شود که از فضول مباحات
اجتناب نموده آید و بقدر ضرورت از مباحات اکتفا کرده شود زیرا که
ارخاء عنان در ارتکاب مباحات بامور مشتبهات میرساند و مشتبه بحرام
نزدیک است من حام حول الحمی یوشک ان یقع فیه پس در حصول

کمال ورع و تقوی اکتفا از مباحات بقدر ضرورت لابد آمد و ان
هم مشروط به نیت اداء وظایف بندگی والا انقدر هم وبال است
و قلیل آن نیز حکم کثیر دارد و چون اجتناب از فضول مباحات با
لکلیه در همه اوقات خصوصا درین وقت بسیار عزیز الوجود است
اجتناب از محرمات لازم ساخته مهما امکن دایره ارتکاب فضول
مباحات را تنگ باید ساخت و درین ارتکاب همواره نادم
و مستغفر می باید بود و در انچه از برای دخول محرمات دانسته همیشه
بحق سبحانه ملتجی و متضرع باید شد این ندامت و استغفار و التجا و تضرع
تحمل که کاران اجتنات بکند که بفضول مباحات تعلق داشت و از
افت آن مصون و محفوظ دارد عزیزی میفرماید انکسار العاصین
احب الی من صولة المطیعین و اجتناب از محرمات نیز دو قسم است
قسمیست که بحقوق الله سبحانه تعلق دارد و قسمی که بحقوق عباد تعلق
است و رعایت قسم ثانی اهم تر است حق سبحانه و تعالی غنی مطلق است
و ارحم الراحمین و عباد فقرا و محتاجانند و بالذات بخیل و لئیم قال
رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم من کانت له مظلمة
لاخیه من عرضه او شیء فلیتحلله منه الیوم قبل ان لایکون دینار
و لا درهم ان کان له عمل صالح اخذ بقدر مظلمته و ان لم یکن له حسنات
اخذ من سیات صاحبه فحمل علیه و قال ایضا صلی الله علیه و آله و سلم
اتدرون ما المفلس قالوا المفلس فینا من لا درهم له و لا متاع
فقال صلی الله تعالی علیه و آله و سلم ان المفلس من امتی من
یاتی یوم القیمة بصلوة و صیام و زکوة و یاتی قد شتم هذا و قذف هذا

نسخه نیستحلله

وقیام

و اکل مال هذا و سفک دم هذا و ضرب هذا فیعطی هذا من حسناته
و هذا من حسناته فان فنیت حسناته قبل ان یقضی ما علیه اخذ من
خطایاهم فطرحت علیه ثم طرح فی النار صدق رسول الله صلی الله
تعالی علیه و علی آله و سلم ثانیا اظهار محمدت و شکر گذاری ایشان
مینماید که در بلده معظمه لاهور بوجود ایشان بسیاری از احکام
شرعیه درین طور زمانه رواجی پیدا کرده است و تقویه دین
و ترویج ملت دران بقعه حاصل گشته و آن بلده نزد فقیر همچو قطب
ارشاد است نسبت بسایر بلاد هندوستان خیر و برکت ان بلده
بجمیع بلاد هندوستان ساریست اگر انجا دین را ترویج است
در همه جا بنحوی از رواج متحقق است حق سبحانه و تعالی موید و
ناصر ایشان باد قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله
و سلم لایزال طایفة من امتی ظاهرین علی الحق لایضرهم من خذلهم
حتی یاتی امر الله و هم علی ذلک چون ایشان را رشته ارتباطی
بحضرت معرفت پناهی قبله گاهی خواجه ما محکم بود بنابران تسوید
چند کلمه محرک آن نسبت جی گشت زیاده برین اطناب حامل
رقیمه دعا از مردم نیک و صلحا است و آدمی زاده حاجتی بجناب
ایشان آورده امید است که توجه شریف درباره او مرعی داشته
روای حاجت او خواهند فرمود و دولت حقیقی و سعادت سرمدی
محصل باد بحرمت النبی و اله الامجاد و علی آله الصلوات و التسلیمات
مکتوب هشتاد و هفتم بجباری خان صدور یافت در بیان انکه عبادت
خداوندی بیچون و بیچگون کی میسر شود و مناسب ذلک الحمد لله

وسلام علی عباده الذین اصطفی س بعد از خدای هرچه پرستند هیچ نیست
لی و ولنست الکه بهیچ احتیار نیست کرد عبادت خدای بیچون و
بیچگون جل سلطانه وقتی میسر شود که از رقیت تمام ماسوی ازاد
شده قبله توجه جز ذات احدیت هیچ نماند و مصداق این توجه
استواء انعام و ایلام اوست تعالی بلکه در ابتداء حصول این مقام
ایلام مرغوب تر می آید از انعام اگرچه در آخر کار بتفویض میکشد و
هرچه میرسد اولی و انسب میداند عباد ولی که برغبت و رهبت
تعلق دارد فی الحقیقه ان عبادت عبادت خود است و مقصود از
انجا نجات و سر در خویش است س تا تو در بند خویشتن باشی
عشق گویی دروغ زن باشی حصول این دولت وابسته بفناء
مطلق است و این توجه نتیجه محبت ذاتیه است و مقدمه ظهور ولایت
خاصه محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیه حصول این نعمت
عظمی موقوفست بر کمال اتباع شریعت او علیه من الصلوات اتمها
و من التحیات اکملها چه شریعت هر نبی علیهم الصلوات والتسلیمات
که از راه نبوت بروی عطا فرمودند مناسب ولایت اوست
چه در ولایت رو بحق است سبحانه بالکلیه و چون به نبوت فرود
می آرند بهمان نور فرود می آید و همان کمال را با توجه خلق جمع میکند
و سبب حصول کمالات مقام نبوت هم همان نور است و لهذا گفته
اند ولایت نبی افضل است از نبوت او پس لاجرم شریعت هر پیغمبر
مناسب ولایت او باشد و اتباع آن شریعت مستلزم وصول است
بآن ولایت و اگر سوال کنند که بعضی متابعان شریعت ان سرور علیه و آله

الصلوة والسلام از ولایت انسرور نصیبی نیست بلکه بر قدم
انبیاء دیگر اند و از ولایت ایشان نصیبی دارند جواب گوییم که
شریعت پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام جامع جمیع شرایع است
و کتابی که بروی منزل شده است شامل تمام کتب سماویست
پس اتباع این شریعت گویا اتباع جمیع شرایع است پس باندازه
استعداد خود مناسبتی به نبیی از انبیاء دارد که ولایت او را
اخذ میکند و لا محذور فیه بلکه گوییم که ولایت او علیه الصلوة وا
لسلام حاوی ولایتهای جمیع انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات
پس وصول بآن ولایت ها وصول بجزویست از اجزاء این ولایت
خاصه و سبب عدم الوصول الی تلک الولایت القصور فی القصور
فی کمال متابعته علیه الصلوة والسلام وللقصور درجات فلا جرم
حصل تفاوت التفاوت فی درجات الولایت و لو تیسر کمال الا
تباع لا یمکن الوصول الی تلک الولایت اعراض وقتی وارد میشود
که متابعان شرایع انبیاء دیگر را ولایت خاصه محمدی علیه و علیهم الصلوة والسلیمات
والتحیات حاصل میشد و لیس فلیس الحمد لله الذی انعم علینا و هدینا
الی الصراط المستقیم والدین القویم صراط مستقیم عبارت ازین طریقت متین
حقیقت و شریعت مبین است انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم
دلیل این معنیست رزقنا الله سبحانه وایاکم کمال اتباع شریعته
علیه الصلوة والسلام بحرمت کمل اتباعه و معظم اولیائه رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین امین حامل رقیمه و عاتر دد الخذ و دبو بحیند کلمه محرک
سلسله محبت گشت السلام علیکم و رحمة الله سبحانه لدیکم مکتوب

الصلوة

هفتاد و هشتم نیز بجباریخان صدور یافت در بیان معنی سفر در وطن
و سیر آفاقی و انفسی و در بیان انکه حصول این دولت وابسته باتباع
صاحب شریعت است علیه و علی آله الصلوة والسلام حق سبحانه
وتعالی بر جادهٔ شریعت حقه علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة
استقامت ارزانی فرماید چند روز است که از سفر دهلی واکره مراجعت
واقع شده است و بوطن مالوف آرامی حاصل کشته حب الوطن
من الایمان نقد وقت است بعد از وصول بوطن اگر سفر است در وطن
است سفر در وطن از اصول مقرره اکابر خانوادهٔ علیه نقشبندیه است
قدس الله تعالی اسرارهم چاشنی ازین سفر درین طریق ابتداء میسر
میگردد و بطریق اندراج النهایت فی البدایت حاصل میشود جمعی را ازین
طائفه اگر خواهند مجذوب سالک گردانند در سیر برونی می اندازند
بعد از اتمام آن سیر آفاقی در سیر انفسی که سفر در وطن عبارت از انست ارا
میدهند **مصراع** این کار دولتست کنون تا کرا رسد ❁ هنیئا لارباب النعیم
نعیمها ❁ وصول باین نعمت عظمی وابسته باتباع سید اولین و آخرین است
علیه و علی آله من الصلوات افضلها ومن التحیات اکملها تا تمام خود را
در شریعت کم نسازد و بامتثال اوامر و انتهاء از نواهی متحلی نگردد بوئی
ازین دولت بمشام جان او نرسد با وجود مخالفت شریعت اگرچه برابر
سر موئی باشد اگر بالفرض احوال و مواجید دست دهد داخل استدراج
است آخر او را رسوا خواهند ساخت خلاصی بلی اتباع محبوب رب العالمین
علیه و علی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها ممکن
نیست حیوة چند روزه را در مرضیات حق سبحانه باید صرف نمود چه

زندگانی است و کدام عیش که مولای این کس از کردکار او
ناراضی باشد حق سبحانه و تعالی بر احوال جزئی و کلی او مطلع است
و حاضر و ناظر شرم باید کرد بالفرض اگر دانند که شخصی از عیوب
و افعال ناپسندیدهٔ ایشان اطلاع خواهد یافت در حضور او امر ناشایسته
بوقوع نمی آید و نمیخواهند که او مطلع بر عیوب ایشان گردد چه
بلا باشد با وجود علم حضور حق سبحانه هیچ باک نمیکنند این چه
اسلام است حق سبحانه را برابر آن شخص اعتبار نمی نهند نعوذ بالله
سبحانه من شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا بحکم حدیث
جددوا ایمانکم بقول لا اله الا الله دهر انی تجدید ایمان باین قول عظیم
الشان می باید کرد و توبه و انابت بحق سبحانه از جمیع افعال ناپسندیده
باید نمود شاید که فرصت توبه تا وقت دیگر ندهند هلک المسوفون
حدیث نبوی است علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات یعنی
هلاک کشتند سوف افعل گویندگان یعنی تاخیر کنندگان فرصت
را غنیمت باید شمرد و در مراضی حق سبحانه باید صرف نمود توفیق
توبه از عنایات حق سبحانه است همیشه از حق سبحانه خواهان
این معنی باشند و درویشانی که قدم راسخ در شریعت دارند و از عالم
حقیقت نیک شناسان اند از ایشان همتی باید طلب نمود و مددی
باید جست تا عنایت حق سبحانه از دریچه ایشان ظاهر شده تمام
بجانب جناب قدس خود تعالی جذب نماید و مخالفت را در وی
گنجایش نماند تا سر موئی راه مخالفت شریعت کشاده است
محل خطر است تمام سبل مخالفت را باید مسدود ساخت

محالست سعدی که راه صفا توان رفت جز در پی مصطفا
صلوات الله وسلامه علیه وعلی آله اعتراض بر اهل الله خصوصاً
که اسم پیری و مرشدی در میان باشد و راه افاده کشاده شده باشد
نباید کرد و آن را اسم قاتل باید انگاشت زیاده برین اطناب است این
چند حروف بواسطه ارتباط محبت و اخلاص تحریر آورده امید است
که موجب ملال نشود و ثانیا مصدع میگردد که ملا عمر و شاه حسن آدمی زاده
اند خواهان ملازمت ایشانند امید است که داخل ملازمان خاصه
کرونده اسمعیل نیز بهمین اراده بخدمت آمده است اگرچه پیاده است
امیدوار است که فراخور حالت خود بهره دریابد زیاده تصدیع
نداد والسلام والاکرام مکتوب هفتاد و نهم نیز بجباری خان صدور
یافت در بیان آنکه این شریعت غرا جامع شرایع ما تقدم است و اتیان
بمقتضای این شریعت اتیان است بمقتضای جمیع شرایع و ما یناسب
ذلک الله تعالی بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام
والتحیه ثبات واستقامت ارزانی فرموده بالکلیه متوجه جناب قدس خود
کرداند چونکه مقرر شده است که محمد الرسول الله صلی الله تعالی علیه وآله
وسلم جامع کمالات اسمائی وصفاتی است و مظهر جمیع اینها بر سبیل اعتدال
کتابی که بروی منزل شده است خلاصه جمیع کتب سماوی است که بر
سایر انبیا علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات منزل شده اند و ایضاً
شریعتی که آن سرور را عطا فرموده اند زبده جمیع شرایع ما تقدم است
و اعمالی که بمقتضای این شریعت حقه است منتخب از اعمال شرایع سا
بقه است بلکه از اعمال ملایک نیز صلوات الله تعالی وسلامه

علی نبینا

علی

علی نبینا وعلیهم چه بعضی از ملایکه مامور برکوع اند و بعضی دیگر بسجود
و بعضی بقیام و همچنین امم سابق بعضی بنماز بامداد مامور بودند و بعضی
دیگر بنمازهای دیگر درین شریعت از اعمال امم سابقه و ملایکه متوجه
خاصه و زبده آن آنرا انتخاب کرده مامور ساخته اند پس تصدیق
باین شریعت واتیان اعمال بمقتضای آن فی الحقیقه تصدیق است بجمیع
شرایع واتیان است باعمال بمقتضیات آن شرایع پس لاجرم مصدقان
این شریعت خیر الامم باشند و همچنین تکذیب این شریعت و عدم اتیان
بمقتضای آن تکذیب است مر جمیع شرایع ما تقدم را و عدم اتیان است
بمقتضای آنها و همچنین است انکار از آن سرور علیه الصلوة والسلام انکار از جمیع
کمالات اسمائی و صفاتی و تصدیق او تصدیق است بجمیع آنها پس ناچار
منکر آن سرور و مکذب این شریعت بدترین امم باشند از ینجاست الا
عراب اشد کفراً و نفاقاً محمد عربی کابروی هر دو سرا است کسی که خاک در
رش نیست خاک بر سر او الحمد لله ذی الانعام والمنة که حسن اعتقاد
و کمال ایشان را نسبت باین شریعت و صاحب آن شریعت علیه الصلوة
والسلام والتحیه باحسن وجوه مشهود شده بود و ندامت بر اوضاع نالایم
همواره دامن گیر شان بود و حق سبحانه وتعالی از دیاد بر آن عطا فرماید
ثانیا ملتمس آنکه حامل رقیمه دعا میان شیخ مصطفی از نسل قاضی شریح
اند درین دیار بزرگان ایشان بزرگ شده آمده اند وجوه معاش
و وظایف بسیار داشتند مشار الیه از بی معاشی متوجه لشکر شده است
واسناد و فرامین همراه آورده امیدوار است که بتوسل ایشان
جمعیت پیدا کند نهاده مصدع نشد مشار الیه را بصد و عظام

والسلام

برهنجی سفارش فرمایند که کارگر شود و سبب جمعیت ارباب تفرقه
گردد والسلام والاکرام مکتوب هشتادم بمیرزا فتح الله حکیم صدور
یافت دربیان آنکه فرقه ناجیه از هفتاد و سه فرقه فرقه اهل سنت
و جماعت است و در نکوهش فرق مبتدعه و ما یناسب ذلک
حق سبحانه وتعالی بر جادهٔ شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة
والسلام والتحیة استقامت ارزانی فرمایند کار اینست غیر این
همه هیچ هر فرقه از هفتاد و سه گروه مدعی اتباع شریعت است
و جازم نجات خود کل حزب بما لدیهم فرحون نقد وقت شان است
اما دلیلی که پیغمبر صادق علیه من الصلوات افضلها ومن التسلیمات
اکملها بر تمیز فرقه واحده ناجیه ازان فرق متعدده فرموده است
آنست الذین هم علی ما انا علیه واصحابی یعنی آن فرقه واحده ناجیه
آنانند که ایشان بر طریقی اند که من بر ان طریقم و اصحاب من بر ان
طریق اند ذکر اصحاب با وجود کفایت بذکر صاحب شریعت علیه
الصلوة والتحیة درین موطن برای آن تواند بود که تا بدانند که
طریق من همان طریق اصحابست و طریق نجات منوط باتباع طریق
ایشانست و بس چنانکه حق سبحانه فرمود من یطع الرسول فقد اطاع الله
پس اطاعت رسول عین اطاعت حق آمد سبحانه و خلاف طاعت
او صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم عین معصیت او تعالی وتقدس
جماعه که طاعت خدای را جل سلطانه خلاف طاعت رسول تصور کرده
اند حق سبحانه از حال آنها خبر میدهد و حکم بکفر ایشان می نماید آنجا که
می فرماید یریدون ان یفرقوا بین الله ورسله ویقولون نؤمن ببعض ونکفر

ببعض ویریدون ان یتخذوا بین ذلک سبیلا اولئک هم الکافرون
حقا پس ما در نحن فیه دعوی اتباع آنسرور نمودن علیه الصلوة
والسلام بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان الله تعالی علیهم
اجمعین دعوی باطل است بلکه آن اتباع فی الحقیقه عین معصیت
او تعالی وتقدس جماعه که طاعت خدای را جل سلطانه خلاف
طاعت رسول الله تصور کرده اند حق سبحانه از حال آنها خبر
میدهد و حکم بکفر ایشان می نماید آنجا که میفرماید یریدون ان یفرقوا
بین الله ورسله ویقولون نؤمن ببعض ونکفر ببعض ویریدون
ان یتخذوا بین ذلک سبیلا اولئک هم الکافرون حقا پس
در ما نحن فیه دعوی اتباع آنسرور نمودن علیه الصلوة والسلام
بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
دعوی باطل است بلکه آن اتباع فی الحقیقه عین معصیة رسول الله است
علیه الصلوة والسلام پس نجات را دران طریق مخالف چه مجال
ویحسبون انهم علی شیء الا انهم هم الکاذبون مطابق حال ایشان
است و شک نیست فرقه که ملتزم اتباع اصحاب آنسرور اند علیه
وعلیهم الصلوات والتسلیمات اهل سنت و جماعه اند شکر الله تعالی
سعیهم فهم الفرقة الناجیة چه طاعنان اصحاب پیغمبر علیه وعلیهم الصلوات
والتحیات خود از اتباع ایشان محروم اند کالشیعة والخوارج و معتزله
خود مذهب محدث دارند و اصل بن عطا رئیس ایشان از تلامذهٔ امام حسن
بصری است که با ثبات واسطه میان ایمان و کفر از امام جدا شده
و امام در شان او فرموده اعتزل عنا علی هذا القیاس سایر الفرق الباقیة

وطعن کردن در اصحاب فی الحقیقه طعن کردن است بپیغمبر خدا جل
شانه ما امن برسول الله من لم یوقر اصحابه چه خبث ایشان مخبر بخبث
صاحب الشان میشود نعوذ بالله سبحانه من هذا الاعتقاد السوء والیضا
شرایعی که از راه قران واحادیث بما رسیده است بتوسط نقل
ایشان است هرگاه ایشان مطعون باشند نقل ایشان نیز مطعون
خواهد بود واین نقل مخصوص ببعض دون بعض نیست بل کلهم فی
العدالة والصدق والتبلیغ سواء پس طعن ایشان ای واحد کان منهم
مستلزم طعن در دین است والعیاذ بالله سبحانه منه واگر طاعنان بگویند
که ما هم متابعت اصحاب میکنیم لازم نیست که جمیع اصحاب را متابع
باشیم بلکه ممکن نیست متابعت جمیع بتناقض ارائهم واختلاف مذاهبهم جواب
گوئیم متابعت بعضی وقتی سودمند افتد که انکار از بعض دیگر بآن منضم
نشود وبر تقدیر انکار از بعض متابعت آن بعض دیگر متحقق نمیشود زیرا که
حضرت امیر مثلا توقیر وتعظیم خلفای ثلثه رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین کرده اند وثنایان اقتدائیه ایشان را دانسته
بایشان بیعت نموده اند پس باوجود انکار خلفای ثلثه ادعای
متابعت حضرت امیر نمودن محض افترا است بلکه آن انکار
فی الحقیقه انکار حضرت امیر است ورد صریح است مر اقوال و
افعال ایشانرا واحتمال تقیه را در مادهٔ اسد الله راه دادن
نیز از سخافت عقل است عقل صحیح هرگز تجویز نمیکند که اسد الله
باوجود کمال معرفت وشجاعت بغض خلفای ثلثه راسی سال مستبطن
دارند واظهار خلاف آن نمایند وصحبت نفاق بایشان دارند از

او نای

او نای اهل اسلام این قسم نفاق متصور نیست شناعت این
فعل را باید دریافت که بحضرت امیر چه قسم زبونی وچه نوع خداع
ونفاق منتسب میشود واگر بطریق فرض محال تقیه در مادهٔ اسد الله
مجوز باشد تعظیم وتوقیری که حضرت پیغمبر خلفای ثلثه را میکردند از
ابتدا تا انتها ایشان را بزرگ داشته اند چه جواب خواهند گفت الجا
تقیه گنجایش ندارد وتبلیغ حق بر پیغمبر واجب است تقیه را الجا راه دادن
بزندقه میکشد قال الله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
فان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس کفار میگفتند
که محمد از وحی آنچه موافق اوست اظهار میکند وآنچه مخالف اوست
اظهار نمیکند ومی پوشد ونیز مقرر است که نبی را بر خطا مقرر داشتن
جایز نیست والا خللی در شریعت او پیدا میشود پس چون خلاف تعظیم
وتوقیر خلفای ثلثه از آن حضرت بظهور نیامد معلوم شد که تعظیم ایشان
از خطا مصون بود واز زوال محفوظ بر سر اصل سخن رویم وجواب
اعتراض ایشانرا منقح تر بگوئیم که متابعت جمیع اصحاب در اصول دین
لازم است وهرگز در اصول اختلافی ندارند واگر اختلاف است در
فروع است وشخصی که طاعن بعض است از متابعت جمیع محروم است
هرچند کلمه ایشان متفق است اما شومی انکار اکابر دین در اختلاف
می اندازد واز اتفاق می برآرد بلکه انکار قایل بانکار مقولهٔ او میرساند
والیضا مبلغان شریعت جمیع اصحاب اند کما مر لان الصحابة کلهم عدول از
هر یکی چیزی از شریعت بما رسیده است وهمچنین قرآن را از هر واحد
آیه فما فوقها گرفته جمع ساخته اند پس انکار از بعض انکار است

از مبلغ او پس ایشان جمیع شریعت در ماده منکر متحقق گشت
فکیف النجات والفلاح قال الله تعالی افتؤمنون ببعض الکتاب
وتکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلک منکم الا خزی فی الحیوة الدنیا
ویوم القیمة یردون الی اشد العذاب با آنکه گوئیم که قران جمع حضرت
عثمان است بلکه جامع فی الحقیقه حضرت صدیق وحضرت فاروق
اند جمع حضرت امیر سوای این قران است پس باید اندیشید که انکار
این اکابر فی الحقیقه بانکار قران میکشد عیاذا بالله سبحانه شخصی از
مجتهد اهل تشیع سوال کرد که قران جمع حضرت عثمان است در حق
این قران چه اعتقاد دارید گفت در انکار او مصلحت نمی بینم که از
انکار او دین تمام برهم میشود دیگر عاقل هرگز تجویز نمیکند که اصحاب
آن سرور علیه وعلیهم الصلوات وکمل التسلیمات در روز رحلت آن سرور
برامر ~~بطریق آن سرور~~ باطل اجتماع نمایند ومقرر است
که در روز رحلت آن حضرت سی وسه هزار آدم از اصحاب آن سرور
حاضر بودند وبطوع ورغبت بحضرت صدیق بیعت کرده اند این همه اصحاب
پیغمبر بر ضلالت جمع شدن از جمله محالات است وحال آنکه آن حضرت
علیه الصلوة والتحیة فرموده لا تجتمع امتی علی الضلالة وتوقفی
که در ابتدا از حضرت امیر واقع شده است بواسطه آن بود
که در آن مشورت حضرت امیر را نطلبیده بودند چنانکه حضرت
امیر فرموده اند ما غضبنا الا لتاخرنا عن المشورة وانا لنعلم ان
ابابکر خیرنا الخ ونا طلبیدن ایشان مبنی بر مصلحت خواهد بود
کالتسلیة لاهل البیت بوجود الامیر عندهم فی الصدمة الاولی من المصیبة

او نحو ذلک واختلافاتی که میان اصحاب پیغمبر علیه وعلیهم الصلوات
والتسلیمات واقع شده نه از هوای نفسانی بود چه نفوس شریفه
ایشان تزکیه یافته بودند واز اماره گی باطمینان رسیده وهوای ایشان
تابع شریعت شده بود بلکه آن اختلاف مبنی بر اجتهاد بود واعلای
حق پس مخطی ایشان نیز درجه واحده دارد عند الله ومصیب را
دو درجه است پس زبان را از جفای ایشان باز باید داشت
وهمه را به نیکی یاد باید کرد قال الشافعی رحمه الله سبحانه تلک
دماء طهر الله عنها ایدینا فلنطهر عنها السنتنا ونیز شافعی فرموده است
اضطر الناس بعد رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
فلم یجدوا تحت ادیم السماء خیرا من ابی بکر فولوه رقابهم این قول صریح
است بنفی تقیه ورضاء حضرت امیر به بیعت حضرت صدیق بقیة الامر
المقصود آنکه میان سیدن ولد میان شیخ ابو الخیر از مردم بزرگ
زاده است در ملازمت شما بفردکن هم رفته بود امیدوار عنایات
والتفات است ونیز مولانا محمد عارف طالب علم وبزرگ زاده است
پدر او مرد ملا بود وبتقریب مدد معاش آمده توجه را امیدوار است
والسلام والاکرام **مکتوب هشتاد ویکم بملا لایک صدور یافت**
در تحریص بر ترویج اسلام وبیان ضعف اسلام وزبونی مسلمانان
واستیلای کفار زادنا الله سبحانه وایاکم حمیة الاسلام غربت
الاسلام نزدیک یک قرن است بر نهجی قرار یافته است که اهل کفر بمجرد
اجرای احکام کفر ~~[illegible]~~ بلاد اسلام راضی نمیشوند میخواهند که احکام برملا در
اسلامیه بالکلیه زایل کردند واثری از مسلمانان ومسلمانی پیدا نشود

وکار را تا بآن سرحد رسانیده اند که اگر مسلمانی از شعار اسلام
اظهار نماید بقتل میرسد ذبح بقره در هندوستان از اعظم شعائر
اسلام است کفار بجزیه دادن شاید راضی شوند اما بذبح بقره هرگز
راضی نخواهند شد در ابتدا ار بادشاهت اگر مسلمانی رواج یافت
و مسلمانان اعتبار پیدا کردند فبها و اگر عیاذا بالله سبحانه در توقف
افتاد کار بر مسلمانان بسیار مشکل خواهد شد الغیاث الغیاث ثم الغیاث
الغیاث تا کدام صاحب دولت باین سعادت مستعد گردد و کدام
شهباز باین دولت دست برد نماید ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء والله ذو الفضل العظیم ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعة
سید المرسلین علیه و علی آله و علیهم من الصلوات افضلها و من التسلیمات
اکملها والسلام مکتوب هشتاد و دویم بسکندر خان لودی صدور
یافت در بیان آنکه سلامتی قلب بی نسیان ماسوای حق جل و علی
صورت نه بندد و این نسیان معبر بفناست حق سبحانه و تعالی
همواره باخود دارد و بغیر خود نگذارد بحرمت سید البشر المطهر عن
زیغ البصر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات آنچه بر ما و شما لازم است
سلامتی قلب است از ما دون حق سبحانه و این سلامتی وقتی میسر گردد
که غیر حق را سبحانه بر دل عبوری نماند و عدم عبور غیر وابسته
بنسیان ماسواست که معبر بفناست نزد این طایفه علیه بالفرض اگر
غیر را بتکلف در دل گذرانند هرگز نگذرد و تا کار باین مرتبه نرسد
سلامتی محالست امروز این نسبت عنقای قافست بلکه اگر گفته شود
باور نکنند شعر ههنا لارباب النعیم نعیمها ۰ وللعاشق المسکین ما یتجرع

برین

برین چه نوشته آید والسلام اولا و آخرا مکتوب هشتاد و سویم به
بهادر خان صدور یافت در تحریض بر جمع کردن جمعیت ظاهر و باطن را
بشریعت و حقیقت حق سبحانه و تعالی از تعلقات شتی کجائی ارزانی
فرموده بالکلیه گرفتار جناب قدس خود گرداند بحرمت سید المرسلین علیه
و علی آله و علیهم من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها بیت
هر چه جز عشق خدای احسن است ۰ گر شکر خوردن بود جان کندنست ۰
ظاهر را بظاهر شریعت غرا آراستن و باطن را همواره با حق جل و علا
داشتن کار عظیم است تا کدام صاحب دولت را باین دو نعمت
مشرف سازند امروز جمع این دو نسبت بلکه استقامت بر ظاهر
شریعت نیز بسیار عزیز الوجود است بل اعز من الکبریت الاحمر حق سبحانه تنهها م
و تعالی از کمال کرم خود استقامت بر متابعت سید الاولین و الآخرین
ظاهرا و باطنا کرامت فرماید علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
مکتوب هشتاد و چهارم بسید احمد قادری صدور یافت در بیان آنکه
شریعت و حقیقت عین یکدیگرند و علامت وصول بحق الیقین مطابقت علوم
و معارف آن است بشریعت و ما یناسب ذلک حق سبحانه و تعالی بر جاده
شریعت استقامت ارزانی داشته بکلی همت متوجه جناب
قدس خود گردانیده ما را ابتمام از ماستاند و بکلیت اعراض
از ما دون خود میسر گرداند بحرمت سید البشر المقدس عن زیغ
البصر علیه الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها و علی آله و اصحابه
اجمعین آمین ع از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است ۰ هر چند
هر چه گفته میشود از دوست نه سخن اوست لیکن چون آن سخن را گنجای

مکام است بعلوم و معارف

از مناسبت باجناب او تعالی و تقدس ثابت است آن معنی مناسب را مغتنم شمرده دران باب جرأت و زبان درازی مینماید المقصود
شریعت و حقیقت عین یک دیگر اند و فرق حقیقت از یکدیگر جدا نشوند
فرق اجمال و تفصیل است و غیبت و شهادت است تعمل و علم
تعمل است احکام و علومی که بموجب شریعت غرا مبین و معلوم شده اند
بعد از تحقق بحقیقت حق الیقین همین احکام و علوم بعینها بتفصیل منکشف
میکردند و از غیبت بشهادت می آیند و تجشم کسب و تعمل عمل از میان
بر میخیزد و علامه وصول بحقیقت حق الیقین مطابقت علوم و معارف
آن مقام است بعلوم و معارف شرعیه و تا سر مو مخالفت است دلیل
بر عدم وصول بحقیقت الحقایق و هر خلافی که بشریعت در علم و عمل از هر که
واقع شده است از مشایخ طریقت مبنی بر سکر وقت است و سکر وقت
نمیشود الا در اثنا راه منتهیان نهایت النهایت را همه صحو است
وقت مغلوب ایشانست حال و مقام تابع کمال شان ع
صوفی ابن الوقت آمد در مثال لیک صافی فارغست از وقت و حال
پس متحقق شد که خلاف شریعت علامت عدم وصول است بحقیقت
کار و در عبارت بعضی از مشایخ واقع است که شریعت پوست حقیقت
است و حقیقت مغز شریعت این عبارت هرچند از نا استقامتی متکلم
این کلام خبر میدهد ولیکن تواند بود که مرادش آن باشد که مجمل نسبت
بمفصل حکم پوست دارد و نسبت بمغز و استدلال در جنب کشف در رنگ
قشر است نسبت بلب اما اکابر مستقیم الاحوال ایتان امثال این
عبارات موهمه را تجویز نمی نمایند و فرق جز باجمال و تفصیل و استدلال

عمودہ

استدلال وکشف است

دکشف

وکشف مذکور نمیسازند سایلی از حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی
سره الاقدس سوال کرد که مقصود از سیر و سلوک چیست فرمودند
تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استدلالی کشفی شود رزقنا الله سبحانه
الثبات والاستقامت علی الشریعت علماً و عملاً صلوات الله تعالی و سلامه
علی صاحبها بقیة التصدیع آنکه حامل رقیمه و عامیان شیخ مصطفی شرکجی
از نسل قاضی شرکجند پدران ایشان بزرگ بودند وظایف و وجوه
معاش بسیار داشتند مشار الیه از فقد آن اسباب معاش مضطر است
اسناد و فرامین همراه گرفته متوجه لشکر شده است التفات نموده
بر نهجی توجه فرمایند که سبب حصول جمعیت شود و از اضطراب و تفرقه
نجات یابد زیاده مصدع نشد مکتوب هشتاد و پنجم بمرزا فتح الله
حکیم صدور یافت در ترغیب بر اتیان اعمال صالحه خصوصاً اداء صلوات
بجماعات وفقکم الله سبحانه و ایاکم لمرضاته آدمی را همچنانکه از درستی
اعتقادات چاره نیست از اتیان اعمال صالحه نیز چاره نیست
و جامع ترین طاعات اداء صلوة است قال علیه الصلوات و
السلام الصلوة عماد الدین فمن اقامها فقد اقام الدین و من ترکها
فقد هدم الدین و کسی را که بر مواظبت اداء صلوة موفق ساختند
از فحش و منکر باز دارند کریمه ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر
موید این سخن است و صلوتی که نه چنین است صورت صلوة است
حقیقت ندارد ولیکن تا زمان حصول حقیقت صورت را از دست
نمی باید داد ما لا یدرک کله لا یترک کله اکرم الاکرمین اگر صورت
را بحقیقت اعتبار نماید مستبعد نیست فعلیکم بمواظبت اداء الصلوة

عبادات و مقرب ترین ص

مع الجماعات مع الخشوع والخضوع فانها سبب النجاة والفلاح قال
الله سبحانه وتعالی قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون
کار آنست که با وجود مخاطره کرده شود سپاهیان در وقت
غلبه غنیم اگر اندک تردد میکنند اعتبار بسیار پیدا میکنند صلاح جوانان
بآن سبب اعتبار دارد که با وجود غلبه شهوات نفسانی خود را بصلاح
آورده اند اصحاب کهف این بزرگی بواسطه یک هجرت از مخالف
دین یافتند در حدیث نبوی علیه وعلی آله الصلوة والتحیات وارد است
عبادت فی الهرج کهجرة الی پس منافی فی الحقیقه عین باعث است مابل حد
زیاده ازین چه نوشته آید فرزندی شیخ بهاء الدین را صحبت فقرا
مرغوب می افتد و با اهل غناء و تنعم دو منجذب است مید اند که صحبت
ایشان سم قاتل است ولقمه چرب شان ظلمة افزا الحذر الحذر ثم الحذر
الحذر در حدیث صحیح وارد است علی مصدره الصلوة والسلام
من تواضع غنيا لغناه ذهب ثلثا دینه فویل لمن تواضعهم لغناهم والله
سبحانه الموفق مکتوب هشتاد و ششم بیکی از حکام برکنه جرک صدور
یافت در بیان سلامتی قلب از ما دون حق سبحانه حق سبحانه وتعالی
بر حد اعتدال و مرکز عدالت استقامت کرامت فرماید بحرمت سید
المرسلین علیه وعلی آله وعلیهم من الصلوة افضلها ومن التسلیمات اکملها آنچه
بر ما و شما است سلامتی قلب است از گرفتاری ما دون حق سبحانه و این سلامتی
بر تقدیری است که غیر او را سبحانه بر دل خطوری نماند اگر فرضاً
تا هزار سال عمر واکند غیر بر دل نگذرد و بواسطه نسیانی که دل را
از ماسوی شده است کار اینست غیر این همه هیچ در وقت حیات حاصل

ملاقات از روی کرم گفته اند بودند که در مهمی و کاری اگر رجوع
افتد بما خواهی نوشت بناء علی ذلک مصدع گشت که شیخ عبد الله
صوفی از نیکان است بواسطه بعضی حوایج قرضدار گشته امیدواست
که مدد وی در تخلیص ذمه او خواهند فرمود والسلام مکتوب هشتاد
و هفتم به پهلوان محمود صدور یافت در بیان آنکه چه سعادت است
که دوستان خدا جل وعلا را قبول نمایند سلمکم الله تعالی وثبتکم
علی جادة الشریعة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة تحسین ثبات
خاندان ایشان را قدوم میان شیخ مزمل است برکات صحبت
ایشان را چه شرح دهد چه سعادت که دوستان خدا جل وعلا کسی را کسی
قبول نمایند چه جای آنکه بمحبت و قربت ممتاز سازند هم قوم لا یشقی
جلیسهم بالجمله صحبت ایشان را غنیمت شمرند و آداب صحبت را مرعی
دارند تا موثر افتد زیاده چه نویسد والسلام اولاً وآخراً مکتوب
هشتاد و هشتم نیز به پهلوان محمود صدور یافت در بیان آنکه
چه نعمتی است که کسی با ایمان و صلاح موی سیاه خود را سفید
کرده باشد و در جوانی خوف غالب باید و در پیری رجا حق سبحانه
وتعالی همواره با خود دارد چه نعمتی است که کسی با ایمان و صلاح
موی سیاه خود را سفید سازد در حدیث نبوی است علیه الصلوة
والسلام من شاب شیبة فی الاسلام غفر له جانب امید را ترجیح
دهند و ظن مغفرت را غالب سازند که در جوانی خوف بیشتر در کار است
و در پیری رجا غالب باید ساخت که در جوانی خوف بیشتر در کار است
نرمی باید والسلام اولاً وآخراً مکتوب هشتاد و نهم بمرزا علی جان

ملاقات

صدور یافت در عزا حق سبحانه و تعالی بر جادهٔ شریعت علی صا
حبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت ارزانی فرماید آدمی را
بحکم کل نفس ذائقة الموت از مرگ چاره نیست فطوبی لمن طال عمره
وکثر عمله همین موتست که مشتاقان را بآن تسلی میدهند و وسیله
وصول دوست بدوست میسازند من کان یرجو لقاء الله فان
اجل الله لآت آری حال واپس ماندگان وگرفتاران بلی دولت
حضور بمطلب رسیدگان و ازادگان خراب و ابتر است ولی نعمة
مرحومه شما درین آوان بسی مغتنم بودند الحال بر شمایان لازم است که
مکافات احسان باحسان بکنید و بدعا و صدقه ساعت فساعت
مدد نمایند فان المیت کالغریق ینتظر دعوة ملحقة من اب او ام او اخ
او صدیق و نیز می باید که از مرگ ایشان مرگ خود عبرت بگیرید و تمام
خود را بمرضی حق بپرید و حیات دنیا را غیر از متاع غرور نشمارید اگر برادر مرحوم
تمتعات دنیوی را اندک اعتباری بودی بر کفار بدکردار تجویز نمیفرمود
رزقنا الله سبحانه و ایاکم الاعراض عما سوی الله سبحانه والاقبال الی
جناب قدسه بحرمت سید المرسلین علیه وعلی آله وعلیهم من الصلوات
افضلها ومن التسلیمات اکملها والسلام والاکرام مکتوب نودم بخواجه
قاسم صدور یافت در ترغیب بر آنکه بکلیت متوجه حق سبحانه باید بود
و امروز حصول این دولت وابسته بتوجه و اخلاص این طبقه علیه نقشبندیه
است قدس الله تعالی اسرارهم حضرت حق سبحانه و تعالی دنیای
دنیه را در نظر همت خوار و بی اعتبار گردانید و حسن و جمال آخرت را در مرآت
باطن متجلی و متمکن گرداناد بحرمت سید البشر المطهر عن زیغ البصر علیه وعلی آله

من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها الثقات نامه گرامی مع هدایای
محترمه وصول یافت کرم نمودند جزاکم الله سبحانه خیر الجزاء نصیحتی
که بمحبان و مخلصان کرده میشود همه آنست که بکلیت اقبال بجناب
قدس خداوندی جل شانه میسر گردد و اعراض از ما دون او تعالی
حاصل آید مصرع کار اینست غیر این همه هیچ امروز حصول این دولت
عظمی وابسته بتوجه و اخلاص باین طبقه علیه نقشبندیه است ر حصول
یاضات و مجاهدات شاقه آن میسر نگردد که بیک صحبت ایشان
یابد چه در طریق این بزرگواران اندراج نهایت در بدایت است
در اول صحبت آن می بخشند که منتهیان را در نهایت بدست
می افتد طریق این بزرگواران طریق اصحاب کرامست که ایشان را
در اول صحبت خیر البشر علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات آن کمالات
میسر میشد که اولیای امت را در نهایت شاید میسر شود و این لطف
اندراج نهایت در بدایت است فعلیکم بمحبة هولاء الاکابر فانهم
ملاک الامر والسلام علیکم وعلی سایر من اتبع الهدی والتزم متابعة
المصطفی علیه وعلی آله الصلوة والسلام مکتوب نود و یکم بشیخ
کبیر صدور یافت در بیان آنکه تصحیح عقاید و اتیان اعمال صالحه
هر دو جناح اند از برای طیران عالم قدس و مقصود از اعمال
شریعت و احوال حقیقت تزکیه نفس و تصفیه قلب است
رزقنا الله سبحانه و ایاکم الاستقامت علی متابعة السنة السنیة
علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة کار اینست که اولا تصحیح عقاید
بر وفق آراء علماء اهل سنت و جماعت که فرقه ناجیه اند باید کرد

ثانیا علم و عمل بمقتضای احکام فقهیه لازم باید ساخت بعد از
تحصیل این دو جناح اعتقادی و عملی قصد طیران عالم قدس باید نمود
کار اینست غیر این همه هیچ ۞ مقصود از اعمال شریعت و احوال
طریقت و حقیقت تزکیه نفس و تصفیه قلب است تا نفس مزکی نشود
و قلب سلامتی پیدا نکند ایمان حقیقی که نجات وابسته بآنست میسر
نشود و سلامتی قلب وقتی صورت بندد که غیر او تعالی اصلا بر دل
خطور نکند اگر هزار سال گذرد غیر او در دل عبور نباشد زیرا که
این زمان دل را نسیان ماسوی تمام میسر شده است اگر بتکلف
یادش دهند یاد نکند این حالت معبر بفنا است و قدم اول است
درین راه و من دونه خرط القتاد و السلام اولا و آخرا مکتوب نود و
دوم نیز بشیخ کبیر صدور یافت در بیان آنکه اطمینان قلب بذکر است
نه بنظر و استدلال ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی الشریعة المصطفویة
علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة الا بذکر الله تطمئن القلوب
راه اطمینان قلب ذکر الله است سبحانه نه بنظر و استدلال
بیت پای استدلالیان چوبین بود ۞ پای چوبین سخت بی تمکین بود
چه در ذکر کسب مناسبت است بآنجناب قدس هر چند هیچ مناسبت
نیست ما للتراب و رب الارباب لیکن یک قسم علاقه در میان ذاکر
و مذکور پیدا میشود که موجب محبت میگردد و چون محبت مستولی شد
غیر اطمینان هیچ نیست و چون کار باطمینان قلب رسید دولت
ابدی نقد وقت او گشت بیت ذکر گو ذکر تا ترا جانست ۞ پاکی
دل ز ذکر رحمانست ۞ و السلام اولا و آخرا مکتوب نود و سیوم بسکندر خان

لودی

لودی صدور یافت در بیان آنکه در جمیع اوقات بذکر الهی جل
شانه باید پرداخت بعد از اداء نماز پنجگانه بجماعت و اداء سنن
و رواتب اوقات خود را مصروف ذکر الهی جل سلطانه باید ساخت
و بغیر آن نباید پرداخت چه در خوردن و چه در خفتن و چه در آمدن
و چه در رفتن طریق ذکر را بشما معلوم کرده شده است بر همان
طریق استعمال نمایند اگر در جمعیت فتور یابند اول باید تعیین سبب فتور
کرد بعد از آن تلافی تقصیر آن باید نمود و بالتجا و تضرع تمام بحضرت
حق سبحانه رو باید آورد و دفع ظلمت آن خواست و شیخی را
که از وی گرفته باشند متوسل باید ساخت و الله سبحانه المیسر کل
العسیر و السلام مکتوب نود و چهارم بجعفر خان لودی صدور یافت
در بیان آنکه آدمی را از تصحیح عقاید و اتیان اعمال صالحه چاره نیست
تا باین دو باز و طیران عالم حقیقت نماید ۞ حضرت حق سبحانه و تعالی
بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة
استقامت کرامت فرماید آنچه لابدست و ناچار تصحیح عقاید است
اولا بموجب آرای صائبه اهل سنت و جماعت که فرقه ناجیه اند و
ثانیا اتیان اعمال است بموجب احکام فقهیه بعد از دانستن آن احکام
از فرایض و سنن و واجبات و مستحبات و حلال و حرام و مکروه و مشتبه
چون این دو جناح اعتقادی و عملی میسر شد اگر توفیق خداوندی
جل سلطانه مساعدت نماید می تواند که بعالم حقیقت طیران نماید و بی حصول
این دو باز و طیران و وصول بعالم حقیقت محالی است بیت محال است
سعدی که راه صفا ۞ توان رفت جز در پی مصطفی ۞ ثبتنا الله سبحانه

واباکم علی متابعته علیه وعلی آله الصلوة والسلام **مکتوب نود و پنجم بسید احمد بجواره صدور یافت دربیان آنکه آدمی نسخه جامع است وقلب او نیز بصفت جامعیت مخلوق است واقوال بعضی از مشایخ که در مرتبه سکر واقع شده است در وسعت قلب وامثال آن محمول بر توجیهات اند و در بیان آنکه صحو افضل است از سکر وما یناسب ذلک** ۰ آدمی نسخه ایست جامع هرچه در تمام موجوداتست در انسان تنها ثابت است لیکن از عالم امکان بطریق حقیقت واز مرتبه وجوب بطریق صورت ان الله خلق ادم علی صورته و برهمین جامعیت است قلب انسان که در هرچه در کلیت انسانست در قلب تنها است لهذا آنرا حقیقت جامعه میگویند وبجهت همین جامعیت بعضی از مشایخ از وسعت قلب چنین خبر داده اند که اگر عرش ومافیه در زاویه قلب عارف اندازند هیچ محسوس نشود زیرا که قلب جامع عناصر وافلاک است وعرش وکرسی وعقل ونفس وشامل مکانی ولامکانی پس هرآینه عرش ومافیه را بواسطه شمول لامکانیه در قلب مقداری نباشد چه عرش ومافیه باوجود وسعت داخل دایره امکان است مکانی هرچند وسیع است تنگست درجنب لامکانی قدری ندارد اما ارباب صحو از مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم میدانند که این حکم مبنی بر سکر است و محمول بر عدم تمایز میان حقیقت شی وانموذج او عرش مجید که محل ظهور تام است ازان رفیع تر است که در قلب تنگ آن را گنجایش باشد آنچه در قلب از عرش مینماید آن انموذج عرش است نه حقیقت

عرش وشک نیست که آن انموذج را هیچ مقداری نیست در جنب قلب که او جامع انموذجات بی نهایت است آئینه که در وی آسمان باین بزرگی با انشیاء دیگر نماید نمیتوان گفت که آئینه که آئینه از آسمان وسیع تر است آری تمثال آسمان که در آئینه است درجنب آئینه صغیر است نه حقیقت آسمان این مبحث بمثالی روشن کرده ومثلا در انسان انموذجی از کره عنصر خاک مکون است نظر بجامعیت روشن کرده ومثلا در انسان انموذجی از کره عنصر خاک ملمون است لکن انسان نمی توان گفت که وجود انسان از کره عنصر خاک اوسع است بلکه وجود انسان را درجنب کره خاک هیچ مقداری نیست جز محقر شی بلکه انموذج حقیر شی را شی دانسته این حکم بوقوع می آید از همین قبیل است کلام بعضی از مشایخ که در غلبه سکر گفته اند جمع محمدی اجمع است از جمع الهی جل سلطانه چون محمد را علیه الصلوة و السلام والتحیة جامع حقیقت امکان و مرتبه وجوب دانسته اند صورت حکم کرده اند که جامعیت محمد از جامعیت الله تعالی شانه زیاده است انجا نیز صورت را حقیقت تصور نموده این حکم کرده اند محمد علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات جامع صورت مرتبه وجوب است نه حقیقت وجوب والله تعالی وتقدس واجب الوجود حقیقی است واگر فرق میکردند در میان حقیقت وجوب وصورت وجوب چنین حکم نمی کردند حاشا وکلا من امثال هذه الاحکام السکریة محمد بنده است محدود ومتناهی واو تعالی وتقدس غیر محدود است ونامتناهی باید دانست که هرچه از احکام سکریه است از مقام ولایت

وهرچه از صحو است بمقام نبوة تعلق دارد که کمل تابعان انبیا را علیهم
الصلوات والتسلیمات بواسطه صحو ازین مقام بطریق تبعیت نیز نصیب است
بسطامیه سکر را بر صحو تفضیل میدهند لهذا شیخ ابویزید بسطامی قدس
سره میکوید لوای ارفع من لوای محمد لوای ولایت میداند ولوای محمد را
علیه الصلوة والتسلیمات لوای نبوت لوای ولایت را که رو بسکر
دارد ترجیح میدهد بر لوای نبوت که رو بصحو دارد وازین عالم است
سخن بعض که کفته است الولایت افضل من النبوت میدانند
که در ولایت رو بحق دارد ودر نبوت رو بخلق افضل است از روی
بخلق بعضی در توجیه این سخن کفته اند که ولایت نبی افضل است
از نبوت او نزد این حقیر امثال این سخنان دور از کار مینماید چه نبوت
رو بخلق فقط نیست بلکه با این توجه رو بحق نیز دارد و باطنش با حق است
سبحانه وظاهرش با خلق وانکه تمام رو بخلق دارد از مدبر است انبیا
علیهم الصلوات والتسلیمات بهترین جمیع موجودات اند بهترین دولت
را با ایشان سهم داشته اند ولایت جزو نبوت است نبوت
کل است لاجرم نبوت افضل باشد از ولایت خواه ولایت نبی باشد
خواه ولایت ولی پس صحو افضل شد از سکر چه در صحو سکر مندرج است
همچو اندراج ولایت در نبوت صحو تنها که عوام الناس راست
از مبحث خارج است بر ان صحو ترجیح دادن معنی ندارد وصحوی که متضمن
سکر است البته افضل است از سکر علوم شرعیه که مصادر انها
مرتبه نبوت است سراسر صحو است ومخالف آن علوم هرچه باشد
از سکر است صاحب سکر معذور است تقلید ایشان علوم

صحو است

صحو است نه علوم سکر ثبتنا الله سبحانه علی تقلید العلوم الشرعیة
علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة یرحم الله عبدا قال آمینا الخ
در حدیث قدسی واقع است لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی
قلب عبدی المومن مراد ازین کنجایش صورت مرتبه وجوب است
نه حقیقت که حلول در انجا محال است چنانکه بالا کذشت پس ظاهر شد که
شمول قلب مر لامکانیه را باعتبار صورت لامکانیه است نه حقیقت
آن تا عرش وما فیه را در وی مقداری باشد این حکم مخصوص بحقیقت
لامکانیه است مکتوب نود وششم بمجد شریف صدور یافت در منع
وزجر بر تسویف وتاخیر ودر تحریض بر متابعت شریعت علی صاحبها الصلوات
والسلام والتحیة وما یناسب ذلک ای فرزند امروز که اوان فرصت است
واسباب جمعیت همه میسر کنجایش تسویف وتاخیر نیست بهترین اوقات را
که زمان عنفوان جوانی است در بهترین اعمال که طاعت وعبادت مولی است
تعالی وتقدس می باید مصروف داشت از محرمات ومشتبهات شرعیه اجتناب
نموده پنج وقت نماز بجماعت لازم باید ساخت وادای زکوة بر تقدیر وجود
نصاب نیز از ضروریات اسلام است ازا هم برغبت بلکه بمنت می باید ادا
نمود از کمال کرم خود حق تعالی در تمام روز وشب پنج وقت از برای عبادت
معین ساخت واز اموال نامیه والغام عشر را تحقیقا وتقریبا از برای
فقرا تعیین فرمود ومیدان تصرف مباحات را فراخ کردانید خیلی بی انصافیست
که در بیست وچهار ساعت روز وشب دو کری صرف طاعت حق سبحانه نشود
واز چهل سهم یک سهم بفقرا ادا نیابد واز دایره وسیعه مباحات پا
بیرون کشیده بمحرمات ومشتبهات در رفته شود در موسم جوانی که اوان

سلطان نفس آماره است و قهرمان شیطان لعین قلیل عمل را بکثیر اجر
می بردارند و فردا که بارذل عمر رسانند و حواس و قوی سستی پیدا
کند و اسباب جمعیت تشتت نمایند غیر از ندامت و پشیمانی محصل نخواهد بود
و بسا است که تا فردا نگذارند و فرصت ندامت و پشیمانی که نحوی از توبه
است میسر نشود و عذاب ابدی و عقوبت سرمدی که پیغمبر صادق علیه
من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها از آن اخبار فرموده و عصاة
را از آن ایعاد نموده در پیش است تخلفی ندارد و امروز شیطان بغرور
کرم بر در و کار جل سلطانه در مداهنت می اندازد و عفو او را سبحانه
بهانه ساخته مرتکب معاصی میسازد باید دانست که در دار دنیا که محل
آزمایش و ابتلا است دشمن و دوست را ممتزج ساخته اند و هر دو را
مشمول رحمت گردانیده کریمه ورحمتی وسعت کل شیء از آن مشعر است
و در روز قیامت دشمن را از دوست جدا خواهند ساخت کریمه
وامتازوا الیوم ایها المجرمون مخبر از انست و در آن وقت قرعه رحمت
را بنام دوستان خواهند انداخت و دشمنان را محروم مطلق و
ملعون محقق خواهند فرمود کریمه فساکتبها للذین یتقون و یوتون
الزکوة والذین هم بآیاتنا یومنون شاهد این معنی است یعنی تحقیق
اثبات خواهم کرد آن رحمت را از برای آن جماعه که پرهیزگاری کنند
از کفر و معاصی و ادا میکنند زکوة را البس کرم و رحمت در آخرت مخصوص
بابرار و اهل اسلام نیک کردار داشت آری مطلق اهل اسلام را بتقدیر
خیریت خاتمت از رحمت نصیب است اگرچه بعد از ازمنه متطاوله از
عذاب دوزخ نجات یابند اما ظلمات معاصی و عدم مبالات بانجام

منزله سماوی

منزله سماوی کی بگذارد که نور ایمان از البلا مست پیر و علما فرموده اند که اصرار
بر صغیره بکبیره میرساند و اصرار بر کبیره مفضی بکفر است عیاذا بالله
سبحانه سه اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده
شوی ورنه سخن بسیار است حق سبحانه و تعالی توفیق مرضیات
خود رفیق گرداناد بحرمت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم
و آله بقیة المقصود آنکه مولانا اسحاق حامل رقیمه آشنا و مخلص فقیر
است و حق جوار از قدیم نیز دارد اگر مددی و اعانتی طلبد توجه را
مرعی خواهند داشت مشار الیه در فن کتابت و انشا بقدر اطلاع
دارد والسلام مکتوب نود و هفتم بشیخ درویش صدر دریافت
در بیان آنکه مقصود از عبادات مامورة تحصیل یقین است و ما یناسب
ذلک حق سبحانه و تعالی ما مفلسان را بحقیقت ایمان مشرف گرداناد بحرمت
سید المرسلین علیه و علی آله و علیهم من الصلوات اتمها و من التسلیمات
اکملها همچنانکه مقصود از خلقت انسانی ادای عبادات مامورة است
مقصود از ادای عبادات مامورة است مقصود از ادای عبادات
تحصیل یقین است که حقیقت ایمان است تواند بود که کریمه و اعبد ربک
حتی یاتیک الیقین رمزی باین معنی باشد چه کلمه حتی همچنانکه از برای معنی
غایت می آید از برای معنی علیة نیز می آید ای لاجل ان یاتیک الیقین
گویا ایمانی که پیش از ادای عبادت صورت ایمانست نه حقیقت ایمان
که تعبیر از آن بیقین کرده شد فال عز شانه یا ایها الذین آمنوا آمنوا ای الذین
آمنوا صورة آمنوا حقیقة گاه بادای وظایف العبادات المامورات و مقصود
از فنا و بقا که ولایت عبارت از تحصیل این دولت است همین یقین است

وبس واگر از فنا فی الله والبقاء به معنی دیگر خواهند که بحالیت و محلیت
متوهم باشند خود عین الحاد و زندقه است در غلبه حال و سکر وقت
چیزها ظاهر میشوند که آخر از آن باید گذشت و مستغفر باید شد ابراهیم بن
شیبان که از مشایخ طبقات است قدس الله تعالی ارواحهم
میگوید علم الفناء والبقاء یدور علی اخلاص الوحدانیة وصحة العبودیة
وماسوی ذلک فمغالیط وزندقة والحق که راست میفرماید واین کلام
از استقامت او خبر میدهد فنا فی الله عبارت از فنای در مرضیات
اوست سبحانه وعلی هذا القیاس السیر الی الله والسیر فی الله ونحوهما تا
مصدع میگردد که صلاح آثاری میان شیخ الله بخش بصلاح وتقوی
وفضیلت آراسته اند وجمع کثیر بایشان وابسته در ماده از مواد اگر معونتی
طلبند امید است که توجه شریف بحال ایشان مرعی خواهند فرمود والسلام
علیکم وعلی سایر من اتبع الهدی **مکتوب نود و هشتم بعبد القادر پسر شیخ ذکریا**
صدور یافت در ترغیب برفق و ترک عنف بایراد احادیث نبویه علی
مصدرها الصلوة والسلام والتحیة حق سبحانه بر مرکز عدالت استقامت
ارزانی فرماید چند حدیث نبوی علیه من الصلوات اتمها ومن التسلیمات
اکملها که در باب تذکیر و وعظ و نصیحت وارد شده اند ایراد نموده حق
سبحانه وتعالی عمل بمقتضای آنها میسر گرداند قال رسول الله صلی الله
تعالی علیه وآله وسلم ان الله رفیق یحب الرفق ویعطی علی الرفق
ما لا یعطی علی العنف وما لا یعطی علی ما سواه رواه مسلم وفی روایة له
قال لعائشة علیک بالرفق وایاک والعنف والفحش ان الرفق لا یکون
فی شیء الا زانه ولا ینزع من شیء الا شانه وقال ایضا علیه وعلی

آله الصلوة والتحیة من یحرم الرفق یحرم الخیر وقال ایضا علیه وعلی
آله الصلوة والسلام ان من احبکم الی احسنکم اخلاقا وقال ایضا
علیه الصلوة والسلام من اعطی حظه من الرفق اعطی حظه من الدنیا
والآخرة وقال ایضا علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات الحیاء من الا
یمان فی الجنة والبذاء من الجفاء والجفاء فی النار ان الله یبغض الفحش
البذی الا اخبرکم بمن یحرم النار علیه وعلی کل هین لین قریب سهل
المؤمنون هینون لینون کالجمل الانف ان قید انقاد وان انیخ علی
صخرة استناخ من کظم غیظا وهو یقدر علی ان ینفذه دعاه الله
علی رؤوس الخلایق یوم القیمة حتی یخیره فی ای الحور شاء ان
رجلا قال للنبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم اوصنی قال لا تغضب
فردد مرارا قال لا تغضب الا اخبرکم باهل الجنة کل ضعیف متضعف لو اقسم
علی الله لابره الا اخبرکم باهل النار کل عتل جواظ مستکبر اذا غضب احدکم
وهو قایم فلیجلس فان ذهب عنه الغضب والا فلیضطجع ان الغضب
لیفسد الایمان کما یفسد الصبر العسل من تواضع لله رفعه الله فهو فی
نفسه صغیر وفی اعین الناس عظیم ومن تکبر وضعه الله فهو فی
اعین الناس صغیر وفی نفسه کبیر حتی لهو اهون علیهم من کلب او
خنزیر قال موسی بن عمران علی نبینا وعلیه الصلوات والتسلیمات
یا رب من اعز عبادک قال من اذا قدر غفر وقال ایضا علیه الصلوة
والتحیة من خزن لسانه ستر الله عورته ومن کف غضبه کف الله عنه
عذابه یوم القیمة ومن اعتذر الی الله قبل الله عذره وقال ایضا علیه
الصلوة والسلام من کانت له مظلمة لاخیه من عرضه او شیء فلیتحلله منه

والایمان صح
ومن یحرم النار صح

الیوم قبل الا لا یکون دینار ولا درهم ان کان له عمل صالح اخذ بقدر مظلمته
وان لم یکن حسنات اخذ من سیات صاحبه فحمل علیه وقال ایضا علیه الصلوة
والسلام اتدرون ما المفلس قالوا المفلس فینا من لا درهم له ولا متاع فقال
ان المفلس من امتی من یاتی یوم القیمة بصلوة وصیام وزکوة ویاتی قد شتم
هذا و اکل مال هذا و سفک دم هذا و ضرب هذا فیعطی هذا من حسناته فان فنیت و قذف هذا
حسناته قبل ان یقضی ما علیه اخذ من خطایاهم فطرحت علیه ثم طرح فی النار
وعن معاویة رضی الله تعالی عنه انه کتب الی عایشة رضی الله تعالی عنها
ان اکتبی الی کتابا توصینی فیه ولا تکثری فکتبت سلام علیکم اما بعد فانی سمعت
رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم یقول من التمس
رضی الله بسخط الناس کفاه الله مونة الناس ومن التمس رضی
الناس بسخط الله وکله الله الی الناس والسلام علیک صدق رسول الله
صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم وبارک رزقنا الله سبحانه وایاکم
التوفیق بالعمل بما اخبر المخبر الصادق والسلام این احادیث اگرچه ترجمه
نوشته نشده است اما بخدمت شیخ جیو رجوع نموده معانی اینها را خواهند
فهمید وسعی خواهند کرد که عمل بمقتضای اینها میسر شود بقاء دنیا بسیار اندک
است و عذاب آخرت بسیار شدید و دایمی است عقل دوراندیش را
کار باید فرمود بطراوت بی حلاوت دنیا مغرور نباید شد واگر بدنیا کسی را
عزت وآبرو باشد کفار دنیادار باید که از همه عزیزتر باشند بظاهر دنیا
فریفته گشتن از بیخردیست فرصت چند روزه را غنیمت باید شمرد و در
مراضی خدای عزوجل باید کوشید و بخلق خدای باید احسان نمود التعظیم
لامر الله والشفقة علی خلق الله هر دو اصل عظیم اند از برای نجات اخروی

مخبر صادق علیه الصلوة والسلام هرچه فرموده است مطابق
نفس امر است هزل و هذیان نیست خواب خرگوش تا چند
خواهد بود آخر رسوائی است و بینوائی کیف رسوائی و بینوائی
قال الله سبحانه وتعالی افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون
هرچند میداند که وقت شما تقاضای استماع امثال این سخنان نمی
کند عنفوان جوانیست و تنعمات دنیوی میسر و حکومت و تسلط بر
خلایق حاصل اما شفقت بر احوال شما باعث این گفت وگو میکردد
وهنوز هیچ نرفته وقت توبه و انابت است خبر شرط است
ع در خانه اگر کس است یک حرف بس است **مکتوب نود و نهم**
بملا حسن کشمیری صدور یافت در جواب استفساری که نموده بود
از کیفیت دوام آگاهی و جمع آن با حالت نوم که سراسر غفلت و تعطیل است
التفات نامه گرامی مشرف ساخت استفساری که رفته بود از کیفیت
دوام آگاهی و جمع آن با حالت نوم که سراسر غفلت و تعطیل است
که بعضی از اکابر این خانواده بزرگ از حصول آن دولت خبر داده
اند مخدوما حل این اشکال مبتنی بر مقدمه است که بیان آن ضرورست
گوئیم روح انسانی را پیش از تعلق باین پیکر هیولانی راه ترقی
و عروج مسدود بود و در قفص و ما منا الا له مقام معلوم محبوس
و مقید لیکن در نهاد آن جوهر نفیس استعداد عروج بشر و طنزول
ودیعت نهاده بودند و ترتیب او ازین راه بر ملک مقرر فرموده
حق سبحانه و تعالی از کمال کرم خویش آن جوهر نورانی را باین پیکر
ظلمانی جمع فرمود فسبحان من جمع بین النور والظلمة وقرن الامر بالخلق

وچون این دو امر که فی الحقیقه بر دو طرف نقیض واقع شده بودند
حکیم مطلق جل سلطانه از برای تحقق این اجتماع وتقرر این انتظام روح
را با نفس نسبت تعشق وگرفتاری داد واین گرفتاری را سبب انحطاط
اینها کردانید کریمهٔ لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل
سافلین رمزی ازین بیان مینماید واین تنزل روح وگرفتاری
آن فی الحقیقه از قبیل مدح بما یشبه الذم است پس بواسطه آن
نسبت حبی روح تمام خود را بعالم نفس انداخت وخود را تابع
او کردانید بلکه خود را نیز فراموش ساخت وتعبیر از خود بنفس
اماره نمود واین لطافت دیگر است در نهاد روح که از کمال لطافت
بهر چه رو می آرد وحکم او میگیرد پس هرگاه خود را فراموش کرده باشد
ناچار نسبت آگاهی سابق خود را که بمرتبه وجوب تعالت وتقدست
داشت نیز فراموش کرده باشد وتمام خود را بالغفلت سپارد وحکم
ظلمت گیرد الله تعالی از کمال مهربانی وبنده نوازی انبیا را علیهم الصلوات
والتسلیمات مبعوث ساخت واو را بتوسل این اکابر بجود دعوت فرمود
وبمخالفت نفس روح را که معشوقه اوست امر نمود فمن یرجع القهقری
فقد فاز فوزا عظیما ومن لم یرفع راسه واختار الخلود الی الارض
فقد ضل ضلالا بعیدا اذا جواب آن اشکال گوئیم که ازین مقدمه
اجتماع روح بالنفس مفهوم گشت بلکه فنا آن در نفس وبقا آن
بدو پس ناچار تا زمانی که این اجتماع وانتظام برپاست غفلت ظاهر
عین غفلت باطن است ونوم که غفلت ظاهر است عین غفلت باطن
باشد وچون این انتظام خلل پذیرد وباطن از محبت ظاهر اعراض نمود

ز و بمحبت البطن البطون آرد و فنائی وبقائی که به فانی پیدا کرده
بود رو بزوال آورده فنا وبقا بباقی حقیقی تعالی وتقدس حاصل کند
این زمان غفلت ظاهر در حضور باطن تاثیر نکند چرا تاثیر کند باطن را
تمام نسبت بجانب ظاهر گشته است واز ظاهر بباطن هیچ در نمیرود
پس روا است که ظاهر غافل باشد وباطن آگاه ولا محذور مثلا روغن
بادام تا زمانی که بکنجاره ممتزج ومختلط است حکم هر دو متحد است
وچون روغن از کنجاره جدا گشت احکام متمایزه پیدا شد پس حکم یکی
بر دیگری متمشی نشود واین جنبی صاحب دولتی را اگر خواهند بعالم باز
گردانند وعالمی را بتوسط وجود شریف او از ظلمات نفسانی وا هم
رهانند او را بطریق سیر عن الله بالله بعالم فرود می آرند روی او
تمام بخلق میگردد بی آنکه گرفتاری باینها پیدا کند چه او برهمان گرفتاری
سابق خود است بی اختیار او را درین عالم آورده اند پس این
منتهی با سایر مبتدیان در اعراض از جناب قدس تعالی وتقدس
تعالی واقبال بخلق در صورت شرکت دارد اما فی الحقیقه هیچ مناسبت
ندارد از گرفتاری تا عدم گرفتاری تفاوت فاحش است وایضا اقبال
بخلق در حق این منتهی بی اختیاریست رغبتی درین ندارد بلکه رضای
حق سبحانه درین اقبال است ودر مبتدی ذاتیست ورغبت است
ونامرضی حق است سبحانه وفرقی دیگر گوئیم مبتدی را میسر
که از عالم او گردانیده رو بحق تعالی وتقدس آرد ومنتهی را
اعراض از خلق محال است دوام اقبال بخلق لازم مقام اوست
مگر آنکه کار دعوت او تمام شود واو را از قرار فنا بدار بقا انتقال دهند

خبش

دعو

آن زمان ندای اللهم الرفیق الاعلی نقد وقت اوست مشایخ طریقت
قدس الله تعالی اسرارهم در تعیین مقام دعوت سخنان فرموده اند
جمعی جمع توجه بین الحق والخلق گفته اند اختلاف آن مبتنی بر اختلاف
احوال و مقامات است هر کسی که از مقام خود خبر داده والامر عند الله
سبحانه وانچه سید الطایفه جنید رضی الله تعالی عنه فرموده است
که النهایة هی الرجوع الی البدایة موافق مقام دعوتیست که درین
مسوده تحریر یافته چه در بدایت تمام رو بخلق است حدیث تنام
عینای ولا ینام قلبی که تحریر یافته بود اشارت بدوام آگاهی نیست
بلکه اخبار است از عدم غفلت از جریان احوال خویش و امت
خویش لهذا نوم در حق آن سرور علیه الصلوة والسلام ناقض
طهارت نگشت و چون نبی در رنگ شبان است در محافظت امت
خود غفلت شایان منصب نبوة او نباشد و حدیث لی مع الله وقت
لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل بر تقدیر صحت اشارت بتجلی ذاتی
برقی تواند بود و آن تجلی نیز مستلزم اقبال بجناب قدس خداوندی
جل سلطانه نیست بلکه این تجلی از انجانب است متجلی له را در آن
صنعی نیست از قبیل سیر معشوق در عاشق است عاشق از سیر سیر گشته است
آینه صورت از سفر دور است ؛ کان پذیرای صورت از نور است
باید دانست که بر تقدیر رجوع تجلی حجب مرتفعه عود نمی کنند با وجود
بی پردگی او را بخلق مشغول می داشته اند و فلاح خلایق را با او مربوط ساخته
مثل این بزرگواران مثل شخصی است که بکمال تقرب بادشاه دارد
و میان او و بادشاه حایلی از صورت و معنی هیچ نیست مع ذلک اورا

بخدمات ارباب حوایج مشغول داشته است این فرق دیگریست
در میان مبتدی و منتهی مرجوع چه مبتدی صاحب حجب است و منتهی مرتفع
الحجب والسلام علیکم وعلی سایر من اتبع الهدی مکتوب صدم نیز بملا
حسن کشمیری صدور یافت در جواب سوالی که نموده بود که شیخ
عبد الکبیر یمنی گفته است که حق سبحانه و تعالی عالم بغیب نیست
التفات نامه گرامی مشرف ساخت آنچه از روی کرم مرقوم بود بوضوح
انجامید نوشته بودند که شیخ عبد الکبیر یمنی گفته است که حق سبحانه
و تعالی عالم بغیب نیست مخدوما فقیر را تاب استماع امثال این سخنان
اصلا نیست بی اختیار رگ فاروقیم در حرکت می آید و فرصت تاویل
و توجیه آن نمی دهد قایل آن سخنان شیخ کبیر یمنی باشد یا شیخ اکبر شامی
کلام محمد عربی علیه و علی آله الصلوة والسلام در کار است نه کلام محیی الدین
عربی و صدر الدین قونوی و عبد الرزاق کاشی ما را با نص کار است
نه بفص فتوحات مدنیه از فتوحات مکیه مستغنی ساخته است حق تعالی
در کلام مجید خود را بعلم غیب خود می ستاید و خود را عالم الغیب میفرماید
نفی علم غیب کردن از وسبحانه بسیار مستقبح و منکر است و فی الحقیقه تکذیب
است مر حق را سبحانه غیبت را معنی دیگر گفتن از شناعت نمی برآرد کبرت
کلمة تخرج من افواههم فیالیت شعری ما حملهم علی التفوه بامثال هذه الکلمات
الصریحة فی خلاف الشریعة منصور را اگر انا الحق گوید و بسطامی سبحانی معذور دا
رند و مغلوبند در غلبات احوال نیست تعلق بعلم دارد و مستند تاویل
اما این قسم کلام از احوال ح
عذر را نمی شاید و هیچ تاویلی درین مقام مقبول نیست فان کلام
السکاری یحمل و یصرف عن الظاهر لا غیر و اگر متکلم این کلام مقصود از

از اظهار این کلام ملامت خلق داشته باشد و نفرت اینها آن نیز مستکره است
و همچنین از برای تحصیل ملامت خلق راهها بسیار است بچه ضرورت کسی تا
بسر حد کفر رساند و چون در تاویل این کلام سخن کرده اند و استفسار نموده بحکم
سوالی را جوابی باید بضرورت دران باب سخن میراند و علم الغیب عند الله
سبحانه انکه گفته اند که غیب معدوم باشد علم بمعدوم نباشد یعنی چون غیب
نسبت بحق سبحانه معدوم مطلق است و لاشی محض تعلق علم را بوی معنی
معنی نباشد چه معلومیة او را از عدمیة مطلق و لاشیئیة محض می برارد و نتوان
گفت که حق سبحانه و تعالی عالم بشریک خود است چه شریک او تعالی و تقدس
اصلا موجود نیست و لاشی صرفست آری مفهوم غیب و مفهوم شریک
را تصور کردن ممکن است اما کلام در ماصدق اینها است نه در مفهوم
همچنین است حال جمیع محالات که مفهومات آنها ممکن التصور اند و ما
صدقات ممتنع التصور چه معلومیة از استحالة می برارد و لااقل
وجود ذهنی می بخشد و اعتراضی که بر توجیه مولانا محمد کاروجی کرده اند
درست است نفی نسبت علمیة در مرتبه احدیت مجرده مستلزم نفی
مطلق علم است تخصیص بنفی علم غیب کردن وجهی ندارد و اشکال دیگر
بر توجیه مولانا آنست که اگرچه در مرتبه احدیة مجرده نسبت علمیه منتفی
است اما عالمیة او تعالی بر حال خود است چه بذات عالم است
نه بصفت که صفت انجا منتفی است نفاة صفات حق را سبحانه عالم میگویند
باانکه صفت علم را از وی تعالی مسلوب میسازند انکشافی که بر صفت
مترتب میشد بر ذات مترتب میدانند فکذا هذا و توجیهی که خود کرده اند
واز غیب غیب ذات تعالی و تقدس اراده نموده و تعلق علم را بان

جایز نداشته اگرچه علم واجب باشد تعالی و تقدس اقرب توجیهات
است اما فقیر را در عدم جواز تعلق علم واجب را تعالی بذات بحت او
سبحانه بحث است که وجهی که در عدم جواز گفته اند اقتضای حقیقت علم است
مر احاطه معلوم را و ذات مطلق تعالی مقتضی عدم احاطه است
فلا یجتمعان اینجا محل خدشه است زیرا که در علم حصولی این معنی در بهذا التعلق صح
کار است که انجا حصول صورت معلوم است در قوت علمیه اما
در علم حضوری هیچ در کار نیست و در ما نحن فیه علم حضوری است
نه حصولی فلا محذور فی ان یتعلق العلم الواجبی سبحانه بذاته تعالی
بطریق الحضور لا بطریق الحصول والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال و صلی
الله تعالی علی سیدنا محمد و آله الطاهرین و سلم و بارک والسلام
اولاً و اخراً المکتوب صد و یکم نیز بملا حسن کشمیری صادر یافته
در رد جماعه که کاملان را ناقص تصور نموده زبان اعتراض دراز مینمایند
احسن الله سبحانه حالکم و اصلح بالکم مفاوضه شریفه مولانا محمد صدیق
رسانیدند حمد لله سبحانه که دور افتادگان را فراموش نساخته
اند مخاطبا لی که بنفس بحسب ظاهر ایراد نموده بودند فی الجمله بوضوح
پیوست آری هر اعتراضی که بر نفس دارند در زمان اماری مسلم است
اما بعد از حصول اطمینان محال لا که بر نفس دارند در زمان اماری
مسلم است اما بعد از حصول اطمینان اعتراضی نیست چه نفس درین موطن از
حق سبحانه راضی است و حق سبحانه از وی پس او مرضی و مقبول است
بر مقبول اعتراض نمیرود و مراد او مراد حق است سبحانه زیرا که
حصول این دولت در زمان تخلق باخلاق الله است ساحت قدس

او از اعتراض ما بهت فطرتان بلند است هر چه میگوئیم بجا عاید است
بیت اگه از خویشتن چو نیست چنین * چه خبر دارد از چنان و چنین *
بنا است که جاهلان از کمال جهل نفس مطمئنه را بامارگی تصور میکنند
و احکام امارگی بر مطمئنه اجرا می نمایند چنانکه کفار انبیا را علیهم الصلوات
والتسلیمات در رنگ سایر بشر دانسته از کمالات نبوة انکار نموده اند
اعاذنا الله سبحانه عن انکار هولاء الاکابر و انکار متابعیهم علیهم الصلوات
والتحیات مکتوب صد و دویم بملا مظفر صدور یافته در بیان آنکه محرم
در تقرض به سود مجموع مبلغ است نه زیادتی فقط مثلا شخصی ده تنکه را
قرض گرفت بدوازده تنکه درین صورت مجموع دوازده تنکه حرام
است نه دو تنکه زیادتی و ما یتعلق بذلک و ما یناسب ذلک الحمد لله و سلام
علی عباده الذین اصطفی شما آن روز میفرمودید که ربا در قرض بسود همان
فضل است و بس و محرم در قرض ده تنکه بدوازده تنکه همان دو تنکه
زیادتی است چون ببعض کتب فقهیه رجوع کرده شد ظاهر گشت
که در شریعت هر عقدی که در و فضل است نیز ربا است پس ناچار
این عقد محرم باشد و هر چه بسبب محرم تحصیل نمایند محرم خواهد بود و پس
آن ده تنکه نیز ربا باشد و محرم مقصود از فرستادن کتاب جامع الرموز
و روایات کتاب ابراهیم شاهی اظهار این معنی بود باقی ماند صورت
احتیاج مخدوما حرمت ربا بنص قطعی ثابت شده است که شامل محتاج
و غیر محتاج است تخصیص محتاج از آن نمودن نسخ این حکم قطعی است روایت
قنیه مرتبه آن ندارد که نسخ حکم قطعی کند و حال آنکه مولانا جمال لاهوری
که اعلم علماء لاهور بودند میفرمودند که بسیاری از روایات قنیه اعتماد را شایان

نیست و مخالف است بروایات کتب معتبره و لو سلم صحة هذه
الروایات پس احتیاج را باضطرار و مخمصه می باید فرود آورد تا مخصص
آن حکم قطعی کریمه فمن اضطر فی مخمصة باشد که مثل اوست در قوت
مصراع که رستم را کشد هم رخش رستم * و ایضا اگر از محتاج عام گرفته شود
پس باید که موردی از برای حکم حرمت ربا پیدا نشود چه هر که زیادتی را
قبول میکند علتش احتیاجی از احتیاجهای خواهد بود و بی احتیاج هیچکس بضرر
خود اقدام نخواهد نمود فلا یبقی لهذا الحکم المنزل من الحکیم الحمید مزید فایدة
تعالی کتابه العزیز من امثال هذا التوهم و لو سلم عموم الاحتیاج و لو
علی سبیل فرض المحال گوئیم که احتیاج از جمله ضروریات است و الضرورات
تقدر بقدرها پس طعام از آن مبلغ سود پختن و بمردم خوراندن داخل
احتیاج نیست و ضرورتی بان متعلق نه لهذا در ترکه میت احتیاج
میت مستثنی است و از آن مقصور بر کفن ساخته اند بجهت طعام
بروحانیت او و تجهیز داخل احتیاج نداشته اند بلکه او محتاج تر است
بصدقه پس در صورت متنازع فیه ملاحظه فرمایند که مستقرضان بسود
محتاج اند یا نه و بر تقدیر احتیاج طعامی که ایشان از برای جماعه از آن
بل برند آن جماعه را آن طعام خوردن حلال هست یا نه جماعه داری
و سپاهی گری را حیله احتیاج ساختن و قرض بسود را باین علت
گرفتن و آن را جایز و حلال داشتن از تدین دور است می باید که شیوه
امر معروف و نهی منکر را مرعی داشته جماعه که باین بلا گرفتار باشند
منع نمایند و بعدم صدق این حیله آگاه سازند چرا کسبی را باید اختیار
کرد که آخر او تکاب این قسم محظور مبتلا باید شد وجوه معیشت بسیار است

منحصر در سپاهگری نیست چون شما از اهل صلاح و تقوی آید روایت
طبیب در اکل فرستاده شد نوشته بودند که درین زمان بی شبهه
پیدا نمیشود راست است اما مهما امکن از شبهه باید احتراز نمود
زراعت بی طهارت که منافی طیب داشته اند در هندوستان اجتناب
ازان ممکن نیست لا یکلف الله نفسا الا وسعها اما ترک طعام بسود نمودن
در کمال امتنانی است حلال را حرام دانستن و حرام را حلال دانستن در حلال
و حرام قطعی است که انکار آن بکفر میکشد و در ظنیات نه چنین است بسا
امور مباحه اند نزد حنفی که شافعی آنها را مباح نمیداند و بالعکس در ما نحن فیه
اگر کسی در حلیت قرض بسود مر محتاج منکر را که بظاهر مخالف حکم نص قطعی
است توقف نماید نمیتوان او را تضلیل نمود و تکلیف باعتقاد حلیت او نمود
بلکه صواب بجانب او راجح است بل متیقن و مخالف او در خطر است
بعضی از یاران شما نقل کردند که روزی مولانا عبد الفتاح در حضور شما گفت گردید
که اگر قرض بی سود پیدا شود بهتر است چرا کسی بسود بگیرد و شما او را زجره
و گفتید که از حلال انکار میکنی مخذول ما امثال این سخنان در حلال قطعی گنجایش
دارند اگر حلال باشد شک نیست که ترک آن اولیست اهل ورع برخصت
امر میکنند بعزیمت دلالت مینمایند مفتیان لاهور احتیاج را دخل داده حکم
به حلیت کرده اند احتیاج را دامن فراخ است اگر بهمین کنند هیچ ربا نماند
و حکم نص قطعی بحرمت ربا عبث می افتد چنانکه بالا گذشت اما این قدر
ملاحظه بایستی مینمودند که دیگر از اطعام خورانیدن چه قسم احتیاج است
مر مستقرض به سود را روایت قنیه بعد الثنا والتی مجوز استقراض
بسود است مر محتاج را نه دیگر از آنکه اگر کسی گوید که محتاج این طعام اینانند

به نیت کفارت یمین یا ظهار یا صوم نجه باشد و شک نیست که او
باداى این کفارت محتاج است گفتم گویم اگر استطاعة طعام ندارد
روزه دارد نه آنکه قرض بسود بگیرد و اگر اقسام احتیاج ازین قبیل دیگر
هم پیدا شود باندک توجه به برکت تقوی مندفع خواهند شد و من
یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب زیاده اطناب رفت
والسلام علیکم و علی من اتبع الهدی مکتوب صد و سیوم بسیادت
و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیان معنی عافیت و طلب
کردن قاضی از برای سرهند حق سبحانه و تعالی با عافیت دارد
و آن عافیت خواسته می آید که عزیزی همواره دعا میکرد و تمنای
عافیت یک روزه مینمود شخصی از آن عزیز سوال کرد این همه که
میکندرانی مگر عافیت نیست گفت آن میخواهم که روزی از صباح
تا شام مرتکب معصیتی از معاصی حق سبحانه نباشم مدتیست که سرهند
قاضی ندارد و در اجرای بعضی احکام شرعیه کار بعجز میرسد مثلا برادر
زاده یتیم داریم از پدر او پاره میراث مانده است وصیی ندارد
در تصرف آن مال بی اذن شرعی مضطر است اگر قاضی باشد باذن او
کار می کشاید علی هذا القیاس مکتوب صد و چهارم بقضات پرگنه بنگالی
صدور یافته در عزا هر چند مصیبتی که از فوت مغفرت پناهی رسیده
بسیار شدیده است و بسی مستصعب اما بندگیست غیر از راضی بودن
از فعل مولی تعالی و تقدس چاره نیست از برای بودن نیاورده اند
از برای کار کردن آورده اند کار باید کرد و اگر کار کرده رفت باکی نیست
بلکه پادشاه است الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب در شان او ثابت

مصیبت بر رفتن میت بر حال رونده است تا با وجه معامله کنند
بدعا و استغفار و تصدق امداد می باید نمود قال رسول الله صلی الله
تعالی علیه و آله وسلم ما المیت فی القبر الا کالغریق المتغوث ینتظر
دعوت تلحقه من اب او ام او اخ او صدیق فاذا لحقته کان احب
الیه من الدنیا و ما فیها و ان الله تعالی لیدخل علی اهل القبور من دعاء
اهل الارض امثال الجبال من الرحمة و ان هدیة الاحیاء الی الاموات
الاستغفار لهم التفات نامه رسید هوای سرما بر فقیر بسیار شدید است
والاخوی را ضعاف نمیداشت سفارش بتاکید نوشته است انشاء الله تعالی
سود مند گردد زیاده تصدیع است محبت اثاری قاضی حسن و سایر
اعزه دعوات فراوان مطالعه نمایند و از حق تعالی در جمیع امور راضی
و شاکر باشند مکتوب صد و پنجم بحکیم عبد القادر صدور یافته
در بیان آنکه مریض تا زمانی که از مرض به نشود هیچ غذای او را سود مند
نیست و ما یناسب ذلک چونکه نزد حکما مقرر است که مریض تا زمانی که از
مرض به نشود هیچ غذائی او را سود مند نیست اگرچه مرغ مسمن باشد بلکه باشند
مقوی مرض است ع هرچه گیرد علتی علت شود پس اول فکر ازاله مرض
او مینمایند بعد از ان بغذاهای مناسب بتدریج او را بقوت اصلی می آرند
پس آدمی تا زمانی که بمرض قلبی مبتلا است فی قلوبهم مرض هیچ عبادتی و طاعتی
او را نافع نیست بلکه مضر است رب تال للقرآن و القرآن یلعنه حدیث معروف
است و رب صایم لیس له من صیامه الا الجوع و الظماء خبر صحیح اطبای امراض
قلبیه نیز اول بازاله مرض امر میفرمایند و آن مرض عبارت از گرفتاری به غیر
حق است سبحانه بلکه گرفتاری است بخود چه هر کسی هر چیز را که میخواهد برای خود

می خواهد اگر فرزند را دوست میدارد برای خود دوست میدارد
و همچنین اموال و ریاست و حب جاه پس فی الحقیقه معبود او هوای
نفس اوست تا زمانی که ازین گرفتاری خلاص نشود امید نجات بسیار
مستبعد است پس بر علمای اولی الالباب و حکمای ذوی الابصار
فکر ازاله این مرض لازم است ع در خانه اگر کس است یک حرف بس است
مکتوب صد و ششم بمحمد صادق کشمیری صدور یافت در بیان
آنکه محبت این طایفه که متفرع بر معرفت ایشانست از اجل نعم
خداوندی است جل سلطانه مکتوب مرغوب که مبنی از فرط محبت
و کمال وداد بود وصول یافت لله سبحانه الحمد و المنة علی ذلک
محبت این طایفه که متفرع بر معرفت است از اجل نعم خداوندیست
جل سلطانه تا کدام صاحب دولت را باین نعمت مشرف سازند شیخ
الاسلام هروی میفرماید الهی چیست اینکه دوستان خود را کردی که هر که
ایشانرا شناخت ترا یافت و تا ترا نیافت ایشانرا نشناخت بغض این طایفه
سم قاتل است و طعن ایشان موجب حرمان ابدی نجانا الله سبحانه
و ایاکم عن هذا الابتلاء شیخ الاسلام فرموده الهی هر گرا خواهی براندازی او را
با ما در اندازی بیت بلی عنایات حق و خاصان حق گر ملک باشد سیاهست ورق
این رجوع و انابت که حق سبحانه و تعالی به تجدید شما را کرامت
فرموده است نعمت عظمی تصور فرمایند و از حضرت حق سبحانه استقامت
بران طلبند والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی
آله الصلوات و التسلیمات مکتوب صد و هفتم نیز بمحمد صادق کشمیری
صدور یافت در جواب اسکوله چند که نوشته بود که از انجا بو

اشوله

تعنت می آید و این مکتوب مشتمل است بر فواید ضروریه که در ایمان
این طایفه علیه نافع اند و ما یناسب ذلک حق سبحانه و تعالی بسعادت
ایمان این طایفه علیه مستسعد گرداناد کتابتی که ارسال داشته بودند
مشتمل بر اسئوله چند رسید هر چند سوالی که شایبه تعنت و تعصب داشته اسئوله
باشد مستحق جواب نیست مع ذلک تنزل نموده در جواب اقدام
مینماید اگر یکی را نفع نکند شاید دیگری را نافع آید سوال اول آنکه بود سبب
چیست که از اولیای متقدمین کرامات و خوارق بسیار ظهور میکرده
و از بزرگان این زمان کم ظاهر میشود و اگر مقصود ازین سوال نفی بزرگان
این وقت است بواسطه قلت ظهور خوارق از ایشان چنانکه
ظاهر از فحوای عبارت است فالعیاذ بالله سبحانه من تسویلات
الشیطان ظهور خوارق نه از ارکان ولایت و نه از شرایط آن بخلاف
معجزه مر نبی را علیه الصلوة والسلام که از شرایط مقام نبوت است
لیکن ظهور خوارق از اولیاء الله شایع و ذایع است کم است
که تخلف کند اما کثرت ظهور خوارق بر افضلیت دلالت ندارد و تفاضل
آنجا باعتبار درجات قرب الهی است جل سلطانه تواند بود که از ولی
اقرب ظهور خوارق اقل باشد و از ابعد اکثر خوارقی که از بعضی
اولیای این امت بظهور آمده از اصحاب کرام رضوان الله تعالی علیهم
عشر عشیر آن بظهور نیامده با آنکه افضل اولیای امت بمرتبه ادنای صحابی
نرسد نظر بر ظهور خوارق از کوته نظری است و دلیل است بر قصور
استعداد تقلیدی شایان قبول فیوض نبوت و ولایت جماعه اند که استعداد
تقلیدی در ایشان غالب باشد بر قوت نظری ایشان صدیق اکبر را

رضی الله تعالی عنه بواسطه قوت استعداد تقلیدی در تصدیق نبی
علیه و علی آله الصلوة والسلام محتاج بدلیل نگشت و ابوجهل لعین بواسطه اصلا
قصور همین استعداد با وجود ظهور چندین آیات باهره و معجزات قاهره
بدولت تصدیق نبوت مشرف نشد و حضرت حق سبحانه در شان
این بی دولتان می فرماید وان یروا کل آیة لا یومنوا بها حتی اذا
جاؤک یجادلونک یقول الذین کفروا ان هذا الا اساطیر الاولین بالاگر
گوئیم ظهور خوارق از اکثر متقدمین در طول عمر زیاده از پنج شش
خوارق نقل نکرده اند جنید که سید این طایفه است معلوم نیست که از وی
ده خوارق نقل کرده باشند و حضرت حق سبحانه و تعالی از حال کلیم
خود علی نبینا و علیه الصلوة والسلام چنین خبر داده است حیث
قال عز و جل ولقد آتینا موسی تسع آیات بینات و از مشایخ این وقت
از کجا معلوم شد که امثال این خوارق بظهور نمی آید بلکه اولیای الله
را چه متقدم و چه متاخر در هر ساعت ظهور خوارق است مدعی آنرا
داند یا نداند ع خورشید نه مجرم ار کسی بینا نیست سوال دوم آن بود
که در کشف و شهود طالبان صادق القای شیطان را دخل باشد یا نه
اگر هست وضوح کیفیت کشف شیطانی چگونه است و اگر نیست سبب
آنکه در امور ملهمه بعضی غلطها یافته میشود چه چیست جواب آنست والله
سبحانه اعلم بالصواب هیچکس از القای شیطانی محفوظ نیست هرگاه
در انبیا متصور باشد بلکه متحقق در اولیاء بطریق اولی خواهد بود
طالب صادق چه باشد غایت ما فی الباب انبیا را علیهم الصلوات والتسلیمات
بران القا متنبه میسازند و باطل را از حق جدا می نمایند کریمه فینسخ الله

چه کس از القای شیطانی محفوظ است

مایلقی الشیطان ثم یحکم الله آیاته دال است بدین معنی و در اهل
اولیاء این تنبه لازم نیست که او متابع نبی است هرچه مخالف نبی
خواهد یافت رد خواهد کرد و باطل خواهد دانست اما در صورتی
که شریعت نبی از آن ساکت است و با ثبات و نفی آن حکم نمی کند
امتیاز حق از باطل بطریق قطعیت دشوار است چه الهام ظنی است
لیکن درین عدم امتیاز هیچ قصوری به ولایت راه نمی یابد چه
اتیان شریعت و متابعت نبی متکفل نجات دارین است و
امور مسکوت عنها زاید بر شریعت اند و ما مکلف به امور زایده
نیستیم باید دانست که غلط کشف منحصر بر القاء شیطانی نیست
بسا است که در متخیله احکام غیر صادقه صورتی پیدا کنند که شیطان را
در آنجا هیچ مدخلی نباشد ازین قبیل است که در بعضی منامات
حضرت پیغمبر را صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم می بینند و بعضی احکام
شرعیه را اخذ میکنند که فی الحقیقه خلاف آن احکام متحقق است درین
صورت القاء شیطانی متصور نیست که مختار علماء عدم تمثل شیطان است
بصورت خیر البشر علیه و علی آله الصلوة و السلام و بهر صورتی
که باشد پس درین صورت نیست الا تصرف متخیله که غیر واقع
را واقع وا نماینده است سیوم آن بود که چون تصرف
کرامات و تاثیرات استدراج در نمایش برابر است مبتدی چگونه
شناسد که این ولی صاحب کرامات است و این مدعی صاحب
استدراج جوابش آنست و الله سبحانه اعلم بالصواب که طالب
مبتدی را درین تفرقه دلیل واضح است و آن وجدان صحیح است او

که اگر دل خود را در صحبت او بحق سبحانه و تعالی جمع خواهد یافت خواهد
دانست که آن ولی صاحب کرامات است و اگر خلاف این معنی خواهد
یافت معلوم خواهد کرد که او مدعی صاحب استدراج است اگر خفائی
درین معنی هست عوام کالانعام راست نه طالبان را و خفائی که عوام نزد
خواص از حیز اعتبار ساقط است که منشا آن مرض قلبی است و غشاوه
بصری چیزها بسیار بر عوام مخفی مانده که دانستن آنها از دانستن این نور قمر
ضروری تر است و لنختم هذا المکتوب ببعض المعارف التی تنفعک فی ازالة
مثل هذه الشکوک و الشبهات بدانکه معنی تخلق به اخلاق الله که در ولایت ثابت (در ولایت)
ماخوذه است آنست که حاصل شود مر اولیاء الله را صفاتی که مناسبت
داشته باشند مر صفات واجبی را تعالی لیکن آن مناسبت در اسم بود و مشارکت
در عموم صفات نه در خواص معانی که آن محال است و مستلزم انقلاب
حقایق در تحقیقات خواجه محمد پارسا قدس سره میفرماید در معنی
بیان مقام تخلقوا باخلاق الله صفت دیگر ملک است و معنی ملک متصرف بود
بر همه چون رونده راه بر نفس خود متصرف شود و او را مقهور تواند داشت
و تصرف او در وی نافذ یابد بدین صفت موصوف شده باشد صفت
دیگر سمیع است و معنی سمیع شنوا است چون رونده راه سخن حق را از
هر کس باشد بی گرانی قبول کند و اسرار غیبی و حقایق بگوش جان فهم
کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر بصیر است و معنی بصیر بینا است
چون رونده راه را بصر بصیرت او بینا شده باشد و بنور فراست همه
عیوب خود بیند و کمال حال دیگران یعنی همه کس را به از خود بیند و نیز بصری
حق منظور نظر او شده باشد تا هرچه کند بموجب پسندیده حق کند بدین صفت

موصوف شده باشد صفت دیگر محیی است و معنی محیی زنده کننده
بود چون رونده راه باحیای سنت متروکه قیام نماید بدین
صفت موصوف شده باشد صفت دیگر ممیت است و معنی
ممیت میراننده بود چون سالک بدعتهای که بجای سنت گرفته اند
وی منع آن بدعتها نماید بدین صفت موصوف شده باشد علی ماخوذه
هذا القیاس موصوف شده باشد و عوام معنی تخلف را برنگ دیگر
فهمیده اند ناچار در تیه ضلالت فرو نشسته اند خیال کرده اند که
ولی به گمرها احیای جدی در کار است و اشیای غیبی می باید که اکثر
بر وی منکشف شود و امثال اینها و هو کما تری من الظنون الفاسدة
ان بعض الظن اثم و ایضا خوارق منحصر در احیا و اماتت نیست علوم و معارف الهامیه
از اعظم آیات است و ارفع خوارق لهذا معجزه قرآنی از سایر معجزات
اقوی و ابقی آمد چشم بکشایند که این همه علوم و معارف که در رنگ
ابر نیسان میریزند از کجاست علوم با این همه کثرت تماما موافق
علوم شرعیه اند سر موئی مخالفت را گنجایش نیست این خصوصیت علامت
صحت علوم است حضرت خواجه ما قدس سره نوشته بودند
که علوم شما همه صحیح است اما چه فایده که سخن حضرت خواجه بر شما
حجت نیست هر چند خود را برابر است نامید زیاده چه نوشته آید
و این اسوله شما اولا هر چند گران نمود اما چون باعث چندین علوم
و معارف گشته و این همه سخن بتقریب آنها در گفت آمده است نیک
است بیت هیچ زشتی نیست کورا خوبی همراه نیست زنگی شبرنگ را
دندان چو در و گوهر است عجب کاریست که در مکتوب سابق اخلاص

بسیار ظاهر ساخته بودید و سبب آن اظهار دو وقایع ولی در دلی نموده
و نوشته بودید که اثر آن در رافاقت بجدی که ندامت تمام از نیز یافت
وضع سابق متحقق گشت و بتوبه و بانابت آورده و به تجدید ایمان
مشرف ساعت یکماه نگذشته بود که تغیری درین وضع مفهوم گشت
و برجوع بکار سابق بوضع ثابت انتقال حاصل آمد و در صدد آن آمده
که آن دو واقعه را وجهی پیدا شود که بالقاء شیطانی منجر گردد و با غلط
کشفی بکشد آن چه بود و این چیست بیت بگفتا فلانی چه بد میکند نه با من
که با نفس خود میکند والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی
علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات مکتوب صد و هشتم بمیان
سید احمد بجوارکی صدور یافته در بیان آنکه نبوت افضل از ولایت است
بر عکس آنچه گفته اند که ولایت افضل از نبوت است ثبتنا الله
سبحانه و ایاکم و جمیع المسلمین علی متابعة سید المرسلین علیه و علی آله و علیهم من الصلوات
افضلها و من التسلیمات اکملها بعضی از مشایخ در سکر وقت گفته اند که ولایت
افضل از نبوت است و بعضی دیگر ازین ولایت ولایت نبی خواسته
اند تا وهم افضلیت ولی بر نبی رفع شود اما فی الحقیقة کار بر عکس است
زیرا که نبوت نبی از ولایت او افضل است در ولایت از تنگی سینه
رو بخلق نمی تواند آورد و در نبوت از کمال انشراح صدری نه توجه حق
سبحانه مانع توجه حق سبحانه مانع توجه خلق است و نه توجه خلق مانع توجه
حق تعالی در نبوت تنها رو بخلق نیست تا ولایت را که رو بحق دارد
ترجیح بدهند عیاذا بالله سبحانه رو بخلق تنها مرتبه عوام کالانعام است
شان نبوت از آن برتر است فهم این معنی ارباب سکر را دشوار است

اکابر مستقیم الاحوال باین معرفت ممتاز اند شعر هنیئا لارباب النعیم نعیمها
بقیة المقصود میان شاه عبد الله ولد میان شیخ عبد الرحیم باین فقرا
اخوت قرابت دارند والد ایشان مدتها ملازم بهادرخان بوده‌اند و چند
الحال عذر بیکاری دارند پسر خود را فرستاده‌اند که پیش بهادرخان
نوکر شود درین باب اگر از جانب ایشان نیز اشارتی رود سود مند
خواهد بود والسلام مکتوب صد و نهم بحکیم صدرالصدور یافته
در بیان سلامتی قلب و نسیان او ما دون حق را سبحانه و تعالی
اهل الله اطبای امراض قلبیه اند ازاله علل باطنیه منوط بتوجه این بزر
گواران است کلام ایشان دوا است و نظر ایشان شفا هم قوم
لا یشقی جلیسهم و هم جلساء الله و بهم یمطرون و بهم یرزقون راس
امراض باطنیه و رئیس علل معنویه گرفتاری قلب است بما دون حق
سبحانه و تعالی و تا از این گرفتاری تمام آزادگی میسر نشود سلامتی محال است
چه شرکت را در آن حضرت جل سلطانه اصلا بار نیست الا لله الدین
الخالص فکیف که شریک را غالب ساخته باشند نهایت بی‌حیائی دران
است محبت غیر حق را سبحانه بر نهجی غالب ساختن که محبت او تعالی
در جنب آن معدوم گردد یا مغلوب الحیاء شعبة من الایمان مگر این
این حیا را گفته باشند و علامت عدم گرفتاری قلب نسیان ماسوی
است الله اگر بتکلف ادا کند یاد کش گرفتار اشیا را از قلب کلیه
و ذهول او است الا از اشیای جلیه که اگر بتکلف یاد اشیا کند هرگز
یاد کش نیاید پس گرفتاری اشیا را در آن موطن چه محال این حالت
نزد اهل الله معبر بفنا است و قدم اول است درین راه و مبدا ظهور

از قلب کلیت و ذهول اوست از [illegible]

انوار قدم است و منشا ورود معارف و حکم و بدونها [illegible]
القتاد بیت هیچکس را تا نگردد او فنا نیست ره در بارگاه
کبریا مکتوب صد و دهم بشیخ صدرالدین صدور یافت در بیان
آنکه مقصود از خلقت انسانی ادای وظایف بندگی است و کمال
اقبال است بجناب حق سبحانه و تعالی سخن حق سبحانه و تعالی بمنتهای متمنای
ارباب کمال رساند مقصود از خلقت انسانی ادای وظایف بندگیست
و دوام اقبال است بجناب حق سبحانه و این معنی متحقق نشد الا بکمال
اتباع سید الاولین و آخرین ظاهرا و باطنا علیه من الصلوات اتمها
افضلها و من التحیات اکملها میسر نیست رزقنا الله سبحانه و ایاکم
کمال اتباعه صلی الله تعالی علیه و آله و سلم قولا و فعلا ظاهرا و باطنا
عملا و اعتقادا آمین یا رب العالمین بیت بعد از خدای هیچ پرستند هر چه
هیچ نیست بی دولت آنکه بهیچ اختیار کرد هر چه غیر حق سبحانه
مقصود است معبود است از عبادت غیر وقتی نجات یابد که غیر از
خداوند جل و علا مقصودی نماند اگرچه از مقاصد اخروی و تنعمات
بهشتی باشد هرچند این مقاصد از حسنات است اما نزد مقربان سیئات است
هرگاه در امور اخروی حال بدین منوال باشد امر از امور دنیویه چگوید
که دنیا مبغوض به حق است سبحانه و تا آفریده است هرگز بجانب او نگاه
نکرده و حب او سر گناهانست و طالبان آن مستحق لعن و طرد اند الدنیا
ملعونة و ملعون ما فیها الا ذکر الله تعالی نجانا الله سبحانه عن شرها
و شر ما فیها بحرمت حبیبه محمد سید الاولین و الآخرین علیه الصلوة و السلام
مکتوب صد و یازدهم بشیخ حمید سنبلی صدور یافته در بیان آنکه

توحید عبارت از تخلیص قلب است از ما دون حق جل وعلی وما یناسب ذلک الحمد الله وسلام علی عباده الذین اصطفی توحید عبارت

از تخلیص قلب است از توجه ما دون او سبحانه تا زمانی که دل را گرفتاری

بما سوا متحقق است اگر چه اقل قلیل باشد از ارباب توحید نیست بلی

تحصیل این دولت واحد گفتن و واحد دانستن نزد ارباب حصول

از فضول است آری از واحد گفتن و دانستن که در تصدیق ایمان معتبر است

لابد است اما بمعنی دیگر است و فرقی در میان لا معبود الا الله و در

میان لا موجود الا الله مبین است تصدیق ایمان علمی است و ادراک

وجدانی حالی پیش از حال سخن از ان راندن محظور است جمعی از مشایخ

که درین باب سخنها رانده اند از دو حالت خالی نیست یا معذور اند در

غلبه حال مسطور یا مقصود از نوشتن و اظهار احوال نمودن آن بوده باشد

که دیگران آنرا محک احوال شود استقامت احوال و اعوجاج آنرا میزان

احوال ایشان بسنجید بلی این دو حالت افشای اسرار ممنوع است

حق سبحانه شمه از احوال ارباب کمال نصیب ما مدبران گردانیده استقامت

بر متابعه سنت سنیه مصطفویه علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة

روزی گرداناد بحرمت النبی وآله الامجاد علیه وعلیهم الصلوات

والتسلیمات بعیت التصدیع انکه حامل رقیمه دعامیان شیخ عبد الفتاح

حافظ از مردم آدمی و آدمی زاده اند و کثیر العیال و ابو البنات

قلت اسباب معیشت بر آن آورده که خود را بکریمان رساند امید است

که بمقصود برسد زیاده تصدیع است مکتوب صد و دوازدهم بشیخ عبد

الجلیل تانیسری ثم الجونپوری صدور یافت در بیان انکه کار ان است

که بعقاید اهل سنت و جماعت متحقق گردیم با این دولت اگر احوال

و مواجید عطا فرمایند منت میداریم و الا همین دولت را کافی

میدانیم چون این هست همه هست چون حق سبحانه

خانه،

وتعالی ما مفلسان را بحقیقت معتقدات حقه اهل حق یعنی اهل سنت

و جماعت متحقق ساخته توفیق اعمال مرضیه نقد وقت گردانیده ام

احوالی که ثمرات این اعمال اند کرامت فرموده تمام بجناب قدس

خود جل سلطانه جذب فرماید ع کار اینست غیر این همه هیچ

چه احوال مواجید که بی تحقق بحقیقت معتقدات این فرقه ناجیه میسر

شود جز استدراج هیچ نمیدانیم و جز خرابی هیچ نمی انگاریم با این

دولت اتباع فرقه ناجیه هر چه بدهند منت میداریم و شکر بجا می آریم

و اگر همین را بدهند و هیچ از احوال و مواجید ندهند باک نداریم

و راضیم و از بعضی مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم که در غلبه حال و سکر

وقت بعضی از علوم و معارف متضاده آرای صائبه اهل حق بظهور

می آیند چون مبنای آن کشف است معذور اند امید است که فردا

بان مواخذه ننمایند که حکم مجتهد مخطی دارند که خطا را او را نیز یک اجر

خواهد بود و حق بجانب علمای اهل حق است شکر الله تعالی سعیهم

زیرا که علوم علما مقتبس از مشکوة نبوت است و علی صاحبها

الصلوة والسلام والتحیة که موید است بوحی قطعی و مقتدای

معارف این صوفیه کشف و الهام است که خطا را بوی راه است

و مصداق صحت کشف و الهام مطابقه است با علوم علمای اهل

سنت اگر سر مو مخالفت است از دایره صواب برون است

هذا هو العلم الصحیح والحق الصریح فماذا بعد الحق الا الضلال رزقنا الله
سبحانه وایاکم الاستقامة علی متابعة سید المرسلین ظاهرا وباطنا عملا
(علیه) واعتقادا ~~سید المرسلین~~ وعلی آله من الصلوات اکملها ومن التسلیمات
افضلها والسلام علیکم وعلی من اتبع الهدی مکتوب صد و سیزدهم
بجمال الدین حسین گولابی صدور یافت در بیان فرق میان جذبهٔ مبتدی
وجذبه منتهی ومشهود مجذوبان در ابتدا نسبت الا روح که فوق
قلب است وهمان شهود روح را شهود الهی جل شانه تخیل میکنند
الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی انجذاب وکشش نمی باشد
(فوق ۲) الا بمقام فوق فوق وکذا الحال فی الشهود ونحوه پس مجذوبان
سلوک ناکرده را که در مقام قلب اند انجذاب نیست الا بمقام روح
که فوق مقام قلب است انجذاب الهی در جذبه منتهیان است که فوق انها لمقام
دیگر نیست ومشهود در جذبه بدایت نیست الا روح منفوخ چون روح
بصورت اصل خود موجود است ان الله خلق آدم علی صورته مشهود
روح را شهود حق میدانند تعالی وتقدس وچون روح را با عالم
اجساد نحوی از مناسبت ثابت است گاهی آن شهود را شهود واحد نیست
در کثرت میگویند وگاهی بمعیت قایل میشوند شهود حق جل وعلا بی
حصول فنای مطلق که بنهایت سلوک متحقق است متصور نیست
هیچکس را تا نگردد او فنا نیست ره در بارگاه کبریا واین شهود را
با عالم هیچ کاری نیست فرق در میان شهودین آنست که اگر با عالم
بوجه من الوجوه مناسبت دارد شهود حق نیست تعالی وتقدس
واگر بی مناسبت است علامت شهود الهی است جل وعلا ~~شهود~~

مشهود بواسطه تنگی عبارت اطلاق می یابد والا نسبت در رنگ
منتسب الیه بیچون وبیچگونه است چون را به بیچون راه نیست لا
یحمل عطایا الملک الا مطایاه مکتوب صد وچهاردهم بصوفی قربان
صدور یافت در تحریض بر متابعت سید المرسلین علیه وعلیهم
وعلی آله الصلوات والتسلیمات حق سبحانه وتعالی ما مفلسان بی
سر و برگ را بدولت اتباع سید اولین وآخرین که بطفیل دوستی
او کمالات اسمائی وصفاتی خود را در عرصه ظهور آورده واورا
بهترین جمیع کائنات خلق کرده علیه من الصلوات افضلها ومن
التسلیمات اکملها مشرف گرداناد وبر ان استقامت بخشاد که ذرهٔ
این متابعت مرضیه از جمیع تلذذات دنیاوی وتنعمات اخروی بمراتب
بهتر است فضیلت منوط بمتابعت سنت سنیه اوست ومزیت مربوط
باتیان شریعت او علیه وعلی آله الصلوات والتحیات مثلا خواب
نیم روزی که از روی این متابعت واقع شود از کرور کرور احیای
لیالی که نه از متابعت است اولی وافضل است وهمچنین افطار یوم فطر
که شریعت مصطفوی بآن امر فرموده است از صیام ابد الاباد که نه
ماخوذ از شریعت اند بهتر است اعطای جیتلی بامر شارع از انفاق کوه (جیتل)
زر که از نزد خود باشد فاضلتر امیر المومنین عمر رضی الله تعالی عنه
روزی نماز بامداد را به جماعت ادا کرده در اصحاب نگاه کرد یکی را
حاضر نیافت پرسید اصحاب عرض کردند که آنکس تمام شب را زنده
میدارد شاید درین وقت خوابش برده باشد امیر المومنین فر
مود که اگر او تمام شب خواب میکردی ونماز بامداد را بجماعت میگذاردی

دری بهتر بودی اهل ضلالت ریاضات و مجاهدات بسیار کرده
کروه اند اما جون موافق شریعت حقه نیستند بی اعتبار و خوارند و
اکر اجری بران اعمال شاقه مترتب میشود هم مقصور به بعضی منافع
دنیوی است تمام دنیا چیست تا بعضی منافعه او را کسی اعتبار نهد مثل
ایشان کنا مثل بیتی است که ریاضتش از همه بیش است و اجرتش از همه کمتر مثل
تابعان شریعة مثل آن جماعت است که در جواهر نفیسه بالماسات
لطیفه کار میکنند عمل اینها در نهایت قلت است و اجر ایشان در غایت رفعت
عمل یکساعت تواند بود که با جر صد هزار برابر بود سر آنست عمل که بموافقت
شریعت واقع میشود مرضی حق است سبحانه و خلاف آن نا مرضی او تعالی پس در
نا مرضی چه جای صواب بلکه متوقع عقاب است این معنی را در عالم مجاز
شاهد واضح است باندک التفات بظهور می آید ع هر چه کیرد علتی
علت شود ع کفر کیرد کاملی ملت شود پس سرمایه جمیع سعادات متابعت
سنت است و هیولائی جمیع فسادات خلاف شریعت ثبتنا الله سبحانه
وایاکم علی متابعة سید المرسلین علیه و علیهم و علی اله الصلوات والتسلیمات
والسلام مکتوب صد و پانزدهم بملا عبد الحق دهلوی صدور یافت
در بیان انکه این راه که ما در صدد قطع آنیم همکین هفت کام است ط
از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است این راه که ما در صدد قطع
آنیم همکی هفت کام است دو کام در عالم خلق است و پنج کام در عالم
امر بکام اول که در عالم امر مینهند تجلی افعال رو میدهد و بکام دوم تجلی
صفات و بکام سیوم شروعی در تجلیات ذاتیه می افتد ثم و ثم علی تفاوت
درجات الکمالات کما لا یخفی علی اربابها کل ذلک منوط بمتابعة سید الاولین
و الآخرین علیه من الصلوات اکملها و من التسلیمات افضلها و انکه
کفته اند که این راه دو خطوه است مراد از ان عالم خلق و عالم امر داشته
اند علی سبیل الاجمال تسهیلا للامر علی نظر الطلاب و حقیقت الامر
ما حقیقت بتوفیق الله سبحانه هذا مکتوب صد و شانزدهم بملا عبد
الواحد لاهوری صدور یافت در بیان انکه سلامتی قلب موقوف
بر نسیان ما سوی است از قلب و در منع کردن از کثرت اشتغال
دنیوی مبادا رغبتی در دنیا پیدا شود مکتوب مرغوب اخوی رسید
و از سلامتی قلب که تحریر یافته بود بوضوح انجامید بلی سلامتی قلب
موقوف بر نسیان ما سوا است از قلب بحدی که اکر بتکلف یاد وش
دهند یاد نیارد و برین تقدیر خطور ما سوی را معنی نباشد این حالت
معبر بفنای قلبی است و قدم اول است درین راه و مبشر بکمالات
مراتب ولایت است علی تفاوت درجات الاستعداد همت را
بلند دارند و بجوزی دنیوی قناعت نکنند ان الله یحب معالی الهمم از
کثرت اشتغال بامور دنیویه خوف رغبت است درین امور دنیویه
زنهار بآن سلامتی قلب غره نشوند که امکان رجوع است و در
اشتغال دنیوی مهما امکن اقدام ننمایند که مبادا رغبتی پیدا شود و در
خسارت اندازد عیاذا بالله سبحانه کناسی در فقر بمراتب بهتر است
از صدر نشینی در غنا همکی همت آن باشد که بفقر و نامرادی زندکانی
چند روزه بسر برده شود فر من الغنا و ارباب الکثر ما تفر من الاسد و
السلام مکتوب صد و هفدهم بملا یار محمد قدیم بدخشی صدور یافت
در بیان انکه در ابتدا قلب تابع حس است و در انتها این تبعیت نماند

در بیان فنای قلب و احتمال رجوع آن

والآخرین

مولانا یار محمد فراموش نکرده باشند چند گاه قلب تابع حس است
پس ناچار هر چه از حس دور است از قلب نیز دور است علیه عادت
من لم یملک عینه فلیس القلب عنده اشارت باین مرتبه است و در
نهایت کار چونکه قلب را تبعیتی بحس نماند دوری از حس در قرب
قلبی تاثیر نکند لهذا مشایخ طریقت مبتدی و متوسط را مفارقت
از صحبت شیخ کامل مکمل تجویز نفرموده اند بالجمله بحکم ما لا یدرک کله
لا یترک کله بر همان طریق باشند و از صحبت نا جنس بوجه ابلغ اجتناب
نمایند قدوم میان شیخ مزمل مقدمه سعادت دانسته صحبت
ایشان را غنیمت شمرند و اکثر اوقات با ایشان صحبت دارند که بسیار
عزیز الوجود اند والسلام مکتوب صد و شش دهم بملا قاسم علی بدخشی
صد و دریافت در بیان آنکه خسارت جماعه که بر اهل الله اعتراض
کنند کتابتی که محبت آثاری مولانا قاسم علی فرستاده بودند رسید
مضمون بوضوح پیوست قال الله تعالی من عمل صالحا فلنفسه و من اساء
فعلیها خواجه عبد الله انصاری میفرمایند الهی هر گرا خواهی بر اندازی
با ما در اندازی ترسم این قوم که بر دردکشان میخندند بر سر کار
خرابات کنند ایمان را حق سبحانه و تعالی کافه اهل اسلام را از انکار فقرا
و طعن در ایشان نگاه دارد بحرمت سید البشر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات
والسلام مکتوب صد و نوزدهم بمیر محمد نعمان بدخشی صد و دریافته در
ترغیب بر صحبت شیخ مقتدا و در بیان آنکه گاه هست که کاملان بعضی از مریدان
ناقص خود را هم بتعلیم طریقت اجازت میفرمایند بواسطه بعضی نیات مکتوب
شریف خدمت میر وصول یافت این راه دیوانگی میطلبد در خبر آمده الن یومن

احد کم حتی یقال انه لمجنون و چون جنون آمد از تدبیر زن و فرزند
فارغ گشت و از اندیشه گدا و کم جمعیت میسر شد این دیوانگی در
نها و شما هست اما بعوارض لاطایل آن را خس پوش ساخته اید چه
توان کرد و درین مفارقت کسب بی مناسبتی بسیار مفهوم میگردد
زود تدارک آن نمایند و بی استطاعتی را عین استطاعت دانسته
رفع بعد صوری نمایند جمعیت خلق است اسباب جمعیت خلق
باعث تفرقه ایشانست و دست در اسباب تفرقه خلق باید زد
تا جمعیت حاصل آید و اگر فرضا در جمعیت خلایق این طایفه را جمعیت
بخشند از آن جمعیت باید ترسید و بجناب حق سبحانه التجا باید آورد
تا آن جمعیت بلای جان نگردد و قیاس باحوال فلان فلان نباید
کرد که پیش از تمامی همه مراتب نقص است علی تفاوت درجاتها
مصراع فراق دوست اگر اندک است اندک نیست مشایخ طریقت نقشبندیه
پیش از تمامی بعضی مریدان را اجازت تعلیم طریقت داده اند
حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره مولانا یعقوب
چرخی را بعد از تعلیم طریقت و تسلیک بعضی از منازل فرموده بودند
که ای یعقوب هر چه از ما بتو رسیده است بخلق برسان و حال
آنکه فرموده بودند که بعد از من در خدمت علاء الدین خواهی بود
اکثر کار در خدمت خواجه علاء الدین کرده اند حتی که خدمت مولانا
عبد الرحمن جامی در نفحات ایشان را اولا از مریدان خواجه علاء الدین
میشمارند ثانیا بحضرت خواجه نقشبند نسبت میدهند بالجمله علاج
این تفرقه صحبت ارباب جمعیت است مکرر و موکدا نوشته شده است

جمعیت این طایفه در ماورای
جمعیت است

و شنیده شد که مولانا محمد صدیق نوکری اختیار کرده وضع فقر را
گذاشته است افسوس هزار افسوس که کسی را از اعلا علیین به اسفل
سافلین برند امر او از دو حال بیرون نخواهد بود یا در نوکری جمعیتش
خواهند داد یا نخواهند داد اگر جمعیت خواهند داد بد و اگر نخواهند
داد بد تر ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة
انک انت الوهاب والسلام مکتوب صد و بیستم نیز بمیر نعمان صدور
یافت در ترغیب بر صحبت ارباب جمعیت مانا که خدمت میر وامو
گزیده اند که بسلامی و پیامی هم یاد آوری نمی نمایند فرصت یسیر است
و صرف آن در اهم مهام ضروری و آن صحبت ارباب جمعیت است
لا تعدل بالصحبة شیئا کائنا ما کان الا تری ان اصحاب رسول الله صلی الله
تعالی علیه وعلیهم وسلم وبارک فضلوا بالصحبة علی من عداهم سوی الانبیاء
علیهم السلام وان کان اویس قرنیا او عمر امروانیا مع بلوغهما نهایة الدرجات
و وصولهما غایة الکمالات سوی الصحبة فلا جرم صار خطاء معاویة خیرا من
صوابهما ببرکة الصحبة وسهو عمرو ابن العاص افضل من صحوهما لان ایمان
هولاء الکبراء صار بالصحبة شهودیا برؤیة الرسول وحضور الملک
وشهود الوحی ومعاینة و ما اتفق لمن عداهم عمدة سایر الکمالات کلها ولو علم — المعجزات
اویس فضیلة الخاصیة لم یمنعه مانع من الصحبة وما اثر شیئا من الاشیاء — سایر الکمالات التی هی اصول الصحبة بهذه
علی هذه الفضیلة والله یختص برحمته من یشاء والله ذو الفضل العظیم
سکندر را نمی بخشند ابی بزور و زر میسر نیست این کار اللهم وان
لم تخلقنا فی هذه النشأة فی قرن هولای الاکابر فاجعلنا فی النشأة الآخرة فی — محشورین
زمرتهم بحرمة سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوات والتحیات والتسلیمات

والسلام مکتوب صد و بیست و یکم نیز بمیر نعمان صدور یافت در بیان
آنکه این راه همگی هفت گام قرار یافته است و بعضی از یاران بشش
گام رسیده اند خدمت میر دعوات فراوان مطالع فرمایند مدتیست
که از احوال خود اطلاع نداده اند و از فقرا اینجائی خبری نگرفته اند الحمد لله
سبحانه والمنة که فقرا مرفه الاحوال اند شمه بطریق اجمال در معرض بیان
می آرد محبت آثارا این راه همگی هفت گام قرار یافته است جمعی از یاران کار را
تا شش گام رسانیده اند و جمعی تا پنج گام و طایفه تا چهار گام و فرقه
تا سه گام ~~و فرقه تا سه گام~~ علی تفاوت درجاتهم و صاحب سه گام هم بر دوام
افاده مینماید فکیف جماعه که پیش قدم باشند بلند همتی در کار است
تا بحقیر و بفقیر اکتفا نشود زیاده برین گنجایش وقت نبود مکتوب صد و بیست
و دوم بملا طاهر بدخشی صدور یافت در ترغیب بر بلند همتی و عدم
التفات بهر چه در دست افتد مولانا محمد طاهر معذور دارند مولانا
یار محمد وجه انتقال را خواهند گفت چون اراده سفر بجانب هندو
ستان مصمم دارند بروند و از اهل و عیال خبری بگیرند الباقی عند
التلاقی مثل مشهور است دوام احضار و اجتناب از اختلاط باغیار
لابد است همت را بلند باید داشت و بهرچه بدست افتد نباید پرداخت
ما ازلی نوری که بود مشرق انوار از منزلی و کوکب مشکوة
گذشتیم فقرای این زمانه اکثر در مقام رین و اکتفا اقامت دارند
صحبت ایشان سم قاتل است فر منهم کما تفر من الاسد بر همین طریق
ملازم باشند و واقعات را چندان اعتبار نه نهند که مجال تاویل
رامیدان وسیع است زنهار بخواب و خیال گول نشوند شعر

کیف الوصول الی سعاد و دونها قلل الجبال و دونهن خیوف والسلام

مکتوب صد و بیست و سیوم نیز بملا طاهر بدخشی صدور یافت در بیان انکه ادای نفل اگرچه حج باشد اگر مستلزم باشد فوت فرضی را از فرایض داخل لایعنی است

مکتوب شریف اخوی ارشدی لازال کاسمه طاهرا عن دنس التعلقات رسید ای برادر در خبر امده است علامة اعراضه تعالی عن العبد اشتغاله بما لایعنیه اشتغال بنفلی از نوافل باعراض فرضی از فرایض داخل مالایعنی است پس تفتیش احوال خود نمودن لازم آمد تا معلوم کرد که اشتغال او بچه چیز است بنفل است یا بفرض بواسطه ادای یک حج نفل مرتکب چندین محظورات باید شد نیک ملاحظه نماید العاقل تکفیه الاشارت والسلام علیکم و علی رفقارکم

مکتوب صد و بیست و چهارم نیز بملا طاهر بدخشی صدور یافت در بیان انکه استطاعت زاد شرط وجوب حج است ادای حج با وجود بی استطاعتی نسبت بحصول مطلوب داخل تضییع اوقات است

مکتوب شریف اخوی خواجه محمد طاهر بدخشی رسید لله سبحانه الحمد و المنه که فتوری در اخلاص و محبت فقرا راه نیافته است با وجود تمادی ایام مهاجرت این علامت سعادت عظیمه است انارا چون شما رخصت طلبیدید و برفتن عزم مصمم کردید در وقت وداع این قدر مذکور ساخته بود باحتمال که شاید ما هم بشما درین سفر ملحق شویم هرچند قصد کرده شد استخارها موافق نیامدند و تجویزی درین باب مفهوم نگشت بضرورت تقاعد ورزید صلاح فقیر از اول در رفتن شما نبود اما شوق شما را ملاحظه نموده منع صریح نکرده

شرط راه است بی استطاعت تضییع اوقات امر اهم را گذاشته بامر غیر ضروری پرداختن مناسب نیست درچند کتابت بشما این مضمون را نوشته است رسیده باشد یا نه سخن اینست بیشتر مختار اند والسلام

مکتوب صد و بیست و پنجم بمیر صالح نیشابوری صدور یافته در بیان انکه عالم چه صغیر و چه کبیر مظاهر اسما و صفات الهیه اند تعالی شانه و عالم را با صانع خویش هیچ نسبتی نیست الا المخلوقیة و المظهریت و ما یناسب ذلک

اللهم ارنا حقایق الاشیاء کما هی عالم چه صغیر و چه کبیر مظاهر اسما و صفات الهیه است تعالی شانه و مرایای کمالات ذاتیه او عز سلطانه کنجی بود مخفی و سری بود مکنون خواست که از خلا بملا عرض دهد و از اجمال بتفصیل آرد عالم را برنهج خلق فرمود که بذات و صفات خویش دوال باشند بر ذات و صفات او سبحانه پس عالم را با صانع خویش هیچ نسبتی نیست الا انکه مخلوقات وی اند و دوال اند بر اسما و شیونات او تعالی حکم باتحاد و عینیت و نسبت احاطه و سریان و معیت ذاتیه انجا از غلبه حال و سکر وقت است اکابر مستقیم الاحوال که از قدح صحو ایشان را شربی ارزانی داشته اند عالم را با صانع هیچ نسبتی اثبات نمی کنند الا المخلوقیة و المظهریت و احاطه و سریان و معیت علمی میدانند مطابق علمای اهل حق اند شکر الله تعالی سعیهم عجب است جماعه صوفیه که اسباب بعضی نسب ذاتیه مینمایند کالاحاطة و المعیت مثلا معترفند بانکه از ذات جمیع نسب مسلوبست حتی که صفات ذاتیه را نیز سلب مینمایند فهل اهذا الا تناقض ودور

مراتب اثبات نمودن از برای دفع این تناقض تکلف است در
رنگ تدقیقات فلسفیه است ارباب کشف صحیح ذات را تعالی
جز بسیط حقیقی نمیدانند و ماورای او هرچه باشد داخل اسما میشمرند
بیت فراق دوست اگر اندک است اندک نیست : درون دیده
اگر نیم موست بسیار است : مثالی از برای تحقیق این مبحث بیان
کنیم مثلا عالمی نحریری ذو فنونی خواهد که کمالات مکنونه خود را در عرصه
ظهور آرد ایجاد حروف و اصوات نماید تا در پرده های آن کمالات را جلوه
دهد پس درین صورت این حروف و اصوات دوال را با معانی
مخزونه هیچ نسبتی نیست الا انکه این حروف و اصوات مظاهر آن معانی
مخفیه است و مرایای آن کمالات مخزونه حروف و اصوات را عین آن
معانی مخفیه گفتن معنی نه دارد و همچنین حکم باحاطه و معیت درین صورت
غیر واقعه است معانی بهمان صرافت مخزونه اند هیچ تغیری در ذات
و صفات آن معانی راه نیافته است لیکن چون درمیان معانی و این
حروف و اصوات دوال نحوی از مناسبت دالیه و مدلولیه متحقق است
بعضی معانی زایده ازان در تخیل می آید فی الحقیقه آن معانی مخزونه ازان
معانی زایده منزه و مبرا است انچه معتقد ماست درین مسئله همین است اثبات
امر زاید ورای مظهریت و مراتیت نمودن از اتحاد و عینیت و احاطه و معیت
از سکر است ذات او تعالی فی الحقیقه از نسب معرا است و از مناسبت
مبرا ما للتراب و رب الارباب با این قدر مناسبت مبرا اما ظاهریت
و مظهریت وحدت وجود گویند یا نگویند فی الواقع وجودات متعدده است
لیکن بطریق اصالت و ظلیت و ظاهریت و مظهریت نه انکه یک موجود است

و ماسوا او اوهام و خیالات است این مذهب بعینه مذهب
سوفسطائی است اثبات حقیقه در روی نمودن از اوهام و
خیالات او را نمی برارد که مقصود سوفسطائی است بیت
چون بدانستی که تو او را از تحت : سوی آن حضرت نسب
کردی درست : وانکه دانستی که ظل کیستی : فارغی گر مردی و
گر زیستی مکتوب صد و بیست و ششم نیز بمیر صالح نیشابوری صدور
یافت در بیان انکه طالب را باید که اهتمام در نفی آلهه باطله نماید
چه آفاقی و چه انفسی و در جانب اثبات معبود بحق جل سلطانه
هرچه در حوصله فهم و در حیطه ادراک آید آنرا نیز در تحت
نفی داخل ساخته اکتفا بموجودیت نماید اگرچه وجود را نیز دران
موطن گنجایش نیست و ما ناسب ذلک سیادت و نقابت
دستگاها طالب را باید که اهتمام در نفی آلهه باطله آفاقی و انفسی
نماید و در جانب اثبات معبود بحق جل سلطانه هرچه در حوصله فهم
و حیطه وهم ادراک درآید آنرا نیز در تحت نفی داخل سازد و اکتفا
بموجودیت مطلوب نماید ع بیش ازین پی نبرده اند که هست
اگرچه وجود را نیز دران موطن گنجایش نیست ماورای وجود
باید طلبید علمای اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم زیبا گفته اند که و
جود واجب تعالی زاید است بر ذات او تعالی سبحانه و وجود را عین
ذات گفتن و ماورا وجود امر دیگر اثبات ناکردن از قصور
نظر است قال الشیخ علاء الدوله فوق عالم الوجود عالم الملک
الودود و این درویش را چون از مرتبه وجود بالا گذرانیدند تا چند
+

گاه که مغلوب آن حال بود خود را از روی ذوق و وجدان از ارباب
تعطیل می یافت و حکم بوجود واجب تعالی جل سلطانه میکرد وجیه و بود
و در راه گذاشته بود و در مرتبه ذات وجود را گنجایش نمی یافت
اسلام او دران وقت اسلام تقلیدی بود نه تحقیقی بالجمله هرچه در حوصله
ممکن در آید به طریق اولی ممکن شاید فسبحان من لم یجعل للخلق الیه سبیلا الا بالعجز
عن معرفته از حصول فنا فی الله و البقا بالله کسی گمان نکند که ممکن واجب
گردد که ان محال است و مستلزم قلب حقایق پس چون ممکن واجب
نگردد نصیب ممکن غیر از عجز از ادراک واجب جل سلطانه امر دیگر نباشد
س عنقا شکار کس نشود دام باز چنین: کانجا همیشه باد بدست است
دام را: بلند همتی همین طور مطلب را میخواهد که هیچ ازو بدست
نیاید و هیچ نام و نشان ازو پیدا نشود جمعی هستند که مطلبی را میخواهند
که از اعین خود یابند و قرب و معیت باو پیدا سازند معراج
آن ایشانند من چنینم یارب: والسلام اولا و آخرا مکتوب صد
و بیست و هفتم بملا صفر احمد رومی صدور یافت در بیان آنکه حد
والدین هرچند از حسنات است اما در جنب وصول بمطلوب حقیقی
بیکاری محض است و تعطیل صرف بلکه داخل سیئات است
حسنات الابرار سیات المقربین و ما یناسب ذلک مکتوب مرغوب
رسید عذری که در باب توقف نموده بودند صحیح است زیاده
از انچه بوقوع می آید باید کرد و خود را مقصر باید دانست قال الله
سبحانه و تعالی و وصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه کرها و وضعته
کرها و قال الله سبحانه ایضا ان اشکر لی و لوالدیک مع ذلک

حسنات الابرار ... در جنب وصول بمطلوب حقیقی بیکاری محض است

مع ذلک معتقد آن باید بود که این همه در جنب وصول بمطلب
حقیقی بیکاری محض است بلکه در خور و طی منازل سلوک نیز تعطیل
صرف حسنات الابرار سیات المقربین شنیده باشند س هرچه
جز عشق خدای احسنست: گر شکر خوردن بود جان کندنست:
حق الله سبحانه بر حقوق جمیع خلایق مقدم است ادای حقوق اینها امتثالا
الامره است سبحانه والاکرام اجلال آن بود که خدمت او را گذاشته
بخدمت دیگری اشتغال نماید پس خدمات اینها باین تقریب از
جمله خدمات حق است سبحانه اما از خدمت تا خدمت فرق بسیار است
مزارعان و فلبه رانان نیز خدمت بادشاهان میکنند اما خدمت
مقربان دیگر است انجا نام زراعت و فلبه رانی بردن عین
معصیت است و مزد هر کار به اندازه آن کار است فلبه رانان با محنت
تمام در روزی یک تنکه اجرت میگیرند و مقرب در یک ساعتی بخدمت حضور
مستحق لکها لکها میگیرد و مع ذلک او را با این لکها هیچ تعلقی نیست
گرفتار قرب شاهست و بس شتان ما بینهما فرخ حسین خیلی موفق است
خاطر از جانب او جمع دارند زیاده چه نویسد والسلام مکتوب صد و بیست
و هشتم بخواجه مقیم صدور یافت در ترغیب بر بلند همتی و عدم اکتفا
بغیر مطلب بی چون خدمت خواجه مقیم دور افتادگان را فراموش
نسازند بلکه دور ندانند المرء مع من احب المقصود مسلک بغایت
طویل است و مطلب در کمال رفعت و هم در نهایت منفعت و منازل
وسطی همچو سراب مطلب نما است عیاذا بالله سبحانه وسطر ازانها
انگاشته یکبار غیر مقصد را مقصد دانند و چون را به بیچون تصور

نماید و از حصول مقصد حقیقی باز ماند همت را بلند می باید ساخت
و بهیچ حاصل فرود نمی باید کرد و در وراء الوراء می باید جست حصول
این چنین همت وابسته بتوجه شیخ مقتدا است و توجه او بقدر اخلاص
و محبت مرید مقتدی است ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله
ذو الفضل العظیم مکتوب صد و بیست و نهم بسید نظام صدور یافت
در بیان آنکه جامعیت انسان باعث تفرقه اوست و همین جامعیت
است که سبب جامعیت اوست کما قیل ما للمحبوبین و البلاء للمحبین

مکتوب شریف وصول یافت آدمی چونکه جامع ترین جمیع موجودات
است و بواسطه هر جزوی از اجزای او تعلقی و گرفتاری در دیگر مو
جودات متکثره پیدا است پس فی الحقیقه جامعیت او باعث دوری
او از جناب قدس خداوندی جل سلطانه از همه بیش گشت و تعلقات
متعدده سبب محرومی او از همه زیاده آمد و اگر بتوفیق ایزدی
عز شانه خود را ازین تعلقات پراکنده جمع سازد و رجوع قهقری
نماید فقد فاز فوزا عظیما و الا فقد ضل ضلالا بعیدا بهترین مو
جودات بواسطه جامعیت چونکه انسان است بدترین مخلوقات
بواسطه جامعیت هم اوست آیینه‌ای او بواسطه جامعیت اتم است
اگر رو به عالم دارد از هر چه گویند مکدرتر است و اگر رو بحق سبحانه
و تعالی دارد مصفاتر است و از همه بیش نمای کمال آزادی از دنس
این تعلقات خاصه محمد رسول الله است صلی الله تعالی علیه و علی
آله و سلم و بعد از آن انبیا و اولیا دیگر علی تفاوت درجاتهم صلوات
الله و تسلیماته علی نبینا و علیهم و علی اتباعهم اجمعین الی یوم الدین ربنا

جمعیت

سبحانه

سبحانه و ایاکم النجاة عن هذه التعلقات بحرمة النبی المصطفی
الممدوح بقوله سبحانه و تعالی ما زاغ البصر و ما طغی علیه و علی آله من الصلوات
اتمها و من التسلیمات اکملها زیاده برین موجب ملال است والسلام والاکرام
مکتوب صد و سی ام بجمال الدین صدور یافت در بیان آنکه تلوینات
احوال را چندان اعتبار نیست حصول مقصد بی چون و بی چگونگی
باید کرد تلوینات احوال را چندان اعتبار نیست بان مقید نباید شد که
آنچه رفت و چه گفت و چه شنید مقصود دیگر است که از گفت و شنود
و دید و شهود منزه و مبراست طفلان سلوک را بجوز و مویز تسلی میدهند
همت بلند باید داشت کار دیگر است اینها همه خواب و خیال است
در خواب اگر کسی خود را بادشاه دید نفس الامر بادشاه نیست واما این
خواب امیدواری می بخشد و در طریقه نقشبندیه قدس الله تعالی
اسرار اکابرهم وقایع را اعتبار نمی نهند این بیت در کتب ایشان
نوشته اند بیت چو غلام آفتابم همه ز آفتاب گویم نه شبم نه شب پرستم
که حدیث خواب گویم و اگر حالی از احوال پیدا شود و رود جای شادی
و غم نیست منتظر حصول مقصود بی چون و بی چگونگی باید بود والسلام
مکتوب صد و سی و یکم بخواجه محمد اشرف کابلی صدور یافت در بیان
علو شان طریقه حضرات خواجها قدس الله تعالی اسرارهم
و شکایت از حال جماعتی که درین طریقه علیه احداثات نموده اند و از
تکمیل این طریقه دانسته الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام
علی سید المرسلین و آله الطاهرین اخوی ارشدی خواجه محمد اشرف
شرفه الله سبحانه بتشریفات اولیائه الکرام بدانند که طریقه حضرات

خواجکان قدس الله تعالی اسرارهم اقرب طرق موصله است
ونهایت دیکران دربدایت این بزرکواران مندرج ونسبت ایشان
فوق همه نسبتهاست این همه بواسطه آنست که درین طریق التزام سنت
است واجتناب از بدعت مهما امکن عمل برخصت تجویز نمی نمایند
اکرچه بظاهر درباطن نافع یابند وعمل بعزیمت از دست نمیدهند اکرچه
بصورت درسیرت متضرر دانند احوال ومواجید را تابع احکام شرعیه
ساخته اند اذواق ومعارف را خادم علوم شرعیه دانسته جواهر
نفیسه شرعیه را در رنک طفلان بجوز ومویز ووجد وحال عوض نمی کنند
وبترهات صوفیه مغرور ومفتون نمیکردند از نص بفص نمیکرایند
واز فتوحات مدینه بفتوحات مکیه التفات نمیکنند حال ایشان بردوام
است ووقت ایشان براستمرار آن تجلی ذاتی که دیکران را کالبرق است
این بزرکواران را دائمی است حضوری که غیبت در قفای آن باشد
نزد این عزیزان از حیز اعتبار ساقط است رجال لا تلهیهم تجارة ولا
بیع عن ذکر الله اما فهم هرکس بمذاق این اکابر نرسد نزدیک است
که قاصران این طریقه علیه نیز از بعضی کمالات ایشان انکار نمایند
قاصری کر کند این طایفه را طعن قصور حاش لله که برآرم بزبان این
کله را ازآن بعضی از خلفای متاخرین این طریقه علیه درین طریق نیز
احداثها نموده اند وروش اصل اکابر را از دست داده جمعی از مریدان
ایشان اعتقاد آن دارند که باین محدثات تکمیل این طریقه نموده اند
حاوشا وکلا کبرت کلمة تخرج من افواههم بلکه در تخریب وتضییع و
وتضییع آن کوشیده اند افسوس هزار افسوس بعضی از بدعتهای که در

سلاسل دیکر اصلا موجود نیست درین طریقه علیه احداث نموده
اند نماز تهجد را بجماعت میکذارند از اطراف وجوانب دران وقت
مردم از برای نماز تهجد جمع میکردند وبجمعیت تمام ادا مینمایند واین
عمل مکروه است بکراهة تحریمه جمعی از فقها که تداعی را شرط کراهة داشته اند
جواز جماعة نفل را مقید بمسجد ساخته وزیاده از سه کس را باتفاق بنا جیه
مکروه کفته اند وایضا نماز تهجد را باین وضع سیزده رکعت میدانند که
دوازده رکعت را ایستاده میکذارند ودو رکعت را نشسته تا حکم یک
رکعت پیدا کنند وبآن سیزده کردد نه چنین است حضرت پیغمبر ما علیه
وعلی اله الصلوات والتسلیمات که کاهی سیزده رکعت ادا فرموده اند
نموده اند وکاهی یازده وکاهی نه وکاهی هفت نماز تهجد همراه وتر حکم فرموده اند
پیدا کرده است نه انکه دو رکعت قعود را حکم یک رکعت قیام داده
منشای امثال این علم وعمل عدم تتبع سنت سنیه مصطفویه است
علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیه عجب است در بلاد علما که ماوای
مجتهدین است علیهم الرضوان این قسم محدثات رواج یافته با نکه ما فقیران
علوم اسلامیه را از برکات ایشان استفاضه مینمائیم والله سبحانه اللهم
للصواب اندکی پیش تو کفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه
سخن بسیارست والسلام مکتوب صد وسی ودویم بملا محمد صدیق
بدخشی صد دریافت درکاه اجتناب از صحبت ارباب غنا وترغیب بیان
بر صحبت فقرا زیراکه کناسی فقرا به از صدر نشینی اغنیا است
ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک
انت الوهاب ای برادر ظاهرا از صحبت فقرا دل تنک کشته مجلس اغنیا

بدتر اگر بدهند مر

جمعیت خواهند داد یا نه اگر بدهند بد و اگر ندهند استدراج است
عیاذاً بالله سبحانه من ذلک و اگر ندهند خسر الدنیا والآخرة شان حال
است کناسی فقرا به از صدر نشینی اغنیا است امروز این سخن معقول
شما شود یا نشود آخر معقول خواهد شد و فایده نخواهد داد وشت آرزوی
طعام چرب و تمنای لباس فاخر شما را درین بلا انداخت هنوز
هم هیچ نرفته است فکر بر اصل بکنید و هرچه از حق سبحانه و تعالی
مانع آید آنرا دشمن دانسته ازو فرار نمائید و حذر کنید ان من
ازواجکم واولادکم عدواً لکم فاحذروهم هم نص قاطع است حقوق
صحبت بران داشت که یک مرتبه بشما نصیحتی کرده شود به عمل درآرند
یا نه من از اول میدانستم از فضولی های شما که استقامت بر فقر
باین وضع دشوار است وقد کان ما خفت ان یکون انا لله
وانا الیه راجعون والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة
المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات والتحیات اتمها و
اکملها من از فطرت واستعداد شما توقع دیگر داشتم جوهر نفیس
را شما در سرگین انداخته آید انا لله وانا الیه راجعون مکتوب صد
و سی و سیوم نیز بملا محمد صدیق صدور یافت در بیان آنکه فرصت را
غنیمت باید شمرد و وقت را عزیز باید داشت مکتوبی که بدست قاصد
ارسال داشته بود دید رسید فرصت را غنیمت باید شمرد و وقت را
عزیز باید داشت از رسوم و عادات کاری نمی کشاید و از تحمل و تعلل
جز خسارت و حرمان نمی افزاید مخبر صادق علیه وعلی آله من الصلوات
اتمها ومن التسلیمات اکملها فرموده هلک المسوفون سوف افعل گویند

کان هلاک شدند عمر موجود در صرف امر موهوم نمودن و موهوم
را از برای موجود نگاهداشتن بسی منکره است باید که نقد وقت
مصروف امر اهم گردد و نسیه از برای مزخرفات لایعنی مؤخر باشد
حق سبحانه و تعالی ذره [illegible] بی آرامی بدهد که آرام با سوای او تعالی
بجای میسر گردد گفت و گو ماحصل ندارد سلامتی قلب مطلب بلند فکر بر اصل (میسر)
باید کرد و از مالایعنی اعراض تام باید نمود ع هرچه جز عشق خدای
احسن است گر شکر خوردن بود جان کندنست ما علی الرسول الا البلاغ
مکتوب صد و سی و چهارم نیز بملا محمد صدیق صدور یافت در
منع از تسویف حضرت حق سبحانه و تعالی در مدارج قرب عروجات
بی اندازه کرامت فرماید بحرمت سید المرسلین علیه وعلی آله الصلوات (وعلیهم)
والتسلیمات اتمها محبت آثارا الوقت سیف قاطع معلوم نیست که تا (واکملها)
فردا فرصت دهند یا نه امر اهم را امروز باید کرد و غیر اهم را بر فردا
باید انداخت حکم عقل اینست نه عقل معاش بلکه عقل معاد زیاده
برین چه نویسد والسلام مکتوب صد و سی و پنجم هذا المکتوب
ارسل الی المخلص الصدیق محمد الصدیق فی بیان مراتب الولایت
عامة کانت او خاصة مع بعض خواص الخاصة اعلم ان الولایت
عبارت عن الفنا والبقاء وهی اما عامة او خاصة و نعنی بالعامة
مطلق الولایت وبالخاصة الولایت المحمدیة علی صاحبها الصلوات
والسلام والتحیة والفنا فیها اتم والبقاء اکمل و من شرف بهذه
النعمة العظمی فقد لان جلده للطاعة وانشرح صدره للاسلام و
اطمأنت نفسه فرضیه عن مولاها ورضی مولاها عنها وسلم قلبه المتقلبه

وتخلص روحه کلیة الی مکاشفة حضرت صفات اللاهوت ومشاهده سره مع ملاحظة الشیون والاعتبار وفی هذه المقام تشرف بالتجلیات الذاتیه البرقیة وتحیر بحقیقیة لکمال التنزه والتقدس والکبریای واتصل اخفاه اتصالا بلا تکیف وضرب من المثال هذا شعر ههنا لارباب النعیم نعیمها ومما ینبغی ان یعلم ان الولایت الخاصة المحمدیت علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة متمیزة عن سایر مراتب الولایات فی طرفی العروج والنزول اما فی طرف العروج فلان فنا الاخفی وبقاءه مختصان بتلک الولایت الخاصة وعروج سایر الولایات الی الخفی وهو اقصی درجات الولایت العامة واما فی طرف النزول فلان الاجاد الاولیاء المحمدیت علیه وعلی آله الصلوة والسلام والتحیة نصیبا من کمالات درجات تلک الولایت لما انه صلی الله تعالی علیه وآله وسلم اسری لیلة المعراج بالجسد الی ماشاء الله تعالی وعرض علیه الجنة والنار واوحی الیه ما اوحی وشرف ثمه بالرؤیة البصریت وهذا القسم من المعراج مخصوص به علیه الصلوات والتسلیمات والاولیاء المتابعون به بکمال متابعة السالکون تحت قدمه لهم ایضاً نصیب من هذه المرتبة المخصوصة وللارض من کاس الکرام نصیب غایة ما فی الباب ان وقوع الرویت فی الدنیا مخصوص به علیه الصلوة والسلام والحالة التی حصلت لاولیائه الذین تحت قدمه لیست برویة والفرق بین الرویة وتلک الحالة کالفرق بین الاصل والفرع والشخص والظل ولیس احدهما عین الآخر مکتوب صد و سی و ششم نیز بملا محمد صدیق صدور یافت در منع از تسویف و تاخیر

در تحصیل مطلوب حقیقی و ما یناسب ذلک مکتوب مرغوب وصول یافت چون قاصد آواخر عشره متبرکه رسید بعد از مضی آن بجواب کتابها پرداخت جواب کتابت خان خانان وجواب کتابت خواجه عبد الله را نیز نوشته فرستاده است ملاحظه خواهند نمود رفتن شما درین دفعه به لشکر معقول فقیر نمیشود تا حکمت چه باشد والامر عند الله سبحانه ملاحظه فرمایند خواهند که حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال کرم قوت یومیه عطا فرموده است این را غنیمت شمرده فکر کار خود باید کرد نه آنکه از وسیله قوت دیگر باید ساخت که کار بتسلسل میکشد و در درویشی طول امل کفر است و معامله تخلیص از قرض معلوم نیست که از خواجگی صورتی پیدا کند و اگر اشتباهی دارند باید که بخواجگی چیزی نوشت منقح و صریح اگر او هم در جواب هم منقح بنویسد و وعده موکد مفهوم شود باین نیت بروند اما علاج تسویف و تاخیر چه باشد هرچه بکنند زود تر بکنند که فرصت بسیار غنیمت است مکتوب صد و سی و هفتم بحاجی خضر افغان صدور یافت در علو شان ادای نماز که منوط است بتحقق کمال نهایت النهایت و ما یناسب ذلک مکتوب مرغوب رسید مضمون بوضوح پیوست التذاذ در عبادات و رفع کلفت در ادای آنها از اجل نعم حق است سبحانه خصوصا در ادای صلوة که غیر منتهی را میسر نیست علی الخصوص در ادای فرایض صلوات زیرا که در ابتدا و نهایت باداء صلوة نافله ملتذ می سازند و در نهایت النهایت این نسبت بعض منوط میگردد و در ادای نوافل خود را بیکار میدانند کار عظیم نزد او ادای

فرایض است و بس ع این کار دولت است کنون تا کرا رسد * باید دانست
التذاذی که در حین ادای صلوة دست میدهد نفس را در آن اصلا حظی
نیست در عین این التذاذ او در ناله و فغان است سبحان الله چه رتبه
است شعر هنیئا لارباب النعیم نعیمها * امثال ما مردم بو الهوس را گفت
و شنود این سخنان هم مغتنم است ع باری بهیچ خاطر خود شاد میکنم *
و نیز بدانند که رتبه نماز در دنیا در رنگ رتبه رویت است در آخرت
نهایت قرب در دنیا در نماز است و نهایت قرب در آخرت
در حین رویت و بدانند که سایر عبادات وسایلند از برای نماز
و نماز از مقاصد است والسلام والاکرام مکتوب صد و سی
و [illegible] نوشتم بشیخ بهاء الدین سرهندی در مذمت دنیای دنیه و اجتناب
از صحبت ارباب دنیا فرزند ارشدی باین دنیه مبغوضه خرسند
نباشند و سرمایه دوام اقبال را بجناب قدس خداوندی جل
سلطانه از دست ندهند فکر باید نمود که چه میفروشند و چه میخرند آخرت
را بدنیا عوض نمودن و از حق سبحانه بخلق باز ماندن از سفاهت
و بیخردی است و جمع دنیا و آخرت از قبیل جمع اضداد است
ما احسن الدین والدنیا لو اجتمعا از این دو ضد هر کدام را اختیار
کند و بهر که خواهد خود را بفروشد عذاب آخرت ابدی است و متاع
دنیا قلیل دنیا مبغوضه حق است سبحانه و آخرت مرضیه او تعالی
و تقدس * عش ما شئت فانک میت * والزم ما شئت فانک مفارقه
آخرت زن و فرزند را می باید گذاشت و تدبیر اینها را بحق سبحانه
باید سپرد امروز خود را مرده باید انگاشت و مهمات اینها را باو تعالی

باید تفویض نمود انما اموالکم و اولادکم عدو لکم فاحذروهم نص قاطع است
مگر شنیده باشند خواب خرگوش تا چند خواهد بود آخر چشم باید
گشود صحبت اهل دنیا و اختلاط با ایشان سم قاتل است کشته این سم
بموت ابدی گرفتار است العاقل تکفیه الاشارة فکیف التصریح
مع المبالغة والتاکید لقمه چرب ملوک در ازدیاد مرض قلبی می کوشد
فکیف الفلاح والنجات الحذر الحذر الحذر من آنچه شرط بلاغ است با تو
میگویم * تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال * وفر من صحبتهم اکثر مما تفر من الاسد
فانه یوجب الموت الدنیوی وهو قد ینفذ فی الاخرة و اختلاط الملوک
یوجب الهلاک الابدی والخسارة السرمدی فایاک ثم ایاک ولقمتهم وایاک
وصحبتهم وایاک
ومحبتهم وایاک ورویتهم وقد ورد فی الخبر الصحیح من تواضع غنیا لغناه ذهب
ثلثا دینه باید اندیشید که این همه تواضع و چاپلوسی از
جهت غنای ایشان است یا چیز دیگر نیست که از جهت غنای
ایشان نیست و نتیجه آن رفتن دو ثلث دین است فاین انت من الاسلام
واین انت من النجات این همه مبالغه و ابرام بواسطه آنست که میداند
مواعظ
که لقمه چرب و صحبت ناجنس دل آن فرزند را از تذکر و تعقل نصایح در
برده انداخته باشد بلکه و کلام متاثر نخواهد شد فالحذر الحذر من صحبتهم
والحذر الحذر من رویتهم والله سبحانه الموفق نجانا الله سبحانه و ایاکم
عما لا یرضی عنه ربنا المتعال بحرمة سید البشر الممدوح بمازاغ البصر علیه و علی
آله من الصلوة افضلها ومن التسلیمات اکملها مکتوب صد و سی و نهم
والسلام
به جعفر بیگ [illegible] در بیان آنکه جماعه ای دولتان که
طعن در اهل [illegible] نمایند بحبوه [illegible] آن جماعه مجوز است بلکه

باید تفویض

مستحسن التفات نامه گرامی مشرف ساخت حق سبحانه و تعالی ایشان را
سلامت دارد که تفقد احوال فقرا میفرمایند و حضور و غیبت را یکسان
میدارند مخدوما کفار قریش چون از کمال بی سعادتی در هجو و نکوهش
اهل اسلام مبالغه نمودند حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوات
والسلام والتحیه به بعضی از شعرا اسلامیه امر فرمودند که هجو کفار نکونسار
نماید آن شاعر در حضور آن سرور علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من
التسلیمات اکملها بر بالای منبر می برآمد و اشعار هجویه کفار بر ملا میخواند آن سرور
میفرمودند که روح القدس با اوست تا وا می که هجو کفار میکند ملامت
و ایذای خلق از مغتنمات عشق است اللهم اجعلنا منهم بحرمت سید المرسلین
علیه و علی آله و علیهم الصلوات والتسلیمات مکتوب صد و چهلم بملا معصوم
کابلی صدور یافت در بیان آنکه رنج و محنت از لوازم محبت است
محبت اثار رنج و محنت از لوازم محبت است اختیار فقر را درد و غم
لابد است بیت غرض از عشق تو ام چاشنی درد و غمست ٭ ورنه زیر فلک
اسباب تنعم چه کم است ٭ دوست آوارگی همی خواهد ٭ تا ز غیر او بالکلیه
انقطاعی حاصل گردد اینجا آرام در بی آرامی است و ساز در سوز و قرار
در بیقراری و راحت در جراحت درین مقام فراغت طلبیدن خود را
در محنت انداختن است تمام خود را بمحبوب باید سپرد و هر چه از و بیاید
باشد رضا باید قبول کرد و ابرو نباید بهجد طریق زندگانی درین وضع است
تا توانید استقامت ورزید و الا فتور در قناعت مشغولی شما خوب شده
بود اما بیش از قوت بضعف کشید غم نیست اگر اندکی خود را ازین بر دود
جمع سازند بهتر از پیشتر خواهد شد باید که این اسباب تفرقه را عین اسباب

جمعیت دانند تا توانند کاری کرد والسلام مکتوب صد و چهل و یکم
بملا محمد فلیح صدور یافت در بیان آنکه عمده این کار محبت و اخلاص
است حضرت حق سبحانه و تعالی ترقیات کرامت فرماید بحرمت
سید الرسل علیه و علی آله و علیهم الصلوات والتسلیمات از احوال
قلبی گاهی نمی نویسند که چه صورت دارد البته از آن باب نیز می نوشته
باشند که موجب توجه غائبانه است و عمده این کار محبت و اخلاص
است اگر الحال ترقی مفهوم نشود غم نیست چون استقامت بر اخلاص
است امید است که کار بیمن بساعات میسر گردد و دیگر در باب
وظیفه فقرا سعی بسیار نموده اند جزاکم الله سبحانه خیر الجزاء ع
بیشتر هم یقین است که خود را معاف نخواهند داشت والسلام
مکتوب صد و چهل و دوم بملا عبد الغفور سمرقندی صدور یافت
در بیان آنکه از نسبت این بزرگواران اگر اندک بدست افتد
اندک نیست اندک نیست مکتوب شریف که از روی التفات
ارسال داشته بودند رسید محبت فقرا و توجه باین طایفه از اجل
نعم خداوند ست جل سلطانه از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت
بران مسئول و مرخواست نیازی که بدرویشان فرستاده بودند
نیز وصول یافت فاتحه سلامت خوانده شد طریقه که اخذ کرده بودند و نسبتی که از الجافر ارسیده بود
از آن مقوله هیچ ذکر نیافته معاذ الله که در آن فتوری رفته باشد
بیت یک چشم زدن خیال او بیش نظر ٭ بهتر ز وصال خوبرویان همه عمر
از نسبت این بزرگواران اگر اندک بدست افتد اندک نیست زیرا که
نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج است ع قیاس کن

وعلیهم

زگلستان من بهار مرا اما ازین غم فتور نیست چون رشته محبت
بجمله این نسبت قوی است فرجی که مکرر بوشیده شده است
ارسال داشته شد گاه گاه آنرا بپوشند و باد ب نگاه دارند که
فواید بسیار ازان متوقع هست هر گاه آن جامه را بپوشند و با وضو
بپوشند و تکرار سبق نمایند امید است که جمعیت تمام رو دهد و هر گاه
چیزی نویسند باید که اول از احوال باطن خود نویسند که احوال باطن
از چیز اعتبار ساقط است ع از هرچه میرود سخن دوست
خوشتر است ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی متابعة سید المرسلین
البشر المطهر عن زیغ البصر علیه وعلی اله الصلوة والسلام ظاهرا وباطنا
ع کار این است غیر این همه هیچ **مکتوب صد و چهل و سیوم**
بملا شمس صد و ریافت در بیان انکه موسم جوانی را غنیمت
شمرده بلهو و لعب صرف نکنند محب فقرا مولانا شمس موفق باشند
موسم جوانی را غنیمت شمرده بلهو و لعب صرف نکنند و بجز ریخ
عوض ننماید که آخر غیر از ندامت و پشیمانی امری دیگر نخواهد بود و سود
نخواهد داشت خبر شرط است پنج وقت نماز بجماعت ادا نماید و حلال
را از حرام امتیاز کند طریق نجات آخروی متابعت صاحب شریعت است
علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات تلذذات فانیه و تنعمات ها که منظور
نظر نباشند والله سبحانه الموفق للخیرات **مکتوب صد و چهل و چهارم** بحافظ
محمود **لاهوری صد و ریافت در بیان معنی سیر و سلوک و بیان سیر
الی الله و سیر فی الله و سیر دیگر که بعد ازین دو سیر است** حضرت حق سبحانه
وتعالی در مدارج کمالات ترقیات بی اندازه کرامت فرماید بحرمت

ظاهر با احوال

سید البشر المطهر عن زیغ البصر علیه وعلی آله الصلوات والسلام والتسلیمات
مصرع از هرچه میرود سخن دوست خوشتر است سیر و سلوک عبارت
از حرکت در علم است که از مقوله کیف است حرکت اینی اینجا گنجایش
ندارد و پس سیر الی الله عبارت از حرکت علمیه است که از علم اسفل
بعلم اعلا میرود و ازان اعلا باعلای دیگر الی ان ینتهی الی علم الواجب
تعالی بعد طی علوم الممکنات کلها و زوال ها بالسرها و هذه الحالة هو
المعبر بالفناء و سیر فی الله عبارت از حرکت علمیه است در مراتب
وجوب از اسما و صفات و شیون و اعتبارات و تقدیسات الی ان لا یمکن
التعبیر عنها بعبارت ولا یشار الیها باشارت ولا تسمی باسم ولا تکنی
بکنایة ولا یعلمها عالم ولا یدرکها مدرک و هذا السیر مسمی بالبقاء و سیر
عن الله بالله که سیر ثالث است نیز عبارت از حرکت علمیه است
که از علم اعلا بعلم اسفل فرود می آید و ازان اسفل به اسفل دیگر
الی ان یرجع الی الممکنات رجوع القهقری و ینزل عن علوم مراتب الوجوب
کلها و هو العارف الذی نسی الله بالله و رجع عن الله مع الله و هو
الواجد الفاقد و هو الواصل المهجور و هو القریب البعید و سیر رابع که
سیر در اشیاست عبارت از حصول علوم اشیا است شیأ
فشیأ بعد زوال علوم الاشیاء کلها فی السیر الاول فالسیر الرابع مقابل
للسیر الاول والسیر الثالث للسیر الثانی کما تری و سیر الی الله و سیر فی
الله از برای تحصیل نفس ولایت است که عبارت از فنا و بقا است
و سیر ثالث و رابع از برای حصول مقام دعوت است که مخصوص
با نبیا و رسل است صلوات الله تعالی و تسلیماته علی جمیعهم عموما و علی افضلهم

[illegible]

خصوصاً و متابعان کمل را از مقام این بزرگواران علیهم الصلوات
والتسلیمات نیز نصیب است کما قال تبارک و تعالی قل هذه سبیلی
ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی اینست حدیث بدایت
و نهایت که مقصود از ذکر آن تنویر و تشویق طلاب است بیت
بر شکر غلطید ای صفراییان ✽ از برای کوری سوداییان ✽ والسلام
علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات

مکتوب صد و چهل و پنجم بملا عبد الرحمن مفتی صدور یافته در بیان آنکه
مشایخ طریقه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم ابتداء سیر
از عالم امر اختیار کرده اند و در بیان سر عدم تاثر بعضی از مبتدیان
این طریقه بسرعت

ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی جادة الشریعة المصطفویة
علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة و یرحم الله عبدا قال آمینا
مشایخ طریقه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم ابتدای سیر از
عالم امر اختیار کرده اند و عالم خلق را در ضمن آن سیر قطع مینمایند
بخلاف مشایخ سایر طرق که ابتداء سیر ایشان از عالم خلق است
بعد از طی عالم خلق قدم در عالم امر می نهند و بمقام جذبه میرسند
لهذا طریق نقشبندیه اقرب طرق آمده و لاجرم نهایت دیگران
در بدایت ایشان مندرج گشت ع قیاس کن ز گلستان من
بهار مرا ✽ جمعی باشند از طلاب این طریقه علیه که با آنکه ابتدای سیر ایشان
از عالم امر است بسرعت متاثر نه شوند و التذاذ و حلاوت که
مقدمه جذبه است بزودی پیدا نکنند وجهش آنست که عالم
امر در ایشان نسبت به عالم خلق ضعیف افتاده است و همین ضعف

سد راه سرعت تاثیر و تاثر شده و این بطوء تاثر نازمانی متحقق
است که عالم امر در ایشان بر عالم خلق قوت پیدا کند و امر منعکس
گردد و علاج این ضعیف مناسب این طریقه علیه تصرف تام است
از صاحب تصرف تام را و علاجی که مناسب طرق دیگر است تقدیم
تزکیه نفس است و ریاضات و مجاهدات شاقه که موافق شریعت
واقع شوند علی صاحبها الصلوات والسلام والتحیات باید دانست ۲
که بطوء تاثر علامة نقصان استعداد نیست گروهی باشند تام الاستعداد
که باین مبتلا گردانند که را اعیان رقیمه فقرا اگر در مهمی التجا آرند
یقین است که حضانه حق خواهند فرمود و السلام

مکتوب صد و چهل
و ششم بشرف الدین حسین بدخشی صدور یافت در نصیحت
بتکرار سبق ذکر

مکتوب فرزندی شرف الدین حسین وصول
یافت لله سبحانه الحمد و المنه که بسعادت یاد فقرا مستعد اند سبق گرفته بودند بتکرار آن وقت را معمور دارند فرصت را از دست
ندهند مبادا اگر دوقانیه از جا برد و طمطراق زایله ملی جلاوت ساز زد
ع همه اندر زمن بتو اینست ✽ که تو طفلی و خانه رنگین است ✽ چه نعمتی
است که حضرت حق سبحانه و تعالی بنده را در عنفوان شباب توفیق
توبه کرامت فرماید و بران استقامت بخشد توان گفت که نعمات
تمام دنیا در جنب آن نعمت حکم نیستی دارد و در جنب دریای
عمیق چه آن نعمت موجب رضای مولی است سبحانه که فوق جمیع نعمت است
چه دنیوی و چه اخروی و رضوان من الله اکبر والسلام علی من اتبع
الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات

انتهاء و اکملها **مکتوب صد و چهل و هفتم بخواجه محمد اشرف کابلی صدور یافته در بیان آنکه گسستن بر پیوستن مقدم است یا پیوستن بر گسستن**

حضرت حق سبحانه و تعالی در مدارج کمال ترقیات کرامت فرماید بحرمت سید المرسلین و علیه و علیهم و علی آله الصلوات و التسلیمات
اینجا جمعی از مشایخ طریقه قدس الله تعالی اسرارهم گسستن را بر پیوستن مقدم داشته اند و جمعی دیگر ازین بزرگواران پیوستن را بر گسستن تقدیم داده و طایفه ثالث بتوقف رفته ابو سعید خراز گوید قدس الله سره تا نرهی نیابی و تا نیابی نرهی ندانم کدام پیش بود راقم این سطور گوید گسستن و پیوستن در یک زمان متحقق میگردند جایز نیست که گسستن از پیوستن جدا شود و پیوستن بی گسستن هویدا گردد غایة ما فی الباب اگر خفای هست در تقدم ذاتیست و تعین علیه یکی مر دیگری را شیخ الاسلام هروی قدس الله سره اختیار مذهب ثانی می نماید و میفرماید که سبقت از آن طرف نیکوست بلی اما جمعی که گسستن را مقدم داشته اند انکار این سبقت نمی نمایند مراد ایشان از پیوستن ظهور تام است و آن منافی سبقت بر ظهور مطلق نیست ظهور مطلق مقدم باشد بر گسستن و ظهور تام موخر از آن بر این تحقیق نزاع ایشان راجع بلفظ میگردد و اما نظر طایفه اولی بلند است که قلیل را در حیز اعتبار نمی آرند باید دانست که برین توجیه تقدم زمانی نیز پیدا گشت فافهم والله سبحانه الملهم للصواب بهر حال مظهر گسستن و پیوستن باید شد که مرتبه ولایت منوط باین دو مرتبه است و بدو و نهایت فوط العناد مرتبه اولی مربوط به سیر الی الله است و مرتبه ثانی بسیر فی الله مجموع این

هو سیر بمرتبه ولایت و کمال میرسد علی تفاوت درجاتها و دو سیر دیگر از برای تحصیل تکمیل و وصول بدرجه دعوت ع تا یک دو گردد اگر دو که گسسته است والسلام **مکتوب صد و چهل و هشتم بملا صادق کابلی صدور یافت در بیان آنکه صاحب رای بیحاصل است و در بیان آنکه زنهار بتوسط روحانیات مشایخ و امدادات ایشان مغرور نشوند که آن صور مشایخ فی الحقیقه لطایف شیخ مقتدا است** دو مکتوب بی در پی رسید مکتوب اول از حصول سیر می انبا نمود و مکتوب ثانی از تشنگی و بیحاصلی الحمد لله سبحانه که عبرت مرخاست صاحب رای بیحاصل است و آنکه خود را بیحاصل دانست واصل است مکرر بشما گفته شده است که زنهار بتوسط روحانیات مشایخ و امدادات ایشان مغرور نشوند که آن صور مشایخ فی الحقیقه لطایف شیخ مقتدا است که بآن صور ظهور نموده است قبله توجه را وحدت شرط است توجه را بر اکنده ساختن موجب خسران است عیاذا بالله سبحانه ثانیا آنکه مکرر و موکد بشما گفته ایم که سررشته کار را محکم بگیرید تا بسرعت سرانجام یابد امر ضروری را گذاشته بامر لاطایل پرداختن از عقل دور اندیش بسیار مستبعد است اما شما متعقدی که رای خود دیدید سخن کس در شما کم است که موثر افتد شما دانید ما علی الرسول الا البلاغ **مکتوب صد و چهل و نهم نیز بملا صادق کابلی صدور یافته در بیان آنکه هر چند مسبب الاسباب تعالی اشیا را بر اسباب مترتب ساخته است اما چه در کار که نظر بر سبب معین دوخته شود** اخوی مولانا محمد صادق عجب است که این همه خود را بعالم اسباب واگذاشته اید هر چند مسبب الاسباب تعالی و تقدس اشیا را بر اسباب مترتب

بتوسط روحانیات مشایخ و امدادات ایشان مغرور نشوند

ساخته است اما چه درکار که نظر بر سبب معین دوخته شود ع گردی
بسته شد ای دل دگری بگشایند این قسم کوته نظری بسیار بی مناسبتی
می طلبید از امثال شما مردم بسیار مستهجن است ساعتی بحال خود فرو باید
باید رفت و این شناعت را باید فهمید در کسوت فقر این همه تلاش
در تحصیل مبغوضه حق جل شانه چه بلا مستنکر است آرا در نظر شما چه طور زیبا نموده اند
در تحصیل امور ضروریه بقدر ضرورت باید کوشید تمام همت را بان مصروف
ساختن و عمر را در پی آن گذرانیدن سفاهت محض است و فرصت
بسیار غنیمت است هزار افسوس که آنرا کسی در تحصیل امور لاطایل صرف کند
جز شرط است ما علی الرسول الا البلاغ از گفت و شنود مردم آزار نگشتند چرا که
که بشما نسبت میکنند هرگاه در شما باشد هیچ غم نیست چه دولتی است که مردم
کسی را بد دانند و فی الحقیقه نیک باشد اگر عکس این قضیه متحقق شود محل
خطر است والسلام مکتوب صد و پنجاهم بخواجه محمد قاسم صدور یافته
در بیان آنکه شایان مطلوبیت جز حضرت واجب الوجود تعالی و تقدس
نیست التفات نامه گرامی اخوی خواجه محمد قاسم وصول یافت
موجب فرحت گشت استفسار از تشتت اوضاع دنیوی و تفرق احوال
صوری دل تنگ نشود که گرای آن نمیکند زیرا که این ... در معرض
فنا است بمراضی حق سبحانه و تعالی می باید پرداخت درین ضمن عمر باشد
باید شایان مطلوبیت جز ذات واجب الوجود جل شانه نیست خصوصا
امثال شما مردم عزیز با مع ذلک اگر خدمتی و کاری اشارت نمایند بمنت
در سعی آن خواهد کوشید والسلام مکتوب صد و پنجاه و یکم بمیر مومن بلخی
صدور یافت در بیان بزرگی طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم

عجب است که این مستنکر

و بیان آنکه معنی یادداشت که مخصوص باین اکابر است مصراع از هر چه
میرود سخن دوست خوشتر است یادداشت در طریقه حضرات خواجگان
قدس الله اسرارهم عبارت از حضور بلا غیبت است یعنی دوام حضور
حضرت ذات تعالی و تقدس بی تخلل حجب شیونی و اعتباری اگر
گاهی حضور است و گاهی غیبت یعنی وقتی حجب بتمام مرتفع شوند و وقتی
دیگر در میان آیند چنانکه در تجلی ذاتی برقی که کالبرق حجب تمام از پیش
حضرت ذات تعالی و تقدس مرتفع میگردد و بسرعت باز در پرده شیون
و اعتبارات می آید پس نزد این اکابر از حیز اعتبار ساقط است پس حاصل
حضور بی غیبت آن گشت که تجلی ذاتی برقی که عبارت از ظهور حضرت
ذات است بی توسط شیون و اعتبارات که در نهایت این راه میسر
میگردد و فنای اکمل را در ان مقام اثبات میکنند دایمی گردد و حجب
هرگز رجوع نکند و اگر رجوع کند حضور به غیبت متبدل خواهد گشت و یادداشت
نخواهند گفت پس متحقق گشت که شهود این اکابر بر وجه اتم و اکمل است
و اکملیت فنا و اتمیت بقا باندازه اتمیت و اکملیت شهود است
مصراع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا مکتوب صد و پنجاه و دوم
بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافت در بیان آنکه اطاعت
رسول عین اطاعت حق است سبحانه و با مناسب ذلک قال الله
سبحانه و تعالی و من یطع الرسول فقد اطاع الله حضرت حق سبحانه و تعالی
اطاعت رسول را عین اطاعت خود فرمود پس اطاعت خدای عز و جل
که در غیر اطاعت رسول باشد اطاعت او نیست سبحانه و از برای تاکید
و تحقیق این کلمه قد آورد تا بوالهوسی در میان این دو اطاعت جدایی

معنی یادداشت بطریق ایشان

تعالی و تقدس ۲

۱.

سید انکند و یکی را بر دیگری نگزینند و در جای دیگر حضرت حق سبحانه و تعالی
شکایت میکند از حال جماعه که در میان این دو اطاعت تفرقه مینمایند کما قال
سبحانه یریدون ان یفرقوا بین الله و رسله و یقولون نؤمن ببعض و نکفر
ببعض و یریدون ان یتخذوا بین ذلک سبیلا اولئک هم الکافرون حقا اری بعضی
از مشایخ کبار قدس الله تعالی اسرارهم در سکر وقت و غلبه حال سخنان
گفته اند که موذن تفرقه اند میان این دو اطاعت و مشعر باختیار محبت یکی
بر دیگری منقولست که سلطان محمود غزنوی در ایام پادشاهت خود نزدیک
به خرقان فرود آمده بود و از آنجا وکلاء خود را بخدمت شیخ ابو الحسن خرقانی
فرستاد و التماس نمود که حضرت شیخ بدیدن او بیایند و بو کلاء خود گفت
که اگر از شیخ توقفی فهم کنید کریمه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر
منکم بر خوانید چون وکلا از شیخ توقف فهمیدند کریمه مذکوره را بر خواندند
شیخ در جواب فرمودند که چندان گرفتار اطیعوا الله ام که شرمنده اطیعوا الر
سولم به اطاعت اولی الامر چه رسد حضرت شیخ اطاعت حق را سبحانه
در غیر اطاعت رسول او دانسته این سخن از استقامت دور است مشایخ
مستقیم الاحوال ازین قسم سخنان تنزه مینمایند و در جمیع مراتب شریعت
و طریقت و حقیقت اطاعت حق سبحانه را در اطاعت رسول او میدانند
و اطاعت حق سبحانه که در غیر اطاعت رسول اوست علیه الصلوة
والسلام عین ضلالت می انگارند و نیز منقول است که شیخ ابو سعید ابو الخیر
مجلسی داشتند و سید اجل از اکابر سادات خراسان نیز در مجلس آن
نشسته بودند اتفاقا در آن اثنا مجذوبی مغلوب الاحوال پیدا شد حضرت
حضرت شیخ او را بر سید اجل تقدیم دادند سید را ناخوش آمد سید فرمودند

[illegible]

که تعظیم شما بواسطه محبت رسول است علیه الصلوات والسلام و تعظیم
این مجذوب بواسطه محبت حق سبحانه این قسم تفرقه را نیز اکابر مستقیم
الاحوال تجویز نمی نمایند و غلبه محبت حق سبحانه را بر محبت رسول او
علیه الصلوة والسلام از سکر حال میدانند و جز فضولی نمی انگارند
اما این قدر هست که در مقام کمالات مرتبه ولایت است محبت حق
سبحانه غالب است و در مقام تکمیل که نصیبی از مقام نبوت است محبت
رسول غالب ثبتنا الله سبحانه علی اطاعت الرسول التی هی عین اطاعت
الله سبحانه مکتوب صد و پنجاه و سیوم بیان شیخ فرمل صدور یافت
در بیان خلاصی تام از رقیت ما سوی که مربوط بفنای مطلق است کتابی که
ارسال داشته بودید رسید الحمد لله ذی الانعام والمنة که طالبان
خود را در طلب بیقرار و بی آرام از آرام بغیر خود نجات می بخشد اما
خلاصی تام از رقیت اغیار وقتی میسر شود که بفنای مطلق مشرف شود
و نقوش ما سوی را بالکل از آئینه دل محو سازد و تعلق علمی و حبی
او را بهیچ چیز نماند و غیر از حق سبحانه و تعالی او را مقصود و مراد
نباشد و دون خرط القتاد هر چند گمان بی تعلقی دارد اما ان الظن
لا یغنی من الحق شیئا ع این کار دولت کنون تا که را رسد گرفتار
احوال و مقامات گرفتار غیر است از چیزهای دیگر چگوید س
هر چه از دوست وا مانی چه کفران حرف و چه ایمان هر چه از راه وا
افتی چه زشت آن نقش و چه زیبا غربت شما بطویل انجامید
فرصت غنیمت است اگر یاران اهل اند در رخصت جو تا توقف نمایند
کرده و اگر نا اهل چه احتیاج رخصت می باید ملاحظه کرد اهل عالم

میدارد و در بی آرامی ص

مرضی حق سبحانه و را

یا نباشند عدم رضای ایشان چه خواهد بود ع طفیل دوست باشد
هر چه باشد ؛ مقصود حق سبحانه را باید دانست با و هر چه جمع شود شود
و اگر نشود و کو نشود ع رضا من اینجا و تو در کل نگر و السلام مکتوب
صد و پنجاه و چهارم نیز بیان مزل صد و ریافت در بیان آنکه از خود
باید گذشت و در خود باید رفت حق سبحانه و تعالی با خود دارد
و یک لحظه با غیر خود نگذارد و اللهم لا تکلنا الی انفسنا طرفة عین فنهلک
و لا اقل منها فنضیع هر بلای که هست از گرفتاری بخود است چون از خود
خلاص شد از گرفتاری ما دون او سبحانه خلاص شد اگر بت می پرستید
فی الحقیقت خود را می پرستد که افرایت من اتخذ الهه هواه ؛ از خود
چو گذشتی همه عیش است و خوشی ؛ دع نفسک و تعال همچنانکه از خود
گذشتن فرض است در خود رفتن هم لازم است که یافت اینجاست
و در بیرون خود یافت نمی باشد بیت با تو در زیر گلیمست هر چه هست ؛
همچو نابینا مبر هر سوی دست ؛ سیر آفاقی بعد در بعد است و سیر انفسی
قرب در قرب اگر شهود است در خود است و اگر معرفت است
هم در خود و اگر حیرت است هم در خود و بیرون خود قدم گاهی نیست
سخن بکجا رفت مباد اساده دلی از اینجا حلول یا اتحاد فهم کند و بورطه
ضلالت رود ؛ اینجا حلول کفر بود اتحاد هم ؛ بیش از تحقق باین مقام
تفکر آن ممنوع است رزقنا الله سبحانه و ایاکم الاستقامت علی الطریقة
المرضیة علی صاحبها الصلوات و السلام و التحیات از احوال خود می نوشته
باشند که دخل تمام دارد با وجود علایق صوریه آزاد باشند وجود و عدم
آنرا مساوی دانند و السلام و الاکرام مکتوب صد و پنجاه و پنجم بیان آنکه

مزل صد و ریافت در ترغیب برجوع باصل خود حق سبحانه و تعالی
با خود دارد ؛ بعد از خدای هر چه پرستند هیچ نیست ع بی دولت
است آنکه بهیچ اختیار کرد ؛ غره ماه جمادی الاول روز جمعه بطواف
حضرت دهلی مشرف گشت و محمد صادق نیز همراه است چند روز اگر
اراده خداوندی موافق است اینجا بسر برده بسرعت متوجه وطن
اصلی خواهد شد حب الوطن من الایمان خبر صحیح است بیچاره بکجا رود
ناصیه او بدست اوست ؛ او دارد و ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها ان ربی علی
صراط مستقیم این المفر مگر آنکه ففروا الی الله گفته در روی بوی بگریزند
بهر حال اصل را اصل دانسته فرع را طفیلی ساخته رو باصل باید آورد
بیت هر چه جز عشق خدای احسن است ؛ گر شکر خوردن بود جان کندن
است مکتوب صد و پنجاه و ششم نیز بیان المعجم مزل صد و یافت
در ترغیب بر صحبت اهل الله کتابتی که بدست قاضی زاده جالندر
فرستاده بودند در دهلی رسانید الحمد لله و المنة که محبت فقرا نقد وقت
دارند و بحکم المرء مع من احب با ایشان اند ماه رجب هر چند بحسب اوقات
و ازمان نزدیک است اما بس دور است بیت فراق دوست
اگر اندک است اندک نیست ؛ درون دیده اگر نیم موست بسیار است
چون بواسطه رعایت حقوق ارباب حقوق این معنی را اختیار کرده
اند همان طور کنند فقیر هم تا ماه رجب شاید اینجا باند و الله سبحانه
اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب بهر حال چند روزه عمر را به فقرا
می باید گذرانید و اصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة و العشی
بر باید و ان وجهه خود نص قاطع است که حق سبحانه و تعالی حبیب خود را

علیه من الصلوات اتمها ومن التحیات ایمنها بآن امر فرموده عزیزی
میفرماید الٰهی چیست اینکه دوستان خود را کردی که هرکه ایشانرا شناخت
ترا یافت وتا ترا نیافت ایشانرا نشناخت رزقنا الله تعالی وایاکم محبت
هذه الطایفة العلیة الشریفة **مکتوب صد وپنجاه وهفتم به حکیم عبد الوهاب**
صادر یافت در بیان آنکه چون کسی پیش درویشان برود باید که
خود را خالی کرده رود تا مملو باز گردد ودر بیان آنکه اول تصحیح عقاید
باید کرد دو مرتبه شما قدم رنجه نموده آمده اید وزود برخاسته فرصت
آن نشده که بعضی از حقوق صحبت ادا کرده شود مقصود از ملاقات
افاده است یا استفاده چون مجلس ازین هردو خالی باشد از اعتداد
خارج است پیش این طایفه خالی شده باید آمد تا مملو باز گردد واظهار
افلاس خود باید نمود تا ایشانرا بروی شفقت آید وراه افاضه
بگشاید سیر آمدن وسیر رفتن مزه ندارد وامتلا را جز علت بار نیست
واستغنا را جز طغیان کار نه حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی
سره فرموده اند اول نیاز رسته بعد از آن توجه خاطر شکسته پس توجه
را نیاز شرط آمد مع ذلک درین اوان که طالب علمی آمده طلب شفاعت
بجانب ایشان ظاهر ساخت بخاطر رسید که چون مجرد آمدن ایشانرا
هم حقی است پس از جانب خود مهما امکن ادای حق باید نمود لاجرم زبان
قلم از جهت تدارک ما مضی وتلافی ما سبق چند کلمه بمقتضای وقت
وحال املا نموده به جانب ایشان ارسال داشت والله سبحانه الملهم
للصواب والموفق للسداد سعادت آثارا آنچه بر ما وشما لازم است اولا تصحیح عقاید
بمقتضای کتاب وسنت است برنهجی که علمای اهل حق شکر الله تعالی سعیهم

اولاً

ازکتاب

از کتاب وسنت آن عقاید را فهمیده اند وازانجا اخذ کرده چه
فهمیدن ما وشما از حیز اعتبار ساقط است اگر موافق افهام این بزرگ
واران نباشد زیراکه هر مبتدع وضال احکام باطله خود را از کتاب
وسنت می فهمد وازانجا اخذ مینماید والحال انه لا یغنی من الحق
شیا وثانیا علم به احکام شرعیه است از حلال وحرام وفرض وواجب
وثالثا عمل بمقتضای این علم است ورابعا طریق تصفیه وتزکیه که مخصوص بصوفیه
کرام است قدس الله اسرارهم پس تا تصحیح عقاید ننمایند علم باحکام
شرعیه فایده نمی دهد وتا این هردو متحقق نشوند عمل نافع نیاید وتا این هر سه
میسر نگردند حصول تصفیه وتزکیه محال است بعد ازین چهار رکن با متممات
ومکملات اینها کان ما کان تکملة للغرض هرچه هست از فضول است وداخل
دایره مالا یعنی ومن حسن اسلام المرء ترکه مالا یعنیه واشتغاله بما یعنیه
والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات
والتسلیمات **مکتوب صد وپنجاه وهشتم بشیخ حمید بنگالی صدور یافت**
فی بیان تفاوت مراتب الکمال بحسب تفاوت الاستعدادات اعلم ان
مراتب الکمالات متفاوتة بحسب تفاوت الاستعدادات والتفاوت
فی الکمال قد یکون بحسب الکیفیة وقد یکون بحسب الکمیة وقد یکون بهما
معا فکمال البعض مثلا بالتجلی الصفاتی وکمال الآخرین بالتجلی الذاتی
مع تفاوت فاحش بین افراد کل من التجلیین وبین اربابهما ایضا فکمال
البعض بسلامة القلب وتخلص الروح وکمال الآخر بهما وبالشهود
ایضا وکمال الثالث بذلک الثلث وبالحیرة المنسوبة الی الخفی وکمال
الرابع بذلک الاربع وبالاتصال المنسوب الی الاخفی ذلک فضل الله

السري

یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم وبعد حصول الکمال فی ای مرتبة کانت من المراتب المذکورة اما رجوع القهقری او ثبات واستقرار فی ذلک الموطن والاول هو المقام التکمیل والارشاد والرجوع من الحق الی الخلق للدعوت والثانی هو موطن الاستهلاک والعزلة من الخلق والسلام اولا واخرا **مکتوب صد و پنجاه و نهم بشرف الدین حسین بدخشی صادر شده بتعزیت** هرچند آلام و مصایب بظاهر تلخ است و مولم جسم لیکن بباطن شیرینست و لذت بخش روح زیرا که جسم و روح گویا بر دو طرف نقیض واقع شده اند الم یکی مستلزم لذت دیگری است بیت فطرتی که درمیان این دو نقیض و لوازم انها تمیز تواند کرد از مبحث خارج است و قابلیت مخاطبت ندارد اولیک کالانعام بل هم اضل

بیت

اگه از خویشتن چو نیست چنین
چه خبر دارد از جنان و جنین

شخصی که روح او را بسبب تعلق او تنزل نموده در مرتبه جسم استقرار نموده باشد و عالم امر او تابع عالم خلق گشته سر این معما را چه شناسد تا روح بمقر اصلی خود رجوع قهقری نماید و امر از خلق جدا نشود جمال این معرفت جلوه گر نگردد حصول این دولت وابسته بموتی است که پیش از ورود اجل مسمی صورت می بندد و مشایخ طریقت قدس الله تعالی اسرارهم ازرا بفنا تعبیر کرده اند

بیت

خاک شو خاک تا بروید گل
که بجز خاک نیست مظهر گل

و کسی که پیش از مردن نمیرد مصیبت او باید داشت و عزای او بجا باید آورد و جزا ارتحال والد مرحوم شما که به نیک نامی شهرت داشتند و شیوه امر معروف و نهی منکر را نیک رعایت میکردند و مسلمانان را موجب حزن و مستلزم اندوه گشت انا لله و انا الیه راجعون

ان فرزند شیوه صبر را پیش گرفته پیش رفتگان را به صدقه و دعا و استغفار ممد و معاون باشد که موتی را اشد احتیاج است بامداد احیای در حدیث نبوی علیه و علی آله الصلوات والتحیات آمده ما المیت الا کالغریق المتغوث ینتظر دعوة تلحقه من اب او ام او اخ او صدیق فاذا لحقته کان احب الیه من الدنیا و ما فیها و ان الله لیدخل علی اهل القبور من دعاء اهل الارض امثال الجبال من الرحمة و ان هدیة الاحیاء الی الاموات الاستغفار لهم بقیة النصح مده اونه الذکر کرده و ملاذ متبر الفکر فان الفرصة قلیلة جدا ینبغی ان یصرف الی اهم المهام والسلام **مکتوب صد و شصتم ناخرد این کمترین بنده نوشته نموده اند اعنی یار محمد الجدید البدخشی الطالقانی در بیان آنکه مشایخ طریقت قدس الله اسرارهم سه طایفه اند با شرح احوال هرکدام اینها و کمال و نقصان هر طایفه ازینها** مشایخ طریقت قدس الله تعالی اسرارهم سه طایفه اند طایفه اولی قایلند باانکه عالم بایجاد حق سبحانه در خارج موجود است و هرچه در وست از اوصاف و کمال همه بایجاد حق است سبحانه وجود را شبحی بیش نمیدانند بلکه شبحیة هم از وست عز شانه و در بحر نیستی جان گم میکردند که نه از عالم خبر دارند و نه از خود و در رنگ شخصی برهنه که جامه عاریت پوشیده باشد و بداند که این جامه عاریت است و این دید عاریت بروی چنان غالب می آید که درست جامه را باصل میدهد و خود را برهنه می یابد واگر این چنین شخصی را از بی شعوری و سکر به شعور و صحو آرند و ببقا بعد الفنا مشرف سازند هرچند جامه را با خود می یابد اما به یقین میداند که از دیگر است چنانچه

جه آنچه فنا اکنون در علم مندرجست وکرفتاری وتعلقی که بآن جامه داشت هیچ نماند وهمچنین است حال شخصی که اوصاف وکمالات خود را در رنگ جامه عاریت می انکارد اما میداند که این جامه در وهم است در خارج هیچ جامه ندارم برهنه ام این دید غالب می آید تجدی که آن لباس وهمیه را درست می اندازد وخود را برهنه می یابد وبعد از افاقت وصحو آن جامه وهمیه را نیز همراه خود می یابد لیکن فنای شخص اول اتم واکمل است وبقا مترتب بران اکمل کما سیجی عنقریب انشاء الله تعالی واین بزرکواران در جمیع معتقدات کلامیه که بر وفق کتاب وسنت واجماع ثابت شده اند بعلمای اهل سنت وجماعت متفقند وفرق نیست درمیان متکلمین وایشان الا اینکه این معنی را علما باستدلال درمی یابند وایشان بکشف وذوق وایضا این بزرکواران عالم را به حق سبحانه لغایت تنزیه هیچ نسبت اثبات نمی کنند وجمیع نسبت را سلب میکنند نکیف العینیة والجزئیة تعالی شانه الا نسبت مولویة وعبودیت وصانعیة ومصنوعیة بلکه در غلبه حال این نسبت را هم کم میکنند این زمان به بقای حقیقی مشرف شده قبول تجلیات ذاتیه پیدا میکنند ومظهر تجلیات بی نهایت میکردند طایفه دیکر عالم را ظل حق سبحانه میدانند اما قایلند با آنکه عالم در خارج موجود است لیکن بطریق ظلیت نه بطریق اصالت وجود وایشان قایم بوجود حق است سبحانه کقیام الظل بالاصل مثلا از شخصی از کمال قدرت خود صفات خود را نیز دران سایه منعکس ساخت از علم وقدرت واردات وغیرها حتی که لذت والم پس اکر بالفرض آن سایه برآتش افتد وبآن

متکلمین

مثلا سایه محسوس شد آن شخص

متألم شود عقلا وعرفا نخواهند گفت که آن شخص متألم شد چنانکه طایفه ثالث بآن قایلند علی هذا القیاس جمیع افعال ذمیمه که از مخلوقات صادر میشوند نمی توان گفت که فعل حق است سبحانه چنانکه سایه بارادت خود حرکت کند نمی توان گفت که شخصی متحرک شد آری می توان گفت که اثر قدرت وارادت اوست یعنی مخلوق اوست ومقرر است که خلق قبیح قبیح نیست بلکه فعل وکسب قبیح قبیح است طایفه ثالث قایلند بوحدت وجود یعنی در خارج یک موجود است وبس وآن ذات حق است سبحانه وعالم را در خارج اصلا تحقق نیست ثبوت علمی دارند الاعیان ما شمت رائحة الوجود وهرچند این جماعه هم عالم را ظل حق سبحانه میکویند لیکن میکویند که وجود ظلی این انسان در مرتبه حس است فقط در نفس الامر ودر خارج عدم محض است وذات حق را سبحانه متصف به صفات وجوبیه وامکانیه میدانند ومراتب تنزلات اثبات میکنند ودر هر مرتبه همان ذات احد را باحکام لایقه آن مرتبه متصف میسازند ومانند ومتألم همان ذات عز شانه را میدانند لیکن در بروده این ظلال محسوسه متوهمه ومحظورات عقلا وشرعا برین بسیار وارد می شود که در جواب آنها تمحلات وتکلفات مینمایند هرچند این طایفه واصل وکامل اند علی تفاوت درجات الوصل والکمال اما خلق را سخنان ایشان باضلالت والحاد ومنتهی کرد وبه زندقه رسید وطایفه اولی اکمل واتم اند واسلم واوفق به کتاب وسنت اما اسلمیة واوفقیة ظاهر است والاکملیة والاتمیة بنابر اینست که بعض مراتب وجود انسانی لغایت لطافت

میکویند

.و تجرده بمبدا ارمشابهت و مناسبت تمام دارند کالخفی والاخفی بس
جماعه که با وجود فنای سرهای این مراتب را از مبدا اجدا انتوانستند
کرد تا به تحت لا در آورده نفی آن کنند بلکه به مبدا از نزد ایشان ممتزج
و متشابه ماند و خود را حق یافتند و گفتند که در خارج حق است سبحانه
فقط و ما را اصلا وجودی نیست اما چون تعدد آثار خارجیه متحقق بود ضرورت
به ثبوت علمی قایل شدند و از همین جاست که اعیان را برازخ بین الوجود
والعدم میگویند چون بعض مراتب وجودات مخلوقات را از مبدا ار
جدا انساختند قایل بوجوب وجود او ناشده به برزخیة گویا شده اند و
رنگ ~~وجوب او ناشده به برزخیه گویا شده~~ در رنگ وجوب را
در ممکن ثابت کردند و ندانستند که آن رنگ هم رنگ ممکن است مشابه
بواجب ولو فی الصورت والاسم و اگر آن رنگ را جدا میکردند و تمام
ممکن را از واجب جدا میساختند هرگز خود را حق عز و جل نمیدیدند
و عالم را از حق جدا می ساختند و یک وجود قایل نمیگشتند و تا آنکه اثری
ازین کس باقی نماند خود را حق نداند هر چند بدانند که اثری از من با
نمانده است این نیز از کوتاه نظری اوست و طایفه ثانیه هر چند این
مراتب را هم از مبدا ار جدا دیدند و بکلمه لا درآورده نفی آن نمودند
اما بواسطه ظلیت و اصالت یک جزی از بقایای وجود اینها ثابت ماند
چه رتبه ظل را با اصل رشته تعلق بسیار قوی است این نسبت از نظر
شان محو نشد اما طایفه اولی بواسطه کمال مناسبت و متابعت حضرت
رسالت خاتمیت علیه من الصلوات اتمها و من التحیات اکملها جمیع مراتب
ممکن را از واجب جدا ساختند و همه را بتحت کلمه لا درآورده نفی نموده

و ممکن را بواجب هیچ مناسبتی ندیدند و هیچ نسبت را باو اثبات
نکردند و خود را غیر از مخلوق غیر معدود نشناختند و او را غیر شانه خالق — عبده
و مولای خود دانستند خود را مولای دانستن و یا ظل او انگاشتن
برین بزرگواران بسیار گران و دشوار می آید ما للتراب و رب الارباب
این بزرگواران اشیا را بواسطه آنکه مخلوق حق اند سبحانه دوست
میدارند و در نظر شان محبوب می درایند و بهمین واسطه که مصنوع
حق اند و افعال آنها نیز مصنوع اوست جل شانه تمام منقاد و تسلیم
اشیا میکردند و بر افعال انکار نمیتوانند کرد الا بانکار الشریعت
چنانکه ارباب توحید را بواسطه مظهریت بلکه عینیة اشیا نسبت بحق
سبحانه این قسم محبت و انقیاد دست میدهد ایشان را بمجرد مصنو
عیة و مخلوقیة آنها دست میدهد ع به بین تفاوت ره از کجاست
تا بکجا: عین محبوب را باندک محبت هم دوست میتوان داشت
اما مصنوعات و مخلوقات و عبید او را تا کمال محبت بمحبوب پیدا
نکنند دوست نمیدارد و محبوب نمی انگارد و این طایفه علیه را از
مقام عبدیت که نهایت جمع مقامات و لایت است بهره تمام است
و کدام دلیل بر صحت حال این برگزیدگان ازین تمام تر است که
تمام کشف ایشان موافق کتاب و سنت و ظاهر شریعت است
و سر موی از ظاهر شریعت مخالفت بر نهار راه نیافته اللهم
اجعلنا من محبیهم و متابعیهم بحرمة محمد صلی الله علیه و آله و سلم و تبارک
درویشی که این سطور از وی مستفاد گشت اول معتقد توحید
بود از زمان نبی علم این توحید داشت و بیقین پیوسته بود هر چند

حال نداشت و چون درین راه در آمد اول راه توحید منکشف
شد و مدتی در مراتب این مقام جولان نمود و علوم بسیار که مناسب
این مقام بودند فایض گشتند و مشکلات و واردات که بر ارباب
توحید وارد میشوند همه بکشوف و علوم فایضه حل شدند بعد از مدتی
نسبت دیگر بران درویش غلبه آورد و در غلبهٔ آن در توحید توقف نمود
اما این توقف بحسن ظن بود نه بانکار مدتی متوقف بود آخر الامر کار بانکار
انجامید و نمودند که این پایه پایان است رخت بمقام ظلیت برد
اما درین انکار بی اختیار بود و نمی خواست که ازان مقام برآید
بواسطه آنکه مشایخ عظام بآن مقام اقامت دارند و چون بمقام
ظلیت رسید خود را و عالم را ظل یافت چنانکه طایفهٔ ثانیه بآن
قایلند آرزوی آن شد که کاشکی ازین مقام نبرند که کمال در وحدت
وجود میدانست و این مقام فی الجمله با و مناسبت وارد اتفاق
از کمال عنایت و غریب نوازی ازان مقام هم بالا بردند و بمقام
عبدیت رسانیدند این زمان کمال این مقام در نظر آمد و علو آن
واضح گشت و از مقامات گذشته تایب و مستغفر شد و اگر این درویش
را باین طریق نمی بردند و فوقیت بعض را از بعض نمی نمودند تنزل
خود را درین مقام می دانست چه نزد او بالاتر از توحید مقام
دیگر نبوده والله یحق الحق وهو یهدی السبیل باید دانست که منشأ
تفاوت علوم و معارف در مکتوبات و رسایل که ازین درویش
بلکه از هر سالک که صادر شده است همین تفاوت و حصول
مقامات متفاوت است هر مقام را علوم و معارف جداست

و هر حال را قال علیحده پس فی الحقیقه تدافع و تناقض در علوم نباشد
در رنگ نسخ احکام شرعیه است فلا تکن من الممترین وصلی الله تعالی
علی سیدنا محمد و آله وسلم مکتوب صد و شصت و یکم بملا صالح
بدخشی کولابی صدور یافت در بیان آنکه مقصود از طی منازل
سلوک حصول ایمان حقیقی است که وابسته باطمینان نفس است
و ما یناسب ذلک مقصود از طی منازل سلوک حصول ایمان حقیقی
است که وابسته باطمینان نفس است تا نفس مطمئنه نگردد نجات
متصور نیست و نفس بمرتبهٔ اطمینان نرسد تا سیاست قلب بروی
نگمارند و سیاست قلب وقتی میسر شود که قلب از کاری که پیش
خود داشت فارغ گردد و سلامتی از گرفتاری ما دون حق سبحانه
حاصل کند و علامت سلامتی از گرفتاری نسیان ماسوی اوست تعالی
و تقدس و تا سر مو از غیر آگاه است از سلامتی گمراه است فطوبی
لمن سلم قلبه لذا به سعی لازم است تا به سلامتی قلب مشرف گردد و باطمینان
نفس الخامد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
مکتوب صد و شصت و دویم بخواجه محمد صدیق بدخشی صدور یافته
در بیان فضیلت ماه مبارک رمضان و بیان مناسبت او با قرآن
مجید که سبب نزول آن درین ماه گشته است و بیان جامعیت
تمر که افطار بآن مستحب است و ما یناسب ذلک باسمه سبحانه شأن
کلام که از جملهٔ شیونات ذاتیه است جامع جمیع کمالات ذاتی و شیونات
صفاتی است چنانکه در علوم سابق مذکور گشت و ماه مبارک رمضان
جامع جمیع خیرات و برکات است چنانکه در علوم سابق مذکور گشت و ماه مبارک

رمضان جامع جمیع خیرات و برکات است و هر خیر و برکت که هست
مفاض از حضرت ذات است تعالی و نتیجهٔ شیونات او سبحانه و هر شر
و نقص که بوجود می آید منشای آن ذات و صفات محدثه است ما اصابک
من حسنة فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن نفسک خود نص قاطع است
پس جمیع خیرات و برکات این ماه مبارک نتیجهٔ آن کمالات ذاتیه است
که شان کلام جامع آنهاست و قرآن مجید حاصل تمام حقیقت آن شان
جامع است پس این ماه مبارک را با قرآن مجید مناسبت تمام است که
قرآن جامع جمیع کمالات است و این ماه جامع جمیع خیرات که نتایج و
ثمرات آن کمالات اند و همین مناسبت باعث نزول قرآن درین ماه
شد شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن و شب قدر درین ماه خلاصه
و زبده این ماه است آن لب است و این ماه در رنگ قشر آن پس
هر که درین ماه بجمعیت گذراند و از خیرات و برکات این بهره مند شود
تمام سال را بجمعیت گذرانده است و به خیر و برکت مملو و محتوی باشد وفقنا الله
سبحانه للخیرات والبرکات فی هذا الشهر المبارک و رزقنا الله سبحانه انصب
الاعظم حضرت رسالت خاتمیه علیه الصلوة والسلام والتحیه فرموده
است اذا افطر احدکم فلیفطر علی تمر فانه برکة السحور و افطار صوم بتمره
کرده اند و در بودن آن ثمره برکت آنست که شجرهٔ آن نخله است که
بعنوان جامعیة و صفت اعدلیت مخلوق است در رنگ انسان لهذا
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نخله را عمه بنی آدم فرموده که از
طینت آدم مخلوق است کما قال علیه الصلوة والسلام اکرموا عمتکم النخلة
فانها خلقت من بقیة طینة آدم و نسبت او به برکت باعتبار همین جامعیت

تواند بود و پس افطار بثمره آنکه ثمره است جزو صاحب افطار میشود و
حقیقت جامعه آن را باعتبار این جزئیت که جزو حقیقت اکل آن میگردد
و اکل آن باعتبار جامع کمالات بی نهایت که در حقیقت جامعهٔ آن ثمر
مندرج اند میشود و این معنی هر چند در اکل مطلق آن حاصل است
اما در وقت افطار که اوان خلو صایم است از شهوات مانعه و لذات
فانیه بیشتر تاثیر میکند و آن معنی بر وجه اتم و اکمل ظاهر میشود و آنکه آنسرور
فرموده علیه من الصلوات اتمها و من التحیات اکملها نعم سحور المومن
التمر باعتبار آن تواند بود که در غذای آن که جزو صاحب غذا میگردد
در تکمیل حقیقت اوست نه حقیقت آن غذا و چون این معنی در صوم مفقود است
از برای تلافی آن بسحور ثمر ترغیب فرمود که گویا اکل آن فایده اکل جمیع
ماکولات دارد و برکت آن باعتبار جامعیت تا وقت افطار میماند و
این فایده غذا که مذکور شد بر تقدیری مترتب میشود که آن غذا که مذکور
به تجویز شرعی واقع شود و سر موئی از حدود شرعیه متجاوز نباشد
و ایضاً حقیقت این فایده وقتی میسر میشود که آن از صورت گذشته که فایده تکمیل را اکل
بحقیقت پیوسته باشد و از ظاهر بباطن ارمیده ظاهر غذا ممد ظاهر او باشد
و باطن غذا مکمل باطن او و الا به امداد ظاهری مقصور است و اکل آن
در عین قصور بیت سعی کن تا لقمه را سازی گهر ✱ بعد از آن چندانکه
میخواهی بخور ✱ و همین سر تکمیل غذا است مر صاحب غذا را در تعجیل افطار
و تاخیر تسحر والسلام مکتوب صد و شصت و سیوم بسیادت و نقابت
پناهی شیخ فرید صد و ربافت در بیان آنکه اسلام و کفر ضد یکدیگر اند
احتمال جمع شدن این دو ضد محالست و عزت دادن یکی را مستلزم خواری

دیگر است الی آخر ما قال سلمه الله تعالی فی تذلیل الکفار و عدم الاختلاط معهم مع
بیان مضار هذا الاختلاط و در بیان آنکه دنیا و آخرت نیز ضد یک دیگر اند
الحمد لله الذی انعم علینا و هدانا الی الاسلام و جعلنا من امة محمد علیه الصلوات
والتحیات والسلام نقد سعادت دارین وابسته باتباع سید کونین
است و بس علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها
متابعت او علیه الصلوة والسلام باتیان احکام اسلامیه است و رفع
رسوم کفریه چه اسلام و کفر ضد یکدیگر اند اثبات یکی موجب رفع دیگر
است اجتماع شدن این دو ضد محال است عزت دادن یکی مستلزم
خواری دیگر است حق سبحانه و تعالی حبیب خود را علیه الصلوة والتحیات
پیغمبر باید یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم پس پیغمبر
خود را که موصوف به خلق عظیم است بجهاد کفار و غلظت بر ایشان
امر فرموده معلوم شد که غلظت بایشان داخل خلق عظیم است پس
عزت اسلام در خواری کفر و اهل کفر است کسی که اهل کفر است را
عزیز داشت اهل اسلام را خوار ساخت عزیز داشتن عبارت از آن
نیست که البته ایشان تعظیم کنند و بالا نشانند در مجالس خود جا دادن
و با ایشان مصاحبت نمودن و هم زبانی کردن بایشان داخل اعزاز است
در رنگ سگان ایشان را دور می باید داشت و اگر غرضی از اغراض دنیوی
بایشان مربوط باشد و بی ایشان میسر نشود شیوه بی اعتباری را مرعی
داشته بقدر ضرورت بایشان باید پرداخت و کمال اسلام آنست
که از آن غرض دنیاوی نیز باید گذشت و با ایشان نباید پرداخت
حق سبحانه در کلام مجید خود اهل کفر را دشمن خود و دشمن پیغمبر خود فر

فرموده است پس اختلاط و موانست با ایشان که این دشمنان
خدا و رسول او از اعظم جنایات باشد اقل ضرر مصاحبت و مخالطت
این دشمنان آنست که قدرت اجرای احکام شرعی و رفع رسوم کفری
زبون میکرد و حیائی موانست مانعه آن می آید و این ضرر بسیار
عظیم است و دوستی و الفت با دشمنان خدا منجر بدشمنی خدای عز
و جل و دشمنی پیغمبر او علیه الصلوات والسلام میشود شخصی گمان میکند
که او از اهل اسلام است و تصدیق و ایمان بالله و رسوله دارد نمی
داند که این قسم اعمال شنیعه دولت اسلام او را پاک وصاف میبرد
نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیات اعمالنا خواجه بندار د
که مرد واصل است حاصل خواجه بجز پندار نیست و کار این نابکاران
انشا استهزا و سخریه است باسلام و اهل اسلام منتظر اند اگر قابو یابند
ذمیان از اهل اسلام بر آرند یا همه را بقتل رسانند یا بکفر بازگردانیده شد
پس اهل اسلام را اهم شرعی در کار است که الحیاء من الایمان و ننگ
مسلمانی ضروری است همواره در مقام خواری اینها باید بود و جزیه
که از کفره هندوستان برطرف شده است بواسطه شومی مصاحبت
اهل کفر است با سلاطین این دیار و مقصود اصلی از جزیه گرفتن از
ایشان خواری ایشانست و این خواری بحدیست که از ترس
جزیه جامه خوب نمی توانند پوشید و تجمل نمی توانند بود و همیشه
ترسان و لرزان می باشند از اخذ اموال پادشاهان راجه می رسد
که منع جزیه گرفتن کنند حق سبحانه و تعالی جزیه را از برای خواری ایشان
وضع کرده است مقصود رسوائی ایشانست و عزت و غلبه اهل اسلام

ع جهود هرکه شود کشته سود اسلام است علامة حصول دولت
اسلام بغض است باهل کفر و عناد است با ایشان حق سبحانه و تعالی
در کلام مجید خویش ایشانرا نجس فرموده است و درجای رجس پس در
نظر اهل اسلام می باید که اهل کفر نجس و پلید در آیند و چنین بینند و دانند
لاجرم از صحبت ایشان پرهیز نمایند و در مجالست ایشان متنکره بوند
چیزها از ایشان پرسیدن و بمقتضای اینها عمل کردن از کمال اعزاز این د
شمنانست همی که کسی از ایشان و طلبد و دعائی که بتوسط ایشان خواهد
جه خواهد بود حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خویش میفرماید و ما دعاء الکا
فرین الا فی ضلال دعا این دشمنان باطل و بیحاصل است اجابت را
در انجا جه احتمال این قدر رفساد لازم می آید که اعزاز این سکان می افزاید
ایشان اگر دعا خواهند کرد بتان خود را وسیله خواهند آورد خیال
باید کرد که کار تا بکجا میکشد و از مسلمانی بوئی نماند عزیزی فرموده است
تا یکی از شما دیوانه نشود بمسلمانی نرسد دیوانگی عبارت از گذشتن است
از نفع و ضرر خود بواسطهٔ اعلای کلمه اسلام با مسلمانی هرچه شود گو شود
و اگر نشود گو نشود و چون مسلمانی است رضای خدای عز و جل است
و رضای پیغمبر حبیب اوست علیه الصلوة و السلام و التحیه دولتی عظیم تر از
رضای مولی نیست رضینا بالله سبحانه ربا و بالاسلام دینا و بمحمد علیه
الصلوة والسلام نبیا و رسولا هم بر اینیم بداریم یا رب بحرمت سید
المرسلین علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها و
السلام اولا و آخرا بعجالة الوقت آنچه ضروری و لا بد دانست بطریق
اجمال نوشته فرستاد بعد از ان اگر توفیق رفیق گشت مفصل تر ازین نوشته

جون ۴

حکم

هرگاه

ارسال خواهد داشت همچنانکه اسلام ضد کفر است آخرت نیز ضد
دنیا است دنیا و آخرت جمع نشوند ترک دنیا بر دو نوع است نوعی آنست
که از مباحات آن همه ترک کرده شود مگر بقدر ضرورت این قسم
اعلای ترک دنیاست و نوع دیگر آنست که از محرمات و مشتبهات آن
احتیاب کرده شود و بامور مباحه آن تنعم نموده آید این قسم نیز
خصوصا درین اوان بسیار عزیز الوجود است بیت آسمان نسبت بعرش
آمد فرود ورنه بس عالیست پیش خاکتو د پس ناچار از استعمال ذهب
و فضه و لبس حریر و امثال آنها که شریعت مصطفویه علی مصدرها الصلوة
والسلام والتحیت آن را محرم ساخته است اجتناب باید نمود و اوانی
ذهب و فضه را اگر برای تجمل کنند فی الجمله گنجایش دارد اما استعمال اینها
حرام است از آب و طعام خوردن و در اینها خوشبو انداختن و سرمه
دان ساختن و جز آن القصه حق سبحانه و تعالی دایره امور مباحه را بسیار
وسیع ساخته است تنعمات و تمتعات با اینها در عین لذت زیاده از آن
است که در امور محرمه است در مباحات رضای حق است سبحانه
و در محرمات عدم رضای او تعالی عقل سلیم هرگز تجویز نمی کند که کسی
برای لذتی که بقائی هم ندارد عدم رضای مولای خود اختیار کند
و حال آنکه در عوض آن لذت محرمه لذت مباحه هم تجویز فرموده است
رزقنا الله سبحانه و ایاکم الاستقامة علی متابعت صاحب الشریعة علیه
و علی آله الصلوات والسلام والتحیة در معامله حل و حرمت همواره بعلما
دین دار رجوع باید نمود و از اینها استفسار کرد و بمقتضای فتوی
ایشان عمل نمود که راه نجات شریعت است و بعد شریعة هرچه هست

باطل است و بی اعتبار و ماذا بعد الحق الا الضلال والسلام اولاً و آخراً

مکتوب صد و شصت و چهارم بحافظ بها والدین سرهندی صدور یافته در بیان آنکه فیض حق سبحانه و تعالی علی الدوام بر خواص و عوام وارد است تفاوت قبول و عدم قبول آن ازین طرف ناشی است حق سبحانه و تعالی بر جادهٔ شریعت استقامت بخشد بمنه و کرمه فیض حق سبحانه و تعالی علی الدوام بر خواص و عوام و کرام و لیام چه از قسم اموال و اولاد و چه از جنس هدایت و ارشاد بی تفرقه وارد است تفاوت ازین طرف ناشی است در قبول بعضی فیوض و عدم قبول بعض دیگر و لکن کانوا انفسهم یظلمون آفتاب تابستان بر گازر و جامه یکسان می تابد گازر را دو جامه او سفید این علم عدم قبول بواسطه اعراض است از جناب قدس خداوندی جل سلطانه معرض را ادبار لازم است و حرمان از نعمت واجب این لا جاکسی نگوید که بسیاری از معرضان باشند که به تنعمات عاجله ممتازند و از اعراض ایشان سبب حرمان ایشان نگشته است ثابت باشد داشتن نعمت است که بصورت نعمت ظاهر گردانیده اند آن طایفه با وجود از راهی خرابی با حصد او تا ذرا اعراض و ضلالت منهمک گردید قال سبحانه و تعالی ایحسبون انما نمدهم به من مال و بنین نسارع لهم فی الخیرات بل لا یشعرون پس فنا و تنعمات او با وجود اعراض عین خرابی است الحذر الحذر والسلام

وما ظلمهم الله

روی گازر سیاه می

باید دانست که این

بطریق استدراج

مکتوب صد و شصت و پنجم بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافت در ترغیت بر متابعت صاحب شریعت علیه و علی آله الصلوة والسلام و عداوت و بغض با مخالفان شریعت او علیه الصلوة والسلام شرفکم الله سبحانه بتشریف المیراث المعنوی من النبی الامی القرشی الهاشمی علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها کما شرفکم بتشریف المیراث المعنوی الصوری و یرحم الله عبداً قال آمینا میراث صوری آن سرور علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بعالم خلق تعلق دارد و میراث معنوی بعالم امر که انجا همه ایمان و معرفت است و رشد و هدایت شکر نعمت عظمای میراث صوری آنست که بمیراث معنوی متحلی گردند والتحلی بالمیراث المعنوی لا یتیسر الا بکمال الاتباع المصطفوی علیه الصلوات والسلام والتحیة فعلیکم باتباعه و اطاعته فی اوامره و نواهیه و کمال متابعت فرع کمال محبت است بآن سرور علیه الصلوات والسلام ان المحب لمن یحب مطیع و علامت کمال محبت کمال بغض است با عدای او صلی الله علیه و سلم و اظهار عداوت است به مخالفان شریعت او علیه الصلوة والسلام در محبت مداهنت گنجایش ندارد و محب دیوانه محبوب است تاب مخالفت ندارد و با مخالفان محبوب به هیچ وجهی آشتی نمی نماید و محبت متبائنه جمع نشوند جمع ضدین را محال گفته اند محبت یکی مستلزم عداوت دیگری است نیک تامل باید فرمود که هنوز کار از دست نرفته است تدارک ماضی می توان نمود فردا که کار از دست برود غیر از ندامت حاصلی نخواهد بود بوقت صبح شود همچو روز معلومت که با که باخته عشق در شب دیجور متاع دنیا غرور است و معامله اخروی ابدی بر آن مرتب زندگانی چند روزه را اگر بمتابعت سید اولین و آخرین علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بسر برده شود امید نجات

ابدی است والا هیچ در هیچ است هر که باشد و هر عمل خیر که بکند بیت
محمد عربی کابروی هر دو سرا است کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او
حصول دولت عظمی متابعت موقوف بر ترک کلی دنیاوی نیست تا دشوار
نماید بلکه اگر زکوة مفروضه مثلا موده می شود حکم ترک کل دارد و در عدم
وصول مضرت چه مال مزکی از ضرر برآمده است لهذا ان اگرچه ترک
کلی اولی وافضل است اما اداء زکوة هم کار آن می کند پس معالجه دفع
ضرر از مال دنیاوی اخراج زکوة است از ان اگرچه ترک کلی اولی است
وافضل است اما اداء زکوت هم کار آن میکند بیت آسمان نسبت بعرش
آمد فرود ورنه بس عالیست پیش خاک تود پس لازم است که همگی همت
در اتیان احکام شرعیه باید صرف نمود و اهل شریعت را از علماء و صلحاء
تعظیم و توقیر باید داشت و در ترویج شریعت باید کوشید و اهل هوا
و بدعت را ذلیل و خوار باید داشت من وقر صاحب بدعة فقد اعان
علی هدم الاسلام و با کفار که دشمنان خدای عز و جل اند و دشمنان خدای عز و جل
اند دشمنان رسول اند علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات باید بود و در ذل — دشمن
و خواری ایشان سعی باید نمود و بهیچ وجه عزت نباید داد و راه شدت و غلظت
را با ایشان پیش باید کرد و مهما امکن در هیچ امری با ایشان رجوع — و این بدولت ازادر مجلس خود راه نباید داد و انس نباید نمود صح
نباید نمود و اگر فرضا ضرورتی افتد در رنگ قضای حاجت انسانی بکره
و اضطرار قضای حاجت از ایشان باید نمود راهی که بجناب قدس جد بزرگوار
شما علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات میرساند اینست اگر باین راه رفته
نشود وصول بآن جناب قدس دشوارست هیهات هیهات شعر
کیف الوصول الی سعاد و دونها قلل الجبال و دونهن حتوف زیاده جز ابرام

نماید بیت اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه
سخن بسیار است مکتوب صد و شصت و ششم بملا محمد امین صدور
یافت در بیان آنکه مدار بر حیات بی مدار چند روزه نباید نهاد و فکر ازاله
مرض قلبی درین فرصت یسیر بذکر کثیر که از اهم مهام است باید نمود
مخدوما تا چند بر خود چون مادر مهربان باید لرزید و تا کی بر خود از غصه
و غم باید پیچید خود را و همه را مرده باید انگاشت انک میت و انهم — وحماد جنبه با حسن دولت باید بند بهشت صح
میتون نص قاطع است فکر ازاله مرض قلبی درین فرصت یسیر بذکر
کثیر از اهم مهام است و علاج علت معنوی درین مهلت قلیل بیاد رب
جلیل از اعظم مقاصد دلی که گرفتار غیر است از وجه فوقع خیر روحی
که مایل بکمتر است نفس اماره از و بهتر است الحاصل همه سلامتی قلب
می طلبند و خلاصی روح میجویند و ماکوته اندیشان همه در فکر تحصیل اسباب
گرفتاری روح و قلبیم هیهات هیهات چه توان کرد و ما ظلمهم الله ولکن — ببر جان در حسنا دوانی
کانوا انفسهم یظلمون دیگر از مرض ضعیف ظاهر اندیشه نکنند انشاء الله
تعالی به صحت و عافیت تبدیل خواهد یافت خاطر این جانب ازین
ره گذر جمع است جامه فقرا که طلب داشته بودند پیراهن فرستاده
شد خواهند پوشید و مترصد نتایج و ثمرات آن خواهند بود که کثیر البرکة
است بیت هر کس افسانه بخواند افسانه است و آنکه دیدش نقد
خود مردانه است والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی
علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات مکتوب صد و شصت و هفتم بهردی رام هندو
که اظهار اخلاص باین طایفه علیه نموده بود صدور یافت در ترغیب
بر عبادت پروردگار عالمیان که بیچون و بیچگونه است و باجتناب از

از عبادت آلهه باطله هنود دو کتابت شما رسید از هر دو محبت فقرا
والتجا باین طایفه علیه مفهوم گشت چه نعمتی است که کسی را باین دولت
بنوازند من آنچه شرط بلاغست باتو میگویم تو خواه از سخنم پند گیر خواه
ملال بدان واگاه باش که پروردگار ما وشما بلکه پروردگار عالمیان
چه سموات وچه ارضین وچه علیین وچه سفلین یکی است وبیچون وبیچگونه است
از شبه ومانند منزه است واز شکل ومثال مبرّا پدری وفرزندی در حق
او تعالی محال است تفاوت وتماثل را در آن حضرت چه مجال شایبهٔ اتحاد وحلول
در شان او سبحانه مستهجن است ومظنّهٔ بروز در آن جناب قدس مکنون
مستقبح زمانی نیست که زمان مخلوق اوست مکانی نیست که مکان مصنوع
او وجود او را بدایت نیست وبقای او را نهایت نه هر چه از خیر وکمال
است باو سبحانه ثابت است وهر چه از نقص وزوال است ازو تعالی
مسلوب پس مستحق عبادت او تعالی باشد وسزاوار پرستش او سبحانه
رام وکرشن ومانند آنها که آلهه هنود اند از کمینه مخلوقات وی اند واز
مادر وپدر زائیده اند رام پسر جسرت است وبرادر لچهمن وشوهر
سیتا هرگاه رام جوروی خود را نتوانستند نگاه داشت غیری را چه مدد
نماید عقل دوراندیش را کار باید فرمود وبتقلید اینها نباید رفت هزار
عارست که [illegible] که کسی پروردگار عالمیان را باسم رام یا کرشن یاد
کند در رنگ آنست که پادشاه عظیم الشان را باسم اراذل کناسان یاد کنند
رام ورحمن را یکی دانستن از نهایت بیعقلی است خالق با مخلوقات
یکی نمیشود وبیچون باچون متحد نمیگردد پیش از خلقت رام وکرشن
پروردگار عالم را رام وکرشن نمی گفتند وبعد پیدا شدن اینها چه شد

که نام رام وکرشن باو سبحانه وتعالی اطلاق میکنند ویاد کرشن ورام را یاد
پروردگار میدانند حاشا وکلا ثم حاشا وکلا پیغمبران ما علیهم الصلوات
والتسلیمات که قریب یک لکه وبیست وچهار هزار گذشته اند خلایق را بدعوت
خالق ترغیب فرموده اند واز عبادت غیر منع نموده وخود را بنده وعاجز
دانسته اند واز هیبت وعظمت او تعالی ترسان ولرزان بوده اند و
آلهه هنود خلق را بعبادت خود ترغیب کرده اند وخود را آلهه دانسته
هر چند پروردگار قایلند اما او را در خود حلول واتحاد تخیل کرده اند واین
جهت خلق را بعبادت خود خوانده وآلهه خود خوانده اند وخود را آلهه گویانیده
اند ودر محرمات بی تحاشی افتاده اند بزعم آنکه آلهه از هیچ چیز ممنوع
نیست ودر خلق خود هر تصرفی که خواهد بکند اقسام این تخیلات فاسده
بسیار دارند ضلوا فاضلوا بخلاف پیغمبران علیهم الصلوات والتسلیمات
که خلایق را از آنچه منع فرموده اند خود را نیز از آن چیز باز داشته اند
بر وجه اتم واکمل وخود را بشر مثل سایر بشر میگفتند ببین تفاوت ره
از کجاست تا بکجا مکتوب صد وشصت وهشتم بمخدوم زاده المکنی اعنی
خواجه محمد قاسم صدور یافت در بیان علو سلسله علیه نقشبندیه
وشکایت از حال جماعه که محدثات ومخترعات درین طریقه
شریفه لاحق کرده اند ومایناسب ذلک الحمد لله رب العالمین
والصلوة والسلام علی سید المرسلین وآله الطاهرین اجمعین اما بعد
دعوات موفوره وتحیات نامحصوره بجناب سلالة المشایخ
الکرام نتیجة الاولیاء العظام خدمت مخدوم زاده مستقیم بر جاده سلمه
سبحانه وابقاه تبلیغ نموده اظهار اشتیاق وارزومندی مینماید

شعر کیف الوصول الی سعاد و دونها قلل الجبال و دونهن حیوف
معلوم شریف مخدوم زادگی باد که علو این طریقه علیه و رفعت طبقه نقشبندیه
بواسطه التزام سنت است و اجتناب از بدعت لهذا اکابر این طریقه
علیه از ذکر جهر اجتناب فرموده اند و بذکر قلبی دلالت نموده اند از
سماع و رقص و وجد و تواجد که در زمان آن سرور علیه الصلوة
والسلام و در زمان خلفای راشدین نبوده علیهم الرضوان منع
فرموده و خلوت و اربعین که در صدر اول نبوده بجای آن خلوت
در انجمن اختیار کرده لاجرم نتایج عظیمه برین التزام مترتب گشته است
و ثمرات کثیره بران اجتناب متفرع شده از ینجاست که نهایت
دیگران در بدایت این بزرگواران مندرج است و نسبت ایشان
فوق همه نسبتها آمده و کلام ایشان دوای امراض قلبیه است و نظر
شان شفای علل معنویه توجه و جیه ایشان طالبانرا از گرفتاری کونین
نجات می بخشند و همت رفیع شان مریدانرا از حضیض امکان بذروهٔ
وجوب می برد شعر نقشبندیه عجب قافله سالارانند که برند از ره پنهان
بحرم قافله را از دل سالک ره جاذبهٔ صحبت شان می برد وسوسهٔ
خلوت و فکر چله را ابیات لیکن درین اوان که آن نسبت شریفه عنقا مغرب
گشته است و رو باستتار آورده جمعی از همین طبقه از نایافت آن دولت
عظمی و از فقدان آن نعمت قصوی دست و پا بهر سو زده اند و
از جواهر نفیسه بخذف ریزه چند خرسند گشته و در رنگ طفلان
بجوز و مویز آرام یافته از غایت اضطراب و حیرانی طریق اکابر خود را
گذاشته گاهی بجهر تسلی میجویند و زمانی بسماع و رقص آرام می طلبند

و چون در انجمن ایشان را خلوت میسر نشده اربعین خلوت هم اختیار
کرده اند عجب تر آنکه این بدعتها را متمم و مکمل این نسبت شریفه
می انگارند و این تخریب را عین تعمیر می شمرند حضرت حق سبحانه
و تعالی ایشانرا انصاف دهاد و شمه از کمالات اکابر این طریقه مستانم
جانها ایشان رساناد بالنون والصاد و بحرمت النبی و آله الامجاد
علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات و چون این محدثات دران
دیار شیوعی پیدا کرده است جدی که طریق اصل اکابر را پوشیده
ساخته و وضع شریف ایشان را وضع محدث و جدید را اختیار نموده
اند و از طریق اصل و قدیم اعراض نموده بخاطر ریخت که شمه از ین
ماجرا بخادمان آن عتبه علیه اظهار نماید و باین وسیله در دل
بیرون انداز دمید اند که انیس مجلس خدمت مخدوم زادگی
از کدام طایفه است و مونس محفل از کدام فرقه ع خوابم نبرد شد از
دیده درین فکر جگرسوز که کاغوش که شد منزل و آسایش خوابت
والمسئول من الله سبحانه ان یعصم جناب قدسکم عن عموم البلوی
وان یحفظ عتبه شرفکم عن شمول هذا الابتلا مخدوما مکرما احداث
و ابداع را درین طریقه علیه نقشبندیه رواج داده اند که اگر مخالفان
گویند که درین طریق التزام بدعت است و اجتناب از سنت
هم گنجایش دارد نماز تهجد را بجمعیت تمام ادا مینمایند و این بدعت
را در رنگ سنت تراویح در مساجد رواج و رونق می بخشند
و این عمل را نیک میدانند و مردم را بران ترغیب میکنند و حال آنکه
ادای نوافل بجماعت فقها و شکر الله تعالی سعیهم مکروه گفته اند

اشد که اهت وجمعی از فقها که تداعی شرط کراهت درجماعت نفل
داشته اند چون جماعت نفل را مقید بناحیه مسجد ساخته اند وزیاده
از سه کس را باتفاق مکروه گفته اند وایضاً نماز تهجد را باین وضع سیزده
رکعت می انگارند که دوازده رکعت ایستاده میگذارند ودو رکعت
نشسته که حکم یک رکعت پیدا میکند از انجا گرفته اند که ثواب قاعد
نصف ثواب قایم است واین علم وعمل نیز مخالف سنت است
علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة حضرت پیغمبر که سیزده رکعت
ادا فرموده اند همراه دو وتر است وفردیه در رکعات نماز تهجد
از فردیه رکعات وتر پیدا شده است لا از زعم هولاء العظام کا
اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیارست
عجب است که در بلاد ماوراء النهر که ماوای علمای اهل حق است این قسم
بدعت ها رواج یافته واین نوع مخترعات شیوع پیدا کرده وحال
آنکه ما فقیران علوم را از برکات ایشان استفاده مینمائیم والله سبحانه نسخه عجب
الملهم للصواب ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی جادة الشریعة المصطفویة علی
صاحبها الصلوة والسلام والتحیة ویرحم الله عبدا قال آمینا

**مکتوب صد وشصت ونهم بشیخ عبدالصمد سلطانپوری صدور یافته
درجواب سوال او از حال مریدی که به پیر خود گفته که اگر در وقت
خاص من که با حق سبحانه باشد تو در میان درائی سر از تن جدا کنم
پیر این سخن او را پسندیدم ودر کنار گرفت**

الحمد لله رب العالمین
والصلوة والسلام علی سید المرسلین محمد وآله الطاهرین اجمعین
مراسله شریفه ومفاوضه لطیفه که از روی کرم صادر فرموده بودند رسید

موجب فرحت گشت استفساری رفته بود مخدوما مقصد اقصی و
مطلب اسنی وصول بجناب قدس خداوندی است جل سلطانه
لیکن چون طالب را بواسطه تعلقات تشتتی در کمال تدنس وتنزل است
وجناب قدس او تعالی در نهایت تنزه وترفع ومناسبتی که سبب
افاضه واستفاضه است در میان مطلوب وطالب مسلوب است لاجرم
از پیر راه مر آن راه بین چاره نبود که برزخ بود واز هر دو طرف حظ وافر
دارد تا واسطه وصول طالب بمطلوب گردد وهر قدر که طالب را بمطلوب
مناسبت پیدا میگردد همان قدر پیر خود را از میان میکشد وچون طالب
را بمطلوب مناسبت تام پیدا شد پیر تمام خود را از میان برکشید وطالب
بمطلوب بی توسط خود واصل گردانید پس در ابتدا در توسط مطلوب را
را بی آئینه پیر نمی توان دید ودر انتها بی توسط خود واصل گردانید پس در ابتدا
ودر توسط مطلوب را بی آئینه پیر نمی توان دید ودر انتها بی توسط آئینه پیر جمال
مطلوب جلوه گر میگردد ووصل عریان حاصل میشود وانکه گفته که پیر اگر در آن
وقت حاضر شود سر از تن جدا سازم از دیوانگی گفته ارباب استقامت چنین نگو
یند وبر او بی ادبی ننویسند ومرادات را از برکات پیر جویند والسلام

مکتوب صد وهفتادم بشیخ نور صدور یافته در بیان آنکه آدمی را همچنانکه
از امتثال اوامر ونواهی حق جل وعلا چاره نیست از مراعات اداء حقوق
خلق ومواسات با ایشان نیز چاره نه وما یناسب ذلک الحمد لله
وسلام علی عباده الذین اصطفی برادر ارشدی آدمی را همچنانکه از امتثال همچنانکه
اوامر حق جل وعلا وانتهاء از نواهی چاره نیست از مراعات اداء حقوق
خلق ومواسات با ایشان نیز چاره نه التعظیم لامر الله والشفقة

علی خلق الله بیان اداء این دو حقوق میفرماید و بمراعات هر دو شطر
ان دلالت مینماید پس اقتصار بر یکی از آن دوام از قصور است و اکتفا
بر جزء از کل از کمالیت دور پس تحمل اداء خلق ضروری آمد و حسن معاشرت
بایشان واجب گشت بی دماغی نمی زیبد و ناپروائی نمی سزد بیت
هر که عاشق شد اگرچه نازنین عالم است ؛ نازکی کی راست آید بار می باید کشید
چون مدتها در صحبت بوده اید و مواعظ و نصایح شنیده از اطالت
سخن اعراض نموده بر فقره چند اختصار افتاد ثبتنا الله سبحانه وایاکم
علی جادة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوات والسلام
والتحیة **مکتوب صد و هفتاد و یکم بملا طاهر بدخشی صدور یافته در بیان**
آنکه آنچه بر فقرا لازم است دوام ذل است و افتقار و ادای وظایف
عبودیت و محافظت حدود شرعیه و متابعت سنت سنیه علی صاحبها
الصلوة والسلام والتحیة و مشاهده استیلای ذنوب و خوف انتقام
علام الغیوب و ما یناسب ذلک الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام
علی سید المرسلین وآله الطاهرین آنچه بر ما فقیران لازم است دوام
ذل است و افتقار و انکسار و تضرع و التجا و ادای وظایف عبودیت و
محافظت حدود شرعیه و متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوة
والسلام والتحیة و تصحیح نیات در تحصیل خیرات و تخلیص بواطن و تسلیم
ظواهر و رویت عیوب و مشاهدهٔ استیلای ذنوب و خوف انتقام
علام الغیوب و قلیل پنداشتن حسنات خود را اگرچه بسیار باشد و کثیر
انگاشتن سیات خود را اگرچه اندک باشد و ترسان و لرزان بودن
از شهرت و قبول خلق قال علیه الصلوة والسلام بحسب امرء من الشر ان

یشار الیه بالاصابع فی دین او دنیا الا من عصمه الله و متهم داشتن افعال
و نیات خود را اگرچه مثل فلق صبح باشد و عدم اعتناء باحوال و مواجید
خود اگرچه صحیح و مطابق باشد و اعتماد نباید کرد و مستحسن نباید پنداشت
مجرد تایید دین و تقویت ملت را و ترویج شریعت و دعوت خلق را
بحق جل و علا این قسم تایید گاه هست که از کافر و فاجر هم می آید قال علیه
الصلوة والسلام ان الله لیوید هذا الدین بالرجل الفاجر مریدی که بطلب
آید و اراده مشغولی نماید آنرا در رنگ بیر و شیر باید دانست و باید ترسید
که مبادا ازین راه خرابی او خواهند و استدراج او نمایند و اگر فرضا
در قدوم مرید در خود فرحی و سروری یابند از کفر و شرک دانند
و تدارک آن به ندامت و استغفار چندان نمایند که اثری از آن
سرور نماند بلکه بجای آن فرح حزن و خوف نشیند و نیک تاکید نمایند
که طمعی در مال مرید و توقعی در منافع دنیوی او پیدا نشود که مانع رشد
مرید است و باعث خرابی پیر چه آنجا همه دین خالص می طلبند الا لله
الدین الخالص شرک را در ان حضرت هیچ وجه گنجایش نیست و بدانند
که هر ظلمتی و کدورتی که بر دل طاری گردد ازالهٔ آن بتوبه و استغفار
و ندامت و التجا بسهل وجوه میسر است مگر ظلمتی و کدورتی که از
که از راه محبت دنیا، دنی بر دل طاری شود که منغص میگرداند و متنجس
میسازد و دور ازالهٔ آن تعسر تام است و تعذر بکمال صادق رسول
الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم حب الدنیا راس کل خطیة
نجانا الله سبحانه وایاکم عن محبة الدنیا و محبت ابنائها و اربابها و الا
خلاطهم والمصاحبة معهم فانهم سم قاتل و مرض هالک و بلای عظیم و داء عقیم

اخوی ارشدی شیخ حمید با حسن وجوه متردد و آن حدود ند استماع سخنان
نو و تازه را از ایشان غنیمت دانند والباقی عند التلاقی مکتوب صد و
وهفتاد و دوم بشیخ بدیع الدین صدور یافته در بیان بعضی از اسرار
خاص که نصیب اقل قلیل است از خواص و بیان آنکه درین موطن عارف
خود را از دایرهٔ شریعت بیرون می یابد که سبب آن و تطبیق آن با ظاهر
شریعت غرا ما یتعلق بذلک بعد الحمد والصلوة معلوم اخوی اعزی
باد که شریعت را صورتی است و حقیقتی صورتیست که علماء ظواهر
به بیان آن متکفل اند و حقیقتش آنکه صوفیه علیه بآن ممتاز نهایت عروج
صورت شریعت تا نهایت سلسله ممکنات است بعد ازان اگر در مراتب
وجوب سیر واقع شود صورت با حقیقت ممتزج خواهد بود و این معامله
امتزاج نیز تا عروج لشان العلیم است که مبدا تعین سید البشر
علیه وعلی آله الصلوة والسلام باد بعد ازان اگر ترقی واقع شود صورت
و حقیقت هردو وداع خواهند نمود و معامله عارف بشان الحیوة خواهد
افتاد و این شان عظیم الشان را با عالم هیچ مناسبتی نیست و از شیونات
حقیقیه است که گرد اضافت بآن نرسیده است تا تعلق بعالم
پیدا کند و این شان در وانهٔ مقصود است و مقدمهٔ حصول مطلوب درین موطن
عارف خود را از دایرهٔ شریعت بیرون می یابد اما چون محفوظ است قدم
از دقایق شریعت فرو نمیگذارد جماعه که باین دولت عظمی مشرف
شده اند اقل قلیل اند اگر عدد آنرا بیان کند شاید که اقل قلیل قبول کنند
و جمعی کثیر از صوفیه اند که بظلال این مقام عالی رسیده اند چه هر مقام
عالی را در سافل ظلی است از ظلال آن انگاشته اند که قدم از دایرهٔ

شریعت بیرون نهاده اند و پوست را گذاشته بمغز رسیده این مقام
از مزلت اقدام صوفیه است جمعی از ناقصان ازین راه بالحاد و زندقه
رسیده اند و سر از ربقهٔ شریعت غرا بر آورده ضلوا فاضلوا و جمعی از
کاملان که بدرجه از درجات ولایت مشرف شده اند و این معرفت
را در ظلی از ظلال آن مقام عالی حاصل نموده هرچند باصل آن مقام
نرسیده اند اما محفوظ اند و ادنی از آداب شریعت را فرو گذاشتن
تجویز نمی نمایند هرچند سر این معرفت را ندانسته اند و حقیقت معامله را
نمی فهمند و چون برین فقیر بعنایت الله سبحانه و صدقهٔ حبیبه علیه و علی
آله الصلوات والسلام سر این معما منکشف شده است و حقیقت
کار کما ینبغی بوضوح پیوسته شمه ازان ماجرا در معرض بیان می آرد تحمل
که ناقصان را براه آورد و کاملان را حقیقت معامله وا نماید باید دانست
که تکلیفات شرعیه مخصوص بقالب اند و بقلب چه تزکیهٔ نفس متفرع
برا اینهاست و آنچه از لطایف قدم از دایرهٔ شریعت بیرون می نهند
ما سوای اینها است پس آنچه بشریعت مکلف است همیشه مکلف است
و آنچه مکلف نیست هرگز مکلف نیست و نبوده غایت ما فی الباب پیش
از سلوک لطایف با یکدیگر ممتزج بودند و از قلب جدائی نداشتند چون
سیر و سلوک هر کدام را از دیگر جدا ساخت و بمقر اصلی خود رسانید
معلوم شد که مکلف که بود و غیر مکلف کدام سؤال اگر گویند دران
مقام عارف قالب و قلب خود را نیز بیرون دایرهٔ شریعت می یابد
وجه آن چه باشد جواب گوئیم که آن یافت تحقیقی نیست تخیلیست
منشای آن تخیل انصباغ قلب و قالب است برنگ الطف لطایف که قدم

بیرون نهاده اند اگر گویند که اگرچه تکلیفات صورت شریعت مخصوص
بقلب و قالبست اما حقیقت شریعت را در ماورای قلب نیز گنجایش است
پس قدم از مطلق شریعت بیرون ماندن بچه معنی باشد گویم که حقیقت شریعت
نیز از روح و سر می گذرد و بخفی و اخفی نمی رسد و قدم بیرون ماندگان فی
الحقیقة همین خفی و اخفی اند والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال ثبتنا الله سبحانه و
جمیع المرسلین المسلمین علی متابعة سید المرسلین علیه وعلی آله وعلیهم الصلوات والتسلیمات
اتمها واکملها مکتوب صد و هشتاد و سیوم بمیر محمد نعمان صدور یافته در جواب
سوالی که کرده بودند با بیان بعضی از اسرار غریبه که متعلق اند بنفی و اثبات
کلمه طیبه لا اله الا الله بعد الحمد والصلوة معلوم جناب سیادت پناهی باد که پرسیده
بودند چون هرچه در دید و دانش در آید بکلمه لا نفی آن ضروری است چه مطلوب
مثبت ماورای دید و دانش است پس ازین جا لازم می آید که مشهود محمد رسول الله
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم نیز شایان نفی باشد و مطلوب مثبت در
ماورای آن متحقق بود ای برادر محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله
با آن علو شان بشر بود و بداغ حدوث و امکان متسم بشر از خالق البشر
جل سلطانه چه دریابد و ممکن از واجب تعالی شانه چه فرا گیرد و حادث
قدیم را جلت عظمته چه طور احاطه نماید لا یحیطون به علما نص قاطع است شیخ عطار
فرماید بیت نمی بینی که شاهی چون پیمبر ❊ نیافت او فقر کل تو رنج کم بر ❊
ای عزیز این مقام تفصیل میطلبد بگوش هوش باید شنید بدانکه کلمه طیبه
لا اله الا الله را دو مقام است نفی و اثبات و هر کدام از نفی و اثبات را
دو اعتبار است اعتبار اول آنکه نفی استحقاق عبادت آلهه باطله کرده
شود و اثبات استحقاق عبادت معبود بحق نموده آید و اعتبار ثانی آنکه نفی

متعلق

متعلق شهود بمقصودات غیر مقصوده و متعلقات غیر مطلوبه
و متعلق اثبات جز مطلوب حقیقی نباشد و ورای مقصود اصلی نبود
و کمال در اعتبار اول در ابتدا آنست که هرچه معلوم و مشهود
شده است همه در تحت لا داخل شود و در جانب اثبات غیر
از تکلم بکلمه مستثنی هیچ چیز ملحوظ نبود و بعد از چند گاه که بصیرت
حدت پیدا کند بکحل خاک راه مطلوب مکتحل گردد مستثنی نیز در رنگ
مستثنی منه مشهود شود و مع ذلک سالک خود را گرفتار ماورای
آن مشهود می یابد و مطلوب را در بیرون آن میطلبد چه در
ابتدا این کمال هرچه در تحت لا داخل شده بود تمام از دائره
ممکنات بود که استحقاق عبادت نداشت و به برکت تکرار این
کلمه طیبه از معبودی که مستحق عبادت است جدا شده بود لیکن
از ضعف بصیرت مرتبه وجوب را که شایان عبادت است و بکلمه
جز آنکه الا مثبت گشته نمی دید و غیر از تکلم بکلمه مستثنی از آن مقام نصیب
نداشت اما بعد از قوت بصیرت مستثنی نیز در رنگ مستثنی منه مشهود
گشت و چون مرتبه وجوب جامع اسما و صفات الهی است جل سلطانه
و متعلق همت سالک احدیت مجرده که استحقاق عبادت نیز در آن
موطن در رنگ عدم استحقاق عبادت در راه مانده است لاجرم
مقصود خود را در ماورای اسما و صفات میطلبد و از گرفتاری بادون
آن تحاشی مینماید بیت چو دل با دلبری آرام گیرد ❊ ز وصل دیگری کی
کام گیرد ❊ نهی صد دسته ریحان پیش بلبل ❊ نخواهد خاطرش جز نکهت گل ❊
ز مهر آتش چو در پهلو فرافتد ❊ تماشای مهش کی خوش افتد ❊ چو خواهد تشنه

جائی شربت آب نیفتد سود مندش شکر ناب ❊ و کمال در اعتبار
ثانی که مقصود ازان نفی مقصود است غیر مقصود است آنست
که شهود مرتبه وجوب نیز در رنگ شهود مراتب امکانی در تحت لا داخل
شود و در جانب اثبات هیچ چیز ملحوظ نبود مگر تفوه بکلمه مستثنی بیت
چگویم با تو از مرغی نشانه ❊ که با عنقا بود هم آشیانه ❊ ز عنقا هست نامی
پیش مردم ❊ ز مرغ من بود آن نام هم گم ❊ و الحق که فطرت علیا و همت
قصوی همین قسم مطلب را خواهان است که هیچ ازان در دست نیاید بلکه
هیچ گردی بدامن ادراک آن نرسد رویت اخروی حق است اما تصور
آن مرا از جا می برد مردم بوعده رویت اخروی مسرور و محظوظ اند
و گرفتاری من بجز غیبت الغیب نه بهلکی همت خواهان آنست که سر موئی از
مطلوب از غیب بشهادت نیاید و از گوش باغوش نرسد و در حیرت
از علم بعین نگشد چه توان کرد مرا چنین آفریده اند ع هر کسی را بهر کاری
ساختند ❊ هرچند درین مقام از دیوانگیها بسیار دارم اما از ادب لب
نمیتوانم جنبانید ❊ جنونی من حبیب ذو فنونی ❊ عمر بگذشت و حدیث
درد ما آخر نشد ❊ شب بآخر شد کنون کوته کنم افسانه ❊ و السلام علی من
اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات
اتمها و اکملها مکتوب صد و هشتاد و چهارم بخواجه محمد اشرف کابلی صدور
یافته در بیان آنکه دیوانگان این راه باین معیت تسلی نمی گیرند
و باین بعد قرب نمانستگی نمی یابند قربی می خواهند بعد نما و وصلی
میجویند هجرا سا و در بیان آنکه واقعه که نوشته بودند ظهور جن
بود و تصرف باطل او مکتوب مرغوب اخوی اعزی وصول یافته

جون مبنی بود از محبت فقرا و التجا باین طایفه علیه موجب فرحت گشت
المرء من احب نقد وقت دانند اما بدانند که دیوانگان این راه باین معیت
تسلی نگیرند و باین بعد قرب نمانستگی نمی یابند قربی می خواهند که بعد نما
نباشد و وصلی میجویند که هجرا سا نبود و تسویف و تاخیر را تجویز نمی نمایند
تعطیل و تعجیل را مستهجن می انگارند نقد وقت را به مزخرفات بیهوده صرف
نمی کنند و سرمایه عمر بلهویات لاطایل تلف نمی فرمایند و از شریف بخسیس نمی
گرایند و از موصی بمغضوب التفات نمینمایند و ملیقمهای چرب و شیرین خود را
نمی فروشند و به جامهای رقیق و مزیب خطا بندگی نمی دهند عار دارند
ازانکه تخت شاهی را بقاذورات تعلقات ملوث دارند و ننگ دارند
ازانکه در ملک خداوندی جل سلطانه لات و عزی را شرکت و هنبازی
برادر اینجا همه دین خالص مطلب است الا لله الدین الخالص و غباری از شرکت
تجویز نمی فرمایند لئلا اشرکت لیحبطن عملک ساعتی بحال خود در روید
اگر دین خالص میسر شده است بشری لکم و الا ع علاج واقعه پیش از
وقوع باید کرد ❊ واقعه که نوشته بودند ظهور جن بود و تصرف باطل او این
قسم ظهور و تصرف او بر طالبان بسیار واقعه میشود غم نیست ان کید الشیطان
کان ضعیفا و اگر باز ظهور کند تکرار کلمه تمجید لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم و دفع آن معتمد نمایند و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة
المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها مکتوب صد و
هشتاد و پنجم بحافظ محمود صدور یافته در بیان تلوینات احوال و حصول
تمکین و معنی حدیث لی مع الله وقت مفاوضه شریفه برادر دینی وصول
یافت شمه از تلوینات احوال خود نوشته بودند بدانند که سالکان را چه در

چه در بدایت خود متلون گشته و چه در نهایت از تلوینات احوال
چاره نبود و غایت ما فی الباب اگر آن تلوین بر قلب است سالک
از ارباب قلوب است و مسمی بابن الوقت و اگر قلب او از تلوین رجعت
و از رقیت احوال آزاد گشت و بمقام تمکین پیوست این زمان مورد
احوال متلونه بر نفس است که بمقام قلب بخلافت آن نشسته است
این تلوین بعد از حصول تمکین است و صاحب این تلوین را اگر ابو الوقت
گویند گنجایش دارد و اگر بمحض فضل ایزدی جل شانه نفس نیز از تلوینات
برگذشت و بمقام تمکین و اطمینان پیوست این زمان ورود تلوینات
بر قالب است که از امور مختلفه ترکیب یافته است این تلوین دائمی
است چه تمکین در حق قالب متصور نیست اگرچه منصبغ شده باشد
برنگ الطف لطایف زیرا که تمکینی که از راه این انصباغ می آید بطریق
تبعیت است و ورود احوال متلونه بطریق اصالت و العبرة للاصالة
لا للتبع و صاحب این مقام از اخص خواص است و فی الحقیقت ابو الوقت
هم او تواند بود که معنی حدیث لی مع الله که از آن سرور علیه و علی آله
الصلوات و التسلیمات نقل کرده اند و جمعی از وقت وقت مستمر مراد داشته
اند و جمعی دیگر وقت نادر راجع باین بیان باشد چه نسبت به بعضی لطایف
استمرار است و نسبت به بعضی دیگر ندرة فلا خلاف بالجمله ظاهر را به
شریعت غرا متحلی داشته به تکرار سبق باطن مداومت نمایند س
اندرین بحر بی کرانه چو غوک * دست و پای بزن چو دانی بوک *
اعوی اعوی مولانا محمد صدیق در راه اند ملاقات ایشان را غنیمت
دانند مکتوب صد و هشتاد و ششم بملا محمد صدیق صدور یافته

در بیان آنکه محافظت اوقات از ضروریات این راه است تا بامور
لاطایل تلف نشود و الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی من حسن
اسلام المرء اشتغاله بما یعنیه و اعراضه عما لا یعنیه پس از محافظت
اوقات خود چاره نبود تا بامور لاطایل تلف نشود و شعر خوانی و قصه
پردازی را نصیب اعدا و السنه بسکوت و حفظ نسبت باطن باید برد خفت
اجتماع یاران درین طریق از برای جمعیت باطن است نه از برای تشتت
خاطر لهذا انجمن را بر خلوت اختیار کرده اند و جمعیت را از اجتماع
جسته اجتماعی که سبب تفرقه باشد تحاشی از آن لازم است
با جمعیت باطن هرچه جمع شود مبارک است و هرچه جمع نشود شوم
و نامبارک نوعی باید زندگانی نمود که جمعی را در صحبت اینکس جمعیتی
حاصل شود نه آنکه در تفرقه افزاید ورق خود را باید گردانید
و از گفت گوی آن وقت مشاعره نیست و هنگام مجاورت نه
مصراع چه وقت مدرسه و بحث کشف کشافست والسلام مکتوب
صد و هشتاد و هفتم بجمال الدین حسین بدخشی صدور یافته در ترغیب
بر تصحیح عقاید به مقتضای آرای صائبه اهل سنت و جماعت شکر الله
تعالی سعیهم خواجه جمال الدین حسین عنفوان شباب را غنیمت شمرده
و مهما امکن صرف مرضیات حق نماید جل و علا یعنی اول تصحیح عقاید بمقتضای
آرای صائبه اهل سنت و جماعه شکر الله تعالی سعیهم لازم داند و ثانیاً
عمل بموجب احکام شرعیه فقهیه و ثالثاً سلوک طریقه علیه صوفیه قدس الله
تعالی اسرارهم و من وفق لهذا فقد فاز فوزا عظیما و من تخلف عن هذا فقد خسر
خسرانا مبینا خدمت کاری فرزندان خواجه محمد صالح را از سعادت

در بیان

عظمی دانند چه آن خدمت فی الحقیقة امداد و اعانت بخواجه مشار الیه است
که از مقبلان است ع داده‌ایم ترا ز گنج مقصود نشان والسلام مکتوب صد
و هشتاد و هشتم بمیرزا مظفر صدور یافت در سفارش شخصی و در ترغیب
بر متابعت سید عالمیان و خلاصه آدمیان علیه الصلوة والتسلیمات
عظم الله تعالی اجرکم و رفع قدرکم و یسر امرکم و شرح صدرکم بحرمة سید
المرسلین علیه و علیهم و علی آله الصلوة والسلام متخلقان اخلاق نبویه را علیه
الصلوة والسلام در وقت احتیاج بانکه کسی باحسان و حسن معاشرت دلالت نماید
بلکه نزدیک است که آن دلالت داخل سوء ادب شود و غایت ما فی الباب
آدمی در وقت احتیاج بهر حقیر و نقیر تشبث مینماید و از هر ضعیف و نحیف تسلی
خود میجوید بنابران تصدیع داده تسلی ارباب مسئله نموده آمد مخدوما مکرما
احسان در همه جا محمود است علی الخصوص نسبت بجماعت که قرب جوار دارند
حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات در اداء حقوق
جوار آن قدر مبالغه میفرمودند که اصحاب کرام از آن مبالغه گمان می بردند
که شاید با اهل جوار ارث هم بدهانند چون چنین بایکدگر همسایه‌ایم
تو چو خورشیدی و ما چون سایه‌ایم چه بود ای مایه بی مایگان گر نگهداری
حق همسایگان والسلام مکتوب صد و هشتاد و نهم بمیر عبد الله بن
میر محمد نعمان صدور یافت در نصیحت فرزندی اعزی ارشدی ارز
شدی لا زال کاسمه موفق باشند موسم جوانی را غنیمت دانسته بتحصیل علوم
شرعیه و عمل بمقتضای آن علوم اشتغال دارند و اهتمام نمایند که این عمر
گرامی در مالایعنی صرف نشود و بلهو و لعب تلف نگردد و بکر والد بزرگوار
شما بعد از چند روز بشما ملحق خواهند شد ان شاء الله تعالی تا رسیدن ایشان

از متعلقان

از متعلقان بواقعی خبردار باشند ع بدر ری خویش باش اگر مردی
مکتوب صد و هشتادم بمخدوم زاده الملکی اعنی خواجه ابوالقاسم
صدور یافته در استفسار بعضی از اسامی پیران که در آن تردد
پیدا شده بود مخدوما مکرما آنچه از حضرت خواجه ما اعنی حضرت خواجه
محمد باقی علیه الرحمة بما رسیده است در تحقیق اسامی پیرانی که ما
بین حضرت مولانا خواجگی امکنگی و حضرت خواجه احرار گذشته اند آنست
که دو بزرگ اند یکی ازین دو بزرگ والد بزرگوار حضرت مولانا
ست اعنی مولانا درویش محمد و دوم از ایشان مولانا محمد زاهد است
که خال مولانا درویش محمد است درین نزدیکی مشیخت پناهی خواجه
خاوند محمود باین حدود تشریف آورده بودند با اول ملاقات سخن
از حضرت مولانا مذکور ساختند و گفتند که ایشان از کسی مجاز نبودند
لهذا در اوائل مرید نمی گرفتند و در اواخر عمر شروع در شیخی کردند
گفته شد که ایشان بزرگ بودند و تمام ماوراء النهر به بزرگی ایشان قایل
هرگز تجویز نمی توان کرد که بی اجازت ایشان مرید گرفته باشند در
اوائل و یا در آخر که این قسم عمل داخل خیانت است با دنای مسلم
این ظن نمی توان کرد و نکیف به اکابر دین بعد از آن خواجه خاوند محمود
گفتند که یکروز مولانا پیش خواجه کلان ده بیدی رفته بودند
و ایشان خربوزه می خوردند مولانا اظهار طلب فرمودند ایشان
گفتند که خربوزه شما تمام است مولانا فرمودند که شما گواهی میدهید
که خربوزه ما تمام است فرمودند که گواهی میدهم که خربوزه
شما تمام است از آن وقت مولانا مرید گرفتن شروع نمودند

این نقل هم بسیار مستبعد بنمود که بمجرد این قول مولانا خود را شیخ
بگیرند و از ایلی مرید گرفتن شوند بعد از آن خدمت خواجه خاوند محمود
گفتند که این هم اسامی بزرگان که مابین حضرت مولانا و حضرت خواجه
احرار نقل میکنند و مسمی باین دو اسم میدانند خطا است با سامی
دیگر یاد کردند و نیز گفتند که مولانا درویش محمد را از خال خود نسبتی
نیست از شخصی دیگر است ازین سخنان ایشان تعجب بسیار حاصل شد
بضرورت تصدیع داده گشت که اسامی آن دو بزرگ را از روی
تحقیق نویسند که مجال سخن احدی نماند و حدیث اجازت را چه احتیاج
است که نوشته شود بزرگی ایشان گواه عدل است مع ذلک
اگر نویسند قطع لسان طاعنان شود دیگر معلوم نشد که مقصود مخدومت
خواجه خاوند محمود ازین سخنان پریشان چه بود اگر مقصود نفی
این فقیر ای بضاعت بود بابلغ وجوه چه نفی پیر مستلزم نفی مرید است
بالکل وجوه پس نفی این بی بضاعت را طرق بسیار بود چه احتیاج بآنکه — با کرده
از برای این غرض نفی بزرگان نموده آید و اگر مقصود دیگر داشته
باشند و نفی بزرگان بالاصالت خواسته نیز مستحسن نیست کما لا یخفی
علی من له ادنی تمیز ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک — در بیته ص
رحمة انک انت الوهاب بحرمة سید المرسلین علیه وعلی آله وعلیهم
الصلوة والتسلیمات والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب صد و هشتاد
و یکم بحضرت مخدوم زاده اعنی میان محمد صادق سلمه الله تعالی
والبقاء علی مفارق المحبین صدور یافته در جواب استفسار آنکه سبب
چیست که جمعی از مشایخ را می بینم که در مراتب قرب الهی جل شانه درجه

ادنی — ادنی دارند مع ذلک در مقامات زهد و توکل و غیرهما ایشان را درجات
علیاست و جمعی دیگر را از مشایخ می بینم که در مراتب قرب تفوق دارند
و در مقامات مذکوره تنزل و تمایاسب ذلک فرزندی ارشدی محمد صادق
پرسید که سبب چیست که جمعی از مشایخ را می بینم که در مراتب قرب الهی
جل سلطانه درجه ادنی دارند مع ذلک در مقامات زهد و توکل و صبر و رضا
ایشان را درجات علیا مفهوم می شود و جمعی دیگر را از مشایخ می بینم که در مراتب
قرب درجه علیا دارند و در مقامات زهد و توکل و غیرهما اقدام سفلی و
متواست که اکملیت این مقامات باعتبار اتمیت یقین است و اتمیت
یقین بسبب اقربیت است بجناب قدس خداوندی جل شانه پس از
چند امر خالی نیست یا نظر کشفی ما خطا میکند که قریب را بعید میداند و بعید را
قریب یا سبب اکملیت این مقامات امری است ورای یقین یا ترتب
یقین بر قرب نیست در جواب گفتیم که ترتب یقین بر قرب است هر چند
قرب بیشتر یقین زیاده تر و سبب اکملیت آن مقامات نیز اتمیت یقین است
نه امر دیگر و نظر کشفی هم صحیح است غایت ما فی الباب حصول قرب مر الطف
لطایف راست پس یقین نیز نصیب همین ها باشد و اکملیت آن مقامات
چون مترتب بر اتمیت یقین است نیز ایشان را حاصل بود پس تواند بود که
بزرگی با وجود قلت قرب در مقامی از مقامات الطف لطایف اقامت
ورزیده باشد و با کشف لطایف رجوع ناکرده بود و در مقامات
مذکوره اکمل بود از بزرگی دیگر که قرب بیشتر دارد و با کشف لطایف که
قالب است رجوع نکرده چه لطیفه قالب چون از ان قرب محروم است
پس یقین نیز نصیب او نباشد پس اکملیت آن مقامات از کجا پیدا کند

و در مقامات مذکوره اکمل بود
از بزرگی دیگر که قرب بیشتر دارد
با کشف لطایف که لطیفه قالب است
رجوع کرده ص

وبزرگی که رجوع او باین لطیفه افتاده است حکم این لطیفه پیدا کرده است
و یقینیات لطایف دیگر که سابقا حاصل شده بود مستور گشته بخلاف بزرگی که لطایف
رجوع او نه افتاده است حکم او حکم الطف لطایف است قرب و یقین
در حق او استقامت دارد و استتار پیدا نکرده پس ناچار در مقامات مذکوره
اتم واکمل بود اما باید دانست که صاحب رجوع هیچنانکه در قرب و یقین اکمل است رجوع ۴
در مقامات نیز اکمل است لیکن این کمالات او را مستور ساخته اند و برای دعوت
خلق و حصول مناسبت بخلایق که سبب افاده و استفاده است ظاهر او را هم
چو ظاهر عوام الناس گردانیده این مقام بالاصالت مقام انبیا مرسل است
علیهم الصلوات والتسلیمات لهذا حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علی نبینا وعلیه الصلوة
والسلام طلب اطمینان قلب نموده در حصول یقین در رنگ عوام الناس محتاج
برؤیت بصری گشت و حضرت عزیر علی نبینا وعلیه الصلوات والسلام اطمینان
قلب نموده در حصول یقین در رنگ عوام الناس گفت انی یحیی هذه الله
بعد موتها و آنکه رجوع نکرده است از یقین خود گفته لو کشف الغطاء ما ازددت
یقینا این کلام اگر ثابت شود که از حضرت امیر است کرم الله تعالی وجهه
پس حمل بران باید کرد که پیش از حصول رجوع فرموده باشند چه بعد از
رجوع صاحب رجوع در رنگ عوام الناس در حصول یقین محتاج بدلایل
و براهین است این درویش را پیش از رجوع جمیع معتقدات کلامیه بدیهی
شده بود و یقین آن معتقدات را زیاده از یقین محسوسات می یافت
اما بعد از رجوع آن یقین مستور شد و در رنگ عوام الناس محتاج بدلایل
و براهین گشت ع چنانکه پرورشم میدهند میرویم والسلام مکتوب
صد و هشتاد و دویم بملا صالح کولابی صدور یافته در بیان حدیث

[illegible]

بنوی علیه وعلی آله الصلوات والسلام که فرموده مر بعضی از اصحاب
خود را که شکایت از خواطر سوء خود نموده اند ذلک من کمال الایمان
وما یناسب ذلک جمعی از درویشان نشسته بودند و سخنی از خطرات
و وساوس طالبان در میان آورده اند درین ضمن این حدیث مذکور
شد که روزی بعضی از اصحاب خیر البشر علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات
پیش ان سرور از خطرات سوء خود شکایت کردند آن سرور فرمود علیه
الصلوة والسلام ذلک من کمال الایمان این فقیر را دران وقت معنی
این حدیث چنین بخاطر گذشت والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال که کمال ایمان
عبارت از کمال یقین است و کمال یقین مترتب بر کمال قرب و هرچند
قلب و ما فوق او را از لطایف قرب الهی جل شانه بیشتر پیدا شود ایمان
و یقین زیاده تر خواهد بود و بی تعلقی او بقالب افزون تر خواهد گشت
این زمان خطرات در قالب بیشتر ظهور خواهد یافت و وساوس نا
مناسب تر لایح خواهد گردید پس ناچار سبب خطرات سوء کمال ایمان
بود و پس منتهی نهایة النهایة را هرچند خطرات بیشتر و نامناسب تر
الکلیت ایمان زیاده تر چه کمال ایمان تقاضای بی مناسبتی تام دارد الطف اللطایف
را بلطیفه قالب کما ینبغی این بی مناسبتی هرچند افزون تر قالب خالی تر
و بظلمت و کدورت نزدیکتر و رو د خواطر و وساوس دران بیشتر
بخلاف مبتدی و متوسط که این قسم خواطر ایشان را سم قاتل است و زیاده
بخش مرض باطن فلا تکن من القاصرین این معرفت از معارف غامضه
این درویش است والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی
علیه وعلی آله الصلوة والسلام مکتوب صد و هشتاد و سیوم بملا معصوم

[illegible]

کابلی صدور یافته در نصیحت بحضرت حق سبحانه و تعالی برجاده شریعت
مصطفویه علی صاحبها الصلات والسلام والتحیه استقامت کرامت فرموده بکلیه
کرفتار جناب قدس خود کرداناد

حضرت حق سبحانه و تعالی برجاده
شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیه استقامت
کرامت فرموده بکلیه کرفتار جناب قدس خود کرداناد امید است که
تعلقات شتی و توجهات پراکنده که برظاهر استیلا یافته اند مانع نسبت
باطن نباشند مع ذلک سعی نمایند که تحقیقی در تفرقه ظاهر میسر آید مبادا که در
باطن سرایت کند و از وصول مطلوب باز دارد عیاذا بالله سبحانه
من ذلک دنیا و ما فیها کسرای آن نمیکند که کسی آنها به صرف عمر کرامی حاصل
کند خبر شرط است خواب خرکوش تا کی خواهد بود ؎ ای سرائی و باغ
تو زندان تو خان و مان تو بلای جان تو بیش از مرک اکر کاری کرد فیها
والا خرابی در خرابی است سبق باطن را عزیز باید داشت و هرچه منافی
آن باشد از او دشمن باید انکاشت ؎ هرچه جز عشق خدای احسن است
کر شکر خوردن بود جان کندن است ما علی الرسول الا البلاغ والسلام

مکتوب صد و هشتاد و چهارم بقلیج الله صدور یافته در ترغیب
بر متابعت سید المرسلین علیه و علی آله و علیهم الصلوات والسلام والتحیه
مکتوب مرغوب فرزندی اعزی ارشدی که از روی محبت و اخلاص
نوشته بودند میر سید خواجه رسانیدند موجب فرحت کشت حضرت
حق سبحانه و تعالی توفیق مرضیات خود رفیق کرداناد بحرمت النبی وآله الامجاد
علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات انتها ای فرزند آنچه فردا بکار خواهد آمد
متابعت صاحب شریعت است علیه الصلوة والسلام والتحیة اجوال

و مواجید

و مواجید و علوم و معارف و اشارات و رموز اگر بآن متابعت جمع شوند
فبها و نعمت و الا جز خرابی و استدراج هیچ نیست سید الطایفه
جنید را بعد از وفات شخصی بخواب دید و از حالش پرسید جنید در جواب
او کفت طاحت العبارات و فنیت الاشارات و ما نفعنا الا رکیعات
رکعناها فی جوف اللیل فعلیکم بمتابعته و متابعت خلفایه الراشدین علیه
و علیهم الصلوة والسلام و ایاکم و مخالفة شریعته قولا و عملا و اعتقادا فان
الاولی یمن و برکت و الثانیة شوم و هلکت هذا دیکر رساله که فرستاده
بودند رسید بعضی جاها که خوانده شد در نظر خوب در آمد اما کار دیکر
از تصنیفات اهم تر است باو پرداختن اولی و انسب است والسلام

مکتوب صد و هشتاد و پنجم بمنصور عرب صدور یافته در سفارش
شخصی حضرت حق سبحانه و تعالی برجاده شریعت مصطفویه علی صاحبها
الصلوة والسلام والتحیه استقامت ارزانی داشته بهکلی همت
متوجه جناب قدس خود کرداناد و آنچه بر ما و شما لازم است سلامتی
قلب است از کرفتاری ما دون حق سبحانه و این سلامتی بر تقدیری
میسر کردد که غیر او را سبحانه بر دل خطوری نماند اکر فرضا هزار سال حیوة
وفا کند غیر بر دل نکذرد بواسطه نسیانی که دل را از ما سوای او تعالی
حاصل شده است ع کار اینست غیر این همه هیچ بقیة المرام انکه مولانا
فاضل سرهندی که بخدمت علیه قیام دارد پدر او در سرهند است
آرزوی آن دارد که در پیری و ضعیف خود بملاقات پسر خود مبتهج و مسرور
کردد بناء علی ذلک فقیر را برتقریب این معنی متوسل ساخت والامر
عندکم بل کل من عند الله والسلام

مکتوب صد و هشتاد و ششم بخواجه عبد الرحمن

مکتوب کابل صد و ریافته در بیان تحریض بر متابعت سنت و اجتناب
از بدعت و در بیان آنکه هر بدعت ضلالت است از حضرت

حق سبحانه و تعالی بتضرع و زاری و التجا و افتقار و ذل و انکسار در سر و جهار
مسالت مینماید که هر چه در دین محدث شده است و مبتدع گشته که در خیر زمان
البشر و خلفای راشدین او نبوده علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات اگر چه
آن در روشنی مثل فلق صبح بود این ضعیف را با جمعی که باو منسوب اند
گرفتار عمل آن محدث نگرداناد و مفتون حسن آن مبتدع نکناد بحرمت السید
المختار و آله الابرار علیه و علیهم الصلوات و السلام گفته اند که بدعت بر دو نوع
است حسنه و سیئه حسنه آن عمل نیک را گویند که بعد از زمان آنسرور و خلفای راشدین علیه و
علیهم من الصلوات اتمها و من التحیات اکملها پیدا شده باشد و رفع سنت نماید
و سیئه آنکه رافع سنت باشد این فقیر در هیچ بدعتی از این بدعتها حسن و نورانیت
مشاهده نمی کند و جز ظلمت و کدورت احساس نمی نماید اگر فرضا عمل مبتدع را امروز
بواسطه ضعف بصارت بطراوت و نضارت ببینند فردا که حدید البصر گردند دانند
که جز خسارت و ندامت نتیجه نداشت بوقت صبح شود همچو روز معلومت
که با که باخته عشق در شب دیجور سید البشر میفرماید علیه و علی آله الصلوات
و التسلیمات من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد چیزی که مردود باشد
حسن از کجا پیدا کند و قال علیه الصلوات و السلام اما بعد فان خیر الحدیث کتاب
الله و خیر الهدی هدی محمد و شر الامور محدثاتها و کل بدعة ضلالة و قال علیه
الصلوات و السلام اوصیکم بتقوی الله و السمع و الطاعة و ان کان عبدا حبشیا
فانه من یعش منکم بعدی فسیری اختلافا کثیرا فعلیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدین
المهدیین تمسکوا بها و عضوا علیها بالنواجذ و ایاکم و محدثات الامور فان

و سیئه حسن

هدی م

کل محدثة بدعة و کل بدعة ضلالة هر گاه هر محدث بدعت باشد
و هر بدعت ضلالت پس معنی حسن در بدعت چه بود و ایضا آنچه از
احادیث مفهوم میگردد آنست که هر بدعت رافع سنت است
تخصیص به بعض ندارد پس هر بدعت سیئه بود و قال علیه الصلوة و السلام
و ما احدث قوم بدعة الا رفع مثلها من السنة فتمسک بسنة خیر من احداث
بدعة و عن حسان قال ما ابتدع قوم بدعة فی دینهم الا نزع الله من
سنتهم مثلها ثم لا یعیدها الیهم الی یوم القیمة باید دانست که بعضی از
بدعتها که علما و مشایخ از احسنه دانسته اند چون نیک ملاحظه نموده می
آید معلوم میشود که رافع سنت اند مثلا در تکفین میت عمامه را
بدعت حسنه گفته اند با آنکه همین بدعت رافع سنت است چه زیادتی بر عدد
مسنون که سه ثوب باشد نسخ است و نسخ عین رفع و همچنین مشایخ ار
سال ذوابه را جانب دست چپ مستحسن داشته اند و سنت در فش ارسال
ان بین الکتفین است بر ظاهر است که این بدعت رافع سنت است
و همچنین است آنچه علما در نیت نماز مستحسن داشته اند که با وجود اراده
قلب بزبان نیز می باید گفت و حال آنکه از آن سرور علیه و علی آله الصلوات
و السلام ثابت نشده است نه بروایت صحیح و نه بروایت
ضعیف و نه از اصحاب کرام و تابعین عظام که بزبان نیت کرده باشند
بلکه چون اقامت میگفتند تکبیر تحریمه میفرمودند پس نیت بزبان بدعت
باشد و این بدعت را حسنه گفته اند و این فقیر میداند که این بدعت
چه جای رفع سنت که رفع فرض مینماید چه در تجویز آن اکثر مردم بزبان
اکتفا مینمایند و از غفلت قلبی باک ندارند پس درین ضمن فرضی از

همچنین م

فنس

فرایض نماز که نیت قلبی باشد متروک میکردد و بعضا در نماز میرسانند
علی هذا القیاس سایر المبتدعات والمحدثات فانها زیادات
علی السنة ولو بوجه من الوجوه والزیادة نسخ والنسخ رفع فعلیکم با
الاقتصار علی متابعت سنت رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله
من الصلوات اتمها ومن التسلیمات اکملها والاکتفا علی اقتداء اصحابه
الکرام فانهم کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم واما القیاس والاجتهاد
فلیس من البدعت فی شیء فانه مظهر المعنی النصوص لا مثبت امر زاید
فاعتبروا یا اولی الابصار والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة
المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات مکتوب صد و هشتاد
و هفتم بخواجه محمد اشرف کابلی صادر یافته در بیان آنکه طریق رابطه
اقرب طرق موصله است و در بیان آنکه رابطه نافع تر است مرید را
از ذکر گفتن اهو کتابتی که بیان نوشته بودند بنظر درآمد و بر احوال مسطوره
مطلع گشت بدانند که حصول رابطه شیخ مر مرید را بی تکلف و بی تعمل علامت
مناسبت تام است درمیان پیر و مرید که سبب افاده و استفاده است
و هیچ طریقی اقرب بوصول از طریق رابطه نیست تا کدام دولتمند را
بان سعادت مستسعد سازند حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی
سره در فقرات می آرند ع سایه رهبر به است از ذکر حق گفتن
باعتبار نفع است یعنی سایهٔ رهبر نافع تر است مرید را از ذکر گفتن
او چه مرید را درین وقت به مذکور جل و علا مناسبت کامل حاصل
نیست تا براه ذکر نفع تمام تواند گرفت والسلام اولا و آخرا مکتوب
صد و هشتاد و هشتم بخواجه محمد صدیق بدخشی صادر یافته در حل معمایی

که رسیده بو

که رسیده بودند مکتوب مرغوب اخوی اعزی وصول یافت از امور
سه گانه پرسیده بودند محبت آثارا اختفاء بعضی از لطایف در مرتبه
قلب مقصود ازان لطایف است که قلب متضمن آنهاست نه
آن لطایف که در ماورای قلب تحقق دارند که اختفاء آنها در مرتبه قلب
معنی ندارد دیگر شخصی را که استعدادش تا مرتبه قلب یا روح است
پیر صاحب تصرف تواند او را بمراتب فوق رساند اما اینجا دقیقه ایست
که بحضور تعلق دارد و تحریر بیان آن متعسر است دیگر چون ظاهر برنگ
باطن متلون شود و باطن بلون ظاهر منصبغ گردد چه دشوار است که احکام
ظاهر در باطن واحوال باطن در ظاهر پیدا آید والسلام مکتوب صد و هشتاد
و نهم بشرف الدین حسین بدخشی صدور یافته در بیان آنکه بطراوت
دنیای دنی فریفته نباید شد و سبق باطن را عزیز باید داشت و در بیان
آنکه از احکام شریعت سر نباید پیچید و منت داری تمام قبول باید نمود و
ما یناسب ذلک الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین
و آله الطاهرین اجمعین مکتوب شریف فرزندی اعزی ارشادی شرف الدین
حسین وصول یافت موجب فرحت و باعث بهجت گردید چه نعمتی است
که باوجود گرفتاری های لاطایل فقرای دور از کار از یاد نرفته اند این
معنی یاد از شدت مناسبت میدهد که سبب افاده و استفاده است
بعضی از وقایع که اندراج یافته بودند نیک و اصیل است و بر ارتباط
معنوی دال دلیل ای فرزند بطراوت دنیای دنی فریفته
نشوی و بکر و فر بی معنی او مفتون نگردی که بی مدار و بی اعتبار است
امروز اگر این معنی معقول تمام نشود فردا البته معقول خواهد شد و فایده

نخواهد داشت که گوشش از بار و گران شده است نشنود
ناله و فغان مرا باید که سبق باطن را از اجل نعم خداوندی جل شانه دانسته
بتکرار آن مولع و حریص باشند و پنج وقت نماز را بجماعت بی کسل
و فتور ادا نمایند و از جمله یکی زکوة را بمنت بفقرا و مساکین رسانند و از
محرمات و مشتبهات اجتناب دارند و بر خلایق مشفق و مهربان باشند
طریق نجات و رستگاری اینست والسلام مکتوب صد و نود دوم بیکی از فرزندان
میر محمد نعمان بدخشی صدور یافته در تعلیم ذکر با بعضی از نصایح ضروریه
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی
سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین دانا و آگاه باش که سعادت تو بلکه
سعادت جمیع بنی آدم و فلاح و رستگاری همه در ذکر مولای خود است
جل سلطانه تا ممکن باشد جمیع اوقات را مستغرق ذکر الهی جل شانه باید ساخت
و یک لحظه تجویز غفلت نباید کرد و لله سبحانه الحمد والمنه که دوام ذکر در
طریقه حضرات خواجها قدس الله تعالی اسرارهم در ابتدا میسر میگردد
و بطریق اندراج النهایت فی البدایت حاصل میشود پس اختیار این
طریقه علیه مر طالب را اولی و انسب باشد بلکه واجب و لازم پس بر تو
باد که قبله توجه را از همه سو گردانیده بکلیه بجناب عالی اکابر این طریقه
علیه اقبال نمائی و همتی از باطن شریف ایشان خواهی در ابتدا از ذکر
گفتن چاره نبود باید که متوجه قلب صنوبری گردی که این مضغه همچون
حجره است مر قلب حقیقی را و اسم مبارک الله را بر آن قلب بگذرانی
و درین وقت بقصد هیچ عضوی را حرکت ندهی و بکلیت متوجه قلب
نشینی و در متخیله صورت قلب را جا ندهی و بآن ملتفت نباشی چه مقصود توجه

بقلب است نه تصویر صورت آن و معنی لفظ مبارک الله را بیچونی
و بیچگونگی ملاحظه نمائی و هیچ صفت را با آن منضم نسازی و بحاضر و ناظر
نیز ملحوظ نکنی تا از ذروه ذات تعالی و تقدس بتخصیص صفات فرود
نیائی و از انجا بشهود وحدت در کثرت نیفتی و از گرفتاری بیچون ناشهود
چون آرام نگیری چه هرچه در مرآت چون ظاهر شود بیچون نبود و هرچه
در کثرت نمودار گردد واحد حقیقی نباشد بیچون را وراء دایره چون
باید جست بسیط حقیقی را بیرون محاوطه کثرت باید طلبید اگر در وقت
ذکر گفتن صورت پیر بی تکلف ظاهر شود آنرا نیز بقلب باید برد و در قلب
نگاه داشته ذکر باید گفت میدانی که پیر کیست پیر آنکس است
که از و طریق وصول بجناب قدس خداوندی جل شانه استفاده
نمائی و مددها و اعانتها درین طریق یابی مجرد کلاه و دامنی و شجره
که عرف شده است از حقیقه پیری و مریدی خارج است و داخل
رسوم و عادات مگر آنکه جامه تبرک از شیخ کامل مکمل بدست آری
و با اعتقاد و اخلاص باو زندگانی نمائی احتمال ثمرات و نتایج درینصورت
نیز قوی است و بدانی که منامات و واقعات شایان اعتماد و اعتبار
نیست اگر کسی خود را در خواب و یا در واقعه بادشاه دید یا قطب
وقت یافت فی الحقیقه نه چنین است بیرون خواب و واقعه اگر بادشاه
شود یا قطب گردد مسلم است پس از احوال و مواجید هرچه در بیداری
و افاقت ظاهر شود گنجایش اعتماد دارد و الا فلا و بدانی که نفع ذکر و ترتب
آثار بران مربوط باتیان شریعت است پس در ادای فرایض و سنن
و اجتناب از محرم و مشتبه نیک احتیاط باید کرد و در قلیل و کثیر علما

بلکه

رجوع باید نمود و بمقتضای فتوای ایشان زندگانی نمود والسلام مکتوب
صد و نود و دویم بخان خانان صادر یافته در ترغیب بر متابعت انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات و در بیان آنکه در تکلیفات شرعیه مراعات یسر تمام نموده اند
و تحقیق تام فرموده الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لو لا ان هدانا الله
لقد جاءت رسل ربنا بالحق سعادت ابدی و نجات سرمدی مربوط بمتابعت
انبیا است صلوات الله تعالی و تسلیماته سبحانه علی جمیعهم عموما و علی افضلهم
خصوصا اگر فرضا هزار سال عبادت کرده شود و ریاضات شاقه و مجاهدات
شدیده بجا آورده اگر به نور متابعت این بزرگواران منور نگردد بجوی
نخرند و بخواب نیم روزی که سراسر غفلت و تعطیل است که بامر این بر
گزیدگان واقع شود برابر نمی اندازند و مثل سراب بقیعه میشمرند کمال عنایت
خداوندی جل سلطانه آنست که در جمیع تکلیفات شرعیه و مامورات دینیه
نهایت یسر و غایت سهولت را مراعات فرموده است مثلا در هشت
پهر شبانروزی بهفده رکعت نماز تکلیف فرموده که وقت ادای آن
مجموع بیک ساعت نمی کشد مع ذلک در قرآت آن بهر چه میسر شود
کفایت نموده و اگر قیام آنجا متعذر شود بقعود تجویز فرموده و در صورت
تعذر قعود باضطجاع اشارت فرموده و چون رکوع و سجود متعذر شود
بایماء و اشارت دلالت نموده و در طهارت اگر قدرت بر استعمال
آب متحقق نشود تیمم را خلیفه آن ساخته و در زکوة از چهل یک حصه را
بفقرا و مساکین تعین فرموده و آنرا نیز مقید باموال نامیه و انعام سائمه
داشته و در تمام عمر یک حج را فرض ساخته مع ذلک مشروط بزاد و راحله
و امن طریق گردانیده و دائره مباح را وسیع گردانیده ساخته چهار زن به نکاح

و از سراری

و از سراری هر قدر که بخواهد مباح فرموده و طلاق را وسیله
تبدیل اینها گردانیده و از اطعمه و اشربه و اقمشه اکثر را مباح ساخته
و اندک را محرم و آن هم بواسطهٔ مصالح عباد و اگر چه یک شراب
بی مزه پر ضرر را حرام گردانیده اما چندین اشربه خوش خور پر نفع
را در عوض آن مباح ساخته عرق قرنفل و عرق دارچینی با آن
خوشخوری و خوشبوئی چندان منافع و فوائد دارد که چه نویسد
چیزی تلخ بدمزه تند بوئی بدخوی هوش بری پر خطری را با آن عرق
خوش بوی خوش خور چه مناسبت شان ما بینهما مع ذلک فرقی
که از راه حل و حرمت میخیزد جدا است و تمیزی که از ره گذر رضای
پروردگار جل سلطانه و عدم رضای او تعالی پیدا میشود علیحده
و بعضی از لباسهای ابریشمی را که محرم فرموده چه باک که چندین
انواع جامهای مزیّب و قماشهای مزین در عوض آن حلال گر
دانیده است و لباسهای پشمین که مطلقا مباح ساخته است بمراتب از
از لباسهای ابریشم بهتر است مع ذلک لباس ابریشم بزنان مباح
فرموده که منافع آن نیز عاید بمردان است و همچنین است حال ذهب
و فضه که حلی زنان از برای تمتع مردان است اگر کسی انصافی با این یسر
و با این سهولت متعسر و متعذر دانند بمرض قلبی مبتلا است و
بعلت باطنی گرفتار بسیاری از کارها است که اصحاب آن بر فعل آن
یسر تمام دارند و بر ضعفا متعسر است بعسر تام مرض قلبی عبارت
از عدم یقین قلب است باحکام منزله سماوی تصدیقی که دارند
صورت تصدیق است نه حقیقت تصدیق علامت حصول حقیقت

تصدیق ثبوت یسر است در اتیان احکام شرعیه و بدونها خرط القتاد
قال الله تبارک و تعالی کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه الله یجتبی الیه
من یشاء و یهدی الیه من ینیب والسلام علی من اتبع الهدی والتزم
متابعة المصطفی علیه و علی اله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها مکتوب
صد و نود و دویم بشیخ بدیع الدین سهارنپوری صدور یافت
در جواب استفساری که نموده بود اخوی اعزی ارشدی شیخ
بدیع الدین استفسار نموده بودند که در عرض داشت یازدهم که بحضرت
خواجه قدس سره نوشته واقع شده است که بمقامی رنگین گشت
که بلندتر از مقام حضرت صدیق اکبر است رضی الله تعالی عنه
معنی این کلام چه باشد بدان ارشدک الله تعالی لاانسلم که این
عبارت موهم تفضیل است باآنکه نقطه هم نیز واقع شده ولو سلم
گوئیم این سخن و سخنان دیگر که دران عرضه داشت واقع شده است
ولو سلم گوئیم این سخن و سخنان دیگر که دران عرضه داشت واقع شده
از جمله واقعات است که به پیر خود نوشته و مقرر این طایفه است
که هر چه از وقایع رو مید هد صحیح باشد یا سقیم بی تحاشی به پیر خود اظهار
مینمایند چه در غیر صحیح نیز احتمال تاویل و تعبیر است پس از اظهار آن
چاره نبود و در ما نحن فیه بملاحظه این معنی هیچ محظور لازم نمی آید
وحل دیگر آنکه تجویز نموده اند که اگر در جزوی از جزئیات غیر نبی را بر
نبی فضل متحقق شود باکی نیست بلکه واقع است چنانکه در ماده
شهدا از با دیها واقع شده است که در انبیا نیست علیهم الصلوات
والتسلیمات باآنکه فضل کلی مر نبی راست علیه و علی آله الصلوات

والتحیات

والتحیات برین تقدیر اگر سیر غیر نبی در کمالات آن جزئی واقع
شود و خود را دران مقام بلند تر یابد هم مجوز باشد هرچند حصول
آن مقام او را بواسطه متابعت نبی است و نبی را نیز از ان مقام
بحکم حدیث من سن سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها نصیب
تام است پس هرگاه فضل جزئی غیر نبی را بر نبی مجوز گشت بر غیر نبی
بطریق اولی مجوز خواهد بود فلا اشکال اصلا والسلام مکتوب
صد و نود و سیوم بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافت در ترغیب
بر تصحیح عقاید بر وفق آرای اهل سنت و جماعت و تحریض بر تعلم احکام
فقهیه از حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و مندوب و در بیان
غربت اسلام و اغراب ترویج و تایید آن ان الله تعالی ناصرکم و معینکم
علی کل ما یعیبکم و یشینکم نخستین ضروریات بر ارباب تکلیف تصحیح عقاید
است بر وفق آرائی علمائی اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم
که نجات اخروی وابسته باتباع آرائی صواب نمائی این بزرگواران است
و فرقه ناجیه هم ایشان و اتباع ایشانند که بر طریق آنسرور و اصحاب والیشانند
آن سرور اند صلوات الله والتسلیمات علیه و علیهم اجمعین و از سبحانه و تعالی
علومی که از کتاب و سنت مستفاد اند همان معتبر اند که این بزرگواران
از کتاب و سنت اخذ کرده اند و فهمیده زیرا که هر مبتدع و ضال
عقاید فاسده خود را بزعم فاسد خود از کتاب و سنت اخذ میکند
پس هر معنی از معانی مفهومه از نیها معتبر نباشد و از برای تصحیح این
عقاید حقه رساله امام اجل تورپشتی بسیار مناسبت و قریب
بفهم مذکور مجلس شریف بوده باشد اما رساله مذکوره چونکه مشتمل

به استدلالات است وطول وبسط بسیار دارد واگر رساله که متضمن مسایل
صرف بوده باشد اولی وانسب خواهد بود درینولا درین اثنا بخاطر حقیر نیز
خطور کرده که درین باب هم رساله بنویسد که متضمن عقاید اهل سنت وجماعت
باشد وسهل المآخذ اگر میسر شد نوشته متعاقب بخدمت خواهد بود فرستاد
بعد از تصحیح این عقاید علم حلال وحرام وفرض وواجب وسنت ومندوب
ومکروه که علم فقه متکفل آنست وعمل بمقتضای این علم نیز ضروری است
به بعضی از طلبه فرمایند که از کتاب فقه که بعبارت فارسی بوده باشد
در مجلس میخوانده باشد مثل مجموعه خانی وعمدة الاسلام واگر عیاذا بالله
سبحانه در مسله از مسایل اعتقادیه ضروریه خلل رفت از دولت نجات
اخروی محروم است واگر در عملیات مسامحه رود تحمیل که بلی تو به هم درگذرانند
واگر مواخذه هم کنند آخر کار نجاتست پس عمده کار تصحیح عقاید است
از حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی سره منقول است که میفرمودند
که اگر تمام احوال ومواجید را با بدهند وحقیقت ما را بعقاید اهل سنت وجماعت
متحلی نسازند جز خرابی هیچ نمیدانیم واگر تمام خرابی ها را بر ما جمع کنند وحقیقت ما را
بعقاید اهل سنت وجماعت بنوازند هیچ باکی نداریم ثبتنا الله سبحانه وایاکم
علی طریقتهم المرضیه بحرمة سید البشر علیه وعلی آله من الصلوات افضلها و
التسلیمات اکملها درویشی از جانب لاهور آمده بود گفت که شیخ جیو در مسجد
جامعه نخاس کهنه از برای نماز جمعه حاضر شده بودند ومیان رفیع الدین
بعد از اظهار التفات ایشان گفتند که نواب شیخ جیو در حویلی خود مسجد جامع
بنا کرده اند الحمد لله سبحانه علی ذلک حضرت حق سبحانه وتعالی مزید توفیق
ارزانی فرماید این قسم اخبار که مخلصان می شنوند غایت الغایت مسرور

ومبتهج میگردند سیادت پناها مکرما امروز اسلام بسیار غریبیت حیلی
که امروز در تقویت آن صرف میکنند بکرورها میخرند تا کدام شاه باز را باین
دولت عظمی مشرف سازند ترویج دین وتقویت ملت در همه وقت از
هرکس که بوقوع می آید زیباست ورعنا اما درین وقت که غربت اسلام است
از امثال شما جوانمردان اهل بیت زیباتر ورعناتر است که این دولت
خانه زادگان دان بزرگ شماست از شما ذاتیست واز دیگران عرضی حقیقت
وراثت نبوی علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التحیات والتسلیمات
اکملها در تحصیل این امر عظیم القدر است حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم وعلی آله بارک
اصحاب را مخاطب ساخته فرموده اند که شما در زمانی موجود شده اید اگر از
اوامر ونواهی دهم حصه را ترک کنید هلاک شوید وبعد از شما گروهی
خواهند آمد که اگر دهم حصه را از اوامر ونواهی بوقوع آرند خلاص شوند این
آنوقت است واین گروه آن گروه کوی توفیق وسعادت درمیان
افگنده اند کس بمیدان در نمی آید سواران را چه شد درین وقت کشتن کافر
لعین گوبند وال بسیار خوب واقع شد وباعث شکست عظیم بر هنود مردود
گشت بهر نیت که کشته باشند وبهر غرض که هلاک کرده خواری کفار مقصود است
وعزت اهل اسلام است این فقیر پیش از آنکه آن کافر را بکشند در خواب دیده بود که
بادشاه وقت کله سر شرک را شکسته است والحق که آن کبر رئیس اهل شرکست
بود وامام اهل کفر خذلهم الله سبحانه وآن سرور دین ودنیا علیه وعلی آله الصلوات
والسلام در بعضی ادعیه خود اهل شرک را باین عبارت نفرین فرموده اند
اللهم شتت شملهم وفرق جمعهم وخرب بنیانهم وخذهم اخذ عزیز مقتدر عزت
اسلام واهل آن در خواری کفر واهل کفر است مقصود از اخذ جزیه خواری کفار

و اهانت ایشان هر قدر که اهل کفر را عزت باشد ذلت در اسلام همان
قدر است این سر رشته را نیک باید نگاه داشت و اکثر مردم این
سر رشته را گم کرده اند و از شومی آن دین را بر باد داده قال الله سبحانه
و تعالی یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم جهاد با کفار و غلظت
بر ایشان از ضروریات دین است بقایای رسوم کفر که در قرن سابق پیدا
شده بود درین وقت که پادشاه اسلام را آن توجه باهل کفر نمانده است
بر دلهای مسلمانان بسیار گران است و بر مسلمانان لازم است که پادشاه
اسلام را از زشتی رسوم آن بدکیشان اعلام بخشند و در دفع آن کوشند
شاید بقایای آنها مبتنی باشد بر عدم علم پادشاه بزشتی آنها اگر فی الجمله
گنجایش وقت یابند بعضی از علمای اهل اسلام را اعلام بخشند که آمده بر
شناعت رسوم اهل کفر اعلام نمایند که از برای تبلیغ احکام شرعی
اظهار خوارق و کرامات هیچ در کار نیست در قیامت عذر نخواهند شنید
که چرا تبلیغ احکام شرعی نکرد انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات
که بهترین موجودات اند تبلیغ احکام شرعی میکردند اگر امتان معجزات
میطلبیدند میفرمودند که معجزات از نزد خداست عز و جل بر ما تبلیغ
احکام است و تواند بود که دران اثنا شاید حق سبحانه و تعالی بروی
امری ظاهر سازد که باعث اعتقاد حقیقت این جماعت باشد بهر حال از
مسایل شرعیه اطلاع دادن ضروریست تا این واقع نشود عهده بر ذمه
علما و مقربان حضرت پادشاه است چه سعادت که درین گفت و گو
جمعی بآزار رسند انبیا علیهم الصلوات و التحیات در تبلیغ احکام شرعیه
چه آزارها که نکشیده اند و چه محنتها که ندیده اند بهترین ایشان علیه و علیهم

من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها فرموده ما اوذی نبی مثل ما
اوذیت عمر بگذشت و حدیث درد ما آخر نشد شب بآخر شد کنون
کوته کنم افسانه را و السلام و الاکرام مکتوب صد و نود و چهارم بصدارت
پناهی میر صدر جهان صدور یافت در تحریض بر ترویج ملت و تایید دین
و ما یتعلق بذلک سلمکم الله سبحانه و عافاکم استماع سخنان ترویج احکام
شرعیه و تذلیل اعداء ملت مصطفویه علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة
مسلمانان ماتم زدگان را فرح بخش و روح افزاست الحمد لله سبحانه
و المنة علی ذلک و المسئول من الله سبحانه الملک القدیر ازدیاد هذا الامر الخطیر
بحرمت النبی البشیر النذیر علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها
یقین است که مقتدایان اسلام از سادات عظام و علماء کرام در خلا و ملا
ازدیاد این دین متین و تکمیل این صراط مستقیم خواهند بود بی سر و برگی درین
باب چه در از نفسی نماید شنیده شده که پادشاه اسلام از حسن استعداد اسلامی
خواهان علما اند الحمد لله سبحانه علی ذلک معلوم شریف است که در قرن
سابق هر فسادی که پیدا شد از شومی علماء سوء بظهور آمد درین باب تتبع
تام مرعی داشته از علماء دین دار انتخاب نموده اقدام خواهند فرمود
علماء سوء لصوص دین اند مطلب ایشان جاه و ریاست و منزلت نزد خلق
است و العیاذ بالله سبحانه من فتنهم آری بهترین خلایق است ایشان بهترین ۲
ایشان اند که فردای قیامت سیاهی ایشان را با خون شهدا فی
سبیل الله وزن خواهند کرد و پله این سیاهی خواهد چربید
شر الناس شرار العلماء هم و خیر الناس خیار العلماء ثانیاً ملتمس
آنکه بعضی بنات برای آورده که خود را بعسکر رسانند بتقریب

ماه مبارک رمضان در حضرت دهلی توقف واقع شد انشاء الله
تعالی بعد از مضی این ماه مبارک بخدمت اعزه خواهد رسید والسلام

مکتوب صد و نود و پنجم نیز بصدر جهان صادر یافت در اغراض التحریص بر ترویج شریعت غرا و اظهار تاسف بر ضعف اسلام و اهل آن سلمکم

الله سبحانه و ابقاکم احسان سلاطین چونکه نسبت بکافه خلایق حاصل است
بضرورت دلهای خلایق بحکم جبلت الخلایق علی حب من احسن الیهم بجانب
محسنان مایل است پس ناچار بواسطه ارتباط حبی اخلاق و اوضاع بادشا
هان بعموم خلایق علی تفاوت درجات الاحسان سار لیست از خیر و شر
و صلاح و فساد و مانا که ازینجا گفته اند که الناس علی دین ملوکهم
کار و بار قرن سابق مصداق این سخن است اکنون که انقلاب
دول بظهور پیوسته و سورت عناد اهل ملل برهم شکسته بر ائمه اسلام
از صدور عظام و علمای کرام لازم است که تمام همت خود را مصروف
رواج شریعت غرا ساخته در بدایت امر ارکان منهدم اسلام را بر پا
سازند که بتسویف تجربت ظاهر نمی شود و دلهای غریبان ازین تاخیر
در اضطراب است و شدتهای قرن سابق در دل های مسلمانان
متمکن است مبادا تلافی آن نشود و غربت اسلام بتطویل انجامد هر گاه
بادشاه اسلام را اگر می ترویج سنت سنیه مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام
والتحیت نباشد و مقربان ایشان نیز درین باب خود را معاف دارند
و حیات چند روزه را عزیز شمرند کار بر فقرا اهل اسلام بسیار تنگ
بسیار تنگ خواهد بود انا لله و انا الیه راجعون
عزیزی میفرماید **ع** آنچه از من گم شده گر از سلیمان گم شدی هم سلیمان

بهم بری

هم بری هم اهرمن بگریستی **شعر** صبت علی مصایب لو انها صبت علی
الایام صرن لیالیا از جمله شعایر اسلام تعیین قضاة است در بلاد
اسلام که در قرن سابق محو شده بود و سرهند که اعظم بلاد اسلام است
چند سال است که قاضی ندارد و حامل رقیمه دعاگو قاضی یوسف اباً عن جد
تا بنای سرهند است قاضی شده آمده اند چنانکه اسناد سلاطین بدست
دارد مشار الیه بصلاح و تقوی متحلی است اگر صلاح دانند این امر
عظیم القدر را باو تفویض فرمایند ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی جادة
الشریعة الحقة علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة **مکتوب صد و**
نود و ششم بمنصور عرب صدور یافت در بیان آنکه راهی که ما
در صدد قطع آنیم همگی هفت گام است و بهر گامی ازین گامها سالک
از خود دور می افتد و بحق سبحانه نزدیک صحیفه مرحمت در قیمه کرامت
در اغراز منه ورود یافت لله سبحانه الحمد والمنة که خواص از یاد
عوام فارغ نیستند و مهتران از غم خوار کی کهتران خالی نیستند جزاکم الله
سبحانه عنا خیر الجزاء مخدوما **ع** از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است
این راه که ما در صدد قطع آنیم همگی هفت گام است دو گام بعالم
خلق تعلق دارد و پنج گام بعالم امر بگام اول که سالک در عالم امر
مینهد تجلی افعال رو میدهد و بگام دوم تجلی صفات و بگام سیوم
شروع در تجلیات ذاتیه می افتد ثم و ثم علی تفاوت درجاتها کما لا یخفی
علی اربابها کل ذلک منوط بمتابعت سید الاولین والآخرین علیه و علی
آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها آنکه گفته اند این راه
دو خطوه است مراد از آن عالم خلق و عالم امر داشته اند علی سبیل الاجمال

اینراه را همگی هفت گام است

وتیسیر اللاهر علی نظر الطلاب بهر کامی ازین کامهای هفت کانه از خود دور
می افتد وبحق سبحانه نزدیک و بعد از طی این کامها فنائی اتم است که
بقای اکمل بر آن مترتب است و باین فنا و بقا حصول ولایت خاصه
محمدیه است علی صاحبها الصلوات والسلام والتحیت ع این کار دولت
کنون تا کرا رسد ٭ ما فقیران نامراد را با مثال این سخنان جه مناسبت است
غیر از انکه کام ودهان خود را از زلال اهل کمال سیراب و شیرین داریم ٭
کر نداریم از شکر جز نام بهر ٭ این بسی خوشتر که اندر کام زهر ٭ آسمان
نسبت بعرش آمد فرود ٭ ورنه بس عالیست پیش خاک تود ٭ والسلام
اولاً و آخراً **مکتوب صد و نود و هشتم به پهلوان محمود صدور یافت**
در بیان آنکه سعادتمند کسی است که دلش از دنیا سرد شده باشد
و بحرارت محبت حق سبحانه و تعالی کرم وما یناسب ذلک تبتکم الله سبحانه
علی جادة الشریعة سعادتمند کسی است که دلش از حرارت دنیا سرد شده
باشد و بحرارت محبت حق سبحانه کرم محبت دنیا سر کناهانست و ترک
آن سر جمیع عبادات جه دنیا مبغوضهٔ حق است سبحانه و تا آفریده است
بسوی آن نظر نفرموده است او و اهل آن بداغ طرد و لعن موسوم اند
در خبر است که الدنیا ملعونة وملعون ما فیها الا ذکر الله جون ذاکران دل
بلکه هر ذره از ذرات وجود شان بذکر الله سبحانه مملوست پس ذاکران
حق سبحانه ازین وعید خارج باشند و در شمار اهل دنیا نیایند زیراکه
دنیا جیزیست که ذکر او از حق سبحانه باز دارد و بغیر او مشغول سازد خواه
اموال و اسباب باشد آن جیز و خواه جاه و ریاست و خواه ننک
و ناموسی فاعرض عن من تولی عن ذکرنا نص قاطع است هر جه از دنیا بعث

بلای جانست اهل آن در دنیا همیشه در تفرقه اند و در آخرت
از اهل ندامت و حسرت حقیقت ترک آن عبارت از ترک رغبت
آنست و ترک رغبت وقتی متحقق شود که وجود و عدم آن مساوی
شده باشد وحصول این معنی بی صحبت ارباب جمعیت متعسر است
صحبت این بزرکواران اکر میسر شود مغتنم باید شمرد و خود را بایشان
باید سپرد وصحبت میان شیخ مزمل شما را مغتنم است و امثال این عزیز هرجند م
الوجود اعز من الکبریت الاحمر اما شیوه اهل کرم ایثار است یعنی تقدیم
حاجت غیر بر از حاجت خود جند روز اکر میان شیخ مزمل را رخصت
فرمایند بر محل است بعد از فراغ کارات ان شاء الله العزیز باز خواهند
رفت اخلاص غائبانه هم شما را کار حضور میکند زیاده تصدیع است
رزقنا الله سبحانه وایاکم الاستقامت علی متابعة سید البشر علیه
من الصلوات وعلی آله اتمها ومن التحیات اکملها والسلام والاکرام
مکتوب صد و نود و هفتم بخانخانان صدور یافت در بیان آنکه آشنائی
فقرا با اغنیا درین زمان بسیار متعسر است وما یناسب ذلک فتوحات
مکیه مفتاح فتوحات مدینه باد بحرمت النبی وآله الامجاد علیه وعلیهم
الصلوة والتسلیمات العلیات نامه کرامی که بنام فقرا فرموده بودند
وصول یافت که باعث ازدیاد محبت کشت بشری لکم ثم بشری لکم
مخدوما فقرا را با اغنیا آشنائی کردن درین زمان بسیار متعسر است
اکر فقرا بکفتن و یا نوشتن راه تواضع وحسن خلق که از لوازم فقراست
پیش میکیرند کوته اندیشان از سوء ظن خود می انکارند که طامع و محتاج
اند لاجرم درین طعن فاسد خسر الدنیا والآخرة میکردند و از کمالات ایشان

محروم میمانند واگر فقرا باستغنا حرف میزنند قاصرنظران از بدخلقی
خود قیاس میکنند که متکبر و بدخلق اند نمیدانند که استغنا نیز از لوازم
فقر است که جمع ضدین اینجا از استحاله برآمده است ابوسعید خراز
میفرماید عرفت ربی بجمع الاضداد هرچند ارباب نظر این مقدمه را قبول
نکنند و محال انگارند لیکن غم نیست طور ولایت ورای طور نظر
عقل است باقی احوال را میره و مولانا بتفصیل معروض خواهند داشت
والسلام علی من اتبع الهدی **مکتوب صد و نود و نهم بملا محمد آمین کابلی**
صدور یافت در باب قبول فرمودن آنچه او طلب نموده بود از ورد و
مشغولی صحیفه گرامی که منبی بود از فرط محبت و اخلاص و مشعر از
مودت و اختصاص ورود یافت موجب فرحت گشت عافاک الله
سبحانه اظهار طلب وردی از اوراد نموده بودند بنا علی ذلک اخوی
ارشدی مولانا محمد صدیق را فرستاده شد تا بذکری ازین طریقه
علیه مشغول سازد و بآنچه امر فرماید در امتثال آن سعی بلیغ خواهند نمود
امید که مثمر نتایج گردد چون مجرد نوشتن کفایت نمی کرد و تعلق بحضور
صحبت داشت بنابران تصدیع اخوی مشارالیه را داده شد والسلام
مکتوب دوصدم بملا شکیبی اصفهانی صدور یافت در حل عبارت
نفحات که اغلاق داشت و طلب شرح او نموده بود بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین والصلوات والسلام علی سید المرسلین و علی
اله الطاهرین علیه و علیهم اجمعین عبارت نفحات که فی الجمله اغلاق داشت
فرموده بودند که از آن شرح باید کرد بنابراین بچند کلمه جرات نمود
مخدوما مکرما عین القضات همدانی میگوید در زبان حال جماعه که بی راه

بی راه نامسلوک رفتند بعضی ازیشان را مغلوبی در پناه خود
نگاهداشت و مستی سایبان سر ایشان شد و هر که با تمیز بود سرش
برداشتند مراد از راه مسلوک والله سبحانه اعلم طریق سلوک است
و طی مقامات عشره مشهوره به ترتیب و تفصیل و درین طریق تزکیه نفس
مقدم است بر تصفیه قلب و انابت شرط هدایت است و راه نامسلوک
عبارت از طریق جذبه و محبت است و تقدم تصفیه است بر تزکیه
طریق ۲ و راه اجتبا است که مشروط با نابت نیست و این طریق محبوبان
و مرادانست به خلاف طریق اول که طریق محبین است و راه مریدین
بعضی ازایشان که قوت جذبه داشتند و استیلای محبت که مغلوبی
و مستی عبارت از آنست از شر شیاطین آفاقی و انفسی محفوظ ماندند
و از اغوا و اضلال ایشان مصون هرچند راه برنداشتند اما فضل
ایزدی جل سلطانه ره نمونی فرموده ایشان را بمطلوب حقیقی رسانید
و هر که ازایشان با تمیز بود یعنی قوت جذب نداشت و استیلای محبت
در حق او مفقود بود چون راه برنداشت اعدای دین او را از راه
بردند و هلاکش ساختند و بموت ابدی گرفتارش گردانیدند و
از جمله مغلوبان الکو و ترکمان بودند که حسین قصاب بر مزوانات
ازیشان حکایت کرد که با کاروان عظیم در راهی میرفتم ناگاه دو نر گاو
از میان آن کاروان بیرون شدند و راه نامسلوک را در پیش گرفتند
الی اخر القصة راهی که کاروان عظیم بآن راه میرفتند راه سلوک است
که بقطع مقامات عشره مشهوره به ترتیب و تفصیل صورت بندد چه اکثر
مشایخ علی الخصوص از متقدمین بهمین طریق بمقاصد خود رسیده اند و راه

نامسلوک که آن دو ترکمان اختیار کردند و حسین قصاب با ایشان درآن
راه متابعت نمود طریق جذبه و محبت است که نزدیک تر است بوصول
ازان راه مسلوک معهود و مقدمه این طریق التذاذ و آرام است که سبب
غیبت است از حس و باعث ذهول است از شعور و کنایت از آن حالت
به شب نموده است و چون این غیبت و ذهول از خلق متضمن حضور
و شعور بخالق است تعالی و تقدس آن حضور و شعور را بماه اشارت
فرمود و این مقام بیان می طلبد بگوش هوش باید شنید که مدبر جسد
روح است و مزلی قالب قلب قوای جسدی مکتسب از قوت روحانی
است و حواس قالبی مستفاد از نور باطنیه قلبی ناچار در وقت توجه
قلب و روح بجناب قدس خداوندی جل شانه که لازم طریق جذبه است
در ابتدای حال که او آن نقص است فتوری در تدبیر جسد و زینت قالب
راه می یابد که سبب تعطیل حس و ذهول از شعور میگردد و به سستی قوی و جوارح
میرساند و بی اختیار بر زمین می خواباند و این حالت را شیخ اجل شیخ محی الدین
ابن العربی قدس سره در فتوحات مکیه حالت را تعبیر بسماع روحی نموده
است و سماعی که برقص است و حرکت دوری از اسماع طبیعی گفته و بلیغ
منع آن نموده پس محقق شد که این غیبت صوری متضمن حضور معنوی است
و این ذهول جسدی مشتمل بر شعور روحی که تعبیر از آن بماه مناسب است
بر سر اصل سخن رویم باید دانست که پوشیدن روی ماه بابر سیاه
کنایت از ظهور صفات بشریت است که مبتدی را از ابا استتار آن حضور
و آگاهی میرساند و این استتار تا توسط احوال است چه متوسط را
این استتار نیست نتواند بود که بهمین معنی گفته باشد که چون نیم شبی شد

[illegible]

هر تجلی استتار نیست صح

دیگر باره ماه از ابر بیرون آمد و از تو آن دو جوان مرد نماز یافتم
چه در حالت بسط که آوان حضور و آگاهی است راه روشن
میگردد و قطع مسافت بیشتر نموده می آید چون صبح رسید یعنی آن
غیبت و ذهول زایل شد و آن حضور و آگاهی قوت گرفت با توجه
خلق جمع گشت و کنایت ازین حضور بطلوع آفتاب کرده است
کوه عبارت از وجود بشریت است که درین وقت بروی
ظاهر ساخته اند چه درین طریق تزکیه نفس بعد از تصفیه قلب است
و چون آن دو ترکمان قوت جذب داشتند و استیلای محبت
لاجرم مردوار پای بر بالای کوه بشریت نهادند و یک ساعت
بر آن بالا شدند و بنحوی از فنا مشرف گشتند و حسین قصاب
چون آن قوت جذب نداشت بمحنت تمام بر بالای آن کوه برآمد
آن هم به برکت متابعت آن دو ترکمان میسر شد و الا سر ش
برمی داشتند لشکرگاه عبارت از مرتبه اعیان ثابته است که جامع
تعینات حقایق امکانی است و تعین علمی وجوبی که خیمهای بی نهایت
کنایت از آن تعینات است و در آن میان خیمه عظیم اشاره بتعین
علمی وجوبی است تعالی و تقدس که از آن خیمه سلطان گفتند
و چون حسین قصاب شنید که آن خیمه خیمه سلطانی است خیال کرد
که بمطلب رسیده خواست که از مرکب سکر و مستی که قطع این راه
بمدد آن مرکب میسر نیست فرود آید و بوصل مطلوب بپا ساید
پای راست که عبارت از روح است چه درین راه نامسلوک
به پای قلب و روح میروند نه بپای علم و عمل که آن براه سلوک

دیگر بار

مناسبت دارد و اول از مستی که فرود می آید همان روح است
و ثانیا قلب که پای حبیب معبر از انست از رکاب بیرون آورده بود
که الهام بگوشش رسید که سلطان در خیمه نیست والحق که چنین است
حسین قصاب چون قوت جذب نداشت بانک بشارت از
مستی فرود آمد و آن دو ترکمان چون جذب قوی داشتند و غلبه
محبت با مثال این مبشرات گول نشدند و مردوار بالا گذشتند حسین
قصاب اگر هزار سال انتظار کشد سلطان را هرگز در خیمه نخواهد یافت
که او تعالی ورا الورا است قوله بر نشسته است و شکار شده یعنی بر
مجالی و مظاهر جمیله بر نشسته است و بصید دلهای عشاق شده این
او از و این معنی باندازه فهم و درایت حسین قصاب بود که بطریق تنزل
با وی سخن کرده اند و الا انجا که اوست تعالی و تقدس بر نشستن و
شکار شدن معنی ندارد ع لا و هو زان سرای روز بهی بار نگشند
حبیب و کیسه تهی • و این عبارت را معنی دیگر نیز بخاطر فاتر میرسد که مناسب
مقام نوز و کبریائی است هر چند این معنی نیز شایان جناب قدس
آنحضرت نیست جل سلطانه اما از معانی دیگر اولی و انسب است و
آن معنی این است که بر وحدت که تعین اول است و فوق مرتبه
واحدیت بر نشسته است و چون در مرتبه وحدت اضمحلال و استهلاک
مجالی تعینات علمی و عینی است که ازو شکار که سبب هلاک و حوش
و طیور است مناسب آن مقام دانسته شکار شده فرموده شیخ محمد
معشوق طوسی و امیر علی عبوبه بشکار گاه علا سلطان رسیدند و فتوح
او کشتند اما معشوق طوسی را نور سید و صید او کشتند اما معشوق

طوسی اقدم و اقرب است و حسین قصاب بامید برگشتن سلطان در
خیمهای واحدیت ماند والله سبحانه اعلم بحقیقت المراد و ما فیه من الصواب
والسداد و محذوم ما اکابر طریقه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم همین راه نا
سلوک را اختیار کرده اند و آن راه نامعهود در طریقه این بزرگواران
راه معهود گشته است و عالم عالم را ازین راه بتوجه و تصرف بمطلب
میرسانند این طریقه را وصول لازم است اگر مراعات اداب بر
مقتدا نموده آید چه درین طریق پیر و جوان در وصول برابر اند و
نسا و صبیان متساوی بلکه مولی نیز ازین دولت امیدوارند و
حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند که از حق سبحانه و تعالی
طریقی خواسته ام که البته موصل باشد و حضرت خواجه علاء الدین
عطار قدس سره که خلیفه نخستین ایشانست درین معنی این بیت
میخوانده اند ع گر ز سنگی شکستی ایشانست • گر نشکستی دلم در بان از
قفل جهان را همه بگشادمی • بشا الله سبحانه علی طریقه هولاء الاکابر
والسلام مکتوب دو صد و یکم بکوچک بیک حصاری صدور یافت
در جواب استفسار او الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی جناب
کوچک بیک حصاری پرسیده بودند که شخصی میگوید که علوم تمام
در دو حرف مندرجست این سخن را باور میتوان کرد یا نه در جواب
گفته شد که ظاهرا آن شخص آرزوی علم و سماع و مطالعه کتب کرده
باشد که از کبار متقدمین امثال این سخنان سر بر زده اند حضرت
امیر کرم الله تعالی وجهه فرموده اند که جمیع علوم در بای بسمله مندرج
است بلکه در نقطه آن باد اگر آن شخص درین سخن دعوی کشف

میکند امواو از دو حال خالی نیست اگر گوید بر من منکشف ساخته اند
که تمام علوم در دو سه حرف مندرج است عام تر از آنکه آن دو
سه حرف بخصوص معلوم او گرده باشند یا نه احتمال صدق دارد و اگر
گوید که تمام علوم را در ضمن دو سه حرف منکشف گردانیده اند و
در صفحه آن دو سه حرف تمام علوم را مطالعه میکنم پس مدعی کذابست
از و باور نباید کرد والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة
المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها مکتوب
دو صد و دویم بمیرزا فتح الله حکیم صدور یافته در تاسف از حال
جماعه که خود را در سلک ارادهٔ این اکابر داخل ساخته اند و لی موجب
قطع این بزرگواران نموده ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی الطریقة المستقیمة
المرضیة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة روزی سخنی از
غیرت مشایخ نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم مذکور می شد
در ان اثنا مذکور شد که حال الجماعه چه خواهد شد که خود را در سلک
ارادهٔ این اکابر داخل ساخته اند و یا در ضمن اینها خود را در آورده اند
وایشانان قبول فرموده و در ثانی الحال بی جهت و بی موجب
قطع این بزرگواران نموده اند و بظن و تخمین متشبث اذیال دیگران
گشته درین ضمن نام شما و نام قاضی سنام مذکور شده بود و آن
مذاکره معلوم نیست که بکجا کشیده باشد و آن هم مبنی بر تقریب بوده
بعد از آن خدا انگند جل شانه که فقیر کلاه از مسلمانی را خواسته باشد
یا در دل کینه نگاه داشته خاطر شریف ازین ره گذر جمع باشد معلوم
شما شده باشد که طریق ما طریق دعوت اسمانیست اکابر این طریقه

استهلاک در مسمای این اسما اختیار فرموده اند از ابتدا توجه
ایشان باحدیت صرفست از اسم وصفت جزوات نمی خواهند تعالی
وتقدس لاجرم نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشته
است بیت قیاس کن زگلستان من بهار مرا الحال چون ان ملاکره
بتوسط نقلهای متعدده هیئت دیگر پیدا کرده و شایان آن گشته که از انجا
توهمات دیگر ناشی گردد از برای دفع آن باین چند کلمه اقدام نمود
از آشنائی شما هیچ نمی افزاید و از عدم آشنائی شما هیچ نمی افزاید
و از عدم آشنائی شما هیچ نمی افزاید و از عدم آشنائی هیچ نقصی راه
نمی یابد ملحوظ و منظور خیر اندیشی شما بود اما الراضی بالضرر لا یستحق
النظر مثل مشهور راست یقین دانند که این فقیر ضرر شما نخواسته
و نخواهد خواست انشاء الله تعالی سخنی بود از روی غیرت که در
ویشان را می باشد بتقریبی گفته بود بخاطر بار نهند دیگر شخصی که خود را
از حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه افضل داند امر او از دو حال
خالی نیست زندیق محض است یا جاهل صرف این فقیر پیش
ازین بچند سال مکتوبی که بجانب شما نوشته بود در بیان فرقه ناجیه
که اهل سنت و جماعة اند عجب است که بعد از مطالعه آن این قسم
سخنان را تجویز مینمایند کسی که حضرت امیر را افضل از حضرت
صدیق گوید از جرگه اهل سنت می بر آید فکیف که خود را افضل داند
و مقرر این طایفه است اگر سالکی خود را از سگ کرگین بهتر داند
از کمالات این بزرگواران محروم است و اجماع سلف بر افضلیة
حضرت صدیق بر جمیع بشر بعد از انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات

منعقد گشته است احمقی که توهم خرق این اجماع نماید این فقیر در کتب (باشندم)
در رسایل خود نوشته است که وحشی قاتل حضرت حمزه که یک مرتبه
بصحبت خیر البشر علیه وعلی آله الصلوة والسلام رسیده است از اویس
قرنی که خیر التابعین است بهتر است پس در حق این طور شخصی این قسم
سخنان تخیل نمودن از عقل دور و از اندیشه دور است عبارتی که مرادم
این توهم را از انجا پیدا کرده اند باید دید و بحقیقت معامله وا رسید مجرد
تقلید ارباب حسد نمودن چه مناسب است با آنکه مشایخ در غلبه سکر
چیزهای نامناسب گفته اند شیخ بسطام میگوید لوائی ارفع من لواء محمد از انجا (من لوائی)
پی بافضلیت نتوان برد که عین زندقه است و در عبارت فقیر حاشا
وکلا که این قسم چیزی مذکور شده باشد والسلام مکتوب دو بیست
و سیوم بملا حسینی صدور یافت در تحریض بر محبت این طایفه علیه و در
بیان انکه جلیس ایشان از شقاوت محفوظ است و ما یناسب ذلک

احسن الله تعالی احوالکم واصلح سبحانه اعمالکم وامالکم مکتوب شریف
چون مبنی از محبت فقرا بود در رسیدن آن فرحت فراوان روی داد
حق سبحانه وتعالی محبت این طایفه علیه را روز بروز زیاده کرداند
و نیازمندی بنسبت با ایشان سرمایه روز کار سازد بحکم المرء مع من احب
محبان ایشان با ایشانند و ایشانند که جلیس ایشان از شقاوت محفوظ است
در حدیث نبوی است علیه من الصلوات اتمها ومن التحیات
اکملها که خدای تعالی را فرشتگانند ورای کتبۀ اعمال در راهها و کوچها
میگردند و طلب اهل ذکر میکنند تا آنکه یابند این طایفه را که در ذکر اند
و یکدیگر ندا کنند که بشتابید بسوی حاجت خویش پس گرد گیرند ایشان
باحجۀ

باحجۀ خویش و از بسیاری تا آسمان رسند پس خداوند تعالی
که داناتر است بحال بندگان مرا فرشتگان گویند الهی حمد و ثنای (از ملایکه بپرسد چون دیدید بندگان مرا)
تو میکنند و ترا به بزرگی یاد میکنند و تنزیه از جمله عیوب و نقصان
تو می نمایند خداوند تعالی فرماید اگر ببینند چگونه باشند (ایشان مرا دیده اند گویند ندیده اند فرماید)
ملایکه گویند بیشتر تحمید و تمجید و تکبیر گویند پس خداوند تعالی
فرماید ایشان از من چه میطلبند گویند بهشت میطلبند خدا تعالی
فرماید ایشان بهشت را دیده اند گویند نه دیده اند فرماید اگر
ببینند چگونه باشند گویند بیشتر طلبند و بیشتر حرص آن نمایند
ملایکه گویند یارب این طایفه از دوزخ تو می ترسیدند
و بتو پناهی می جستند حق سبحانه فرماید ایشان دوزخ را دیده
اند گویند ندیده اند فرماید اگر ببینند چگونه باشند گویند
اگر ببینند بیشتر تعوذ نمایند و راه فرار از ان بیشتر اختیار کنند
خداوند تعالی فرشتگان را فرماید شما را گواه کردم ایشان را
همه را بیامرزیدم ملایکه گویند یارب در ان مجلس ذاکران فلان
از برای ذکر نیامده بود حاجت دنیاوی داشت برای آن
آمده بود حق سبحانه فرماید ایشان جلیساتند یعنی اینهمه جلیسان
منند بحکم انا جلیس من ذکرنی همنشین ایشان بدبخت نباشد
پس ازین حدیث و از حدیث سابق که المرء مع من احب لازم
می آید که محبان این طایفه با ایشانند و هر که با ایشانست بدبخت
نباشد ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی محبتهم لا لاکرام بحرمة النبی
الامی الهاشمی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات والتحیات

كلما ذكره الذاكرون وكلما غفل عن ذكره الغافلون وآنچه از احوال
خويش در مكتوب ميان شيخ الهداد قلمی نموده بودند اين قسم
عدمات وكم شدن ما طالبان را بسيار روميد بهمت بلند دارند
وبهرچه بدست افتد قناعت نكنند ؎ پس بر نكست يار دلخواه اكا
قانع نشوی برنك ناكاه ای دل صحبت اين طايفه از جمله ضروريات
حق سبحانه وتعالی در صحبت ايشان انداز و؎ گر دوستان كر و اگر
كم رسد بوئی رسد ؎ گرچه بوئی هم نباشد ؎ گرچه بوئی هم نباشد ديد
ايشان بس است بهمان طريقی كه از حضرت قبله گاهی قدس الله
تعالی سره اخذ كرده اند باشند اسم مبارك الله را بمعنی بيچونی
وبيچگونگی بعد از توجه بالكليه بقلب در دل گذرانند وبعضی حاضر
وناظر تصور نمايند هيچ صفت ملحوظ ندارند همين اسم مبارك را بعد از
توجه مذكور همواره در دل حاضر دارند بعضی امور ضروريه منوط بحضور
وصحبت اند اگر ملاقات ميسر شد مذكور خواهد شد تا زمان ملاقات
احوال مجدده نويسان باشند كه مطالعه آنها باعث توجه عاليه
ميگردد والسلام مكتوب دويست و چهارم بمير محمد نعمان بدخشی
صدور يافت و در بيان آنكه از تعرضات اهل خسران محنت نكشند
وبكاری كه پيش دارند مشغول باشند و در جمعيت دوستان و حصول
ترقيات ايشان خدمت ميرا از سختان پريشان ارباب خسران
محنت نكشند كل يعمل علی شاكلته لايق آنكه بمكافات و مجازات متعرض
نشوند دروغی را فروغی نيست باعث كساد بازار آنها كلمات متناقضه
آنها خواهد بود ومن لم يجعل الله له نورا فما له من نور شغلی كه در پيش دارند

درهمان كوشند واز غير آن چشم بپوشند قل الله ثم ذرهم فی خوضهم
يلعبون اخوی خواجه محمد صادق بوقت رسيد بعد عشره اعتكاف با تمام
بجا آوردند وبفتوحات و واردات مجدده مشرف گشتند والحمد لله
سبحانه كه اوقات ساير دوستان نيز مقرون بجمعيت است و ترقيات
لی در بی است ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل
العظيم وصلی الله تعالی علی خير خلقه سيدنا محمد وآله وصحبه وسلم وبارك
عليه وعليهم اجمعين مكتوب دويست و پنجم بخواجه محمد اشرف كابلی
صدور يافته فی بيان متابعت صاحب شريعت عليه وعلی آله
الصلوات والسلام والتحية شرفكم الله سبحانه بكمال المتابعة المصطفوية
علی صاحبها الصلواة والسلام والتحية فانه ملاك الامر ومنية الصديقين
وما سوی ذلك فاوهام باطلة وخيالات فاسدة نجانا الله سبحانه
واياكم عنها والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی عليه
وعلی آله الصلوة والتسليمات دائما مكتوب دويست و ششم بملا عبد
الغفور سمرقندی صدور يافت در مذمت دنيا و نكوهش گرفتاری
به تنعمات آن اللهم نجنا منها قبل ان يجيئنا الموت بحرمة سيد المرسلين عليه وعليهم
وعلی آله الصلوات والتسليمات انمها وافضلها مكتوب لطيفه
وملاطفه شريفه كه نامزد اين حقير فرموده بودند ارسال نموده بودند
بوصول آن مسرور مبتهج و مسرور گرديد جزاكم الله سبحانه عنا خير الجزا
ای برادر آدمی را در دنيا از برای طعامهای چرب ولذيذ ولباسهای
مزين ونفيس پيدا نكرده اند واز برای تمتع وتنعم ولهو
ولعب نيافريده مقصود از خلقت او ذل وانكسار وعجز وافتقار او ست

که حقیقت بندگی است اما آن انکسار و افتقار که شریعت مصطفویه
علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة بآن اذن فرموده است
چه ریاضات و مجاهدات اهل باطل که موافقت بشریعت غرا ندارد
جز خسارت و خذلان نمی آرد وغیر از حسرت و ندامت نمی کارد
باید که بعد از تحلی و تزین باتیان احکام شرعیه عملاً و اعتقاداً بر وفق
آراء علماء اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم باطن خود را
بذکر الهی جل سلطانه معمور دارند و سبقی که در طریقه علیه اکابر سلسله
نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم اخذ کرده اند تکرار فرمایند
که در طریق این بزرگواران اندراج نهایت در بدایت است
و نسبت ایشان فوق همه نسبتها است کوته اندیشان این سخن را
باور دارند یا نه مقصود ترغیب و تشویق دوستان است مخالفان
خارج از مبحث اند ٭ هرکس افسانه بخواند افسانه است ٭ و آنکه
دیدش نقد خود مردانه است ٭ بالجمله فلاح اخروی را مربوط
بذکر کثیر داشته اند کریمه واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون شاهد این
معنی است پس بذکر کثیر باید قرار داد و هرچه منافی این دولت است
آنرا دشمن باید داشت علاج رستگاری اینست ما علی الرسول الا
البلاغ ٭ ذکر گو ذکر تا ترا جانست ٭ پاکی دل ز ذکر یزدانست ٭
الا بذکر الله تطمئن القلوب نص قاطع است المسئول من الله سبحانه
التوفیق علی ذلک والثبات والاستقامة علیه فانه ملاک الامر
والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات
والتسلیمات اتمها واکملها جامه فرجی که در اوقات نیک مکرر پوشیده

شده است

شده است مرسل داشته خواهند پوشید عواقب جمیع امور
بخیر باد بالنبی وآله الامجاد وعلیه وعلیهم الصلوة والسلام ٭

مکتوب دویست و هفتم بمیرزا حسام الدین احمد صدور یافت
در بیان آنکه قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است
و در بیان آنکه وجد و حال را تا بمیزان شرع نسنجند به نیم جو
نمی خرند

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مدتی است
که اخبار سلامتی جناب شما و حضرات مخدوم زادها و فرزندی جمال
الدین حسین و سایر اعزه و خدمه عتبه علیه علی الخصوص میان شیخ
الهداد و میان شیخ آلهدیه نرسیده مانع غیر از نسیان و دوری افتاده آن هم
نخواهد بود آری قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است
لهذا هیچ ولی بمرتبه صحابی نرسد اویس قرنی با آن رفعت شان
که بشرف صحبت خیر البشر علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات
نرسیده بمرتبه ادنای صحابی نرسد شخصی از عبد الله ابن المبارک
رضی الله تعالی عنه پرسید ایهما افضل معاویة ام عمر بن عبد العزیز
در جواب فرمودند الغبار الذی دخل انف فرس معاویة مع
رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم خیر من عمر بن عبد
العزیز کذا مرة احوال و اوضاع این حدود مع لواحق و توابع
مقرون بعافیت است الحمد لله سبحانه والمنة علی ذلک بل علی
جمیع النعماء والآلاء علی الخصوص علی نعمة الاسلام و متابعة
سید الانام علیه وعلی آله الصلوة والسلام فانه ملاک الامر
و مدار النجات و مناط الفوز بالسعادات الدنیویة والاخرویة

مثبتنا الله سبحانه وایاکم علی ذلک بحرمت سید المرسلین علیه وعلیهم وعلی
آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها کار این است غیر این همه هیچ
از ترهات صوفیه چه می‌گشاید و از احوال ایشان چه می‌افزاید احوال وجد
وحال را تا بمیزان شریعت نسنجند بنیم جو نمی‌خرند و کشوف والهامات را تا بمحک
کتاب وسنت نزنند بنیم جو نمی‌پسندند مقصود از سلوک طریق صوفیه
حصول ازدیاد یقین است بمعتقدات شرعیه که حقیقت ایمانست ونیز
حصول تیسیر است در اداء احکام فقهیه نه امری دیگر ورای آن چه رؤیت
موعود بآخرة است در دنیا البته واقع نیست ومشاهدات وتجلیات
که صوفیه بآن خرسندند آرام و بطلال است وتسلی بشبه ومثال بیچون
ورای الوراست عجایب کار وبار است اگر حقیقت مشاهدات وتجلیات
ایشان را گاهی گفته شود خوف آن دارد که فتوری در طلب مبتدیان
این راه پیدا شود وقصوری در شوق ایشان افتد واز آن نیز
میترسد که اگر نگوید با وجود علم تجویز التباس بحق باطل کرده باشد
یا دلیل المتحیرین ده دلنی بحرمت من جعلته رحمة للعالمین علیه وعلی
آله الصلوات والتسلیمات گاه گاه اگر از کیفیات احوال اعلام فر
مایند موجب ازدیاد محبت است والسلام علی من اتبع الهدی
والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتحیات والتسلیمات
افضلها واکملها مکتوب دویست وهشتم بحضرت مخدوم‌زاده اعنی
میان محمد صادق سلمه الله سبحانه علی معارف المجیب صدور یافت
در جواب سؤالی که نموده بودند که سالک این طریق گاه هست که
خود را در مقامات انبیا می‌یابد علیهم الصلوات والتسلیمات بلکه در بعضی

اوقات

اوقات می‌بیند که از آن مقامات نیز بالا رفته است سر این
معنی چیست فرزندی پرسیده بود که سالک این طریق در مقامات
عروج گاه هست که خود را در مقامات انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
اتمها واکملها می‌یابد بلکه در بعضی اوقات می‌داند که از آن مقامات
نیز بفوق رفته است سر این معنی چیست وحال آنکه مقرر است
ومجمع علیه ماست که فضل کل انبیا راست علیهم الصلوات والتحیات
اولیا هر چه می‌یابند وبکمالات ولایت بمتابعت ایشان میرسند (بطفیل ایشان می‌یابند)
جوابش آنست که آن مقامات انبیا علیهم الصلوات والبرکات
نهایات مقامات عروج ایشان نیست بلکه عروج این بزرگواران خود
گواران بمراتب از آن مقامات بالا رفته است چه آن مقامات
عبارت از اسما الهی است جل سلطانه که مبادی تعینات ایشانست
ووسایل فیوض از حضرت ذات تعالی وتقدس چه حضرت ذات
را بی توسط اسما بعالم هیچ مناسبتی نیست وغیر از غنا هیچ نسبتی حاصل
نه کریمه ان الله لغنی عن العالمین شاهد این معنی است وچون
این بزرگواران از مراتب عروج نزول می‌فرمایند وانوار بالا را
با خود گرفته فرود می‌آیند ودرین اسما علی تفاوت مراتبها که مناسبت
با حیاز طبعیه ایشان دارند اقامت می‌فرمایند وتوطن می‌نمایند
لهذا اگر کسی ایشان را بعد از استقرار جوید در همان اسما یابد پس
بلند استعداد که متوجه حضرت ذاتست تعالی وتقدس ناچار
در وقت عروج بآن اسما خواهد رسید واز آنجا بفوق خواهد گذشت
الی ماشاء الله تعالی اما آن سالک چون از بالا فرود آید و با سمی

که مبدأ تعین وجودی اوست نزول نماید آن اسم البته بایان
تر ازان اسامی که مقامات انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات
خواهد بود و تفاوت مقامات اینجا ظاهر خواهد شد که مناط افضلیت
است هر که مقام او بلند است افضل است و تا سالک بازبا اسم
خود نگردد و اسم خود را پایان تر از آن اسامی نیابد افضلیت آن
بزرگواران را بطریق ذوق و حال نتواند دریافت بتقلید اینها را
افضل میگوید و بیقین سابق حکم باولویت آنها میکند اما وجدان او
او مکذب حکم اوست درین وقت التجا و تضرع و عجز و نیاز بحضرت
حق سبحانه در کار است تا آنچه حقیقت کار است ظاهر گردد و این
مقام از مزلة اقدام سالکان است این جواب را بمثالی واضح
گردانیم ارباب معقول گفته اند که دخان مرکب از اجزاء ارضی و اجزاء
ناری است وقتی که دخان صعود نماید اجزاء ارضی بمصاحبت
اجزای ناری بالا خواهند رفت و بحصول قسر قاسر عروج خواهند
نمود گفته اند اگر دخان قوی باشد عروج او تا کره نار متحقق می شود
درین صعود اجزای ارضی به مقامات اجزاء آبی و اجزاء هوائی
که بالطبع تفوق دارند خواهند رسید و از آنجا عروج نموده بالا
خواهند رفت درین صورت نمی توان گفت که رتبه اجزاء
ارضی بلند تر است از مرتبه اجزای آبی و اجزاء هوائی چه آن تفوق
باعتبار قاسر بوده است نه باعتبار ذات و بعد از وصول بکره
نار چون آن اجزاء ارضی هبوط نمایند و بمرکز طبیعی خود برسند هر آئینه
مقام اینها فروتر از مقام آب و هوا خواهد بود پس در ما نحن فیه

عروج آن سالک ازان مقامات باعتبار قاسر است که
آن قاسر افراط حرارت محبت است و قوت جذب عشق و نه باعتبار
ذات مقام او تحت آن مقامات است این جواب که گفته شد مناسب
حال منتهی است اما در ابتدا اگر این توهم پیدا شود و خود را در
مقامات اکابر یابد وجه حل آنست که هر مقام را در ابتدا و توسط
ظل و مثال است و مبتدی و متوسط چون بظلال آنها میرسند
خیال میکنند که بحقیقت این مقامات رسیدند فرق در میان ظلال
و حقایق نمی توانند کرد و همچنین شبه و مثال اکابر را چون در
ظلال مقامات ایشان می یابند خیال میکنند که شرکتی باکابر در مقامات
پیدا کرده اند نه چنین است بلکه اینجا اشتباه ظل شی است بنفس شی
اللهم ارنا حقایق الاشیا کما هی وجنبنا عن الاشتغال بالملاهی بحرمة
سید الاولین و الآخرین علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها
و اکملها مکتوب دویست و نهم بمیر محمد نعمان بدخشی صدور یافت
در حل بعضی از عبارات مغلق و در حل بعضی از عبارات مغلق رساله
مبدأ و معاد که پرسیده بود و بعضی از عبارات دیگر که بی ترتیب
مسطور گشته و در جواب مکتوب او که مشتمل است بر بعضی ضرور
یات این راه الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی
سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین سیادت پناهی اخوی
اعزی میر محمد نعمان بجمعیت باشند احوال اینجا و مستوجب حمد است
در وقت وداع در سرای فرح شما و اخوی خواجه محمد اشرف
معنی آن عبارت که در رساله مبدأ و معاد واقع شده پرسیده

بودند چون آن وقت مساعدت نکرد موقوف مانده بود
الحال بخاطر رسید که در حل آن عبارت چیزی نوشته شود که
موجب تشفی احباب گردد و عبارت آن رساله اینست که بعد از
هزار و چند سال از زمان رحلت آنسرور علیه و علی اله الصلوات
والسلام زمانی می آید که حقیقت محمدی از مقام خود عروج فرماید و بمقام حقیقت کعبه متحد گردد
این زمان حقیقت محمدی حقیقت احمدی نام یابد و مظهر ذات احد جل
سلطانه گردد و هر دو اسم مبارک بمسمی متحقق شود و مقام سابق
از حقیقت محمدی خالی ماند تا زمانی که حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام نزول فرماید و عمل بشریعت محمدی نماید علیهم الصلوات والتحیات
دران وقت حقیقت عیسوی از مقام خود عروج فرموده بمقام
حقیقت محمدی که خالی مانده بود استقرار کند باید دانست که حقیقت
شخص عبارت از تعین وجوبی است که تعین امکانی آن شخص
ظل آن تعین است و آن تعین وجوبی اسمی است از اسمای الهی جل
سلطانه کالعلیم والقدیر والمرید والمتکلم وامثالها و آن اسم الهی
جل شانه رب آن شخص است و مبداء فیوض وجودی و توابع و
جودی او و این اسم را نسبت بحضرت ذات تعالی شانه مراتب
شتی است در مرتبه صفت که وجود آن زاید است بر وجود ذات
این اسم اطلاق می یابد و در مرتبه شان که زیادتی آن بر ذات
بمجرد اعتبار است نیز این اسم صادق می آید و فرق در میان صفت
و شان در مکتوبی که در بیان سلوک و جذبه نوشته شده بتفصیل ذکر یافته
است اگر خفائی باشد بآن مکتوب رجوع نمایند و ثمک نیست که حصول

شان مجرد اگرچه اعتبار است نیز تقاضای آن میکند که فوق آن
معنی زاید دیگر باشد مناسب آن شان که مبداء وجود اعتباری او
گردد و پس این اسم را از آن مرتبه نیز نصیبی حاصل شد و در فوق آن
معنی زاید نیز این احتمال جاری است اما قوت بشری از ضبط آن
عاجز است این فقیر کم بضاعت یکمرتبه دیگر را هم گذرانیده است
اما در فوق آن مرتبه غیر از استهلاک و اضمحلال نصیب ندارد
و فوق کل ذی علم علیم شعر هنیئا لارباب النعیم نعیمها و للعاشق المسکین
ما یتجرع تفاضل اقدام اهل الله باعتبار طی این مراتب شتی است
علی تفاوت الاستعدادات والقابلیات والواصلون الی الاسم
قلیلون من الاولیای فان اکثرهم واصلون الی ظل من ظلال ذلک
الاسم بعد ان عرجوا من المراتب الامکانیة باسرها بطریق السلوک
والسیر التفصیلی وقد یتوهم الوصول الی ذلک الاسم فی طریق السالک الا
المجذوبة الصرفة الضالکن غیر معتبر ولا یعتد به والذین عرجوا
من ذالک الاسم وقطعوا مراتبه المتفاوتة قلت او کثرت فهو الآ
اقل قلیل منهم برسر اصل سخن رویم و گوئیم که حقیقت شخص چنانکه تعین وجوبی
اورا گویند تعین امکانی او را نیز گویند چون این مقدمات معلوم شد
گوئیم که محمد رسول الله علیه و علی آله الصلوات والتحیات در رنگ
کافه انام مرکب از عالم خلق و عالم امر است و اسم الهی جل شانه که
رب عالم خلق اوست شان العلیم است و آنکه تربیت عالم امر او
مینماید آن معنی است که مبداء وجود اعتباری آن شان است
کما حقیقت محمدی عبارت از شان العلیم است و حقیقت احمدی کنا

ازان معنی است که مبدا آن شان است و حقیقت کعبه سبحانی نیز همان
معنی است و نبوتی که پیش از خلق حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوات
والسلام آن سرور را حاصل بوده و از آن مرتبه خبر داده و گفته که کنت
نبیا و آدم بین الماء والطین باعتبار حقیقت احمدی بوده است که بعالم
امر تعلق دارد و به این اعتبار حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوات
والسلام که کلمة الله بوده و بعالم امر بیشتر مناسبت داشته
بشارت قدوم آن سرور علیه و على آله الصلوات والتسلیمات باسم احمد
داده و فرموده و مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد و نبوتی
که بنشاء عنصری تعلق دارد باعتبار حقیقت محمدی است بلکه باعتبار
حقیقتین است و رب او درین مرتبه آن شان است و مبدا آن
شان لهذا دعوت این مرتبه اتم است از دعوت مرتبه سابق
چه دران مرتبه دعوت او مخصوص بعالم امر بود و تربیت او مخصوص بر روحانیان
و درین مرتبه دعوت او شامل خلق و امر است و تربیت او مشتمل بر
اجساد و ارواح غایت ما فی الباب درین نشاء نشاء عنصری
او را علیه و على آله الصلوات والسلام غالب ساخته بودند بر نشاء
ملکی او تا مناسبتی که سبب افاده و استفاده است بیشتر پیدا شود
به خلایق که جانب بشریت در ایشان غالب است حضرت حق
سبحانه و تعالی حبیب خود را صلی الله تعالی علیه و آله و بارک
وسلم به آنکه وجه امر میفرماید باظهار بشریت خود کما قال سبحانه قل وتعالی
انما انا بشر مثلکم یوحی الی ایشان لفظ مثلکم از برای تاکید بشریت است
و بعد از ارتحال از نشاء عنصری جانب روحانیت او علیه الصلوات

والسلام

والسلام غالب آمد و مناسبت بشریه رو بنقص آورد و موزانیت
دعوت تفاوت پیدا کرده بعضی از اصحاب کرام فرموده اند که هنوز از
از دفن آن سرور علیهم الصلوة والسلام فارغ نشده بودیم که در دلهای خود
تفاوت یافتیم یعنی ایمان شهودی با ایمان غیبی مبدل گشت و معامله از آغوش
بآغوش کشید و از دیدن به شنیدن آمد و از زمان رحلت او علیه و على آله
الصلوات والسلام چون هزار سال گذشت که مدة مدیده است و ازمنه متطاول چند
جانب روحانیت بر نهجی غالب آمد که جانب بشریت را باتمام متلون
بلون خود ساخت و عالم خلق را منصبغ بصبغ عالم امر گردانید و پس ناچار آنچه
از عالم خلق او علیه و على آله الصلوات والسلام رجوع بحقیقت خود نموده بود
یعنی حقیقت محمدی عروج فرموده ملحق بحقیقت احمدی گشت و حقیقت محمدی
با حقیقت احمدی گشته متحد شد مراد از حقیقت احمدی و حقیقت محمدی درینجا
تعین امکانی خلق و امر اوست علیه و على آله الصلوة والسلام نه تعین وجوبی
که تعین امکانی او ظل آنست چه عروج تعین وجوبی را معنی نیست و متحد گشتن
بان تعین معقول نه و چون حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام نزول
خواهد نمود و متابعت شریعت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات والسلام
خواهند نمود از مقام خود عروج فرموده به تبعیت بمقام حقیقت محمدی خواهد رسید
و تقویت دین او علیهما الصلوات والتحیات خواهد نمود و ازینجاست که نقل
میکنند از شرایع ما تقدم که بعد از هزار سال از ارتحال پیغمبر اولی العزم از انبیاء کرام
و رسل عظام مبعوث می شدند که تقویت شریعت آن پیغمبر فرمایند و اعلاء کلمه
او نمایند و چون دوره دعوت شریعت او تمام میشد پیغمبر اولی العزم دیگر مبعوث
می گشت و تجدید شریعت خود میفرمود و چون شریعت خاتم الرسل علیه

وعلیهم الصلوات والتسلیمات از نسخ وتبدیل محفوظ است علمای امت
او را حکم انبیا داده وکار تقویت شریعت وتائید ملت را بایشان
تفویض فرموده مع ذلک یک پیغمبر اولی العزم را متابع او ساخته بر
ترویج شریعت او نموده است قال الله سبحانه تعالی انا نحن نزلنا الذکر
وانا له لحافظون بدانند که بعد از هزار سال از ارتحال خاتم الرسل علیه
وعلیهم الصلوات والسلام اولیا امت او که بظهور آیند هرچند اقل باشند
اکمل بوند تا تقویت این شریعت بر وجه اتم نمایند حضرت مهدی که خاتم
الرسل علیه وعلیهم الصلوات والتحیات از قدوم مبارک او بشارت
فرموده اند بعد از آنهزار سال بوجود خواهد آمد وحضرت عیسی علی نبینا
وعلیه الصلوة والسلام خود نیز بعد از هزار سال نزول خواهد فرمود با
الجمله کمالات اولیا این طبقه شبیه بکمالات اصحاب کرام است هرچند
بعد از انبیا فضل مر اصحاب کرام راست علیهم الصلوات والسلام اما جای
آن دارد که از کمال تشابه یکی را بر دیگری فضل نتوان داد ازینجا تواند
بود که آن سرور فرموده علیه وعلی آله الصلوات والسلام لا یدری
اولهم خیر ام آخرهم نه فرمود لا ادری اولهم خیر ام آخرهم لعلمه بحال کل من
القرنین لهذا قال خیر القرون قرنی اما چون از کمال مشابهت جای تردد
بود فرمود لا یدری اگر پرسند که آن سرور علیه وعلی آله الصلوات
والسلام بعد از قرن اصحاب قرن تابعین را خیر ساخته است وبعد
از قرن تابعین قرن تبع تابعین را پس خیریت آن دو قرن نیز برین
طبقه متیقن باشد پس تشابه این طبقه در کمالات باصحاب کرام چه خواهد بود
در جواب گوئیم تواند بود که خیریت آن دو قرن برین طبقه باعتبار

طهور

ظهور اولیاء الله باشد وقلت وجود اهل بدعت وندرت ارباب
فسق ومعصیت وهو لاینافی کون بعض الافراد من اولیاء الله فی هذه
الطبقة خیرا من اولیاء ذینک القرنین کحضرت المهدی مثلا فیض روح
القدس اگر باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد اما از
اصحاب از جمیع وجوه خیر است الخ سخن کردن از فضولیت سابقان
سابقانند ودر جنت نعیم مقربان ایشانند که انفاق کوه کوه ذهب دیگران
بمد شعیر ایشان نرسد والله یختص برحمته من یشاء والله ذو الفضل العظیم
باید دانست که از بیان سابق واضح گشت معنی آن عبارت که در رساله
مبدا ومعاد فوق این عبارت مذکور مسطور گشته است که حقیقة کعبه
ربانی مسجود حقیقت محمدی گشت چه حقیقت کعبه ربانی بعینها حقیقت
احمدی است که حقیقت محمدی فی الحقیقة ظل اوست پس ناچار مسجود
حقیقت محمدی باشد اگر سوال کنند که کعبه بطواف اولیای امت او
می آید واز ایشان برکات میجوید وچون حقیقت او را تقدم باشد بر حقیقت
محمدی این معنی چگونه جایز باشد در جواب گوئیم که حقیقت محمدی نهایت
مقامات نزول محمد است از اوج تنزیه وتقدیس وحقیقت کعبه
نهایت مقامات عروج کعبه است زینه اول مر عروج حقیقت
محمدی را بمرتبه تنزیه حقیقت کعبه است زینه اول مر او ونهایت
عروجات او را غیر از حق سبحانه اطلاع ندارد وچون اولیا کمل
او را از عروجات آنسرور علیه وعلی آله الصلوات والسلام نصیب
تمام است اگر کعبه از برکات این بزرگواران دریوزه نماید
چه عجب زمین زاده بر آسمان تاخته زمین وزمان از پس اند

وعبارت دیگر از ان رساله که درین مقام واقعه شده بود
نیز حل شد و آن عبارت اینست که صورت کعبه هم چنانکه مسجود
صور اشیا است حقیقت کعبه نیز مسجود حقایق آن اشیا است چه از
مقدمات سابق معلوم شده است که حقایق اشیا عبارت
از اسماء الهی است جل سلطانه که مبادی فیوض وجودی وتوابع
وجودی ایشان است وحقیقت کعبه فوق آن اسماست پس
هرآینه حقیقت کعبه متبوع حقایق اشیا باشد آری اگر کمل اولیا
سیر بالاتر از حقیقت کعبه شود وانوار بالا را گرفته بمراتب حقایق خود واقع
که شبیه باحیاز طبیعی اشیاست درمراتب عروج فرود آیند کعبه
از برکات ایشان توقع خواهد نمود کما سابقا وایضا در رساله مبدا
معاد چند فقره نوشته است دربیان افضلیت انبیای اولی
العزم صلوات الله تعالی وتسلیماته علیهم یعنی افضلیت بعض انبیا
از بعض دیگر وچون مبنای آن بر کشف والهام است که ظنی است
از آن نوشتن وتفرقه نمودن درفضل نادم ومستغفر است
چه دران باب سخن کردن جز بدلیل قطعی جایز نیست استغفر الله
واتوب الی الله من جمیع ما کره الله قولا وفعلا در مکتوب خود نوشته
بودند که درسرای فرح پرسیده بودم که تعلیم طریقت مر طالبان را نسبت
بمن مرضی است یا نه تو در جواب گفته بودی که نه بخاطر فقیر نمانده است
که نفی مطلق کرده باشد بلکه گفته بود که مشروط بشرایط است مطلقا مرضی لیطالبت
نیست والحال هم همین طور میداند باید که در رعایت شرایط نیک
احتیاط نمایند مبادا مصاحبه ومساهله کنند تا باستحضار یقین شود

که باید

که باید گفت نگویند واخوی مولانا محمد قدیم را نیز بهمین معنی دلالت
نمایند وبتاکید بگویند که در تعلیم طریقت سرعت ننماید معقود ودوکان
بهن کردن نیست مرضی حق را سبحانه باید ملاحظه نمود جز شرط است که
از مسترشدان خود گله نموده بودند گله از وضع خود باید کرد که بان جماعه
بربخی زندگانی میکنند که البته عاقبت آن ازار است گفته اند که بزرگ باید
که درنظر مرید خود را مجمل نماید نه آنکه دراختلاط را بگشاید ومصاحبانه سلوک
کند وبحرف وحکایت هنگامه را گرم دارد والسلام مکتوب دویست
ودوم بملا شکیبی اصفهانی صدور یافت درحل عبارت نفحات که پرسیده بود ودر ذکر بعضی از نصایح ضروریه که مسئلت نموده بود
مراسله شریفه وملاطفه لطیفه که از روی شفقت ومهربانی نامزد این
حقیر قلیل البضاعت فرموده بودند بمطالعه آن مشرف گشته
مبتهج ومسرور گردید سلامت باشند وبسلامت بروند وتا باشند باشند
بر محبت فقرا باشند وچون بروند بمحبت ایشان سرمایه برند وچون
خیزند بمحبت ایشان خیزند بحرمت من افتخر بالفقر وآثره علی
الغنا وعلیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها از روی
کرم مرقوم فرموده بودند که حقیقة معامله آن حکایت چیست که در نفحات
مذکور است از مرید شیخ ابن السکینه قدس سره که روزی
درآب دجله بتقریب غسل غوطه زده بود وسر از آب نیل برآورد و
بمصر درآمد وانجا کدخدا شد وفرزندان بهم رسانید وتا هفت
سال درمصر اقامت ورزید اتفاقا روزی بتقریب غسل درآب
نیل غوطه زده بود سر از آب دجله برآورده دید که درکنار دجله همان

همین جامهای او که اول در کنار دجله گذاشته بود بجال خود داست
جامها پوشیده بخانه درآمد اهلیه او گفت طعامی که از برای مهمانان
فرموده بودی طیار شده است الی اخر القصه مخدوما مگر ما اشکال
این حکایت نه ازان ره گذر است که در یک ساعت کار چندین
چگونه میسر شود چه این قسم معامله بسیار بوقوع آمده است حضرت
رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوات والسلام والتحیه در شب
معراج بعد از طی معارج عروج و قطع منازل وصول که بالوف
سنین میسر شود و چون بوثاق خود رجوع فرمودند دیدند که هنوز
حرارت بستر خواب زایل نشده است و حرکت آب که در ابریق
برای طهارت جدا کرده بودند تسکین نیافته و جهتش همان است
که در نفحات بعد از نقل این حکایت مذکور است که از قبیل بسط
زمان است بلکه اشکال آن حکایت ازین ره گذر است که
در بغداد یک آن باشد و در همان آن مصر آن امتداد هفت سال
پیدا کند مثلا اهل بغداد دران زمان در سال سیصد و شصت
باشند از تاریخ هجری و اهل مصر دران وقت در سال سیصد و شصت
و هفت و عقل و نقل تجویز این معنی نمی نماید این معامله نسبت
بیک شخص یا دو شخص مجوز است اما نسبت به بلاد مختلفه و امکنه
متعدده محال آنچه بخاطر کلیل این حقیر میگذرد آنست که این حکایت
نه از عالم یقظه است بلکه از قبیل رویا و واقعات است که مستمع
را رویا برویت مشتبه گشته است و نوم به یقظه التباس یافته
این قسم اشتباه بسیار واقع میشود بلکه از مظان اشتباه است

در خواب دیده بوده است و در خواب به پیر جو دکمشه و فرز
ندان را آورده و حکایتی که بعد ازین حکایت از شیخ محی الدین ابن
العربی قدس سره نقل میکنند نیز ازین قبیل است والله سبحانه
اعلم بحقایق الامور کلها نوشته بودند که شرح این عبارت باید
نوشت که مزلی جسد روح است و مزلی قالب قلب مخدوما
مودای این هردو عبارت واحد است و آن تربیت عالم خلق
آن است از عالم امر او و چون لفظ جسد مقرون بلفظ
روح در اطلاقات بسیار واقع میشود و مناسبت لفظی در میان
قالب و قلب بوده هرکدام را بمناسبت خود جمع کرده تفنن عبارت
اختیار افتاده است طلب نصایح رفته بود مخدوما عطوفت آثار را
شرم می آید که باوجود این همه خرابی و گرفتاری و کم بضاعتی
و بی حاصلی ازان باب چیزی نویسد و بصریح یا باشارت ازان
مقوله حرف زند لیکن ازان نیز میترسد که اگر از قول معروف
هم خود را معاف دارد مبادا کار بخست و دناءت بکشد و به ضنت
و بخل انجامد بنا بر علی ذلک بچند کلمه جرات مینماید مخدوما بقای دنیا مدت ۴
بسیار قلیل است و ازان قلیل هم اکثر تلف شده است و اقلی
مانده و مدت بقای اخرت خلود و دوام است معامله خلود را ببقای
چند روزه مربوط ساخته اند بعد ازان یا تنعم دایمی است یا عذاب
سرمدی مخبر صادق ازان خبر داده است احتمال تخلف ندارد و عقل
دور اندیش را کار باید فرمود مخدوما اشرف عمر در هوا و هوس
گذشته و براضی اعدای خدای جل شانه بسر آمد و ارذل عمر مانده اگر

امروز آنرا هم بمرضیات حق جل سلطانه صرف نکنیم و تلافی اشرف بار دل
هم ننمائیم و محنت اقل را وسیله راحت مخلد نسازیم و کفارت سیآت
کثیره را بحسنات قلیله هم نفرمائیم فردا بکدام روی پیش او تعالی خواهیم
رفت و کدام حیله را پیش خواهیم برد خواب خرگوش تا کی خواهد بود
و پنبه غفلت در گوش تا چند آخر غشاوه از بصارت خواهند برد
و پنبه غفلت از سامعه ازاله خواهند نمود اما سود نخواهد داشت
و جز حسرت و ندامت نقد وقت نخواهد بود پیش از ورود موت
کار خود باید ساخت و اشوقا گویان باید مرد اولا از درستی
اعتقاد جاره نبود و از تصدیق بآنچه از دین معلوم شده است
بطریق ضرورت و تواتر گذرنه ثانیا علم و عمل بآنچه علم فقه متکفل آنست
نیز ضروریست و ثالثا سلوک طریق صوفیه هم در کار است نه از
برای آن غرض که صور و اشکال غیبی را مشاهده نمایند و انوار و الوان
را معاینه فرمایند این خود داخل لهو و لعب است صور و انوار
حسی چه نقصان دارد که کسی اینها را گذاشته بریاضات و مجاهدات
هوس صور و انوار غیبی نماید این صور و انوار و آن صور و انوار
هر دو مخلوق حق اند سبحانه و از آیات واله بر صانعیت او تعالی نور
افتاب و ماهتاب که از عالم شهادت است بوجوه مزیتیه دارد بر آن
انوار که در عالم مثال مبتدا اما چون این دید دائمی است و خواص
و عوام در ان شرکت دارند از نظر اعتبار ساقط ساخته هوس
انوار غیبی می نمایند بلی آبی که رود بیش درت تیره نماید
بلکه مقصود از سلوک طریق صوفیه تحصیل ازدیاد تعین است در

سلوک

معتقدات

در معتقدات شرعیه تا از مضیق استدلال بفضای کشف آیند و از
اجمال بتفصیل گرایند مثلا وجود واجب الوجود تعالی و تقدس و وحدت
او سبحانه اول بطریق استدلال یا تقلید معلوم شده بود باندازه او
یقین بهم رسیده و چون سلوک طریق صوفیه میسر شود آن استدلال
و تقلید بکشف و شهود مبدل میگردد و یقین اکمل حاصل میشود و علی
هذا القیاس سایر الاعتقادیات و ایضا مقصود تحصیل یسر است در
ادای احکام فقهیه و ازاله عسر که از امارگی نفس منجر شود و یقین این فقیر
آنست که طریقه صوفیه فی الحقیقه خادم علوم شرعیه است نه امری مباین
از شریعت و این معنی را در کتب و رسایل خود تحقیق نموده است
و از برای حصول این غرض اختیار طریقه علیه نقشبندیه در میان
سایر طرق صوفیه اولی و انسب است چه این بزرگواران التزام
متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده و لهذا
اگر دولت متابعت دارند و از احوال هیچ ندارند خرسند اند
و اگر با وجود احوال در متابعت فتور دانند آن احوال را نمی پسندند
حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده اند که اگر احوال و مواجید
را بما بدهند و حقیقت ما را باعتقاد اهل سنت و جماعت ننوازند
جز خرابی هیچ نمیدانیم و اگر اعتقاد اهل سنت و جماعت را بدهند
و از احوال هیچ ندهند غم نداریم و ایضا درین طریق اندراج
نهایت در بدایت است پس در اول قدم آن می یابند که
دیگران در نهایت یابند اگر فرق است باجمال و تفصیل است
و شمول و عدم شمول همین نسبت به عینها نسبت اصحاب کرام است

علیهم الرضوان چه در اول صحبت خیر البشر علیه وعلی آله الصلوة
والتسلیمات آن یافته اند که اولیای امت را معلوم نیست که در
نهایت میسر شود ازین جاست که اویس قرنی قدس سره
که خیر التابعین است برتبه وحشی قاتل حضرت حمزه علیه الرضوان
که یک بار بصحبت خیر البشر علیه وعلی آله الصلوات والسلام رسید
نرسد زیرا که فضل صحبت فوق جمیع فضایل وکمالات است
چه ایمان ایشان شهودی است و دیگران را هرگز این دولت میسر
نشده است ع شنیده کی بود مانند دیده لهذا انفاق مد شعیر
ایشان بهتر از انفاق کوه ذهب دیگران آمد وجمیع اصحاب در بنا
فضیلت برابر اند پس همه را بزرگ باید داشت و به نیکی یاد باید کرد
زیرا که صحابه همه عدول اند و در روایت تبلیغ احکام همه برابر روایت
دیگری مر یکی را بر دیگری ترجیح نیست وحاملان قران مجید ایشان بوده اند وآیات
متفرقه را باعتماد عدالت ایشان از هر کدام دو آیت وسه آیت
کم وبیش اخذ نموده جمع ساخته اند واگر در یکی از اصحاب کسی جرح
نماید آن جرح منجر بقران مجید میگردد چه حامل بعضی آیات تواند
بود که او باشد ومخالفات ومنازعات که در میان این بزرگواران
گذشته است بر محامل نیک صرف باید نمود واز هوا وتعصب دور باید
ساخت قال الشافعی رحمه الله سبحانه وهو اعلم بحال الصحابه علیهم
الرضوان تلک دماء طهر الله تعالی عنها ایدینا فلنطهر عنها السنتنا
ومثل این مقوله از امام اجل جعفر الصادق نیز منقول است والسلام
اولا وآخرا مکتوب دویست ودوازدهم بمولانا یار محمد قدیم بدخشی

صدور یافت در جواب سوال او که کرده بود از مقوله مولوی
علیه الرحمة ودر بیان شرایط ضروریه مقام تکمیل وارشاد
مکتوب مرغوب اخوی اعزی مولانا یار محمد قدیم وصول یافت
موجب فرحت گشت حضرت حق سبحانه وتعالی بدرجه کمال وتکمیل
رساناد بحرمت النبی المختار وآله الامجاد علیه وعلیهم الصلوات
والتسلیمات از مقوله مولوی علیه الرحمة پرسیده بودند که گفته
آن نازنینی که در کنار من بوده حق بوده است آیا این گفتن جایز هست
یا نه بدانند که این قسم امور درین راه بسیار واقع میشود وزبان
می آید این نوع معامله تجلی صوری است که صاحب معامله آن صورت
متجلی را حق می انگارد تعالی شانه سخن همان است که شیخ اجل امام
ربانی حضرت خواجه یوسف همدانی فرموده تلک خیالات تربی بها
اطفال الطریقه دیگر چون نوعی از اجازت تعلیم طریقت به شما کرده شده
است درین باب بعضی فواید نوشته میشود بگوش هوش استماع
نموده بعمل خواهند در آورد بدانند که چون طالبی بارادت پیش شما
بیاید در تعلیم طریقت او تامل بسیار باید کرد مبادا درین امر استدراج
شما خواسته چه باشد و خرابی منظور باشد علی الخصوص که در آمدن مرید فرحی
وسروری پیدا شود باید که درین باب التجا و تضرع اختیار نموده
استخاره های متعدد نمایند تا آنکه یقین بوند که طریقه را باو باید گفت
واستدراج وخرابی مراد نیست زیرا که در بندهای حق سبحانه تصرف
کردن ووقت خود را در عقب ایشان غارت نمودن بی اذن او سبحانه
مجوز نیست کریمه لتخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربهم دلالت

برین معنی وارد عزیزی فوت کرد خطاب آمد که تو هیچ ذره بوسیده بودی در دین من کنبدهای من گفت بلی فرمود هلا و کلت خلقی الی واقبلت بقلبک علی واجازلی که بشما و دیگران کرده شده است مشروط بشرائط است و منوط بحصول علم برضی او تعالی هنوز آن وقت را نیامده است که اجازت مطلق کرده شود تا برود آن وقت شرائط نیک مرعی دارند خبر شرط است و میر هم این معنی را نوشته است انشاء الله تعالی از انجا نیز معلوم خواهند شد و بالجمله سعی نمایند که آن وقت برسد و شرائط دارهند والسلام **مکتوب دویست و دوازدهم بمولانا محمد صدیق بدخشی صدور یافت در جواب بعضی اسوله که پرسیده بود و حل واقعه که دیده بود و نوشته بود** مکتوب مرغوب پی در پی رسید فرحت بر فرحت افزود حضرت حق سبحانه و تعالی ترقیات پی در پی نهایت کرامت فرماید بحرمت سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات و علی آله التسلیمات انمها واکملها پرسیده بودند که پیر صاحب تصرف مرید مستعد را بتصرف خود بمراتبی که فوق از استعداد اوست تواند رسانید یا نه بلی تواند رسانید اما بآن مراتب فوق که مناسب استعداد اوست نه بمراتبی که مباین استعداد او باشد مثلا مریدی که استعداد او باشد مثلا مریدی که استعداد ولایت موسوی دارد و نهایت فوق استعداد او تا وصول به نصف راه آن ولایت است پیر صاحب تصرف او را بتصرف خود تواند باقصای درجات آن ولایت رسانید اما آنکه او را از ولایت موسوی بولایت محمدی آرد و درین ولایت او را ترقیات بخشد معلوم الوقوع نیست

ولایت موسوی دارد

وایضا پرسیده بودند که آن کدام مرتبه است که اخفی که الطف لطایف انسانیت در ان مرتبه حکم نفس اماره دارد و در دنائت و خساست شبه او پیدا میکند معلوم اخوی باد که اخفی هرچند الطف لطایف است اما داخل دایره امکان است و بداغ حدوث متسم چون سالک پا از دایره امکان بیرون نهد و در مراتب وجوب سیر فرماید و از ظلال وجوبی باصول آن برسد و از تقید صفت و شان وارهد ناچار ممکن در نظر او خوار و بی اعتبار درآید و احسن والطف او را در دنائت و خساست برابر بیند و نفس و اخفی را درین مقام توامین انگارد و نوشته بودند که بواسطه یا بی واسطه از تو شنیده ایم که در وقت عبادت حق را سبحانه حاضر دیده عبادت کردن موجب تنزل اوست سبحانه بنده و اگر عبادت باید کرد یعنی این که او را سبحانه حاضر داشته عبادت کند سوء ادب است محبت آثارا این قسم مقوله معلوم نیست که ازین فقیر سر بر زده باشد جائی دیگر دیده باشند و واقعه که نوشته بودند و حضرت آدم را علی نبینا علیه الصلوة والسلام در ان واقعه دیده بسیار نیک است و اصالت وارد و آب که کنایت از علم است و ست دران کردن حصول قدرت است در علم و مشارکت آن حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوات والسلام درین معنی موکد آن حصول است چه آن حضرت تلمیذ حضرت رحمن است و علم آدم الاسماء کلها غایت ما فی الباب مراد از علم درین واقعه علم باطن است بلکه نوعی از علم باطن که مناسبت بنسبت اهل بیت

داردعلیهم الرضوان والباقی عند التلاقی والسلام مکتوب دویست
و سیزدهم بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافت در بیان مواعظ
و نصایح و در ترغیب بر متابعت علمای اهل سنت و جماعت که
فرقه ناجیه اند و اجتناب از صحبت علماء سوء که علم را وسیله حطام دنیوی
ساخته اند عصمکم الله سبحانه عما لا یلیق به جنابکم بحرمت جدکم الامجد
علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات قال الله سبحانه و تعالی
هل جزاء الاحسان الا الاحسان نمی داند که احسان شما را بکدام احسان مکافات الا الاحسان
نماید غیر از آنکه در اوقات نیک بدعای سلامتی دارین رطب
اللسان باشد الحمد لله سبحانه والمنة که این معنی بنحو است
میسر است و احسان دیگر که لایق مکافات است موعظه و پند
گیر است اگر در معرض قبول افتد چه نعمتی است نقابت و نجابت
دستگاها خلاصه مواعظ و زبده نصایح اختلاط و انبساط با اهل تدین
و ارباب تشرع است تدین و تشرع مربوط بسلوک طریقه حقه
اهل سنت و جماعت است که فرقه ناجیه اند و در میان سایر فرق
اسلامیه نجات بی متابعه این بزرگواران محال است و فلاح
بی اتباع آرای اینها ممتنع دلایل عقلی و نقلی و کشفی برین معنی شاهد است
که احتمال تخلف ندارد و اگر معلوم شود که شخصی برابر دانه خردل از
صراط مستقیم این بزرگواران جدا افتاده است صحبت او را سم
قاتل باید دانست و مجالست او را زهر افعی باید انگاشت.
طالب علمان بی باک از هر فرقه که باشند لصوص دین اند اجتناب
از صحبت اینها نیز از ضروریات است این همه فتنه و فساد که در دین

پیدا شده است

پیدا شده است از شومی این جماعه است که بواسطه حطام دنیوی
آخرت خود را برباد داده اند اولئک الذین اشتروا الضلالة
بالهدی فما ربحت تجارتهم و ما کانوا مهتدین ابلیس لعین را شخصی دید
که آسوده و فارغ البال نشسته است و دست از اغوا و اضلال
کوتاه کرده سر آنرا پرسید آن لعین گفت که علماء سوء این وقت
کار مرا کفایت کرده اند و متکفل اغوا و اضلال گشته از طلبه آن جانی
مولانا عمر نیک نهاد است بشرطیکه اوراد اول بدهند و در اظهار حق
دلیر سازند و حافظ امام نیز جنون اسلام دارد که در اسلام ازان
جنون چاره نبود لن یؤمن احدکم حتی یقال انه مجنون مشرف الله معلوم
شریف الله دست که این فقیر بگفتن و نوشتن در تحریص و زجر بر
صحبت نیک مصروفه که از که بالتحریض بر صحبت نیک تقصیر نکر
ده است و در مبالغه نمودن از اجتناب از مصاحب سوء خود را
معاف نداشته که از اصل عظیم میدانند و القبول عندکم بل کل من
عند الله فطوبی لمن جعله مظهر الخیر تذکر احسانهای شما برین گفت و
گوی می آرد و ملاحظه تصدیع و ملال را از میان برمی اندازد و
السلام مکتوب دویست و چهارم بخان خانان صدور یافت
در بیان آنکه دنیا مزرعه آخرت است و در جواب آن سوال مشهور
که کفار را بواسطه کفر موقت عذاب مخلد چون باشد و مناسب
حاجتمندی طوبی لمن جعله الله سبحانه مظهر الخیر حضرت حق سبحانه دنیا را
مزرعه آخرت گردانیده بیدولت باشد کسی که تخم را درست بجوز و در زمین
استعداد او نیندازد و ازو هیچ یکدانه یعضد دانه نسازد و از برای روزی که بکار

از براو بکریزو و ما در بفر زند نیامیزد و ذخیره نکند خسارت دنیا و آخرة نقد وقت اوست و حیرت و ندامت وا آرین برکف دست او صاحب دولتان فرصت دنیا را غنیمت میشمرند نه از برای آن غرض که دران فرصت تنعمات و تلذذات فرمایند که بی مدار و ثبات است مع ذلک معدات محن و عقبات بلکه تا دران فرصت کشت و کار فرمایند و از یک دانه عمل خیره بحکم کریمه و الله یضاعف لمن یشاء ثمرات بی نهایت حاصل کنند ازین جاست که اعمال صالحه چند روزه را تنعمات مخلد جزا فرموده اند والله ذو الفضل العظیم اگر برسند که تقاعف اجر در حسانت است و در سیأت جزا بمثل است پس کفار را

جواب: بواسطهٔ سیأت معدوده عذاب مخلد چون باشد گوئیم که مماثله جزا مر عمل را مفوض بعلم واجب است تعالی و تقدس علم ممکن از ادراک آن قاصر است مثلا در قذف محصنات جزای مماثل آن عمل هشتاد تازیانه فرموده در حد سرقه قطع یمین سارق جزای آن نموده و در حد زنا در صورت بکر به یکصد تازیانه با تغریب عام تقدیر نموده و در صورت شیخ و شیخه حکم برجم فرموده علم سر این حدود و تقدیرات از طوق بشر خارج است ذلک تقدیر العزیز الحکیم پس در ماده کفار حق سبحانه و تعالی کفر موقت را عذاب مخلد جزای وفاق فرموده معلوم شد که جزای مماثل مر کفر موقت را همین عذاب مخلد است کسی که خواهد جمیع احکام شرعیه را معقول خود سازد و با دلهٔ عقلی برابر نماید آنکس منکر طور نبوت است علیه ما یستحق با او سخن کردن از بی خردیست

بیت: زان کس که بقرآن خبر ز می نرهی . آنست جوابش که جوابش ندهی

بقیة المرام

بقیة المرام رافع رقیمه فقرا میان شیخ احمد ولد اغ مغفرت پناهی شیخ سلطان تانیسری است ملاحظه الطاف و احسانهای شما که نسبت به پدر بزرگوار او نموده بود و خود بخدمت علیه بتوسل این فقیر خود را رسانیده است و از جمله الطاف بیشان موضعی بود که در پرگنه اندری کرم فرموده بودند والامر عندکم بل کل من عند الله والسلام علیکم و علی سایر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوة والسلام

مکتوب دویست و یازدهم بمرزا داراب صدور یافته در مذمت دنیا

مکتوب شریف که از حسن فطرت و استعداد فطری به نیاز تمام بفقرا و بی بضاعت ارسال داشته بودند رسید جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزاء بصدقه حبیبه علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات ای فرزند ارباب دنیا و اصحاب غنا به بلای عظیم گرفتار اند و با بتلای عظیم مبتلا زیراکه دنیا که مبغوض حق است سبحانه و مردار ترین جمیع نجاسات که او را در نظر ایشان مزین ساخته اند و در فریب گردانیده در رنگ آنکه نجاستی را زر اندود ساز ند و زهری را بشکر آلوده مع ذلک عقل دور اندیش را بر شناعت این دنیهٔ دانیه محذر و متنبه ساخته و بر قباحت این مرضیه دلالت فرموده بدانکه اگر شخصی وصیت کرد که مال مرا باعقل زمانه بدهند علماء فرموده اندم بزاهد می باید داد که از دنیا بی رغبت است و آن بی رغبتی از کمال عقل اوست مع هذا از کمال رحمت به یک شاهد عقل کفایت ننموده شاهد دیگر از نقل نیز با آن ضم فرموده بزبان رسل علیهم الصلوات و التحیات که رحمت عالمیان اند بر حقیقت آن متاع کاسد اطلاع بخشید و از محبت

و گرفتاری بآن مجلت (قحبه) مکار منع بلیغ فرمود با وجود این دو شاهد
عدل هم اگر کسی بطمع شکر موهوم زهر بخورد و بامید رز متخیل نجاست
اختیار کند سفیه محض است و بلید بالطبع بلکه فی الحقیقت منکر
اخبار رسل است علیهم الصلوات والتسلیمات حکم منافق دارد
که صورت ایمان در آخرت سودمندش نخواهد گشت و نتیجه آن
غیر از عصمت دمار و اموال دنیوی چیزی دیگر نخواهد بود امروز
پنبه غفلت از گوش هوش باید برداشت که فردا غیر از حسرت
و ندامت سرمایه نخواهد ماند خبر شرط است همه اندر زمن بتو
اینست که تو طفلی و خانه رنگین است مکتوب دویست و شانزد

دهم بمیرزا حسام الدین احمد صدور در بیان سر کثرت ظهور خوارق از بعضی
اولیا و قلت ظهور آن از بعضی دیگر و در بیان اتمیت مقام تکمیل و ارشاد
و ما یناسب ذلک الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید
المرسلین و آله الطاهرین اجمعین بخاطر فاتر می رسد که چون در میان احبه
بعد صوری حایل گشته است و ملاقات ظاهری متعذر شده اگر
احیانا از علوم و معارف بایشان نوشته شود مناسب می نماید بنا بر علی
ذلک گاه گاه ازین قسم چیزی می نویسد امید است که بملال نکشد
مخدوما چون مبحث ولایت در میان است و نظر عوام بر ظهور
خوارق این مقوله سخنی چند مذکور می سازد استماع خواهند فرمود
ولایت عبارت از فنا و بقاست که خوارق و کشوف از لوازم آن
قلت او کثرت لیکن نه هر که خوارق بیشتر دارد ولایت او اتم
و اکمل باشد بلکه بسا است که خوارق کمتر ظاهر شود و ولایت اکمل بود

و مدار کثرت ظهور خوارق بر دو چیز است در وقت عروج بلند
تر رفتن و در وقت نزول کمتر فرود آمدن بلکه اصل عظیم در ظهور
کثرت خوارق قلت نزول است جانب عروج بهر کیف که باشد
زیرا که صاحب نزول بعالم اسباب فرود می آید و وجود اشیا را
مربوط باسباب می یابد و فعل مسبب الاسباب را در پس پرده اسباب
می بیند و آنکه نزول نکرده است یا نزول کرده باسباب نرسیده
نظر او بر فعل مسبب الاسباب است و بس زیرا که اسباب تمام
از نظر او مرتفع گشته است لاجرم حضرت حق سبحانه و تعالی به مقتضای
ظن هر کدام با هر کدام علیحده معامله می فرماید و کار اسباب بین را
باسباب می اندازد و آنکه اسباب را نمی بیند کار او را بی توسط
اسباب مهیا می سازد حدیث قدسی انا عند ظن عبدی بی شاهد
این معنی است تا مدتها بخاطر می خلید که وجه چیست که اولیای کمل
این امت بسیار گذشته اند اما آن قدر خوارق که از حضرت سید محی
الدین جیلانی قدس سره ظاهر گشته است از هیچ کدام آنها ظهور
نیافته آخر الامر حضرت حق سبحانه و تعالی سر این معما را ظاهر ساخت و معلوم
فرمود که عروج ایشان از اکثر اولیا بلندتر واقع شده است و در
جانب نزول تا مقام روح فرود آمده اند که از عالم اسباب بلند
تر است مناسب این مقام حکایت خواجه حسن بصری و حبیب عجمی است
قدس سرهما منقول است که روزی حسن بصری بر لب دریای ایستاده
بود و انتظار کشتی می برد که از آب بگذرد درین اثنا حبیب عجمی رسید
گفت که چرا ایستاده اید گفت انتظار کشتی می برم حبیب گفت

چه احتیاج کشتی است شما یقین ندارید خواجه حسن گفت شما توعلم
ندارید حبیب بی اعانت کشتی از آب گذشته رفت و خواجه در
انتظار کشتی ایستاده ماند حسن بصری چون بعالم اسباب فرود
آمده بود با او بتوسط اسباب معامله میفرمودند و حبیب عجمی چون
اسباب را درست از نظر انداخته بود بی توسط اسباب با او
زندگانی میکردند اما فضل حسن راست که صاحب علم است و عین
الیقین را بعلم الیقین جمع ساخته است و اشیا را چنانکه هست دانسته
چه نفس الامر قدرت را در پس حکمت مستور ساخته اند و حبیب عجمی
صاحب سکر است یقینی به فاعل حقیقی دارد لیکن اسباب را مختفی
بود و این دید مطابق نفس امر نیست زیرا که توسط اسباب به حسب
واقع کاین است اما معامله تکمیل و ارشاد بر عکس معامله ظهور خوارق
است زیرا که در مقام ارشاد هر چند نازلتر کامل تر که در ارشاد حصول
مناسبت در میان مرشد و مسترشد در کار است که منوط به نزول است
و بدانند که اغلب آنست که هر چند بالاتر رود پایان تر فرود آید لهذا حضرت
رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوات و السلام و التحیات از همه بالاتر
رفت در وقت نزول از همه پایان تر فرود آمد نیز از اینجاست که دعوت
او اتم گشت و به کافه انام مرسل شد چه بواسطه نهایت نزول مناسبت
بهم پیدا کرده و راه افاده تمام تر گشته و بسا است که از متوسطان این راه
آنقدر افاده طالبان بوقوع آید که از منتهیان غیر مرجوع میسر نشود زیرا که
متوسطان بیشتر مناسبت دارند به مبتدیان از منتهیان غیر مرجوع از اینجاست
که شیخ الاسلام هروی قدس سره گفته که اگر خرقانی و محمد قصاب بجای

بودندی

بودندی من شما را بوی فرستادمی نه به خرقانی که وی شما را سودمند
تر بود از خرقانی یعنی خرقانی منتهی بود و مرید از وی بهره کمتر یافتی یعنی
منتهی غیر مرجوع نه منتهی مطلقا که عدم افاده تام در حق او غیر واقع است
زیرا که محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم منتهی تر بود از
همه و حال آنکه افاده او از همه زیاده تر بود و پس مدار زیادتی افاده
و کمتر آن بر رجوع و هبوط آمد نه بر انتها و عدم انتها اینجا دقیقه ایست
باید دانست که همچنانکه در حصول نفس ولایت مر ولی را علم بولایت
خود شرط نیست چنانکه مشهور است علم بوجود خوارق خود هم شرط
نیست بلکه بسا است که مردم از وی خوارق نقل کنند و او را از آن
خوارق اصلا اطلاع نه و اولیائی که صاحب علم و کشف اند جایز است
که بر بعضی از خوارق خود اطلاع پیدا نکنند بلکه صور مثالیه
ایشان را در امکنه متعدده ظاهر سازند و در مسافات بعیده کارهای
عجیبه و غریبه از آن صور بظهور آرند که صاحب آن صور را از آنها
اصلا اطلاعی نیست ع از ما و شما بهانه برخاسته اند حضرت
مخدومی قبله گاهی قدس سره میفرمودند که عزیزی میگفت
عجایب کار و بار است مردم از اطراف و جوانب می آیند
بعضی میگویند که ترا در مکه معظمه دیده ایم و در موسم حج حاضر
بوده اید و باتفاق حج کرده ایم و بعضی دیگر می گویند که ترا
در بغداد دیده بودیم و اظهار آشنائی مینمایند و من هرگز
از خانه خود نه بر آمده ام و هرگز این قسم مردم را ندیده ام
چه تهمتی است که بر من میکنند والله سبحانه اعلم به حقایق الامور

زیاده برین اطناب است اگر تعطش ایشان معلوم ساخت زود
تر و بیشتر خواهد نوشت ان شاء الله تعالی مکتوب دویست و هفدهم
بملا طاهر بدخشی صدور یافت در بیان آنکه نسبت باطن هر چند
بجهالت کشد زیباتر است و در بیان آنکه سبب چیست که در بعضی
از کشوف اولیاء الله غلط واقع میشود و خلاف آن ظاهر میگردد
و فرق در میان قضاء معلق و قضاء مبرم و حکم هر کدام اینها و در بیان آنکه
آنچه قطعی است و شایان اعتماد کتاب و سنت است و در بیان آنکه
اجازت تعلیم طریقت بعضی مخلصان را از علامت کمال و تکمیل نیست
و ما یتعلق بذلک الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی
سید المرسلین وعلی آله الطاهرین وعلیهم اجمعین مدتیست که از
احوال و اوضاع خود اطلاع نداده اند بهر حال استقامت مطلوبست
سعی نمایند که سر موی خلاف شریعت اعتقادا و عملا بوقوع نیاید
و محافظت نسبت باطن خود از اهم مهام است و هر چند بجانب
جهالت کشد زیباتر بود و چندانکه بجانب حیرت انجامد بهتر باشد که کشوف
الهی و ظهورات اسمائی در اثنای راه است بعد از وصول اینها
همه کوتهی میکنند و غیر از جهالت و عدم یافت مطلوب دیگر نمی
ماند از کشوف کونی چه نویسد که آنجا مجال خطا بسیار است و مظنه
غلط غالب وجود و عدم آنها مساوی باید دانست اگر پرسند که سبب
چیست که در بعضی از کشوف کونی که از اولیاء الله صادر میگردد غلط
واقع میشود و خلاف آن بظهور می آید مثلا خبر کردند که فلانی بعد از
یکماه خواهد مرد یا از سفر بوطن مراجعت خواهد نمود اتفاق بعد از یک

ماه از این دو چیز هیچ کدام بوقوع نیامد در جواب گوییم که حصول
آن مکشوف و مخبر عنه مشروط بشرایط بوده است که صاحب کشوف
در ان وقت بتفصیل آن شرایط اطلاع نیافته و حکم کرده بحصول آن شی
مطلقا یا آنکه گوییم حکمی از احکام لوح محفوظ بر عارفی ظاهر شده که آن
حکم فی نفسه قابل محو و اثبات است و از قبیل قضای معلق اما آن
عارف را از تعلیق و قابلیت محو وی خبر نه درین صورت اگر بمقتضای
علم خود حکم کند ناچار احتمال تخلف خواهد داشت منقولست که روزی
حضرت جبرئیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام پیش حضرت پیغمبر
ما علیه و علی آله الصلوة والسلام آمده اخبار کرد در حق شخصی که این
جوان فردا علی الصباح خواهد مرد و حضرت پیغمبر را علیه و علی آله الصلوات
والسلام بر حال آن جوان رحم آمد پرسیدند که از دنیا چه آرزو داری
گفت دو چیز آرزو دارم منکوحه بکر و حلوا فرمودند تا هر دو مهیا ساختند
آن جوان شب با اهلیه خود در خلوت خانه نشسته بود و طبق حلوا در
پیش اتفاقا سائل محتاج بر در آمده اظهار احتیاج نمود این جوان
آن طبق حلوا را از دست برداشته بآن فقیر داد چون صباح شد
حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوات والسلام انتظار خبر فوت
آن جوان بردند چون دیر شد فرمودند که خبر بیارید که آن جوان
چه حال دارد خبر آوردند که خوش و خورم است متحیر ماندند درین
اثنا حضرت جبرئیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام آمده گفت که
بتصدق حلوا دفع بلای آن جوان نمود زیر بستر او مار کلانی یافتند
که مرده بود در دهن مار آن قدر حلوا فرو گرفته اند که از بسیاری

حلوا جان داده اندست و این فقیر این نقل را نمی‌پسندد و تجویز خطا
برجبرئیل آمین نمی‌نماید که حامل وحی قطعی اوست و احتمال خطا بر حامل وحی
تجویز نمودن مستقبح میداند مگر آنکه گوییم که عصمت و امانت و عدم احتمال
او مخصوص بوحی است که تبلیغ امت از قبل حق سبحانه و این خبر از قسم
وحی نیست بلکه اخبار است که از علمی مستفاد از لوح محفوظ است که محل محو و
اثبات است پس خطائی درین خبر مجال بیدا شد بخلاف وحی که مجرد تبلیغ است
فافترقا کالفرق بین الشهادت والاخبار فان الاول معتبر فی الشرع لا الثانی
بدان ارشدک الله سبحانه که قضا بر دو قسم است قضای معلق و قضای
مبرم در قضای معلق احتمال تغیر و تبدیل است و در قضای مبرم تغیر و تبدیل
را مجال نیست قال الله سبحانه و تعالی ما یبدل القول لدی این در قضای
مبرم است و در قضای معلق میفرماید یمحوا الله ما یشاء و یثبت و عنده
ام الکتاب حضرت قبله گاهی ام قدس سره میفرمودند که حضرت
سید محی الدین جیلانی قدس سره در بعضی از رسایل خود نوشته اند
که در قضای مبرم هیچکس را مجال نیست که تبدیل بدهد مگر مرا که اگر خواهم در
آنجا هم تصرف بکنم وازین سخن تعجب بسیار میکردند و استبعاد میفرمودند
واین نقل مدتها در خزینه ذهن این فقیر بود تا آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی
باین دولت عظمی مشرف ساخت روزی در صدد دفع بلیه بودم
که ببعضی از دوستان نامزد شده بود و دران وقت التجا و تضرع و نیاز
وخشوع تمام داشتم ظاهر شد که در لوح محفوظ قضای این امر معلق بامری نیست
ومشروط بشرطی نه یک گونه یاس و ناامیدی دست داد و سخن
حضرت سید محی الدین قدس سره یاد آمد مرة ثانیه باز ملتجی و متضرع

گشت و راه عجز و نیاز پیش گرفته متوجه شد بفضل محض فضل و کرم
ظاهر ساختند که قضای معلق دو گونه است قضائیست که تعلیق او را
در لوح محفوظ ظاهر ساخته اند و ملایکه را بر آن اطلاع داده و قضای
که تعلیق او نزد خدا است جل شانه و بس و در لوح محفوظ ظاهر شد صورت
قضای مبرم دارد و این قسم اخیر از قضای معلق نیز احتمال تبدیل دارد
در رنگ قسم اول ازانجا معلوم شد که سخن سید مصروف باین قسم
اخیر است که صورت قضای مبرم دارد نه بقضائی که بحقیقت مبرم
است که تصرف به تبدیل دران محال است عقلا و شرعا کما لا یخفی
والحق که کم کسی را بر حقیقت آن قضای اطلاع است فکیف که درانجا
تصرف نماید و بلیه که متوجه آن دوست شده بود دران قسم اخیر
یافت و معلوم شد که حضرت حق سبحانه و تعالی دفع آن بلیه فرمود
الحمد لله رب العالمین سبحانه علی ذلک حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه مبارکا
علیه وکما یحب ربنا ویرضی والصلوة والسلام والتحیة علی سید الاولین
والاخرین خاتم الانبیاء والمرسلین الذی ارسله رحمة للعالمین وعلی
آله واصحابه وعلی جمیع اخوانه من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین
والملائکة المقربین اجمعین اللهم اجعلنا من محبیهم ومتابعی آثارهم ببرکت
هولاء الاکابر الحمد لله یرحم الله عبدا قال امینا بسر اصل سخن رویم و گوییم
که در بعضی اوقات خطائی که در بعضی علوم الهامی واقع میشود بسبب
آنست که بعضی از مقدمات مسلمه که نزد صاحب الهام ثابت است
و در نفس امر کاذب با علوم الهامی خلط میشود بحیثیتی که صاحب الهام ثابت
است و در نفس امر کاذب با علوم الهامی الهمی تواند تمیز نمود بلکه مجموع را

در بیان قضای معلق و قضای مبرم

علوم الهامی انکار رود پس ناجار در مجموع خطا واقع میشود بسبب خطأ
بعضی اجزای آن وایضا کاه هست که در کشوف و واقعات امور غیبی را
می بیند و خیال میکند که محمول بر ظاهر است و مقصود در صورت باندازه
آن خیال حکم میکند و خطا واقع میشود و نمی داند که آن امور مصروف از ظاهر
ظاهر است و محمول بر تاویل و تعبیر این مقام نیز از جمله اغلاط کشفیه است
بالجمله آنچه قطعی است و شایان اعتماد کتاب و سنت است که بوحی قطعی
ثابت شده است و به نزول ملک مقرر کشته است و اجماع علمای
و اجتهاد مجتهدین نیز راجع باین دو اصل است و ما ورای این جهار
اصل شرعی هرچه باشد اگر موافق است باین اصول مقبول والا فلا صفه
اگرچه از علوم و معارف صوفیه باشد و از الهام و کشوف ایشان
بود انجا وجد و حال را تا بمیزان شرع نسنجند به نیم جو نمی خرند
و کشوف و الهام را تا بر محک کتاب و سنت نه زنند به نیم جبتی
نمی پسندند مقصود از سلوک طریق صوفیه حصول از دیاد یقین است
به حقیقت معتقدات شرعیه که حقیقت ایمانست و حصول یسر است
در ادای احکام شرعیه نه امری دیگر و رای آن چه رویت
موعود بآخرت است در دنیا واقع نیست و مشاهدات و تجلیات
که صوفیه بآن خرسند اند آرام بظلال است و تسلی بشبه و مثال او
تعالی و رارالورا است می ترسم که اگر حقیقت کار این مشاهدات
و تجلیات را کما هی بگویم فتوری در طلب مبتدیان این راه افتد
و قصوری در شوق ایشان بدید آید و از آن نیز میترسم که اگر نگویم باد جود
علم تجویز التباس حق بباطل کرده باشم بضرورت این قدر اظهار مینمایم

که مشاهدات و تجلیات این راه را بر محک تجلی و شهود کوه موسی کلیم الله
علی نبینا و علیهم الصلوات و التسلیمات باید زد اگر درست بیاید ناچار
به ظلال و شبه و مثال باید برد البته درست نخواهد آمد چه دک و فک
مفقود است و در دنیا از آن چاره نبود اگر بر باطن متجلی شود
و اگر بر ظاهر دک و فک البته باید خاتم الانبیاء علیه و علیهم الصلوات
و التسلیمات ازین و سمه مبرا است او را در دنیا رویت میسر شد بکرون
و سر موی از جا نرفت و کمل تابعان او را که ازین مقام نصیب
گفته اند بلی برده ظلی از ظلال نخواهد بود صاحب تجلی فهمد یا نه هرگاه
کلیم الله را از مشاهده این حال بی آنکه تجلی شود صعقه در گرفت
دیگران چه باشند دیگر بدانید که مقصود از اجازت بعضی مخلصان
آن بود که درین گرداب ضلالت جمعی را براه حق جل و علا رهنمونی طور
نمایند و خود هم باتفاق آن طالبان مشغولی کنند و ترقیات
نمایند این سر رشته را نیک نگاه داشته سعی نمایند که بقایای خود را
بر باد داده کوشش کنند که مسترشدان نیز باین دولت مشرف
شوند نه آنکه این اجازت در توهم کمال و تکمیل اندازد و از مقصود
بازدارد و ما علی الرسول الا البلاغ والسلام مکتوب دویست
و شهر دهم بلا داود صد دریافت در بیان رعایت آداب طریقت مکتوب شریف
اخوی اعزی مولانا داؤد رسید موجب بهجت گشت حضرت حق
سبحانه و تعالی ظاهر و باطن را بمرضیات خود متحلی و متزین دارد
بحرمت النبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات در تکرار
سبق باطن و استقامت بر طریقه اکابر قدس الله تعالی اسرارهم

کہ مشاهدات

باید که از توجهات شتی فتوری واقع نشود و اگر قضا ظلمتی
وکدورتی طاری شود علاج آن التجا و تضرع و نیاز و شکستگی است
بجناب قدس خداوندی جل سلطانه و توجه تام است به مرلی خود
+ که وسیله حصول این دولت اوست و در حضور و غیبت رعایت
آداب وسایل این دولت عظمی نیک نمایند و رضای این بزرگواران
را وسیله رضای حق سبحانه طریق فلاح و نجات اینست والسلام سازند
مکتوب دویست و نوزدهم بمرزا ایرج صدور یافته در بیان آنکه
آدمی از نادانی خود در فکر ازاله مرض ظاهر خود است و از مرض
باطنی که عبارت از گرفتاری دل است غافل و ما نیا سبب ذلک عصمکم الله
سبحانه عما یصمکم و صانکم عما شانکم بحرمت سید المرسلین اولین و الآخرین
علیه و علی آله اجمعین من الصلوات اتمها و من التسلیمات اکملها سعادت
و نجابت آثارا آدمی را چون مرضی از امراض ظاهری میگردد
و عضوی از اعضای او را آفتی میرسد آن قدر سعی و مبالغه مینماید
که آن مرض دفع شود و آن افت زایل گردد و مرض قلبی که عبارت
از گرفتاری است با دون حق جل و علی بر نهجی بروی استیلا یافته
است که نزدیک است که او را بموت ابدی رساند و بعذاب
سرمدی گرفتارش گرداند هیچ فکر ازاله آن نمی نماید و سعی در دفع آن
نمی فرماید اگر این گرفتاری را مرض نمی داند سفیه محض است و اگر میداند
و باک ندارد بلید صرف ما ناکه از برای ادراک این مرض عقل معاد
در کار است عقل معاش از کوته اندیشی خود مقصور بر ظاهر بینی است
عقل معاش چنانچه آفات معنویه را بواسطه تلذذات فانیه مرض نمی انگارد

عقل معاد نیز امراض صوریه را بواسطه مثوبات اخرویه مرض نمی داند
عقل معاش قصیر النظر است و عقل معاد حدید البصر عقل معاد نصیب
انبیا و اولیاست علیهم الصلوات و التسلیمات و عقل معاش مرغوب
اغنیا و ارباب دنیا شتان ما بینهما و اسبابی که محصل عقل معاد
است ذکر موت است و تذکر احوال آخرت و مجالست با جمعی
که بدولت آخرت مشرف شده اند داد یم ترا ز گنج مقصود نشان
گر ما نرسیدیم تو شاید برسی باید دانست که مرض ظاهر چنانچه
موجب تعسر ادای احکام شرعیه است مرض باطن نیز مستلزم آن
تعسر است قال الله تبارک و تعالی کبر علی المشرکین ما تدعوهم
الیه و قال سبحانه و انها لکبیرة الا علی الخاشعین در ظاهر ضعف قوی
و جوارح مستلزم آن عسر است و در باطن ضعف یقین و نقص ایمان موجب
عدم یسر و الا تکلیفات شرعیه همه تخفیف است و تمام یسر و سهولت
کریمه یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر و کریمه یرید الله ان یخفف عنکم
و خلق الانسان ضعیفا مرد و شاهد این معنی است ع خورشید
نه مجرم ارکسی بینا بیفتد پس فکر ازاله این مرض لازم آمد و با طبا حاذق
التجا آوردن فرض عین گشت و ما علی الرسول الا البلاغ مکتوب دویست
و بیستم بشیخ حمید بنگالی صدور یافت در بیان بعضی از اغلاط
صوفیه و منشا غلط آنها الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید
المرسلین و علی آله و اصحابه علیهم اجمعین احوال و اوضاع فقرای اینجا
روز بروز موجب ازدیاد شکر است و همین توقع را در زیاده دوستان
دور افتاده و از دوای عزیز درین راه عنیب الغیب منزلة اقدام سالکان

بسیار است سررشتهٔ شریعت را در اعتقادیات و عملیات نیک
نگاه داشته زندگانی فرمایند در حضور و غیبت همین نصیحت است
مبادا غفلت واقع شود و بعضی از اغلاط این راه مینویسد و
منشاء غلط را تعیین مینماید بنظر اعتبار خواهند ملاحظه نمود و در
ماورای جزئیات مذکوره باندازهٔ آن کار خواهند فرمود
بدانند که بعضی از اغلاط صوفیه آنست که گاه سالک در مقامات
عروج خود را فوق دیگران یابد که فی الحقیقت افضلیت آنها
باجماع علما ثابت شده است و به یقین مقام این سالک دون
مقامات آن بزرگوارانست بلکه این اشتباه گاه هست که نسبت
با انبیا که بهترین خلایق اند قطعا علیهم الصلوات والتسلیمات واقع
شود عیاذا بالله سبحانه من ذلک منشاء غلط جمعی را آنست که
هر یکی از انبیا و اولیا را او لا عروج تا باسما است که مبادی تعینات
وجود ایشانست و باین عروج اسم ولایت متحقق می‌شود و نهایت
عروج دران اسما است و از آن اسما الی ماشاء الله تعالی اما باوجود
این عروج ماوای و منزل هر کدام ایشانان همان اسم است که مبدأ
تعین وجودی اوست لهذا در مقامات عروج هر که ایشانرا جوید
اکثر اوقات اکثر در همان اسما یابد چه مکان طبیعی این بزرگواران
در مراتب عروج همان اسماست و عروج و هبوط از آن اسما
بواسطهٔ عروض عوارض است پس سالک بلند فطرت
چون سیر او از اسما بلندتر واقع شود لاجرم ایشان از آن اسما نیز بالاتر
خواهد رفت و آن توهم پیدا خواهد کرد عیاذا بالله سبحانه

از انکه

ازانکه آن توهم یقین سابق را زایل کرده اند و در افضلیت انبیا
علیهم الصلوات والتسلیمات و اولویت اولیائی که باجماع افضل اند
اشتباه پیدا آرد و این مقام از مزال اقدام سالکان است دران
وقت سالک نمیداند که آن اکابر از ان اسما عروجات بی نهایت
فرموده اند و به فوق فوق رسیده و نیز نمیداند که اسما امکنهٔ طبیعهٔ الاکابر
عروجی ایشانست و او را نیز مکان طبیعی هست که او دون ان اسماست در انجا
دانزل انها چه افضلیت هر شخص باعتبار اقدمیة اسم اوست
که مبداء تعین او گشته است ازین قبیل است انچه بعضی از مشایخ
گفته اند که گاه هست که عارف در مقامات عروج برزخیهٔ کبری را
حایل نیابد و بی توسط او ترقی فرماید حضرت خواجه ما میفرمودند
که رابعه نیز از ان جماعه است انجماعه در وقت عروج چونکه از
اسمی که مبداء تعین برزخیهٔ کبری است به فوق گذشته اند توهم
کرده اند که برزخیهٔ کبری درمیان حایل نمانده است و از برزخیه
کبری حقیقت حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوات و
التسلیمات مراد داشته اند و حقیقت معامله آنست که بالا گذشت و
منشاء آن غلط جمعی دیگر را انکه چون سیر سالک در اسمی واقع شود که
مبدء تعین اوست و آن اسم جامع جمیع اسما است بر سبیل اجمال چه
جامعیت انسان بواسطهٔ جامعیت همان اسم است پس ناچار در ضمن
آن اسم اسمائی که مبادی تعینات مشایخ دیگر است بطریق اجمال نیز
با آنها سیر قطع خواهد کرد و از هر یکی گذشته منتهای ان اسم خواهد رسید
و توهم فوقیت خود پیدا خواهد کرد نمیداند که آنچه او دیده است

از مقامات مشایخ و از آنها گذشته انموذجی است از مقامات ایشان
نه حقیقت آن مقامات و چون درین مقام خود را جامع می یابد دیگر
اجزای خود می انگارد لاجرم توهم اولویت خود پیدا می آرد درین
مقام شیخ بسطام میگوید لوای ارفع من لوای محمد از غلبهٔ سکر نمی داند که
ارفعیهٔ لوای او نه از لوای محمد است علیه و علی آله الصلوات و السلام
بلکه از انموذج لوای اوست که در ضمن حقیقت اسم او مشهور گشته
است ازین قبیل است آنچه او گفته از وسعت قلب خود که اگر عرش
و ما فیه در زاویهٔ قلب عارف نهند هیچ محسوس نشود اینجا نیز
اشتباه انموذج به حقیقت رب العرش که حضرت حق سبحانه اوست اعظم
میفرماید قلب عارف را در جنب او چه اعتبار و چه مقدار ظهوری
که در عرش است عشر عشیر از ان در قلب نیست اگرچه قلب عارف
باشد رویت آنجو ی بظهور عرشی متحقق خواهد شد این سخن
امروز هرچند بر بعضی از صوفیه گران خواهد آمد اما آخر معقول
ایشان خواهد شد این سخن را بمثالی واضح کردانیم انسان که جامع
عناصر و افلاک است هرگاه نظر بر جامعیة خود واقفند و عناصر
و افلاک را اجزای خود بیند و چون این دید غالب آید که بگوید
که من از کرهٔ زمین کلانترم و از سموات عظیم تر درین وقت عاقلان
می فهمند که عظمت و کلانی او از اجزای خود است و کرهٔ زمین و سموات
فی الحقیقه اجزای او نیست شد انموذجات اینها را اجزای او ساخته
اند و کلانی او از این انموذجات است که اجزای وی اند نه از حقیقه
کره ارضی و سماوی بیقین اشتباه انموذج شی به حقیقت شی صاحب فتوحات

دو زبانند

مکیه گفته است که جمع محمدی اجمع است از جمع الهی چه جمع محمدی
مشتمل است هم بر حقایق کونی و الهی و پس اجمع باشد نمی داند که آن
اشتمال بر ظلی از ظلال مرتبهٔ الوهیت است و انموذجی است
از انموذجات آن نه بر حقیقت ان مرتبهٔ مقدسه بلکه نسبت با آن مرتبهٔ مقدسه
که عظمت و کبریای از لوازم آنست جمع محمدی را هیچ مقداری نیست
ما للتراب و رب الارباب و همدرین مقام که سیر سالک در اسمی
که رب اوست واقع شود گاه هست که پندارد که بعضی از اکابر
به یقین از وی افضل اند بتوسط او به بعضی از درجات فوق رسیده اند
و بتوسل او ترقی فرموده اینجا نیز مزال اقدام سالکان است عیاذا
بالله سبحانه که باین گمان خود را افضل داند و بخسارت ابدی
پیوندد چه عجب و کدام افضلیت اگر بادشاه عظیم الشان و تمام السلطان
در تصرف زمین داری که داخل مملکت اوست برود و به توسطه
آن زمین دار به بعضی از مقامات برسد و بتوسل آن فتح بعضی مواضع
نماید غایت ما فی الباب اینجا احتمال فضل جزئی است که خارج مبحث
است چه هر حجام و حایک ببعضی از وجوه مخصوصه خود بر عالم دو فنون
و حکیم بوقلمون فضل دارد باسلها اما ان افضلیت از اعتبار خارج
است آنچه معتبر است فضل کلی که عالم و حکیم را ثابت است
این درویش را نیز ازین اشتباهات بسیار واقع شده بود و از
تخیلات بسیار ناشی گشته و تا مدت های این حالت داشت
مع ذلک حفظ خداوندی جل سلطانه شامل حال او بوده که در
یقین سابق متزلزلی نه مذبذب نرفت و در عقاید جمع علیه

فتوری راه نیافت لله سبحانه الحمد والمنة علی ذلک وعلی جمیع نعمائه و آنچه
خلاف مجمع علیه ظاهر میشد در حیز اعتبار نمی آورد و بر محامل نیک صرف میکردیم
و مجملا این قدر میدانست که بر تقدیر صحت این کشف این زیادتی راجعه
بفضل جزئی خواهد بود و هر چند این وسوسه معارض میشد که مدار فضل
بر قرب الهی است جل سلطانه و این زیادتی در آن قرب است پس
جزئی چون باشد اما در جنب یقین سابق این وسوسه هبا منثور میگشت
و هیچ اعتبار نداشت بلکه توبه و استغفار و انابت التجا می آورد و تضرع
و زاری و دعا میکرد که ازین قسم کشوف ظاهر نشود و خلاف معتقدات
اهل سنت و جماعت سر موئی منکشف نگردد روزی این خوف غلبه
کرد که مبادا برین کشوف مواخذه نمایند و ازین توهمات مسائله
فرمایند غلبه این خوف بی قرار و بی آرام ساخت و التجا و تضرع را بجناب قدس
خداوندی جل سلطانه مضاعف گردانید درین حالت تا مدتی کشید اتفاقا درین
وقت گذر بر مزار عزیزی افتاد و درین معامله آن عزیز را ممد و معاون
خود کرد و درین اثنا عنایت خداوندی جل شانه در رسید و حقیقت معامله را
کما ینبغی وانمود و روحانیت حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوة
والسلام که رحمت عالمیان است درین وقت حضور ارزانی فرمود
و تسلی خاطر حزین نمود و معلوم گشت که آری قرب الهی موجب فضل کلی است
اما این قرب که ترا حاصل شده است قرب ظلی است از ظلال مرتبه الوهیت
که مخصوص باسمی است که رب تست پس موجب فضل کلی نباشد و صورت
مثالی این مقام را بنحوی منکشف گردانیدند که جای ریب نماند و محل رین با
الکلیه زایل گشت و این درویش بعضی ازین علوم که محل اشتباه دارند :

و گنجایش تاویل و توجیه در کتب و رسایل خود نوشته بود و منتشر
گشته خواست که منشا اغلاط آن علوم را که بمحض فضل خداوندی
جل شانه لائح گشته است بنویسد و انتشار دهد که گناه مشتهر را است اشتهار
توبه در کار است تا مردم از آن علوم خلاف شریعت فهم نکنند و به
تقلید در ضلالت نیفتند یا بتعصب و تکلف تضلیل و تجهیل نورزند
که درین راه غیب الغیب این گلها بسیار می شکفد جمعی را بهدایت میبرد
و جمعی دیگر را بهدایت میبرد و جمعی دیگر را بضلالت رهنمونی مینماید
از والد بزرگوار خود شنیده ام قدس سره که میفرمودند که اکثر
گروهای هفتاد و دو ملت که بضلالت رفته اند و راه راست را گم کرده
منشا آن دخول در طریق صوفیه که کار را بانجام نارسانیده غلطهای کرده اند
بضلالت رفته والسلام مکتوب دویست و بیست و دویم به سید حسین
مانکپوری صدور یافته در بیان خصایص و کمالات طریقه علیه نقشبندیه
مثل افضلیت این طریق و اندراج نهایت در بدایت آن با بیان نهایت
این با بیان نهایت این طریق و مثل سفر در وطن و خلوت در انجمن و تقدم
جذبه بر سلوک و ابتدا سیر از عالم امر و بودن این طریق اقرب طرق
طرق که البته موصل است و بودن این طریق بر نهجی که در ابتدا آن حلا
وت و وجدان است و در انتها بی مزگی و فقدان که از لوازم یاس
است و همچنین در ابتدا این طریقه قرب و شهود است و در انتها
بعد و حرمان و اکابر این طریقه علیه احوال و مواجید را تابع احکام
شرعیه ساخته اند و اذواق و معارف را خادم علوم دینیه داشته اند
و درین طریق پیری و مریدی به تعلیم و تعلم طریقه است نه بکلاه و شجره

و درین طریق ریاضات و مجاهدات با نفس اماره باتیان احکام شرعیه
است والتزام متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوات والسلام والتحیه
و درین طریق تسلیک طالب مربوط بتصرف شیخ مقتدا است و این بزرگ
واران همچنانک قدرت کامله بر اعطای نسبت دارند در سلب آن نسبت نیز
قدرت تامه دارند و درین طریق بیشتر افاده و استفاده بسکوت است
و آن سکوت از لوازم طریقه ایشانست و ما یناسب ذلک بسم الله
الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین
و آله الطاهرین و علیهم اجمعین اخوی اعزی سیادت پناهی میر سید حسین در
اثناء کان را فراموش نکرده اند باشند و رعایت آداب این طریقه علیه
را که از سایر طرق مشایخ کرام بوجوه امتیاز دارد از دست نداده باشند
که فرصت ملاقات شما بسیار اندک بود بنابر ملاحظه این معنی بعضی از
خصایص و کمالات این طریقه علیه را در ضمن علوم بلند و معارف ار
جمند در معرض تحریر می آرد هر چند میداند که ادراک این قسم علوم و معارف
بالفعل از اذهان مستمعان بعید است اما اظهار این چنین معارف بدو ملاحظه
است یکی آنکه مستمع را استعداد این علوم هست اگرچه بالفعل دور از کار او
مینماید و دویم آنکه اگرچه در ظاهر مخاطب معین است اما فی الحقیقه مخاطب
کسی است که محرم این معامله است السیف للضارب مثل مشهور است ای
برادر سر حلقه این طریقه سنیه حضرت صدیق است رضی الله تعالی عنه
که بتحقیق افضل جمیع بنی آدم است بعد از انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
و بهمین اعتبار در عبارات اکابر این طریقه واقع شده است که نسبت ما
فوق همه نسبت هاست چه نسبت ایشان که عبارت از حضور و آگاهی خاص است

همان نسبت و حضور حضرت صدیق است که فوق سایر آگاهیهاست
و درین طریق اندراج نهایت در بدایت است حضرت خواجه نقشبند
قدس سره فرموده اند ما نهایت را در بدایت درج میکنیم مصراع قیاس
کن ز گلستان من بهار مرا اگر پرسند که چون نهایت دیگران در بدایت ایشان
مندرج شد پس نهایت ایشان چه خواهد بود و ایضا نهایت دیگران هر گاه
وصول بحق باشد سبحانه پس سیر ایشان از حق بکجا خواهد شد لیس وراء
العبادان قریة مثل مشهور است جواب گوئیم که نهایت این طریقه
علیه اگر میسر شود وصل عریان است که علامت حصول آن حصول یاس
است از حصول مطلوب فافهم فان کلامنا اشارة لا یدرکها الا الاقل
من الخواص بل من اخص الخواص علامت حصول آن دولت عظمی را
برای مذکور ساخت که جمعی ازین طایفه هم از وصل عریان دم زده اند ان
وطایفه دیگر یاس از حصول مطلوب قایل گشته اما جمع این دو دولت
را اگر بر ایشان عرض کرده شود نزدیک است که از اجمع ضدین
انگارند و از جمله محالات شمارند و جمعی که ادعاء وصل مینمایند یاس را
حرمان میدانند و جماعه که مدعی یاس اند وصل را این فضل می انگارند
این همه علامت نارسائی است بآن منزلت علیا غایت ما فی الباب
پرتوی از آن مقام عالی بر باطن ایشان تافته است جمعی از او وصل انگاشته اند
و جمعی دیگر یاس این تفاوت از راه استعداد هر کدام منجر شد که مناسبت
با استعداد طایفه وصل است و موافق استعداد طایفه دیگر یاس نزد این حقیر
استعداد یاس نیکوتر است از استعداد وصل هر چند اینجا وصل و یاس
لازم یکدیگر اند و جواب اعتراض دویم نیز ازین جواب لایح گشت چه وصل

مطلق دیگر است و وصل عریان دیگر شتان ما بینهما و نعنی بالوصل العریانی
رفع الحجب کلها و زوال الموانع باسرها و لما کان اعظم الحجب و اقواها هی التجلیات
المتنوعة و الظهورات المختلفة لابد ان ینقضی و تتم تلک التجلیات و الظهورات
بتمامها سواء کان التجلی و الظهور فی المرایا الامکانیة او المجال الوجوبیة فالمنافی لحصول
نفس الحجب سواء کان التفاوت بینهما فی الشرف و الرتبة و هو خارج عن نظر
الطالب اگر پرسند که ازین بیان لازم می آید که تجلیات را نهایت باشد
و حال آنکه مشایخ طریقت بتصریح کرده اند که تجلیات را نهایت نیست جواب
گوییم که لانهایتی تجلیات بر تقدیریست که سیر در اسما و صفات بتفصیل واقع
شود و برین تقدیر وصول بحضرت ذات تعالی و تقدس میسر نیست
و وصل عریان حاصل نه و وصول بحضرت ذات تعالی و تقدس منوط
بطی اسما و صفاتست بر سبیل اجمال پس تجلیات را نهایت باشد
اگر گفته شود که تجلیات ذات را نیز لانهایت گفته اند چنانکه حضرت
مولوی جامی قدس سره در شرح لمعات بآن تصریح نموده است
پس تجلیات را نهایت گفتن بکدام وجه راست آید جواب گوییم
که آن تجلیات ذاتیه نیز بی ملاحظه شیون و اعتبارات نیست که
تجلی بی آن ملاحظه ممکن نیست و آنچه ما در صدد بیان آنیم امر یست ما
ورای تجلیات صفاتی باشد آن تجلیات یا ذاتی چه اطلاق تجلی
دران موطن جایز نیست هر تجلی که باشد زیرا که تجلی از ظهور شی است عبارت
در مرتبه ثانی یا ثالث یا رابع الی ما شاء الله تعالی و انجا مراتب
همه ساقط گشته است و مسافت تمام طی شده اگر پرسند که آن تجلیات
را ذاتی بکدام اعتبار گفته شود گوییم که تجلیات اگر بملاحظه معانی زایده است

تجلیات صفات است و اگر بملاحظه معانی غیر زایده تجلیات ذات لهذا
ظهور مرتبه وحدت را که تعین اول است و زاید بر ذات نیست تجلی ذات مع معانی
گفته اند و مطلب ما حضرت ذات است تعالی و تقدس که ملاحظه را دران
موطن اصلا گنجایش نیست زاید باشد آن معانی یا غیر زاید زیرا که معانی
بتمام بطریق اجمال طی شده بحضرت ذات تعالی و تقدس وصول
میسر شده است باید دانست که وصل دران موطن در رنگ مطلب بیچون و بیچگونه
است اتصالی که عقلا از فهم کنند منحیث خارج است و شایان آن جناب
قدس نیست زیرا که چون را به بیچون راه نیست لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه
شعر اتصالی بی تکیف بی قیاس هست رب الناس را با جان
ناس هیچکس از مشایخ این طریقه علیه از نهایت طریق خود خبر نداده است
از ابتدای طریقت خود گفته اند که نهایت را دران اند راج است هر گاه
بدایت ایشان نهایت آمیز باشد نهایت هم باید که مناسب آن بدایت باشد
و آن همان است که این فقیر با ظهار آن امتیاز یافت اگر بادشه
بر در پیر زن بیاید تو ای خواجه سبلت مکن فلله سبحانه الحمد و المنة
علی ذلک ای برادر و اصلان این نهایت ازین طریق و از طرق دیگر اقل
قلیل اند اگر تعداد افراد آن نماید جز دیک است که نزدیکان دوری جویند
و از انکار بعید ان خوف حاجه استبعاد نماید کل ذلک الکمال و الوصول
الی نهایت النهایت بصدقه حبیبه علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات
اتمها و اکملها و از جمله خصایص این طریقه علیه سفر در وطن است که
عبارت از سیر انفسی است هر چند سیر انفسی در جمیع طرق مشایخ ثابت
است اما آن سیر در نهایت میسر میشود و بعد از قطع سیر آفاقی و درین طریق

ابتدا ازین سیر است و سیر آفاقی در ضمن این سیر قطع می یابد پس منشاء
این سیر که در ابتدا حاصل است اندراج النهایت فی البدایت گشت و خاصه
دیگر خلوت در انجمن است که متفرع است بر سفر در وطن هرگاه که سفر در وطن
میسر شد پس در انجمن تفرقه نیز در خلوت خانه وطن سفر نماید و تفرقه آفاق بحجره
النفس راه نیابد این خلوت هرچند منتهیان طرق دیگر را نیز میسر است
اما درین طریق چون در ابتدا دست می دهد از خواص این طریق گشت باید
دانست که خلوت در انجمن بر تقدیریست که درهای خلوت خانه وطن را
بر بسته باشد و روزنها را مسدود ساخته یعنی در انجمن تفرقه ملتفت احدی
نگردد و متکلم و مخاطب نباشد نه آنکه چشم را به پوشد و خواس بتکلف معطل
سازد که آن منافی این طریق است ای برادر این همه تحمل و تکلف در ابتدا
و در وسط است و در انتها ازین تحملات هیچ در کار نیست و درعین
تفرقه جمعیت است و در نقش غفلت حاضر از بنجا کسی گمان نکند که تفرقه و عدم تفرقه
در حق منتهی مطلقا مساویست لا بلکه مراد آنست که تفرقه و عدم تفرقه در نفس
جمعیت باطن او برابرند مع ذلک اگر ظاهر را با باطن جمع سازد و تفرقه را از
ظاهر نیز دفع نماید اولی و انسب خواهد بود و قال الله سبحانه امرا لنبیه علیه
و علی اله الصلوات و السلام واذکر اسم ربک و تبتل الیه تبتیلا باید دانست
که در بعضی اوقات از تفرقه ظاهر چاره نبود که حقوق خلق ادا باید پس تفرقه
ظاهر نیز در بعضی اوقات مستحسن گشت اما تفرقه باطن در هیچ وقتی از اوقات
جایز نیست که آن خالص از برای حق است سبحانه پس سه حصه از عباد مسلم
از برای حق باشد تعالی باطن به تمام و نصفی از ظاهر و نصف دیگر از ظاهر
از برای ادای حقوق خلق باقی ماند اما در ادای آن حقوق هرگاه امتثال

بر تقدیریست

نماید و آفاق بحکم [illegible] النفس را دنیا مدار این خلوت هرچند منتهیان طرق دیگر را نیز میسر است اما درین طریق چون در ابتدا [illegible]

او امر حق است سبحانه آن نصف دیگر نیز راجع بحق گشت سبحانه الیه
یرجع الامر کله فاعبده و توکل علیه و ما ربک بغافل عما تعملون و درین
طریق تقدیم جذبه است بر سلوک و ابتدا سیر از عالم خلق بخلاف اکثر
طرق دیگر و قطع منازل سلوک در ضمن طی معارج جذبه مندرج است
و سیر عالم خلق در تحت سیر عالم امر میسر است پس اگر باین اعتبار درین
طریق اندراج البدایت فی النهایت هم بگویند گنجایش دارد پس معلوم
شد که سیر ابتدا درین طریق در سیر انتها مندرج است نه آنکه نهایت را
سیر ابتدا فرود آیند و بعد از تمامی سیر نهایت در بدایت سیر کنند
از بنجا باطل شد زعم کسی که میگوید که نهایت این طریق بدایت طرق
سایر مشایخ است اگر کسی گوید که در عبارت بعضی از مشایخ این طریقه
واقع شده است که ایشان را سیر در اسما و صفات بعد از تمامی نسبت
ایشان واقع میشود پس درست آمد که نهایت ایشان هم بدایت
دیگران شد چه سیر در اسماء و صفات در ابتدا است نسبت بسیر در تجلیات
ذاتیه در جواب گوئیم که ایشان را سیر در اسما و صفات بعد از سیر در
تجلیات ذاتیه نیست بلکه در ضمن همین سیر آن سیر هم واقعه می شود
غایت ما فی الباب چون سیر اسمائی و صفاتی به سبب عروج حضا
بعضی از عوارض ظهور میکند و سیر تجلیات ذاتی مستور میگردد متخیل میشود
که آن سیر را اتمام کرده داخل تجلیات اسمائی و صفاتی گشته است
نه چنین است آری بعد از تمامی سیر در مدارج ولایت رجوعی بعالم
واقع میشود از برای دعوت خلق بحق جل و علا اگر آن رجوع را
نهایت ایشان دانسته بدایت خود تصور کرده باشند بعید نیست

امر بست نداز عالم

اما جه میکوید مشایخ او نیز در نهایت همین رجوع دارند وایضاً مراد از
نهایت و بدایت به بدایت و نهایت ولایت است و این سیر رجوعی
بولایت تعلق ندارد و نصیبی است از مرتبه دعوت و تبلیغ و این طریق
اقرب طرق است والبته موصل حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده
اند که طریق ما اقرب طرق است و فرموده اند از حق سبحانه و تعالی طریقی
خواستم که البته موصل باشد و این خواست ایشان باجابت مقرون گشته است
چنانکه در رشحات از حضرت خواجه احرار قدس سره نقل کرده است
چرا اقرب نباشد و موصل نبود که انتها در ابتدا آن اندراج
یافته است خیلی بی دولتی باشد که درین طریق داخل شود و از مقامات
نور نزد و بی نصیب برود ع خورشید مجرم ار کسی بینا نیست
آری اگر طالبی بدست ناقصی افتد گناه طریق چیست و تقصیر طالب
کدام زیرا که فی الحقیقه راه بر این طریق موصل است نقش این
طریق و درین طریق در ابتدا حلاوت و وجدان است و در
انتها بی مزگی و فقدان که از لوازم یاس است بخلاف طرق دیگر
که ابتدا بی مزگی و فقدان دارند و در انتها حلاوت و وجدان
و هم چنین درین طریق در ابتدا قرب و شهود است و در انتها
بعد و حرمان بخلاف طرق سایر مشایخ کرام تفاوت طرق ازین جا
قیاس باید کرد و بزرگی این طریق عالی را باید دریافت چه قرب
و شهود و حلاوت و وجدان از دوری و مهجوری خبر میدهد و بعد
و حرمان و بی حلاوتی و فقدان از نهایت قرب فهم من فهم و در شرح
این سر این قدر وا مینماید که هیچکس از نفس خود بخود نزدیک تر نیست

ندارد و نسبت قرب و شهود و حلاوت و جدان در حق نفس خود
او را مفقود است و نسبت بغیر خود که با او مباینت دارد این نسبتها
موجود فالعاقل یکفیه الاشارت و اکابر این طریقه علیه احوال و مواجید
را تابع احکام شرعیه ساخته اند و اذواق و معارف را خادم
علوم دینیه داشته جواهر نفیس شرعیه را در رنگ طفلان بجوز
و مویز وجد و حال عوض نمی کنند و بترهات صوفیه مغرور و مفتون
نمیگردند احوالی که بارتکاب محظورات شرعیه و خلاف سنت سنیه حاصل
شود قبول ندارند و نخواهند ازینجاست که سماع و رقص را تجویز نمی نمایند
و بذکر جهر اقبال نمی فرمایند حال ایشان برقرار دوام است و وقت ایشان
بر استمرار آن تجلی ذاتی که دیگران را کالبرق است ایشان را دائمی است
حضوری که غیبت در قفای آن باشد نزد این بزرگواران از حیز اعتبار
ساقط است بلکه کارخانه ایشان از حضور و تجلی بلندتر است چنانکه اشارت
بآن رفته حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده اند که خواجگان این
سلسله علیه قدس الله تعالی اسرارهم بهر زراقی در قاصی نسبت ندارند
کارخانه ایشان بلند است و درین طریق پیری و مریدی بتعلیم و تعلم
طریقه است نه بکلاه و شجره که در اکثر طرق مشایخ رسم شده است حتی
که متاخران ایشان پیری و مریدی را منحصر بر کلاه و شجره ساخته اند انجاست
که تعدد پیر تجویز نمی نمایند و معلم طریقت را مرشد می نامند و پیر نمیدانند
و رعایت آداب پیری را در حق او بجا نمی آرند این از کمال جهالت
و نارسائی ایشان است نمی دانند که مشایخ ایشان پیر تعلیم و پیر صحبت
را نیز پیر گفته اند و تعدد پیر تجویز فرموده بلکه در حین حیات پیر اول

اگر طالبی رشد خود را در جای دیگر بیند بی انکار پیر اول جایز است که
پیر ثانی اختیار کند حضرت خواجه نقشبند قدس سره در باب تجویز این
معنی از علمای بخارا فتوی درست فرموده بودند آری اگر از پیری
خرقه ارادت گرفته باشد از دیگری خرقه ارادت نگیرد اگر بگیرد خرقه
تبرک گیرد و ازین جا لازم نمی آید که پیر و اسلام نگیرد بلکه روا است که
خرقه ارادت از یکی گیرد و تعلیم طریقت از دیگری و صحبت با ثالث
و اگر این هر سه دولت از یکی میسر گردد چه نعمتی است و جائز
است که تعلیم و صحبت از مشایخ متعدد استفاده نماید باید دانست
که پیر آنست که مرید را بحق سبحانه راه نمائی فرماید این معنی در
طریقت بیشتر ملحوظ است و واضح تر است پیر تعلیم هم استاد
شریعت است و هم راه نمای طریقت بخلاف پیر خرقه پس
رعایت آداب پیر تعلیم بیشتر بجا باید آورد و با پیر ارادت احق
باشد و درین طریق ریاضات و مجاهدات با نفس اماره بعلت
باتیان احکام شرعیه و التزام متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوة
والسلام والتحیة زیرا که مقصود از ارسال و انزال کتب رفع
هواهای نفوس اماره است که بعبادات مولای خود جل سلطانه منقاد
گشته است پس رفع هواهای نفس مربوط باتیان احکام شرعیه
گشت هر قدر که در شریعت راسخ تر باشد از هواهای نفس بعید
تر بود و پس هیچ چیز بر نفس اماره شاق تر از امتثال اوامر و نواهی
شریعت نبود و خرابی او جز در تقلید صاحب شریعت متصور نباشد
ریاضات و [illegible]ت که باورای تقلید سنت اختیار کنند معتبر نیست

که جوگیه و براهمه هند و فلاسفه یونان درین امر شرکت دارند
و آن ریاضات در حق ایشان جز ضلالت نمی افزاید غیر خسارات
راه نمی نماید و درین طریق تسلیک طالب مربوط بتصرف شیخ
مقتدا است بی تصرف او کار نمی کشاید چه اندراج نهایت در
بدایت اثر توجه شریف اوست و حصول معنی بیچونی و بیچگونگی
نتیجه کمال تصرف او کیفیت بیخودی که از اراده مخفی اعتبار کرده
اند حصول آن در اختیار مبتدی نیست و توجهی که معرا از نسبت
جهت است وجود آن در حوز حوصله طالب نه ع نقشبندیه عجب قافله
سالاران اند ۞ که برند از ره پنهان بحرم قافله را ۞ این بزرگواران
همچنانکه قدرت کامله بر اعطای نسبت دارند و حضور و آگاهی
را در اندک وقت به طالب صادق عطا می فرمایند در سلب آن
نسبت نیز قدرت تامه دارند و بیک التفاتی صاحب نسبت را مفلس
میسازند بلی آنها که می دهند می ستانند هم اعاذنا الله سبحانه من غضبه
و غضب اولیائه الکرام و طریقه علیه بیشتر افاده و استفاده بسکوت است
فرموده اند هر که از سکوت ما منتفع نشد از کلام ما چه نفع خواهد گرفت
و این سکوت را بتکلف اختیار نکرده اند بلکه از لوازم طریق ایشانست
چه از ابتدا توجه این بزرگواران باحدیت مجرد است از اسم و صفت
جز ذات نمی خواهند و معلوم است که مناسب آن توجه و ملایم
آن مقام سکوت و خرس است من عرف الله کل لسانه مصداق این
سخن است و لنختم هذه المقالة بحمد الله سبحانه و بصلوة حبیبه الحمد
لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین

اجمعین والسلام مکتوب دویست و بیست و دویم بخواجه محمد اشرف
کابلی صادر یافت در بیان خرابی احوال و دید قصور و متهم داشتن نیات
خود را و جمع شدن این دید قصور با کمالات ولایت بلکه این دید از آن کمالات
است و ما یناسب ذلک اللهم وفقنا لمرضاتک وثبتنا علی طاعتک بحرمة سید
الاولین والآخرین علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات بزرگی فرموده است
که مرید صادق آنست که مدت بیست سال کاتب شمال او چیزی نیابد که بروی نویسد
و این فقیر بتقصیر بذوق و وجدان در حق خود می یابد که کاتب یمین معلوم نیست
که در مدت بیست سال حسنه یابد که در صحیفه اعمال او درج نماید خدا داناست
جل سلطانه که این سخن را بتصنع و تکلف نمیگوید و ایضا بذوق می یابد که کافر
فرنگ از وی بمراتب بهتر است و اگر لم آن را پرسند از جواب عاجز
نیاید و ایضا بطریق ذوق خود را محاط خطیات میداند و مشمول سیئات می
انگارد و حسناتی که بوجود می آید کاتب شمال خود را بکتابت آن احق
می بیند و می یابد که کاتب شمالی همیشه درکار است و کاتب یمین او معطل
و بیکار و صحف یمین را خالی و سفید میداند و صحف شمال را مملو و سیاه امیدی
جز برحمت ندارد و دست آویزی جز مغفرت نه دعای اللهم مغفرتک اوسع
من ذنوبی و رحمتک ارجی عندی من عملی موافق حال اوست عجایب کار
و بار است فیوض و واردات الهی جل شأنه سلطانه که علی الدوام در مدارج
کمال و تکمیل فایض و وارد است تا ابد این دید قصور مینماید و تقویت آنها
این عیب بینی مینماید به جای عجب منقصت می افزاید و در محل ترفع راه
بتواضع و فروتنی میکشاید و در آن واحد هم بکمالات ولایت مشرف است
و هم بدید قصور متصف هرچند بالاتر میرود پایان تر خود را می بیند بلکه هرچه بالاتر

رفتن سبب پایان تر دیدن شده است ظرفا آنرا باور دارند یا نه و
واگر سر آنرا معلوم کنند شاید باور دارند والا نه واگر سر آنرا معلوم کنند
شاید باور دارند سوال سر این جمع متنافیین چیست و وجود متنافیین در یکجا چرا
باشد جواب استحاله جمع متنافیین مشروط باتحاد محل است و در ما نحن
فیه محل متعدد است بالارونده ها لطایف عالم امر است از انسان کامل و فرود
آینده ها از عالم خلق او لطایف عالم امر او هرچند بالاتر روند بی مناسب
تر میگردند و بعالم خلق هرچند پایان تر می آید سالک را بی حلاوت تر
می سازد و دید عیوب و نقایص را زیاده تر میگرداند ازینجاست که منتهیان
مرجوع آرزوی آن التذاذ و حلاوت دارند که در ابتدا ایشان را
میسر شده بود و در انتها از دست رفته و بی مزگی بجای آن نشسته و هم
ازینجاست که کافر فرنگ را عارف از خود بهتر میداند زیرا که در کافر
نورانیتی هست بواسطه امتزاج عالم امر او با عالم خلق او و در عارف
این امتزاج زایل شده است عالم خلق تنها که انا از عارف بروی می
افتد جدا مانده است که سراسر از ظلمت و کدورت است و هرچند لطایف
عالم امر فرود می آیند با عالم خلق اختلاطی ندارند و امتزاجی حاصل نمیکنند
چنانچه در ابتدا داشتند مکتوبی که بدست اخوی خواجه محمد طاهر ارسال
داشته بودند رسید حصول رابطه که مبنی بر مناسبت تامه است در زمان
غیبت از نعمت های عظیم شمرند و تا موانع مرتفع شود اکتفا بقرب قلوب
نمایند و با وجود این قرب خواهش آن نشوند که تمامی نعمت مربوط
باین قرب است و بیش قربی با وجود قرب قلوب چون قرب ابدان
نخواهند داشت باد نامی آن جماعه که قرب ابدان داشتند نامی آن جماعه که

سبب وجود متنافین

و همان بی مناسبتی سبب پایان
تر آمدن عالم خلق است و عالم
خلق تر سیاه گرد

حو قرب ابدان را

که قرب ابدان داشتند نزدیک آن انفاق کوه ذهب او بجو شعیر ایشان که انفاق
کنند برابری نکنند فلا تعدل بالصحبة شیئا کائنا ما کان والسلام مکتوب دویست
وسیوم به خواجه جمال الدین حسین کولابی صدور یافت در تحریض
بر اظهار احوال و واقعات نمودن بشیخ بزرگوار خود اخوی خواجه جمال الدین حسین
مدتیست که از کیفیات احوال خود اعلام نداده اند شنیده اند که مشایخ کبرویه
مریدی را که تا سه روز احوال و واقعات خود بعرض شیخ خود نرساند کف
پای میخ مایند مضی ما مضی دیگر چنین نکنند و هر چه رود بنویسان باشند قدم
مبارک اخوی اعزی را مغتنم دانسته در خدمت و دلجوئی کوشند و صحبت
گرامی ایشان را عزیز دانند و دیم تراز کنج مقصود نشان والسلام مکتوب
دویست و چهارم بمیر محمد نعمان بدخشی صدور یافت در بیان رعایت
ادآب و دفع مظنه آزار که توهم نموده بود و امر باحتیاط و تاکید در تعلیم طریقت
و تحمل نمودن بجفای فقر و نامرادی و بعضی نصایح و تنبیهات که بملا یار محمد قدیم
بر پشت این مکتوب نوشته شد مکتوب شریف اخوی ارشدی سیادت
پناهی میر محمد نعمان وصول یافت مضمون مقدماتی که ترتیب داده بودند
و فحوای تشکیکاتی که نموده بوضوح انجامید بعضی مردم شما را اعقل شمار ام
زمان میگویند این قسم سخنان درمیان آوردن با کسی که از وی گذر
و چاره نباشد چه مناسب است قطع و مفارقه نمی توان جست مع ذلک خیال
نکنند که ازین نوع سخنان غباری بخاطر اینجانب راه یافته باشد
که بازار آنجا مد چه جای آنکه بیزاری بکشد خوبیهای شما در نظر است و زلات
شما از اعتبار نظر ساقط بهیچ گونه خاطر خود را مشوش ندارند و بهیچ وجه آزار
اینجانب را تصور ننمایند که بوجه من الوجوه آزار واقع نیست چه آزار

نمی توان کرد

متصور شود که موجب آزار مشفقی است اموری که بسهو و نسیان
بمقتضای بشریت سر بر زند شایان مواخذه نیست توهم آزار را از خاطر
بر آورده بتعلیم طریقه و افاده طلبه سرگرم باشند امر باستحضار کار از برای تاکید
این امر است نه از برای نفی این امر هرگاه دشمن لعین و نفس امّاره
بد قرین در کمین این مسکین باشند از احتیاط و تاکید چاره نبود مبادا
بمکر و حیله از جا برند و به تسویل و تمویه سیئات را بصور حسنات وانمایند
فرموده اند که دشمن لعین چون از راه طاعت و نصیحت در آید دفع کردن
آن متعسر است پس همیشه ملتجی و متضرع باید بود و از حق سبحانه و تعالی
بشکستگی و زاری باید طلبید که ازین راه خرابی او نخواهند و استدراج
او نطلبند طریق استقامت اینست که بسعادت ابدی رهنمای فرماید
دیگر فقر و نامرادی جمال این طایفه است و اقتدا است به سید کونین
علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال
کرم کفیل رزق عباد خود شده است و ما و شما را ازین تردد فارغ ساخته
هر چند اشخاص بیشتر رزق زیاده تر به جمیع همت متوجه مرضیات حق
باشند تعالی و تقدس و غم متعلقان از کرم او سبحانه حواله نمایند والباقی
عند التلاقی بعضی یاران که از ان اطراف آمدند اظهار نمودند که هنوز توهم
آزار در خاطر میر متمکن است بنا علی ذلک بتاکید و مبالغه نوشته شد تا
که رفع توهم آزار نمایند دیگر کتابتی بملا یار محمد قدیم نوشته بود که متضمن
نصایح و مواعظ باشد ظاهرا مضمون آن کتابت مقبول طبعش نیفتاد که جواب
کتابت نفرستاد بلکه در فرستادن دعا نیز خود را معاف داشت
گو مقبول طبعش نیفتد چاره که باین حقیر منسوب اند اگر مظان غلط و مواد خطای

و مواد غلطهای ایشان را اعلام نکند و حق را از باطل جدا نسازد از عهده
چگونه بر آید و در آخرت چه رو نماید باد بگو بنیاد من النجه شرط بلاغست
با تو میگویم تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال باید دانست که مقام شیخی و دعوت
بحق جل و علا پس مقام عالیست الشیخ فی قومه کالنبی فی امته شنیده خلق
باشند هر نای سر و برگ را باین منزلت علیا چه مناسبت هر گدائی مرد
میدان کی باشد آخر سلیمان کی شود علم بتفصیل احوال و مقامات و معرفت شود
بحقیقت مشاهدات و تجلیات و حصول کشوف و الهامات و ظهور تعبیرات
و واقعات از لوازم این مقام عالی است و بدون ها خرط القتاد غایت
ما فی الباب اکابر طریقت قدس الله تعالی اسرارهم بعض از مریدان خود
را بملاحظه بعضی از مصالح پیش از آنکه بمقام شیخی برسند نوعی از اجازت
میدهند و نحوی از تجویز میفرمایند که بطالبان تعلیم طریقت نمایند و بر احوال
و واقعات مطلع گردند درین نوع تجویز بر شیخ مقتدا لازم است که آن
مریدان مجاز را امر باحتیاط درین کار فرماید و بتاکید مواد غلط را اعلام
نماید و بتکرارها بر نقص آنها اطلاع بخشد و مبالغه نا تمامی آنها را ظاهر
سازد درین صورت اگر شیخ در اظهار حق نماید مسامحه نماید مداهن باشد و
اگر مرید را بد آید بیدولت بود مگر نمیداند که رضای حق جل و علا منوط
برضای شیخ است و سخط او تعالی مربوط بسخط او چه بلا باشد نمی فهمد که قطع
کردن او منجر بکجا میشود و اگر از ما قطعه کند بکه خواهد پیوست و اگر عیاذا
بالله سبحانه این قسم امری بخاطر او راه یافته باشد بی توقف گویید
که توبه کند و استغفار نماید و بحضرت حق سبحانه ملتجی و متضرع باشد
که به این ابتلای عظیم مبتلا نسازد و باین بلای خطرناک گرفتار نگرداند

سبحانه

سبحانه الحمد و المنة که ازین همه ناپروائی یاران هیچ غبار بی آزاری و اضطراب
بر خاطر اینجانب راه نداده است ازین جای امید وار است که
عواقب امور به خیر گذرد و باقی احوال و اوضاع را اخوی ارشد
مولانا محمد صالح بتفصیل مذکور خواهند ساخت و محل بعضی اشتباهات
از ایشان استفسار خواهند نمود و السلام علی من اتبع الهدی و التزم
متابعة المصطفی علیه و علی اله الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها

مکتوب دویست و بیست و پنجم بملا طاهر لاهوری صدور یافته در بیان
آنکه در بدایت این طریقه علیه احوالی که دیگران را در نهایت میسر میگردد
میسر میشود و لیکن بطریق اندراج نهایت در بدایت که از لوازم این
طریق عالی است و ظهور اینچنین احوال در بدایت مستلزم آن نیست
که صاحب آن احوال را کامل مکمل گویند و اجازت تعلیم طریقت نمایند
و ما یناسب ذلک نحمده و نصلی علی نبیه و نسلم علیه و علی اله الکرام
مراسلات شریفه بی در بی وصول یافت از گرمی هنگامه طالبان و
التذاذ و جمعیت ایشان اندراج یافته بود فرحت بر فرحت افزود
غایت ما فی الباب چون درین طریق اندراج نهایت در بدایت است
مبتدیان این طریق عالی را در ابتدا احوال رو میدهد که شبیه باحوال
منتهیان است بحیثیتی که فرق در میان این دو نوع احوال نتواند کرد
مگر عارفی که حدت نظر داشته باشد برین تقدیر اعتماد بر حصول احوال بس
نموده آن صاحب احوال را تام نموده آن صاحب احوال را اجازت
تعلیم طریقت نباید فرمود که درین صورت ضرر آن صاحب احوال
فوق ضرر مسترشدان اوست تخیل که تخیل کمال او را از ترقیات باز دارد

و تواند بود که حصول جاه و ریاست که از لوازم مقام ارشاد است اولا
در بلا انداز و که اماره او هنوز بر کفر خود است تزکیه باو راه نیافته معنی
ما مضی جمعی را که اجازت داده اند بلا ثبت معقول آنها سازند که این نوع
اجازت مبنی بر کمال نیست کار بسیار هنوز در پیش است این احوال که
در ابتدا رو داده است از قبیل اندراج نهایت در بدایت است
و نصایحی که در مناسب دانند در کار دارند و بر منقصت آنها اطلاع بخشند
و چون اجازت داده اند از تعلیم طریقت منع شان نکنند که شاید به برکت
نفس شما به حقیقت مقام ارشاد برسند دیگر چون شروع این امر عظیم القدر
نموده اند مبارک است سعی و اهتمام را در کار دارند و سرگرم باشند
که باعث ازدیاد گرمی هنگامه طالبان گردد والسلام مکتوب دویست
صدور یافت — و هشتاد و ششم به برادر حقیقی خود میان شیخ محمد مودود الی الملا نموده اند
و در بیان آنکه فرصت حیوة بسیار قلیل است و عذاب ابدی متفرع بران
و ما یناسب ذلک مکتوب مرغوب اخوی اعزی وصول یافت موجب فرحت
گشت ای برادر وفقنا الله سبحانه و ایاک فرصت حیات بسیار قلیل است
و عذاب ابدی متفرع بران حیف باشد که کسی این فرصت را در تحصیل امور
لاطایل صرف نماید و ملتزم الام مخلد گردد ای برادر مردم از اطراف و جوانب
ترک اسباب دنیوی نموده در رنگ مور و ملخ می ریزند و شما قدر
دولت خانگی را ناشناخته در طلب دنیا دنیه بذوق میدوید و
بشوق خواهان حصول آیند الحیا شعبة من الایمان حدیث نبوی است علیه
من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها ای برادر این نوع اجتماع
اهل الله و این قسم جمعیت لله و فی الله که امروز در سرهند میسر است اگر

اگر دو عالم گردید معلوم نیست که عشر عشیر این دولت بدست آید
و شمهٔ ازین ماجرا حاصل کنید و شما اینچنین دولت رامفت از
۷ دست داده اید و آن جواهر نفیس بجوز و مویز در رنگ طفلان اکتفا
نموده اند ع شرمت بادا شرمت بادا ای برادر تا وقت
دیگر شاید فرصت ندهند و اگر دهند این اجتماع بر بانگ از ید
از زمان علاج چیست و تدارک چه بود و تلافی به چه چیز حاصل آید غلط
کرده آید و خطا فهمیده آید بلقمهای چرب و شیرین مفتون نشوید و بلباسهای
نفیس و مزیب فریب نخورید که نتایج آنها غیر از حسرت و ندامت چه در
دنیا و چه در آخرت هیچ نیست بواسطه رضا طلبی اهل و عیال خود را در بلا
انداختن و اختیار عذاب اخروی نمودن از عقل دور اندیش بسیار
دور است حق سبحانه و تعالی عقل دهاد و متنبه کناد ای برادر دنیا که
در بیوفائی مثل است و اهل دنیا که در دنائت و خست مشهور حیف
باشد که عمر گرامی خود را از برای بیوفا و خسیس صرف نماید ما علی الرسول الا کسی
البلاغ والسلام مکتوب دویست و هشتم بملا طاهر لاهوری صدور
یافت در بیان بعضی از نصایح و مواعظ که بمقام شیخی و تکمیل تعلق دارد
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف وصول یافت
موجب فرحت گشت از حلاوت و التذاذ یاران نوشته بودند فرحت
بر فرحت افزود ای برادر حق سبحانه و تعالی که شما را این منصب کرامت
فرموده است شکر این نعمت عظمی را بر وجه اتم ادا نمائید و محافظت
کنید که امری صادر نشود که باعث نفرت خلایق گردد که وبال عظیم است
نفرت خلق مناسب حال ملامتیه است که به شیخی و دعوت کار ندارند

بلکه مقام ملامت نقیض مقام شیخی است مبادا این دو مقام را خلط نمایند
و در عین شیخی آرزوی ملامت کنند که ظلم عظیم است و در نظر مریدان
خود را متحمل دارند و در اختلاط و موانست با مسترشدان افراط ننمایند
که باعث استخفاف است که منافی افاده و استفاده است و در محافظت
حدود شرعیه نیک رعایت نمایند هما امکن عمل بر رخصت تجویز نکنند که هم
منافی این طریقه علیه است و هم مناقض دعوای متابعت سنت سنیه
عزیزی فرموده است ریاء العارفین خیر من اخلاص المریدین چه ریای
عارفان از برای جذب انجذاب قلوب طلاب است بجناب قدس
خداوندی جل سلطانه پس ناچار از اخلاص مریدان بهتر باشد و ایضاً
اعمال عارفان از اسباب تقلید است مر طالبان را در اتیان اعمال
اگر عارفان عمل نکنند طالبان محروم مانند پس عارفان برای آن کنند
تا طالبان بآن اقتدا نمایند این ریا عین اخلاص است بلکه بهتر از اخلاص
که از برای نفع خود باشد از اینجا کسی گمان نکند که عمل عارفان محض از برای تقلید
طالبان است و عارفان را بعمل احتیاج نیست عیاذاً بالله سبحانه این
خود عین الحاد و زندقه است بلکه عارفان در اتیان اعمال با سایر طالبان
برابرند و از اتیان اعمال هیچ کس را استغنا نیست غایة ما فی الباب در
اعمال عارفان گاه هست که نفع طالبان که مربوط بتقلید است نیز ملحوظ است
و بآن اعتبار از ریا می نامند بالجمله در قول و بالفعل نیک محافظت نمایند
که اکثر خلایق درین اوان هنگامه طلب اند کاری بوقوع نیاید که منافی این
مقام باشد و جهال را طعن اگر برسانند از حضرت سبحانه و تعالی استقامت
طلبند دیگر از حصول نسبتها مشایخ نوشته بودند جه اگر ربشما بالمشافهه

گفته شده است ما ورای آن چیزی نگفتند که در آن خیریت نیست
زیاده چه نویسد مکتوب دویست بیست و هشتم بمیر محمد نعمان صدور
یافت در بیان بعضی از نصایح که بمقام تکمیل و تعلیم دارد و ما یناسب ذلک
مکتوب مرغوب اخوی سیادت پناهی رسید موجب فرحت گشت
ای برادر مکرر بشما گفته شده است که مدار این طریق بر دو اصل است
بر شریعت بجدی که بر ترک ادنای آداب آن راضی نباید شد و رسوخ
و ثبات است بر محبت و اخلاص شیخ طریقت بنهجی که اصلاً بروی
مجال اعتراض نماند بلکه جمیع حرکات و سکنات او زیبا و محبوب در نظر
مرید درآید عیاذاً بالله سبحانه در امری از آن امور که باین دو اصل
متعلق است خللی واقع شود و اگر بعنایت الله سبحانه این دو
اصل مستقیم است سعادت دنیا و آخرت نقد وقت است
و نصایح و وصایای دیگر نیز گوش زد شما شده است در مرا
عات آن احتیاط فرمایند و بتضرع و زاری تلافی تقصیرات
نمایند در عشره این ذی الحجه اعتکاف بنشینند به نیت قضای
اعتکاف عشره اخیره ماه رمضان که وقت آن ترک شده باشد
تا باین نیت مرتکب سنت باشند و در آن عشره اعتکاف بتضرع
و زاری و التجا و نیاز و عذر و تقصیرات جویند فقیر نیز در آن
عشره مدد شما خواهند نمود ان شاء الله تعالی در تحریر اجازت
نامه که این همه مبالغه و ابرام دارند مقصود چیست اجازت
تعلیم طریقت بشما داده است اگر او کفایت نکند اجازت نامه چکار
خواهد کرد و لازم نیست که هرچه در خاطر بگذرد از آن البته سعی باید کرد

طریقه تعلق

استقامت

چیزها بخاطر میگذرد که ترک آن اولی و انسب است نفس لجوج است
امری را که پیش گرفت میخواهد که آنرا بانصرام رساند و بحقیت و بطلان
آن ملاحظه نمی کند بخاطر شما چند کلمه نوشته شد حضرت حق سبحانه نافع آرد
و فکر کار خود باید کرد تا ایمان بسلامت برد اجازت نامه مریدان
بکار نخواهند آمد در ضمن کار خود اگر شخصی بطلب صادق بیاید از تعلیم
طریقت بگذرند نه آنکه تعلیم طریقت را اصل کار گیرند و معامله خود را تابع آن سازند این خود سراسر ضرر
و خسارت است

**مکتوب دویست و بیست و نهم بمرزا حسام الدین احمد صادر یافت
در بیان آنکه طریق ما همان طریق حضرت ایشان است و نسبت همان نسبت
لیکن تکمیل صناعت و تتمیم نسبت بتلاحق افکار و تعاقب انوار است**

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مراسلات شریفه که نامزد مخلصان
مشتاق خود ساخته بودند پی در پی رسید موجب ازدیاد فرحت
و باعث افراط محبت گشت جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزاء مجملا حل
بعضی از شبهات و ترددات که اندراج یافته بود آنکه طریق ما همان
طریق حضرت ایشان است قدس الله تعالی سره الاقدس و نسبت
همان نسبت شریفه آنحضرت کدام طریق از آن طریق عالی و کدام نسبت
از آن نسبت علیه اولی و انسب است که کسی آنرا اختیار نماید غایت ما
فی الباب تکمیل صناعت و تتمیم هر نسبت بتلاحق افکار است و تعاقب
انوار است مثلا نحوی که در زمان سیبویه بود و بتلاحق افکار متاخران
ده صد زیاده گشته است و محرر و منقح شده مع ذلک همان نحو سیبویه است
که افکار متاخران بیش از مشاطگی و تزیین آن ننموده است مقوله شیخ
علاء الدوله قدس سره بسمع شریف رسیده باشد که فرموده هر چند

وسایط بیشتر بود راه نزدیکتر و روشن تر گردد و این قسم زیادتی بر آن
نسبت علیه که بطریق مشاطگی و تزیین پیدا شده باشد و در گفت آمده جمعی را
در تخیلات انداخته است حقیقت معامله اینست که بی تکلف و تصنع نموده
آمد مکتوبات و رسایل این فقیر را ببینند که این طریق را طریق اصحاب
کرام علیهم الرضوان ثابت کرده است و این نسبت را فوق همه نسب مدلل
ساخته و مداحی این طریق عالی و اکابر این طریق را بر نهجی نموده است
که هیچکس از خلفای این خانواده بزرگ بایراد عشر عشیر آن موفق
نگشته و ایضا این فقیر در روزمره و در نشست و خاست رعایت آداب
و لوازم این طریق بر وجه اتم مینماید و سر موئی مخالفت و احداث تجویز
نمیکند عجب است که این همه هنرها از نظر مستور مانده است و اگر با
الفرض در ایام ازار نسبت به بعضی یاران در کلمه و کلام سخن ناملایم واقع
شده باشد در نظر در آمده عجبتر آنکه شما امثال این سخنان را باور میدارید
و بمجرد شنیدن از جا میروید اگر حسن ظن است چرا مخصوص بآن جماعه
است ما مگر قابل حسن ظن نیستیم بالجمله اگر مدار بر گفت و شنود است
از دست سخن چینان خلاصی متصور نیست و اخلاص متوقع نه از گفت و
شنود بگذرند و از امور گذشته یاد نکنند تا اخلاص متصور شود و رفع
کلفت دیرینه گردد و نوشته بودند که وقت تربیت حضرات بزرگزادگان
رسیده میگذرد و وصیت حضرت ایشان قدس سره یاد داده بودند
مخدوما مگر ما سعادت خادمانست که بخدمت مخدوم زادهای خود قیام
کردند لیکن درین مدت از خدمت ظاهری بواسطه موانع معلومه خود را
معاف میداشت و انتظار ظهور زمان وصیت علیه میکرد حالا اگر میرسند

که مانعی نیست ورا دگفت وشنود مسدود گشته است اشارت فرمایند
که چند روز آمده باین خدمت اشتغال نماید واگر نیک ملاحظه مینمایند
میداند که درین کار مجرد امتثال امر وصیت باید نمود والا تربیت ظاهر
وباطن شما ایشانرا کافیست احتیاج دیگری نیست دیگر مولانا عبد اللطیف اخوی م
میفرمودند که میان محمد قلیج مخدومزاده کلان را در حق تعلیم و تربیت
ظاهری بخود گرفته است وایشان نیز تجویز این معنی نموده اند استماع
این خبر در تعجب آورد اگر او از نارسائی خود چیزی تخیل کند ایشان چون
تجویز نمایند ازین می ترسد که مبادا آزار محمد قلیج جای دیگر سرایت
کند والسلام مکتوب دویست وسی ام بشیخ یوسف برکی صدور یافت
در علو همت وعدم اکتفا بانچه حاصل شود بلکه نفی آنچه مشهود و معلوم گردد
و اثبات معبودی بی چون و بیچگون که ماورای دید و دانش است م

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی شمه از احوال گرامی شمامیان
بابو بامر شما اظهار نمودند واستفسار حقیقت آن فرمودند بناء علی ذلک
چند کلمه نوشته آمد مخدوما این قسم احوال در اوایل مبتدیان این راه اقدام م
را بسیار دست میدهد و هیچ در اعتبار نمی آرند بلکه نفی آن می نمایند
وصل کو نهایت کدام شعر کیف الوصول الی سعاد و دونها قلل الجبال و دونهن
حتوف حق الله تعالی بیچون و بیچگونه است هرچه در دید و دانش وشهود
ومکاشفه درآید غیر اوست سبحانه و او تعالی وراء الوراست زنهار بجوز
وموئز این راه در رنگ طفلان گول نشوند و بوصول و نهایت مغرور
نگردند واحوال و واقعات را پیش شیخان ناقص ظاهر نسازند که ایشان
باندازه یافت خود قلیل را کثیر می انگارند و بدایت را نهایت میشمرند

لاجرم مستعد در زعم کمال می افتد وفتور در طلب او راه می یابد شیخ طالب م
کامل باید طلبید و معالجه امراض باطنه از و باید خواست تا زمانی که بشیخ
کامل برسید باید که این احوال را در تحت لا در آورده و اثبات معبود برحق نفی بکنید م
که بیچون و بیچگونه است نمایند حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند
هرچه دیده شد وشنیده شد و دانسته شد آن همه غیر است بحقیقت
کلمه لا نفی آن باید کرد و بیشتر نیز هرچه رو دهد نفی بکنید که او تعالی وراء
الوراست و در جانب اثبات غیر از تکلم بکلمه مستثنی هیچ در دست
نباشد طریق اکابر این طریقت اینست والسلام علی من اتبع الهدی والتزم
متابعت المصطفی علیه وعلی اله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها
مکتوب دویست وسی ویکم بمیر محمد نعمان صدور یافت در جواب
اسوله که نموده و پرسیده که فرق در میان حصول و وصول چیست
و اسمای که مبادی تعینات انبیا است علیهم الصلوات والتسلیمات
همان اسما مبادی تعینات اولیاست م یا نه و اگر هست فرق چیست و پرسیده بود
که منع میکنند که بدعت است و حال آنکه ذوق و شوق می بخشد چرا ذکر جهر م
از چیزهای دیگر که در زمان آن سرور نبوده علیه الصلوات والسلام
منع نمی نمایند مثل لباس فرجی وشال و سراویل نحمده ونصلی علی نبیه
ونسلم علیه وعلی آله الکرام دو مکتوب شریف بتعاقب رسید مکتوب
اول هرچند مبنی از شورش و اضطراب بوده اما مکتوب ثانی ملایم و
هموار بوده است ومشعر از شوق و سرگرمی محبت آثار را زمانی
که میر سعد الدین راهی میشدند طلب کتابت نموده بودند در آن وقت
بیدماغ و مقبوض بود جواب بخط خود نتوانست نوشت بعد لا بمای آنکه
بمحمد حسن

جدا جدا کلمه که بنویسد در وقت جدا ماعی اگر کلمه نا ملایم مندرج شده باشد
معذور خواهند داشت با آنکه باید که باندک چیزی بی جا نگردند و معامله را
برهم نزنند حق سبحانه و تعالی نکند که آزاری در میان باشد یا آزردگی رنجش
و اعتراض چیزی نوشته آید از روی نصیحت اگر چیزی نوشته شود خوشحال
باید بود و مکتوب ثانی شما بسیار محظوظ ساخت حرارت در بهرام در کارها است
بزرگی وافر دگی نصیب اعدا باد نوشته بودند که فرق در میان حصول
و وصول نمی تواند فهمید ای برادر حصول با وجود بعد متصورست و وصول
متعذر عنقا را که بصورت مخصوصه تصور میکنیم می توان گفت که عنقا در مدرکه
ما حاصل است اما وصول با عنقا متحقق نیست زیرا که ظلیت که عبارت
از ظهور شیٔ است و در مرتبه ثانیه منافی حصول آن شی نیست اما وصول
شی ظلیت را بر نتابد فافترقا و ایضا پرسیده بودند که اسمائی که مبادی
تعینات تعینات انبیا اند یا نه اگر هست فرق چیست ای عزیز مبادی تعینات
انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات کلیات اسماست و اولیا جزئیات آن اسما
که در تحت آن کلیات مندرج است و مراد از جزئیات آن اسما همان اسماست
که بقیدی از قیود ماخوذ گشته است کالارادة المطلقة و الارادة المقیدة بشیٔ
و چون اولیا را بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات
ترقی واقع میشود و رفع آن قید نموده ملحق بمطلق خواهد بود و این فرق را در
بعضی مکاتیب بتفصیل مذکور ساخته است ملاحظه خواهند نمود و ایضا پرسیده
بودند که منع از ذکر جهر میکنند که بدعت است با آنکه ذوق و شوق می بخشد
چرا از چیزهای دیگر که در زمان آن سرور نبوده مثل لباس فرجی و شال و سر اول
منع نمی کنند و ما عمل آن سرور علیه و علی آله الصلوة و السلام دو نوع است بر سبیل

انبیاست علیهم الصلوة والسلام همان اسمای مبادی اولیاست و مبادی تعینات ایشان

علیه و علی آله الصلوة والسلام منع نمیکنند

عبادتست

عبادتست یا بر طریق عرف و عادت عملی که بر سبیل عبادت بوده
خلاف آنرا از بدعت نا منکر میدانیم و بمنع آن مبالغه می نمائیم که
احداث در دین است و آن مردود است و عملی که بنا بر عرف و عاد
ت است خلاف آنرا بدعت منکر نمی دانیم و در منع آن مبالغه نمی
نمائیم که بدین تعلق ندارد وجود و عدم آن مبنی بر عرف و عاد
ت است نه بر دین و ملت چه عرف بعضی از بلاد دیگر است
و همچنین در یک بلده باعتبار تفاوت ازمنه تفاوت عرف واقعه
است مع ذلک رعایت سنت عادی نیز مثمر نتایج است
و منتج سعادات ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعة سید المرسلین
علیه و علیهم و علی تابعی کل من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها
و السلام مکتوب دویست و سی و دوم در بیان حقیقت دنیای
دنیه و قبح مزخرفات ردیه آن و علاج ازاله محبت این دنیه و ما یناسب
ذلک حق سبحانه و تعالی حقیقت دنیای دنیه نامرضیه را و قبح
مزخرفات و مموهات ردیه را در نظر بصیرة منکشف گردانیده حسن
و جمال آخرت را با طراوت جنات و انهار آن و بازیادتی لقای
پروردگار در ان جل سلطانه جلوه گردانا د بحرمت سید المرسلین علیه
و علی آله و علیهم الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها تا از ین
قبیح سریع الزوال بی رغبتی حاصل گشته بکلیت توجهی بعالم بقا که محل
رضای مولی است جل شانه میسر آید و تا قبح این دنیه ظاهر نشود خلاصی
از گرفتاری آن محال است و تا خلاصی از گرفتاری آن میسر نشود فلاح
و نجات اخروی متعذر حب الدنیا راس کل خطیئة قضیه مقرر است

خلاف عرف بعضی از بلاد

[illegible]

وجون معالجه باضداد است علاج ازاله محبت این دنیه منوط باشد برغبت
نمودن در امور آخرت واتیان اعمال صالحه بروفق احکام شریعت غرا حضرت
حق سبحانه وتعالی حیات دنیا را منحصر در پنج چیز بلکه در چهار چیز کرده اند حیث
قال الله تعالی انما الحیوة الدنیا لعب ولهو وزینت وتفاخر بینکم وتفاخر بینکم
وتکاثر فی الاموال والاولاد پس ناچار وقتی که اشتغال باتیان اعمال صالحه
نماید جز اعظم آن که لعب ولهو است رو بنقصان آرد واجتناب از
لبس حریر وتلبس به ذهب وفضه که عمده در تحصیل زینت اند فرماید جزء
دیگر پیش که زینت است رو بزوال آرد وچون یقین نماید که فضیلت
وکرامت نزد خدای عز وجل بورع وتقوی است نه بحسب ونسب آن
از تفاخر باز ماند وچون داند که اموال واولاد ومانع ذکر حق اند سبحانه ومعرض
از جناب قدس او تعالی ناچار از تکاثر وران تقاعد فرماید وتر اید از ازان معایب
شمرد بالجمله ما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا اکیلا یفرکم شیء داوم
ترا از کنج معقود نشان نه گرما نرسیدیم تو شاید برسی بقیة المرام میان شیخ عبد المومن
بزرگ زاده اند تحصیل علوم بانجام رسانیده سلوک طریقه صوفیه مینمایند ودر ضمن
این سلوک احوال غریبه مشاهده مینمایند ضرورت بشری که از قبیل اهل وعیال
مینخیزد بلی احتیار مضطر میسازد این فقیر از برای دفع این اضطرار دلالت
بجناب شما نموده من دق باب الکریم انفتح والسلام مکتوب دویست سی
وسیوم بسلالة الاعاظم جناب شیخ فرید در بیان بعضی نصایح به حسن ادای صدور نامه
ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی جادت جدکم الامجد علیه وعلی آله واصحابه من الصلوات
افضلها ومن التسلیمات اکملها در ایام عرس حضرت خواجه حبیبو قدس سره بحضرت
دهلی رسیده بخاطر داشت که در ملازمت علیه نیز برسد دریغ اشتا خبر کوچ منتشر گشت

بضرورت توقف نموده به چند کلمه نامربوط تصدیع داده گشت اگر در
حضور است واگر در غیبت به همگی همت خواهان سلامتی ایشان است
از آنچه نباید ونشاید ودر بعضی اوقات غلبه خیراندیشی بران می آرد که نیکی
ایشان را اختیار کرده از آنچه شایان عتبه علیه ایشان نباشد بتاکید ومبالغه
مانع آید ودر مجلس شریف نااهلان را نگذارد اما مید اند که جمیع آرزوها
میسر نیست بضرورت بدعای ظهر الغیب رطب اللسان است
شاید که در معرض قبول افتد حضرت خواجه احرار قدس الله سره از بزرگی
وکلانی خود میفرمودند که هر چند وگفته است که کسی چنان کلان شود
که اگر او بهم شود عالم برهم شود اما چه توان کرد که ما را بی ما کلان ساخته اند
امروز آن قسم بزرگی وکلانی نزدیک است که در ماده جناب شما صادق
آید چه رفاهیت شما رفاهیت خلایق است وبالعکس ازینجاست که نزد
مردم وعار خیر شما در رنگ وعار نزول مطر است که بعامه خلایق نافع
است پس حیف باشد که با آن کلانی وبزرگی برابر دانه خشخاش جائی
انگشت خشخاش ماند وآن دانه خشخاش بر دل دوستان وخیراندیشان
بار عظیم است کرم نموده ایشان را سبکسار سازند چند گاه است که
این خیراندیش ازین مقوله حرفی ننوشته که مبادا تکرار ومبالغه گران
آید
یار نازک بدن از باد هوا می رنجد ❊ همچو کاه برگ ز آسیب صبا
می رنجد ❊ اما از دوستی دور نمود که بملاحظه گرانی خاطر در مقام سکوت آید
حافظ وظیفه تو دعا گفتن است وبس ❊ در بند آن مباش که نشنید یا شنید
چند گاه است که داعیه زیارت حرمین شریفین حرسهما الله سبحانه
عن الآفات پیدا شده است وباعث این سفر همان داعیه است

وجون این معنی منوط باستمزاج واسترضای ایشان بوده خبر کوج آن
داعیه را در تسویف انداخت الخیر فیما صنع الله سبحانه والسلام مکتوب
دویست وسی وچهارم در بحقایق آگاه ومعارف دستگاه عالم ربانی عارف
سبحانی مخدوم زاده کلان اعنی الشیخ محمد الصادق سلمه الله وابقاه واوصله الی غایت ما یتمناه صدور یافت دربیان آنکه حقیقت واجب الوجود تعالی
وجود محض وصرف است که منشای هر خیر وکمال است وحقایق ممکنات عدمات اند
که منشای هر شر ونقص اند ومعنی من عرف نفسه فقد عرف ربه وبیان تجلی ذاتی که
فوق جمیع نسب واعتبارات است ومعنی تاویل کریمه الله نور السموات
والارض وما یناسب ذلک مع اسولة واجوبة تتعلق بتوضیح هذا المقام وتنبیهات
تتعلق بتلخیص هذا المرام بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین اما بعد حمد خدای
تعالی جون درود پیغمبر رهنمون معلوم فرزندی اعزی باد که حقیقت حق
سبحانه وجود صرف است که امری دیگر بآن انضمام نیافته است
وآن وجود تعالی منشاء هر خیر وکمال است ومبداء هر حسن وجمال وجزئی
است حقیقی وبسیطی است که ترکیب اصلا بآن راه نیافته است لا ذهناً
لا خارجاً وبحسب حقیقت ممتنع التصور است ومحمول است بر ذات تعالی
مواطاة لا اشتقاقاً هر چند نسبت حمل را نیز دران موطن فی الحقیقة گنجایش
نیست زیرا که جمیع نسب درانجا ساقط گشته اند ووجودی که عام ومشترک
است از ظلال آن وجود خاص است تعالی وتقدس واین ظل محمول است
بر ذات تعالی وتقدس وبر اشیاء وبرسبیل تشکیک اشتقاقاً لا مواطاة
ومراد از آن ظل ظهور حضرت وجود است تعالی در مراتب تنزلات
واز افراد آن ظل اول واقدم واشرف وجود است که محمول بر ذات است

تعالی اشتقاقاً پس در مرتبه اصالت الله تعالی وجود توان گفت نه الله
تعالی موجود ودر مرتبه آن ظل الله تعالی موجود صادق است نه الله
تعالی وجود وجون حکما وطایفه از صوفیه که بعینیت وجود قایل گشته اند وبه
حقیقت این فرق اطلاع نیافته اند وظل را از اصل جدا نه ساخته حمل اشتقاق
وحمل مواطاة هر دو در یک مرتبه اثبات نموده اند ودر تصحیح حمل اشتقاق
محتاج به تمحل وتکلف گشته والحق ما حققت بالهام الله سبحانه واین اصالت
وظلیت در سایر صفات حقیقیه است ایضا زیرا که در مرتبه اصالت که موطن در انک اصالت و ظلیت
اجمال است وغیب الغیب حمل این صفات بطریق مواطات است
نه بطریق اشتقاق توان گفت تعالی علم ونمی توان گفت که الله تعالی عالم
زیرا که در حمل اشتقاق از حصول مغایرت چاره نبود ولو بالاعتبار
وهو مفقود فی ذلک الموطن راساً اذ التغایر لا یکون الا فی المراتب
الظلیة ولا ظلیة ثم لانه فوق التعین الاول بمراحل لان النسب الملحوظة
بطریق الاجمال فی ذالک التعین ولا مجال لملاحظة شئ من الاشیاء بوجه
من الوجوه فی ذلک الموطن ودر مرتبه ظل که تفصیل آن اجمال است حمل اشتقاق
صادق است نه حمل مواطات لیکن عینیة این صفات دران مرتبه
فرع عینیة وجود است تعالی که مبداء هر خیر وکمال است ومنشاء هر حسن
وجمال واین فقیر در کتب ورسایل خود هر جا نفی عینیت وجود کرده است
مراد ازان وجود ظلی باید داشت که مصحح حمل اشتقاق است واین
وجود ظلی نیز مبداء آثار خارجیه است پس ماهیاتی که بآن وجود متصف
گردند در هر مرتبه از مراتب موجودات خارجیه خواهند بود فافهم
فانه ینفعک فی کثیر من الواقع پس صفات حقیقت نیز موجودات

خارجیه نباشند و ممکنات نیز در خارج موجود بودندی ای فرزند سر غامض بشنو
که کمالات ذاتیه در مرتبه حضرت ذات تعالی و تقدس عین حضرت
ذات است مثلا صفت علم دران موطن عین حضرت ذات تعالی و همچنین
قدرت و ارادت و سایر صفات و ایضا دران موطن حضرت ذات تمامه
علم است و همچنین تمامه قدرت است نه انکه بعض حضرت ذات علم است
و بعض دیگر قدرت که تبعض و تجزی انجا محال است و این کمالات که گویا
منتزع از حضرت ذات است تعالی در مرتبه حضرت علم تفصیل یافته
است و تمیز پیدا کرده مع بقای حضرت الذات تعالت و تقدست علی
تلک الصرافة الاجمالیة الواحدانیة بعد ازان هیچ چیز دران موطن نمانده که
در این تفصیل داخل نشده و متمیز نگشته بلکه جمیع کمالات که هر کدام ایشان
عین حضرت ذات بوده تعالی در مرتبه علم آمده است و این کمالات مفصله
در مرتبه ثانی وجود ظلی پیدا کرده صفات نام یافته اند و قیام بحضرت ذات
که اصل این هاست پیدا کرده اند و اعیان ثابته نزد صاحب فصوص
علیه الرحمة عبارت از همان کمالات مفصله است که در خانه علم وجود
علمی حاصل کرده است و نزد فقیر حقایق ممکنات عدمات اند که ماوای
هر شر و نقص اند با آن کمالات که در آنها منعکس گشته اند این سخن
تفصیلی میطلبد بگوش هوش می باید شنید بدان ارشدک الله تعالی
که عدم مقابل وجود است و نقیض اوست پس بالذات منشاء هر شر
و نقص باشد بلکه عین هر شر و فساد بود چنانچه وجود در مرتبه اجمال
عین هر خیر و کمال است و چنانکه حضرت وجود در موطن اصل الاصل محمول
بر ذات تعالی بطریق اشتقاق نیست عدم نیز که در مقابل آن وجود است

محمول بوده است بر ماهیت عدمیه بطریق اشتقاق مثبت در آن مرتبه آن
ماهیت را معدوم نمی توان گفت بل هو عدمٌ محض و در مراتب تفصیل
علمی که با آن ماهیت عدمیه تعلق یافته است جزئیات آن ماهیت
متصف بعدم می گردند و حمل اشتقاق در انها راست می آید و مفهوم
عدم که گویا منتزع از آن ماهیت اجمالیه عدمیه است و کالظل است
مر آن ماهیت را بر جمیع افراد مفصله آن بطریق اشتقاق حمل می یابد کما
سیجیٔ و چون آن عدم در مرتبه اجمال عین هر شر و فساد بوده و در
علم الله سبحانه هر شری از شری دیگر جدا گشته بود و هر فسادی
از فسادی دیگر امتیاز داشته چنانکه در جانب وجود در مرتبه
اجمال حضرت وجود عین هر خیر و کمال بوده و در مرتبه تفصیل علمی هر کمال
از کمالی دیگر امتیاز یافته و هر خیری از خیری دیگر جدا گشته پس هر کمالی
ازین کمالات وجودیه در هر نقصی ازین نقایص عدمیه که مقابل اوست
در خانه علم منعکس گشته است و صور علمیه یکدیگر با همدیگر پیدا کرده
و آن عدمات که عبارت از شرور و نقایص اند با آن کمالات منعکسه
که در مرتبه حضرت علم تفصیل علمی یافته اند ماهیات ممکنات اند غایت
ما فی الباب آن عدمات در رنگ اصول و مواد آن ماهیات اند
و آن کمالات همچون صور حاله در ان پس اعیان ثابته نزد این حقیر
عبارت ازین عدمات و ازان کمالاتست که با یکدیگر ممتزج گشته اند
و فاعل مختار جل سلطانه این ماهیات عدمیه را با لوازم انها و با کمالات
ظلال وجودیه آنها که در حضرت علم منعکس گشته اند و ماهیات ممکنات
نام یافته هرگاه خواسته است با آن وجود ظلی منصبغ گردانیده موجودات

مزجی

خارجیه ساخت و مبدا آثار خارجیه گردانید باید دانست که منصبغ
ساختن صور علمیه را که عبارت از اعیان ثابته ممکنات اند و ماهیات
ایشان نه بآن معنی است که صور علمیه از خانهٔ علم بر آمده وجود خارجی
پیدا میکنند که آن محال است و مستلزم جهل تعالی الله عن ذلک
علوا کبیرا بلکه بآن معنی است که ممکنات در خارج بر طبق آن صور
علمیه وجودی پیدا کرده اند و ورای وجود علمی و وجود خارجی
موافق آن وجود علمی حاصل نموده در رنگ آنکه استاد نجار
در ذهن صورت تخت را تصویر نموده در خارج اختراع آن نماید
درین صورت آن صورت ذهنیه سریر که در معنی ماهیة آن سریر است
از خانهٔ علم آن نجار نه بر آمده است وجودی بر طبق آن صورة ذهنیه
پیدا کرده است فافهم بدانکه هر عدمی بطلی از ظلال کمالات وجود
که مقابل اوست و منعکس در و منصبغ گشته در خارج زینتی پیدا
کرده است بخلاف عدم صرف که باین ظلال متاثر نگشته است
و رنگی نگرفته چگونه رنگی بگیرد که مقابل این ظلال نیست اگر مقابله دارد
بحضرت وجود صرف دارد تعالی و تقدس پس عارف تام المعرفة
چون بحضرت وجود ترقی نموده در مقام عدم صرف نزول نماید
بتوسل او این عدم نیز بآن حضرت انصباغی پیدا کرده مزین میگردد
و مستحسن میشود و دراین زمان جمیع مراتب اعدام آن عارف که
فی الحقیقة جمیع مراتب ذاتیه اوست اجمالی و تفصیلی حسن و خیریت
پیدا کرده است و کمال و جمال حاصل نموده و این خیریت
که در جمیع مراتب ذاتیه سرایت نماید مخصوص باین چنین عارفست

بلکه در خارج آن سریر را

و غیر او را اگر خیریت سرایت نموده است یا مقصور است بر
بعضی مراتب تفصیلیه اعدام ذاتیه او و یا در جمیع مراتب تفصیلی او
دویده است علی تفاوت الدرجات و این قسم اخیر نیز نادر الوجود است
اما در مرتبه اجمال عدم که عین هر شر و نقص است هیچ یکی را از غیر آن
عارف بوئی از خیریت نیافته است و رنگی از حسن پیدا نکرده پس
ناچار شیطان آن عارف که بخیریت تام متصف گشته نیز حسن اسلام
پیدا کند و نفس امارهٔ او که مطمئنه گشته از مولای خود راضی گردد اینجاست
که سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات فرموده اسلم
شیطانی پس هیچ غازی در غزا از وی سبقت نکند و مثل شیطان را
دلالت بخیر ننماید سبحان الله معارفی که ازین حقیر بجوا است بظهور
می آید اگر اکثری جمع شده در تصویر آن کوشند معلوم نیست که
میسر شود مانا که حظ وافر ازین معارف نصیب حضرت مهدی موعود
علیه الرضوان خواهد بود اگر بادشه بر در پیره زن بیاید تو ای
خواجه سبلت مکن فتبارک الله احسن الخالقین و الحمد لله رب
العالمین پس ذوات ممکنات عدمات باشند که ظلال کمالات
وجودی در آنها منعکس گشته مزین ساخته است پس ناچار ممکنات
بالذات ماوای هر شر و فساد باشند و ملاذ هر سوئ و نقص هر خیر
و کمال که در اینها تعبیه فرموده اند عاریتی است که از حضرت وجود
که خیر محض است فایض شده است کریمه ما اصابک من حسنة فمن الله
و ما اصابک من سیئة فمن نفسک شاهد این معنیست و چون از فضل
خداوندی جل سلطانه این دید عاریت استیلا یابد و کمالات خود را

درست از آن طرف مبند خود را نشر محض یابد و نقص خالص داند و هیچ کمالی در
خود مشاهده نکند اگرچه بطریق انعکاس باشد در رنگ آن شخص که برهنه بود و
جامه عاریت در بر کرده باشد و این دید عاریت بروی بکمال استیلا یابد
برنهجی که درست جامها را در تخیل بصاحبش بدهد هرائینه خود را بذوق برهنه
یابد اگرچه جامه عاریت داشته باشد صاحب این دید مشرف بمقام عبدیت
میگردد که فوق جمیع کمالات ولایت است تنبیه این اجتماع شر و خیر
ونقص وکمالات که فی الحقیقه اجتماع وجود و عدم است از قبیل جمع نقیضین نیست
که تواند محال دانی زیرا که نقیض وجود صرف عدم صرف است و این مراتب
ظلیه چنانکه در جانب وجود از ذروهٔ اصل بحضیض تنزلات نزول فرموده اند
در جانب عدم نیز آن مراتب ظلیه از حضیض صرافت عدم ارتقا نموده اند اجتماع
اینها در رنگ اجتماع عناصر متضاده است که صورت ضدیه هر کدام را منکسر
ساخته جمع فرموده اند فسبحان من جمع بین الظلمة والنور اگر گفته شود که تو در
بالا عدم صرف را نیز حکم بانصباغ کردهٔ بوجود صرف که نقیض اوست پس اجتماع
نقیضین پیدا شد گوئیم که اجتماع نقیضین در یک محل محال است اما قیام یک نقیض
بنقیض دیگر و اتصاف یکی بدیگری محال نیست چنانکه ارباب معقول گفته اند
که وجود معدوم است و اتصاف وجود بعدم محال نیست پس اگر عدم
موجود شود و منصبغ بوجود گردد چرا محال باشد اگر گویند که عدم از
معقولات ثانویه است که منافی وجود خارجی است پس بوجود خارجی
چگونه متصف گردد در جواب گوئیم که مفهوم عدم را از معقولات ثانویه
گفته اند اما اگر فردی از افراد عدم متصف گردد بوجود چه فساد است
چنانکه ارباب معقول در وجود گفته اند بطریق اشکال که وجود باید که عین ذات

واجب الو

واجب الوجود تعالی و تقدس نباشد زیرا که وجود از معقولات ثانویه
است که وجود خارجی ندارد و ذات واجب الوجود تعالی و تقدس
در خارج موجود است پس عین نباشد و در جواب آن گفته اند که مفهوم
وجود از معقولات ثانویه است نه جزئیات او پس جزئی از جزئیات او منافی
وجود خارجی نباشد و تواند بود که در خارج موجود بود و سوال از تحقیق سابق معلوم
شد که وجود و صفات حقیقیه در مراتب ظلال است و در مرتبه اصل ایشان را وجودی
حاصل نیست این سخن مخالف رای اهل حق است شکر الله تعالی
سعیهم چه صفات را هیچ وقتی از ذات تعالی و تقدس جدا نمی دانند
و ممتنع الانفکاک تصور میفرمایند جواب آنکه ازین بیان جواز انفکاک
لازم نمی آید زیرا که این ظل لازم آن اصل است فلا انفکاک غایت
ما فی الباب عارفی که قبله توجه او احدیت ذات است تعالی و تقدس
و از اسما و صفات هیچ ملحوظ او نیست دران موطن هر آئینه ذات
را می یابد تعالی و از صفات هیچ ملحوظ او نمی شود نه آنکه صفات دران
وقت حاصل نیستند پس انفکاک صفات از حضرت ذات تعالی
و تقدس باعتبار ملاحظه عارف ثابت شد نه باعتبار نفس امر تا مخالف اهل سنت
باشد فافهم ازین بیان لائح گشت معنی قول من عرف نفسه فقد عرف
ربه زیرا که کسی که شناخت حقیقت خود را بشرارت و نقص و دانست
که هر خیر و کمال که در وی تعبیه کرده اند مستعار از حضرت واجب الوجود است
تعالی و تقدس پس ناچار حق را سبحانه بالخیر و کمال و حسن و جمال خواهد
شناخت ازین تحقیقات واضح گشت معنی تاویلی کریمه الله نور السموات
والارض زیرا که چنین شد که ممکنات باسرها عدمات اند که سراسر ظلمت

و شرار نعمت و خیر و کمال و حسن و جمال در ینها از حضرت وجود است
که بنفس ذاتست تعالی و تقدس و عین هر خیر و کمال و هر حسن و جمال پس ناچار
نور آسمانها و زمین حضرت وجود باشد که حقیقت واجب است تعالی
و تقدس و چون این نور در آسمانها و زمین بتوسط ظلال بوده است
از برای رفع وهم و اهمان که بی توسط فهمند تمثیلی از برای آن نور آورده
حیث قال تبارک و تعالی مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة
الی آخر الآیة الکریمة تا ثبوت وسایط فرماید و تفصیل تاویل این کریمه انشاء الله
تعالی در جای دیگر ثبت خواهد یافت که مجال سخن درانجا بسیار است
و این مکتوب گنجایش تفصیل آن ندارد و آنکه گفتیم که معنی تاویلی کریمه است
زیرا که معنی تفسیری مشروط بنقل و سماعست من فسر القرآن برایه فقد کفر
شنیده باشید و در تاویل مجرد احتمال کافیست بشرط آنکه مخالف کتاب
و سنت نباشد پس مقرر شد که ذوات و اصول ممکنات عدماتست و صفات
نقایص و رذایل ایشان مقتضیات آن عدمات که بایجاد قادر مختار جل
سلطانه بوجود آمده اند و صفات کامله در ایشان مستعار از ظلال کمالات
حضرت وجود است تعالی و تقدس که بطریق انعکاس ظهور یافته
بایجاد قادر مختار جل سلطانه نیز موجود شده اند و مصداق حسن و قبح
اشیا آنست که هرچه رو بآخرت دارد و برای آخرت معد است
حسن است اگرچه بظاهر مستحسن نماید و هرچه رو بدنیا دارد و برای دنیا
معد است قبیح است اگرچه بظاهر مستحسن نماید و بحلاوت و طراوت
ظاهر شود کالمزخرفات الدنیویة ازینجاست که در شریعت مصطفویة
علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة منع فرموده اند از نظر کردن بسیل

و هرچه رو بدنیا دارد برای دنیا معد است قبیح است صح

وخواهش لحن امارد و نساء اجنبیه و مزخرفات دنیه که این حسن و
طراوت از مقتضیات عدم است که ماوای هر شر و فساد است اگر
منشاء این حسن و جمال کمالات وجودیه می بود منع نمیفرمودند مگر ازین
راه که توجه نمودن بظل با وجود اصل مستهجن است و این منع منع استحبابی
است نه وجوبی بخلاف منع سابق پس حسنی که در مظاهر جمیله دنیوی
ظاهر و هویداست نه از ظلال حسن اوست تعالی و تقدس بلکه از
لوازم عدم است که بواسطه مجاورة حسن حسنی در ظاهر پیدا کرده است
و فی الحقیقة قبیح و ناقص است در رنگ آنکه زهر را بشکر غلاف سازند
و نجاست را زر اندود نمایند و آنکه تجویز تمتعات نساء جمیله نکاحیه
و اماء جمیله فرموده است بواسطه تحصیل اولاد و بقاء نسل است که مطلوب
است در بقای نظام عالم پس بعضی از صوفیه که بمظاهر جمیله و نغمات مستحسنه
گرفتارند به تخیل آن که این جمال و حسن مستعار از کمالات حضرت واجب
الوجود است تعالی و تقدس که درین مظاهر ظهور فرموده است
و این گرفتاری را نیک و مستحسن می انگارند بلکه راه وصول تصور مینمایند
نزد این حقیر خلاف آن ثابت شده است چنانچه شمه ازان بالا
مذکور شده است عجب کاریست بعضی ازینها دران مطلب خود این
قول را سند می آرند که گفته ایاکم و المرد فان فیهم لونا کلون الله کلمة
کلون الله ایشانرا در اشتباه می اندازد و نمیدانند که این منافی مطلب قول ۴
ایشان است و موید معرفت این درویش است زیرا که کلمه تحذیر
آورده منع توجه بایشان نموده است و منشاء غلط را بیان فرموده
که حسن ایشان مشابه حسن و جمال حق سبحانه نه حسن او تا در غلط نیفتند

قال علیه الصلوة و السلام ما الدنیا والآخرة الا ضرتان ان رضیت احدیهما
سخطت الاخری درین حدیث نیز تصریحی است به انکه درمیا حسن وجمال
دنیوی و درمیان حسن وجمال اخروی تفاضت و مباینه است و معروف است
که حسن دنیوی نامرضی است وحسن اخروی مرضی پس شر لازم حسن دنیوی
باشد وخیر لازم حسن اخروی پس ناچار منشاء اول عدم بود و منشاء ثانی
وجود آری بعضی از اشیا هستند که یک وجه بدی دارند و وجه دیگر با خیر آیت
این اشیا از وجه اولی قبیح اند و از وجه ثانیه حسن و امتیاز درمیان این
دو وجه و درمیان حسن و قبیح هر کدام اینها مفوض بعلم شریعت است قال
الله سبحانه و تعالی ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا و در خبر آمده است
که از آن وقت که دنیا آفریده شده است حضرت حق سبحانه و تعالی بروی
نظر نکرده است و مبغوضه حق است سبحانه این همه بواسطه قبح و شرارت
و فساد اوست که از مقتضیات عدم است که ماوای هر شر و فساد است
حسن و جمال دنیوی و حلاوت و طراوت آن کالمطروح فی الطریق اند
و منظور نظر نیستند جمال اخرت است که شایان نظر است و مرضی حق است
سبحانه قال الله سبحانه و تعالی شکایتاً عن حالهم تریدون عرض الدنیا
والله یرید الآخرة اللهم صغر الدنیا باعیننا و کبر الآخرة فی قلوبنا بحرمت
من افتخر بالفقر و تجنب عن الغنا علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات اتمها
و اکملها و چون شیخ اجل شیخ محی الدین ابن العربی نظر بر حقیقت شرارت و نقص
و فساد اینها نینداخته است حقایق ممکنات را صور علمیه حق جل و علا دانسته
است که آن صور در مرآت حضرت ذات تعالی و تقدس که در خارج جز او
موجود نمیشد اند انعکاس پیدا کرده نمود خارجی حاصل کرده است و آن

صور علمیه را غیر از صور شیون و صفات واجبی ندانسته است جل
سلطانه لاجرم حکم بوحدت وجود کرده است و وجود ممکنات را عین وجود
واجب گفته تعالی و تقدس و شر و نقص را نسبی گفته نفی شرارت مطلق و
نقص محض کرده است ازینجاست که هیچ خیر را قبیح لذاته نمیداند حتی که کفر
و ضلالت را هم نسبت با ایمان و هدایة بد میداند نه نسبت بذوات خود
که آنرا عین خیر و صلاح می انگارد و نسبت بارباب خود اینها را باستقامت
حکم مینماید و کریمه و ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم را
شاهد این معنی میسازد آری هر که حکم بوحدت وجود نماید از امثال این
سخنان چه تحاشی فرماید و آنچه برین فقیر ظاهر ساخته اند آنست که ماهیات
ممکنات عدمات اند با کمالات وجودیه که در آنها منعکس گشته است و ممتزج
شده کما مر مفصلا و الله سبحانه یحق الحق و هو یهدی السبیل ای فرزند این
علوم و معارف که هیچ از یکی از اهل الله بدان تکلم نفرموده است نه بتصریح
و نه باشارت از اشرف معارف اند و اجل علوم که بعد از هزار سال بر منصه
ظهور آمده اند و حقیقت واجب تعالی و تقدس و حقایق ممکنات را کماینبغی
ولیلیق بیان فرموده اند نه مخالفت بکتاب و سنت دارند و نه مباینت
باقوال اهل حق ما ناکه مراد از دعای نبوی علیه و علی آله الصلوة و السلام
که گویا از برای تعلیم امت فرموده اند اللهم ارنا حقایق الاشیاء کما هی
این حقایق اند که در ضمن این علوم مبین گشته است اند و مناسب مقام
عبودیت اند در نقص و ذل و انکسار که ملایم حال بندگی است و لادت دارند
بنده عاجز که خود را عین مولا تصور نموده اند چه لطافت دارد و از کمال
بی ادبی خبر میدهد ای فرزند این آن وقت است که درایام سابقه درینها

درین طور وقتی که بر از ظلمه است پیغمبر اولی العزم مبعوث میگشت و اثبات
شریعت جدیده میکرد و درین امت که خیر الامم است و پیغمبر ایشان خاتم
الرسل علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات علما را مرتبه انبیای بنی اسرائیل
داده اند و بوجود علما از وجود انبیا کفایت فرموده اند لهذا بر سر هر مایه از علما
این امت مجددی تعیین مینمایند که احیای شریعت فرماید علی الخصوص بعد از
مضی الف که در امم سابقه وقت بعثت پیغمبر اولی العزم است و بهر پیغمبری
در ان وقت اکتفا ننموده اند درین طور وقت عالمی عارفی تام المعرفت در
کار است که قایم مقام اولی العزم امم سابقه باشد فیض روح القدس اگر باز
مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد ای فرزند وجود صرف را
مقابل عدم صرف است و بالا گذشت که وجود صرف حقیقة واجب الوجود است
تعالی و تقدس و عین هر خیر و کمال هر چند ملاحظه این عینیة هم اگرچه بر سبیل اجمالی
باشد دران موطن گنجایش ندارد که شائبه ظلیت دارد و عدم صرف که
مقابل آن وجود واجب است آن عدم است که هیچ نسبتی و اضافتی با او راه نیافته است
و عین هر شر و نقص است هر چند این عینیت نیز در انجا نگنجد که بوی از اضافت
دارد و معلوم است که ظهور شی بر وجه اتم در مقابل حقیقی آن شی صورت
بندد و بضدها تتبین الاشیا پس ناچار وجود صرف بر وجه اتم در مرآت ظهورها
عدم صرف حاصل کرد و مقرر است که نزول باندازه عروج است پس
کسی که عروج او بعنایت الله سبحانه بحضرت وجود صرف متحقق شود نزول
او ناچار بعدم صرف که مقابل اوست خواهد بود لیکن در وقت عروج الخ
استهلاک عارف است که جهل آنرا لازم است و در وقت نزول این صحو
متحقق است که مقام علم و معرفتست درین مقام صحو او را المتجلی ذاتی

که مبرا است

که مبرا است از شائبه ظلیت و منزه است از ملاحظه شیون و اعتبارات
ذاتیه مشرف میسازند و می دانستند که پیش ازین هر تجلی که حاصل شده
بود در پرده ظلی از ظلال اسما و صفات و شیون و اعتبارات بوده هر چند
عارف آن تجلی را بی ملاحظه اسما و صفات و شیون و اعتبارات داند
و تجلی حضرت وجود صرف شمرد سبحان الله این عدم که ماوای هر شر و نقص
است بواسطه ظهور تام حضرت وجود تعالی معنی حسن پیدا کرد و آن یافت
که هیچکس نیافت قبیح لذاته بواسطه حسن عارضی مستحسن گشت نفس اماره انسانی
که بالذات بشرارت مایل است از همه مناسبت تام با آن عدم دارد لهذا
در تجلی خاص از همه فایق آمده و بر همه ترقی گزید ع که مستحق کرامت
گناه کارانند باید دانست که عارف تام المعرفت بعد از طی مقامات
عروج و مراتب نزول تفصیلا چون بعدم صرف نزول فرماید و آئینه داری
حضرت وجود نماید حضرت وجود نماید هر اینه جمیع کمالات اسمائی و صفاتی در
وی ظهور خواهد یافت و تفصیلاً همه را تواند خواهد نمود باطنی که مقام اجمال
متضمن آنست و این دولت غیر او را میسر نیست و این آئینه داری لباسی است
فاخر که بر قد او دوخته اند در خزینه حضرت علم هر چند این تفصیل صورت
یافته است اما آئینه داری در مرتبه علم است و آئینه آن عارف در مرتبه خارج ان ام
که در خارج جمیع کمالات را ادا نموده است سوال معنی مرآتیة عدم چیست
و عدم صرف را که لاشی محض است بکدام اعتبار مرآت وجود گفته اند جواب
عدم باعتبار خارج لاشی محض است اما در علم امتیازی پیدا کرده است
بلکه وجود علمی نیز حاصل نموده ثبوت اعیان ثابته و وجود ذهنی و او را مرآت وجود
اعتبار گفته اند که در مرتبه عدم هر چه از نقص و شرارت که ثابت شود از وجود

که نقیض اوست لاجرم مسلوب خواهد بود و هر کمالی که در مرتبه عدم مسلوب
گردد در حضرت وجود مثبت خواهد بود و بس ناچار عدم سبب ظهور
کمالات وجودی گشت ولا معنی للمرآتیة الا هذا فافهم فانه ینفعک والله
سبحانه الملهم ای فرزند این معارف که مسوده یافته اند امید است
که از الهامات رحمانی باشند که اصلا شائبه وساوس شیطانی را در آنجا
مجال نبود دلیل برین معنی آن دارد که چون در صدد تحریر این علوم شد
و ملتجی بجناب قدس خداوندی جل شانه گشت دید که گوییا ملایکه کرام علی
نبینا و علیهم الصلوة والسلام از نواحی آن مقام دفع شیطان میکردند
و نمی گذاشتند که در حوالی آن مکان بگردد والله سبحانه اعلم بحقیقت
الحال و چون اظهار نعم جلیله از اعاظم محامد است باظهار این نعم عظمی جرات
نموده آمد امید است که از مظنه عجب مبرا باشد چگونه عجب را گنجایش
باشد که بعنایت الله سبحانه نقص و شرارت ذاتی خود همه وقت نصب
عین است و کمالات همه منسوب باو تعالی الحمد لله سبحانه رب العالمین
اولا و آخرا والصلوات والسلام علی رسوله دایما و سرمدا و علی آله الکرام
واصحابه العظام و علی سایر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه
و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها مکتوب دویست و سی و پنجم
بملا عبد الغفور سمرقندی و حاجی بیک فرکتی و خواجه محمد اشرف کابلی صدور
یافته در بیان آنکه محبت این طایفه سرمایه سعادات دنیویه و اخرویه است
و توفیق اتیان احکام شرعیه و تحصیل جمعیت معنویه از ثمرات آن محبت است
و ما یناسب ذلک بعد الحمد والصلوات و تبلیغ الدعوات معلوم شریف دوستان
حقیقی و مشتاقان تحقیقی باد که مکاتبات شریفه که مبنی از فرط محبت و اشتیاق

بوده بوصول آن مبتهج و مسرور گردید ثبتکم الله سبحانه علی هذه المحبة این
محبت را سرمایه سعادات دنیویه و اخرویه دانسته از حضرت حق سبحانه
و تعالی ثبات و استقامت بر آن مسالت باید نمود و توفیق اتیان احکام
شرعیه نتیجه این محبت است و تحصیل جمعیت باطن ثمره این مودت
اگر عالم عالم ظلمات و کدورات در باطن بریزند و این محبت را برپا
دارند غم نباید خورد بلکه امید وار باید بود و اگر کوه کوه انوار و احوال
را در باطن افاضه کنند و سر موئی ازین محبت بردارند جز خرابی هیچ نباید
دانست و استدراج باید شمرد این سر رشته را نیک محکم داشته متوجه
کار خود باشند و بامور لاطایل عمر گرانمایه را تلف نسازند س همه اندر
زمن بتو اینست که تو طفلی و خانه رنگینست والسلام علیکم و علی سایر
من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله من الصلوات افضلها
و من التسلیمات اکملها مکتوب دویست و سی و ششم بمخدوم زادگی میان
شیخ محمد صادق سلمه الله سبحانه در بیان بعضی از اسرار صدور یافته
بعد الحمد والصلوة معلوم فرزندی ارشدی باد که از مکتوبات شما که در
شرح احوال نوشته بودند چنانچه مفهوم گشته بود که شما را مناسبتی بولایت
خاصه محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیه پیدا شده است ازین
معنی شکر خداوندی جل سلطانه بجا آورده که از مدتها آرزوی این دولت
داشته که در حق شما بحصول پیوندد این زمان امید وار گشته متوجه
آن شد که شما را باین دولت جذب نماید اتفاقا درین صحبت وجود شما را
داخل ولایت موسوی یافت علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و از آنجا
کشیده داخل دایره ولایت خاصه ساخت لله سبحانه الحمد والمنة علی ذلک

وچون شما به قصد درین ولایت تشریف آورده اند بیست روز است که در کنار خود داشته پرورش مینماید معلوم نیست که از ضعف این نسبت معلوم شما شده باشد و حالا چون رو بتوت آورده است امید است که معلوم شما نیز گردد و از انعامات حضرت حق سبحانه و تعالی چه نویسد که در باب این عاصی علی التواتر والتوالی فایض است ؎ من آن خاکم که ابر نو بهاری: کند از لطف بر من قطره باری: اگر بر روید از تن صد زبانم: چو سوسن شکر لطفش کی توانم: دیگر فرزندی اعزی محمد سعید که در مکتوب خود اظهار احوال خود نموده بود بسیار اصیل است با آن خصوصیت از یاران کم کسی را داده است امیدوار است که حضرت حق سبحانه و تعالی او را نیز بولایت خاصه مشرف گرداند و فرزندی محمد معصوم خود بفضل خداوندی جل سلطانه بالذات قابل آن دولت است حضرت حق سبحانه و تعالی از قوت بفعل آرد بصدقه حبیبه علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات

مکتوب دویست و سی و هفتم بملا محمد طالب بیانکی صادر یافته در ترغیب بر متابعه سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و در مداحی طریقه علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم

ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی جادة الشریعة الحقة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة وعلی اله الکرام وصحبه العظام اخوی ارشدی اکابر طریقه علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم التزام متابعت سنت سنیه نموده اند و اختیار عمل بعزیمت فرموده اگر باین التزام و اختیار ایشانرا باحوال و مواجید مشرف سازند نعمت عظیم میدانند و اگر احوال و مواجید بایشان بدهند و درین التزام و اختیار فتوری یابند آن احوال نمی

پسندند

پسندند و آن مواجید نمی خواهند و در آن فتور جز خرابی خود هیچ نمی دانند زیرا که برهمنان و جوکیان هند و فلاسفه یونان از قسم تجلیات صوری و مکاشفات مثالی و علوم توحیدی بسیار دارند اما غیر از خرابی و رسوائی نتیجه آنها ندارند و جز بعد و حرمان نقد وقت شان نیست آن بجاه و جهان بفضل الهی جل سلطانه خود را در سلک آزاده این اکابر داخل ساخته اید ناچار است که بمتابعت ایشان التزام نماید و سر موی مخالفت را گنجایش ندهد تا از کمالات ایشان سود مند و برخوردار گردد اول تصحیح عقاید بر وفق معتقدات اهل سنت و جماعت کثرهم الله سبحانه فرماید و ثانیا علم فرض و واجب و سنت و مندوب و حلال و حرام و مکروه و مشتبه که در علم فقه مذکور است و عمل بمقتضای این علم حاصل نماید تا لثا نوبت بعلوم صوفیه برسد تا آن دو جناح درست نکند طیران عالم قدس محال است و اگر احوال و مواجید بحصول آن دو باز و میسر شد خرابی خود را دران باید دانست و از آن احوال و مواجید استعاذه باید نمود ع کار اینست و غیر این همه هیچ ما علی الرسول الا البلاغ اخوی اعزی میان شیخ داؤد آنجا آمده اند صحبت ایشان را مغتنم شمرند با آنچه نصیحت و دلالت نمایند انقیاد باید نمود که در صحبت مریدان این اکابر بسیار بوده اند و راه و روش ایشان معلوم نموده یارانی که آنجا اند و بتوسط خدمت میر نعمان داخل این طریقه علیه گشته باید که در صحبت شیخ مشار الیه را غنیمت شمرند و در حلقه یکجا بنشینند و در یکدیگر فانی باشند تا جمعیت حاصل شود و معامله بترقی انجامد مطالعه مکتوبات را لازم گیرند که سود مند است ع وادیم ترا ز گنج مقصود نشان والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی والتزم

متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها مکتوب دویست وسی وهشتم بمیر محمد نعمان صدور یافته در بیان آنکه در تکثیر اخوان امیدواری هاست و در تنبیه آنکه مبادا احوال و معارف مریدان باعث توقف پیران شود و منجر بعجب گردد و در بیان آنکه احوال مریدان باید که موجب حیا باشد که ترغیب بر ترقیات نمایند الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وعلی آله واصحابه الطیبین الطاهرین علیهم اجمعین مکتوب شریف که بمصحوب کس خواجه رحمی ارسال داشته بودند وصول یافت موجب فرحت فراوان گشت وچون احوال مسترشدان و مریدان ایشان دران جا بتفصیل اندراج یافته بود فرحت بر فرحت افزود زیرا که در تکثیر اخوان بموجب اکثروا اخوانکم فی الدین امیدواریها است و کریمه سنشد عضدک باخیک نیز موید این معنی است لیکن باید که منظور نظر احوال واعمال خود باشد وملحوظ سکون وحرکت خود بود مبادا که ترقیات مریدان باعث توقفات پیران گردد و حرارت مسترشدان در کارخانه مرشدان برودت اندازد ازین معنی ترسان و لرزان باید بود و احوال و مقامات مریدان را در رنگ شیر و بر باید دانست چه جای آنکه بآنها مفاخرت و مباهات باید کرد که مبادا ازین راه دروازه عجب کشاده گردد بلکه باید که بحکم الحیا شعبة من الایمان ترقیات مریدان باعث شرمندگی و خجالت باشد و حرارت طلب طالبان موجب غیرت و عبرت بود باید که قصور اعمال و متهم داشتن نیات ملازم وقت بود و لسان حال و قال بکلمه هل من مزید مطلوب باشد هرچند متوقع از اوضاع پسندیده شما همین

قسم معاملات است اما ملاحظهٔ اعداء دین که اماره و لعین بوده نموده بطریق تاکید مبالغه کرده آمد ازین راه مبادا ربودگی در سرگرمی توجه بعضی طالبان افتد که مقصود جمع کردن این دو دولت است اقتصار بر یکی از قصور است اخوی خواجه رحمی و سید احمد باید که در خدمت شما حاضر شوند و توجه شما بحال ایشان بر وجه اتم مرعی باشد میر عبد اللطیف هم اگر توفیق توبه یافته باشند مدد نمایند که استقامت پیدا کنند و نوشته بودند که بعضی از طالبان طریقه قادریه را التماس مینمایند باید که غیر از طریقه نقشبندیه بهیچکس هیچ طریقه تعلیم نکنند که خلط دو طریقه نشود اما اگر کلاه و شجره طلبند و استخاره راه دهد مرید بکنند و صحبت فرمایند والسلام علیکم وعلی اصحابکم واحبابکم وطلابکم وعلی سایر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات اتمها واکملها مکتوب دویست وسی ونهم بملا احمد برکی صدور یافته در جواب کتابت او که نوشته بود واستفسارها که نموده بود الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وآله واصحابه الطاهرین اجمعین صحیفه گرامی که از روی شفقت و مهربانی مرسل داشته بودند مطالعه مضامین آن مبتهج و مسرور گردید نوشته بودند که عرض احوال است الخ مخدوما مقصود از حصول احوال گرفتاری محول احوال است وچون این گرفتاری حاصل است حصول احوال گو نباشد نوشته بودند که در حضور مذکور شده بود که در حق شما تخم ریزی بسیار کردیم الخ مخدوما الواقع کذلک لکن حصول الثمرات منوط بمرور الدهور والازمان

حال الحیوة و بعد المماة البشره و لا تعجل به از مقوله مولانا محمد صالح
نوشته بودند چون مولانا مذکور حاضر نبود که مراد او فهمیده شود و از ان
معوذ متعرض نمی نشده اما خیر است بخاطر هیچ نرسانند از سوی آدب ۷
که رفته بود و نوشته بودند از مخلصان زلات معفو است بخاطر هیچ
نرسانند از احوال خود تفتیش نموده بودند لله سبحانه الحمد لله
والمنه که شما را از مقبولان ساخته اند قبل من قبل بلا علة نوشته بودند
که دو شیخ زاده آمده بودند که تلقین ذکر بگیرند الحمد و ما استخاره
در هر امر مسنون است و مبارک لیکن در کار نیست که بعد از
استخاره امری ظاهر شود در خواب یا در واقعه یا در بیداری
که دلالت بر فعل یا ترک نماید بلکه بعد از استخاره رجوع بقلب
باید نمود اگر اقبال با آن امر زیاده از پیش است دلالة بر فعل دارد
و اگر اقبال همان قدر است که سابق داشت و نقصان پیدا نکرده
هم منع نیست درین صورت استخاره را مکرر سازند تا زیادتی اقبال
مفهوم شود و نهایت تکرار استخاره تا هفت مرتبه است و اگر بعد از
ادای استخاره نقصانی در اقبال سابق مفهوم شود دلالة بر منع است
درین صورت نیز اگر استخاره را مکرر سازند گنجایش دارد بلکه بر تقدیر
استخاره مکرر ساختن اولی و انسب است و احتیاط است در اقدام
و عدم احتمام و عدم اقدام در ان امر معنی عبارت رساله مبداء
معاد که در بیان جسد مکتسب روح تحریر یافته است پرسیده بودند
محذور ما مباشرت روح مر افعالی را که مناسب افعال اجسام است
بواسطه همان جسد مکتسب است ازین قبیل است مددهائی که از روحانیت

اکابر قدس الله تعالی اسرارهم که مناسب افعال اجسام است
که اهلاک الاعداء و نصرت احباء بوجوه مختلفه و اکثار شتی طلب امان از فتنه
ظلمه رفته بود حضرت حق سبحانه و تعالی شما را و اهل بیت شما را بلکه بقعه
شما را از شر آن ظلمه محفوظ ساخته است بفراغ خاطر متوجه جناب قدس
او باشند تعالی و تقدس و امید است که این حفظ را موقت بتوقیت
نسازند آن ربک واسع المغفرة اما اهل آن بقعه را نصیحت فرمایند که
تغیر وضع صلاح و خیر اندیشی مسلمانان نکنند قال الله سبحانه و تعالی ان الله
لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم والسلام مکتوب دویست و چهلم بشیخ
یوسف برکی صدور یافته در بیان بی نهایتی این راه و بعضی از فواید
کلمه طیبه لا اله الا الله الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی رساله که
متضمن احوال خیر مآل شما بوده رسید مطالعه آن باعث مسرت گشت ۴
در عشق چنین بو العجبیها باشد اما کم از احوال گذشته بحول احوال باید رسید ۴ باید
که آنجا همه جهالت و نادانیست بعد از ان اگر بمعرفت مشرف سازند زهی
دولت بالجمله هرچه در دید و دانش در آید قابل نفی است اگرچه شهود
وحدت در کثرت باشد چه آن وحدت را در کثرت اصلا گنجایش نیست
آنچه می نماید شبح و مثال آن وحدت است نه او پس مناسب حال شما درین
وقت ذکر کلمه طیبه لا اله الا الله است و تکرار این کلمه تا حدی که در دید
و دانش هیچ نگذارد و رخت را بحیرت و جهالت برد و معامله بفنا انداز
و تا بحیرت و جهل نرود از فنا نصیبی نیست آنچه شما فنا دانسته آید معبر بعدم نسبت
به فنا و چون بعد از وصول بحبل فنا دست دهد اول قدم درین راه زده
وصل کجا و الضلال کرا شعر کیف الوصول الی سعاد و دونها قلل الجبال و دونهن

مرکب
چون وقوف بر احوال شما درست است اما گذشتن ازان لازم است والسلام
علی من اتبع الهدی نصیحت دیگر استقامت بر شریعت و تطبیق احوال است
باصول شرعیه اگر عیاذا بالله سبحانه در قول و فعل خلافی با شریعت پیدا آید چرا
خود را معذور داشت باید دانست طریق ارباب استقامت اینست والسلام مکتوب
دویست و چهل و یکم بجانب مولانا محمد صالح صدور یافت در بیان ترقی
بعضی یاران بعد الحمد والصلوة معلوم اخوی ارشدی باد که احوال این حدود
مستوجب حمد است یاران اینجائی خورم و خوش وقت اند علی الخصوص
مولانا محمد صدیق درین ایام بعنایت الله سبحانه بولایت خاصه مشرف گشتند
و از ایشان کلی ملحق شدند مع ذلک نظر بفوق دارند از آنجا نصیب وافر حاصل کرده
شاید میل برجوع نمایند والله یختص برحمته من یشاء گاه گاه از احوال خود
و یاران ... شده اند و می شوند می نوشته باشند و چند روز در کار
استقامت ورزند والسلام مکتوب دویست و چهل و دوم بجانب ملا
بدیع الدین در جواب بعضی سوالها که نموده بودند بعد الحمد والصلوة و تبلیغ
الدعوات معلوم اخوی اعزی گه درویش کمال صحیفه شریفه رسانید موجب فرحت
گشت از دید قصور و متهم داشتن نیات و اعمال خود نوشته بودند بوضوح انجامید
از حضرت حق سبحانه و تعالی مزید این مسئول است و اتمام این اتهام مطلوب
که درین راه این هر دو دولت از ملاک امور است نوشته بودند و استفسار
نموده که شغل اسم ذات تعالی و تقدس تا کجاست و چه مقدار چه از مداومت
این اسم مبارک بطرف میکردند بهنایت نفی و اثبات تا چه حد است و ازین کلمه
متبرکه چه گشایشها پیش می آید و چه مقدار حجب مرتفع میشوند بدانند که ذکر عبارت
از طرد غفلت است و چون ظاهر را از غفلت و چون ظاهر را از غفلت چاره نیست

والتزم متابعة المصطفی
باسم
که داخل طریقه

چه در ابتدا و چه در انتها لبس ظاهر همه وقت محتاج بذکر است غایت
ما فی الباب در بعضی اوقات ذکر اسم ذات عز و جل انفع است و در بعضی
دیگر از اوقات ذکر نفی و اثبات انسب باقی ماند معامله باطن در انجا نیز تا
زمان ارتفاع غفلت بالکلیه از ذکر گفتن چاره نبود این قدر هست که در ابتدا این
دو ذکر متعین است و در توسط و انتها این دو ذکر متعین نیست اگر تلاوت
قرآن و اداء صلاة نیز طرد غفلت نموده آید هم گنجایش دارد لیکن تلاوت
قرآن بحال متوسط مناسب است و اداء نماز نوافل مناسب حال
منتهی است نوافل مناسب باید دانست که حضور حضرت ذات تعالی
و تقدس که بملاحظه اسما و صفات باشد اگرچه دائمی بود نزد متوجهان احدیت
مجرده داخل غفلت است این غفلت را نیز طرد باید نموده و بورا الورا
باید رفت ❁ فراق دوست اگر اندک است اندک نیست ❁
درون دیده اگر نیم موست بسیار است ❁ از وقایع که رو میدهند
نوشته بودند پیش ازین نیز در جواب نوشته بود که اینها مبشرات اند
هنوز وقت ظهور اینها نرسیده است منتظر باشند و کار کنند شعر
کیف الوصول الی سعاد و دونها ❁ قلل الجبال و دونهن حتوف ❁ والسلام
مکتوب دویست و چهل و سیوم بجانب ملا ایوب محتسب صدور
یافته در ترغیب بطریقه علیه نقشبندیه بعد الحمد والصلوة و تبلیغ
الدعوات معلوم اخوی اعزی باد که چند دفعه در کتابت های متعدده
طلب نصایح نموده بودند اما این حقیر نظر بر خرابیهای خود انداخته
اقدامی در اجابت آن مسئول نمی نمود چون طلب مکرر گشت بضرورت
چند فقره نامربوط نوشته آمد استماع نمایند و بدانند که آنچه برین کس لازم است

جه درابتدا

ولابد است و با آن مکلف امتثال آوامر است و انتها از نواهی کریمه وما
اتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا شاهد این معنی است و چون
مامور باخلاص است الا لله الدین الخالص و آن بی فنا صورت نمی
بندد و بی محبت ذاتیه متصور نمی شود لاجرم سلوک طریق صوفیه که
محصل فنا و محبت ذاتیه است نیز ضروری آمد تا حقیقت اخلاص صورت
بندد و طرق صوفیه در مراتب کمال و تکمیل چونکه متفاوت افتاده است
پس هر طریقی که ملتزم متابعت سنت سنیه باشد و اوفق با تیان احکام
شرعیه از برای اختیار اولی و انسب بوده و آن طریق طریق اکابر نقشبندیه
است قدس الله تعالی اسرارهم العلیه چه این بزرگواران درین طریق
التزام سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده مهما امکن عمل بر رخصت
تجویز نمیکنند اگرچه بظاهر در باطن نافع یابند و عمل بعزیمت از دست
نمی دهند اگرچه بصورت در سیرت مضر دانند احوال و مواجید را
تابع احکام شرعیه ساخته اند و اذواق و معارف را خادم علوم دینیه
دانسته جواهر نفیس شرعیه را در رنگ طفلان بجوز و مویز وجد و حال
عوض نمیکنند و به ترهات صوفیه مغرور و مفتون نمیگردند از نص بفص
نمی گرایند و از فتوحات مدنیه بفتوحات مکیه التفات نمی نمایند از نجاست
که حال ایشان بر دوام است و وقت ایشان بر استمرار نقوش ماسوا از
باطن ایشان برنهجی متلاشی میگردد که اگر هزار سال تکلف در احضار ماسوا
نمایند میسر نشود آن تجلی ذاتی که دیگران را کالبرق است این بزرگواران را
دائمی است حضوری که غیبت در قفای آن باشد نزد این عزیزان از حیز اعتبار
ساقط است رجال لا تلهیهم تجارت و لا بیع عن ذکر الله بیان حال شان است

مع ذلک

مع ذلک طریق ایشان اقرب طرقست والبته موصل است و نهایت
دیگران در بدایت این بزرگواران مندرج و نسبت ایشان که بحضرت
صدیق منسوبست رضی الله تعالی عنه فوق همه نسبتهای مشایخ است
اما فهم هر کس بمذاق این اکابر نرسد نزدیک است که قاصران این طریقه
علیه نیز از بعضی کمالات ایشان انکار نمایند ~~ قاصری گر کند این طایفه را ۱۹ انکار
طعن قصور ❁ حاش لله که برآرم بزبان این گله را ❁ شاعر عرب فر
ماید ع فذلک آبائی فجئنی بمثلهم ❁ اذا جمعتنا یا جریر المجامع حضرت خواجه
احرار قدس سره فرموده اند که خواجگان این سلسله علیه قدس
الله تعالی اسرارهم بهر زراقی و رقاصی نسبت ندارند کارخانه ایشان
بلند است ~~ حیف باشد شرح او اندر جهان ❁ همچو رازی عشق باید در نهان ❁
لیک گفتم وصف او تا ره برند ❁ پیش از ان کز فوت آن حسرت خورند ❁ اگر
و فاتر در بیان خصایص و کمالات این برگزیدگان ثبت نموده آید حکم
قطره باشد از دریای بی نهایت ع دادیم ترا ز گنج مقصود نشان ❁ والسلام
علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله من الصلوات
افضلها و من التسلیمات اکملها مکتوب دویست و چهل و چهارم بملا صالح
کولابی صدور یافت در جواب کتابتی که نوشته بود در بیان خرابی احوال
خود مکتوب شریف اخوی ارشدی خواجه محمد صالح وصول یافت از خرابی
احوال خود نوشته بودند امید است که از آن هم خراب ترگردند و نهایت
این خرابی در مکتوبی که باسم فرزندی ارشدی درین ایام نوشته است
اندراج یافته است از انجا معلوم خواهند فرمود اگر میدانند که بودن
شما انجا چند روز بسبب جمعیت یاران است اگر صلاح دانند چند روز دیگر هم

مکث نمایند فقیر نیز درین نزدیکی که اراده سفر حضرت دهلی دارد
که استخارها و توجهات بواعث آن سفر شدند و این مقام را بفرزندی
ارشدی عنایت فرموده اند و داخل ولایت ایشان ساخته فقیر انجا در نک
مسافران در ولایت ایشان نشسته است و یارانی که داخل طریقه علیه
شده اند علی الخصوص میر سید مرتضی و مولانا شکر الله و میر سید نظام
بدعوات فراوان مخصوص شدند فرزندی خواجه محمد صادق و سایر برادران
شما را و جمیع یاران را از دعا میرسانند مکتوب دویست و چهل و پنجم بسید انبیا
صدور یافته در جواب استفساری که نموده بود بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ
الدعوات می نماید که مکتوب شریف که بمصحوب قاصد ارسال داشته
بودند رسید موجب فرحت گشت نوشته بودند که ذکر و نفی و اثبات
تا به بیست و یکعدد رسانیده است اما مداومت نمیشود و غیبت هم گاه
رو میدهد محبت آثار را در ذکر کیفش ظاهرا شرطی از شرایط مفقود است
که نتیجه بران عدد مترتب نگشته بالمشافهه ان شاء الله تعالی استفسار خواهد نمود
دیگر استفسار نموده بودند معنی این قول را و نوشته بودند که حضرت
صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه کار خود را تمام کرده فرمودند که ذکر اللسان
لقلقة و ذکر القلب وسوسة و ذکر الروح شرک و ذکر السر کفر بدانند
که چون ذکر مبنی از ذاکر و مذکور است هر ذکری که باشد و مقصود فنای
ذاکر و ذکر است در مذکور لاجرم ذکر را لقلقه و وسوسه و شرک و کفر
فرموده شد هرچه از دوست وا مانی چه کفر آن حرف و چه ایمان
هرچه از راه دور افتی چه زشت آن حرف و چه زیبا اما ذکر را عوض
این اسامی پیش از حصول فنا و بقا باید دانست زیرا که بعد از حصول

بقا وجود ذاکر و ثبوت ذکر از وی مذموم نیست اگر درین معنی خفائی
مانده باشد در حضور استفسار خواهد نمود که حوصله کتابت تنگ است
پس این قول را بنسبت بحضرت صدیق نمودن خصوصا بعد از تمامی کار
مستحسن نیست استفسار دوم آن بوده که نوشته بودند که شیخ ابو سعید
ابو الخیر طلب دلیل مقصود از ابی علی بن سینا نموده بودند او در جواب
نوشته که ورای ورکفر حقیقی و برای اسلام مجازی و شیخ ابو سعید بعین القضاة
نوشته که اگر هفتاد سال عبادت میکردم آنچه ازین کلمه ابی علی سینا حاصل شد
از وی نمی شد عین القضاة نوشته که اگر می فهمید مثل آن بیچاره مطعون و ملام
می شد باید دانست که کفر حقیقی عبارت از رفع اثنینیة است باستهلاک و استتار
کثرت با تمام که مقام فنا است و فوق آن کفر حقیقی مقام اسلام حقیقی است
که موطن بقا کفر حقیقی نسبت باسلام حقیقی منقصت تمام دارد از کوته نظری سینا
و است
که باسلام حقیقی دلالت ننموده و فی الحقیقة از کفر حقیقی هم نصیبی نبوده از
او را
روی علم و تقلید گفته و نوشته بلکه او از اسلام مجازی هم حظ وافر نگرفته
و در حرخشهای فلسفی مانده امام غزالی تکفیر او مینماید والحق که اصول فلسفی او
منافی اصول اسلام است دیگر شیخ ابو سعید از عین القضاة بسیار
مقدم بوده است با وجه نویسد اگر شائبه از اشتباه باقی مانده باشد در حضور
استفسار خواهد نمود والسلام مکتوب دویست و چهل و ششم بمیر محمد نعمان
صدور یافته در بیان حصول مقامی که متوقع و مترصد بوده است در
کمال و بیان وجه بی توفیقی که در بعضی اوقات طاری میگردد بسم الله
و تکمیل
الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المر
سلین وآله و اصحابه الطاهرین اجمعین صحایف شریفه که بتواتر و توالی رسید
و علیهم

فرحتهای فراوان رسانید قاصدی متوجه آن حدود نبوده تا جواب
هریک را علیحده مینوشت معذور خواهند داشت بعد از وصول مکتوب
که بمصحوب میرداد ارسال داشته بودند روزی بعد از نماز بامداد در حلقه
یاران نشسته بودیم چنانچه باید توجهی بجانب شما پیدا شد و در
صدد رفع بقایای آثاری که بنظر می درآمد گشت و اهتمام در رفع ظلمات
و کدورات که محسوس میگشت نمود تا آنکه هلال کمال شما بدر کامل گشت و آنچه
در آفتاب هدایت ودیعت نهاده بودند همه دران بدر منعکس شد
حتی که در جانب کمال هیچ متوقعی و منتظری نماند الاان یتسع الظرف بعد
ذلک و یاخذ بقدر وسعته شیأ فشیأ و تا زمان طویل صورت مثالیه
این معنی را در نظر داشت تا یقینی که مصداق صدق است حاصل آمد الحمد
لله سبحانه علی ذلک حصول این دولت تاویل آن واقعه است که
شما دیده بودید و حصول آنرا بمبالغه و تاکید مسالة می نمودید لله
سبحانه الحمد والمنه که وام شما بتمام ادا یافت و موعود منجز شد و معهود
موفی گشت امید وار است که تکمیل باندازه این کمال حاصل آید و دشت
و صحرا را آنجا بوجود شریف شما منور گرداند ازلی توفیقی خود نوشته
بودند ظاهرا سبب آن قبض مفرط است و چون قبضها شما مفرط و طویل الذیل
است مسبب آن نیز باندازه سبب طویل خواهد بود و مع ذلک خود را بتکلف
بر اتیان اعمال و اذکار عبادات دارند و بتعمل بر ین معنی باشند دیگر درین سال
علوم بلند و معارف ارجمند بظهور آمده است از آنجمله دو مسوده را آخوند
مولانا محمد امین همراه آورده اندکی در حل شرح بعضی از رباعیات حضرت
خواجه ماست قدس سره که در وقت قراءة یاران فیروز آبادی نوشته شد

[illegible]

دران رساله علوم توحید آمیز بتقریب آن رباعیات اندراج یافته نوشته
شده است و دران رساله علوم توحید آمیز بتقریب آن و تطبیقی
داده است درمیان علماء و صوفیه که بوحدت وجود قایل اند و بر
نهجی تحریر یافته است که نزاع فریقین بلفظ راجع گشته و دیگر ازان دو
مسوده مکتوبی است که باسم فرزندی ارشدی بالمناب و بسط تحریر
یافته است علوّ درجه آن علوم وقت مطالعه خواهند دریافت اگر امری
ازان در اشتباه ماند استفسار نمایند مکتوب دویست و چهل و هفتم
بعرفان پناهی میرزا حسام الدین احمد صدور یافت در بیان آنکه دلیل
بر وجود حق تعالی و تقدس همان وجود حق است جل سلطانه نه ماسوای
او تعالی و ما یناسب ذلک عرفت ربی بفسخ العزایم لا بل عرفت فسخ العزایم
بربی جل و علی فانه سبحانه الدلیل علی ماسواه لا العکس فان الدلیل اظهر من
المدلول و ای شی اظهر منه سبحانه لان الاشیاء انما ظهرت به و منه سبحانه
و تعالی فهو الدلیل علی نفسه و علی ماسواه فلا جرم عرفت ربی بربی و عرفت
الاشیاء به تعالی فالبرهان لمی لا انی و زعم الاکثر انه انی و التفاوت بتفاوت
النظر و الاختلاف باختلاف النظر بل لا مجال للاستدلال و البرهان ثم اذ
لا اخفاء فی وجوده سبحانه و لا ریب فی ظهوره تعالی فهو اجلی البدیهیات
و ما خفی ذلک علی احد الا لمرض فی قلبه و غشاوة علی بصره و الاشیاء
محسوسة بالحواس الظاهرة و معلومة بالضرورة ان وجودها منه تعالی
و تقدس و فقدان هذا العلم للبعض بواسطة عروض المرض لا یضر فی المطلوب
والسلام علیکم و علی سایر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی
آله الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها مکتوب دویست و چهل و هشتم [illegible] بجناب [illegible]

یافته است و تطبیقی

دران رساله

مرزا حسام الدین احمد صدور یافت در بیان آنکه کمل تابعان انبیا را علیهم
الصلوة والتسلیمات از جمیع کمالات ایشان نصیب است بطریق تبعیت
و بیان آنکه هیچ ولی بمرتبهٔ نبی نمیرسد و تحقیق آنکه تجلی ذاتی که مخصوص بآن سرور
علیه الصلوة والسلام گفته اند بچه معنی است و ما یناسب ذلک الحمد لله

الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدینا الله لقد جاءت رسل ربنا
بالحق صلوات الله تعالی و تسلیماته سبحانه علیهم و علی اتباعهم و انصارهم
و اعوانهم و خزنة اسرارهم کمل تابعان انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
بجهة کمال متابعت و فرط محبت بلکه بمحض عنایت و موهبت جمیع کمالات
انبیاء متبوعه خود را جذب می نمایند و بکلیت برنگ ایشان منصبغ میگردند
حتی که فرق نمی ماند در میان متبوعان و تابعان الا بالاصالة والتبعیت والاو
لیت والآخریت مع ذلک هیچ تابعی اگرچه از متابعان افضل الرسل باشد
بمرتبهٔ هیچ نبی اگرچه فروتر انبیا باشد نرسد لهذا حضرت صدیق که افضل
بشر است بعد از انبیا سر او همیشه زیر قدم پیغمبری باشد که او پایان ترجمیع پیغمبر
انست ازینجاست که مبادی تعینات جمیع انبیا و ارباب ایشان از مقام
اصل است و مبادی تعینات امتان از اعالی و اسافل فی الدر و اسافل
و ارباب ایشان از مقامات ظلال آن اصل علی تفاوت الدرجات فکیف
یتصور المساوات بین الاصل والظل قال الله تبارک و تعالی و لقد سبقت کلمتنا
لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون و ان جندنا لهم الغالبون و آنکه گفته
اند که تجلی ذات تعالی و تقدس در میان انبیا مخصوص بخاتم الرسل است
علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات التحیات و کمل تابعان آن سرور را از آن
تجلی نصیب است نه بآن معنی است که تجلی ذات نصیب انبیا نیست و بتبعیت

نصیب

نصیب کمل است حاشا و کلا من ان یتصور هذا المعنی فان فیه مزیة الاولیا
علی الانبیاء بلکه مخصوص بودن آن تجلی بآن سرور بآن معنی است
که دیگر از احصول آن تجلی بطفیل و تبعیت اوست علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات انبیا را علیهم الصلوات والتحیات حصول آن تجلی بطفیل اوست
علیه الصلوة والسلام و کمل اولیاء این امت را بتبعیت او علیه الصلوات
والسلام انبیا بر خوان این نعمت عظمی جلیس طفیلی اویند علیه و علیهم الصلوات
والتحیات و اولیا بر خادم اولش خوراو از جلیس طفیلی تا خادم اولش
خور فرق بسیار است این مقام از مزلات اقدام است در تحقیق
آن و رفع شبهه از آن این فقیر در مکتوبات و رسایل خود وجوه شتی
ذکر کرده و الحق ما حققت فی هذه المسودة بفضل الله سبحانه و کرمه تعالی
معلوم شریف بوده باشد که هرچند جمیع انبیا را علیهم الصلوات والتسلیمات
بطفیل آن سرور علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات از ان تجلی نصیب
وافر است اما معلوم میشود که این ولایت خاصه در اولیای امتان
ایشان سرایت نکرده است و ازین تجلی نصیبی فرا نگرفته اند چه هرگاه در اصول
اینها این دولت طفیلی و انعکاسی باشد بفروع بطریق عکس العکس چه رسد
مصداق این معنی کشف صریحست نه استدلال عقلی و آنچه سابقا مذکور
شده که کمل تابعان بتمام کمالات متبوعان را جذب مینمایند مراد از ان کمالات
اصلیه متبوعانست مطلقا تا تناقض پیدا نشود و بلکه ایشان از ولایات
مخصوصه هرکدام انبیا خود به تبعیت بهره ور گشته اند در میان امتان همین
است به تبعیت باین تجلی مخصوص است و باین دولت عظمی مشرف لهذا
خیر الامم گشت و علما اینها در رنگ انبیا بنی اسرائیل شده ذلک فضل الله

یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم خواست که از فضایل و خصایص این
ولایت خاصه شمه بنویسد تنگی وقت مساعدت نکرد و کاغذ کوتهی آورد [illegible]
الله سبحانه علوم و معارف در رنگ باران نیسان میریزند و بر عجایب و غرایب
اسرار اطلاع می بخشند محرمان این راز فرزندان گرامی اند علی قدر الاستعداد
یاران دیگر چند روز در حضور اند و چند روز دیگر در غیبت ازینجا گفته اند که هر چند
ولی ولی باشد اما برتبه صحابی نرسد شوق دریافت ملازمت فوق الحد است
صحیفه گرامی که نامزد این حقیر فرموده بودند بورود آن مشرف گشت و دید
قصور اعمال از اجل نعم است اما توسط احوال در جمیع امور محمود است افراط
در رنگ تفریط از حد اعتدال بیرون است والسلام علیکم و علی سایر من اتبع
الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات **مکتوب**
دویست و چهل و نهم در بیان فضایل متابعت سید الاولین والآخرین علیه
و کمالات مترتبه بر آن و مراتب مخصوصه آن بمرزا داراب صدور یافته
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی نجات اخروی و فلاح سرمدی
منوط بمتابعة سید الاولین والآخرین است علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات انمها و اکملها لهذا بمتابعه او بمقام محبوبیت حق جل سلطانه میرسند
و بمتابعه او بتجلی ذات تعالی و تقدس مشرف میگردند و بمتابعت او
برتبه عبدیت که فوق جمیع مراتب کمال است و بعد از حصول مقام محبوبیت
سرافراز می سازند و متابعان کمل او را مثل انبیاء بنی اسرائیل میفرمایند و پیغمبران اولی
العزم آرزوی متابعت او مینمایند و لو کان موسی حیا فی زمنه ما وسعه الا اتباعه
و قصه نزول روح الله و متابعه حبیب الله معلومه مشهوره است او بواسطه
متابعه او خیر الامم گشته است و اکثر اهل جنت شده و فواید دولت متابعت ایشان

پیش از جمیع امم به بهشت خواهند درآمد و متنعمات خواهند فرمود و کذا و کذا
ثم کذا و کذا فعلیکم بمتابعته والتزام سنته و اتیان شریعته علیه و علی جمیع اخوانه من
الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها ثانیا سفارش شیخ اسمعیل مینماید
که از آشنایان معارف آگاه حاجی عبد الحق است والسلام **مکتوب دویست**
و پنجاهم بملا احمد برکی صدور یافت در حل بعضی استفسارها بسم الله الرحمن الرحیم
بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند که احوال و اوضاع فقرای
انجا و مستوجب حمد است والمسئول من الله سبحانه عافیتکم صحیفه شریفه
وصول یافت نوشته بودند که ذوقی و فرحی که اول داشت حالا در خود
نمی یابد و این را تنزل خود میداند معلوم اخوی باد که حالت اولی در رنگ
حالت اهل وجد و سماع بوده است که جسد را در انجا دخل تام بوده و حالتی که
الحال میسر شده است جسد از انجا قلیل النصیب است تقلب و روح
تعلق بیشتر دارد بیان این معامله تفصیلی میطلبد بالجمله حالت ثانیه فوق حالت اولی
فوق ۲ است بمراتب و عدم وجدان ذوق و فقدان فرح فوق وجدان ذوق
و فرحست چه نسبت هر چند بجهالت بکشد و بحیرت انجامد و از جسد دورتر
رود اصل است و مجهول مطلوب نزدیکتر زیرا که در ان موطن عجز
و جهل را گنجایش نیست جهل را انجا تعبیر معرفت می کنند و عجز از ادراک
می نامند نوشته بودند که آن نسبت را تاثیری که در اول بوده است
حالا نمانده بلی تاثیر جسدی نمانده اما تاثیر روحی بیشتر پیدا کرده هر چند هر کس
آنرا درک نکند چه توان کرد مدت صحبت شما باین فقیر بسیار کم بوده است
و علوم و معارف خاصه کم مذکور شده مگر آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی
خواسته باشد که صحبت مثنی شود و چند روز بهم باشیم ایضا استفسار نموده

بودند که آیا با وجود زاد و راحله درین زمانه که رفتن فرض است یا نه مخدوما روایات فقه درین باب اختلاف بسیار دارند و مختار درین مسئله فتوای فقیه ابو اللیث است که گفته اگر غالب بر ظن امن و عدم هلاک است پس فرضیتش ثابت است والا لا لیکن این شرط شرط وجوب اداست نه شرط نفس وجوب کما هو الصحیح پس وصیت بحج درین صورت واجب باشد چون وقت مساعدت نکرد جواب استفسارهای دیگر شما را بر کتابت دیگر موقوف داشته والسلام

مکتوب دویست و پنجاه و یکم بمولانا محمد اشرف صدور یافت در بیان فضایل خلفای راشدین و فضل حضرات شیخین و بعضی از خصایص حضرت امیر و در بیان تعظیم و توقیر اصحاب کرام علیهم الرضوان و در بیان محامل صحیحه از برای منازعات و مشاجرات ایشان و ما یتعلق بذلک

بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات معلوم اخوی ارشدی خواجه محمد اشرف باد بعضی از علوم غریبه و اسرار عجیبه و مواهب لطیفه و معارف شریفه که اکثر آنها تعلق بفضایل و کمالات حضرات شیخین و ذوی النورین و حیدر کرار رضی الله تعالی عنهم اجمعین داشته بحسب فهم قاصر خود می نویسد بگوش هوش استماع فرمایند که حضرت صدیق و حضرت فاروق رضی الله تعالی عنهما با وجود حصول کمالات محمدی و وصول بدرجات ولایت مصطفوی علیه و علی آله الصلوة والسلام در میان انبیاء ما تقدم در طرف ولایت مناسبت بحضرت ابراهیم صلوات الله تعالی و تسلیماته علی نبینا و علیه دارند و در طرف دعوت که مناسب مقام نبوة است مناسبت بحضرت موسی صلوات الله سبحانه و تعالی و تسلیماته علی نبینا و علیه و حضرت ذو النورین در هردو طرف مناسبت بحضرت

نوح

نوح دارند صلوات الله سبحانه و تعالی و تسلیماته علی نبینا و علیه و حضرت امیر در هردو طرف مناسبت بحضرت عیسی دارند صلوات الله سبحانه و تعالی و تسلیماته علی نبینا و علیه و چون حضرت عیسی روح الله است و کلمه او لاجرم جانب ولایت در ایشان غالب است از جانب نبوة و در حضرت امیر نیز بواسطه آن مناسبت طرف ولایت غالب است و مبادی تعینات خلفای اربعه صفت العلم است علی اختلاف الجهات اجمالا و تفصیلا و آن صفت باعتبار اجمال رب محمد است و باعتبار تفصیل رب حضرت خلیل و باعتبار برزخیت اجمال و تفصیل و تمام صفت رب حضرت نوح است چنانکه رب حضرت موسی صفت الکلام است و رب حضرت عیسی صفت القدرت و رب حضرت آدم صفة التکوین بر سر اصل سخن رویم حضرت صدیق و حضرت فاروق حامل بار نبوت محمدی اند علی اختلاف المراتب و حضرت امیر بواسطه مناسبت حضرت عیسی و غلبه جانب ولایت حامل بار ولایت محمدی اند و حضرت ذی النورین باعتبار برزخیت حمل بار هردو طرف فرموده اند و تواند بود که باین اعتبار نیز ایشان را ذی النورین گویند و چون حضرات شیخین حمل بار نبوت فرموده اند مناسبت بحضرت موسی بیشتر دارند که مقام دعوت که ناشی از مرتبه نبوت است در میان سایر انبیا بعد از پیغمبر ما در ایشان اتم و اکمل است و کتاب ایشان بعد از قران مجید بهترین کتب منزله لهذا امة ایشان در امم ما تقدم بیشتر به بهشت خواهند رفت هرچند شریعت حضرت ابراهیم و ملة او از جمیع شرایع و ملل افضل و اکمل است از ینجاست که پیغمبر افضل الرسل را امر بمتابعت ملت او فرموده کریمه ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة ابراهیم حنیفا شاهد این

معنی امت و حضرت مهدی موعود که رب او نیز صفة العلم است در رنگ
حضرت امیر مناسبت بحضرت عیسی دارند گویا یک قدم حضرت عیسی بر سر
حضرت امیر است و قدم دیگر بر سر حضرت مهدی بدانند که ولایت موسوی
جانب یمین ولایت محمدی واقع شده است و ولایت عیسوی جانب
یسار آن ولایت و چون حضرت حامل بار ولایت محمدی بوده اند اکثر
سلاسل اولیا بایشان منتسب گشت و کمالات حضرت امیر بیش از کمالات
حضرات شیخین باکثر اولیای عزلت که بکمالات ولایت مخصوص اند ظاهر شد
اگر نه اجماع اهل سنت بر افضلیت شیخین بودی کشف اکثر اولیای عزلت
بافضلیت حضرت امیر حکم کردی زیرا که کمالات حضرات شیخین شبیه بکمالات
انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات و دست ارباب ولایت از دامان
ان کمالات کوتاه است و کشف ارباب کشوف بواسطه علو درجات آنها در
راه کمالات ولایت در جنب آن کمالات کالمطروح فی الطریق اند کمالات
ولایت زینها اند از برای عروج بر کمالات نبوت پس مقدمات را
از مقاصد چه خبر بود و مبادی را از مطالب چه شعور امروز این سخن
بواسطه بعد عهد نبوت بر اکثری گران است و نقبول دور لیکن چه توان
کرد در پس آینه طوطی صفتم ساخته اند ع هر چه استاد ازل گفت بگو میگویم
اما الحمد لله سبحانه والمنة که درین گفت و گو علمای اهل سنت شکر الله
تعالی سعیهم موافقم و باجماع ایشان متفق استدلالی ایشان را بر سر کشفی
ساخته اند و اجمالی را تفصیلی این فقیر را تا زمانی که بکمالات مقام نبوت
بمتابعة پیغمبر خود نرسانیده اند و از ان کمالات بهره تمام نداده اند بر فضایل
شیخین بطریق کشف اطلاع نبخشیده اند و غیر از تقلید راهی نموده اند الحمد لله الذی

امیر

هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدینا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق
روزی شخصی نقل کرد که نوشته اند که نام حضرت امیر بر در بهشت ثبت
کرده اند بخاطر رسید که حضرات شیخین را از خصایص آن موطن چه باشد
بعد از توجه تام ظاهر شد که دخول این امت در بهشت باستصواب و تجویز
این دو اکابر خواهد بود گویا حضرت صدیق بر در بهشت ایستاده اند و تجویز
دخول مردم میفرمایند و حضرت فاروق دست گرفته در درون می برند و مشهود
میگردد که گویا تمام بهشت بنور حضرت صدیق مملو است در نظر این حقیر
حضرات شیخین را در میان جمیع صحابه شان علیحده است و درجه منفرده
گویا هیچ احدی مشارکت ندارند حضرت صدیق با حضرت پیغمبر علیه
وعلیهم الصلوات والتسلیمات گویا هم خانه است اگر تفاوتست بعلو
وسفل است و حضرت فاروق بطفیل حضرت صدیق نیز باین دولت مشرف اند
و سایر صحابه کرام با آن سرور علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات نسبت
هم سرائی دارند یا هم شهری باولیائی امت خود چه رسد ه این نسبتها
که رسد زور بانگ جرسم ع پس اینها از کمالات شیخین چه دریابند این
هر دو بزرگوار از بزرگ کلانی در انبیا معدود اند و بفضایل انبیا محفوف
قال النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم لو کان بعدی نبی لکان
عمر امام غزالی نوشته که در ایام غزای حضرت فاروق عبدالله ابن عمر
بحضر صحابه گفته مات تسعة اعشار العلم چون از بعضی در فهم این معنی توقف
دید گفت مراد من علم بالله است نه علم حیض و نفاس از حضرت صدیق چه گوید
که جمیع حسنات حضرت عمر یک حسنه اوست چنانچه مخبر صادق ازان خبر داده
و محسوس میگردد و هو الخطاطی که حضرت فاروق را از حضرت صدیق است

زیاده از آن انحطاط است که حضرت صدیق را از حضرت پیغمبر علیه و علی
آله الصلوات والتسلیمات پس قیاس کن که انحطاط دیگران از حضرت
صدیق چه قدر خواهد بود و شیخین بعد از موت نیز از حضرت پیغمبر جدا نشده اند
و حشر نیز در میان ایشان خواهد بود چنانچه فرموده پس افضلیت بواسطه
اقربیت ایشان را بود و این حقیر قلیل البضاعت از کمالات ایشان چه گوید
و از فضایل ایشان چه بیان نماید ذره را چه یارا که سخن از آفتاب گوید
و قطره را چه مجال که حدیث بحر عمان بر زبان آرد و اولیایی که برای دعوت
خلق مرجوعند و از هر دو طرف ولایت و دعوت بهرهٔ تمام دارند و علمای
مجتهدین از تابعین و تبع تابعین بنور کشف صحیح و فراست صادقه و از اخبار
متتابعه فی الجمله کمالات شیخین را دریافته اند و شمهٔ از شمایل فضایل ایشان
شناخته ناچار حکم بافضلیت شان نموده اند و برین معنی اجماع فرموده
و کشفی که بر خلاف این اجماع ظاهر شده بر عدم صحت حمل نموده اعتبار نکرده اند
کیف و قد صح فی الصدر الاول افضلیتهما کما روی البخاری عن ابن
عمر رضی الله تعالی عنهما قال کنا فی زمن النبی صلی الله تعالی علیه و آله
و سلم لا نعدل بابی بکر احدا ثم عمر ثم عثمان ثم نترک اصحاب النبی صلی
الله تعالی علیه و آله و سلم لا نتفاضل بینهم و فی روایت لابی داود قال
کنا نقول و رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم حی افضل امت
النبی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم بعده ابوبکر ثم عمر ثم عثمان رضی الله تعالی
عنهم و آنکه گفته الولایت افضل من النبوت از ارباب سکر است و از
اولیاء غیر مرجوع که نصیب وافر از کمالات مقام نبوت ندارد و نظر
شان در آمده باشد که فقیر در بعضی از رسایل خود تحقیق نموده است که نبوت

افضل از ولایت است آن نبی باشد و حق همین است و آنکه برخلاف
آن گفته از جهالت کمالات مقام نبوت است چنانکه بالا گذشت
و معلوم است که سلسلهٔ علیهٔ نقشبندیه در میان سایر سلاسل اولیا منتسب
بحضرت صدیق است پس نسبت صحو در ایشان غالب باشد و دعوت
ایشان اتم بود و کمالات حضرت صدیق بر ایشان بیشتر ظاهر شود و ناچار
نسبت ایشان فوق جمیع نسبتهای سایر سلاسل باشد پس دیگران
بکمالات ایشان چه پی برند و از حقیقه معامله ایشان چه دریابند نمی گوییم
که جمیع مشایخ نقشبندیه درین معامله متساوی اند کیف بل لو جد واحد
من الالوف علی هذه الصفه لاغتنم انگارم که حضرت مهدی موعود
که بالکلیت ولایت معهود است نیز برین نسبت خواهد بود و تتمیم
و تکمیل این سلسلهٔ علیه خواهد فرمود چه نسبت جمیع ولایات دون
این نسبت علیه است زیرا که سایر ولایات از کمالات مرتبه نبوت
قلیل النصیب اند و این ولایت بواسطه انتساب بحضرت صدیق از آن
کمالات حظ وافر دارد و کمام اتفاق مصراع ببین تفاوت ره از کجا
تا بکجا: ای برادر حضرت امیر چونکه حامل بار ولایت محمدی اند علی صاحبها
الصلوه و السلام و التحیه تربیت مقام اقطاب و ابدال و اوتاد که از
اولیای عزلت اند و جانب کمالات ولایت در ایشان غالب مفوض
بامداد و اعانت آنحضرت است سر قطب الاقطاب که قطب مدار است
زیرا که قدم اوست قطب مدار بحمایت و رعایت اوست مهم خود را
سرانجام مینماید و از عهده مداریت مخابر آید حضرت فاطمه و امامین
نیز درین مقام با حضرت امیر شریکند رضی الله تعالی عنهم بدانند که

اگرچه ولایت

که اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات همه بزرگ اند و همه را
به بزرگی یاد باید کرد و خطیب از انس روایت کند که رسول صلی الله تعالی
علیه و علی آله وسلم فرموده ان الله تعالی اختارنی و اختار لی اصحابا و اختار لی منهم اصهارا — واختار لی ح
وانصارا فمن حفظنی فیهم حفظه الله ومن آذانی فیهم آذاه الله و طبرانی از ابن — وانصارا ح
عباس روایت کند که رسول فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام
من سب اصحابی فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین و ابن
عدی از عائشه روایت کند رضی الله تعالی عنها که رسول فرموده
علیه و علی آله الصلوة والسلام ان شرارا امتی اجرأهم علی اصحابی و منازعات
و محاربات که در میان ایشان واقع شده است بر محامل نیک صرف باید
کرد و از هوا و تعصب دور باید داشت زیرا که آن مخالفات مبنی بر
اجتهاد و تاویل بوده نه بر هوا و هوس چنانکه جمهور اهل سنت برانند اما باید
دانست که محاربان حضرت امیر کرم الله تعالی وجهه بر خطا بودند و حق بجانب
حضرت امیر بوده لیکن چون این خطا خطاء اجتهادی است از ملامت دور است — خطای ح
و از مواخذه مرفوع چنانکه شارح مواقف از آمدی نقل میکند که واقعات
جمل و صفین از روی اجتهاد بوده و شیخ ابو شکور سلمی در تمهید تصریح کرده
که اهل سنت و جماعت برانند که حضرت معاویه با جمعی از اصحاب که همراه او بودند
بر خطا بودند و خطای ایشان خطای اجتهادی بود و شیخ ابن حجر در صواعق
گفته که منازعت حضرت معاویه با امیر از روی اجتهاد بوده و این قول از معتقدات
اهل سنت فرموده و آنچه شارح مواقف گفته که بسیاری از اصحاب ما
برانند که آن منازعت از روی اجتهاد نبوده مراد از اصحاب کدام گروه
را داشته باشد اهل سنت بر خلاف آن حاکم اند چنانکه گذشت

دیگر

وکتب القوم مشحونة بالخطاء الاجتهادی کما صرح به الامام الغزالی
والقاضی ابو بکر و غیرهما پس تفسیق و تضلیل در حق محاربان حضرت
امیر جایز نباشد قال القاضی فی الشفاء قال مالک رضی الله تعالی عنه من
ح تعالی — شتم احدا من اصحاب النبی صلی الله تعالی علیه و آله وسلم ابا بکر او عمر او عثمان
او معاویة او عمرو بن العاص رضی الله تعالی عنهم فان قال کانوا
علی ضلال و کفر قتل وان شتمهم بغیر هذا من مشاتمة الناس نکل نکالا شدیدا
فلا یکون محاربو علی کفرة کما زعمت الغلاة من الرفضة ولا فسقة کما زعم
البعض و نسبه شارح المواقف الی کثیر من اصحابه کیف وقد کانت الصدیقة
والطلحة والزبیر و کثیر من الاصحاب الکرام منهم و قد قتل طلحة و الزبیر فی قتال
الجمل قبل خروج معاویة مع ثلثة عشر الفا من قتلی و تضلیلهم و تفسیقهم
مما لا یجترئ علیه المسلم الا ان یکون فی قلبه مرض و فی باطنه خبث و آنچه
ح حضرت — در عبارات بعضی از فقها لفظ جور در حق معاویه واقع شده است
و گفته کان معاویة اماما جائرا مراد از جور عدم حقیت خلافت او در زمان
خلافت حضرت امیر خواهد بود نه جوری که مآلش فسق و ضلالت است تا با قوال
اهل سنت موافق باشد مع ذلک ارباب استقامت از اتیان الفاظ
موهمه خلاف مقصود اجتناب مینمایند و زیاده بر خطا تجویز نمی کنند
کیف یکون جائرا وقد صح انه کان اماما عادلا فی حقوق الله سبحانه و فی
حقوق المسلمین کما فی الصواعق و حضرت مولانا عبد الرحمن الجامی که خطای
منکر گفته اند نیز زیادتی کرده است بر خطا هر چه زیاده کنند
خطا است و آنچه بعد از آن گفته است که اگر او مستحق لعنت است الخ

نیز ملا سعد گفته است چه جای تردید است و چه محل اشتباه اگر این
سخن در باب یزید میگفت گنجایش داشت اما در ماده حضرت
معاویه گفتن شناعت دارد در احادیث نبوی باسناد ثقات آمده
که حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام در حق معاویه دعا کرده اند حضرت ۴
و فرموده که اللهم علمه الکتاب والحساب وقه العذاب و جای دیگر
در دعا فرموده که اللهم اجعله هادیا مهدیا و دعاء آن حضرت مقبول
ظاهرا این سخن از مولانا بر سبیل سهو و نسیان سر بر زده باشد
و ایضا مولانا در همه ابیات تصریح باسم نا کرده گفته است آن صحابی
دیگر این عبارت نیز از ناخوشی خبر میدهد ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا
او اخطانا و آنچه از امام شعبی در ذم معاویه نقل کرده اند و نکوهش او را حضرت ۴
از فسق هم بالا گذرانیده اند به ثبوت نه پیوسته است امام اعظم که تلا
میذ او است بر تقدیر صدق آن او احق بود بدین نقل و امام مالک که از تبع
تابعین است و معاصر او و اعلم علماء مدینه شاتم معاویه و عمرو بن العاص را
بقتل حکم کرده است چنانکه بالا گذشت اگر او مستحق شتم می بود چرا حکم
بقتل شاتم او میکرد پس معلوم شد که شتم او را از کبایر دانسته حکم بقتل شاتم
او کرده و ایضا شاتم او را در رنگ شتم ابی بکر و عمر و عثمان ساخته است
چنانچه بالا گذشت پس معاویه مستحق ذم و نکوهش نباشد ای برادر حضرت معاویه حضرت ۴
شها درین معامله نیت نصفی از اصحاب کرام کم و بیش درین معامله با وی
شریک بودند پس محاربان امیر اگر کفره یا فسقه باشند اعتماد از شطر دین میخیزد که از راه
تبلیغ ایشان بما رسیده است و تجویز نکند این معنی را مگر زندیقی که مقصودش

ابطال

ابطال دین است ای برادر منشاء اثاره این فتنه قتل حضرت
عثمان است رضی الله تعالی عنه و طلب قصاص نمودن از قتله او
طلحه و زبیر که اول از مدینه بر آمدند ~~بر آمدند~~ بواسطه تاخیر قصاص
بر آمدند و حضرت صدیقه نیز با ایشان درین امر موافقت فرمود و جنگ
جمل که در آنجا سیزده هزار آدم بقتل رسیدند و طلحه و زبیر که از عشره
مبشره اند نیز بقتل رسیدند بواسطه تاخیر قصاص حضرت عثمان بوده بعد از آن
معاویه از شام بیرون آمده با ایشان شریک شده جنگ صفین نمودند
امام غزالی تصریح کرده که آن منازعت بر امر خلافت نبوده بلکه
در استیفاء قصاص در بدو امر خلافت حضرت امیر بوده و شیخ ابن
ابن حجر نیز این معنی را از معتقدات اهل سنت گفته است و شیخ ابو
حضرت ۲ شکور سلمی از اکابر علماء حنفیه است گفته است که منازعت معاویه
با امیر در امر خلافت بوده که پیغمبر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
حضرت ۹ معاویه را فرموده بودند اذا ملکت الناس فارفق بهم از آنجا معا
ویه را طمع در خلافت پیدا شده بود اما او مخطی بود درین اجتهاد
مع و امیر محق زیرا که وقت خلافت او بعد از زمان خلافت
حضرت امیر بوده و توفیق در میان این دو قول آنست که منشاء
منازعت تواند بود که تاخیر قصاص باشد بعد از آن طمع خلافت
نیز پیدا کرده باشد بهر تقدیر اجتهاد در محل خود واقع شده است
اگر مخطی است یک درجه است و محق را دو درجه بلکه ده درجه ای برادر
طریق اسلم درین موطن سکوت است از ذکر مشاجرات اصحاب پیغمبر
علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات و اعراض از تذکر منازعات ایشان

پیغمبر فرموده علیه الصلوة والسلام ایاکم وما شجر بین اصحابی و نیز فرموده
علیه وعلی آله الصلوة والسلام اذا ذکر اصحابی فامسکوا و نیز فرموده علیه وعلی آله م
الصلوة والسلام الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا یعنی بترسید الله الله فی اصحابی م
از خدای جل وعلا در حق اصحاب من بترسید بترسید از خدا جل وعلی
در حق ایشان ایشانرا نشانه تیر خود نسازید قال الشافعی وهو منقول
عن عمر بن عبد العزیز ایضا تلک دماء طهر الله عنها ایدینا فلنطهر عنها السنتنا ازین السنتنا م
عبارة مفهوم میشود که خطاء ایشان را هم بزبان نباید آورد و غیر از ذکر
خیر ایشان نباید کرد و هذا یزید بی دولت از زمرهٔ فسقه است توقف
در لعنت او بنا بر اصل مقرر اهل سنت است که شخص معین را اگرچه کافر
باشد تجویز لعنت نکرده اند مگر آنکه بیقین معلوم کنند که ختم او بر کفر بوده مذکور یزید است
کابی لهب الجهنمی و امراته نه آنکه او شایان لعنت نیست ان الذین یؤذون
الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة بدانند که درین زمان چون اکثر
مردم بحث امامت را پیش داشته همواره سخن از خلافت و مخالفت
اصحاب کرام علیهم الرضوان نصب عین ساخته اند و بتقلید جهلهٔ ارباب
تاریخ و مردهٔ اهل بدعت اکثر اصحاب کرام را نیک یاد نمی کنند و امور
نامناسبه بجناب ایشان منسوب میسازند بضرورت شمه از آنچه معلوم
داشت در قید کتابت آورده بدوستان مرسل داشت قال علیه
وعلی آله الصلوة والسلام اذا ظهرت الفتن او قال البدع وسبت اصحابی الفتن م
فلیظهر العالم علمه فمن لم یفعل ذلک فعلیه لعنة الله والملائکة والناس
اجمعین لا یقبل الله له صرفا ولا عدلا اما الحمد لله سبحانه والمنة
که سلطان وقت خود را حنفی مذهب میگوید و از اهل سنت میداند

والا کار بر مسلمانان بسیار تنگ میشد شکر این نعمت عظمی بجا باید آورد
پس باید که مدار اعتقاد را بر آنچه معتقد اهل سنت است دارند و
سخنان زید و عمرو را در گوش نیارند مدار کار را بر افسانهای دروغ
ساختن خود را ضایع کردنست تقلید فرقهٔ ناجیه ضروری است
تا امید نجات پیدا شود و بدونه خرط القتاد والسلام علیکم وعلی سایر
من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وآله الصلوة والسلام

مکتوب دویست و پنجاه و دویم بجناب شیخ بدیع الدین صدور یافته در جواب استفسار نامهٔ ایشان

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی اصطفی م
مکتوب مرغوب اخوی ارشدی رسید فرحت فراوان رسانید
استفسار رفته بود معلوم شریف بوده باشد که مبدأ تعین حضرت
نوح و حضرت ابراهیم صلوات الله تعالی وتسلیماته سبحانه علی نبینا
وعلیهما صفة العلم است چنانکه مبدأ تعین محمدی علیه الصلوة والسلام
نیز همان صفت است تفاوت بجهات و اعتبارات است چه آن صفت را
وجهی بعالم است و وجهی دیگر بمعلوم وجه اولی بحضرت ملایم است
و وجه ثانیه بکثرت و آن صفت را نیز اجمال است و تفصیل هریک ازان
اعتبار مبدأ تعین بزرگی شده است دیگر معارفی که تعلق بکمالات
نبوت و ولایت داشته در مکتوبی که بخواجه محمد اشرف نوشته
بتفصیل اندراج یافته است تکرار ننوشته ازانجا طلبند دیگر جواب
که در جواب استفسار فرق میان قطب و غوث و خلیفه نویسند تا دو
نگشت بر وقت دیگر موقوف دارند والسلام

مکتوب دویست و پنجاه و سیوم بشیخت مآب شیخ ادریس سامانی صدور یافته در جواب

مسوله دُوُم در بیان بی نهایتی این راه و تفصیل بعضی از مقامات و منازل طریق بر سبیل رمز و اجمال بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند
که احوال و اوضاع فقرا این حدود مستوجب حمد است المسئول من الله
سبحانه سلامتکم و عافیتکم و ثباتکم و استقامتکم علی الطریقه المرضیه المصطفویه
علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیه بیان احوال و مواجید که بلسان
مولانا عبد المومن حواله نموده بودند و استفسار جواب آن فرموده
مولانا بتفصیل همه را وانمود و گفت که فرموده اند که اگر بجانب زمین
نظر میکنم زمین را نمی یابم و اگر بجانب آسمان نظر می اندازم از آن نیز نمی
یابم و همچنین عرش و کرسی و بهشت و دوزخ را نیز وجود نمی یابم
و پیش کسی که میروم او را نیز وجود نمی یابم و خود را نیز موجود نمیدانم
و وجود حق جل شانه بی پایانست نهایت او را هیچکس نیافته است
و بزرگان نیز تا همین جا گفته اند و تا اینجا آمده از سیر مانده شده اند و زیاده
برین معنی اخبار نموده اند اگر شما نیز همین را کمال میدانید و در همین
مقام میدید پس ما پیش شما برای چه بیائیم و تصدیع بکشیم و تصدیع بدهیم
و اگر امری دیگر ورای این کمال هست پس اعلام بخشند تا بیائیم دیگر
که در طلب بسیار دارد الحال برسیم چندین سال توقف در آمدن بواسطه
حصول این تردد بوده مخدوما این احوال و امثال این احوال از تلوینات
قلبست مشهود میگردد که صاحب این احوال از مقامات قلب زیاده
از ربع طی نکرده است سه حصه دیگر از مقامات قلب طی باید کرد تا معامله
قلب را بتمام طی کرده باشد از گذشت قلب روح است و از گذشت
روح سر است و از گذشت سر خفیست بعد از ان اخفی هر کدام ازین چهار

باقی

باقی مانده احوال و مواجید علاحده دارد همه را جدا جدا
طی باید کرد و بکمالات هر کدام متحلی باید شد از گذشت این پنج
گانه عالم امر و طی منازل اصول آنها مرتبه بعد مرتبه و قطع مدارج
ظلال اسما و صفات که اصول این اصول است درجه بعد درجه
۴ تجلیات ذات — تجلیات اسما و صفاتست و ظهورات شیون و اعتبارات از
گذشت این تجلیات تجلیات ذاتست تعالی و تقدس پس این زمان
معامله باطمینان نفس می افتد و حصول رضا بروی دکار جل سلطانه
میسر می آید کمالاتی که درین موطن حاصل میگردد در جنب این
کمالات کمالات سابق حکم قطره دارد در جنب دریای محیط بیکران
اینجا شرح صدر میسر گردد و با سلام حقیقی مشرف میشود
کار اینست غیر این همه هیچ تجلیات اسما و صفات که پیش از
۲ اصول — قطع منازل این پنجگانه عالم امر باصول و اصول متوهم شود ظهورات
بعضی از خواص عالم امر است که نصیبی از تجلی و بهره از لامکانیت
دارند تجلیات اسما و صفات سالکی درین مقام گفته است که
سی سال روح را بجدائی برسیدم پس وصول کجا و سیر کرا شعر
شعر کیف الوصول الی سعاد و دونها قلل الجبال و دونهن حتوف
۳ بودند — چون التفات نموده طلب کشف این حقیقت را فرموده شده از ان
بطریق اجمال نوشته آمد و الامر عند الله سبحانه و السلام علیکم و علی
من لدیکم مکتوب دویست و پنجاه و چهارم بملا احمد برکی صدور
لله — یافت در جواب بعضی از اسوله که پرسیده بودند بعد الحمد و الصلوة
سلام علی عباده الذین اصطفی نوشته بودند که بعضی اکابر فرموده اند

که آدمی هرچه کند بفرمان صاحب زمان کند تا نتیجه بد دهد اگرچه کارها[عات]
مشروع باشد اگر این سخن صحیح است امیدوار فرمانست در کل مشروعات
اگر بر صحیح است و شمارا اذن حاصل کرده ما دون ساخت اما بد است
که مراد از نتیجه نتیجه معتدبها است نه مطلقا نوشته بودند که در رساله
تحریر یافته است که حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده اند
که قرآن قدس سره فرموده اند که بحقیقت از مرتبه اعین جمع است
یعنی از احدیت ذات تعالی و تقدس پس معنی آنچه در رساله مبدا
و معاد تحریر یافته که حقیقت کعبه ربانی فوق حقیقت قرانی است
چه باشد مخدوما مراد از احدیت مجرده ذاتیست که هیچ صفتی و شانی
در انجا ملحوظ نباشد چه حقیقت قران ناشی از صفت کلام است که
یکی از صفات ثمانیه است و حقیقت کعبه ناشی از مرتبه الیست که از
تلوینات صفات و شیونات برتر است پس تفوق آنرا گنجایش
شد نوشته بودند که در بعضی از تفاسیر نوشته اند که اگر کسی گوید که
من کعبه را سجده میکنم کافر میشود چه سجده بطرف کعبه باید نه بکعبه
و در جای دیگر نوشته اند که در اول اسلام نور سجده لک سجدت میگفتند
مدلول صمایر نفس ذات تعالی و تقدس پس معنی آنچه در رساله
مبدا و معاد تحریر یافته که صورت کعبه همچنانکه مسجود صور اشیا است
حقیقت کعبه نیز مسجود حقایق اشیا است چه باشد مخدوما این همه محاکات
عبارات است چنانکه میگویند آدم مسجود ملایکه است سجده مر خالق را است
جل شانه نه مخلوق و مصنوع او را هر مخلوقی که باشد والسلام علیکم
وعلی اصحابکم و احبابکم علی الخصوص ملا بایزید و شیخ مکتوب دویست

دویست و پنجم بملا محمد طاهر لاهوری صدور یافت در تحریض بر احیای سنت سنیه و رفع بدعت الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
عباده الله مکتوب شریف که بمصحوب حافظ بها والدین ارسال داشته
بودند رسید و فرحت فراوان مدسا نید چه نعمتی است که محبان
و مخلصان بهکی همت خود متوجه احیای سنتی از سنن مصطفویه علی
صاحبها الصلوة والسلام والتحیه باشند و بکلیت خود خواهان رفع
بدعتی از بدع منکره نامرضیه بوند سنت و بدعت ضد یکدیگرند
وجود یکی مستلزم نفی دیگر است پس احیای یکی مستلزم اماتت
دیگری بود و احیای سنت موجب اماتت بدعتست و بالعکس
پس بدعت را حسنه گویند یا سیئه مستلزم رفع سنت است
مگر حسن نسبی اعتبار کرده باشند که حسن مطلق انجا گنجایش ندارد
چه جمیع سنن مراضی حق اند جل سلطانه و اضداد آنها مرضیات
شیطان [illegible] و از این سخن بواسطه شیوع بدعت بر اکثری گرانست
اما فردا معلوم خواهند کرد که ما بر هدایتیم یا ایشان منقولست که حضرت
مهدی در زمان حضرت مهدی در زمان سلطنت خود چون ترویج
دین نماید و احیای سنت فرماید عالم مدینه که عادت بعمل بدعت
گرفته بود و آنرا حسن پنداشته و ملحق بدین ساخته از تعجب گوید
که این مرد رفع دین دین ما نمود و اماتت ملت ما فرمود حضرت
مهدی امر به کشتن آن عالم فرماید و حسنه او را سیئه انگارد ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم والسلام علیکم
وعلی من لدیکم نسیان بر فقیر غالب آمده است معلوم نشد که

که مکتوب شما را به که سپرده بود تا جواب استفسار نانولید معذور خواهند
داشت میان شیخ احمد قزلی از محبان است جون در جواب شما واقع است
التفات و توجه در ماده مشار الیه مرعی خواهند داشت مکتوب دویست
و پنجاه و ششم بیان شیخ بدیع الدین صدور یافته در جواب استفسار که
نموده بود و پرسیده بود که معنی قطب و قطب الاقطاب و غوث
و خلیفه چیست و ما یتعلق بذلک و پرسیده بود از تحقیق معنی حدیث لو
وزن ایمان ابی بکر الخ و غیر ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
مکتوب شریف که مصحوب درویشی ارسال داشته بودند رسید فرحت
فراوان رسانید پرسیده بودند که معنی قطب و قطب الاقطاب و غوث و
خلیفه چیست و هر کدام بچه خدمت مامورند و از خدمت خود اطلاع
دارند یا نه و بشارت قطب الاقطابی که از عالم غیب میرسد اصلی دارد
یا اختراع وهم و خیال است باید دانست که کمل تابعان نبی علیه و علیهم
الصلوات و التسلیمات جون به تبعیت کمالات مقام نبوت را تمام کنند
بعضی ایشان را بمنصب امامت سرفراز میسازند و بعضی را بمجرد حصول آن
اکتفا مینمایند این هر دو بزرگ در نفس حصول آن کمال برابرند تفاوت کمال ام
در منصب و عدم منصب است و در اموری که تعلق بآن منصب دارند
و جون تابعان کمل کمالات ولایت نبوت را تمام کنند بعضی را بمنصب
خلافت مشرف میسازند و بعضی را بمجرد حصول آن کمالات اکتفا مینمایند خاتمه
بالاگذشت این هر دو منصب تعلق بکمالات اصلیه دارند و در کمالات
ظلیه مناسب منصب امامت منصب قطب ارشاد است و مناسب منصب امامت
خلافت منصب قطب مدار گویا این دو مقام که در تحت اند ظلال آن دو

مقام

مقام اند که در فوق اند و غوث نزد شیخ محی الدین العربی همان قطب
مدار است نزد او غوثیت منصب علاحده نیست از منصب قطبیت
و آنچه معتقد فقیر است آنست که غوث غیر قطب مدار است بلکه ممد و
معاون روزگار اوست قطب مدار در بعضی امور مدد از وی خواهد
و در نصب مناسب مقام ابدال نیز او را دخل است و قطب را باعتبار
اعوان و انصار او قطب الاقطاب نیز گویند چه اعوان و انصار قطب
اقطاب حکمی اند از ینجاست که صاحب فتوحات مکیه می نویسد ما من قریة
مومنة کانت او کافرة الا و فیها قطب بدانند که صاحب منصب البته صاحب
علم است و آنکه کمال آن منصب دارد و منصب ندارد لازم نیست که از
ارباب علم بود و از خدمات خود مطلع باشد و بشارتی که از عالم غیب
میرسد بشارت حصول کمالات آن مقام است نه بشارت منصب آن
مقام که منوط به علم است و ایضا پرسیده بودند که مراد از ایمان که در حدیث
لو وزن ایمان ابی بکر مع ایمان امتی لرجح واقع شده است چیست و سبب
رجحان آن کدام است بدانند که رجحان ایمان بواسطه رجحان مومن به است
و جون متعلق ایمان صدیق فوق متعلقات ایمان امت است ۴ حضرت
هر آینه راجح باشد مخدوما در عروجات معامله تا بجائی میرسد که اگر یک نقطه
بالاتر رود کمالی که بسبب عروج آن نقطه حاصل شده است از جمیع کمالات
ما تقدم افزون تر بود زیرا که آن نقطه از جمیع آنچه ما تحت اوست افزونتر است
و همچنین است حال آن نقطه که فوق آن نقطه ما تقدم است چه نقطه ما تقدم با آنچه در تحت
اوست در جنب نقطه فوق حقیر و نقیر است علی هذا القیاس پس هر کرا که متعلق ۴ افزون‌تر است
ایمان او کمال فوقی بود هر آینه ارجح خواهد بود از جمیع آنچه ما تحت آن بود از ینجا

گفته اند که معامله عارف بجائی میرسد که در طرفة العین کسب جمیع کمالات ماتقدم
می نماید و باندازه تحقیق فقیر در یک لمحه تحصیل زیاده از جمیع کمالات ماتقدم
میفرماید ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم وایضا برسیده
بودند که شیخ بن العربی و تابعان ایشان نوشته اند که آن قدر اطفال که بسبب محی الدین
حضرت موسی علی نبینا وعلیه وعلیه الصلوة والسلام کشته شدند استعدادات
جمیع ان مقتولان بحضرت موسی منتقل گشت علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام
حقیقت این سخن را بتفصیل نویسند بدانند که این سخن اصیل است زیرا که
بتحقیق پیوسته است که چنانچه یک شخص را سبب حصول کمالات جماعه میکردند
همچنان جماعه را نیز سبب حصول کمالات یک شخص میسازند بر هر چند سبب
کمالات مرید انست لیکن مریدان نیز اسباب کمالات پیر اند این
معنی را فقیر در ماکولات و مشروبات ولا و مشروبات و مزدادات
و مشروبات که بجزئی اجزاء بدن می شناخت نیز احساس میکرد که هر طعامی خود
و شرابی که تناول میکرد بسبب جامعیت استعداد او میگشت و قابلیت دیگر
پیدا میکرد و در بعضی اوقات که قصد ترک ماکولات لذیذه میشد و ممنوع
میشد بواسطه تحصیل این جامعیت و بترک آن طعام لذیذ ما دون میگشت
بسبب حصول آن قابلیت و بسا است که استعداد یکی بدیگری انتقال کرده
است کلا او بعضا و محسوس شده است که آن یکی خالی مانده است و دیگری
جمعیت بهم رسانیده برسیده بودند که شیخ نجم الدین کبری مرید خود را
پیش عزیزی فرستاده بودند تا بتوسل او معلوم کنند که ایشان زیر
قدم کدام پیغمبر اند آن عزیز فرمود که چه بود تو و زچه کار است شیخ از این عبارت
فهمیدند که زیر قدم حضرت موسی اند که صلوات الله تعالی و تسلیماته علی

بن

نبینا و علیه ازین عبارت این معنی چه طور مفهوم گشت بدانند که چه بود
یهود را گویند که امت حضرت موسی بودند علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
برسیده بودند که در نفحات می نویسد که ولایت جمیع اولیا بعد از مردن
سلب میشود مگر چهار کس را بدانند که مراد از ولایت تصرفات و ظهور
کرامات داشته باشد نه اصل ولایت که عبارت از قرب الهیت
جل سلطانه و نیز مراد از سلب کثرت ظهور کرامات خواهد بود نه سلب
اصل آن ظهور با انکه این سخن کشفی است و در کشف مجال خطا بسیار است
تا چه دیده باشد و چه فهمیده طلب ظهور بعضی از کرامات اولیا نموده بودند
منتظر باشند سیجعل الله بعد عسر یسرا برسیده بودند که در نهایه جزری
می نویسد ان شانئک هو الابتر بالیاء تحقیق چیست بهمزه است یا بیاء
بهمزه است و انکه بیا نوشته قراءتی خواهد بود غیر مشهور نوشته بودند
که بعضی عورات طلب مشغولی می نمایند اگر از محرم محارم اند چه مانعت
والا در پرده نشینند و طریقه را اخذ نمایند برسیده بودند که در بعضی
ارباب حدیث ایام منهی قرار داده اند و حدیثی درین باب نقل میفر
مایند چه باید کرد والد فقیر قدس سره میفرمودند که شیخ عبد الله
و شیخ رحمة الله که از اکابر محدثین بودند و در حرمین ایشان ملقب بالشیخین
بودند بتقریبی بهندوستان آمده بودند میفرمودند که آن حدیث را
کرمانی شارح بخاری نقل کرده است اما ضعیف است حدیث صحیح درین
باب الایام ایام الله والعباد عباد الله است و نیز میفرمودند که نحوست
ایام بولادت رحمة للعالمیان علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات زایل گشته است
ایام لحسنات نسبت تمام ماتقدم بوده و عمل فقیر نیز بر همین است

وهیچ روزی را بر روز دیگر ترجیح نمیدهد تا انکه ترجیح آنها از شارع معلوم
نکند کالجمعه و رمضان ونحوهما نوشته بودند که معارفی که بحل بار نبوت
تعلق دارد و در مکتوب خواجه محمد اشرف نیافتم کجا یابند که آن مکتوب درین
ایام نوشته شده است زیاده از یک جزو خواهد بود گفته ام که نقل آنرا
بشما فرستند والسلام

ونقل آن بشما نرسیده مکتوب دور و دراز است

مکتوب دویست و پنجاه و هشتم بمیر محمد نعمان صدور یافت در بیان طریق بطریق اجمال

بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات
میرساند که مکتوب شریف که بمصحوب شیخ احمد فرملی ارسال داشته بودند
رسید فرحت فراوان رسانید طلب رساله بیان طریق نموده بودند
مسوده ها افتاده است اگر توفیق یافت به بیاض رسانیده خواهد فرستاد
الحال چند فقره در بیان طریق بطریق اجمال می نویسد بگوش هوش استماع
فرمایند سیادت پناها طریقی که ما اختیار کرده ایم ابتدا سیر آن از قلبست
که از عالم امر است و از گذشت قلب سیر در مراتب روح است که فوق
اوست و از گذشت روح این معامله با سر است که فوق اوست
وهکذا الحال فی الخفی والاخفی وبعد از طی منازل این لطایف پنجگانه و بعد از
حصول علوم و معارف که تعلق بهر کدام اینها علیحده علاحده دارد و بعد از
تحقق احوال و مواجید که بهر یکی ازین پنجگانه جدا جدا مخصوص است
سیر در اصول این پنجگانه است که در عالم کبیر است چه هر چه در عالم
صغیر است اصل آن در عالم کبیر است مراد از عالم صغیر انسانست
واز عالم کبیر مجموعه کائنات وشروع سیر در اصول این پنجگانه از عرش مجیدست
که اصل قلب انسان است و فوق آن اصل روح انسانی است
و فوق فوق آن اصل سر انسانی است و فوق اصل سر اصل خفیست

و فوق اصل خفی اصل اخفی است وچون این پنجگانه عالم کبیر را بتفصیل
طی کند و بنقطه آخر آن برسد دایره امکان را اتمام کرده باشد و قدم
در منزل اول از منازل فنا نهاده بود و بعد ازان اگر ترقی واقع شود
سیر در ظلال اسما و صفات واجبی جل سلطانه خواهد بود و این ظلال
کالبرازخ اند بین الوجوب والامکان و اصول اند آن پنجگانه عالم
کبیر را و سیر درین ظلال نیز بهمان ترتیب خواهد بود که در فروع
آنها ذکر یافته است واگر بفضل ایزدی جل سلطانه شانه منازل مذکوره
این ظلال را نیز طی کرده بنقطه آخر آن برسد شروع سیر در اسما و صفات
واجبی جل سلطانه خواهد بود و تجلیات اسما و صفات رو خواهد نمود
وظهورات شیون و اعتبارات جلوه خواهد فرمود و این زمان معامله
پنجگانه عالم امر را اتمام کرده باشد و حق اینها را ادا کرده بود و بعد ازان
اگر بفضل خداوندی جل شانه ازان مقام نیز ترقی واقع شود معامله
به اطمینان نفس خواهد افتاد و حصول مقام رضا که نهایت مقامات
سلوک است میسر خواهد شد درین موطن شرح صدر حاصل میگردد
و بشرف اسلام حقیقی مشرف میشود و کمالاتی که درین موطن حاصل میشود
در جنب این کمالات کمالاتی که بعالم امر متعلق بوده است حکم قطره
دارد و در جنب دریای محیط این همه کمالات که ذکر یافته یافتنی
است تعلق باسم الظاهر دارد و کمالاتی که باسم الباطن واابسته تعلق
دیگر است که باستتار و تبطن مناسب است وچون کمالات این
دو اسم مبارک بتمامها حاصل شود دو بازوی طیران از برای سالک
میسر گردد که بقوت آن دو بازو طیران در عالم قدس فرماید و ترقیات

بی اندازه نماید تفصیل این معامله در بعضی مسودات تحریر یافته است فرزندی ارشدی بجمع آن بجد است دیگر اگر میسر شود شما خود را یک مرتبه اینجا رسانید اما بشرط آنکه آن مقام را خالی نگذارند و آن سر رشته را برهم نزنند خود تنها بیایید و از یاران هر کرا پیش قدم دانید پیشوای الجماعه ساخته متوجه اینجا گردند و الله سبحانه اعلم تا وقت دیگر فرصت دهند یا نه والسلام

مکتوب دویست و پنجاه و هشتم بشریف خان صدور یافت در بیان اقربیت حق تعالی

الحمد لله والسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که از کرم نامزد فقراء اینجا ساخته بودند رسید و آن مبتهج و مسرور گردید جزاکم الله سبحانه خیر الجزاء و مخدوما هر چند اقربیت او تعالی بما از ما بنص قطعی ثابت شده است اما چه توان کرد که او تعالی از عقول و افهام ما و از علوم و ادراکات ما وراء الوراء است با آنکه دانیم که این وراءیت در جانب قربت نه در جانب بعد که او سبحانه از هر نزدیکی نزدیکتر است حتی که ذات احدیت او را سبحانه نزدیکتر می یابیم از صفاتی که مبدأ افعال و آثار اند صفاتیم این معرفت وراء طور نظر عقل است زیرا که عقل از خود نزدیکتری را نتواند تصور نمود مثالی که توضیح این مبحث نماید هر چند تتبع نموده آمد پیدا نشد مستند این معرفت نص قطعی است و کشف صحیح مشایخ طریقت از توحید و اتحاد سخن گفته اند و از قرب و معیت بیان فرموده اما از اقربیت او تعالی سکوت ورزیده اند و بیان شافی دران باب نفرموده عجایب کار و بار است اقربیت او سبحانه سبب ابعدیت ما گشته است هذا الی ان یبلغ الکتاب

اجله فافهم فان کلامنا اشارات و بشارت والسلام علیکم و علی سایر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها

مکتوب دویست و پنجاه و نهم بمخدوم زادگی خواجه محمد سعید که جامع علوم عقلیه و نقلیه اند و صاحب نسبت علیه در بیان فواید ارسال رسل و عدم استقلال عقل در معرفت واجب الوجود تعالی و تقدس و حکم خاص که در ماده شاهق جبل و مشرکان زمان فترة رسل و اطفال مشرکان واقع است و در بیان فهود و در بیان تحقیق بعثت انبیا در زمین هند از اهل هند و رام سابقه و ما یناسب ذلک

الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق شکر نعمت ارسال رسل علیهم الصلوات والتسلیمات بکدام زبان بجا آورده شود و بکدام دل اعتقاد منعم آن نموده آید و جوارح کو که باعمال حسنه مکافات این نعمت عظمی نماید اگر وجود شریف این بزرگواران نمی بود ما قاصر فهمان را بوجود صانع تعالی و وحدت او جل سلطانه که دلالت می نمود قدمای فلاسفه یونان با وجود زیرکیها بوجود صانع جل شانه مهتدی نگشتند و وجود کاینات را به هر مسبب ساختند و چون روز بروز انوار دعوت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات ساطع گشت متاخران فلاسفه برکت آن انوار رد مذهب قدما خود نموده بوجود صانع جل شانه قایل گشتند و باثبات وحدت او تعالی نمودند پس عقول ما بی تایید انوار نبوة ازین کار معزول است و افهام ما بی توسط وجود انبیا علیهم الصلوات والتحیات ازین معامله و در فیالیت شعری ما فا

اراد اصحابنا الماتریدیة من استقلال العقل فی بعض الامور کاثبات
وجود الصانع تعالی و وحدته سبحانه فکلفوا الشاهق للجبل العابد للصنم
بهما وان لم تبلغه دعوة الرسول وحکموا بترک النظر فیهما بکفره وخلوده
فی النار ونحن لانفهم الحکم بالکفر والخلود فی النار الا بعد البلاغ البین و
الحجة البالغة المنوطة بارسال الرسل نعم العقل حجة من حجج الله سبحانه
لکنه لیس حجة بالغة فی الحجیة لیترتب علیه اشد العذاب سوال اگر تعالی م
سوال اگر شاهق جبل که عابد صنم است در دوزخ مخلد نباشد در بهشت
خواهد بود و این جایز نیست زیرا که دخول بهشت بر مشرکان حرام است
و ماوای ایشان دوزخ است کما قال تعالی حاکیا عن عیسی علی نبینا و
علیه الصلوة والسلام انه من یشرک بالله فقد حرم الله علیه الجنة وماواه
النار و واسطه میان جنة و نار ثابت نشده است اصحاب اعراف
بعد از چند روز به بهشت خواهند رفت پس خود در جنة است یا در نار
این سوال بسیار متصعب است آن فرزندی ارشدی میدانند که
تا مدتها برین فقیر تکرار این سوال میکرد و جواب شافی نمی یافت و آنچه
صاحب فتوحات مکیه در حل این سوال گفته است و بعثت پیغمبری
در روز قیامت از برای دعوت این قوم ثابت کرده و باندازه الکارجه
و قبول ایشان آن دعوت را حکم بدوزخ و بهشت نموده نزد
این فقیر مستحسن نیست چه آخرت دار جزا است نه دار تکلیف تا بعثت
پیغمبری نموده آید بعد از مدت مدید عنایت خداوندی جل سلطانه
رهنمونی فرمود و حل این معما نمود و منکشف ساخت که این جماعه
نه در بهشت مخلد خواهند بود و نه در دوزخ بلکه بعد از بعثت و احیای

اخروی

اخروی ایشان را در مقام حساب داشته باندازه جرایم معاقب
و معذب خواهند ساخت و استیفای حقوق نموده در رنگ حیوانات
غیر مکلف ایشان را نیز معدوم مطلق و لاشیء محض خواهند فرمود
پس خلود کرا بود و مخلد کدام باشد این معرفت غریبه را چون
در محضر انبیاء کرام علیهم الصلوات والسلام عرضه نموده شد همه
همه تصدیق آن فرمودند و مقبول داشتند و العلم عند الله سبحانه
برین فقیر بسیار گران می آید که حکم کنند با آنکه حضرت حق سبحانه
و تعالی با کمال رافت و رحمت خود بنده را بمجرد عقل که مجال
خطا و غلط در وی بسیار است بی آنکه ابلاغ مبین بتوسط انبیا
علیهم الصلوات والتحیات فرماید در آتش مخلد دارد و بعذاب
ابدی گرفتار سازد چنانچه گرانست حکم کردن او را باوجود شرک
بخلود جنة کما یلزم من مذهب الاشعری لعدم القول بالواسطة
بین الجنة والنار فالحق ما الهمت به من اعدامه بعد استیفاء محاسبته
یوم الحشر کما مر و همین حکم است نزد فقیر در اطفال مشرکان دار الحرب
چه دخول بهشت منوط بایمانست باصاله یا بتبعیت اگر چه تبعیت
دار اسلام باشد چنانچه مر اطفال اهل ذمه را و ایمان در حق اینها
مطلق مفقود است پس دخول بهشت اینها را متصور نباشد و دخول
دوزخ و خلود در آن مربوط بشرک است بعد ثبوت تکلیف
و آن نیز در حق آنها مفقود است فحکمهم حکم البهایم من الاعدام بعد
البعث والنشور للحساب واستیفاء الحقوق و همین حکم است در مشرکان
زمان فترة رسل که دعوت پیغمبری بایشان نرسیده ای فرزند این

فقیر هرچند ملاحظه مینماید و نظر را سر میدهد هیچ جائی نیابد که دعوت
پیغمبر ما علیه و علی آله الصلوة والسلام بآنجا نرسیده است بلکه
محسوس میگردد که در رنگ آفتاب همه جا نور دعوت او علیه و علی آله
الصلوة والسلام رسیده است که حتی که در یاجوج و ماجوج نیز که سد
حایل دارند و در امم سابق که ملاحظه میکند کم بقعه می یابد که در آنجا بعثت
پیغمبری نشده باشد حتی که در زمین هند که دور از ین معامله مینماید نیز
می یابد که از اهل هند پیغمبران مبعوث شده اند و دعوت بصانع جل
سلطانه فرموده اند و در بعضی از بلاد هند محسوس میگردد که انوار انبیا علیهم
الصلوات والتسلیمات در ظلمات شرک در رنگ مشعلها افروخته اند و اگر
خواهد تعین آن بلاد نماید و می بیند که پیغمبری است که هیچکس او را انکر دیده است — هنود
و دعوت او را قبول نکرده و پیغمبریست دیگر که یک کس بوی ایمان آورده
و دیگریست که دو کس بوی گرویده اند و بعضی را سه کس ایمان آورده اند
زیاده از سه کس در نظر نیامد که در هند به پیغمبری ایمان آورده باشد
تا چهار کس امت یک پیغمبر بوده اند و آنچه رؤسای کفره هند از وجوب وجود
تعالی و از صفات او سبحانه و از تنزیهات و تقدیسات او تعالی نوشته
اند همه مقتبس از انوار مشکات نبوت است چه در هر یک عصری از امم
سابقه نبی از انبیا گذشته است و از وجود واجب تعالی و از صفات
ثبوتیه او جل شانه و از تنزیهات و تقدیسات او سبحانه خبر کرده اگر نه
وجود این بزرگواران بودی عقل لنگ و کور این بید دلتان که ملوث — شریف
بظلمات کفر و معاصی است کی باین دولت مهتدی شدی عقول ناقصه
این بید دلتان فی حد ذاتها به الوهیت خود حاکم اند و غیر از خود را آلهه ثابت

بیکنند

میکنند چنانکه فرعون مصر گفته ما علمت لکم من اله غیری و نیز گفته لئن
اتخذت الها غیری لاجعلنک من المسجونین و چون از اخبار انبیا علیهم
الصلوات والتسلیمات معلوم کردند که عالم را صانعی است که
واجب الوجود است تعالی و تقدس پس بعضی ازین بید دلتان بر قبح ادعاء
خود اطلاع یافته بتقلید و تستر اثبات صانع نموده اند و او را در
خود حال و ساری دانسته اند و باین حیله مردم را به پرستش خود خوانده
تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا اینجا کوته اندیشی سوال نکند که
اگر در زمین هند انبیا مبعوث می شدند هر آئینه خبر بعثت ایشان با
میرسید بلکه آن خبر از جهت توفر دواعی بتواتر منقول میگشت و لیس
فلیس زیرا که گوئیم که دعوت این پیغمبران مبعوث عام نبود بلکه
دعوت بعضی مخصوص بیک قوم بوده و بعضی را دعوت مخصوص
بیک قریه و یا بیک بلده بوده و تواند بود که حضرت حق سبحانه و تعالی
در قومی یا در قریه شخصی را باین دولت مشرف ساخته باشد و آن
شخص آن قوم یا اهل آن قریه را دعوت بمعرفت صانع جل شانه
کرده باشد و منع از عبادت غیر او تعالی نموده و آن قوم یا اهل
آن قریه انکار او کرده باشند و تضلیل و تجهیل او نموده و چون
انکار و تکذیب ایشان بنهایت رسیده باشد بغیرة حق جل و علا آنها
ایشان را هلاک کرده باشد و همچنین بعد از مدتی پیغمبری دیگر بقومی
یا بقریه مبعوث شده باشد و عامل معهم کما عامل الاول بقومه و فعل بهم
ما فعل بأولیهم و هکذا الی ما شاء الله تعالی و آثار هلاکت قری و بلاد در
زمین هند بسیار است و این قوم هرچند هلاک شدند اما آن کلمه دعوت

در میان اقوان آنها باقی مانده وجعلها کلمة باقیة فی عقبه لعلهم یرجعون
خبر نبوت انبیاء مبعوثه وقتی بما رسد که جمع کثیر بایشان گرویده
باشند و قوتی پیدا کرده یک کس آمد و چند روز دعوت کرد و گذشت
و هیچکس او را قبول نکرد و دیگری آمد دو کس یا سه کس گرویدند خبر از
کجا منتشر شود و کفار همه در مقام انکار بودند و مخالف دین آبا
خود را رد میکردند ناقل که بود که نقل کند دیگر الفاظ رسالت
و نبوت و پیغمبری از لغات عرب و فارس آمده بواسطه اتحاد دعوت
پیغمبر ما علیه و علی جمیع الانبیاء الصلوات والتسلیمات و این الفاظ در لغت
هند نبوده تا انبیا مبعوثه هند را نبی یا رسول یا پیغمبر گویند و با این
اسامی ایشان را یاد کنند و ایضا در جواب آن سوال بطریق معارضه
گوئیم که اگر انبیاء در هند مبعوث نشده باشند و هم زبان ایشان
بایشان دعوت نکرده باشد هر آئینه حکم اینها حکم شاهق جبل بود و با وجود
تمرد دعوی الوهیت بدوزخ نه در آیند و عذاب مخلد ایشان را نشود
و هذا مما لا یرتضیه العقل السلیم و لا یساعده الکشف الصحیح فانا نشاهد
بعض مردتهم فی وسط الجحیم والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال مکتوب
دویست و شصتم بحقایق آگاه و معارف دستگاه مظهر فیض الهی مظهر رحمت
نامتناهی مخدوم زادگی میان شیخ محمد صادق سلمه الله تعالی صدور
یافته در بیان طریقی که حضرت ایشان را بآن طریق ممتاز ساخته اند و متضمن است
در بیان ولایت سه گانه ولایت صغری است و آن ولایت اولیا است
و ولایت کبری که ولایت انبیا است و ولایت علیا که ولایت ملاء اعلی است و مشتمل
است بر بیان افضلیت نبوت بر ولایت هر ولایت که باشد و بیان لطایف

(حاشیه: و هیچکس کار را کرد و دیگر کس او را کرد بد و دیگر پیر — آن بیان — که ولایت ملاء)

عشره انسانی که پنج از ان از عالم امر است و پنج دیگر از عالم
خلق که نفس و عناصر اربعه باشند با کمالاتی که مخصوص بهر کدام از این
لطایف است و بیان افضلیت عالم خلق بر عالم امر و بیان کمالاتی که
مخصوص بعنصر خاک است و بیان علوم و معارف غریبه که مناسب هر مقام است
و امثال آن مما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله
رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین علیهم و علی آله و اصحابه
الطیبین الطاهرین بدان ای فرزند اسعدک الله تعالی که پنجگانه عالم امر
قلب و روح و سر و خفی و اخفی که اجزای عالم صغیر انسانی است اصول اینها
عالم کبیر است در عناصر اربعه که اجزاء انسانست اصول خود در عالم کبیر دارند
و ظهور اصول آن پنجگانه فوق العرش مجید است که بلا مکانیت موصوفست از اینجاست
که عالم امر را لامکانی گویند دایره امکان چه خلق و چه امر و چه صغیر
و چه کبیر بنهایت این اصول تمام شود و امتزاج عدم بوجود که منشاء
امکانست درین موطن منتهی گردد و چون سالک رشید محمدی المشرب
پنجگانه عالم امر را بترتیب طی کرده سیر در اصول اینها که در عالم کبیر است
فرماید و به بلند فطرتی بلکه بمحض فضل ایزدی جل سلطانه آن همه را بترتیب
و تفصیل طی کرده بنقطه آخر آن برسد هر آئینه دایره امکان را بسیر الی الله
تمام کرده باشد و اطلاق اسم فنا بر خود حاصل کرده شروع در ولایت
صغری که ولایت اولیاست نموده بود بعد ازان اگر سیر در ظلال
اسما و صفات واجبی تعالت و تقدست که فی الحقیقه آن ظلال اصول این پنجگانه
عالم کبیر است و شائبه عدم آنجا راه نیافته واقع شود و آن همه را بتفصیل
خداوندی جل شانه بطریق سیر فی الله طی کرده بنهایت آن برسد دائره

(حاشیه: و اخفی)

ظلال اسما و جو بی را نیز تمام کرده باشد و وصول بمرتبه اسما و صفات
واجبی جل جلاله حاصل نموده بود نهایت عروج ولایت صغری است تا اینجا
درین موطن شروعی در حقیقت فنا متحقق میگردد و قدمی در بدایت
ولایت کبری که ولایت انبیا است علیهم الصلوات والتسلیمات
نموده می آید باید دانست که این دایره ظل متضمن مبادی تعینات
خلایق است سوای انبیاء کرام و ملایکه عظام علیهم الصلوة والسلام و ظل
هر اسم مبداء تعین شخصی است از اشخاص حتی که مبداء تعین حضرت
صدیق که افضل بشر است بعد از انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات
نقطه فوق این دایره است و آنکه گفته اند که چون سالک باسمی که مبداء
تعین اوست برسد سیر الی الله را تمام کرده باشد مراد از آن اسم
ظل اسم الهی جل شانه باید داشت و جزئی از جزئیات آن اسم نه اصل
آن اسم و این دایره ظل فی الحقیقه تفصیل مرتبه اسما و صفات است مثلا علم
صفتیست حقیقی که جزئیات دارد و تفصیل آن جزئیات ظلال آن صفت
که با جمال مناسبت دارد و هر جزئی آن صفت حقیقت شخصی است از
اشخاص غیر انبیاء کرام و ملایکه عظام علیهم الصلوة والسلام و مبادی
تعینات انبیا و ملایکه اصول این ظلال است یعنی کلیات این جزئیات
مفصله مثلا صفت العلم و صفت القدرة و صفت الارادة و غیرها بسیاری
از اشخاص در یک صفت که مبداء تعین است شرکت دارند باعتبا
رات مختلفه مثلا مبداء تعین خاتم الرسل شان العلم است و همان
صفة العلم باعتباری مبداء تعین حضرت ابراهیم است علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام و نیز آن صفت باعتباری مبداء تعین حضرت نوح است

علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات و تعین این اعتبارات در
خواجه محمد اشرف ذکر یافته است و آنکه بعضی از مشایخ گفته اند که حقیقت
محمدی تعین اول است که حضرت اجمال است و مسمی است بوحدت
مراد ایشان الخ برین فقیر ظاهر ساخته اند والله سبحانه اعلم مرکز
همین دایره ظل است این دایره ظل را تعین اول انگاشته اند و مرکز
او را اجمال دانسته بوحدت نامیده اند و تفصیل آن مرکز را که محیط
این دایره است واحدیت گمان برده اند و مقام فوق دایره ظل
را که دایره اسما و صفات است ذات بیچون که مبرا است از تعین تصور
نموده اند نه اینچنین است بلکه گوییم که مرکز این دایره ظل ظل مرکز دایره
فوق است که اصل اوست و مسمی است بدایره اسما و صفات و شئون
و اعتبارات فی الحقیقه حقیقت محمدی مرکز دایره اصل است که اجمال
اسما و شیونات است و تفصیل اسما و صفات درین دایره مرتبه واحدیت
است و اطلاق وحدت و واحدیت در مرتبه ظلال اسما نمودن
مبنی بر اشتباه ظل است باصل و ازین قبیل است اطلاق سیر فی الله
دران موطن چه فی الحقیقه آن سیر بطریق سیر فی الله داخل سیر الی الله
است بعد از آن اگر عروجی در دایره اسما و صفات که اصل این
دایره ظل است واقع شود شروع در کمالات ولایت کبری خواهد
بود و این ولایت کبری مخصوص بعد از آن اگر عروجی دران دایره
اسما و صفات این که اصل دایره ظل است واقع شود شروع در کمالات
ولایت کبری خواهد بود و این ولایت کبری مخصوص بانبیا است علیهم
الصلوات والتسلیمات بالاصالة و بتبعیت ایشان باصحاب کرام ایشان

۴ بطریق سیر فی الله

به انبیاست

نیز این دولت رسید ه نصف سافل این دایرهٔ متضمن اسما و صفات
زایده است و نصف عالی آن مشتمل بر شیون و اعتبارات ذاتیه
نهایت عروج بجگانه عالم امر تا نهایت این دایره اسما و شیونات
است بعد ازان اگر بمحض فضل ایزدی جل شانه ازمقام صفات و شیونات
ترقی واقع شود سیر در دایره اصول اینها خواهد بود و از گذشت
این دایره اصول دایره اصول آن اصول است بعد از طی آن دایره قوسی
از دایره فوق ظاهر خواهد شد از انیز قطع باید نمود و چون از ان دایره
فوق غیر از قوسی ظاهر نشد بهمان قوس اقتصار نموده آمد درینجا سری
خواهد بود که بران سرّ اطلاع نبخشیدند و این اصول سه گانه اسما و صفات
که مذکور شد مجرد اعتبارات اند در حضرت ذات تعالی و تقدس که مبادی
صفات و شیونات گشته حصول کمالات این اصول سه گانه مخصوص نفس
مطمینه است و حصول اطمینان مراو را درین موطن میگردد و درهمین موطن میسر ۳
مقام شرح صدر حاصل می آید میشود و سالک باسلام حقیقی مشرف
میگردد و همین موطن است که مطمینه بر تخت صدر جلوس میفرماید
و بمقام رضا ارتقامی نماید این موطن منتهای ولایت کبری است
که ولایت انبیا است علیهم الصلوات و التسلیمات و چون سیر تا باینجا
رسانید متوهم شد که تمکار را تمام کرده باشند آورده اند که اینهمه
تفصیل اسم الظاهر بوده که یکبازوی طیران است و اسم الباطن هنوز در
پیش است که بازوی دویم است از برای طیران عالم قدس
و چون از ان تفصیل بانجام رسانید دو جناح از برای طیران طیار کرده باشی
و چون بعنایت الله سبحانه سیر اسم الباطن نیز بانجام رسید دو جناح

طیران میسر شد الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان
هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق ای فرزند از سیر اسم الباطن چه نویسید
که مناسب حال آن سیر استتار و تبطن است اینقدر از ان مقام دامی
م ۹ ور اسم — بنماید که سیر الظاهر در صفات است بی آنکه در ضمن اینها ذات ملحوظ گردد
تعالی و تقدس و سیر در اسم الباطن نیز هر چند سیر در اسما است اما در
ضمن آنها ذات تعالی ملحوظ است و آن اسما در رنگ سیرها اند که روپوش
۲ و تقدس — حضرت ذات تعالی گشته مثلا در صفة العلم ذات تعالی اصلا ملحوظ نیست و در اسم
العلیم ملحوظ ذات تعالی در پس پردهٔ صفت زیرا که علیم ذاتیست
که مراو را علم است فالسیر فی العلم سیر فی الاسم الظاهر و السیر
فی العلیم سیر فی الاسم الباطن و قس علی هذا سایر الصفات و الاسما و این
اسما که باسم الباطن تعلق دارند مبادی تعینات ملایکه ملا اعلی است
علی نبینا و علیهم الصلوات و التحیات و شروع سیر درین اسما نمودن
قدم نهادن است در ولایت علیا که ولایت ملا اعلی است و فرقی
که درمیان علم و علیم در میان اسم الظاهر و اسم الباطن نموده آمد
آن فرق را اندک خیال نکنی و نگویی که از علم تا علیم اندک راه است
لا بلکه فرقی که درمیان مرکز خاک و محدب عرش است نسبت
بان فرق حکم قطرهٔ دارد نسبت به دریای محیط در گفت نزدیک است
و در حصول دور دور ازین قبیل است ذکر مقامی ما که بر سبیل
اجمال در بیان می آید مثلا گفته شده است که بجگانه عالم امر را طی کرده سیر
در اصول اینها باید تا دایره امکان تمام شود و درین عبارت سیر
الی الله بتمام ذکر یافته است و حصول این سیر را اگر تقدیر بمدت

بنجاه هزار ساله راه نموده اند که بهمه تعرج الملائکة والروح الیه فی
یوم کان مقداره خمسین الف سنة رمزی ازین معنی مینماید غایت ما فی
الباب جذب عنایت خداوندی معلوم جل سلطانه نزدیک است که کار
این مدت مدید مدیده را در طرفة العین می آرد با کریمان کارها دشوار مبرم
نیست و همچنین گفته شده اشهد است که دایره اسما و صفات خدا
و اعتبارات طی کرده سیر در اصول اینها باید طی کردن جمیع اسما وشیون م
صفات و شیون و اعتبارات در گفتن آسان است و در طی کردن مشکل
مشکل از صعوبت این طی مشایخ فرموده اند منازل الوصول لا تنقطع
ابد الآبدین و منع نموده اند تمامی سیر این مراتب را نه حسنش
غایتی دارد نه سعدی را سخن پایان بمیرد تشنه مستسقی و دریا همچنان
باقی لکن نکتی که عدم انقطاع مراتب وصول باعتبار تجلیات ذاتیه
گفته باشند نه باعتبار تجلیات صفاتیه و مراد از حسن حسن ذاتی داشته
باشند نه حسن صفاتی زیرا که گوئیم که آن تجلیات ذاتیه بی ملاحظه شیون
و اعتبارات نیست و آن ظل حسن ذاتی بی روپوش صفات
جمالیه نه چه گفت و گو را بی این روپوش دران موطن مجال نیست
من عرف الله کل لسانه و تجلی نحوی از ظلیت میطلبد پس از ملاحظه
شیون دران مقام چاره نبود پس آن منازل وصول و مراتب حسن
داخل همان دایره اسما و شیونات گشت که انقطاع آن نزد ایشان متعسر است
و امری که برین درویش ظاهر ساخته اند ماورای تجلیات و ظهورات است
چه تجلی ذاتی و چه تجلی صفاتی و ورای حسن و جمال است چه حسن ذاتی
و چه حسن صفاتی بالجمله مطالب بلند و مقاصد ارجمند را در سلک عبارات

محقره بطریق اجمال انتظام نموده است و دریاهای بی نهایت را
در کوزهای چند در آورده فلا تکن من القاصرین بر سر اصل سخن
رویم و گوئیم که بعد از حصول دو جناح اسم الظاهر و اسم الباطن
بمن طیران میسر شد و عروجات واقع گشت معلوم شد که این ترقیات
بالاصالة نصیب عنصر ناری است و عنصر هوائی و عنصر آبی که ملائکه
کرام را علی نبینا و علیهم الصلوات والسلام نیز ازین عناصر سه گانه نصیبست
چنانکه وارد شده است که بعضی از ملائکه از نار و ثلج مخلوقند و تسبیح
ایشان سبحان من جمع بین النار والثلج است و در اثنای این سیر
در واقعه نمودند که گویا براهی میروم و از دشواری رفتن سخت
درمانده شده ام آرزوی چوب و عصا دارم که بمدد آن شاید توانم
راه رفت میسر نمیشود و بهر خس و خاشاک دست می اندازم که تقویت
راه رفتن نماید چاره ندارم غیر از راه رفتن چون مدتی باین حال سیر
نمودم فنای شهری ظاهر شد بعد از طی مسافت آن فنا دخول بآن
شهر واقع شد معلوم کردند که این شهر عبارت از تعین اول است
که جامع جمیع مراتب اسما و صفات و شیون و اعتبارات است و نیز جامع
است مر اصول این مراتب را و اصول اصول اینها را و منتهای
اعتبارات ذاتیه است که تمایز آنها بعلم حصولی مناسب است
بعد از آن اگر سیر واقع شود مناسب علم حضوری خواهد بود ای فرزند
اطلاق علم حصولی و علم حضوری دران حضرت جل سلطانه باعتبار تمثیل
و تنظیر است زیرا که صفاتی که وجود آنها زاید است بر وجود ذات
تعالی و تقدس علم آنها مناسب علم حصولیست و اعتبارات ذاتیه که

لحظه

اصلا فریادی آنها بر ذات تعالی و تقدس متصور نیست علم انها مناسب
علم حضوری و الا فلیس ثمه الا تعلق العلم بالمعلوم من غیر ان یحصل من
المعلوم فیه شی فافهم و این تعین اول که آن شهر جامع کنایت از وست
جامع کنایت از وست جامع جمیع ولایات انبیاء کرام و ملایکه عظام است
علیهم الصلوات و السلام و منتهاء ولایت علیا که مخصوص بملاء اعلی است
بالاصالة درین مقام ملاحظه نموده آمد که آیا این تعین اول حقیقت محمدی
است یا نه معلوم شد که حقیقت محمدی همان است که بالا ذکر یافته است
و آنرا تعین اول گفتن باعتبار آنست که آن مرکز ظل این تعین اول است
باعتبار جامعیت اسما و صفات و شیون و اعتبارات و سیری که فوق
آن شهر واقع شود شروع در کمالات ثمره مخصوص بانبیاست علیهم الصلوات
و التحیات و ناشی از مقام نبوت است کمل تابعان انبیا را نیز به تبعیت ازین
کمالات نصیب است و در میان لطایف انسانی حظ وافر ازین کمالات بالا
صالة عنصر خاک راست و سایر اجزاء انسانی چه از عالم امر و چه از عالم خلق همه درین
مقام تابع آن عنصر پاک اند و بطفیل او باین دولت مشرف اند و چون این
عنصر مخصوص به بشر است ناچار خواص بشر از خواص ملک افضل گشتند
چه آنچه این عنصر را میسر شده است هیچکس را میسر نشده بعد از دنو حقیقت
تدلی درین موطن بظهور می آید و سر قاب قوسین او ادنی اینجا انکشاف
می یابد و درین سیر معلوم میگردد که کمالات جمیع ولایت کبری و
ولایت صغری که وجه ولایت کبری وجه ولایت علیا همه ظلال کمالات
مقام نبوت اند و آن کمالات شبح و مثال اند مر حقیقت این کمالات را
و لایح میگردد که نقطه که در ضمن این سیر قطع می یابد زیاده از جمیع

خواهد بود حصول این کمالات

مقام ولایت اند و آن کمالات شبح و مثال اند مر حقیقت این
کمالات شبح و مثال اند مر حقیقت این کمالات را و لایح میگردد
که نقطه که در ضمن این سیر قطع می یابد زیاده از جمیع کمالات مقام
ولایت بس قیاس باید کرد که جمیع این کمالات را چه نسبت بود
بجمیع کمالات ما تقدم دریای محیط را نیز نسبتی است بقطره در جنب آن
نسبت هم مفقود است مگر آنکه گوئیم که نسبت مقام نبوت بمقام
ولایت همچون نسبت غیر متناهی است بمتناهی سبحان الله جاهلی از
سر میگوید الولایة افضل من النبوة و دیگری از عدم آگاهی این
معامله در توجیه او میگوید ولایة النبی افضل من نبوته کبرت کلمة
تخرج من افواههم و چون بعنایت الله سبحانه و صدقه حبیبه علیه
و علی آله الصلوات و التسلیمات این سیر را اخیر بانجام رسانید
مشهود گشت که اگر بالفرض قدم دیگر در سیر افزاید در عدم محض
خواهد افتاد اذ لیس وراء الا العدم المحض ای فرزند ازین ما
جرای در توهم مینفتی که عنقا در شکار آید و سیمرغ در دام افتاد دلا
عنقا شکار کس نشود دام باز چین ، کانجا همیشه باد بدست است
دام را ، فهو سبحانه بعد وراء الوراء ثم وراء الوراء ثم وراء الوراء
هنوز ایوان استغنا بلند است ، مرا فکر رسیدن ناپسند است
این ورائیت نه باعتبار وجود حجب است چه حجب تمام مرتفع گشته
است بلکه باعتبار ثبوت عظمت و کبریایی است که مانع ادراک است
و منافی وجدان فهو سبحانه اقرب فی الوجود و ابعد من الوجدان
آری بعضی از کمل مراد آن باشند که درون سراوقات عظمت و کبریای

شیخ قایل الولایة افضل من النبوة

بطفیل انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات ایشان را جا دهند و محرم
بارگاه نازنذ فغو مل معهم ما عو مل معهم ای فرزند این معامله مخصوص
بهیئتیه وحدانی انسانیست که از مجموع عالم خلق و عالم امر ناشی
گشته است مع ذلک درین موطن نیز رئیس همه عنصر خاک است
وانکه گفته لیس وراء ه الا العدم المحض زیرا که بعد از تمامی مراتب
وجود خارجی و وجود علمی حصول عدم است که نقیض اوست و ذات
الله سبحانه وراء این وجود و عدم است همچنانکه عدم را انجا راه
نیست وجود را نیز گنجایش نه زیرا که وجودی که عدم نقاضنت
او بر پا باشد چه شایان آن حضرت است جل سلطانها و اگر اطلاق
وجود در ان مرتبه کنیم از تنگی عبارت وجودی خواهد بود که عدم
را با و مجال حضرت حق سبحانه و تعالی وجود محض است از نارسائی
خود نوشته است بحقیقت این معامله و از ین قبیل است بعضی از
معارف که در توحید وجودی و غیر آن نوشته سرش عدم اطلاع
بوده است بر حقیقت کار و چون از حقیقت کار آگاه ساختند از آنچه
در ابتدا و وسط نوشته بود گفته نادم و مستغفر گشت استغفر الله و اتوب
الی الله من جمیع ما کره الله سبحانه و تعالی ازین بیان لایح گشت
که کمالات نبوت در مراتب صعود است و ایضا در عروج جانب
نبوت رو بحق است سبحانه نه آن چنان که اکثری گمان برده اند
که در ولایت رو بحق است سبحانه و تعالی و در نبوت رو بخلق و ولایت
در مراتب عروج است و نبوت در مدارج نزول ازینجا توهم
کرده اند که ولایت افضل از نبوت بود آری هر کدام ولایت و نبوت

نقاضنت نباشد چه شایان
آن حضرت است جل سلطانها
و آنچه این فقیر در مکاتیب
خود نوشته است
که حقیقت

عروجیست و هبوطی در عروج هر دو را رو بحق است سبحانه و تعالی
و در هبوط رو بخلق غایت ما فی الباب در مرتبه هبوط نبوت
بکلیت رو بخلق است و در هبوط ولایت بکلیت رو بخلق نیست
بلکه باطنش بحق است سبحانه و ظاهرش بخلق سرش آنست که
صاحب ولایت مقامات عروج را تمام ناکرده نزول نموده است
لاجرم نگرانی فوق همه فوق وقت دامن گیر اوست و مانع توجه
اوست بکلیت بخلق بخلاف صاحب نبوت که مقامات عروج را تمام
کرده هبوط فرموده است لهذا بکلیت خود متوجه دعوت خلق است
بحق جل و علا فافهم فان هذه المعرفة الشریفة و امثالها مما لا یتکلم
بها احد باید دانست که در مراتب عروج چنانچه عنصر خاک از همه
بالاتر میرود در منازل هبوط آن عنصر از همه پایان تر فرود می آید
چرا پایان تر فرود نیاید که مکان طبیعی آن از همه پایان تر است
و چون از همه پایان تر فرود آید ناچار دعوت صاحب آن اتم بود
و افاده او اکمل باشد بدان ای فرزند چون در طریقه نقشبندیه
ابتداء سیر از قلب بوده که از عالم امر است ابتداء سخن از عالم
امر نموده آمد بخلاف سائر طرق مشایخ کرام که شروع در تزکیه
نفس مینمایند و تطهیر قالب میفرمایند بعد از ان بعالم امر می در آیند
و الی ما شاء الله تعالی انجا عروج مینمایند ازینجاست که نهایت
دیگران در بدایت این بزرگواران اندراج یافته است و این
طریق اقرب طرق گشته است چه حصول تزکیه و تطهیر در ضمن این
سیر ایشان را بر وجه احسن میسر شده است و مسافت کوتاه

بدایات نهایت دیگران
در بدایت مستغرقان خواجگان
نقشبندیه علیهم الرحمه

کشته لاجرم این بزرگواران سیر عالم خلق را قصد اضایع دانسته
اند و بیکاری شمرده اند لا بلکه مضر و مانع وصول بمطلوب
یقین نموده اند زیرا که سالکان طریق بتقدم تزکیه بریاضات شاقه
و مجاهدات شدیده قطع بلو بهار صورت عالم خلق نموده چون
شروع در سیر عالم امر فرمایند در انجذاب قلبی و التذاذ ذوقی ها
بسا است که باین انجذاب قناعت کنند و باین التذاذ کفایت
ورزند و مظنه لامکانیت این عالم دامن گیر شان شود و شائبه
بیچونی آن عالم از بیچون حقیقی باز دارد و درین مقام سالکی گفته است
که سی سال روح را بخدائی پرستیدم و دیگری گفته که سر استوی
و ظهور تنزیه فوق العرش از معارف غامضه است و از بیان
سابق معلوم شده است که آن تنزیه نیز داخل دایره امکانست
تنزیه نماست فی الحقیقه تشبیه است بخلاف بزرگان این طریقه
علیه که شروع از مقام جذبه مینمایند و بعد و التذاذ ترقیات
میفرمایند این انجذاب و التذاذ در حق در رنگ ریاضات ان ن م
و مجاهداتست در حق دیگران پس آنچه دیگران را مانع وصول است
این بزرگواران را ممد و معاون لا مکانیت عالم امر را عین مکانیت
عالم امر را عین مکانیت نموده تصور نموده بلامکانی حقیقی توجه میفرمایند
و بیچونی آن عالم را عین چون دانسته به بیچون حقیقی ارتقا مینمایند
لاجرم بغرور وجل بغرور وجد و حال در رنگ دیگران مفتون
نمیگردند و بجوز و مویز این راه بر مثال طفلان مشغول نمیشوند و صوفیه کول م
مباهات نمی کنند و به شطحیات مشایخ افتخار نمینمایند متوجه احدیت

صرف اند

صرف اند و از اسم و صفت جز ذات مقدس نمیخواهند باید
دانست که این عروج که در ما تقدم ذکر یافته است مخصوص
بمحمدی المشرب است که تام الاستعداد است که از کمالات جواهر
خمسه عالم امر نصیب کامل دارد چه از عالم صغیر و چه از عالم کبیر و همچنین
از اصول آن پنجگانه که ظلال اسما وجوبی است حظ وافر دارد و همچنین از
اصول آن ظلال که مقام اسما و صفاتست و آنکه گفتم که تام الاستعداد
بود زیرا که بسا است که بظاهر محمدی المشرب بود که از کمالات اخفی
که نهایت مراتب امر است نیز نصیب داشته باشد اما معامله اخفی را
بانجام نرساند و بنقطه آخر او منتهی نشود بلکه در ابتدا و در وسط او ماند
و چون در اخفی کوتاهی کند در اصول آن نیز باندازه آن کوتاهی خواهد کرد
و کار را بانجام نخواهد رسانید و همین نسبت است در باقی چهارگانه عالم
امر که تمامی استعداد هر مرتبه و البته بوصول است بنقطه آخر آن
مرتبه ابتدا و وسط از نقص خبر میدهد اگرچه برابر موی از نهایت کوتاهی کند
فراق دوست اگر اندکست اندک نیست ؛ درون دیده اگر نیم
موست بسیار است ؛ و این کوتاهی در اصول و اصول اصول نیز سرایت
خواهد کرد و از وصول بمطلوب باز خواهد داشت و آنکه گفتم که این بیان
مخصوص بمحمدی المشرب است زیرا که غیر محمدی المشرب کسی باشد که کمال
او مقصور بر درجه اولی باشد از درجات ولایت و مراد از درجه اولی
مرتبه قلب است و دیگری بود که کمال او مقصور بر درجه ثانی باشد از
درجات ولایت که مقام روحست و شخص ثالث باشد که نهایت عروج
کمالات او تا درجه ثالث بود که مقام سر است و شخص رابع بود که نهایت

کمال او تا درجه رابع باشد که مقام خفی است درجه اولی را مناسبت
بتجلی صفات افعال است و درجه ثانیه را بتجلی صفات ثبوتیه ذاتیه
و درجه ثالث بشیون و اعتبارات ذاتیه مناسب است و درجه
رابعه بصفات سلبیه که مقام تقدیس و تنزیه است مناسبت دارد
و هر درجه از درجات ولایت زیر قدم نبی است از انبیاء اولی العزم
درجه اولی از ولایت زیر قدم حضرت آدم است علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام و رب او صفة التکوین است که منشاء صدور افعال است
و درجه ثانیه زیر قدم حضرت ابراهیم است و حضرت نوح نیز درین
مقام مشارکت دارند علی نبینا و علیهما الصلواة و التسلیمات و رب
ایشان صفة العلم است که اجمع صفات ذاتیه است و درجه ثالث
زیر قدم حضرت موسی است علی نبینا و علیه الصلوة و السلام و رب
او از مقام شیونات شان الکلام است و درجه رابعه زیر قدم
حضرت عیسی است علی نبینا و علیه الصلوة و السلام و رب او
از صفات سلبیه است نه ثبوتیه که موطن تقدیس است و تنزیه
و اکثر ملایکه کرام علی نبینا و علیهم الصلوة و السلام درین موطن
مشارکت بحضرت عیسی دارند و شان عظیم ایشان از درین مقام حاصل
است و درجه خامس زیر قدم خاتم الرسل است علیه و علیهم
الصلوات و التسلیمات و رب او علیه الصلوة و السلام رب الارباب است ثمت ۴
که جامع صفات و شیونات و تقدیسات و تنزیهات است و مرکز
دایره این کمالاتست و در مرتبه صفات و شیونات تعبیر از آن رب
جامع بشان العلم مناسبت است که این شان عظیم ایشان جامع کمالاتست

بهمین مناسبت ملت او علیه و علیهم الصلوات و السلام ملت حضرت
حضرت ابراهیم گشت و قبله او قبله او علیهما الصلوات و التسلیمات
باید دانست که تفاضل اقدام ولایت نه باعتبار تقدم و تاخر درجات
است تا صاحب اخفی افضل باشد از دیگران و علی هذا القیاس بلکه
باعتبار قرب و بعد است از اصل و طی منازل درجات ظلال
کثرة و قلت پس روا بود که صاحب قلب باعتبار قرب باصل افضل
باشد از صاحب اخفی که آن قرب بید الکرود است کیف و ولایة
النبی التی فی الدرجة الاولی من الولایت افضل قطعا من ولایت
الولی الذی فی الدرجة الاخری پوشیده نماند که سلوک لطایف
بترتیب مذکور که از قلب بروح روند و از روح به سر و از سر بخفی
و از خفی باخفی نیز مخصوص بمهدی المنترب است که بترتیب این پنجگانه
عالم امر را تمام ساخته بترتیب در اصول اینها سیر مینماید بعد از آن
در اصول اصول همین ترتیب را مرعی داشته کار را بانجام میرساند
و این راه بترتیب مذکور شاه راه است مر وصول را و صراط مستقیم است
مر متوجهان احدیت را بخلاف ولایات دیگر که در آنجا گویا از
هر درجه نقبی کنده اند و تا بمطلوب رسانیده اند مثلا از مقام
قلب نقبی کنده اند و بصفات افعال که اصل اصل اوست رسانیده
و همچنین از مقام روح گویا نقبی کنده اند و به صفات ذاتیه رسانیده
و علی هذا القیاس و شک نیست که افعال و صفات او تعالی از ذات
او منفک نیست اگر انفکاک است در ظلالست پس دران موطن وصلان
افعال و صفات را نیز نصیبی از تجلیات ذات بیچون تعالی و تقدس

حاصل خواهد شد چنانچه صاحب اخفی را بعد از تمامی کار این دولت
میسر خواهد شد اگرچه تفاوت باعتبار علو و سفل باقی خواهد ماند
و صاحب قلب بصاحب اخفی برابری نخواهد جست اما اینجا غلط نکنی
که این تفاوت درمیان اولیا بایکدیگر متصور است که صاحب
ولایت قلب دولتست از صاحب ولایت اخفی بعد از وصول
هر دو بمرتبهٔ کمال اما اولیا را بنسبت بانبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
این تفاوت مفقود است زیرا که ولایت نبی که از مقام قلب ناشی
شده است افضل است که از ولایت ولی که از مقام اخفی ناشی
گشته اگرچه آن ولی کمالات اخفی را بانجام رسانیده باشد و سر آن
صاحب ولایت همیشه زیر قدم نبی آن ولایتست قال الله سبحانه و تعالی
ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون وان جندنا لهم
الغالبون آری این تفاوت درمیان انبیا بایکدیگر متصور است
و صاحب علو افضل است از صاحب سفل لیکن این تفاوت در
انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات نیز تا آخر دایرهٔ کمالات عالم امر است
بعد از آن تفاضل مربوط باین علو و سفل نیست تواند که صاحب
این سفل دران موطن افضل باشد از صاحب این علو کما شاهدنا التفاوت
فی ذلک الموطن بین موسی و عیسی علی نبینا و علیهما الصلوات والتسلیمات
فان موسی ثمه جیم و ذوشان عظیم لیس لعیسی علی نبینا و علیهم الصلوة
والسلام تلک الجسامة والشان نعلمن ان التفاوت فی ذلک الموطن
بامر آخر وراء ذلک العلو والسفل و ما انا مبینه من بعد مفصلا ان شاء الله
تعالی بحسن توفیقه و کمال منته و کرمه تعالی و کذلک وجدنا التفاوت بین

خلیل الرحمن و سایر الانبیاء غیر خاتم الرسل علیهم الصلوات والتسلیمات
فی الکمالات التی یتعلق بحقیقة الکعبة الربانیة التی هی فوق جمیع
الحقایق البشریة والملکیة فان للخلیل ثمه شانا عظیما و مرتبه رفیعة
لم یتیسر لاحد ذلک الشان والرتبة درین مقام نکرف که مناسب
مقام ظهور سرادقات عظمت و کبریائی است کمالات مرکز
آن مقام که مقام اجمال است نصیب خاتم الرسل است و باقی
همه مفصل بحضرت خلیل مسلم هر که دیگر است درانجا طفیلی ایشانست
از انبیا و کمل اولیا علیهم الصلوات والتسلیمات ما ناکه حضرت پیغمبر
ما علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات تفصیل آن اجمال طلب نموده اند
آنجا که تشبیه داده اند صلوات و برکات مسئوله خود را بصلوات
و برکات حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام برین
فقیر ظاهر ساخته اند که بعد از مضی هزار سال آن تفصیل ایشان را نیز میسر
شده مسئول مستجاب گشت الحمد لله سبحانه علی ذلک و علی جمیع نعمایه
و کمالات آن مقام عالی فوق کمالات ولایت و کمالات نبوة
و رسالت است چرا فوق نباشد که آن حقیقت مسجود الیهاست
مر انبیاء کرام و ملایک عظام را علیهم الصلوات والتحیات والحق این
فقیر در رساله مبدأ و معاد نوشته است که حقیقت محمدی از مقام خود
عروج نموده بمقام حقیقت کعبه که فوق اوست رسیده متحد گردد و حقیقت
محمدی حقیقت احمدی نام یابد آن حقیقت کعبه ظلی از ظلال این حقیقت
بوده که در وقت عدم ظهور این حقیقت همانرا حقیقت انگاشته
این اشتباه بسیار واقع میشود که ظل را در وقت عدم ظهور اصل

جان نگارش رسن
مسئول الحضرت علیه السلام
بعد هزار سال

اصل می انکارد و بحقیقت تمامی نماند ازینجاست که یکمقام چند مرتبه ظاهر
میشود و سرش آنست که ظهورات آن مقام باعتبار ظلال آن مقام است
فی الحقیقة حقیقت آن مقام همانست که در مرتبه اخیر ظاهر شده است اگر
گویند از کجا معلوم شود که این مرتبه مرتبه اخیر ظهور رهاست او دست
تا بحقیقت دانسته شود گوئیم که حصول علم بظلیة ظهورات سابقه
شاهد عدل است بر آخریت آن ظهور چه این علم در وقت ظهورات
سابق نیست بلکه هر ظهور را حقیقت میداند و هیچ یکی را ظلی نمی انگارد (حاصل)
اگر چه نداند که اختلاف این حقایق از کجا آمده است فافهم ای فرزند
از معارف سابق معلوم شد که کمالاتی که بعالم امر تعلق دارند مقدمات
اند و معارج مر کمالاتی را که بعالم خلق متعلق اند و کمالات اولی از ظلیة
خالی نیستند و مخصوصند بمقامات ولایت و کمالات ثانیه از شائبه
ظلیت که مناسب ظهورات این نشاه دنیویه اند بر آمده اند و از
مقامات نبوت نصیب کامل یافته طریقت و حقیقت که بولایت مربوط اند (بس)
خادمان باشند مر شریعت را که ناشی از مرتبه نبوتست و ولایت زینه (و طریقت و حقیقت خادم شریعت اند)
باشد مر عروج نبوت را ازین بیان معلوم شد که سیر علمای نقشبندیه (که)
قدس الله تعالی اسرارهم اختیار کرده اند و ابتدا از عالم امر نموده
اولی وانسب است چه ترقی از ادنی که عالم امر است باعلی که عالم
خلق است باید نمود از اعلی بادنی چه توان کرد این معمار را بهمه
نکشوده اند دیگران بصورت نظر انداخته عالم خلق را پست دیده
شروع از پستی به بلندی صوری ارتقا نموده اند ندانسته که حقیقة
کار دیگر گون است و پستی فی الحقیقه بلندی است و بلندی پستی

بلی نقطه

بلی نقطه را خر که عالم خلق است نزدیک افتاده است بنقطه اولی
که اصل الاصول است این قرب نقطه دیگر را میسر نشده است
مصراع که مستحق کرامت گناهکارانند این دید مقتبس از مشکاة
نبوت است ارباب ولایت ازین معرفة قلیل النصیب اند انبیا (م ابنیا علیهم الصلوة والتسلیمات)
علیهم الصلوات والتسلیمات شروع سیر از عالم امر نموده اند و از
حقیقت بشریعت آمده اند غایت ما فی الباب اولیا کمل را که
سیر ایشان موافق سیر انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات افتاده
است در ابتدا صورت شریعت است و در وسط طریقت و حقیقت
که بولایت تعلق دارند و مناسب عالم امرند و در آخر حقیقت شریعت
که ثمره نبوت است پس مقرر شد که حصول طریقت و حقیقت مقدمه
است مر حصول حقیقت شریعت را پس بدایه اولیاء کمل و بدایت
انبیاء مرسل حقیقت شد و نهایت هر دو شان شریعت فلا معنی
لقول من قال بدایت الاولیا نهایت الانبیاء و از بدایت اولیا
و نهایت انبیا شریعت خواسته آری آن بیچاره چون از حقیقت
کار آگاهی نداشت لاجرم باین شطح تکلم نمود این معارف را هر چند
کسی نگفته است بل اکثری برعکس آن گفته اند و مستبعد از ادراک
است اما منصفی که جانب بزرگی انبیا را علیهم الصلوات والتسلیمات
ملاحظه نماید و عظمت شریعت بر وی مستولی بود بحیل که قبول این
اسرار غامضه فرماید و این قبول را وسیله زیادتی ایمان خود نماید
ای فرزند بشنو بشنو که انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات دعوت را
مقصور بعالم خلق ساخته اند نبی الاسلام علی خمس و چون قلب را مناسبت

بعالم خلق بیشتر بوده بتصدیق او نیز دعوت فرموده اند و از ماوراء
قلب سخن نفرموده اند و از اکا المطروح فی الطریق ساختند و ار مقاصد
نشمردند بلی تنعمات بهشت و آلام دوزخ و دولت دیدار و بلی دولتی
حرمان همه وابسته بعالم خلق است عالم امر را با آن تعلقی نیست دیگر
هر علمی که فرض و واجب و سنة است اتیان ان بقالب تعلق دارد
که از عالم خلق است وآنچه نصیب عالم امر است از اعمال نافله است
پس قربی که ثمره ادای این اعمال است باندازه اعمال خواهد بود پس ناچار
ادای ۲ قربی که ثمره فرایض است نصیب عالم خلق باشد و قربی که ثمره ادای نوافل
است نصیب عالم امر و شک نیست که نفل را باندازه فرض هیچ اعتدادی
نیست کانکی حکم قطره داشت نسبة بدریای محیط بلکه نفل را باندازه
سنت نیز همین نسبة است اگرچه درمیان سنت و فرض نیز نسبت
قطره و دریاست پس تفاوت درمیان دو قرب از اینجا قیاس باید
باید کرد و مزیت عالم خلق را بر عالم امر ازین تفاوت باید دانست
اکثر خلایق چون ازین معنی نصیب ندارند فرایض را خراب ساخته
در ترویج نوافل میکوشند صوفیه خام ذکر و فکر را از اهم مهام دانسته
در اتیان فرایض وسنن مساهلات مینمایند و اربعینات و ریاضات
ترک ۲ را اختیار نموده جمعه و جماعات میگذارند نمیدانند که ادای یک
فرض بجماعت از هزاران اربعین ایشان بهتر است آری ذکر و فکر با
مراعات آداب شرعیه بهتر و مهم تر است و علمای سرانجام نیز در ترویج
نوافل سعی دارند و فرایض را خراب و ابتر میسازند مثلا نماز عاشورا که از
حضرت پیغمبر علیه وعلی آله الصلوة والسلام بصیحه نه پیوسته است

بجماعت وجمعیت تمام میگذارند و حال آنکه میدانند که روایات
فقهیه بکراهت جماعة نافله ناطق است و در ادای فرایض کسل میورزند
۲ هم کم است که فرض را در وقت مستحب ادا نمایند بلکه از اصل وقت هم تجاوز
می کنند و بجماعت نیز چندانی تقید ندارند بیک کس یا دو کس در جماعة
قناعت دارند بلکه بسیاست که به تنهائی کفایت کنند هرگاه مقتدایان
اسلام این معامله نمایند از عوام چه گوید از شومی این عمل ضعف
در اسلام پیدا است و از ظلمت این کردار هوا و بدعت هویداست
اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم ؛ که دل آزرده شوی ورنه
سخن بسیار است ؛ و ایضا ادای نوافل قرب ظلی از ظلال می بخشد
و ادای فرایض قرب اصل که شائبه ظلیت ندارد و مگر نوافل که برای تکمیل
فرایض ادا کرده شود آن نیز ممد قرب اصل است و از ملحقات
فرض پس ناچار ادای فرایض مناسب عالم خلق بود که باصل متوجه است
و ادای نوافل مناسب عالم امر که رویش بظل است فرایض همه
هرچند قرب اصل می بخشند اما افضل و اکمل آنها صلوات است
الصلوات المعراج المومن شنیده باشی واقرب مایکون العبد
من الرب فی الصلوات و وقت خاص که حضرت پیغمبر را بوده
علیه الصلوة والسلام که تعبیر ازان بلی مع الله وقت فرموده نزد
فقیر در نماز بوده نماز است که مکفر سیآتست و نماز است که نهی از فحشا
و منکر میفرماید و نماز است که پیغمبر علیه علیه الصلوة والسلام راحت
۲ خود دران میجوید انجاکه میفرماید ارحنی یا بلال و نماز است که ستون دین
آمده است و نماز است که فارق اسلام و کفر گشته برسر اصل سخن رویم

واز مزیت عالم خلق بر عالم امر گوئیم که عالم امر اینجا حظ خود را فرا
گرفته است و مشاهده و معاینه حاصل کرده فردا در بهشت معامله بعالم
خلق افتد در رویت بلاکیف او را میسر آید و ایضا متعلق مشاهده ظلی است
از ظلال وجوب و مرئی در آخرت واجب الوجود پس هر قدر فرق
که در میان مشاهده و رویت است در میان ظلیت و اصالت همان قدر
فرق در میان عالم امر و عالم خلق بدان و نیز بدان که مشاهده ثمرهٔ ولایت
و رویت ثمرهٔ نبوت که به تبعیت انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات عامه مؤمنان را
نیز میسر خواهد شد ازینجا تفاوت در میان ولایت و نبوت نیز دریاب
تنبیه هر عارفی را که بعالم امر مناسبت بیشتر باشد قدم او در
کمالات ولایت زیاده تر خواهد بود و هر کرا بعالم خلق بیشتر مناسبت
است قدم او در کمالات نبوت افزونتر ازینجاست که حضرت
عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام در ولایت قدم بیشتر دارند و حضرت
موسی را قدم در نبوت زیاده تر علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
چه جانب امر در حضرت عیسی غالب است لهذا الملحق بروحانیان
گشت و جانب خلق در حضرت موسی غالب علی نبینا و علیهم الصلوة
والسلام لهذا بمشاهده اکتفا نموده طلب رویة بصر فرموده اینست
بیان سبب تفاوت اقدام انبیا در کمالات نبوت که در ما تقدم وعده
بیان آن نموده بودم نه علو بعضی لطایف و سفل آن که در تفاوت کمالات
ولایت معتبر است والله سبحانه الملهم للصواب ای فرزند چون علوم نبوت
که شرایع و احکام است تعلق بقالب بیشتر داشت و انبیا را علیهم الصلوة
والتسلیمات نیز مناسبت بعالم خلق بیشتر بوده ازینجا گمان برده اند که نبوت

عبارت از نزول بدعوت خلق است بعد از عروج بمقامات
قرب که بولایت تعلق دارد و ندانسته اند که نهایت عروج و غایت
قرب درین موطن است قربی که سابق حاصل شده بود ظلی از
ظلال این قرب بوده که بصورت بعد متصور میگردد و عروجی
که اول میسر شده بود عکسی از عکوس این عروج بوده که بظاهر
نزول مینماید نمی بینی که مرکز دایره بعید نقط است نسبت بمحیط دایره
و حال انکه فی الحقیقة هیچ نقطه اقرب بمحیط نیست از نقطه مرکز زیرا که
محیط تفصیل آن نقطه اجمال است و این نسبت نقطهٔ دیگر را میسر نشده
است عوام صورت بین این قرب را نتوانند دریافت حکم به بعدیت
آن نقطه مینمایند و حکم اقربیت آن نقطه را جهل مرکب تصور میکنند
و حاکم این حکم را تجهیل و تحمیق مینمایند والله المستعان علی ما تصفون
باید دانست که مطمئنه بعد از حصول شرح صدر که از لوازم کمالات
ولایت کبری است از مقام خود عروج فرموده بر تخت صدر
ارتقا مینماید و آنجا تمکن سلطنت پیدا میکند و استیلا بر ممالک قرب
میفرماید این تخت صدر فی الحقیقة فوق جمیع مقامات عروج
مرتبه ولایت کبری است بر آینده این تخت را نظر با بطن بطون
نفوذ میکند و بغیب الغیب سرایت مینماید بلی کسی که بار فع
امکنه صعود فرماید بصر او تا بابعد ابعاد نفوذ خواهد نمود و بعد از
تمکن این مطمئنه عقل نیز از مقام خود بر آمده باو ملحق خواهد شد
و عقل معاد نام خواهد یافت و هر دو باتفاق بلکه باتحاد متوجه کار
خود خواهند بود ای فرزند این مطمئنه را گنجایش مخالفت نمانده بعد

و مجال سرکشی نه بکلیت خود متوجه مطلوبست و به تمامی گرفتار معبود
همتش جز برضای پروردگار نیست جل سلطانه و مطلبش جز طاعت
و عبادات او تعالی نه سبحان الله اماره که اول بدترین خلایق بود
بعد از اطمینان و حصول رضای حضرت حق سبحانه رئیس لطایف عالم امر
گشته است و راس اقران خود شده بلی مخبر صادق فرموده علیه و علی
اله الصلوة و السلام خیارکم فی الجاهلیة خیارکم فی الاسلام اذا فقهوا بعد
ازینها اگر صورت خلاف و سرکشی است منشا آن طبایع مختلفه عناصر
اربعه است که اجزا قالب اند اگر قوت غضبیه است از انجا ناشی
است و اگر شهویه است هم از انجا و اگر حرص و شره است هم از انجا
خاسته است و اگر خست و دنائت است هم از انجا نی بینی سایر
حیوانات که نفس اماره ندارند این اوصاف رذایل در انها بوجه
اتم و اکمل حاصل است پس تواند بود که مراد از جهاد اکبر که حضرت پیغمبر
فرموده علیه و علی اله الصلوات و السلام التسلیمات رجعنا من
الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر جهاد با قالب بود نه جهاد با نفس
نه جهاد با نفس کما قیل که نفس باطمینان انجامیده است و راضی
و مرضی گشته است پس صورت خلاف و سرکشی از وی نیز متصور
نباشد و صورت خلاف و سرکشی از اجزای قالب عبارت از اراده
ترک اولیت و ارتکاب امور مرخصه و ترک عزیمت نه اراده
ارتکاب اشیاء محرمه و ترک فرایض و واجبات که آن در حق
او نصیب اعدا گشته است ای فرزند هر چند کمالات عناصر اربعه
فوق کمالات مطمئنه است چنانکه گذشت اما مطمئنه بواسطه آنکه مناسبت

بمقام ولایت دارد و ملحق بعالم امر گشته است صاحب سکر است
و در مقام استغراق لاجرم مجال مخالفت در وی نمانده و عناصر
را چون که مناسبت بمقام نبوت بیشتر است صحو در ایشان غالب است
ناچار صورت مخالفت را در ایشان باقی مانده اند از برای تحصیل
بعضی منافع و فواید که بآن مربوط است فافهم باید دانست
که منصب نبوت ختم بر خاتم الرسل شده است علیه الصلوة و السلام
اما از کمالات آن منصب بطریق تبعیت متابعان او را نصیب کامل است
این کمالات در طبقه صحابه بیشتر است و در تابعین و تبع تابعین نیز
این دولت بر سبیل قلت سرایت کرده است بعد از آن رو باستتار
آورده است و غلبه کمالات ولایت ظلی جلوه گر گشته است
اما امید است که بعد از مضی الف این دولت از سر تازه گردد
و غلبه و شیوع پیدا کند و کمالات اصلی رو بظهور آرند و ظلی استتار
پیدا کنند و حضرت مهدی علیه الرضوان بظاهر و باطن مروج
این نسبت علیه باشند ای فرزند تابع کامل نبی علیه و علی اله الصلوة
و السلام چون به تبعیت کمالات مقام نبوت را تمام کند اگر از اهل
مناصب است بمنصب امامتش سرفراز میسازند و چون کمالات
ولایت کبری را تمام کند و از اهل منصب باشد بمنصب خلافتش مشرف
میسازند و از مقامات کمالات ظلی مناسب منصب امامت منصب
قطب ارشاد است و مناسب منصب خلافت منصب قطب مدار
گویا این دو مقام که در فوق اند و غوث نزد شیخ محی الدین
بن العربی همان قطب مدار است غوثیه منصب علاحده نیست و اینجا معتقد

تحت اند ظلال این
دو مقام اند که در فوق اند

فقیر است آنست که غوث غیر قطب مدار است قطب از وی در
بعضی امور مدد خواهد و در نصب مناصب ابدال او را نیز دخل است
ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم تذییل علوم
و معارفی که مناسب مقام نبوتست و ولایت آن بنوت شرایع انبیاست
علیهم الصلوات والتسلیمات و چون در اقدام نبوت در شرایع
نیز باندازه آن تفاوت اختلاف پیدا آمده است و معارفی که مناسب
مقام ولایت اوست شطحیات مشایخست و علومی که از توحید و اتحاد
خبر دهد و از احاطه و سریان انبا نماید و از قرب و معیت نشان
بخشد و از مرآتیت و ظلیت اشعار فرماید و شهود و مشاهده اثبات
کند بالجمله معارف انبیا کتاب و سنت است و معارف اولیا فصوص
و فتوحات مکیه ع قیاس کن زگلستان من بهار مرا ◦ ولایت اولیا
بقرب حق بر دو ولایت انبیا نشان از اقربیت او تعالی نماید و ولایت
اولیا دلالت بشهود نماید و ولایت انبیا نسبة مجهول الکیفیة را اثبات
فرماید و ولایت اولیا اقربیت را نشناسد که حیست و جهالت را نداند
که کدام است و ولایت انبیا با وجود اقربیت قرب را عین بعد
داند و شهود را نفس غیبت شمرد ع گر بگویم شرح این بیحد شود
ای فرزند سخن را در بیان کمالات نبوت و مزیت آن بر ولایت
و فرق درمیان ولایات سه گانه که ولایت صغری و ولایت کبری
و ولایت علیا است و معارف مناسبه هر کدام و محال متعلقه هر یک
طویل الذیل ساخت و فقره‌های مکرر و متکثره در بیان این معنی اندراج
نمود تا بود که از کمال غرابت از استبعاد افهام برآید و از ساحت

انکار روا رها این علوم کشفی است و ضروری نه استدلالی و نظری
ذکر بعضی مقدمات از برای تنبیه است و تقریب با فهام عوام
بلکه تبیین و تشریح است برای ادراک خواص انام اینست
بیان طریقی که حضرت حق سبحانه و تعالی این حقیر را بان طریق
ممتاز ساخته است از بدایت تا نهایت و بنیاد وش نسبت نقشبندیه
است که متضمن اندراج نهایت در بدایت است برین بنیاد
عمارتها ساخته ~~است~~ اند و کوشکها بافزوده اگر این بنیاد نمی
بود معامله تا به اینجا نمی افزود تخم از انجا را و سمرقند آورده
در زمین هند که مایه اش از خاک یثرب و بطحا سبت کشته‌اند
و به آب فضل سالها آنرا سیراب داشته‌اند و به تربیت احسان مربی
ساخته‌اند چون آن کشت و کار بکمال رسید این علوم و معارف
ثمرات بخشید الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا
الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق باید دانست که سلوک این
طریق عالی مربوط است برابطه محبت بشیخ مقتدا که بسیر مرادی باین
راه رفته باشد و بقوت انجذاب باین کمالات منصبغ گشته نظر
او شافی امراض قلبیه است و توجه او دافع علل معنویه صاحب
این کمالات امام وقت است و خلیفه روزگار اقطاب و بدلا
و نجبا از مقامات او خرسند و اوتاد و نجبا از بحار کمالات او
بقطره قانع نور هدایت و ارشاد او در رنگ نور آفتاب بخواست
او بر همه کس فائض است فکیف که بخواهد هر چند که خواهش
او در اختیار او نباشد چه بسا است که طلب خواهش امری نماید

وآن خواهش در وی پیدا نشود و لازم نیست جماعه که بنور او مهتد
شوند و بتوسل او رشد پیدا کنند این معنی را بدانند بلکه بسیار است
که اصل هدایت و رشد خود را نیز کما ینبغی ندانند مع ذلک بکمالات
شیخ مقتدا متحقق شوند و عالمی را هدایت نمایند چه علم همه را نمی دهند و
و معرفت تفصیل سیر مقامات همه را نمی بخشند آری شیخی که مدار بنای
خصوصیت طریقی از طرق وصول منوط بوجود شریف اوست
البته صاحب علم است و از تفصیل سیر آگاه و دیگران را بعلم او کفایت
می شود و بتوسط او بمرتبه کمال و تکمیل میرسانند و بفنا و بقا مشرف
میسازند مصرع خاص کند بنده مصلحت عام را افاده و استفاده
ما انعکاسی و انصباغی است مرید برابطه محبت که بشیخ مقتدا دارد
ساعت فساعت برنگ او منصبغ میگردد و بطریق انعکاس بانوار او
منور میشود درین صورت علم چه در کار بود هم در افاده و هم در
استفاده خربزه که بتابش خورشید ساعت فساعت پخته میگردد
و بمرور ایام می پزد چه در کار است که او را علم به پختگی خود بود
و یا آفتاب واندک که از ان پخته می سازد و آری علم از برای سلوک
و تسلیک اختیاری در کار است که بسلاسل دیگر مربوط است
و در طریقه اصحاب کرام است علیهم الرضوان علم بسلوک — که طریقه ص
و تسلیک هیچ در کار نیست هر چند شیخ مقتدا که همچو بانی طریقه است — این ص
بکمال علم و وفور معرفت متحقق است پس ناچار درین طریق
عالی در حق وصول احیا و اموات و صبیان و شیوخ و جوان و کهول
مساوی باشند که برابطه محبت یا بتوجه صاحب دولت بنهای متعهد — برسند ص

ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم اما بدانند — الف
که منتهی هر چند صاحب علم نبود اما از ظهور خوارق چاره نباشد
گاه باشد که او را در آن ظهور اختیار نبود بلکه بسا است که علم
ظهور آن نیز نباشد مردم از وی خوارق بینند و او را از ان اطلاع
نه و آنکه گفته شد که منتهی صاحب علم نبود مراد از عدم علم تفصیل — ص علم
احوال است نه عدم علم مطلقا بحیثیتی که از احوال خود هیچ نفهمد
کما مرة الاشارة الیه و این نور هدایت او در مریدان او بلا واسطه
و بواسطه و بوسایط تا زمانی ساری است که طریقه مخصوصه او را
بلوث تغیرات و تبدیلات ملوث نساخته اند و بالحاق مخترعات
و مبتدعات خراب نگردانیده ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا
ما بانفسهم آنکه جماعه از ینها این تبدیلات را تکمیلات — ص عجب
آن طریقه گمان می برند و آن الحاقات را تتمیمات آن نسبت
تصور مینمایند نمی دانند که تتمیم و تکمیل کار هر بی سر انجامی نیست
والحاق و اختراع فراخور هر بی سر و پایی نه ع هزار نکته
باریکتر ز مو اینجاست نه هر که سر بتراشد قلندری داند
نور سنت سنیه را علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیه
ظلمات بدعت نامستور ساخته اند و رونق ملت مصدره علیه الصلوة — ص مصطفویه را علی
والسلام و کدورات امور محدثه ضایع گردانیده اند عجب تر آنکه جمعی — التحیة
آن محدثات را امور مستحسنه میدانند و آن بدعتها را حسنات
می انگارند و تکمیل دین و تتمیم ملت از ان حسنات میجویند و در
اتیان آن امور ترغیبات مینمایند هداهم الله سبحانه سواء الصراط

نکرنمیدانند که دین پیش ازین محدثات کامل شده بود و نعمت
تمام گشته و رضای حضرت حق سبحانه و تعالی بحصول پیوسته کما قال الله
تعالی الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام
دینا پس کمال دین ازین محدثات جستن فی الحقیقه انکار نمودنست
بمقتضای این کریمه ع اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم ٭ که دل
آزرده شوی ورنه سخن بسیار است ٭ علماء مجتهدین اظهار احکام دین
فرموده اند نه احداث مالیس منه پس احکام اجتهادیه از امور محدثه
نباشند بلکه از اصول دین بوند لان الاصل الرابع هو القیاس
ای فرزند معرفتی در رساله مبداء معاد در باب افاده و استفاده
که بقطب ارشاد تعلق دارد نوشته است چون مناسبت باین
مقام داشت و سودمند بوده این معرفت را درین مکتوب نیز نوشته
از انجا اعتبار نمایند قطب ارشاد که جامع کمالات فردیه نیز باشد بسیار
عزیز الوجود است و بعد از قرون بسیار و ازمنه بیشمار این قسم گوهری
بظهور می آید و عالم ظلمانی از نور ظهور او نورانی میکردد و نور
ارشاد و هدایت او شامل تمام عالم است از محیط عرش تا مرکز فرش
هر کسی را که رشد و هدایت و ایمان و معرفت حاصل میشود از راه
او می آید و از و مستفاد میگردد بی توسط او هیچکس باین دولت نمیرسد
مثلا نور هدایت او در رنگ دریای محیط تمام عالم را فرو گرفته است
و آن دریا گویا منجمد است اصلا حرکت ندارد و شخصی که متوجه آن بزرگ
است و باو اخلاص دارد یا آنکه آن بزرگ متوجه حال طالبی شده در وقت
توجه گویا روزنی در دل طالب گشاده میشود و از آن راه بقدر توجه

واخلاص ازان دریا سیراب میکردد و همچنین شخصی که متوجه ذکر
الهی است جل شانه و با آن عزیز اصلا متوجه نیست نه از انکار بلکه او
را نمی شناسد همین قسم افاده انجا هم حاصل میشود لیکن در صورت
اولی بیشتر از صورت ثانیه است اما شخصی که منکر آن بزرگ است
یا آن بزرگ ازو در بار است هر چند بذکر الهی تعالی و تقدس مشغول
است اما از حقیقت رشد و هدایت محروم است همان انکار و آزار
سد راه فیض او میکردد بی آنکه آن عزیز متوجه عدم افاده او شود و
قصد ضرر او نماید حقیقت هدایت از وی مفقود است صورت رشد
است صورت بی معنی قلیل النفع است و جماعه که اخلاص و محبت
با آن عزیز دارند هر چند از توجه مذکور و ذکر الهی تعالی جل شانه
خالی باشند نیز ایشانرا بواسطه مجرد محبت نور رشد و هدایت
میرسد و لیکن هذه المعرفة آخر المکتوب ع بس کنم خود زیرکانرا
این بس است ٭ بانگ دو کردم اگر در ده کس است ٭ الحمد لله رب
العالمین الرحمن الرحیم اولا و آخرا و الصلوة و السلام علی رسوله
محمد و آله دایما و سرمدا المکتوب دویست و شصت و یکم بیابت
جناب میر محمد نعمان صدور یافت در بیان فضایل نماز و کمالات
مخصوصه آن در ضمن معارف بلند و حقایق ارجمند الحمد لله و سلام علی عباده الذی اصطفی
و تبلیغ الدعوات معلوم اخوی اعزی ارشده الله سبحانه باد
که نماز رکن دویم است از ارکان پنجگانه اسلام و جامع عبادات
جزویست که از جامعیت حکم کل پیدا کرده است و فوق جمیع متوبات
اعمال آمده و دولت رویت که سرور عالمیانرا علیه و علی آله الصلوة

والتحیات در شب معراج در بهشت میسر شده بود و بعد از نزول در
دنیا مناسب این نشاهٔ آن دولت ایشان را در نماز میسر می شد لهذا
فرموده علیه وعلی آله الصلوة والسلام الصلوة معراج المومن ونیز
فرموده علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اقرب مایکون العبد
من الرب فی الصلوة و کمل تابعان او را علیه وعلیهم الصلوات
والتحیات ازان دولت درین نشاه در نماز حظ وافر است و نصیب
کامل اگرچه رویت نیست که این نشاه تاب آن ندارد اگر نماز کردن نمی
فرمود نقاب از چهرهٔ مقصود که میکشود و طالب را بمطلوب که دلالت
مینمود نماز است که لذت بخش غمکسار انست نماز است که راحت
ده بیمار انست ارحنی یا بلال رمزیست ازین ماجرا و قرة عینی
فی الصلوة اشاره ایست به این تمنا اذواق و مواجید و علوم
و معارف و احوال و مقامات و انوار و الوان و تلوینات و تمکینات
و تجلیات متکیفه و غیر متکیفه و ظهورات متلونه و غیر متلونه هرچه از
اینها در بیرون نماز میسر شود و بی آگاهی از حقیقت نماز رو دهد منشا
ان ظلال و مثال است بلکه ناشی از وهم و خیال مصلی که از حقیقت
نماز آگاه است در وقت ادای صلوة گویا از نشاه دنیوی می برآید
و در نشاه اخروی می درآید لاجرم درین وقت دولتی که مخصوص
باخرتست نصیبی ازان فرامیگیرد و حظی از اصل بی شایبهٔ ظلیت بدست
می آرد چه نشاه دنیوی مقصور بر کمالات ظلی است معامله که بیرون ظلال
است مخصوص باخرتست پس از معراج چاره نبود و آن نماز است
در حق مومنان این دولت مخصوص به این امت است که بتبعیت نبی

خود علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات که در شب معراج از دنیا با
خرت رفت و به بهشت درآمده بدولت رویت مشرف شده بـاین
کمال مشرف گشتند و باین سعادت مستعد شدند اللهم اجزه عنا ما
هو اهله واجزه عنا افضل ما جزیت نبیا عن امته واجز الانبیاء کلهم
خیرا فانهم دعاة الخلق الی الله سبحانه وهداتهم الی لقاء الله تعالی جمعی
را ازین طایفه که بحقیقت نماز آگاه نساختند و بکمالات مخصوصهٔ
آن اطلاع نه بخشیدند معالجات امراض خود را از امور دیگر جستند و
حصول مرادات خود را باشیاء دیگر مربوط ساختند بلکه گروهی ازینها
نماز را دور از کار دانسته مبنای آن را بر غیر و غیریت داشتند و صوم
را از صلوة افضل انگاشتند صاحب فتوحات مکیه میگوید که در صوم
که ترک اکل و شرب است بصفت صمدیت متحقق شدنست و در نماز بغیر
و غیریت آمدن و عابد و معبود داشتن و هو کما تری مبنی علی مسئلة
التوحید الوجودی الذی هو من احوال السکاری از عدم آگاهی حقیقت
نماز است که جمعی غفیر ازین طایفه تسکین اضطراب خود را از سماع
و نغمه و وجد و تواجد جستند و مطلوب خود را در پرده های نغمه مطالعه
نمودند لاجرم رقص و رقاصی را دیدن خود گرفتند با آنکه شنیده
باشند ما جعل الله فی الحرام شفاء [illegible] الغریق یتعلق بکل حشیش
حب الشیء یعمی و یصم اگر شمه از حقیقت کمالات صلوتیه بریشان منکشف
شدی هرگز دم از سماع و نغمه نزدندی و یاد وجد و تواجد نکردندی
؎ چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند ؛ ای برادر هر قدر فرق
که درمیان کمالاتی که منشا آن نماز است [illegible] العاقل تکفیه

نماز و نغمه است همان قدر فرق
درمیان [illegible]

و کمالاتی که منشا آن نغمه است

الاشاره این کمالیست که بعد از هزار سال بوجود آمده است و آخریت نسبت
که برنگ اولیت برآمده مکرر ازینجا فرموده علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات
اولهم خیر ام آخرهم نه فرموده اولهم خیر ام اوسطهم چه مناسبت آخر را
به اول بیشتر دیده که محل تردد گشته و در حدیث دیگر فرموده علیه و علی
آله الصلوة و السلام که بهترین این امت اول اوست و یا آخر او و در
میان آن کدر است آری در متأخران این امت اگرچه علو نسبت
است اما قلیل است بل اقل و در متوسطان هرچند نسبت بآن علو
نیست لیکن کثیر است بل اکثر و لکل وجهة کمیة اما اقلیت آن نسبت وکیفیة ۲
متأخر از ابتهاجات علیا رسانیده و بسابقان مناسبت داده و مبشر
ساخته قال علیه و علی الصلوة و التسلیمات الاسلام بدا غریبا و سیعود
کما بدا فطوبی للغرباء و شروع آخریت این امت از بدایت
الف ثانی است از ارتحال آن سرور علیه و علی آله الصلوة و السلام
زیرا که مضی الف را خاصیتی است عظیم در تغیر امور و تاثیریست
قوی در تبدیل اشیا و چون درین امت نسخ و تبدیل نبوده
ناچار نسبت سابقان بهمان طراوت و نضارت در متأخران جلوه
گر گشته است و تائید شریعت و تجدید ملت در الف ثانی فرموده
گواهان عدل برین معنی حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام
و حضرت مهدی است علیه الرضوان ~ فیض روح القدس ار
باز مدد فرماید ؛ دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد ؛ ای برادر این سخن
امروز بر اکثر خلایق گران است و از افهام اینها دور دور اما اگر بسیر
انصاف بیایند و علوم و معارف یکدیگر را موازنه کنند و صحت و سقم

احوال را بمطابقت علوم شرعیه و عدم مطابقه آن ملاحظه نمایند
و تعظیم و توقیر شریعت و نبوت را به بینند که در کدام یکی بیشتر است
شاید از استبعاد برآیند دیده باشند که فقیر در کتب و رسایل
خود نوشته است که طریقت و حقیقت خادمان شریعت
اند و نبوت افضل از ولایت است اگرچه ولایت آن
نبی باشد و نوشته که کمالات ولایت را نسبت بکمالات
نبوت هیچ مقداری نیست کاشکی حکم قطره داشتی نسبت
بدریای محیط و امثال این بسیار نوشته است خصوصا که
مکتوبی که بنام فرزندی در بیان طریق نوشته است اگر ملاحظه
نمایند معلوم شود و ازین گفت و گو اظهار نعمت حق است سبحانه
و ترغیب طالبان این طریقت نه تفضیل خود بر دیگران معرفت
خدا اجل و اعلا بر انکس حرام است که خود را از کافر فرنگ
بهتر داند فکیف از اکابر دین ~ فلی چون شه مرا بر داشت
از خاک ؛ سزد گر بگذرانم سر ز افلاک ؛ من آن خاکم که ابر
نوبهاری ؛ کند از لطف بر من قطره باری ؛ اگر بر روید از تن
صد زبانم ؛ چو سوسن شکر لطفش کی توانم ؛ بعد از مطالعه این
مکتوب اگر شوقی بتعلم آن و حصول بعضی از کمالات مخصوصه
آن در شما پیدا شود و بی آرام سازد بعد از استخاره متوجه این حدود
گردند و شطری از عمر بتعلم آن صرف نمایند و الله سبحانه الهادی
الی سبیل الرشاد و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة
المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها

مکتوب دویست و شصت و دویم بمولانا محب علی صدور یافته در بیان انکه ارتباط ناجی است و نسبت ما انعکاسی در قرب و بعد تفاوت ندارد و ما یناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که از روی التفات مرقوم فرموده بودند بوصول آن مبتهج گردید چون مبنی از فرط محبت و کمال اختصاص بود موجب ازدیاد فرحت بخشید سخن از وفا رعهد سابق اندراج یافته بود مخدوما هر وضعی که باشند از اوضاع شرعیه محل مضایقه نیست بشرط انکه رشته این محبت گسسته نشود بلکه روز بروز قوت پیدا کند و نایره این اشتیاق سرد نگردد بلکه ساعت فساعت در التهاب بیفزاید چه ارتباط ماجی است و نسبت ما انعکاسی و انصباغی در قرب و بعد تفاوت ندارد مگر در سرعت و بطو و علم ببعضی از خصوصیات طریق و عدم علم بآن تحقیق این معنی را از خاتمه مکتوبی که بنام فرزندی ارشدی در بیان طریق نوشته است طلب فرمایند نقل آن مکتوب را یاران سیادت پناه میر محمد نعمان آورده اند از انجا طلبند زیاده چه اطناب نماید و السلام مکتوب دویست و شصت و سیوم بجناب معارف آگاهی میان شیخ تاج صدور یافته در بیان معارف که تعلق بکعبه ربانی دارد و در بیان فضایل صلوتیه و ما یناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی خبر قدوم مسرت لزوم محبان مشتاق را فرحت فراوان بخشید لله سبحانه الحمد و المنة علی ذلک بیت الصناف بده ای فلک مینا فام

تازین

تازین دو کدام خوبتر کرد خرام خورشید جهانتاب تو از جانب شرق یا ماه جهان گرد من از جانب شام چون قدم رنجه فرموده اند زود تر تشریف ارند که مشتاقان زیر بار انتظار اند و آرزوی استماع اخبار بیت الله دارند از فقیر چنانچه صورت کعبه ربانی مسجود الیها است مر صور خلایق را چه بشر و چه ملک حقیقت آن نیز مسجود الیهاست مر حقایق آن صور را لاجرم آن حقیقت فوق جمیع حقایق آمده است و کمالات متعلقه آن فوق کمالات متعلقه سایر حقایق گشته گویا این حقیقت برزخ است در میان حقایق کونی و حقایق الهی جل سلطانها مراد از حقایق الهی سرادقات عظمت و کبریائی داشته که هیچ رنگی و کیفی بدامان قدس آن نرسیده و هیچ ظلیتی بآن راه نیافته نهایت عروجات دنیوی و ظهورات آن تا منتهای حقایق کونی است نصیبی از حقایق الهی جل سلطانها مخصوص بآخرت است الا در نماز که معراج مومن است و در آن معراج که گویا از دنیا بآخرت رفتن است حظی از آنچه در آخرت میسر خواهد شد میسر میگردد و الکارم که عمده در حصول این دولت در نماز توجه مصلی است بجهت کعبه که موطن ظهورات حقایق الهی است تعالت و تقدست پس کعبه بحو به الیت در دنیا بصورت از دنیا است و فی الحقیقه از آخرت است نماز نیز بتوسط آن نیز این نسبت پیدا کرده است و بصورت هم حقیقت جامع دنیا و آخرت گشته و بتحقیق پیوسته است که حالتی که در ادای نماز میسر میشود فوق

جمیع حالاتست که در بیرون نماز حاصل میشوند چه آن حالات از
دایرهٔ ظل بر آمده اند هر چند علو پیدا کنند و این حالت نصیبی از
اصل دارد و هر قدر فرق که در میان ظل و اصل است همان قدر
فرق در میان آن حالات و این حالت باید دانست و مشاهد میکردد
که حالتی که بعنایت الله سبحانه در وقت موت رو خواهد داد فوق
حالت نماز خواهد بود چه موت از مقدمات احوال آخرتست و
هر چه بآخرت نزدیک است اتم و اکمل است چه آنجا ظهور صورت
است و اینجا ظهور حقیقت شتان ما بینهما و همچنین حالتی که بکرم الهی جل
سلطانه در برزخ صغری میسر خواهد بود فوق آن حالت خواهد بود
که در وقت مرگ میسر شده بود و همین نسبت است برزخ کبری
را که روز قیامت است با برزخ صغری که مشهود آنجا اتم و اکمل است
و مشهود جنات النعیم نسبت بمشهود برزخ کبری اتمیت و اکملیت
دارد و فوق جمیع اینها آن موطن است که مخبر صادق علیه و علی آله
الصلوات و التسلیمات از آن خبر داده و فرموده ان لله جنة لیس
فیها حور و لا قصور یتجلی فیها ربنا ضاحکا لیس ما یا این ترجیع ظهورات
دنیا و ما فیها آمد و بالاتر جمیع آنها آن جنت بلکه دنیا اصلا از مواطن ظهور
نیست ظهورات ظلال و نمود ار مثال که مخصوص بدنیا است نزد فقیر
معدود از امور دنیویه اند و فی الحقیقة داخل دایرهٔ امکان آن ظهورات
را خواه تجلیات صفات گویند و خواه تجلیات ذات تعالی الله عما یقولون
علوا کبیرا فقیر دنیا را بتمام که ملاحظه می نماید خالی محض می یابد و را چه از مطلوب
آنجا بشام او نمی رسد غایت ما فی الباب مزرعه آخرتست

مطلوب را اینجا جستن خود را پریشان کردنست یا غیر مطلوب را
مطلوب دانستن چنانچه اکثری بآن گرفتار شده و بخواب و خیال آرام
گرفته اند نماز است درین موطن که خبری از اصل دارد و بوئی از
مطلوب می آرد و دونه خرط القتاد مکتوب دویست و شصت
و چهارم بمیر سید باقر سارنگپوری صدور یافته در بیان آنکه
معامله خود را بحیرت و جهالت باید برد و اعتماد بر احوال و کشوف
نباید کرد و درین ضمن واقع که بعضی از مشایخ نواحی اظهار نموده
بود ذکر یافته و تعبیر آن فرموده الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه
شریفه که از فرط محبت و کمال اشتیاق صادر فرموده بودند
فرحت فراوان رسانید متوجه کار خود باشند و بذکر اسم ذات
تعالی و تقدس بی ملاحظهٔ اسما و صفات اشتغال نمایند تا معامله
بجهالت بکشد و کار بحیرت انجامد چه ملاحظهٔ اسما و صفات مناسبت
که باعث ظهور احوال گردد و واسطهٔ وجود مواجید آید شنیده
باشند که احتمال خطا در احوال و مواجید بسیار است و اشتباه باطل
بحق در آن موطن بیشتر بشنوند که درین ایام یکی از مشایخ نواحی
باین فقیر پیغام فرستاد و اظهار احوال خود نمود که فنا و محویت
بجائی رسیده است که بهر چه نظر میکنم هیچ نمی یابم آسمان و زمین
را که نگاه میکنم نمی یابم و عرش و کرسی را نیز نمی یابم و خود را که ملاحظه
میکنم هیچ نمی یابم و پیش کسی که میروم کم او را نیز نمی یابم و خدای
جل و علا بی نهایت است او را کس نیافته است مشایخ
همین را کمال دانسته اند اگر تو نیز همین را کمال میدانی پس بطلب حق

جل وعلا برای حبیش توایم واکر امر دیکر را کمال میدانی بنویس
فقیر در جواب او نوشت که این احوال از تلوینات قلبیست و قلب
زینه اول است از این راه و صاحب این احوال ربع از مقام
قلب طی کرده است سه حصه دیکر از قلب طی او را باید کرد بعد از ان
بر زینه دویم که عبارت از عبارت از روحست عروج باید نمود
الی الله ما شاء الله تعالی بعد از مدتی ازین ماجرا یکی از یاران فقیر که طریقه را
اخذ نموده بوطن خود رفته بود برکشته آمد و چون بیان احوال خود
نمود معلوم شد که حال او موافق حال آن شیخ مستفسر است بلکه این
دران مقام از و قدمی بیشتر دارد چون نیک بحال او ملاحظه نموده آمد
ظاهر شد که آن فنا و محویت او را در عنصر هوا است که محیط هر ذره
از ذرات است و مشهود او غیر از هوا امر دیکر نیست و همان را خدای
بی نهایت دانسته است تعالی الله سبحانه عن ذلک علوا کبیرا امر
دیکر او را طلبیده تفتیش احوال او نمود یقین شد که کرفتاری او بغیر
از عنصر هوا با امر دیکر نبوده است و او را نیز برین معنی مطلع ساخت
و چون او بوجدان خود رجوع نمود نیز معلومش که حاصل او غیر از هوا
امر دیکر نیست و از آن احوال مستغفر کشته قدم بیشتر کذاشت بدانند
که قلب برزخ است درمیان عالم خلق که عالم عناصر اربعه است
و درمیان عالم ارواح و رنکی از هر دو عالم دارد پس کویا که نصف
قلب از عالم خلق است و نصف دیکر او از عالم ارواح و نصف
عالم خلق از اکه منصف سازیم معامله بعنصر هوا خواهد افتاد پس ربع
قلب عبارت از مقام هوا باشد که قلب متضمن انست پس آنچه آخر ظاهر شد

موافق جواب اول است و بیان کشف حقیقت اوست الحمد لله
الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدینا الله لقد جاءت رسل
ربنا بالحق زیاده برین کنجایش وقت نبود و السلام علیکم و علی سائر
من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله من الصلوات افضلها
و من التسلیمات اکملها مکتوب دویست و شصت و پنجم بشیخ عبد الهادی
بداونی صدور یافته در بیان آنکه در اختیار عزلت باید که حقوق
مسلمانان ضایع نشود و بیان حقوق و ما یناسب ذلک بعد الحمد و الصلوة
و تبلیغ الدعوات میرساند که مکتوب مرغوب اخوی ارشدی رسید
فرحت فراوان رسانید لله سبحانه الحمد و المنة که تمادی ایام مفارقت
تاثیری در محبت و اخلاص و مودت و اختصاص نکرده مع ذلک اکر
میرسیدند مناسب تر بود و الخیر فیما صنع الله سبحانه آرزوی عزلت
نموده بودند بلی العزلة منیة الصدیقین مبارک باشد عزلت اختیار
کنند و از کز ببینند لیکن مراعات حقوق مسلمانان از دست ندهند
قال علیه و علی آله الصلوة و السلام حق المسلم علی المسلم خمس رد السلام
و عیادة المریض و اتباع الجنائز و اجابة الدعوة و تشمیت العاطس اما در
اجابت دعوت شرایط است فی الاحیاء و یمتنع من الاجابة ان کان
الطعام طعام شبهة او التماثیل علی سقف او حائط او سماع شیء من
المزامیر و الملاهی او التشاغل بنوع من اللهو و اللعب و کل ذلک مما یمنع
الاجابة و یوجب تحریمها و کراهتها و کذلک ان کان الداعی ظالما
او مبتدعا او فاسقا او شریرا او متکلفا طالبا للمباهاة و الفخر و فی
شرعة الاسلام و لا تجیب الی طعام صنع ریاء و سمعة و فی المحیط

لاینبغی ان یقعد علی المائدة اذا کان علیها لعب او غناء او قوم
یتغابون او یشربون الخمر کذا فی مطالب المومنین اگر این موانع
همه مفقود شوند از اجابت دعوت چاره نبود هرچند درین زمان فقدان آن
این موانع دشوار است و نیز بدانند که غلت از اغیار باید
نی زیار که صحبت با ایشان از سنة موکده این طریقه علیه است حضرت
خواجه نقشبند فرموده اند قدس سره که طریق ما صحبت ما است که در
خلوت شهرت است مراد از صحبت صحبت موافقان طریق است
نه مخالفان طریق است زیرا که نفی در یکدگر شرط صحبت داشته
اند که بی موافقت میسر نیشود و عیادة مریض سنت است اگر
آن مریض را شخصی متعهد بود و بیمار داری او نماید والا عیادت
آن مریض واجب است چنانچه در حاشیه مشکاة گفته است و نماز
جنازه حاضر شده لااقل چند قدم در متابعت جنازه باید رفت
تا حق میت ادا کرده باشند و حضور جمعه و جماعات پنجگانه و نماز
عیدین از ضروریات اسلام است که ازان چاره نبود باقی اوقات
را به تبتل و انقطاع بگذرانند اما اول تصحیح نیت کنند و غلت را
بلوث هیچ غرضی از اغراض عاجله ملوث نسازند و هیچ مقصدی غیر
از جمعیت باطن بذکر الهی جل سلطانه و اعراض از اشغال لاطایل و ملاهی
هیچ نبود در تصحیح نیت نیک احتیاط نمایند مبادا غرضی نفسانی در
ضمن آن مختفی باشد درین تصحیح التجا و تضرع بسیار نمایند و عجز و
انکسار پیش آرند یحتمل که حقیقت نیت میسر شود و همت استخاره
ادا نموده به نیت درست غلت گزینند امید است که ثمرات عظیمه

دور شهرت آفت ما

بر آن مترتب شود باقی احوال را موقوف بر ملاقات داشته
والسلام مکتوب دویست و شصت و ششم بحضرات پیرزادهای
اعنی خواجه عبید الله صد و رایافته در بیان بعضی از عقاید کلامیه
بر وفق آرای اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم که
حضرت ایشان را که از روی الهام و فراست حاصل گشته نه از
روی تقلید و تخمین که در اوایل احوال حضرت پیغمبر را علیه و علی
آله الصلوات والتسلیمات بخواب دیده بودند که میفرمایند
تو از مجتهد ان علم کلامی و این واقعه را بحضرت خواجه خود
گذرانیده بودند ازان روز حضرت ایشان را در هر مسئله از
مسایل کلامیه رائی علاحده است و حکم جدا لیکن در اکثر
مسایل موافقت بمشایخ ماتریدیه دارند با بیان رد فلاسفه
روم و نکوهش ایشان در ملاحده و زنادقه که مراد صوفیه
را نافهمیده بضلالت رفته اند و در بیان بعضی از احکام فقهیه
که بصلوة متعلق اند و در بیان کمالات طریقه علیه نقشبندیه و التزام
ایشان متابعت سنت را و در بیان منع استماع غنا و منع
از حضور مجلس رقاصان و ما یناسب ذلک بعد الحمد والصلوة
و تبلیغ الدعوات بجناب مخدوم زادهای کرام مینماید که این فقیر از
سر تا قدم غرق احسانهای والد بزرگوار شما است درین طریق
سبق الف بی را از ایشان گرفته است و تهجی حروف این راه
را از ایشان آموخته و دولت اندراج النهایت فی البدایت را

و خواجه عبد الله

ببرکت صحبت ایشان حاصل کرده و سعادت سفر در وطن را بقصد
خدمت ایشان یافته توجه شریف ایشان در دو نیم ماه این ناقابل
را به نسبت نقشبندیه رسانیده و حضور خاص این اکابر را عطا فرمود
و درین مدت قلیله انچه از تجلیات و ظهورات و انوار و الوان
و بی‌رنگیها و بی‌کیفها که بطفیل ایشان رو داده چه شرح دهد و چه
بیان تفصیل آن نماید بهمین توجه شریف شان کم دقیقه مانده باشد
در معارف توحید و اتحاد و قرب و معیت و احاطه و سریان که
برین فقیر نکشودند و از حقیقت آن اطلاع ندادند شهود وحدت
در کثرت و مشاهده کثرت در وحدت از مقدمات و مبادی این
معارف است بالجمله انجا که نسبت نقشبندیه است و حضور خاص این
اکابر نام این معارف بزبان آوردن و نشان این شهود و مشاهده را
بیان نمودن از کوته نظری است کارخانه این اکابر بلند است
بهر زراقی و رقاصی نسبت ندارد و هرگاه این طور دولتی رفیع القدر
از حضرت ایشان باین فقیر رسیده باشد اگر در مدت عمر سر خود را
پایمال اقدام خدمه عتبه علیه شما کرده باشد هیچ نکرده باشد از تقصیرات
خود چه عرض نماید و از شرمندگیهای خود چه اظهار کند اما معارف
آگاه خواجه حسام الدین احمد را حضرت حق سبحانه و تعالی از ما جزای خیر دهاد
که مؤنه ما مقصران را بر خود التزام نموده کمر همت را در خدمت
خدمه عتبه علیه بسته اند و ما دور افتادگان را فارغ ساخته سر
گر بر تن من زبان‌ها شود هر موی یک شکر وی از هزار نتوانم کرد سر
زبان‌ها

فقیر

فقیر بدولت عتبه بوسی حضرت ایشان مشرف کشت مرتبه اخیر فقیر را
فقیر بدولت عتبه بوسی حضرت ایشان مشرف کشت مرتبه
اخیر فقیر را فرمودند که ضعف بدن بر من غالب آمده است
امید حیوة کم مانده از احوال طفلان خبر داده بود خواهی بود
و در حضور خود شما را طلبیدند و شما در حجره مرصعات بودید و
بفقیر امر کردند که با ایشان توجهی کرده بجدی که ظاهرا اثر آن توجه نیز
ظاهر شده بعد از ان فرمودند که حضرات والدات ایشان را
نیز غایبانه توجه بکن حسب الامر غایبانه توجه نموده آمد امید است
که ببرکت حضور ایشان آن توجه مثمر نتایج باشد تصور نکنند که از
امر واجب الامتثال و وصیت لازمه ایشان ذهولی واقع شده است
یا تغافلی زده باشد کلا بل انتظار اشارت دارد و منتظر اذن است
الحال چند فقره بطریق نصیحت نوشته می‌آید بگوش هوش استماع
خواهند فرمود اسعدکم الله سبحانه فرض نخستین بر عقلا تصحیح عقاید
است بموجب آرای صائبه اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی
سعیهم که فرقه ناجیه اند بعضی از مسائل اعتقادیه که در انجا نوع خفا
بوده بیان آن مینماید باید دانست که الله تعالی بذات مقدس خود
موجود است و اشیا بایجاد او تعالی موجود شده‌اند و او تعالی یگانه است
هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال و هیچکس را در هیچ امری باو
تعالی فی الحقیقه شرکتی نیست چه در وجود و چه غیر آن مشارکت اسمی و
مناسبت لفظی از مبحث خارج است صفات و افعال او تعالی
در رنگ ذات او سبحانه بیچون و بیچگونه اند و بصفات و افعال

بکی باران ان در حضور ایشان
بشما توجه

در کو

ممکنات هیچ مناسبت ندارند مثلا صفت العلم مراورا سبحانه
صفتیست قدیم وبسیطیست حقیقی که هرگز تعدد وتکثر بآن راه نیافته
است اگرچه باعتبار تعدد وتعلقات باشد زیرا که انجا یک انکشافی
است بسیط که معلومات ازل وابد بهمان انکشاف منکشف میگردد جمیع
باحوال متناسبه ومتضاده ایشان کلیه وجزئیه باوقات مخصوصه
هرکدام دران واحد بسیط دانسته است درهمان آن زید راهم
موجود دانسته است وهم معدوم وهمچنین دانسته است وصبی
وجوان دانسته است وپیر زنده دانسته است ومرده وقایم دانسته
وقاعد ومستند دانسته است ومضطجع وخندان دانسته است
وگریان وملتذ دانسته است ومتألم وعزیز دانسته است وذلیل هم
در برزخ دانسته است هم در حشر است هم در خبث دانسته است
هم در تلذذات پس تعدد وتعلق نیز دران موطن مفقود باشد چه تعدد
وتعلقات تعدد آنات میطلبد وتکثر ازمنه میخواهد ولیس ثمه الا آن
واحدا وبسیط من الازل الی الابد لا تعدد فیه اصلا اذ لا یجری علیه
تعالی زمان ولا تقدم ولا تاخر پس در علم او تعالی اگر تعلق بمعلومات
اثبات کنیم یک تعلق خواهد بود که بجمیع معلومات متعلق گشته است
وآن تعلق نیز مجهول الکیفیه است ودر رنگ صفت العلم بیچون و
بیچگونه است استبعاد این تصویر بمثالی زایل گردانم وبگویم
که رواست که شخصی دریک وقت کلمه را باقسام متباینه واحوال
متغایره واعتبارات متضاده او بداند پس درهمان وقت کلمه را
همه اسم داند وهم فعل وحرف وهم ثلاثی داند وهم رباعی وهم رباعی

وهم معرب داند وهم مبنی وهم متمکن داند وهم غیر متمکن وهم
منصرف داند وهم غیر منصرف وهم معرفه داند وهم نکره وهم
ماضی داند وهم مستقبل وهم امر داند وهم نهی بلکه جایز است
که آن شخص بگوید که این همه اقسام اعتبارات کلمه را در مرآت
کلمه دریک وقت بتفصیل می بینم هرگاه در علم ممکن بلکه در دید
ممکن جمع اضداد متصور بود در علم واجب تعالی ولله المثل
الاعلی چرا مستبعد باشد باید دانست که اینجا هرچند صورت
جمع ضدین است اما فی الحقیقه درمیان اینها ضدیت مفقود است
زیرا که هرچند زید را دران واحد موجود ومعدوم دانسته
است اما درهمان آن دانسته است که وقت وجود او مثلا بعد از
هزار سال سنه هجری است ووقت عدم سابق او پیش از آن
سال معین است ووقت عدم لاحق او بعد از هزار ویکصد سال
است فلا تضاد بینهما فی الحقیقه لتغایر الزمان وعلی هذا القیاس
سایر الاحوال فافهم ازین تحقیق واضح گشت که علم او تعالی هرچند
بجزئیات متغیره تعلق گیرد شایبه تغیر در وی راه نمی یابد و
مظنه حدوث دران صفت پیدا نمیشود کما زعمت الفلاسفه زیرا که
تغیر بر تقدیری متصور باشد که یکی را بعد از دیگری دانسته
باشد وچون همه را در آن واحد بداند گنجایش تغیر وحدوث نبود
پس حاجت نباشد باثبات تعلقات متعدده مراورا تا تغیر
وحدوث راجع بان تعلقات بود نه بصفت علم کما فعله بعض المتکلمین
لدفع شبهة الفلاسفه آری اگر تعدد تعلقات در جانب معلومات

معلومات اثبات کنیم گنجایش دارد و همچنین یک کلام بسیط است
که از ازل تا ابد همان یک کلام گویا است اگر امر است از همانجا
ناشی است و اگر نهی است هم از انجا اگر اعلام است هم از انجا ما
خوذ است و اگر استعلام است هم از انجا اگر تمنی است هم از انجا
مستفاد است و اگر ترجی است هم از انجا جمیع کتب منزله و صحف
مرسله ورقیست از ان کلام بسیط اگر توریة است از انجا انتساخ یافته
است و اگر انجیل است هم از انجا صورت لفظی گرفته و اگر زبور است
هم از انجا مسطور گشته و اگر فرقان است هم از انجا تنزل فرموده
والا کلام حق که علی الحق یکیست و بس • پس در نزول مختلف آثار آمده • مختلف
و همچنین یک فعل است که مصنوعات اولین و آخرین بهمان یک
فعل بوجود می آیند کریمه و ما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر رمزی است •
ازین اگر احیا است و اگر اماتت مربوط بان فعل است و اگر ایلام است
و اگر انعام منوط هم بان فعل و همچنین اگر ایجاد است و اگر اعدام ناشی
از ان فعل است پس در فعل حق سبحانه نیز تعدد و تعلقات ثابت نبود بلکه
بیک تعلق مخلوقات اولین و آخرین با وقات مخصوصه وجود خود بوجود می
آیند این تعلق نیز در رنگ فعل او تعالی بیچون و بیچگونه است زیرا که
چون را بیچون راه نیست لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه و اشعری
چون از حقیقت فعل حق جل سلطانه اطلاع نیافت تکوین را حادث گفت
و افعال او سبحانه را حادث گفت و افعال او سبحانه را حادث گفت
و افعال او سبحانه را حادث دانست و ندانست که اینها آثار فعل او سبحانه • ازلی حق اند
نه افعال او تعالی و ازین قبیل است آنچه بعضی از صوفیه گفته اند تجلی افعال

اثبات نموده اند و دران موطن در مرآت افعال ممکنات
جز فعل واحد جل سلطانه ندیده اند آن تجلی فی الحقیقت تجلی آثار
فعل حق است سبحانه نه تجلی فعل او تعالی زیرا که فعل او را تعالی
که بیچون و بیچگونه است و قدیم است و قایم بذات اوست تعالی
که از ا تکوین گویند در مرایای محدثات گنجایش نیست و در مظاهر
ممکنات ظهوری نه • در تنگنای صورت معنی چگونه گنجد • در کلبه
گدایان سلطان چه کار دارد • تجلی افعال و صفات نزد فقیر بی تجلی
ذات متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی و تقدس
انفکاکی نیست تا تجلی آنها بی تجلی ذات متصور بود و آنچه منفک از
ذات است تعالی و تقدس ظلال افعال و ظلال صفات اوست سبحانه
پس تجلی آنها تجلی ظلال افعال و صفات بود نه تجلی افعال و صفات
اما فهم هر کس به این کمال نرسد ذلک فضل الله یوتیه من یشاء و الله
ذو الفضل العظیم بر سر اصل سخن رویم او تعالی در هیچ چیز حلول نکند • حلول
و هیچ چیز در وی حال نبود اما او تعالی محیط اشیا بود و قرب
و معیت با ایشان دارد نه آن احاطه و قرب و معیت که در حوصله فهم
قاصر ما باشد که آن شایان جناب قدس او نیست تعالی و آنچه بکشف و
شهود معلوم کنند از ان نیز منزه است چه ممکن را از حقیقت ذات
و صفات و افعال او تعالی جز جهل و حیرت نصیب نیست ایمان بغیب
باید آورد و هرچه مکشوف و مشهود گردد در تحت لا نفی باید ساخت
• عنقا شکار کس نشود دام باز چین • کانجا همیشه باد بدست است
دام را • بیتی • از مثنوی حضرت ایشان مناسب این مقام است

ایشان

استغنا

هنوز ایوان بلند است مرا فکر رسیدن نالسپند است پس ایمان آریم که او تعالی محیط اشیا است و قریب است با ایشان و با ایشان است اما معنی احاطه و قرب و معیت او را تعالی ندانیم که حیثیت احاطه و قرب علمی گفتن از تاویلات متشابه است و ما قایل بتاویل آن نیستیم و او تعالی با هیچ چیز متحد نشود و همچنین هیچ چیز با او سبحانه نیز متحد نگردد و آنچه از بعضی عبارات صوفیه معنی اتحاد مفهوم میشود خلاف مراد ایشانست زیرا که مراد ایشان ازین کلام که موهم اتحاد است اذا تم الفقر فهو الله آنست که چون فقر تمام شود و نیستی محض حاصل آید باقی نمی ماند مگر الله تعالی نه انکه آن فقیر بخدا متحد شود و خدا گردد که آن کفر و زندقه است تعالی الله سبحانه عما یتوهم الظالمون علوا کبیرا و حضرت خواجه ما قدس سره میفرمودند که معنی عبارت انا الحق نه آنست که من حقم بلکه آنست که من نیستم و موجود حق است سبحانه و تغیر و تبدل را بذات و صفات و افعال او تعالی راه نیست فسبحان من لا یتغیر بذاته و لا بصفاته و لا فی افعاله لحدوث الاکوان و آنچه صوفیه وجودیه تنزلات خمس اثبات نموده اند نه از قبیل تغیر و تبدیل است در مرتبه وجوب که آن کفر و ضلالتست بلکه این تنزلات را در مراتب ظهورات کمال او تعالی اعتبار کرده اند بی انکه تغیری و تبدیل در ذات و صفات و افعال او تعالی راه یابد و او تعالی غنی مطلق است هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال در هیچ امری بهیچ چیز محتاج نبود چنانچه در وجود محتاج نیست در ظهور نیز محتاج نه و آنچه از عبارات بعضی صوفیه مفهوم میشود که او تعالی

درظهور

در ظهور کمالات اسمائی و صفاتی بما محتاج است این سخن بر این فقیر بسیار گرانست میداند که مقصود از آفرینش ایشان حصول کمالاتست مر ایشان را نه کمالی که عاید بجناب قدس او باشد تعالی و تقدس کریمه و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون ای لیعرفون موید این معنی است پس مقصود از خلقت جن و انس حصول معرفت ایشان بود که کمال ایشان است نه امری که عاید بجناب حق بود سبحانه و آنچه در حدیث قدسی واقع شده است فخلقت الخلق لاعرف مراد از آنجا نیز معرفت ایشان است نه انکه معروف شوم و توسط معرفت ایشان کمالی حاصل نمایم تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا او تعالی از جمیع صفات نقص و سمات حدوث منزه و مبرا است جسم و جسمانی نیست و مکانی و زمانی نه و صفات کمال او را ثابت است از انجمله هشت صفت کمال در وی موجودند بوجود زاید بر وجود ذات تعالی و تقدس و آن صفات حیوة و علم و قدرت و اراده و سمع و بصر و کلام و تکوین است این صفات در خارج موجودند نه انکه در علم موجودند بوجود زاید از وجود ذات و در خارج نفس ذاتند تعالی و تقدس چنانچه بعضی از صوفیه وجودیه گمان برده اند و گفته اند

مصرع

از روی تعقل همه غیرند صفات با ذات تو از روی تحقق همه عین که آن فی الحقیقت نفی صفات است چه نفات معتزله و فلاسفه نیز تغایر علمی و اتحاد خارجی گفته اند و از تغایر

برین

نه انکه معروف شوم و توسط معرفت ایشان ص

×

صفات ما بجا بجا

صفات

علمی انکار ننموده اند و نگفته اند که مفهوم علم عین مفهوم ذات است
تعالی و تقدس یا عین مفهوم قدرت و ارادت است عینیة
باعتبار وجود خارجی گفته اند پس تا تغایر وجود خارجی اعتبار نکنند
از نفاة صفات خارج نشوند و التغایر الاعتباری لا یجدیهم نفعاً کما
عرفت و او تعالی قدیم و ازلی است و غیر او را قدم و ازلیت ثابت
نبود و جمیع ملیین برین حکم اجماع فرموده اند و هر کسی که بقدم و از
لیت غیر حق جل و علا قایل گشته است تکفیر او نموده اند امام غزالی
از ین راه تکفیر ابن سینا و فارابی و غیر ایشان نموده است که
قایل بقدم عقول و نفوس اند و بقدم هیولی و صورت کمان
برده اند و سموات را با نجه در ایشان است قدیم دانسته اند و
حضرت خواجه ما قدس سره میفرمودند که شیخ محی الدین ابن العربی
بقدم ارواح کمل قایل است این سخن را از ظاهر مصروف باید
و محمول بر تاویل باید ساخت تا با جماع اهل ملل مخالف نشود و او تعالی
قادر مختار است از شائبه ایجاب و مظنه اضطرار منزه و مبرا است
فلسفه بیخرد کمال را در ایجاب دانسته نفی اختیار از واجب تعالی
نموده اثبات ایجاب نموده اند این بیخردان واجب را تعالی
و تقدس معطل و بیکار داشته اند و جزیک مصنوع که آن هم با
بیجا نسبت از خالق سموات و ارض صادر ندانسته و وجود حوادث
را نسبت بعقل فعال داده که وجود آن هم جز در توهم ایشان ثابت
نشده است بزعم فاسد ایشان ثابت نشده است بزعم فاسد ایشان

ایشان را بحق سبحانه و تعالی هیچ کاری نیست ناچار باید که
در وقت اضطراب و اضطرار التجا بعقل فعال آرند و بحضرت
حق سبحانه هیچ رجوع نکنند که او را تعالی در وجود حوادث مدخلی
نداده اند گویند عقل فعال است که با یجاد حوادث تعلق دارد
بلکه بعقل فعال هم رجوع ندارند که او را در دفع بلیات ایشان نیز
اختیاری نیست این بیدولتان در حمق و بلاهت پیش قدم فرق
ضلاله اند کافران التجا بحضرت حق سبحانه و تعالی می آرند و دفع بلیه
از و تعالی می طلبند بخلاف این سفیهان و حیز درین بیدولتان از
جمیع فرق ضلاله و بلاهت بیشتر است یکی کفر و انکار است با
حکام منزله و عناد و عداوت است با خبار مرسله و دیگر ترتیب مقد
مات فاسده است و تلبیس دلایل و شواهد باطله در اثبات مقاصد
و مطالب واهیه آن قدر خبط در اثبات مقاصد خود که ایشان
خورده اند هیچ سفیهی نخورده سموات و کواکب که همه وقت
بقرار و سرگردانند مدار کار بر حرکات و اوضاع ایشان داشته
اند و از خالق سموات و موجد کواکب و محرک اینها و مدبر امر
ایشان چشم پوشیده اند و دور از معامله دانسته زهی بیخردان
زهی بیدولتان سفیه تر از ایشان آنکه ایشان را زیرک داند و صاحب
فطانت انگارد از علوم متسق و منتظم ایشان علم هندسه است
که مالا یعنی محض است و مالا طایل صرف مساوات زوایای ثلث
مثلث مر دو قایمه را چه کار می آید و شکل عروسی و مامونی که جان
کاه ایشان است بکدام غرض مربوط است علم طب و علم نجوم

وعلم تهذیب اخلاق که بهترین علوم ایشان است از کتب
انبیاء ما تقدم علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام سرقه کرده وترویج
اباطیل خود نموده اند کما صرح به الامام الغزالی فی المنقذ عن الضلال
الضلال اهل ملت ومسائل انبیا علیهم الصلوة والسلام اگر در دلایل
وبراهین غلط کنند باکی نیست که مدار کار ایشان بر تقلید انبیاست
علیهم الصلوة والسلام دلایل وبراهین هم اثبات مطالب عالیه خود
بر سبیل تبرع می آرند همان تقلید ایشان را کافیست بخلاف این
بیدولتان که از تقلید خود را برآورده اند ودر صدد اثبات
بدلایل گشته ضلوا فاضلوا دعوت نبوت حضرت عیسی علی نبینا و
علیه الصلوة والسلام چون بافلاطون که کلانتر این بیدولتان بوده
ذکر افلاطون
رسید گفت نحن قوم مهذبون لاحاجة بنا الی من یهذبنا زهی سفیه
بایستی شخصی که احیاء اموات می نماید وابراء اکمه وابرص میکند
که خارج از طور حکمت ایشان است او را میدید وتحقیق احوال او
میکرد ونادیده جواب دادن از کمال عناد وسفاهت است
فلسفه چون اکثرش باشد سفه پس کل آن هم سفه باشد
که حکم کل حکم اکثر است نجانا الله سبحانه عن الظلمات ظلمات
معتقداتهم السوء ودرین ایام فرزندی محمد معصوم جواهر شرح مواقف
معصوم
را تمام کرد ودرانثای سبق او قباحتهای آنچه دانی بوضوح آمده فایده
بران مترتب شد الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان
هدینا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق وعبارات شیخ محی الدین
بن العربی نیز ناظر بایجاب است ودر معنی قدرت موافقت بفلاسفه
دارد

دارد که صحت ترک از قادر تجویز نمی نماید وجانب فعل را لازم
میداند عجایب کار وبار است شیخ محی الدین از مقبولان درنظر
می درآید واکثر علوم او که مخالف آراء اهل حق اند خطا وناصواب
ظاهر میشوند ماناکه بخطاء کشفی معذور داشته اند ودر رنگ خطاء
اجتهادی از ملامت مرفوع ساخته این اعتقاد خاص است این
فقیر را در ماده شیخ محی الدین که او را از مقبولان میداند وعلوم
مخالف او را خطا ومضر می بیند جمعی هستند ازین طایفه که هم
شیخ را طعن وملامت میکنند وهم علوم او را تخطیه مینمایند وجمعی
دیگر ازین طایفه تقلید شیخ را اختیار کرده اند وجمیع علوم او را صواب
میدانند وبدلایل وشواهد حقیقت آن علوم را اثبات مینمایند وشک نیست
که این هر دو فریق راه افراط وتفریط اختیار کرده اند واز توسط
حال دور مانده شیخ را که از اولیا ومقبولانست بواسطه خطای کشفی
چگونه رد کرده شود وعلوم او را که از صواب دور افتاده اند ومخالف
آراء اهل حق اند چگونه بتقلید قبول توان کرد فالحق هو التوسط
الذی وفقنی الله سبحانه بمنه وکرمه وآری درمسئله وحدت
وجود جم غفیر ازین طایفه باشیخ شریک اند هرچند شیخ درین مسئله
نیز طرز خاص دارد اما در اصل سخن شرکت دارند این مسئله
نیز هرچند بظاهر مخالفت بمعتقدات اهل حق دارد اما قابل توجیه
است وشایان جمع این فقیر بعنایت الله سبحانه در شرح شرح
رباعیات حضرت ایشان این مسئله را بمعتقدات اهل حق جمع
ساخته است ونزاع فریقین را بلفظ عاید داشته وشکوک و

شیخ محی الدین بن العربی که از اولیا
مقبولانست بواسطه خطای کشفی چگونه رد کرده شود

وشبهات طرفین را حل ساخته بنهجی که محل ریب واشتباه
نمانده کما لایخفی علی الناظر فیه باید دانست که ممکنات با سرها جوهر
وجه اعراض وجه اجسام وجه عقول وجه نفوس وجه افلاک و
جه عناصر همه مستند بایجاد قادر مختار اند که از کتم عدم اینها را بوجود
آورده است وچنانکه اینها در وجود باو تعالی محتاج اند در بقا نیز
باو سبحانه محتاجند وجود اسباب و وسایط را روپوش فعل
خود ساخته است و حکمت را حجاب قدرت گردانیده لا بلکه
اسباب را دلایل ثبوت فعل خود کرده و حکمت را وسیله وجود
قدرت فرموده زیرا که ارباب فطانت که بصیرت ایشان
بکحل متابعت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات مکتحل شده است
میدانند که اسباب و وسایل که در وجود و بقا باو سبحانه محتاجند
و ثبوت و قیام از وی دارند و بوی وارند تعالی و تقدس و فی الحقیقه
جماد محض اند چگونه در دیگری که مثل آنها است تاثیر کنند و احداث
و اختراع آن نمایند قادری است ورای همه آنها که ایجاد آن میفرماید
و کمالات لایقه او را اعطا مینماید چنانکه عقلای فعلی که از جماد محض بیند
از انجا پی برند به فاعل و محرک او چه میدانند که این فعل فراخور
حال او نیست فاعلی است ماورای او که ایجاد آن فعل میفرماید
پس فعل جماد نزد عقلا روپوش فعل فاعل حقیقی نشد بلکه آن
فعل نظر بجمادیت او دلیل شد بر فاعل حقیقی و کذا هر آن ابلهی در فهم
فعل جماد روپوش فعل فاعل حقیقی است که از کمال غباوت جماد محض
را بواسطه آن فعل صاحب قدرت دانسته است و از فاعل حقیقی گذشته

بفعل

یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا این معرفت مقتبس از مشکات
نبوت است فهم هر کس اینجا نرسد جمعی کمال را در رفع اسباب
میدانند و ابتدا را اشیا را بی توسط اسباب بحضرت حق سبحانه
و تعالی منتسب میسازند نمیدانند که در رفع اسباب رفع
حکمتست که در ضمن آن چندین مصالح ملحوظ است ربنا ما خلقت
هذا باطلا انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات مراعات اسباب
مینمایند و تفویض امر با این مراعات بحضرت حق سبحانه و تعالی
میفرمایند چنانچه حضرت یعقوب علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
ملاحظه چشم زخم نموده پسران خود را وصیت فرمود که یا بنی
لا تدخلوا من باب واحد وادخلوا من ابواب متفرقة با وجود
این مراعات تفویض امر بحق فرموده جل سلطانه و گفته و ما
اغنی عنکم من الله من شیء ان الحکم الا لله علیه توکلت و علیه
فلیتوکل المتوکلون و حضرت حق سبحانه و تعالی این معرفت
او را تحسین فرموده است و بخود نسبت داده که بعد از آن
فرموده و انه لذو علم لما علمناه و لکن اکثر الناس لا یعلمون و
حضرت حق سبحانه و تعالی در قران مجید حضرت پیغمبر ما را نیز
بتوسط اسباب اشاره میفرماید یا ایها النبی حسبک الله و من
اتبعک من المومنین باقی ماند تاثیر اسباب رواست که حضرت
حق سبحانه و تعالی در بعض اوقات در اسباب تاثیر نیز خلق فرماید
تا موثر افتند و در بعضی اوقات تاثیر نیز خلق فرماید در انها خلق
نکند پس ناچار هیچ اثر بر آنها مترتب نشود چنانچه مشاهده مینماییم

این معنی را ور اسباب که وجود مسببات گاهی بران اسباب مترتب
میشود وگاهی هیچ اثری ازان بظهور نمی آید انکار از مطلق تاثیر اسباب
مکابره است تاثیر باید گفت وآن تاثیر را در رنگ وجود آن سبب
بایجاد حضرت حق سبحانه وتعالی باید دانست رای فقیر درین مسئله
اینست والله سبحانه الملهم ازین بیان لایح گشت که توسط اسباب منافی
توکل نیست چنانچه ناقصان گمان برده اند بلکه در توسط اسباب
کمال توکل است حضرت یعقوب علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام
مراعات سبب را با تفویض امر بحق جل وعلا توکل فرموده علیه توکلت
وعلیه فلیتوکل المتوکلون واو تعالی مرید خیر وشر است وخالق این هردو — المتوکلون
اما از خیر راضی است و از شر راضی نه این فرقیست دقیق در میان
ارادت ورضا که حضرت حق سبحانه وتعالی اهل سنت را بآن وقا
مهتد ساخته است سایر فرق بواسطه عدم اهتدا به این فرق در
ضلالت مانده اند معتزله ازانجا عبد را خالق افعال خود گفته اند و
ایجاد کفر ومعاصی را با ومنسوب ساخته از کلام شیخ محی الدین ومتابعان
او مفهوم میشود که چنانکه ایمان واعمال صالحه مرضی اسم الهادی است
کفر ومعاصی نیز مرضی اسم المضل است این سخن نیز مخالف اهل حق است
ومیلی بایجاب دارد که منشا رضا گشته است چنانکه گویند که اشراق داله
ره مرضی آفتاب است وحضرت حق سبحانه وتعالی عباد را قدرت و
ارادت داده است که باختیار خود کسب افعال مینمایند خلق افعال
بحضرت حق سبحانه منسوب است وکسب بایشان عادة الله سبحانه برین
جاری شده است که بعد از قصد عبد مر فعل خود را خلق حق سبحانه وتعالی

بان

بآن فعل متعلق میشود وچون فعل عبد بقصد واختیار او صدور
می یابد پس ناچار متعلق مدح وذم وثواب وعقاب بود وآنکه
گفته اند که اختیار عبد ضعیف است اگر باعتبار قوت اختیار حق سبحانه — واگر ضعف
گفته اند مسلم است واگر ضعف باین معنی گفته اند که در اداء فعل ما
مور کافی نیست پس غیر صحیح است فان الله سبحانه لایکلف
بالیس فی وسعه بل یرید الیسر ولا یرید العسر غایت ما فی الباب
جزاء مخلد مر فعل موقت را مفوض به تقدیر حق است کفر موقت
را عذاب مخلد جزا وفاق فرموده وتلذذات دائمی را منوط بایمان
موقت نموده ذلک تقدیر العزیز الحکیم العلیم این قدر بتوفیق الله
سبحانه ما هم میدانیم که کفر ورزیدن نسبت بحضرت حق سبحانه وتعالی
که مولی نعم ظاهره وباطنه است وموجد سموات وارض است
بهر بزرگی وکمالی که هست مر جناب قدس او را ثابت است جزای
آن کفر باید که از اشد عقوبات بود وآن خلود است در عذاب
وهمچنین ایمان آوردن بغیب این چنین منعمی بزرگی را او را است
کو داشتن او را با وجود مزاحمت نفس وشیطان باید که جزاء او بهترین
جزاها بود وآن خلود ابدالاباد است در تنعمات وتلذذات بعضی از مشایخ
فرموده اند که دخول بهشت فی الحقیقه مربوط بفضل حق است سبحانه
ومنوط ساختن آنرا بایمان بنابر آنست که هرچه جزای اعمال بود
الذ باشد ونزد فقیر دخول بهشت فی الحقیقه مربوط بایمان است لیکن
ایمان فضل اوست سبحانه وعطیه او تعالی ودخول نار مربوط بکفر است
وکفر ناشی است از هوای نفس اماره ما اصابک من حسنه فمن الله

وما اصابک من سیئة فمن نفسک باید دانست که مربوط ساختن دخول
بهشت را بایمان فی الحقیقة تعظیم ایمان است بلکه تعظیم مومن به است
که این چنین اجر عظیم القدر بر آن مترتب شده است و همچنین منوط ساختن
دخول نار را بکفر تحقیر کفر است و تجهیل اهل نسبت باو این کفر بو
قوع آمده است که این طور عقوبتی برو دوام بر ان مترتب گشته بخلاف
آنچه بعضی از مشایخ گفته اند که ازین دقیقه خالی است ایضا در دخول
نار که عدیل اوست مثل این وجه متمشی نیست چه دخول نار فی
الحقیقة مربوط بکفر است والله سبحانه الملهم هذا و حضرت حق سبحانه را
مومنان در آخرت در بهشت خواهند دید بی جهة و بی کیف و بی شبه
و بی مثال این مسئله ایست که جمیع فرق اهل ملت غیر اهل سنت همه
منکر آنند و رویت بی جهة و بی کیف تجویز نمی نمایند حتی که شیخ محی الدین
بن العربی نیز رویت آخرت را بتجلی صوری فرود می آرد و بجز
این تجلی تجویز نمی نماید روزی حضرت ایشان ما از شیخ نقل میکردند
که اگر معتزله رویت را بمرتبه تنزیه مقید نمیکردند و به تشبیه نیز قایل
می گشتند و رویت را باین تجلی نیز میدانستند هرگز از رویت
انکارم انکار نمیکردند و محال نمی دانستند یعنی ایشان از بی جهتی و بی
کیفیتی است که مخصوص بمرتبه تنزیه است بخلاف این تجلی که جهت
و کیف دران ملحوظ است پوشیده نماند که رویت آخرت را بتجلی
صوری فرود آوردن فی الحقیقة انکار کردن است مر رویت را چه آن
بعد تجلی صوری اگرچه از تجلیات صوریه دنیا جدا بود رویت حق سبحانه
تعالی نیست یراه المومنون بغیر کیف: وادراک و ضرب من مثال

بعثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات رحمة عالمیان است
اگر توسط وجود این بزرگواران نمی بود ما گمراهان را بمعرفت ذات
وصفات واجب الوجود تعالی و تقدس که دلالة میفرمودند و مر
ضیات واجب الوجود تعالی و تقدس که دلالة میفرمودند و مر
مولای ما را جل شانه از عدم مرضیات او سبحانه که تمیز مینمود عقول
ناقصه ما بی تایید نور دعوت ایشان ازین معنی معزول است
و افهام ناتمام ما بی تقلید این بزرگواران درین معامله مخذول آری
عقل هر چند حجة است اما در حجیت ناتمام است و بمرتبه بلوغ
نرسیده حجة بالغه بعثت انبیا است علیهم الصلوات والتسلیمات
که عذاب و ثواب اخروی دایمی منوط بآنست سوال چون عذاب
اخروی دایمی منوط به آنست سوال چون عذاب اخروی دایمی
منوط به بعثت شد پس بعثت را رحمة عالمیان گفتن بچه معنی بود جواب
بعثت عین رحمتست که سبب معرفة ذات وصفات واجب
الوجود است تعالی و تقدس که متضمن سعادات دنیویه و اخرویه
است و بدولت البعثت معلوم و ممیز گشته است آنچه مناسب
جناب قدس اوست تعالی از آنچه نامناسب جناب قدس اوست
تعالی از آنچه نامناسب جناب قدس اوست سبحانه زیرا که عقل
لنگ کور ما که بداغ امکان و حدوث متسم است چه داند که
مناسب حضرت وجوب که قدم از لوازم اوست از اسما و صفات
و افعال کدام است و نامناسب کدام تا اطلاق آن نموده آید و اجتناب او تعالی ۲
ازین کرده شود بلکه بسا است که اداند نقص خود کمال را نقصان

داند و نقص را کمال انکار و این تمیز نزد فقیر فوق جمیع نعم ظاهره
و باطنه است بوید ولت ترا که امور نامناسبه را بجناب قدس
او تعالی نسبت دهد و اشیاء ناشایسته را بحضرت او سبحانه منتسب
سازد و بعثت است که باطل را از حق جدا ساخته است و نامستحق
عبادت را از مستحق عبادت تمیز داده بعثت است که براه حق
جل و علا بتوسط آن دعوت میفرمایند و بنده ها را بسعادت قرب و وصل
مولی جل سلطانه میرسانند و بوسیله بعثت اطلاع بر مرضیات مولی
جل شانه میسر میشود کدام و جواز تصرف در ملک او تعالی از عدم
جواز آن متمیز میگردد و امثال این فواید بعثت بسیار است
پس مقرر شد که بعثت رحمة است و آنکه منقاد هوای نفس
اماره گشته بحکم شیطان لعین انکار بعثت نماید و بمقتضای بعثت
عمل نکند گناه بعثت چیست و بعثت چرا رحمت نبود سوال عقل
فی حد ذاته هر چند در احکام الهی جل شانه ناقص و ناتمام است
اما چرا نتواند که بعد از حصول تصفیه و تزکیه عقل را مناسبتی
و اتصالی غیر متکیف بمرتبه وجوب تعالت و تقدست پیدا شود
که بسبب آن مناسبت و اتصال احکام از انجا اخذ نماید و حاجت
به بعثت که بتوسط ملک است نشود جواب عقل هر چند آن مناسبت
و اتصال پیدا کند اما تعلقی که باین هیکل هیولانی داشت بالکل زایل
نگردد و تجرد تمام پیدا نکند پس واهمه همیشه دامن گیر او بود
و متخیله هرگز خیال او را نگذارد و غضبیه و شهویه همواره مصاحب نوت ٣
او بوند و رذیله حرص و شره همه وقت ندیم او باشند و سهو و نسیان

که از لوازم نوع انسانست از و منفک نبوند و خطا و غلط که
از خواص این نشاه اند از و جدا نباشند پس عقل شایان
اعتماد نبود و احکام ماخوذه او از سلطان وهم و تصرف
خیال مصون نبوند و از شایبه نسیان و مظنه خطا محفوظ نباشند
بخلاف ملک که ازین اوصاف پاک است و ازین رذایل
مبرا پس ناچار شایان اعتماد بود و احکام ماخوذه او از شایبه
وهم و خیال و مظنه نسیان و خطا مصون باشند و در بعضی
اوقات محسوس میگردد که علومی که بتلقی روحانی اخذ
نموده است در اثناء تبلیغ وتن بقوی و حواس بعضی از مقد
مات مسلمه غیر صادقه که از راه فهم و خیال یا غیر آن حاصل
شده اند بی اختیار با آن علوم منضم میشود بحیثی که دران
وقت اصلا تمیز نتواند کرد و در ثانی الحال گاه بود که علم
این تمیز دهند و گاه نه دهند پس لاجرم آن علوم بواسطهٔ
خلط آن مقدمات هیة کذب پیدا میکنند و از اعتماد می برایند
با آنکه گوئیم که حصول تصفیه و تزکیه منوط است باتیان اعمال
صالحه که مرضیات مولی باشند سبحانه و این معنی موقوف
بر بعثت است چنانچه گذشت پس بغیر بعثت حصول تصفیه حقیقت حـ
و تزکیه میسر نشود و صفایی که کفار و اهل فسق را حاصل میشود
آن صفای نفس است نه صفای قلب و صفای نفس غیر از ضلالت
نمی افزاید و بجز از خسارت دلالت نمی نماید و کشف بعضی از
امور غیبی که در وقت صفای نفس کفار و اهل فسق را دست

میدهد استند راج است که مقصود ازان خرابی و خسارت آنها
جماعه است نجانا الله سبحانه عن هذه البلیة بحرمت سید المرسلین
علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات وعلی آله وآل کل ازین تحقیق و
اضح گشت که تکلیف شرعی که از راه بعثت ثابت شده است
نیز رحمت است نه آن چنانکه منکران تکلیف شرعی از ملاحده
وزنادقه گمان برده اند وتکلیف را از کلفت تصور نموده غیر
معقول دانسته اند وگویند کدام مهربانیست که عباد را بامور
شاقه تکلیف کند وگویند که اگر بمقتضای آن تکلیف عمل کنند به
بهشت خواهند رفت و اگر خلاف آنرا مرتکب شوند بدو
زخ خواهند رفت چرا تکلیف نکند و گذارند که بخورند و بخسبند
وبطور خود باشند این بید ولتان و بیخردان مگر نمیدانند
که شکر منعم واجب است عقلا واین تکلیفات شرعیه بیان آیان
ان شکر است پس تکلیف بعقل واجب باشد وایضا نظام عالم
منوط باین تکلیف است اگر هر یکی را بطور خود میگذاشتند غیر
از شرارت و فساد بظهور نمی آمد هر بوالهوسی در نفس و مال
دیگری دست درازی میکرد و بخبث و فساد بیش می آمد هم
خود ضایع می شد و هم او را ضایع می ساخت عیاذا بالله
سبحانه اگر زواجر و موانع شرعی نمی بودند ولکم فی القصاص حیوة
یا اولی الالباب کند زنگی مست در کعبه قی؛ اگر چوب حاکم نباشد
زنی؛ بانکه گوییم که او تعالی مالک علی الاطلاق است و عباد مملوک
او یند سبحانه پس هر حکمی و تصرفی که در ایشان فرماید عین خیر و صلاحست

وازشایبه

وازشایبه ظلم وفساد منزه ومبر است لایسال عما یفعل س
گرازهره انکه ازبیم او؛ کشاید زبان جز به تسلیم او؛ واگر همه را
بدوزخ فرستد وعذاب ابدی فرماید جای اعتراض نیست ودر
ملک غیر تصرف نه تا شائبه ستم پیدا کند بخلاف املاک ما که فی الحقیقه
املاک اویند سبحانه جمیع تصرفات از ما در آنها عین ستم است
زیرا که صاحب شرع بواسطه بعضی مصالح ان املاک را با نسبت
داده است و فی الحقیقه املاک اویند سبحانه پس تصرف ما در آنها همان
چون قدر مجوز باشد که مالک علی الاطلاق آن تصرف را تجویز
فرموده است ومباح ساخته آنچه این بزرگواران علیهم الصلوات
والتسلیمات باعلام حق جل وعلا اخبار نموده اند وبیان احکام
فرموده اند همه صادق اند ومطابق واقع اما در احکام اجتهادیه
این بزرگواران علیهم الصلوات والتحیات هر چند خطا تجویز نموده اند
اما تقریر بر خطا در حق ایشان مجوز نداشته اند وگفته اند که زود ایشان را
بآن خطا متنبه میسازند وتدارک آن بصواب میفرمایند فلا اعتدا
بذلک الخطاء عذاب قبر مر کافرانرا و بعضی از عاصیان اهل ایمان
راحق است مخبر صادق علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات از آن
خبر داده وسوال منکر ونکیر مومنان را وکافران را در قبر نیز
حق است قبر برزخیست درمیان دنیا وآخرت عذاب او نیز
یک وجه مناسبت بعذاب دنیوی دارد که انقطاع پذیر است
وبوجه دیگر مناسبت بعذاب اخروی که فی الحقیقه از عذاب
های آخرتست کریمه النار یعرضون علیها غدوا وعشیا نازلت فی عذاب

القبر و همچنین راحت قبر نیز هر دو جهة دارد سعادت مندکسی است
که از زلات و معاصی او بکمال کرم در رافت درگذرند و اصلا مواخذه
نفرمایند و اگر در مقام مواخذه آیند از کمال رحمت کفارت گناهان
او را لام و محن دنیوی سازند و اگر بقیه مانده باشد به ضغطه قبر و محنتهای
که دران موطن مقرر ساخته اند کفاره کنند تا پاک و پاکیزه بحشر مبعوث گشت
گردد و هر گرا چنین نکنند و مواخذه او را بآخرت اندازند عین عدم
اما وای بر گناهکاران و شرمساران لیکن اگر از اهل اسلام است
مآل او برحمتست و از عذاب ابدی محفوظ این نیز نعمت عظیم ربنا اتمم
لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر بحرمت سید المرسلین علیه و
علیهم الصلوات والتسلیمات روز قیامت حق است و دران روز
سموات و کواکب و ارض و جبال و بحار و حیوان و نبات و معادن همه
معدوم و ناچیز خواهند گشت آسمانها منشق گردند و ستارها انتثار
پیدا کنند و بریزند و زمین و کوهها منثور شوند و این اعدام و افنا
بنفخه اولی تعلق دارد و بنفخه ثانی از قبرها برانگیزند و بحشر روند فلاسفه
اعدام سموات و کواکب را تجویز نکنند و فنا و فساد بر اینها جایز ندانند
اینها را ازلی و ابدی گویند مع ذلک متاخران ایشان از بیخردی خود را
در زمره اهل اسلام میگیرند و اتیان بعضی از احکام اسلام می نمایند
عجب آنکه بعضی از اهل اسلام این معنی را از ایشان باور میدارند
و بی تحاشی ایشان را مسلمانان میدانند عجب تر آنکه بعضی از مسلمانان اسلام
بعضی را که ازین جماعه اند کامل میدانند و طعن و تشنیع اینها را منکر
می انگارند و حال آنکه اینها منکر نصوص قطعی اند و انکار اجماع اینها می نمایند

علیهم الصلوات والتسلیمات قال الله تعالی اذا الشمس کورت و اذا
النجوم انکدرت و قال الله تعالی اذا السماء انشقت و اذنت لربها و
حقت و قال الله تعالی و فتحت السماء فکانت ابوابا ای شقت
و امثال ذلک فی القران کثیرة نمیدانند که مجرد تفوه بکلمه شهادت
در اسلام کافی نیست تصدیق جمیع ما علم مجیئه من الدین بالضرورة باید
و تبری از کفر و کافری نیز درکار است تا اسلام صورت بندد و
بدونه خرط القتاد و حساب و میزان و صراط حق است که مخبر صادق
علیه و علی آله الصلوة والسلام از آن خبر داده استبعاد بعضی از
جاهلان طور نبوت از وجود این امور از حیز اعتبار ساقط است
چه طور نبوت وراء طور عقل است اخبار صادقه انبیا را بنظر عقل
موافق ساختن فی الحقیقه انکار طور نبوتست الجا معامله بر تقلید است
ندانند که طور نبوت مخالف طور عقل است بلکه طور عقل بی تائید و
تقلید انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بآن مطلب عالی نتواند مهتدی
شد مخالفت دیگر است و نارسیدن دیگر چه مخالفت بعد از رسیدن
متصور بود و بهشت و دوزخ موجودند بعد از محاسبه در روز قیامت
گروهی را به بهشت خواهند فرستاد و گروه دیگر را بدوزخ و ثواب
و عقاب اینها ابدی است که انقطاع ندارد کما دلت علیه النصوص
القطعیة المؤکدة صاحب فصوص گوید که مآل همه رحمت است و رحمتی
وسعت کل شیء کفار را عذاب دوزخ تا سه حقبه ثابت کند بعد از آن
گوید که نار در حق ایشان برد و سلام گردد چنانچه بر حضرت ابراهیم
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام شده بود و خلف در وعید حق

جایز داشته‌اند و گویند که هیچکس از اهل دل بخلود عذاب کفار نرفته است
درین مسئله نیز از صواب دور افتاده است ندانسته است که
وسعت رحمت در حق مومنان و کافران مخصوص بدنیا است و
در آخرت بوئی از رحمت بکافر نرسد کما قال تعالی انه لا ییأس من
روح الله الا القوم الکافرون وقال تعالی بعد قوله سبحانه و
رحمتی وسعت کل شئ فساکتبها للذین یتقون ویؤتون الزکوة والذین هم
بآیاتنا یؤمنون شیخ اول آیه و آخر را انکار نموده و قال الله تعالی زا نخوانده ۴
ان رحمة الله قریب من المحسنین و کریمه و لا تحسبن الله مخلف وعده
رسله دلالت ندارد بر خصوصیت خلف بوعده تواند بود که
اقتصار عدم خلف بوعده اینجا بواسطه آن بود که مراد از وعده
اینجا بواسطه آنکه مرسل بود وعده اینجا نصرت رسل است
و غلبه انبیا بر کفار و آن متضمن وعد و وعید است وعد است
مر رسل را و وعید است مر کفار را پس گویا درین کریمه متشهده ۴
هم خلف وعد منفی شد و هم خلف وعید فالآیة مستشهدة علیه
لا له و ایضا خلف در وعید در رنگ خلف در وعده مستلزم کذب است
و ناشایان آنحضرت جل سلطانه زیرا که در ازل دانسته بود که کفار
را عذاب مخلد نخواهم کرد مع ذلک برای مصلحتی مخالف علم خود
گفته که عذاب مخلد خواهم کرد و این معنی را تجویز نمودن تبعات
تمام دارد سبحان ربک رب العزة عما یصفون اجماع اهل دل بر عدم
خلود عذاب کفار کشفی شیخ است و مجال خطا در کشف بسیار بلا
اعتداد به مع گونه مخالف لاجماع المسلمین ملایکه بندهای خدا اند جل

جل سلطانه که از معاصی معصومند و از خطا و نسیان محفوظ
لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون از خوردن و آشا
میدن پاک اند و از زناشوئی منزه و مبرا و تذکیر ضمایر در قرآن
مجید در حق ایشان باعتبار شرف صنف ذکور است از صنف
انثی کما اورده سبحانه تذکیر الضمایر فی حق نفسه تعالی و حضرت
حق سبحانه و تعالی بعضی از ایشان را برسالت برگزیده است
چنانکه بعضی از انسان را نیز باین دولت مشرف ساخته الله
یصطفی من الملائکة رسلا و من الناس جمهور علماء اهل حق برانند
که خواص بشر افضل اند از خواص ملک امام غزالی و امام الحرمین
و صاحب فتوحات مکیه به افضلیت خواص ملک از خواص بشر
قایلند و آنچه برین فقیر ظاهر ساخته اند آنست که ولایت ملک
افضل است از ولایت نبی علیهم الصلوات و التسلیمات اما در نبوة
و رسالة درجه ایست مر نبی را که ملک بآن نرسیده است و آن
درجه از راه عنصر خاک آمده است که مخصوص به بشر است و نیز برین
فقیر ظاهر ساخته اند که کمالات ولایت را نسبت بکمالات نبوت
هیچ اعتداد نیست کاش حکم قطره داشت نسبت بدریای محیط
پس مزیتی که از راه نبوت آید باضعاف زیاده خواهد بود از آن
مزیت که از راه ولایت حاصل شود پس افضلیت مطلق مر انبیا را
بود علیهم الصلوات و التسلیمات و فضل جزئی مر ملایکه کرام را
علی نبینا و علیهم الصلوات و التسلیمات فالصواب ما قاله الجمهور
من العلماء شکر الله تعالی سعیهم ازین تحقیق لایح گشت که هیچ ولی

بدرجه نبی از انبیا نرسد علیهم الصلوات والتسلیمات بلکه سر آن
ولی همیشه زیر قدم آن نبی بود باید دانست که در هر مسئله از مسایل
که علما و صوفیه دران اختلاف دارند چون نیک ملاحظه میماید
حق بجانب علما می یابد سرش آنست که نظر علما بواسطه متابعت
انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بکمالات نبوة و علوم آن نفوذ کر
ده است و نظر صوفیه مقصور بر کمالات ولایت و معارف آنست
پس ناچار علمی که از مشکاة نبوت اخذ نموده شود اصوب و احق
خواهد بود از انچه از مرتبه ولایت ماخوذ شود و تحقیق بعضی ازین معارف
در مکتوبی که بنام فرزندی ارشدی در بیان طریق نوشته است
اندراج یافته است اگر خفای ماند بانجا رجوع فرمایند ایمان
عبارت از تصدیق قلبی است بانچه از دین بطریق ضرورت و
تواتر بما رسیده است و اقرار لسانی نیز رکن ایمان گفته اند که احتمال
سقوط دارد و علامت این تصدیق تبریست از کفر و بیزاری
از کافری و انچه در کافریست از خصایص و لوازم آن همچو بستن زنار
و مثل آن اگر عیاذا بالله سبحانه با دعوای این تصدیق تبری از کفر
ناید مصدق و تنین است که بداغ ارتداد متسم است و فی الحقیقه
حکم او حکم منافق است لا الی هولاء و لا الی هولاء پس در تحقق ایمان
از تبری کفر چاره نبود و ادنی آن تبری قلبی است و اعلای آن
تبری قلبی و قالبی و تبری عبارت از دشمنی است با دشمنان حق
جل و علا آن دشمنی خواه بقلب بود اگر خوفی از ضرر ایشان داشته
باشد و خواه بقلب و قالب هر دو در وقت عدم آن خوف کریمه

یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم موید این معنی است
چه محبت خدای عز و جل و محبت رسول او علیه و علی آله الصلوة
والتسلیمات بی دشمنی دشمنان ایشان صورت نمی بندد مصراع
تولی بی تبری نیست ممکن ∴ اینجا صادق است شیعه که این قاعده را
در موالات اهل بیت جاری ساخته اند و تبری خلفای ثلثه و
غیر ایشانرا شرط آن موالات داشته نامناسب است زیرا که تبری
از دشمنان شرط موالات دوستان داشته اند نه تبری مطلق از
غیر ایشان و هیچ عاقل منصف تجویز نکنند که اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوة
والتسلیمات با اهل بیت پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات
دشمن باشند و حال انکه این بزرگواران در محبت او علیه و علی آله الصلوة
والصلوة والسلام اموال و انفس خود را صرف کرده اند و جاه و ریاست را
برباد داده چگونه دشمنی اهل بیت را بایشان منسوب توان ساخت
و حال انکه بنص قطعی محبت اهل قرابت آن سرور علیه و علیهم الصلوات
والتحیات ثابت شده است و اجرة دعوت را محبت ایشان
ساخته کما قال تعالی قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من
یقترف حسنة نزد له فیها حسنا حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام این همه بزرگی که یافت و شجره انبیا گشت بواسطه
تبری از دشمنان او تعالی بوده قال الله تعالی قد کانت لکم اسوة حسنة
فی ابراهیم والذین معه اذ قالوا لقومهم انا برآء منکم و مما تعبدون
من دون الله کفرنا بکم و بدا بیننا و بینکم العداوة والبغضاء
ابدا حتی تومنوا بالله وحده و هیچ علی در نظر فقیر از برای حصول رضا

والتحیات

هیچ علمی در نظر فقیر از این بهتر نیست

حصول رضاء حق جل و علا برابر این تبری نیست می باید که حضرت
حق سبحانه و تعالی را با کفر و کافری عداوت ذاتیست و آلهه
آفاقی مثلا لات و عزی و عبدهٔ ایشان بالذات دشمنان
حق اند جل سلطانه و خلود نار جزاء این عمل شنیع است و آلهه
هوای نفسانی و سایر اعمال سیئه این نسبت ندارند زیرا که عداوت
و غضب نسبت بایشان ذاتی نیست اگر غضب است بصفات منسوب
است و اگر عقاب و عتاب بافعال راجع لهذا خلود نار جزاء این
سیئات نگشته بلکه مغفرت ایشان منوط بمشیت خود داشته باید دانست
که چون بکفر و کافران عداوت ذاتی متحقق گشت ناچار رحمت و
رافت که از صفات جمال است در آخرت بکافران نرسد و صفت
رحمت رفع عداوت ذاتی نکند چه آنچه بذات تعلق دارد اقوی
و ارفع است از آنچه بصفت تعلق دارد پس مقتضای صفت تبدیل
مقتضای ذات نتواند کرد و آنچه در حدیث قدسی آمده است
سبقت رحمتی غضبی مراد از غضب غضب صفاتی باید داشت که مخصوص
بعصاة مومنان است نه غضب ذاتی که بمشرکان مخصوص است سوال
اگر گویند که در دنیا کافران را از رحمت نصیب است چنانکه تو بالا
تحقیق آن کرده پس در دنیا صفت رحمت رفع عداوت ذاتی چگونه
نمود جواب گوئیم که حصول رحمت در دنیا مر کافران را باعتبار ظاهر
صورت است و فی الحقیقه استدراج و کید است در حق ایشان
کریمه ایحسبون انما نمدهم به من مال و بنین نسارع لهم فی الخیرات
بل لا یشعرون و کریمه سنستدرجهم من حیث لا یعلمون و املی لهم ان

سنستدرجهم

کیدی متین شاهد این معنی است فلیفهم فایدهٔ جلیله عذاب
ابدی دوزخ جزاء کفر است پس اگر پرسند که شخصی با وجود ایمان
رسوم کفر بجا می آرد و تعظیم مراسم اهل کفر می نماید و علما بکفر او حکم
میکنند و او را از اهل ارتداد می شمرند چنانکه اکثر مسلمانان هند باین
بلا مبتلا اند پس بفتوی علما باید که آن شخص در آخرت بعذاب
ابدی گرفتار گردد و حال آنکه در اخبار صحاح آمده است که کسی
در دل او مقدار ذره از ایمان بود از دوزخ او را بیرون
خواهند آورد و در عذاب مخلد نخواهند گذاشت تحقیق این
مسئله نزد تو چیست گوئیم که اگر کافر محض است عذاب مخلد نصیب
اوست عیاذا بالله سبحانه منه و اگر با وجود اتیان مراسم
کفر ذره از ایمان نیز دارد بعذاب دوزخ مبتلا خواهد شد اما به
برکت آن ذره ایمان امید است که از خلود عذاب خلاص شود
و از گرفتاری دایمی نجات یابد فقیر یکبارگی بعیادت شخصی رفته
بود که معامله او قریب به احتضار رسیده بود چون متوجه حال او
شد دید که قلب او ظلمات بسیار دارد هر چند متوجه دفع آن ظلمات
شد فایده نکرد بعد از توجه بسیار معلوم شد که آن ظلمات ناشی
از صفات کفر است که در وی مکنون است و منشاء آن کدورات
موالات اوست با کفر و اهل کفر توجهات دفع آن ظلمات نماید
تنقیهٔ او از آن ظلمات مربوط بعذاب نار است که جزاء کفر است
و نیز معلوم شد که ذره از ایمان دارد که به برکت آن آخر او را
از دوزخ خواهند برآورد و چون این حال را در وی مشاهده نمود

فایدهٔ جلیله

مغفرت بعیادت شخصی افتاده

منو بخاطر گذشت که ایا نماز بر جنازه او باید کرد یا نه بعد از توجه
ظاهر شد که نماز باید کرد پس مسلمانانی که با وجود ایمان رسوم اهل
کفر مینمایند و تعظیم ایام ایشان می کنند بر جنازه اینها نماز باید کرد
و بکفار ملحق نباید ساخت کما هو العمل الیوم وامیدوار باید بود که
آخر ببرکت ایمان از عذاب ابدی نجات یابند پس معلوم شد که اهل
کفر را عفو و مغفرت نیست ان الله لا یغفر ان یشرک به اگر کافر
صرف است عذاب ابدی جزاء کفر اوست و اگر ذره ایمان نیز دارد
جزاء او عذاب موقت است از نار و در سایر کبایر انشاء الله
تعالی عفو و انشاء عذاب نزد فقیر عذاب دوزخ موقت باشد یا مخلد
مخصوص بکفر است و بصفات کفر کما سیجی بتحقیقه و اهل کبایر که گنا
هان ایشان بمغفرت نه در آمده اند بتوبه یا بالشفاعت یا بمجرد عفو
و احسان و نیز آن کبایر را به الام و محن دنیوی باشد اید و سکرات
موت مکفر نساخته امید است که در عذاب آنها جمعی را بعذاب قبر
کفایت کنند و جمعی دیگر را با وجود محنتهای قبر با هوال قیامت و شداید
آن روز اکتفا فرمایند و از گناهان باقی نگذارند که محتاج بعذاب
نار گردند کریمه الذین امنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن موید
این معنی است چه مراد از ظلم شرک است والله سبحانه اعلم بحقایق
الامور کلها اگر گویند که در جزاء بعضی از سیآت غیر کفر عذاب دوزخ
نیز آمده است کما قال تعالی و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا
فیها و در اخبار آمده است کسی که یک نماز فرض بعد قضا کند یک
حقبه او را در دوزخ عذاب کنند پس عذاب دوزخ مخصوص

[illegible]

بکفار نگشت گوییم که عذاب قاتل مخصوص بمستحل قتل است
و مستحل قتل کافر است کما ذکره المفسرون و در سیات غیر کفر
که عذاب دوزخ آمده است از شایبه صفات کفر خالی نخواهد بود
مثل استخفاف آن سیئه و عدم مبالاة به اتیان آن و خوار داشتن
امر و نواهی شرعیه را و در خبر آمده شفاعتی لاهل الکبایر من امتی
و جای دیگر فرموده امتی امت مرحومة لا عذاب لها فی الآخرت
الی کریمه الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن موید
این معنی است کلام در احوال اطفال مشرکان و شاهقان جبل و مشر
کان زمان فترة رسل در مکتوبی که بنام فرزندی محمد سعید نوشته
است بتفصیل ثبت یافته از آنجا معلوم فرمایند و در زیادتی و
نقصان ایمان علما را اختلافست امام اعظم کوفی رضی الله تعالی
عنه میفرماید الایمان لا یزید و لا ینقص و امام شافعی رحمة الله سبحانه
فرماید که یزید و ینقص و شک نیست که ایمان عبارت از تصدیق
و یقین قلبی است که زیادتی و نقصان را در آنجا گنجایش نیست
و آنچه قبول زیادتی و نقصان کند داخل دایره ظن است نه یقین علما
ما فی الباب اتیان اعمال صالحه اجلاء آن یقین میفرماید و اعمال
غیر صالحه آن یقین را مکدر میسازند پس زیادتی و نقصان باعتبار
اعمال در اجلاء آن یقین ثابت شده نه در نفس آن یقین جمعی یقین
را که منجلی و روشن یافتند زیاده گفتند از آن یقینی که آن اجلا
و روشنی ندارد گویا بعض غیر منجلی یقین را یقین ندانسته همان بعض
منجلی را یقین دانسته ناقص گفته شد و جمعی دیگر که حدت نظر داشتند

قتل نیست

دیدند که این زیادتی و نقصان راجع بصفات یقین است نه بنفس
یقین لاجرم یقین را غیر زاید و ناقص گفتند مثل آن که دو آینه برابر
که در انجلا و نورانیت تفاوت دارند شخصی بیند آینه را که انجلا او
زیاده دارد و نمایندگی در وی بیشتر است گوید که این آینه زیاده است
از آینه دیگر که آن انجلا و نمایندگی ندارد و شخصی دیگر گوید که هر دو آینه
برابرند زیادتی و نقصان ندارند تفاوت در انجلا و نمایندگی
است که از صفات آن دو آینه است پس نظر شخص ثانی صا
یب است و بحقیقه شئ نافذ و نظر شخص اول مقصور بر ظاهر است
و از صفت بذات نرفته و یرفع الله الذین امنوا منکم والذین
اوتوا العلم درجات ازین تحقیق که این فقیر باظهار آن موفق
شده است اعتراضات مخالفان که بر عدم زیادتی و نقصان ایمان
نموده اند زایل گشت و ایمان عامه مومنان در جمیع وجوه مثل ایمان
انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات نشد زیرا که ایمان انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات که تمام منجلی و نورانیت ثمرات و نتایج باضعاف
زیاده دارد و از ایمان عامه مومنان که ظلمات و کدورات دارد
علی تفاوت درجاتهم و همچنین ایمان ابی بکر رضی الله تعالی عنه که در
وزن زیاده از ایمان این امت است باعتبار انجلا و نورانیت
باید داشت و زیادتی راجع به صفات کامله باید ساخت نمی بینی
که انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بعامه در نفس انسانیت برابرند
و در حقیقت و ذات همه متحد تفاضل باعتبار صفات کامله آمده است
و آنکه صفات کامله ندارد گوئیا از آن نوع خارجست و از خواص و فضایل

آن نوع محروم با وجود این تفاوت در نفس انسانیة زیادتی
و نقصان راه نمی یابد و نمیتوان گفت که آن انسانیة قابل زیادتی و نقصا
نست والله سبحانه الملهم للصواب و ایضا گویند که مراد از تصدیق
ایمانی نزد بعضی تصدیق منطقی است که شامل ظن و یقین است
برین تقدیر زیادتی و نقصان را در نفس ایمان گنجایش گشت لیکن
صحیح آنست که مراد از تصدیق اینجا یقین و اذعان قلبیست نه بمعنی
معنی عام که شامل ظن هم بود امام اعظم گوید انا مومن حقا و امام شافعی گوید انا مومن ان شاء الله تعالی
فی الحقیقه نزاع ایشان لفظی است مذهب اول باعتبار ایمان حال
است و مذهب ثانی باعتبار مال و عاقبت کار اما تحاشی امر
از صورت استثنا اولی و احوط است کما لا یخفی علی المنصف
و کرامات اولیا حق است و از کثرت وقوع خوارق عادات
ازیشان این معنی ازیشان عادت مستمر گشته است و منکر آن
منکر علم عادی و ضروری است معجزه نبی مقرون بدعوی نبوت
و کرامت ولی ازین معنی خالی است بلکه مقرون است باعتراف
متابعت آن نبی فلا اشتباه بین المعجزه والکرامت کما زعم المنکرون
و ترتیب افضلیت در میان خلفاء راشدین به ترتیب خلافت
اما افضلیت شیخین باجماع صحابه و تابعین ثابت شده است جماعه
نقل کرده اند از اجماعه از اکابر ائمه که یکی ازیشان امام شافعی است
قال الشیخ الامام ابوالحسن الاشعری ان تفضیل ابی بکر ثم عمر علی بقیة الامة
قطعی قال الذهبی وقد تواتر عن علی فی خلافته و کرسی مملکته و بین
الجم الغفیر من شیعته ان ابابکر و عمر افضلا الامة ثم قال و رواه عن

علی کرم الله تعالی وجهه نیف و ثمانون نفسا و عدد منهم جماعة
ثم قال فقبح الله تعالی الرافضة ما اجهلهم و روی البخاری عنه انه
قال خیر الناس بعد النبی علیه و علی آله الصلوة و السلام ابوبکر ثم
عمر ثم رجل آخر فقال ابنه محمد بن الحنیفه ثم انت فقال انما انا رجل من
المسلمین و صحح الذهبی و غیره عن علی انه قال الا و انه بلغنی ان
رجالا یفضلوننی علیهما و من وجدته فضلنی علیهما فهو مفتری
علیه ما علی المفتری و اخرج الدارقطنی عنه لا اجد احدا فضلنی
علی ابی بکر و عمر الا جلدته جلد المفتری و امثال ذلک منه و من
غیره من الصحابة کثیرة بحیث لا مجال فیها لانکار احد حتی قال
عبد الرزاق من اکابر الشیعة در افضل الشیخین بتفضیل علی ایاهما علی
نفسه و الا لما فضلتهما کفی بی وزرا ان احبه ثم اخالفه کل ذلک مستفاد
من الصواعق و اما تفضیل عثمان بر علی رضی الله تعالی عنهما پس اکثر علما
اهل سنت برآنند که افضل بعد از شیخین عثمان است پس علی
و مذهب ائمه اربعه مجتهدین نیز همین است و توقفی که در افضلیت
حضرت عثمان از امام مالک نقل کرده اند قاضی عیاض گفته که
او رجوع کرده است از توقف بسوی تفضیل عثمان و قرطبی گفته
است هو الاصح ان شاء الله تعالی و همچنین توقفی که ازین عبارت
امام اعظم رحمه الله فهمیده اند که من علامات السنة و الجماعة تفضیل
الشیخین و محبة الختنین نزد این فقیر اختیار این عبارت را محمل
دیگر است که چون ظهور فتن و اختلال در امور مردم در زمان خلافت
حضرات ختنین بسیار شده بود و بدلهای مردم ازین راه کدورتی راه

یافته امام اعظم ملاحظه فرموده در حق ایشان لفظ محبت
اختیار نموده است و دوستی ایشانرا از علامات سنت ساخته
بی آنکه شائبه توقف ملحوظ بود کیف و کتب الحنفیة مشحونة بان افضلیتهم
علی ترتیب خلافتهم بالجمله افضلیت شیخین یقینی است و افضلیت
حضرت عثمان دون او لیکن احوط آنست که منکر افضلیت
حضرت عثمان را بلکه منکر افضلیت شیخین را نیز حکم بکفر نکنیم و مبتدع
و ضال دانیم چه علما را در تکفیر او اختلافست و در قطعیت این اجماع
قیل و قال و این منکر قرین یزید پلید ولت است که بواسطه احتیاط
در لعن او توقف کرده اند ایذائی که بحضرت پیغمبر از راه ایذاء
خلفای راشدین او میرسد در رنگ ایذائی است که از راه ایذاء
امامین باو رسیده علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات قال علیه و علی
آله الصلواة و السلام الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من
بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم و من ابغضهم فببغضی ابغضهم و من آذاهم
فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله و من آذی الله فیوشک
ان یاخذه و قال عز و جل ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم
الله فی الدنیا و الآخرة الخ و آنچه مولانا سعد الدین در شرح
عقاید نسفیه درین افضلیت انصاف داشته است از انصاف
دور است و تردیدی که نموده است بی ماحصل است
چه مقرر علماست که افضلیت باعتبار کثرت ثواب نزد خدا جل
و علا انجام او است نه افضلیتی که بمعنی کثرت ظهور فضایل و مناقب
بود که نزد عقلا اعتبار دارد زیرا که سلف از صحابه و تابعین آن قدر

فضایل و مناقب که از حضرت امیر نقل کرده اند از هیچ صحابی منقول
نشده است حتی قال الامام احمد ما جاء لاحد من الصحابة من الفضایل
ما جاء لعلی مع ذلک هم ایشان حکم کرده اند به افضلیت خلفاء
ثلثه پس معلوم شد که وجه افضلیت دیگر است و راه این فضایل
و مناقب و اطلاع بر آن افضلیت مشاهده آن دولت وحی را
میسر است که بصریح یا بقراین معلوم نموده باشند و آن صحابه
پیغمبر اند علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات پس آنچه شارح عقاید
نسفی گفته است که اگر مراد از افضلیت کثرت ثواب است پس توقف
را جهة ساقط است زیرا که توقف را وقتی گنجایش باشد که آن
افضلیت را از قبل صاحب شریعت صریحا او دلالة معلوم نکرده
باشند و چون معلوم کرده باشند چرا توقف نمایند و اگر معلوم
نکرده باشند و چون معلوم کرده باشند چرا توقف نمایند و اگر
معلوم نکرده باشند چرا که حکم با فضلیت کنند و انکه همه را برابر
داند و فضل یکی بر دیگری فضولی انگارد بو الفضول است عجب
بو الفضولی که اجماع اهل حق را فضولی داند مگر لفظ فضل او را باین
فضولی برده است و آنچه صاحب فتوحات مکیه گفته است
که سبب ترتیب خلافتهم مدة اعمارهم دلالة بر مساوات در فضلیت
ندارد و چه امر خلافت دیگر است و مبحث افضلیت دیگر دلو سلم
این و امثال این از شطحیات اوست که شایان تمسک نیست.
اکثر معارف کشفیه او که از علوم اهل سنت جدا افتاده است
از صواب دور است پس متابعت نکند از انکه کسی که دلش مریض

یا معتقد صرف و آنچه در میان صحابه از منازعات و مشاجرات
گذشته بر محامل نیک صرف باید کرد و از هوا و تعصب دور باید داشت
قال التفتازانی مع افراطه فی حب علی کرم الله تعالی وجهه وما
وقع من المخالفات والمحاربات لم یکن عن نزاع فی خلافته
بل عن خطاء فی الاجتهاد و فی حاشیة الخیالی علیه فان معاویة و
احزابه بغوا عن طاعته مع اعترافهم بانه افضل اهل زمانه وانه الاحق
بالامامة منه بشبهة هی ترک القصاص عن قتلة عثمان رضی الله
تعالی عنه ونقل فی حاشیته کمال القرمی عن علی کرم الله تعالی وجهه انه
قال اخواننا بغوا علینا ولیسوا کفرة ولا فسقة لما لهم من التاویل و شک
نیست که خطاء اجتهادی از ملامت دور است و از طعن و تشنیع مرفوع
مراعات حقوق صحبت خیر البشر را علیه و علی آله الصلوات والتحیات
نموده جمیع اصحاب کرام را به نیکی یاد باید کرد و بدوستی پیغمبر علیه
وعلی آله الصلوات والتسلیمات ایشان را دوست باید داشت قال
علیه و علی آله الصلوة والسلام من احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی
ابغضهم یعنی محبتی که باصحاب من تعلق کرده همان محبت است که بمن
متعلق شده است و همچنین بغضی که بایشان تعلق گیرد همان بغض است
که بمن تعلق گرفته است ما را به محاربان حضرت امیر هیچ آشنائی نیست
بلکه جای آنست که از ایشان در آزار باشیم اما چون اصحاب کرام پیغمبر
اند که ما بمحبت ایشان مأموریم و از بغض و ایذاء ایشان ممنوع ناچار
همه را دوست میداریم بدوستی پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات
و از بغض و ایذاء ایشان میگریزان که آن بغض و ایذاء منجر به آن سرور

شود لیکن محق را محق گوئیم و مخطی را مخطی حضرت امیر بحق بودند
و مخالفان ایشان بر خطا زیاده برین فضولی است تحقیق این مبحث
در مکتوبی که بخواجه محمد اشرف نوشته است بتفصیل ذکر یافته است
اگر خفائی مانده باشد بآن مکتوب رجوع نمایند بعد از تصحیح عقاید
از تعلم احکام فقه چاره نبود و از دانستن فرض و واجب و حلال
و حرام و سنت و مندوب و مشتبه و مکروه گذرنه و همچنین عمل بمقتضای
این علم نیز ضروری است مطالع کتب فقهیه از ضروریات شمرند و سعی
بلیغ در اتیان اعمال صالحه مرعی دارند شمه از فضایل و ارکان صلوة که
عماد دین است ایراد می نماید استماع فرمایند اول از اسباغ وضو در
چاره نبود هر عضو را سه بار بتمام و کمال باید شست تا بر وجه سنت
ادا یابد و در مسح سر استیعاب باید نمود و در مسح گوش و مسح
رقبه احتیاط باید فرمود و تخلیل اصابع رجل بخنصر دست چپ از جانب
زیر آن اصابع ابتدا است از مراعات فرمایند اتیان مستحب را اندک
ندانند مستحب دوست داشته شده از سبحت حق است جل و علا
و مرضی او تعالی اگر بتمام دنیا یک فعل مرضی و محبوب حق جل سلطانه
معلوم شود و عمل بمقتضای آن میسر گردد مغتنم است حکم آن دارد که
کسی بخزف ریزهای چند جو هر نفیس را بخرد و بجماد لاطایل روح را
بدست آرد بعد از طهور کامل و اسباغ وضو قصد نماز که معراج مومن
است باید فرمود و اهتمام باید نمود که نماز فرض بجماعت ادا یابد
بلکه تکبیرهٔ اولی با امام ترک نشود و نماز در وقت مستحب ادا یابد
و در قراءة مراعات قدر مسنون باید کرد و در رکوع و سجود از

طمانینت چاره نبود که فرضست یا واجب تعالی بقول مختار و
در قومه راست باید ایستاد بنحوی که استخوانها بمقر خود رجوع نمایند
و بعد از راست ایستادن طمانینت نیز باید که فرض است یا واجب
یا سنت علی اختلاف الاقوال و همچنین در جلسه که میان دو سجده
است بعد از نشستن درست اطمینان نیز در کار است چنانچه در
قومه و اقل تسبیح رکوع و سجود سه بار است و اکثرش تا هفت
بار یا یازده بار علی اختلاف الاقوال و تسبیح امام باندازه حال مقتدی
باید شرم می آید که کسی در حال انفراد در وقت قوت و استطاعت
اقتصار بر اقل تسبیحات نماید اگر نتواند پنج بار یا هفت بار بگوید
و در وقت سجده رفتن آنچه بزمین نزدیکتر است اول بر زمین نهد پس
اول هر دو زانو بر زمین نهد پس اول هر دو زانو بر زمین نهد بعد
از آن هر دو دست بعد از آن بینی را بعد از آن جبین را و در وقت
وضع زانو و دست ابتدا از یمین باید نمود و در وقت رفع راس
آنچه باسمان نزدیک است اول باید برداشت پس ابتدای
رفع از جبین باید نمود و در وقت قیام نظر بموضع سجود باید دوخت
و در وقت رکوع بر پاهای خود نظر باید کرد و در سجود بر نوک
بینی خود و در جلوس بر دو دست خود یا بر کنار خود ملاحظه باید
نمود چون نظر از پراکندگی دوخته شود و بر مواضع مذکوره
گماشته گردد نماز بجمعیت میسر شود و صلوة بخشوع حاصل آید
کما هو المنقول عن النبی علیه و علی آله الصلوة و السلام و همچنین تفریج
اصابع دو دست در وقت رکوع و ضم ساختن آن اصابع در وقت

سجود سنت است آنرا نیز مراعات فرمایند انگشت کشادن
یا ضم ساختن بی تقریب نیست فواید در ضمن آن ملاحظه نموده صاحب
شرع بعمل در آورده است ما را هیچ فایده برابر متابعت صاحب
شریعت نیست علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات این همه احکام در کتب
فقهیه مذکورند بتفصیل والایضاح مقصود از ایراد اینجا ترغیب بر اعمال
است بمقتضای علم فقه وفقنا الله سبحانه وایاکم علی الاعمال الصالحة
الموافقة للعلوم الشرعیه بعد آن وفقنا الله سبحانه لتصحیح العقاید الدینیة
بحرمت سید المرسلین علیه وعلیهم وعلی آله کل من الصلوات افضلها
ومن التسلیمات اکملها اگر شوقی بفضایل صلوة ودانستن کمالات
مخصوصه آن در خود یابند پس سه مکتوب که متصل وقریب یکدیگرند
از امطالعه فرمایند اول مکتوب بنام فرزندی محمد صادق نوشته
شده است ومکتوب دویم بنام میر محمد نعمان ومکتوب سیوم
باسم مشیخت مآب میان شیخ تاج بعد از تحصیل دو جناح اعتقادی وعلمی
اگر توفیق ایزدی جل سلطانه رهنمونی فرماید سلوک طریقه علیه صوفیه
نماز برای آن غرض که شیء زاید از ان اعتقاد وعمل حاصل کنند
وامر مجدد بدست آرند بلکه مقصود آنست که نسبت بمعتقدات یقینی
اطمینان حاصل کنند که هرگز بتشکیک مشکک زایل نگردد وبایراد
شبه باطل نشود چه پای استدلال چوبین است ومستدل بی تمکین
الا بذکر الله تطمئن القلوب ونسبت باعمال یسری وسهولتی حاصل
کنند وکسل وسرکشی که از اماره ناشی میشود زایل گرداند و ایضا
مقصود از سلوک طریقه صوفیه نه آنست که صور واشکال غیبی را مشاهده

نمایند والوار والوان را معاینه کنند این خود داخل لهو ولعب
است صور وانوار حسی چه نقصان دارد که کسی اینها را گذاشته بریاضات
ومجاهدات تمنای صور وانوار غیبی نماید چه این صور وآن صور
واین انوار همه مخلوق حق اند جل وعلا واز آیات ودالّه بر وجود
او تعالی ودر میان طرق صوفیه اختیار کردن طریقه علیه نقشبندیه
اولی وانسب است چه این بزرگواران التزام متابعت سنت
نموده اند واجتناب از بدعت فرموده لهذا اگر دولت متابعت
دارند واز احوال هیچ ندارند خورسند اند واگر باوجود احوال در
متابعت فتور دانند آن احوال را نمی پسندند ازینجاست که سماع
ورقص را تجویز نکرده اند واحوالی که بران مترتب شود اعتبار ننموده
بلکه ذکر جهر را بدعت دانسته منع آن فرموده اند وثمراتی که بران مترتب
شود التفات بآن ننموده روزی بمجلس طعام در ملازمت حضرت
ایشان حاضر بودیم شیخ کمال که یکی از مخلصان حضرت خواجه ما بوده در وقت
افتتاح طعام در حضور ایشان اسم الله را بلند گفت ایشان را ناخوش
آمد بحدی که زجر بلیغ فرمودند وفرمودند که او را منع کنند
که در مجلس طعام ما حاضر نشود واز حضرت ایشان شنیده ام که
حضرت خواجه نقشبند علمای بخارا را جمع کرده بخانقاه حضرت امیر کلال
برده بودند تا ایشان را از ذکر جهر منع فرمایند علما بحضرت امیر گفتند
که ذکر جهر بدعتست نکنند ایشان در جواب فرمودند که نکنیم اکابر این
طریقت هرگاه در منع ذکر جهر این همه مبالغه نمایند از سماع ورقص ووجد
وتواجد چه گوید احوال ومواجید که بر اسباب نامشروعه مترتب شوند

وآن انوار ۲ مخلوقات ۲

روزی بمجلس طعام در ملازمت حضرت ایشان حاضر بودیم

نزد فقیر از قبیل استدراج است اهل استدراج را نیز احوال
و اذواق دست میدهد و کشف توحید و مکاشفه و معاینه در مرایای صور
عالم بظهور می آید حکمای یونان و جوکیه و براهمه هند درین معنی شریک اند
علامت صدق احوال موافقت علوم شرعیه است باجتناب از ارتکاب
امور محرمه و مشتبه بدانند که سماع و رقص فی الحقیقه داخل لهو و لعب است
کریمه و من الناس من یشتری لهو الحدیث در شان منع سرود نازل
شده است چنانکه مجاهد که شاگرد ابن عباس است و از کبار تابعین
کوید که مراد از لهو الحدیث سرود است فی المدارک لهو الحدیث السمر
والغناء و کان ابن عباس و ابن مسعود رضی الله تعالی عنهم یحلفان
انه الغناء و قال مجاهد فی قوله تعالی والذین لا یشهدون الزور ای لا
یحضرون الغناء و حکی عن امام الهدی ابی منصور الماتریدی من قال
لمقری زماننا احسنت عند قرائته یکفر و بانت منه امرأته واحبط الله
تعالی کل حسناته و حکی عن ابی نصر الدبوسی عن القاضی ظهیر الدین الخوارزمی
من سمع الغناء من المغنی وغیره او یری فعلا من الحرام فیحسن
ذلک باعتقاد او بغیر اعتقاد یصیر مرتدا فی الحال بناء علی انه ابطل
حکم الشریعة و من ابطل حکم الشریعة فلا یکون مؤمنا عند کل مجتهد و
لا یقبل الله تعالی طاعته و احبط الله تعالی کل حسناته اعاذنا الله
سبحانه من ذلک و آیات و احادیث و روایات فقهیه در حرمت
غنا بسیار است بحدی که احصار آن متعذر است مع ذلک اگر بخفی
حدیث منسوخ یا روایت شاذه را در اباحت سرود بیارد
اعتبار نباید کرد زیرا که هیچ فقیهی در هیچ وقتی و زمانی فتوی

و عمل صوفیه را در حل و حرمت سند نیست

باباحت سرود نداده است و رقص و پاکوبی را مجوز نداشته است
چنانکه در ملتقط رساله امام همام ضیاء الدین سنامی مذکور است
و عمل صوفیه در حل و حرمت سند نیست همین بس نیست که ما ایشان را
معذور داریم و ملامت نکنیم و امر ایشان بالحق سبحانه و تعالی مفوض
داریم اینجا قول امام حنیفه امام ابو یوسف و امام محمد معتبر است نه عمل
ابی بکر شبلی و ابی الحسن نوری صوفیان خام این وقت عمل پیران
خود را بهانه ساخته و سرود و رقص را دین و ملت خود گرفته
اند و طاعت و عبادت ساخته اولیک الذین اتخذوا دینهم لهوا
و لعبا و از روایه سابق معلوم شده است کسی که فعل حرام را مستحسن
داند از زمره اهل اسلام می بر آید و مرتد میگردد و پس خیال
باید کرد که تعظیم مجلس سماع و رقص نمودن بلکه از اطاعت
و عبادت دانستن چه شناعت دارد و لله سبحانه الحمد و المنه که پیران
ما باین امر مبتلا نشده اند و ما متابعان را از تقلید این امر وا رهانیده اند
شنیده میشود که مخدوم زاده ها میل بسرود دارند و مجلس سرود
و قصیده خوانی در شبهای جمعه منعقد می سازند و اکثر یاران درین
امر موافقت می نمایند عجب هزار عجب مریدان سلاسل دیگر
عمل پیران خود را بهانه ساخته ارتکاب این امر می نمایند و حرمت
شرعی را بعمل پیران خود دفع میکنند اگرچه فی الحقیقه درین امر
محق نباشند یاران درین ارتکاب چه معذرت خواهند نمود
حرمت شرعی یک طرف و مخالفت طریقه پیران خود یکطرف نه اهل شریعت
ازین فعل راضی اند و نه اهل طریقت اگر حرمت شرعی نبودی بمجرد احداث

امر طریقت شنیع بودی فکیف که حرمت شرعی باآن جمع شود
یقین است که جناب میرزاجیو باین امر راضی نخواهند بود اما مراعات
اوآب شما نموده بتصریح منع هم نمی کنند و یاران ما ازین اجتماع
نهی نمی نمایند این فقیر چون در آمدن خود توقف دید چند
فقره فراهم آورده نوشته فرستاده این سبق در ملازمت
میرزاجیو بگذرانند و از اول تا آخر پیش ایشان بخوانند
والسلام مکتوب دویست و شصت و هفتم بمیرزا حسام الدین
احمد صدور یافته دربیان آنکه اسرار و دقایقی که حضرت ایشان با آن
متمیز گشته اند شمه از آن بظهور نمی توان آورد بلکه برمز و اشارة
نیز ازان باب سخن نمی توان کرد و آن اسرار مقتبس از مشکاة نبو
ت است و ملایکهٔ عالین نیز درین دولت شریکند و نا نیا سبب ذلک
بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند که صحیفه شریفه
که از روی کرم نامزد این حقیر ساخته بودند بمطالعه آن مشرف
گشت جزاکم الله سبحانه خیرا از انعامات حق جل سلطانه که بوجود
وجه شان شکر آن نماید علوم و معارفی که افاضه میشود و بتوفیق
خداوندی جل شانه اکثر آن در قید کتابت می آید و بسمع اهل
اهل و نااهل میرسد اما اسرار و دقایقی که باآن متمیز است
شمه از آن بظهور نمی تواند آورد بلکه برمز و اشارت نیز از آن مقوله
سخن نمی تواند کرد و فرزندی اعزی که مجموعه معارف فقیر است
و نسخه مقامات سلوک و جذبه رمزی ازین اسرار دقیقه بالو در میان
نمی آرد و بتشیخ تمام در استتار آن می کوشد باآنکه میداند که فرزندی

از محرمان اسرار است و از خطا و غلط محفوظ اما چه کند که وقت
معانی زبان را بگیرد و لطافت اسرار لبها را می بندد و یضیق صدری
و لاینطلق لسانی نقد وقت آن اسرار نه ازان قبیل اند که در بیان
بیایند بلکه در بیان نمی آرند فریاد حافظ این همه آخر بهرزه
نیست هم قصه غریب و حدیث عجیب هست این دولت که
ما در استتار آن می کوشیم مقتبس از مشکات نبوت انبیاست
علیهم الصلوات والتسلیمات و ملایکه ملاء اعلی بنبینا و علیهم الصلوات
والتسلیمات شریک این دولت اند و از متابعان انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات هر کرا باین دولت مشرف سازند ابو هریره گوید رضی الله
تعالی عنه که من از رسول خدا صلی الله تعالی علیه وسلم دو نوع
علم اخذ نموده ام یکی ازان دو علم آنست که در میان شما منتشر ساختم
و علم دیگر را اگر منتشر سازم حلقوم مرا ببرند و آن علم اسرار است دیگر علم
که فهم هرکس باآن نرسد ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله
ذو الفضل العظیم ثانیا مرقوم آنکه کتابتی بحضرات خواجه زادها نوشته
است بنظر شریف خواهد گذشت مخدوما مگر ما احداثی که در طریقت
پیدا کنند نزد فقیر کم از بدعتی نیست که در دین احداث کنند
برکات طریقت تا زمانی فایض است که احداثی در طریقت پیدا نشده
است و چون امر محدث در طریقت پیدا شد راه فیوض و برکات
آن طریق مسدود گشت پس محافظت طریقت از اهم مهام آمد و
اجتناب از مخالفت طریقت از ضروریات گشت پس هر جا از هر
مخالفت طریقت خود بینند بزجر و مبالغه منع آن فرمایند و ترویج

وتقویت آن طریقت کشد والسلام والاکرام مکتوب دویست
وشصت وهشتم به خانخانان صدور یافته در بیان انکه علم
وراثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات جیست ومراد از علما
که در حدیث علما امتی کانبیاء بنی اسرائیل واقع شده اندکدام اند
ودر بیان انکه علم اسرار که از وراثت انبیا باقی مانده است
علیهم الصلوات والتسلیمات غیر آن اسرار است که اولیا امت بآن
تکلم کرده اند از علم توحید وجودی وبیان احاطه وسریان وقرب
ومعیت ومایشاکل ذلک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی
احوال واوضاع فقرا این حدود مستوجب حمد است المسئول من
الله سبحانه سلامتکم وعافیتکم وثباتکم واستقامتکم چون مبحث
علم وراثت درمیان بوده چند کلمه ازان مقوله بمقتضای وقت
نوشته آمد در اخبار آمده العلماء ورثة الانبیاء علمی که از انبیا
علیهم الصلوات والتسلیمات باقی مانده است دو نوع است
علم احکام وعلم اسرار عالم وارث کسی است که اورا از هر دو نوع علم
سهم بود نه آنکه اورا از یک نوع نصیب بود نه از نوع دیگر که آن
منافی وراثت است چه وارث را از جمیع انواع ترکهٔ مورث نصیب است
نه از بعض دون بعض وانکه اورا از بعض معین نصیب است داخل
غرما است که نصیب او بجنس حق او تعلق گرفته است وهم چنین
فرموده علیه وآله الصلوة والسلام علما امتی کانبیاء بنی اسرائیل
مراد از علما علماء وارثان اند نه علماء غرما که نصیبی از بعض ترکه فراگرفته اند
چه وارث را بواسطه قرب وجنسیت همچو مورث می توان گفت بخلاف

غریم که ازین علاقه خالیست پس هر که وارث بود عالم باشد
مگر انکه علم اورا مقید بیک نوع سازیم وگوئیم که عالم علم احکام است
مثلا وعالم مطلق آن بود که وارث باشد واز هر دو نوع علم اورا
نصیب وافر بود واکثر مردم گمان دارند که علم اسرار عبارت از علوم
توحید وجودی است وشهود وحدت درکثرت ومشاهده کثرت در
وحدت وکنایت است از معارف احاطه وسریان وقرب ومعیت
او تعالی بنهجی که مکشوف ومشهود ارباب احوال است حاشا ثم حاشا وکلا
ثم حاشا وکلا ثم کلا که این علوم ومعارف از علم اسرار بوند وشایان مرتبهٔ
نبوت باشند زیرا که مبنای این معارف سکر وقت وغلبه حال
که منافی صحو است وعلم انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات چه علم
احکام وچه علم اسرار همه صحو در صحو است که شمه از سکر به آن ممتزج
نگشته است بلکه این معارف مناسب مقام ولایت اند که قدم
راسخ در سکر دارد پس این علوم از اسرار ولایت بوند نه از اسرار
نبوت انبیا را علیهم الصلوات والتسلیمات هر چند ولایت نیز ثابت
اما احکام ان مغلوبند ودر جنب احکام نبوت مضمحل شعر
بلی هر جا شود مهر آشکارا سها را چه نهان بودن چه پیدا فقیر
در کتب ورسایل خود نوشته است وتحقیق نموده که کمالات نبوت
حکم دریای محیط دارد وکمالات ولایت در جنب آن قطره ایست
محقر اما چه توان کرد جمعی از نارسائی بکمالات نبوت گفته اند الولایة
افضل من النبوة وجمعی دیگر در توجیه آن گفته اند که ولایت نبی افضل
است از نبوت او واین هر دو فریق حقیقت نبوت را نادانسته

و اکثر مردم گمان دارند که علم اسرار عبارت از علوم
توحید وجودی است صح

حکم بر غایب کرده اند نزدیک باین حکم است حکم به ترجیح سکر بر صحو
اگر حقیقت صحو را می دانستند هرگز سکر را بصحو نسبت نمیدادند
٥ چه نسبت خاک را با عالم پاک مانا که صحو خواص را مماثل صحو
عوام دانسته سکر را بران ترجیح داده اند کاش سکر خواص را نیز
مماثل سکر عوام دانسته جراءت باین حکم نمی نمودند چه مقرر عقلا ست
که صحو بهتر از سکر است اگر صحو و سکر مجازی است این حکم ثابتست
و اگر حقیقی است نیز این حکم ثابت و ولایت را از نبوت افضل
گفتن و سکر را بر صحو ترجیح دادن در رنگ آنست که کسی کفر را بر اسلام
ترجیح دهد و جهل را از علم بهتر داند زیرا که کفر و جهل مناسب مقام
ولایت است و اسلام و معرفت مناسب مرتبه نبوت منصور گوید
٤ کفرت بدین الله والکفر واجب لدیّ و عند المسلمین قبیح و
محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم از کفر استعاذه
مینماید قل کل یعمل علی شاکلته چنانچه در عالم مجاز اسلام بهتر از کفر است
در حقیقت نیز اسلام را از کفر بهتر باید دانست فان المجاز قنطرة
الحقیقة اگر گویند که در مقام ولایت چنانچه در مرتبه جمع کفر و سکر
و جهل ثابت است در مرتبه فرق بعد الجمع اسلام و صحو و معرفت
نیز متحقق پس کفر و سکر و جهل را بمقام ولایت مناسب گفتن
بچه معنی بود گوئیم که صحو و مانند آن در مرتبه فرق اثبات نمودن
نسبت بمرتبه جمع است که سراسر سکر و استتار است و الا صحو
آن مرتبه نیز ممتزج بسکر است و اسلام ان مختلط بکفر و معرفت
مشوب بجهل اگر در کتابت گنجایش میداشت احوال و معارف

مرتبه فرق را بتفصیل ذکر کرده امتزاج سکر و مانند آن را در ان
مرتبه بیان مینمود ارباب فطانت شاید این معنی را بتفرس
نیز دریابند العجب کل العجب این قدر باید فهمید که انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات این همه بزرگی و کلانی که یافتند از راه نبوت یافته
اند از راه ولایت و ولایت بیش از خادمی نسبت از برای نبوت
اگر ولایت را بر نبوت مزیت می بود ملایکه ملاء اعلا که ولایت ایشان
اکمل است از سایر ولایات از انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
افضل می شدند و گروهی ازین طایفه چون ولایت را افضل از نبوت
دانستند و ولایت ملاء اعلی را اکمل از ولایت انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات دیدند ناچار ملائکه عالین را از انبیا افضل گفتند علیهم الصلوات
والتسلیمات و از جمهور اهل سنت جدا افتادند کل ذلک لعدم الاطلاع
علی حقیقة النبوة و چون در نظر مردم بواسطه بعد عهد نبوت کمالات
نبوت در جنب کمالات ولایت حقیر می در آیند لاجرم سخن را درین
باب مبسوط ساخت و شمه از حقیقت معامله وا نمود ربنا اغفر لنا ذنوبنا
و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین اخو
ارشدی میان شیخ داود چون مترددان حدود بود ملال باعث
این تصدیع گشتند والسلام مکتوب دویست و شصت و نهم بمرتضی
خان صدور یافته در ترغیب بر امانت رسانیدن باعداء دین
و تخریب و توهین آلهه باطله این بی خردان وید ولتان را اظهار
نعمت می خود باین امر عظیم القدر و ما یناسب ذلک الحمد لله و سلام
علی عباده الذین اصطفی هر کسی را در دل تمنای امریست از امور و تمنای

هر کسی را در دل تمنای امریست از امور

این فقیر شدت نمودن است بدشمنان خدا جل وعلا ودشمنان
پیغمبر او علیه و علی آله الصلوة والسلام واهانت رسانیدن است
به این بید ولتان وخوار داشتن است ایشانرا وآلهه باطله ایشانرا
ویقین می داند که هیچ عملی نزد حق جل سلطانه ازین عمل مرضی ترنیست
بنابران مکرر ایشانرا باین عمل مرضی ترغیب می نماید واتیان این عمل را
از اهم مهام اسلام می داند چون بدولت الحال تشریف برده اند
وبرای تحقیر واهانت رسانیدن آن بقعهٔ کثیفه واهل آن متعین شده
اند اول شکر این نعمت بجا باید آورد که جمیع کثیر برای تعظیم وتوقیر
آن مقام واهل آن میروند لله سبحانه الحمد والمنه که حضرت حق سبحانه
وتعالی ما را بآن مبتلا نساخت وبعد از شکر این نعمت عظمی در تحقیر وتو
هین این بیدولتان وآلهه باطله ایشان سعی بلیغ باید فرمود وهر قدر که
میسر شود بخفیه یا بجهر در تخریب انجا عه باید کوشید وانواع اهانت
بآن بت تراشیده نا تراشیده باید رسانید امید است که بعضی از مداهنها که ناتراشیده ۲
واقع شده است باین عمل تلافی آنها نمایند وکفارت سازند ضعف
بدن وشدت سرما مانع است والا بخدمت ایشان رسیده بتر غیب
این امر مینمود وباین تقریب یکبار تفی بران سنگ می انداخت واورا
سرمایه سعادت می ساخت زیاده چه مبالغه نماید والسلام مکتوب
دویست وهشادم بشیخ نور محمد صدور یافته دربیان ترجیح بعضی
صحبتها بر عزلت الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی اخوی شیخ نور محمد
ودرافتاد کار ابر هیچ فراموش ساخته اند که بسلامی وپیامی هم یاد نمی
کنند متمنای شما عزلت واتزوا بوده که میسر شد اما بعضی از صحبتها هست

که بر عزلت میسر باید قیاس از حال ویس قرنی نمایند که
چون عزلت اختیار کرد وبصحبت خیر البشر علیه وعلی آله الصلوات
والتسلیمات نرسید از کمالات صحبت بهره نیافت واز تابعین
گشت واز خیریت پایه اولی بدرجه دویم رسید بعنایت الله
سبحانه صحبت هر روز بطرز دیگر است من استوی یوماه فهو
مغبون والسلام علیکم وعلی سایر من اتبع الهدی والتزم متابعة
المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتحیات مکتوب دویست
وهشتاد ویکم بشیخ حسن برکی صدور یافته در حل واقعه که دیده بود
الحمد وسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب
شریف اخوی اعزی شیخ حسن احسن الله سبحانه حاله واوصله
الی کماله رسید واقعه روشن که رو داده بود ونوشته بودند
بوضوح انجامید امیدوار باشند وبانچه مامورند در اتیان آن
بجان کوشند وسر موئی از اتیان احکام شرعیه تجاوز تجویز نکنند
وبمعتقدات حقه اهل سنت وجماعت متحلی باشند کار اینست
غیر این همه هیچ اگر والدین شما تجویز نکنند واخوند راضی باشند
سیر هندوستان را مغتنم شمرند والسلام مکتوب دویست وهشتاد
ودویم بمیر سید محب الله مانکپوری صدور یافته دربیان
ایمان بغیب وایمان شهودی وبیان اصحاب هر کدام وفضل
دادن ایمان شهادت ودربیان توحید شهودی وتوحید غیب برایمان ۴
وجودی وانچه در حصول فنا درکار است توحید شهودی است توحید
وجودی هیچ درکار نیست ودربیان انکه اول کسی که اظهار توحید وجودی

کبرونت

نموده است و تصریح بآن کرده صاحب فتوحات مکیه است عبارات مشایخ ماتقدم هرچند از توحید و اتحاد خبر میدهند امّا محمول بر توحید شهودی اند و ما یناسب ذلک بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات بناه اخوی اعزی میر محب الله معلوم فرمایند که ایمان بغیب بوجود واجب الوجود تعالی و بسایر صفات او سبحانه نصیب انبیاست و نصیب اصحاب انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات و نصیب اولیای که بکلیت مرجوعند و نسبت ایشان نسبت اصحاب است اگرچه اینها قلیل اند بل اقل و نصیب علما و نصیب عامه مومنان و ایمان شهودی نصیب عامه صوفیه است از ارباب عزلت بوند یا از ارباب عشرت چه ارباب عشرت هرچند مرجوعند اما بکلیت رجوع نموده اند باطن ایشان همچنین نگران فوق است ظاهر بخلق اند و باطن بحق جل سلطانه پس همه وقت ایمان شهودی نصیب شان است و انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات چون بکلیت مرجوعند و بظاهر و باطن متوجه دعوت خلق بحق جل و علا لاجرم ایمان بالغیب نصیب شان است و این فقیر در بعضی از رسایل خود تحقیق نموده است که با وجود رجوع نگرانی فوق علامت نقص است و عدم وصول است بانجام کار و رجوع بکلیت علامت وصولست به نهایت النهایت صوفیه کمال را در جمع بین التوجهین دانسته اند و جامع تشبیه و تنزیه را از کمل شمرده ع آن ایشان نند من چنینم یارب و انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات چون از مقام دعوت فارغ میگردند و متوجه عالم بقا می شوند و مصلحت رجوع تمام میشود توجه

تمام ندای الرفیق الاعلی برآورده بکلیت متوجه حق جل شانه میگردند و در مراتب قرب تنخر میمانیند شعر هنیئا لارباب النعیم نعیمها و للعاشق المسکین ما یتجرع نزد فقیر کمال آنست که در وقت عروج کثرت بکلیت از نظر مرتفع شود حتی که اسما و صفات نیز ملحوظ نباشند و جز احدیت مجرده هیچ مشهود نبود ثم عومل معه ما عومل معه و در وقت رجوع نظر تمام بکثرت افتد و غیر از خلق در رنگ عامه مومنان امر دیگر مشهود او نبود و غیر از اوار طاعت و دعوت خلق بحق جل و علا او را کاری نماند و چون امر دعوت تمام کند و عالم فانی را وداع نماید بکلیت بجناب قدس متوجه شود و رخت از غیب بشهادت کشد و معامله را از گوش با غوش برد ذلک فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم تا رجوع کلیت را نقص خیال نکند و توجه باطن را که بحق است جل سلطانه بهتر از توجه بخلق که برای دعوت و تکمیل ایشانست نداند زیرا که صاحب رجوع باختیار خود در مقام رجوع نیامده است بلکه برادر حق جل سلطانه از اعلی باسفل نزول کرده است و از وصل بهجر خود را قرار داده پس صاحب رجوع قایم بمراد حق است جل شانه و فانی از مراد خود و صاحب توجه بوصل و شهود محظوظ است و بقرب و معیت شادان شعر هجری که بود مراد محبوب از وصل هزار بار خوشتر لانی فی الوصال عبید نفسی و فی الهجران مولی للموالی و شغلی بالحبیب بکل حال احب الی من شغلی بحالی و فضایل و کمالات رجوع بسیار است صاحب توجه نسبت بصاحب

رجوع قطره‌ایست نسبت بدریای محیط این رجوع از فضایل نبوت
است و آن توجه از آثار ولایت شان ما بینهما اما فهم هر کس که باین
کمال نرسد ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
بعضی از جامعان تنزیه و تشبیه گویند که ایمان به تنزیه همه مومنان را
حاصل است عارف آنست که ایمان به تشبیه با آن جمع کند و خلق را
ظهور خالق بیند و کثرت را کسوت وحدت داند و صانع را در صنع
مطالعه کند بالجمله توجه تنزیه صرف نزد ایشان نقص است
و شهود وحدت بی ملاحظهٔ کثرت عیب این جماعه متوجهان احدیت
صرف را ناقص می شمرند و ملاحظهٔ کثرت وحدت را بی ملاحظهٔ مطالعه
کثرت تحدید میدانند و تقیید می انگارند سبحان الله و بحمده و
عوت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات به تنزیه صرف است
و کتب سماوی ناطق بایمان تنزیهی است انبیا علیهم الصلوات و
التسلیمات نفی آلهه باطله آفاقی و انفسی مینمایند و با بطال اینها
دعوت میفرمایند و بوحدت واجب الوجود که بیچون و بیچگونه
است دلالت میکند هیچ شنیده که پیغمبری دعوت بایمان تشبیه
نموده است و خلق را ظهور خالق گفته جمیع پیغمبران علیهم الصلوات
والتسلیمات در کلمهٔ توحید واجب الوجود تعالی و تقدس متفقند و نفی
ارباب ما دون او سبحانه می نمایند قال الله تبارک و تعالی قل
یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا
نشرک به شیئا و لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله فان تولوا فقولوا بعضنا
اشهدوا بانا مسلمون این جماعه ارباب بی نهایه اثبات می نمایند

وهمه را ظهورات رب الارباب تخیل میکنند و کتاب و سنت
را که در مطلب خود مستشهد می آرند الکتاب هو الاول و الآخر
والظاهر والباطن و ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی ان الذین
یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم والسنة اللهم انت
الاول فلیس قبلک شیء و انت الآخر فلیس بعدک شیء و انت الظاهر
فلیس فوقک شیء و انت الباطن فلیس دونک شیء هیچ استشهاد نیست
زیرا که این عبارت حصر از برای نفی کمال وجود از ما سواست بابلغ
وجه نه نفی اصل وجود چنانکه فرموده لا صلوة الا بفاتحة الکتاب
و فرموده لا ایمان لمن لا امانة له و امثال آن در کتاب و سنت
بسیار است این توجیه نه تاویل نصوص است چنانچه گمان برده اند
بلکه حمل نصوص است بر کمال بلاغت و در عرف چون اهتمام بام
رسالت شخصی مینمایند میفرمایند که دست او دست منست
معصود وانجا حقیقت نیست مجاز است و چون فعل از اندازهٔ قدرت | که ابلغ از حقیقت است ۲
فاعل که عبد و مملوک صاحب قدرت کامله است زیاده بوقوع
آید و التفات و توجه آن مالک قادر دران فعل مرعی باشد مالک را
سزد که بگوید این فعل را من کرده ام نه تو این سخن را هیچ دلالت
نیست بر اتحاد فعل و نه بر اتحاد ذات حاشا و کلا که فعل عبد مملوک عین
فعل مالک مقتدر بود و یا ذات او عین ذات او این جماعه مذاق
انبیا را علیهم الصلوات والتسلیمات مگر نفهمیده اند که مدار دعوت
ایشان بر اثنینیت است و وجود غیر و غیریت عبارات ایشان را
بر توحید و اتحاد فرود آوردن از تکلفات بارده است اگر فی الحقیقه

موجود یکی بود و ماسوای او ظهورات او بوند و عبادت ماسوی عبادت
او باشد چنانچه این جماعه گمان برده اند چرا انبیا علیهم الصلوات و
التسلیمات بمبالغه و تاکید منع آن نمایند و عقوبتهای ابدی بر عبادت
ماسوی مترتب سازند و عابدان آنها را دشمنان خدا گویند چون
بر منشاء غلط ایشان را اطلاع نه بخشند و دید غیریت را که از جهل در ایشان
ناشی شده است زایل نکرده اند و عبادت ایشان را عین عبادت
حق جل و علا ندانسته بعضی ازین جماعه گویند که پیغمبران علیهم الصلوات
والتسلیمات بواسطه قصور فهم عوام اسرار توحید وجود را پوشیده
مبنای دعوت را غیر و غیریت کرده و وحدت را پوشیده بکثرت
دلالت نموده اند این سخن در رنگ تقیه شیعه نامسموع است
پیغمبران علیهم الصلوات والتسلیمات احق اند به تبلیغ آنچه نفس الا
مر است هرگاه نفس الامر موجود یکی بود و غیر او را وجود نباشد چرا
پوشیده داشته اظهار خلاف نفس امر نمایند علی الخصوص احکامی
که بذات و صفات و افعال واجب الوجود تعالی و تقدس تعلق داشته باشند
به اظهار و اعلان احق اند کوته نظران اگرچه در فهم قاصر بوده اند مبنی
که متشابهات قرآنی و آنچه در احادیث آمده است از متشابهات
چه جای عوام که خواص نیز در فهم آن عاجزند مع ذلک در اظهار آن ممنوع
نشدند و غلط عوام مانع اظهار آنها نگشت این جماعه کسی که بدو وجود
قایل است و از عبادت ماسوای او تعالی تنزه مینماید او را مشرک
می نامند و آنکه بیک وجود قایل است او را موحد میگویند اگرچه عبادت هزار
صنم نماید بتخییل آنکه اینها ظهورات حق اند سبحانه و عبادت آنها عبادت حق است

ابن ... عبادت ۴

تعالی شانه انصاف باید نمود که ازین دو صنف مشرک کدام است
و موحد کدام انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بوحدت وجود دعوت
نکرده اند و دو وجود گوینده را مشرک نگفته دعوت ایشان بوحدت
معبود است جل سلطانه و عبادت ماسوا را شرک گفته اند اگر صوفیه
وجود ماسوا را بعنوان غیریت ندانند دفع شرک نمیکند ماسوی را ماسوی
دانند یا ندانند بعضی از متاخران ایشان عالم را عین حق جل سلطانه
نمیگویند و از عینیت تحاشی مینمایند و طعن و تشنیع بقایلان عینیت
می کنند و شیخ محی الدین و تابعان او را ازین راه به انکار پیش می آیند
و بد یاد میکنند مع ذلک این جماعه عالم را غیر حق جل سلطانه نمیگویند
بلکه نه عین حق و نه غیر حق جل و علا میدانند این سخن از صواب دور است
الاثنان متغایران قضیهٔ مقرره است منکر اثنینیت مصادم بدیهه
عقل است غایت ما فی الباب متکلمین در صفات واجبی جل سلطانه لاهو
ولاغیره گفته اند و از غیر غیر مصطلح مراد داشته جواز انفکاک در
۷ متغایرین مراعات نموده اند چه صفات واجبی جل سلطانها از حضرت
ذات تعالی و تقدس منفک نیستند و جواز انفکاک در میان ذات
و صفات قدیمه او تعالی و تقدس متصور نیست پس لاهو ولاغیره
در صفات قدیمه صادق است بخلاف عالم که این نسبت در وی
مفقود است کان الله و لم یکن معه شی پس نفی غیریت از عالم
نمودن هم بلغت و هم باصطلاح از صدق دور است انجماعه از نارسائی
در رنگ ۴ خود عالم را در صفات قدیمه انگاشته اند و حکم مخصوص آنرا آنجا اطلاق
نموده و این جماعه چون بنفی غینیت عالم قایل گشته اند لازم است

که به غیریت عالم قایل شوند و از زمره ارباب توحید وجودی
برایند و بوجودات متعدده حاکم کردند در توحید وجودی از این کشش
چاره نیست چنانچه شیخ محی الدین و تابعان او گفته اند و عین
نه بآن معنی است که عالم با صانع متحد است حاشا و کلا بلکه بآن معنی
است که عالم معدوم است و موجود واجبست تعالی و تقدس
چنانچه این فقیر در بعضی از رسایل خود تحقیق این معنی نموده است
سوال صوفیه وجودیه گویند که وجود را مشرک گویند باعتبار آنست
که او دو بین است و دو بین مشرک طریقت است جواب دفع دو بینی
که شرک طریقتست بتوحید شهودی حاصل میشود و توحید وجودی در آن
موطن هیچ در کار نیست باید که مشهود سالک و ملحوظ او غیر از یک ذات
مقدس امری دیگر نبود تا فنا متحقق شود و شرک طریقت مندفع گردد
در روز که آفتاب را تنها بینند و ستاره ها را نمی بینند دفع دو بینی حاصل
است هر چند هزاران از ستاره ها در روز موجود بوند مقصود آنست
که یک آفتاب مشهود با موجود بلک گوییم که کمال فنا در ان صورت بود ستاره‌ها معدوم باشند
است که اشیا موجود باشند و سالک از کمال گرفتاری که بمطلوب
حقیقی دارد بهیچ چیز التفات ننماید بلکه هیچ چیز را مشاهده نکند و هیچ چیز
در دیده بصیرت او نه در آید اگر اشیا موجود نباشند فنا از که متحقق
شود فانی از که بود و کرا فراموش سازد و اول کسی که تصریح بتوحید
وجودی کرده است شیخ محی الدین بن العربی است عبارات مشایخ
ماتقدم هر چند از توحید و اتحاد خبر می دهد اما قایل حل اند بر توحید شهودی
چه هرگاه غیر حق را جل شانه نه بینند بعضی گویند لیس فی جبتی سوی الله و بعضی

ندای سبحانی زنند و بعضی لیس فی الدار غیره دیار زنند و در و
الکل همه کلها است که از شاخ یک بیخ می شکفد هیچ کدام دلالة بر
وحدت وجود نیست و آنکه مسله وحدت وجود را مبوب و مفصل
ساخته است و در رنگ صرف و نحو تدوین نموده شیخ محی الدین
است و بعضی از معارف غامضه این مبحث را مخصوص بخود گردا
نیده حتی که گفته که خاتم النبوة بعضی از علوم و معارف را از خاتم الو
لایت اخذ می کند و خاتم ولایت محمدی خود را امیداند و شراح در تو
جیه آن گفته اند که بادشاه اگر از خزینه دار خود چیزی بگیرد چه
نقصان دارد با لجمله در تحصیل فنا و بقا و حصول کمالات ولایت
صغری و کبری توحید وجود هیچ در کار نیست توحید شهودی
باید تا فنا متحقق شود و نسیان ما سوی حاصل گردد تواند بود که
سالکی از بدایت تا نهایت سیر کند و از علوم و معارف توحید
وجود هیچ بروی ظاهر نشود بلکه نزد نکیست که انکار این علوم نماید
نزد فقیر راهی که بی ظهور این معارف بسلوک میسر شود اقرب
است از ان راهی که متضمن این ظهور بود و ایضا سالکان این راه
اکثر شان بمطلوب میرسند و روندهای این راه اکثر شان در راه
می مانند و از دریا بقطره سیر میکردند و بتوهم اتحاد و ظل گرفتار می مانند
و از اصل محروم می شوند و این معنی را بتجربها معلوم ساخته است
والله سبحانه الهم للصواب و سیر فقیر هر چند براه ثانی میسر شده است
و از ظهورات علوم و معارف توحیدی حظ وافر یافته اما چون عنایت
خداوندی جل سلطانه شامل حال او بوده و سیر محبوبی داشته بوادی

و مفاوز راه را بامداد فضل و عنایت قطع نموده است و از کمال
کرم او را از ظلال گذرانیده باصل رسانیده‌اند و چون معامله بستر شد
افتاد دید که راه دیگر اقرب بوصول است و اسهل لحصول الحمد لله الذی
هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا
بالحق تنبیه از تحقیق سابق معلوم شد که اگرچه موجودات متعدد باشند
و ماسوی حق جل و علا موجود بود روا است که فنا و بقا متحقق شود و
ولایت صغری و کبری حاصل آید چه نسیان ماسوی فناست نه اعدام
ماسوی او و دید ماسوی باید که مفقود شود نه آنکه ماسوی معدوم
و ناچیز بود این سخن با وجود ظهور بر اکثر خواص پوشیده مانده است
از عوام چه گوید توحید شهودی را عین توحید وجودی خیال کرده
معرفت وحدت وجود را از شرائط راه دانسته‌اند و وجود
گوینده را ضال و مضل انگاشته حتی که بسیاری از ایشان معرفت
حق را جل سلطانه منحصر در معارف توحید وجود خیال کرده‌اند
و شهود وحدت را در مرایای کثرت از انجام کار تصور نموده تا آنکه
بعضی از ایشان تصریح کرده که حضرت پیغمبر ما علیه و علی جمیع اخوانه من الصلوات
افضلها و من التسلیمات اکملها بعد از حصول کمالات نبوت در مقام شهود
وحدت در کثرت بوده است و کریمه انا اعطیناک الکوثر را اشارات
بآن مقام مینمایند و ترجمه کریمه را باین عبارت می‌کنند بدرستی که ما دادیم
ترا شهود وحدت در کثرت مانا که از توسط واو کوثر در میان حروف
کثر این اشارت را فهمیده‌اند حاشا و کلا که این قسم معارف شایان
مقام نبوت باشند چه انبیا علیهم الصلوات والتحیات تجدد ای بچون جل

سلطانه دعوت مینمایند و هرچه در مرایای چون گنجایش دارد
از بی‌چونی بی نصیب است و بداغ چونی و چندی متسم حضرت حق سبحانه
و تعالی الیشان از انصاف دنا دیگر انبیا را علیهم الصلوات والتسلیمات
بترازوی کمالات خود می‌سنجند و کمالات ایشان را مماثل کمالات
خود میدانند کبرت کلمة تخرج من افواههم ع جوان کرمی که در سلکی
نهانست نه زمین و آسمان او همانست نه کمینه امت او را از این
قسم معرفت که اوایل حاصل شده بود ندامت و استغفارات است
و آن شهود را در رنگ حلول نصاری از آنجناب قدس نفی می‌نماید
حضرات خواجه نقشبند قدس سره میفرمایند هرچه دیده شد و
شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر است بحقیقت کلمه لا نفی آن باید
کرد پس شهود وحدت در کثرت نیز شایان نفی گشت و هرچه شایان
نفی است از آنجناب قدس منتفی است این کلام حضرت خواجه
مرا از این شهود بر آورده است و از گرفتاریهای مشاهده و
معاینه نجات بخشیده و رخت را از علم بجهل کشیده و از معرفت
بحیرت برده جزاه الله سبحانه عنی خیر الجزاء و من باین یک
سخن مرید حضرت خواجه ام و حلقه بگوش ایشان و الحق از
اولیا کم کسی بمثل این عبارت تکلم نموده است و جمیع مشاهدات
و معاینات را برین نهج نفی ساخته درین مقام حقیت این سخن
ایشان که فرموده‌اند معرفت خدا بر بهاء الدین حرام اگر ابتداها و انتهاها
بایزید نباشد باید جست چه بایزید با آن بزرگی از شهود و مشاهده
نگذشته است و از تنگنای سبحانی قدم بیرون نزده بخلاف حضرت

خواجه ما که بیک کلمه لا نفی جمیع مشاهدات او فرموده اند و همه
را غیر حق سبحانه ساخته جل سلطانه تنزیه او نزد خواجه تشبیه است
و بیچون او چون و کمال او نقص پس ناچار انتهاء او که از تشبیه بند
شته است ابتدا، خواجه ما باشد چه بدایت از تشبیه است
و نهایت به تنزیه مگر بایزید را در آخر حال بر این نقص اطلاع بخشیدند
که نزدیک با حتضار میگفت ما ذکرتک الا عن غفلة و ما خدمتک الا
عن فترة حضور سابق را غفلت دانست که حضور او سبحانه و تعالی بلکه حضور
ظلی بود از ظلال و ظهوری بود از ظهورات پس ناچار از و غافل باشد
جل سلطانه چه او تعالی وراء وراء است ظلال و ظهورات همه از مبادی
و مقدمات اند و از معارج و معدات و آنچه حضرت خواجه فرموده اند
که نهایت را در بدایت درج میکنیم مطابق واقع است زیرا که
از ابتداء توجه ایشان با حدیت صرف است و از اسم و صفت جز ذات
نمی خواهند تعالی مبتدیان رشید این طریقه علیه را این دولت بطریق
انعکاس از شیخ مقتدا که باین کمال مشرف شده است حاصل میشود
و اشتد یا نداشند پس ناچار نهایت محل در بدایت این بزرگواران
مندرج باشد غایت ما فی الباب این توجه احدیت در ایشان
اگر غلبه پیدا کند و ظاهر را ایتر برنگ باطن منصبغ سازد سالک از
مشاهدات سفلی که در مرایای ممکنات ظاهر شود آزاد است و از معارف
تشبیهی خلاص و اگر این توجه غلبه پیدا نکرده و بر باطن مقصور گشت بساست
که ظاهر بشهود وحدت در کثرت متلذذ بود و بتوحید و اتحاد محظوظ باشد
اما این شهود در حق ایشان مقصور بر ظاهر است بباطن سرایت نکرده

باطن

باطن شان متوجه احدیت صرف است و ظاهر شان مشاهد وحدت
در کثرة بسیار باشد که توجه باطن بواسطه غلبه و نسبت ظاهر معلوم نشود
و غیر از شهود ظاهر امر دیگر مفهوم نبود چنانچه در اوایل حال کاتب
این سطور بوده است که بواسطه غلبه نسبت ظاهر از توجه باطن که
باحدیت صرف بود آگاهی نداشت و بکلیت خود را متوجه شهود
وحدت در کثرت می یافت بعد از مدتی حضرت حق سبحانه بر توجه
باطن اطلاع بخشید و باطن را بر ظاهر فضرة الاطلاع داد و معامله را تا باینجا
رسانید الحمد لله سبحانه علی ذلک از این قبیل است معارف توحیدی
و مشاهدات سفلی که از بعض خلفای این خاندان بزرگ سر بر زده است
نه آنکه ایشان بظاهر و باطن متوجه این شهود اند و گرفتار این معرفت
بخلاف دیگران که بظاهر و باطن گرفتار این شهود اند و این شهود را
جامع تنزیه و تشبیه دانسته از کمال میدانند این جماعه هر چند باطن
ایشان نیز ایمانی که بتنزیه صرف دارد اما گرفتاری دیگر است و ایمان دیگر و
حال دیگر است و علم دیگر و جماعه که ایمان به تنزیه صرف ندارند
و جز مشاهده سفلی امر دیگر را معتقد نیستند از ملاحده اند که از
مبحث خارج اند نزد فقیر شهود حق جل و علا در مرایای ممکنات
که جماعه از صوفیه آنرا کمال می شمرند و جمع بین التشبیه و التنزیه
می انگارند آن شهود شهود حق نیست جل و علا و مشهود در آن
جز متخیل و منحوت ایشان نه آنچه در ممکن می بینند واجب نیست
تعالی و تقدس و آنچه در حادث می یابند قدیم نه و هرچه در تشبیه
ظاهر شود تنزیه نه زنهار بترهات صوفیه مفتون نگردی و غیر حق را

جل سلطانه حق نداني اين جماعه بواسطهٔ غلبه حال اكر معذور ند
و در رنك مجتهد مخطي از مواخذه مرفوع امّا با مقلدان ايشان
تا چه معامله كنند كاش در رنك مقلدان مجتهد مخطي [illegible] و
چنين نكنند كار مشكلست قياس واجتهاد اصلي است از اصول
شرعيه كه ما بتقليد آن ماموريم بخلاف كشف والهام كه ما بتقليد آن
امر نفرموده اند الهام بر غير حجت نيست واجتهاد بر مقلد حجت است
بس تقليد علماء مجتهدين بايد كرد و اصول دين را موافق آراء ايشان
بايد جست وصوفيه آنچه بكويند و بكنند مخالف آراي علماء مجتهدين
آنرا تقليد نبايد كرد و بحسن ظن از طعن ايشان لب بايد بست
و از شطحيات ايشان بايد شمرد و از ظاهر مصروف بايد ساخت
عجب است كه بسياري از صوفيان عوام را بايمان امور كشفيه والهاميه
خود همچو وحدت وجود مثلا دلالت مي كنند و ترغيب بتقليد آنها مي
نمايند و بر عدم آن ايمان تهديدات مي كنند كاش دلالت
بعدم انكار اين امور مينمودند و بر منكران تهديدات ميفرمودند
چه ايمان ديكر است و عدم انكار ديكر ايمان اين امور لازم نيست
اما از انكار اينها محافظت بايد نمود تا مبادا انكار اين امور بانكار ارباب
اين امور كشد و به اولياء حق جل وعلا بغض و عداوت پيدا كند بر وفق
آراي علماء اهل حق كار بايد كرد و از كشفيهٔ صوفيه بحسن ظن سكوت
بايد ورزيد و بلا و نعم جرات نبايد كرد هذا هو الحق المتوسط
بين الافراط والتفريط والله سبحانه الملهم للصواب عجايب كار ست كه
جمعي از مدعيان اين راه به اين شهود و مشاهده قناعت ندارند

بلكه اين شهود را تنزل انكاشته درين نشاه برويت بصري قايل
اند ميكويند كه ذات بيچون واجب الوجود را جل سلطانه مي بينيم و
ميكويند كه آنچه دولت كه حضرت پيغمبر ما را عليه و على آله الصلوة
والسلام يكبار در شب معراج ميسر شده بود ما را هر روز ميسر است
و نوري كه مرئي ايشان ميشود آنرا باسفار صبح تشبيه مي نمايند و آن
نور را مرتبه بي كيفي مي انكارند و نهايت مراتب عروج را تا ظهور
آن نور تصور مينمايند تعالى الله سبحانه عما يقول الظالمون
علوا كبيرا و ايضا اثبات كلام و مكالمه با آن حضرت جل شانه مي نمايند
و ميكويند كه خدا يتعالى چنين فرموده است و چنان و كاهي در
حق دشمنان خود از آن حضرت عز شانه وعيدها نقل ميكنند و
كاهي دوستان خود را بشارت ها مي دهند بعضي از ايشان كويند
كه از بقيه ثلث شب يا ربع شب تا نماز صبح با حق سبحانه و تعالى مكالمه
داشتيم و از هر باب سخنان پرسيديم و جواب يافتيم لقد استكبروا
في انفسهم وعتوا عتوا كبيرا از سخنان اين جماعه مفهوم ميشود
كه آن نور مرئي را عين حق ميدانند جل سلطانه و آن نور را ذات
او تعالى تصور ميكنند نه آنكه آنرا ظهوري از ظهورات او تعالى انكارند
و ظلي از ظلال دانند و شك نيست كه آن نور را ذات حق كفتن جل
سلطانه افتراء محض است و الحاد صرف و زندقه خالص نهايت
تحمل خدا و ند جل شانه كه امثال اين مفتريان را بعذابهاي
كوناكون استعجال نميفرمايد و استيصال اينها نمي نمايد سبحانك على
حلمك بعد علمك سبحانك على عفوك بعد قدرتك قوم حضرت موسى

هلاک گشتند و حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام بعد از طلب رویت ۴

علی نبینا و علیه الصلوة و السلام بمجرد طلب رویت زخم لن
ترانی خورد و بیهوش افتاد و ازان طلب تائب گشت و محمد رسول
الله صلی الله تعالی علیه وسلم که محبوب رب العالمین است و
موجودات اولین و آخرین باوجود انکه بدولت معراج بدنی
مشرف شد و از عرش و کرسی درگذشت و از مکان و زمان بالا
رفت علما را در رویت او علیه و علی آله الصلوة و السلام باوجود
اشارتهای قرانی اختلافست اکثر علما بعدم رویت او علیه و علی
آله الصلوة و السلام باوجود اشارتهای قرانی اختلافست اکثر علما
بعدم رویت قایل گشته اند قال الامام الغزالی والاصح انه علیه و علی آله
الصلوة و السلام ما رائی ربه لیلة المعراج این نابی سرانجامان برغم
باطل خود هر روز خدا را می بینند جل شانه حال انکه علما در یک دیدن
محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم قیل و قال دارند
فقبحهم الله سبحانه ما احمقهم و ایضا از سخنان این جماعه معلوم میگردد
که آن کلام را که می شنوند نسبت آن بالحضرت بحضرت حق سبحانه
همچو نسبت کلام متکلم میدانند و این عین الحاد است حاشا و کلا
که از حضرت حق سبحانه کلامی صادر شود بطریق تکلم که در وی
ترتیب باشد و تقدیم و تاخیر بود که آن علامت حدوث است
سخنان مشایخ کبار ایشان را در غلط انداخته است چه مشایخ نسبت
آن کلام را بحضرت حق سبحانه همچو نسبت کلام بمتکلم نمیدانند بلکه همچو نسبت
مخلوق بخالق یقین میکنند درینجا هیچ محذوری نیست حضرت موسی علی نبینا
و علیه الصلوة و السلام که از شجره مبارکه کلام حق شنید جل شانه نسبت

اجهلهم

نیز اثبات کلام و مکالمه با حضرت جل سلطانه نموده اند لیکن باید دانست که مشایخ ۲

آن کلام بحضرت حق سبحانه و تعالی همچو نسبت مخلوق بود بخالق تا غایت
ما فی الباب آن کلام نیز کلام حق است جل سلطانه و منکران کافر و زندیق
یا کلام حق مشترک است درمیان کلام نفسی و کلام لفظی که بی توسط
امری حضرت حق سبحانه و تعالی ایجاد آن فرماید پس کلام لفظی نیز بحقیقه
کلام حق باشد جل و علا پس ناچار منکران کافر بود فافهم فان هذا التحقیق
ینفعک فی کثیر من المواضع والله سبحانه الموفق باید دانست وجودی
که در ممکنات اثبات میکنیم وجودیست ضعیف در رنگ سایر صفات
ممکن علم ممکن را در جنب علم واجب تعالی چه مقدار است و قدرة
حادثه را در جنب قدرت قدیمه چه اعتبار همچنین وجود ممکن در جنب
وجود واجب تعالی لاشی محض است جای آن دارد که ناظر بواسطه
تفاوت مراتب این دو وجود در شک افتد که آیا اطلاق وجود
برین دو فرد بطریق حقیقت است یا اطلاق او بر یک فرد بطریق
حقیقة است و بر فرد دیگر بطریق مجاز بنابر همین جم غفیر از صوفیه
بشق ثانی یقین نموده اند و اطلاق وجود بر وجود ممکن بر سبیل
تجوز دانسته اند و وجود ممکنات را اثبات نکنند مگر عوام یا اخص
خواص مراد از اخص انبیاء اند علیهم الصلوات و التسلیمات و از
امتان ایشان کسی که بولایات اصلیه ایشان مشرف شده است
و دایره ظلال را بتمام طی کرده عوام ظاهربین اند وجود واجب
تعالی و وجود ممکن را از اقسام مطلق وجود میدانند و هر دو را
موجود و تصرف تصور مینمایند و اخص خواص حدید البصر اند هر دو
وجود را از افراد مطلق وجود می یابند و تفاوت مراتب افراد

نه همچو نسبت کلام بمتکلم و بهمچنین کلامی که حضرت جبرئیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام شنیده نسبت آن کلام بحضرت حق سبحانه و تعالی همچو نسبت مخلوق بود بخالق ۲

وجود را راجع بصفات و اعتبارات وجود می نمایند نه راجع
بحقیقت و ذوات وجود تا یکی حقیقت شود و دیگری مجاز و
جماعه متوسطان که از رتبهٔ عوام قدم فوق مانده اند از مرتبهٔ
اخص خواص کوتاه دست اند مشکل است که قایل بوجود ممکنات
گردند و اطلاق وجود بر وجود ممکن بطریق حقیقت نمایند
ازینجاست که گفته اند که ممکن را هم وجود باین علاقه میگویند
که او را نسبتی هست بوجود کما یقال ماء مشمس نه انکه وجود بوی
قایم است تا بطریق حقیقت موجود شود بعضی ازین جماعه از
وجود ممکن ساکت اند بنفی و اثبات آن تصریح نمی نمایند و بعضی
دیگر نفی وجود از ممکن می نمایند و موجود جز واجب تعالی را نمی دانند
و طایفه از ایشان وجود ممکن را غیر وجود واجب نمیدانند چنانچه
عین نمیدانند و گروهی از ایشان تصریح کرده اند به اینکه
وجودی که واجب تعالی به آن وجود موجود است ممکن نیز بهمان
وجود موجود است این عبارت نیز نفی وجود از ممکن مینماید
بالجمله در اثبات وجود ممکن حدت نظر باید تا در عین شعشعان انوار
وجود واجب تعالی تواند آنرا دید تیز بینان در روزها وجود شعشعان
نور آفتاب ستارها را می بینند و انکه تیز بین نیست نمی تواند دید پس
وجود ممکنات در رنگ وجود ستارهاست در روز هر که حدید البصر
است تواند دید و هر که ضعیف البصر است ازین دید بی نصیب است
اگر پرسند که عوام با وجود ضعیف بصر و کوری بصیرة چگونه وجود ممکنات
را می توانند دید و حال انکه شعشعان انوار وجود واجب تعالی مانع

رویت

رویت اوست گوییم که عوام از ارباب علم اند نه از ارباب
دید سخن ما در ارباب دید است نه در ارباب علم چه ارباب علم از
بحث خارج اند پس گویا ظهور انوار وجود واجب تعالی در
حق ایشان مفقود است پس مانع رویت وجود ممکنات نباشد
تا انکه گوییم که ظهور انوار مانع شهود وجود ممکنات است نه مانع
علم بوجود ممکنات چه علم از اشیا مباست که بسماع و تقلید نیز
حاصل شود و بنظر و استدلال هم صورت بندد چنانچه علم بوجود
ستارها در روز ضعیف بصر آنرا نیز حاصل است با وجود ظهور نور
آفتاب عوام را علم بوجود ممکنات ثابت نه شهود وجود آنها
چه شهود از صفات بصیرة است و بصیرت ایشان کور است مشهود
ملک بود یا ملکوت جبروت باشد یا لاهوت ای عزیز عوام چنانچه
درین مبحث مشارک اخص خواص اند در جاهای دیگر نیز در میان
ایشان شرکتی حاصل است ازینجاست که انبیا علیهم الصلوات و
التسلیمات در بسیاری از احکام در رنگ عوام زندگانی مینمایند
و در معاشرت با خلق و با اهل و عیال مثل ایشان معامله میفرمایند
اخبار حسن معاشرت خیر البشر با اهل و عیال خود علیه و علیهم الصلوات
و التسلیمات مشهور ند منقول است که روزی سید البشر علیه
و علی آله الصلوة و السلام تقبیل امامین میفرمودند و به انبساط تمام
با ایشان معاشرت مینمودند شخصی از حاضران گفت یا رسول الله
من یازده پسر دارم و هرگز هیچ یکی را بوسه نکرده ام حضرت
پیغمبر فرمودند علیه و علی آله الصلوات و السلام که این رحمت است

که به بندهای رحیم خود عطا میفرماید و چون خص خواص در بعضی اوصاف
بعوام مشارکت کند اگرچه شرکت باعتبار صورت باشد ناچار عوام از
نارسائی خود از کمالات ایشان قلیل النصیب اند و ایشان را هم
رنگ خود خیال میکنند و آنکه در اوصاف و شمایل از ایشان
جدا بود او را امی کردند و بزرگ میدانند ازینجاست که اوصاف
و اخلاق اولیا را که از اوصاف و اخلاق ایشان جداست
بهتر میدانند از آن اوصاف و اخلاق که مشابه اخلاق ایشان
است اگرچه آن اخلاق در انبیا موجود بوند علیهم الصلوات و
التسلیمات بشنو نقل کرده اند از مخدوم شیخ فرید گنج شکر که چون یکی
از فرزندان ایشان میمرد و خبر موت او بایشان میرسید هیچ تغیری در
ایشان راه نمی یافت و می گفتند که سگ بچه مرده است بیرون برباید
و چون فرزند سید البشر ابراهیم نام علیه و علی آله الصلوة
والسلام فوت کرد حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام
بروی گریه کردند و محزون گشتند و فرمودند انا بفراقک یا ابراهیم
لمحزونون بتاکید و مبالغه بیان حزن خود فرمودند گنج شکر بهتر است
یا سید البشر نزد عوام کالانعام معامله اول بهتر است و آنرا ملی
تعلق میدانند و ثانی را عین تعلق و گرفتاری می انگارند اعاذنا
الله سبحانه عن معتقداتهم السوء و چون این وارداتِ آزمایش و
ابتلاست عوام را مشتبه ساختن و در شبهه انداختن عین حکمت
و مصلحت است اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل
باطلا وارزقنا اجتنابه بحرمت سید البشر علیه و علی آله واصحابه من

[illegible]

الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها بر سر اصل سخن رویم
و گوئیم که ایمان انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و ایمان اصحاب
ایشان و ایمان اولیا که ملحق باصحاب اند بعد از شهود بواسطه
رجوع بدعوت بغیب قرار یافته است در رنگ آنکه شخصی آفتاب
را در روز به بیند و ایمان شهودی بوجود آفتاب پیدا کند
و چون شب شود ایمان شهودی او مبدل بایمان غیب گردد و ایمان
علما هرچند بغیب است اما غیب ایشان بواسطه نور متابعت انبیا
علیهم الصلوات والتحیات حکم حدس پیدا کرده است و از نظر
برآمده است مراد از علما علماء آخرتست نه علماء دنیا زیرا که علماء دنیا
داخل عامه مومنانند و ایمان بغیب که به عامه مومنان منسوب

انجام علما

است بهترین اقسام او ایمانی است که بتقلید انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات مربوط است و به قال الله و قال رسول الله منوط سوال علمائی

وقال ۲

فرموده اند ایمان استدلالی بهتر است از ایمان تقلیدی حتی که
بسیاری از علما استدلال را شرط ایمان نموده اند و ایمان تقلیدی
را معتبر نداشته و تو ایمان تقلید را بهتر گفته جواب ایمانی که بتقلید
انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات حاصل شود ایمان استدلالی است
زیرا که صاحب تقلید بدلیل میداند که انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات در تبلیغ رساله صادق اند چه شخصی که حضرت حق سبحانه
و تعالی بمعجزات تصدیق او نموده است البته صادق است پس
انبیا که همه موید بمعجزات اند همه صادق باشند علیهم الصلوات
والتسلیمات تقلید غیر معتبر آنست که در ایمان تقلید آبا خود نماید

وصدق انبیاء علیهم الصلوات والتحیات وحقیة تبلیغ ایشان
هیچ منظور او نبود این ایمان نزد بسیاری از علماء معتبر نیست
باقی ماند استدلالی که بمقدمات ارباب نظر حاصل کنند وبه تر
تیب صغری وکبری ایمان به نتیجه پیدا سازند آن استدلالی
امریست که بامکان نزدیکست واز وقوع دور در مقام استد
لال بر اثبات واجب تعالی مثل مولانا جلال دوانی از ارباب
نظر معلوم نیست که کسی گذشته باشد زیرا که او هم محقق اخیریست
وهم متاخر ودر اثبات این مطلب عالی سعی بسیار نموده مع
ذلک هیچ مقدمه از مقدمات استدلالات او نباشد که محشیان
رسایل او در آن مقدمه بمنع یا بنقض پیش نیامده باشند
ودخلهای موجه نکرده باشند وای بر صاحب استدلال
که ایمان از مجرد استدلال حاصل نماید وتقلید انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات وا
دستگیری او ننماید ربنا امنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین

مکتوب دویست وهشتاد وسیوم بمیرزا حسام الدین احمد صادر باشد
در بیان آنکه سالک را باید که ملتزم طریق شیخ خود باشد وبطریق مشایخ
دیگر التفات نکند واگر وقایع برخلاف آن رو دهند اعتبار نکند که شیطان دشمنی
است قوی از مکر وحیله او غافل نباید شد وما یناسب ذلک ٥

الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل
ربنا بالحق علیهم من الصلوات اتمها ومن التحیات اکملها صحیفهٔ الشریفه
که از روی کرم نامزد حقیر ساخته بودند بوصول آن مبتهج ومسرور
گردید جزاکم الله سبحانه خیر الجزاء نوشته بودند که اگر جماعه مبالغه در منع

سماع متضمن منع مولود که عبارت از قصاید نعت واشعار
غیر نعت خواندن است نیز بود خوف اخوی اعزی میر محمد
نعمان وبعضی یاران آنجائی که در وقایع آنحضرت را صلی الله تعالی
علیه وعلی آله وسلم دیده اند که ازین معرکه مولود بسیار راضی
اند بر ینها ترک شنودن مولود بسی مشکل است مخدوما اگر وقایع
را اعتبار بود وبر منامات اعتماد باشد مرید آنرا به پیران هیچ
احتیاج نباشد والتزام طریقی از طرق عجب عبث می افتد چه هر
مریدی موافق وقایع خود عمل خواهد کرد ومطابق منامات
خود زندگانی خواهد نمود آن وقایع ومنامات موافق طریق
پیر باشند یا نباشند ومرضی او بوند یا نبوند برین تقدیر سلسله
پیری ومریدی برهم میخورد وهر بوالهوسی بوضع خود مستقل
میگردد ومرید صادق هزار وقایع را با وجود پیر به نیم جو نمیخرد
طالب رشید بدولت حضور پیر منامات را اضغاث احلام
می شمرد وهیچ التفات به آنها نمی نماید شیطان لعین دشمنی است
قوی منتهیان از کید او ایمن نیستند واز مکر او واز مکر او لرزان
وترسان اند از مبتدیان ومتوسطان چه گوید غایت ما فی الباب
منتهیان محفوظ اند واز سلطان شیطان مصون بخلاف مبتدیان
ومتوسطان پس وقایع ایشان شایان اعتماد نباشند واز مکر دشمن
محفوظ نبوند سوال واقعه که در آن واقعه حضرت پیغمبر را علیه
صادق است واز کید ومکر شیطان محفوظ فان الشیطان لا
یتمثل بصورته کما ورد پس وقایع ما نحن فیه صادق باشند واز

مگر شیطان محفوظ بوند جواب صاحب فتوحات مکیه عدم تمثل
شیطان را مخصوص بصورت خاصه آن سرور علیه و علی آله الصلوة
والسلام که مدفون در مدینه است میسازد و حکم بعدم آن تمثل
بهر صورتی که به بینند تجویز نمی نماید و شک نیست که تشخیص آن
صورت علی صاحبه الصلوة والسلام خصوصاً در منامات
بسیار متعسر است بس چگونه شایان اعتماد بود و اگر عدم تمثل
شیطان را مخصوص بصورت خاصه آن سرور علیه و علی آله الصلوة
والسلام نسازیم و بهر صورتی که به بینند عدم آن تمثل را دران صورت
تجویز نمایم چنانچه بسیاری از علما بآن رفته اند و نیز مناسب رفعت
شان آن سرور است علیه و علی آله الصلوة والسلام گوییم که اخذ
احکام ازان صورت و در یافتن مرضی و نامرضی آن از مشکلات است
چه تواند بود که دشمن لعین درمیان متوسط شده باشد و خلاف
واقع را بواقع ممزوج بود و بیننده را در اشتباه والتباس انداخته
عبارت و اشارت خود را عبارت و اشارت ان صورت علی
صاحبه الصلوة والسلام وا نماینده باشد چنانچه مرویست که روزی سید
البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام مجلسی داشتند و صناید قریش و
وسایر اهل کفر انجا حاضر بودند و بسیاری و بسیاری از اصحاب کرام نیز دران
مجلس بودند سید البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام ایشان سورهٔ
والنجم میخواندند چون بذکر آلهتباطله ایشان رسیدند شیطان لعین درین اثنا
چند فقره در ستایش بتان ایشان بکلام آن سرور علیه و علی آله الصلوة
والسلام منضم ساخت بر نهجی که حاضران آنرا از کلام آن سرور علیه و علی

آله الصلوة والسلام انگاشتند و هیچ راهی به تمیز آن نیافتند
کافران که حاضر بودند غلغله بر آوردند و گفتند که محمد با ما صلح
کرده و ستایش بتان ما نمود و حاضران اهل اسلام نیز ازان
کلام متحیر ماندند و آن سرور از کلام آن لعین اطلاع نداشتند
قرموده نه چه واقع است چه اصحاب کرام عرض کردند که این
فقرها در اثنای کرام کلام شما ظاهر شد آن سرور علیه و علی آله
الصلوة والسلام متفکر و محزون گشتند درین اثنا جبرئیل امین
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام آمد و وحی آورد که آن کلام
القای شیطانی بوده و هیچ نبی و رسولی نگذشته است که شیطان
در کلام او القا نکرده است بعد از آن حق سبحانه و تعالی ابزارد
کرده است و کلام خود را محکم ساخته بس هرگاه در زمان حیوة
آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام و در حالت تیقظ و در محضر
صحابه شیطان لعین در کلام آن سرور علیه و علی آله الصلوة و
السلام کلام باطل خود را القا نماید و هیچکس تمیز نکند بعد از وفات
آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام در حالت منام که محل
تعطیل حواس است و جای التباس و اشتباه با وجود تنهایی
رایی از کجا معلوم شود که آن واقعه از تصرف شیطان محفوظ است
و از تلبیس او مصون با آنکه گوییم که چون در اذهان قصاید نعت
خوانندگان و شنوندگان متمکن شده بود که آن سرور علیه و علی
آله الصلوة والسلام ازین عمل راضی خواهند بود چنانچه مادحان
از مادحان راضی اند و این معنی در متخیله ایشان منتقش شده بود

تواند بود که در واقعه آن صورت متخیله خود را دیده باشند یا آنکه
آن واقعه را حقیقتی باشد و یا تمثل شیطانی بود و ایضا واقعات
در رویا صادقه گاهی محمول بر ظاهر اند و حقیقت آنها همانست که رائی
دیده است مثلا صورت زید را در خواب دیده است و مراد
همان حقیقت زید است و گاهی مصروف از ظاهر اند و محمول بر تعبیر
مثلا صورت زید را در خواب دیده است و مراد از آن عمر
داشته اند مثلا بواسطه علاقه مناسبت که درمیان زید و عمر بو
ده است پس این وقایع یاران از کجا معلوم شود که محمول بر ظاهر اند
و از ظاهر مصروف نیستند چرا نتواند بود که مراد از آن وقایع تعبیرات
بود و آن کنایات باشند از امور دیگر یا آنکه تمثل شیطانی را — وقایع ...
گنجایش بود بالجمله اعتبار بر وقایع نباید نهاد اشیا در خارج
موجود اند سعی باید نمود که اشیا را در یقظه ببینند که شایان
اعتماد است و گنجایش تعبیر نیز ندارد آنچه در خواب و خیال دیده شود
خواب و خیال است یاران انجائی مدتیست که بوضع خود زند
کانی نموده اند زمام اختیار بدست ایشان است اما میر محمد
نعمان را غیر از انقیاد چه چاره است عیاذا بالله سبحانه اگر کلمه
بعد از منع توقف نماید اگر فرضا توقف کند ضرر خواهد کرد مبالغه
فقیر در منع بواسطه مخالفت طریقت خود است مخالفت طریق
خواه بسماع و رقص بود و خواه بمولود و شعر خوانی هر طریقی را
وصولیست بمطالب خاص و وصول بمطلب خاص این طریق منوط
بترک این امور است هر کرا مطالب طلب این طریق بود باید که

از خلل

مخالفت

این طریق اجتناب نماید و مطالب طرق دیگر منظور نظر او نباشد
حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند ما نه این کار میکنیم
و نه انکار میکنیم ~~و نه انکار میکنیم~~ یعنی این کار منافی طریق خاص ماست
پس نکنیم و چون مشایخ دیگر کرده اند بر ان انکار هم نمائیم لکل وجهة
هو مولیها فیروزآباد که ملاذ و ملجای ما فقراست و قدوه بزرگان
ما هر گاه در وی امری حادث شود که مخالف این طریقه علیه بود
جای اضطراب ما فقراست مخدوم زادها احق اند و اولی بزرگوار خود — بمحافظت طریق
فرزندان حضرت خواجه احرار قدس سره بعد از تغیر طریق والد
بزرگوار ایشان طریق اصل را ایشان محافظت نمودند و با تغیر
کنندگان مجادله نمودند چنانچه بسمع شریف شما نیز رسیده باشد
از مشرب قوی الجذب حضرت خواجه ما نوشته بودند آری در — اوایل
حال در بعض امور رعایت مذهب ملامتیه نموده مباحاتی میفرمودند
و ملامت را ترجیح داده بترک عزیمت در بعضی اشیا ارتکاب
مینمودند اما در اواخر ازین امور هم اجتناب داشتند و باد
ملامت و ملامتیه نمیکردند بنظر انصاف ببینند که اگر فرضا حضرت
ایشان درین اوان در دنیا زنده می بودند و این مجلس و اجتماع
منعقد می شد آیا باین امر راضی می شدند و این اجتماع را می
پسندیدند یا نه یقین فقیر آنست که هرگز این معنی را تجویز نمی
فرمودند بلکه انکار می نمودند مقصود فقیر اعلام بود قبول
کنند یا نکنند هیچ مضایقه نیست و گنجایش مشاجره نه اگر مخدوم
زاده ها و یاران انجائی بر همان وضع مستقیم باشند ما فقیران را

از صحبت ایشان غیر از حرمان چاره نیست زیاده چه تصدیع دهد والسلام اولاً و آخراً

مکتوب دویست و هشتاد و چهارم بشیخ یوسف برکی صدور یافته در بیان بلندهمتی و عدم التفات بشهوات سفلی که تعلق مرایای کثرت دارد و ما یناسب ذلک

بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند رسایل ثلثه که ارسال داشته بودید رسید و از وقایع و احوال و کرامات که اندراج یافته بود بوضوح انجامید حالی که در اخر حال شهود وحدت در کثرت نوشته اند و باین عبارت ادا نموده اند که دیگر انتها آنست که بحال اول شود و کم شدن کم کند یعنی بنده ام و خلقم و امت حضرت محمد مصطفی ام صلی الله تعالی علیه و آله و سلم آن حال اصیل است و فوق احوال مذکوره است اما انتها دیگر است و نهایت از آن حال بمراحل بعید است هنوز ایوان استغنا بلند مرا فکر رسیدن ناپسند است مقصود از تکرار کلمه طیبه لا اله الا الله که فقیر در مکتوب سابق بشما نوشته بود نفی این شهود بود که بکثرت تعلق داشت لله سبحانه الحمد و المنة که ببرکت این کلمه طیبه آن شهود از شما زایل گشت همت بلند دارند و بجوز و مویز این راه اکتفا نمایند ان الله سبحانه یحب معالی الهمم از کوچه تنگ توحید بر آمده بشاه راه افتاده اند چه نعمتست تذکر احوال سابق نکنند و یاد لذتهای شهود کثرت آمیز ننمایند و بالتفات عمری درین راه تک و پو فرمایند بسی از کوکناریان را دیده ایم که کوکنار را گذاشته اند و بر قبیح آن مغل مطلع گشته اتفاقاً بعد از مدت

تذکر احوال کوکنار خوردن و یاد لذتهای آن حالت نمودن باز ایشان را بحالت قدیم ایشان برده است محذور ما شهودی که بمرایای کثرت تعلق دارد و لذت بخش است و شهود تنزیهی که در جهل دارد از آن شدادو بعید است بلی مدد شیخ مقتدا با آن راه رفتن متعذر است اخوی اعزی مولانا احمد برکی که عوام او را از علماء ظاهر میدانند و او نیز علم باحوال خود و احوال یاران خود ندارد و تمکن او آنست که باطن او متوجه شهود تنزیهی است که موطن جهل است و ایمان او در رنگ علماء ایمان بغیب است باطن او از بلند فطرتی التفاتی بشهود کثرت آمیز نکرده است و ظاهر او بترهات صوفیه مفتون و مغرور نگشته وجود شریف او در آن نواحی مغتنم است این حالت که شما از حصول آن خبر داده اید مولانا دیر است که با آن حالت متحقق است علم او لم یعلم نزد فقیر مدار آن بقعه بر وجود مولاناست عجب است که بر اهل کشوف آن نواحی این معنی چگونه مخفی مانده است در علم فقیر بزرگی مولانا در رنگ وجود آفتاب ظاهر و باهر است زیاده چه تصدیع دهد التماس دعا و فاتحه دارد والسلام

مکتوب دویست و هشتاد و پنجم بملا احمد برکی صدور یافته در جواب استفساری که از قبول خود نموده و بیان احوال یاری از یاران خود نوشته بود و تحریض نمودن بر تعلیم علوم شرعیه و نشر احکام فقهیه و ما یناسب ذلک بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند که دو صحیفه که بمصحوب شیخ حسن و غیره ارسال داشته بودند رسید فرحت فراوان رسانید در یک صحیفه بیان

احوال خواجه ویس نموده بودند و در صحیفه دیگر استفسار
از قبول خود فرموده و درین اثنا توجهی بحال شما نموده آمد و دید
که مردم آن نواحی همه بجانب شما میدوند و التجا بشما می آرند معلوم
شد که شما را مدار آن زمین ساخته اند و مردم آن حدود را بشما
مربوط داشته لله سبحانه الحمد والمنة علی ذلک ظهور این معامله
ازجملهٔ واقعات نه انکارند که ازمظان ریب واشتباه است بلکه
از محسوسات و مشاهدات شمرند عمده در تحصیل این دولت شما را
تعلیم علوم شرعیه است و نشر احکام فقهیه در مواضعی که جهل در آنجا
متمکن گشته است و بدعت رسوخ پیدا کرده بآن محبت و اخلاص
که شما را بدوستان خود بمحض فضل عطا فرموده است تعالی فعلیکم
بتعلیم العلوم الدینیة ونشر الاحکام الفقهیة ما استطعتم فانهما ملاک الامر
ومناط الارتقاء ومدار النجاة کمر همت را مضبوط بسته خود را در جرگهٔ
علما دارند و بامر معروف و نهی منکر خلق را براه حق جل سلطانه دلالت
فرمایند قال الله سبحانه وتعالی ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی
ربه سبیلا ذکر قلبی که بآن مجازند نیز مویداتیان احکام شرعیه است
و دافع سرکشی نفس اماره آن طریق را نیز جاری دارند و از عدم
اطلاع باحوال خود و احوال یاران خود در آزار نباشند و از ادراک
بیحاصلی خود بدانند احوال یاران در آینه داری کمالات شما کافی
است احوال شما که بطریق انعکاس در یاران ظاهر گشته است
شیخ حسن یکی از ارکان آن دولت شما است و ممد و معاون معامله
شما اگر فرضاً شما را میل سیر ماوراءالنهر و یا سیر هندوستان پیدا شود

نایب مناب شما الحاج شیخ حسن است التفات و توجه در حق او
مرعی دارند و کوشش بلیغ فرمایند که از تحصیل علوم دینیه ضروریه
زودتر فارغ شود و این سیر هندوستان هم در حق او مغتنم بود
هم در حق شما رزقنا الله سبحانه و ایاکم الاستقامة علی ملة الاسلام
علی صاحبها الصلوة والتحیة والسلام نوشته بودند که آن یار را شش
ماه است که ترقی واقع شده است الخ و رغبت و بلی شعوری میدید
از ارواح طیبات حالا در افاقت می بینند مخدوما این دید را هیچ
دلالت بر ترقی نیست و شعور بینند یا دید بلی شعوری قدم اول
درین راه آنست که غیر حق را سبحانه هیچ نه بینند و از ماسوای او
سبحانه در مبدا انداند همه پیشه او هیچ نماند نه بآن معنی که اشیا را
غیر او تعالی نه بینند و بعنوان ماسوی بدانند این خود کثرت بینی است
بلکه غیر او را سبحانه بالاطلاق اصلا نه بینند و ندانند این حالت معبر
بفنا است و منزل اول است از منازل این راه و بدو نه خرط
القتاد ــه هیچکس را تا نگردد او فنا نیست ره در بارگاه
کبریا مکتوباتی که درین ایام نوشته شده است بسیار عزیز الوجود
دلهت و فواید غریبه در آنجا اندراج یافته نقل از شیخ حسن او
اندنیک ملاحظه خواهند فرمود التماس دعا والده مرحومهٔ خود مغفرت
نموده بودند اجابت نموده الحمد باقی احوال این حدود را شیخ اُمّ
حسن بتفصیل معروض خواهند داشت والسلام علی من اتبع الهدی
والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله من الصلوات افضلها و من
التحیات والتسلیمات اکملها فقیر و فقیرزادها التماس دعا و سلامتی

خاتمه دارند والسلام **مکتوب دویست و هشتاد و ششم بمیان**
شیخ بدیع الدین صدور یافته در بیان محکمات و متشابهات
قرآنی و بیان علماء راسخین و بیان کمالات ایشان الحمد لله
رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و علیهم و علی
آله واصحابه الطیبین الطاهرین اجمعین جعلنا الله سبحانه وایاکم من
الراسخین فی العلم ای برادر حضرت حق سبحانه وتعالی کتاب
مجید خود را دو قسم ساخت محکمات و متشابهات قسم اول
منشاء علم شرایع و احکام است و قسم ثانی مخزن علم حقایق و اسرار است
و وجه و قدم و ساق و اصابع و انامل که در قرآن واحادیث آمده است
همه از متشابهات است و هم چنین حروف مقطعات که در اوایل
سور قرآنی وارد شده اند نیز از متشابهات باشد که بر تاویل آنها اطلاع
نداده اند بلکه علماء راسخین را اخیال نکنند که تاویل عبارت از قدرت
است که بید تعبیر آن نموده اند و یا ذات است که بوجه آنرا معبر ساخته اند
بلکه تاویل آنها از اسرار غامضه است که باخص خواص اند نموده اند
از حروف مقطعات قرآنی چه نویسد که حرفی از آن حروف بحریست
مواج از اسرار خفیه عاشق و معشوق و رمزیست غامض از رموز
دقیقه محب و محبوب محکمات هر چند امهات کتاب اند اما نتایج
و ثمرات آن که متشابهات اند از مقاصد کتاب اند امهات وسایل پیش
نیستند از برای حصول نتایج پس لب کتاب متشابهات آمد و محکمات
قشر آن لب متشابهات باشد که برمز و اشارت بیان اصل مینمایند و از حقیقت
معامله آن مرتبه نشان میدهند بخلاف محکمات متشابهات حقایق

کتاب به

و محکمات اند نسبت بمتشابهات قشور آن حقایق عالم راسخ
کسی بود که لب را بقشر تواند جمع ساخت و حقیقت را بصورت
تواند فرو داورد علماء قشر بقشر خرسند اند و به محکمات اکتفا
نموده و علماء راسخین علم محکمات را حاصل نموده از تاویل
متشابهات حظ وافر فرا میگیرند و جمع صورت و حقیقت که محکم
و متشابه است میفرمایند اما کسی که بی علم محکمات و بی عمل بمقتضای
آن محکمات تاویل متشابهات جوید و صورت را گذاشته بحقیقت
پوید آنکس جاهل است که از جهل خود بیخبر است و ضال است که
از ضلالت خود بی شعور میباشد که این نشاه مرکب از صورت
و حقیقت است تا این نشاه هست هیچ حقیقت از صورت منفک
نیست قال الله تعالی واعبد ربک حتی یاتیک الیقین ای الموت
کما قال المفسر و نهایت عبادت را تا زمان موت منتهی ساخت
که مشهار این نشاه است لان من مات فقد قامت قیامته و در
نشاه اخروی که ظهور حقایق است انفکاک صور از حقایق انجا
حاصل است پس حکم هر نشاه علاحده است خلط نکند یکی را بدیگری
مگر جاهل یا زندیق که مقصودش ابطال شرایع است چه هر حکمی
که شریعت را بر مبتدی است همان حکم بر منتهی است عامه مومنان
و اخص خواص از عارفان درین معنی متساوی الاقدام اند
متصوفان خام و ملحدان بی سرانجام در صدد آنند که گردنهای
خود را از ربقه شریعت برآرند و احکام شرعیه را مخصوص بعوام
دارند خیال میکنند که خواص مکلف بمعرفت اند و بس چنانک

از جمله امرا و سلاطین را بجز عدل و انصاف مکلف نمیدانند و میگو
یند که مقصود از اتیان شریعت حصول معرفت است و چون
معرفت میسر شد تکلفات شرعیه ساقط گشت و این کریمه را و
اعبد ربک حتی یاتیک الیقین ای الله کما قاله سهل التستری مستشهد
می آرند یعنی انتهای عبادت تا حصول معرفت حق است تعالی
ظاهر اکسی که بیان کرده است یقین را با الله سبحانه مرادش
انتهای کلفت عبادت بوده باشد تا زمان حصول معرفت حق
جل و علا نه نفس عبادت که آن مفضی بالحاد و زندقه است و می
انگارند که عبادات عارفان ریائی است برای آن می کنند
که مبتدیان و پس روان ایشان بآن اقتدا کنند نه آنکه عارفان
محتاج بعباداتند و در تائید این قول از مشایخ نقل میکنند
که گفته اند تا پیر منافق و مرائی نباشند مرید از وی منتفع نگردد خذ
لهم الله سبحانه نا اجلهم آن قدر احتیاج که عارفانرا بعبادات
است عشر آن مر مبتدیان را آن احتیاج حاصل نیست جه عروجات
ایشان منوط باتیان احکام و شرایع ثمرات عبادات که عوام را مربوط بعبادات است و ترقیات انسان
فردا متوقع است عارفانرا آن ثمرات امروز میسر است پس ایشان
احق بعبادت باشند و احوج باتیان شریعت بوند باید دانست که شریعت
عبارت از مجموع صورت و حقیقت است صورت ظاهر شریعت است
و حقیقت باطن شریعت پس قشر و لب هر دو اجزاء شریعت اند و محکم متشابه
هر دو افراد آن علماء ظاهر به قشر آن کفایت نموده اند و علماء راسخین
قشر آن را با لب جمع ساخته اند و از مجموع صورت و حقیقت حظ وافر فراگرفته

بس

پس شریعت را در رنگ شخصی که مرکب از صورت و حقیقت
است تصور باید کرد جمعی بصورت آن گرفتاری پیدا کردند
و از حقیقت آن انکار نمودند و پیر مقتدای خود را غیر از هدایه و بزدوی
ندانسته اند این جماعه علماء قشر اند و جمعی دیگر گرفتار حقیقت آن گشته اما آن حقیقت را حقیقت
شریعت ندانسته بلکه شریعت را مقصور بر صورت داشته
و قشر انگاشته و لب ورای آن تصور نمودند مع ذلک سر موی
از اتیان احکام شریعت باز نماندند و صورت را از دست ندادند
و تارک حکمی از احکام شریعت را بطال و ضال شمردند اینها اولیاء
خدا اند جل سلطانه و بمحبت او تعالی از ماسوای او سبحانه بریده اند
و جمعی دیگر آنانند که شریعت را مرکب از صورت و حقیقت دانسته
اند و مجموع قشر و لب یقین نموده حصول صورت شریعت بی تحصیل
حقیقت آن نزد ایشان از حیز اعتبار ساقط است و حصول حقیقت آن
بی اثبات صورت ناتمام و ناقص بلکه حصول صورت را که بی ثبوت
حقیقت بود از اسلام نیز میدانند و نجات بخش تصور میکنند
کما هو حال ظواهر العلماء و عوام المومنین و حصول حقیقت را بی ثبوت
صورت از جمله محالات تصور مینمایند و قایل از ازندیق و ضال
می نامند بالجمله کمالات صوری و معنوی نزد این بزرگواران منحصر
در کمالات شرعیه است و علوم و معارف الهیه مقصور بر عقاید کلامیه
که برای اهل سنت به ثبوت پیوسته است هزاران شهود و مشاهدات را
بیک مسئله بیچونی حق جل و علا که از مسایل کلامیه است برابر نمی اندازند
و احوال و مواجید و تجلیات و ظهورات را بخلاف حکمی از احکام

بیچونی

شرعیه ظاهر کردند به نیم جو نمیخرند و آن ظهور را از مظان استدراج
میشمرند اولئک الذین هدی الله فبهداهم اقتده ایشانند علماء راسخان
اند که بر حقیقت معامله حقیقت ایشانرا اطلاع بخشیده اند و ببرکت مراعات
آداب شریعت ایشانرا بحقیقت شریعت رسانیده بخلاف فرقه ثانیه
که هر چند متوجه حقیقت اند و گرفتاری بحقیقت دارند و در اتیان احکام
شرعیه مهما امکن سر موئی تجاوز نمینمایند اما چون آن حقیقت را
ورای شریعت دانسته اند و شریعت را قشر آن حقیقت تصور نموده ناچار بظلی تصور
از ظلال آن حقیقت فرو مانده اند و بحقیقت معامله آن حقیقت راه وصول
نیافته لاجرم ولایت لاجرم ولایت ایشان ظلی آمد و قرب ایشان صفاتی
بخلاف ولایت علماء راسخین که اصیل است و راه وصول باصل
یافته و از حجب ظلال بتمام گذشته لاجرم ولایت ایشان ولایت
انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات و لکن ولایت آن اولیا ظل ولایت
انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات الی ولایت آن اولیا ظل ولایت
انبیا علیهم الصلوات والتحیات تا مدتها این فقیر تاویل متشابهات
را مفوض بعلم حضرت حق سبحانه میساخت و علماء راسخان را
غیر از ایمان بمتشابهات نصیب نمی یافت و تاویلاتی که علماء صوفیه
بیان کرده اند آنها را لایق شان آن متشابهات نمیدانست و آنها را
و از اسراری که قابل استتار باشند آن تاویلات را تصور نمی کرد
چنانچه عین القضاة در تاویل بعضی از متشابهات گفته مثلا از الف
لام میم الم خواسته که معنی دردست که لازم عشق و محبت است و
امثال آن آخر کار رجوع حضرت حق سبحانه و تعالی بمحض فضل خود

تتمه خود از تاویل آن متشابهات را برین فقیر ظاهر ساخت و جدولی
از آن دریای محیط بزمین استعداد این مسکین گشاده گردانید دانست
وبالله و که علماء راسخان را نیز از تاویل متشابهات نصیب وافر است الحمد لله
الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدینا الله لقد جاءت رسل
ربنا بالحق تعبیرات وقایع مسطوره را که طلب نموده بودند حواله
بر حضور داشته از آن مقوله هیچ نوشت چه کند قلم بمعارف
دیگر جاری گشت و معامله دیگر است پیش آمد معذور خواهند داشت
والسلام علیکم و علی سایر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه
و علی اخوانه الصلوات والتسلیمات العلی مکتوب دویست و هشتاد و
هفتم بملا عبد الحی صدور یافته در بیان علم الیقین و عین الیقین
و حق الیقین این علوم از علوم سابقه است که در توسط حال تحریر یافته الیقین
بود درین معرفت نهایت شهود شهود انفسی است و معارفی
که اخیر نوشته اند شهود انفسی را در رنگ شهود آفاقی بیحاصل
دانسته ورای انفس و آفاق شهود اثبات نموده اند بلکه نفس
و اتحاق شهود را در دروازه وصول دانسته از ما وراء آن علوم
و معارف نوشته اند چنانکه این معنی از کتب و رسایل ایشان لایح
است بدان ارشدک الله تعالی که علم الیقین در ذات حق سبحانه
و تعالی عبارت از شهود آیاتیست که دال اند بر قدرت او تعالی
و تقدس و شهود آن آیات را سیر آفاقی گویند اما شهود و حضور
ذاتی جز در سیر انفسی متصور نیست و آن جز در نفس سالک نمی باشد
شعر ذره گر بس نیک و ربس بد بود گر چه عمری تک زند خود بود

و آنچه در بیرون خود مشاهده میکند همه از قبیل مشاهده آثار و دلایل است
بر ذات او تعالی نه مشاهده ذات غر سلطانه قطب المحققین سید
العارفین ناصر الدین خواجه عبد الله قدس سره الاقدس فرموده
اند که سیر بر دو نوع است سیر مستطیل و سیر مستدیر سیر مستطیل بعد در
بعد است و سیر مستدیر قرب در قرب سیر مستطیل مقصود از خارج
دایره خود طلبیدن است و سیر مستدیر بر گرد دل خود گشتن است
و مقصود را از خود جستن پس تجلیاتی که در صور حسی و مثالی و همچنین
در پرده انوار می باشند داخل علم الیقین اند هر صورتی که باشد
و هر نوری که ظاهر شود رنگین باشد آن نور یا بی رنگ متناهی باشد
یا غیر متناهی محیط کائنات بود یا نه حضرت مخدومی مولوی عبد الرحمن
الجامی قدس الله سره السامی در شرح لمعات میفرمایند در بیان
این بیت ـ ای دوست ترا بهر مکان میجستم ٭ هر دم خبرت از این
و آن می جستم ٭ که اینجا اشارت بمشاهده آفاقیست که مفید علم الیقین
است و این شهود چون از مقصود خبری میدهد و حضور آن
نمی بخشد الا بامارات والاستدلال لاجرم در رنگ شهود دود
و حرارت باشد که دلالت میکند بر ذات آتش پس این شهود
از دایره علم نه برآید و مفید جز علم الیقین نشود و وجود سالک ومفنی م
نباشد عین الیقین عبارت از شهود حق است سبحانه بعد ان کان
معلوما بالعلم الیقین و این شهود مستلزم فنای سالک است در غلبه
این شهود تعین او بالکلیه گم میگردد و در دیده شهود او ازان اثری
باقی نمی ماند و در مشهود خود فانی و مستهلک میگردد و این شهود

نزد این

نزد این طایفه علیه قدس الله تعالی اسرارهم معتبر است با دراک
بسیط و معرفت نیز گویند و در این ادراک عوام و خواص شریک
اند لیکن فرق آنست که خواص را شهود خلق مزاحم شهود حق جل
و علا نیست بلکه در دیده شهود شان جز حق جل و علا مشهود ×
نه و عوام را مزاحم است لهذا از آن شهود ذهول تمام دارند
و از ادراک او خبر ندارند و این عین الیقین حجاب علم الیقین
است کما ان علم الیقین حجابه در وقت تحقیق این شهود همه حیرت
و نادانی است علم را در ان موطن اصلا گنجایش نیست و قال
بعض الکبرا قدس الله تعالی سره علم الیقین حجاب عین الیقین
و عین الیقین حجاب علم الیقین و قال ایضاً و علامة من عرف حق
المعرفة ان یطلع علی سره فلا یجد علما به فذلک الکامل فی المعرفة
التی لا معرفة ورائها و قال بعضهم ایضا قدس الله تعالی اسرارهم العلیة
اعرفهم بالله اشدهم تحیرا فیه حق الیقین عبارت از شهود او ست سبحانه
بعد ارتفاع التعین و الاضمحلال للتعین اما این شهود او حق را سبحانه
مقام م بحق است جل و علا نه با و لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه و این در بقاء
بالله که مقام بی یسمع و بی یبصر است صورت بندد که سالک را بعد از
تحقیق بفنای مطلق که فنای ذات و صفات است حق سبحانه و تعالی
بمحض عنایت خویش از نو خود وجودی می بخشد و از سکر حال و بیخودی
بصحو و افاقت می آرد و این وجود را وجود موهوب حقانی گویند
و در ان موطن علم و عین حجاب یکدیگر نمیشوند در عین شهود عالم است
و در عین علم شاهد و همین تعین اوست که عارف در ان موطن از آن عین

حق می یابد عز شانه نه یقین کونی چه اثری ازان در دیدهٔ شهود
او نمانده است واز تجلیات صوریه که تعینات وصور خودها
را حق می یابند تعالی شانه آن تعینات کونیه است که فنائی باو راه
نیافته است فاین احدهما عن الآخر ما للتراب و رب الارباب
اگرچه ظاهر بعبارت نزد عوام موهم عدم فرق است میان تجلی
صوری که خود را حق یافتن است و میان حق الیقین که در اینجا
نیز خود را حق یافتن است اما در تجلی صوری انا بر صورت می افتد
و در حق الیقین بر حقیقه و نیز در تجلی صوری حق را بخود می بینند و درین
موطن حق را بحق می بینند تعالی شانه حق را بخود نمی توان دید پس
اطلاق شهود در تجلی صوری بر سبیل تجوز است چه حق را جز بحق
نمی توان دید و آن در مرتبه حق الیقین است که حقیقت شهود در ان
مقام متحقق است وبعض شیوخ الزمان لما لم یطلع علی هذا الفرق و لم
یعلم الیقین الا الیقین الکونی اطال لسان الطعن علی الاکابر قدس الله
تعالی اسرارهم فی تعبیرهم حق الیقین علی النهج الذی قررو زعم ان هذا
الیقین قد یحصل فی التجلی الصوری الذی هو اول القدم فی السلوک
وهم فسروا به حق الیقین الذی هو نهایت الاقدام فکیف
یستقیم بل حکم ان حق الیقین الذی حصل لهم فی النهایت یحصل
لنا فی التجلی الصوری الذی هو اول اقدامنا والله یهدی من یشاء
الی صراط مستقیم والسلام مکتوب دویست وهشتاد وششم بمولانا
عبد الکریم سنامی صدور یافته در بیان آنکه بر هر کس بعد از تصحیح
عقاید و عمل بمقتضای شریعت غرا سلامت داشتن قلب لازم است

از ما دون حق جل و علا که نسیان ما سوا است و مداحی طریقه
علیه نقشبندیه و در تحریض بامداد و اعانت موتی و ما یناسب
ذلک ۞ الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب مرغوب
اخوی رسید موجب فرحت گشت نصیحتی که بیاران کرده میشود
آنست که بعد از تصحیح عقاید بر وفق کتب کلامیه اهل سنت و جماعه
شکر الله تعالی سعیهم و بعد از اتیان احکام فقهیه از فرض و واجب
و سنت و مندوب و حلال و حرام و مکروه و مشتبه امتثالا و انتهاء
سلامت داشتن قلب است از گرفتاری ما دون حق سبحانه
و تعالی و سلامتی قلب وقتی میسر شود که در قلب ماسوای حق جل و علا
مخطور نشود فرضا اگر هزار سال حیوة وفا کند غیر حق سبحانه در دل
خطور نکند نه بآن معنی که اشیاء در خاطر گذرند و انها را غیر حق داند
جل سلطانه زیرا که این معنی در ابتداء مراقبان توحید را نیز میسر است
بلکه بآن معنی که اشیا اصلا در دل خطور نکند و این عدم خطور مبتنی بر نسیان
قلب است ما دون حق را سبحانه بنهجی که اگر بتکلف اشیا را بیاد او
بدهند یاد نکند این دولت معبر بفنا قلبیت و قدم اول است درین
راه و سایر کمالات ولایت متفرع برین دولت اند هیچکس را
تا نگردد او فنا نیست ره در بارگاه کبریاء و اقرب طرق از برای
وصول به این دولت عظمی طریقه علیه نقشبندیه است قدس
الله تعالی اسرارهم بابهاجه این بزرگواران ابتدا از سیر از عالم
امر نموده اند و از قلب بمقلب قلب راه جسته ایشان را بجای ریاضات
و مجاهدات دیگران التزام سنت است و اجتناب از بدعت حضرت

این دولت معبر بفنا قلبیت

اما دون

خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند طریق ما اقرب طرق است
اما التزام سنت کار مشکل است فطوبی لمن توسل بهم واقتدی
بهدیهم المولوی الجامی س نقشبندیه عجب قافله سالارانند که برند از
ره پنهان بحرم قافله را از دل سالک ره جاذبه صحبت شان
می برد وسوسه خلوت و فکر چله را قاصری گر کند این طایفه را طعن قصور
حاش لله که برآرم بزبان این گله را همه شیران جهان بسته این سلسله اند
روبه از حیله چه سان بگسلد این سلسله را ثانیا مرفوع آنکه صحیفه محبت
اطوار قاضی محمد شریف رسید چون مبنی از فرط محبت فقرا بوده موجب
فرحت گشت دعای فقیر را بایشان رسانند ثالثا لایح باد که مکتوب
مرغوب اخوی شیخ حبیب الله رسید از فوت والد مرحوم خود نوشته
بودند انا لله وانا الیه راجعون از جانب فقیر دعا رسانیده عزای
مصیبت نمایند و گویند که بدعا و فاتحه و صدقه و استغفار امداد اعانت
والد مرحوم خود نمایند فان المیت کالغریق ینتظر دعوة تلحقه من
ولد او اب او ام او اخ او صدیق رابعا مکتوب الکنی احمدی طریقه این
اکابر را اخذ نموده متاثر گشته است حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت
بران کرامت فرماید باید که مشار الیه چون در اسلام نو در آمده است
او را تعلیم عقاید کلامیه که در کتب فارسی مذکور اند نمایند و همچنین تعلیم احکام
فقهیه نیز نمایند تا معرفت فرض و واجب و سنت و مندوب و حلال
و حرام و مکروه و مشتبه پیدا کند و بمقتضای آن زندگانی نماید
و تعلیم کتاب گلستان و بوستان او را داخل بیکاریست والسلام

مکتوب دویست و هشتاد و نهم بملا حسن کشمیری صدور یافت در اداء

شکر نعمت دلالة او بطریقه علیه نقشبندیه و تحریض بر صحبت و خدمت
حضرت ایشان قدس سره الاقدس و در ضمن آن اظهار نعم
خداوندی جل شانه که بتوسط آن مترتب گشته ذکر یافته است

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که از روی
کرم و التفات نامزد این فقیر ساخته بودند جناب مولانا مهدی علی
رسانیدند موجب فرحت فراوان گشت سلامت باشند استفسار
رفته بود از این عبارت شیخ محی الدین ابن العربی قدس سره
که سبب ترتیب خلافتهم مدة اعمارهم که در کلام کتاب از مصنفات
ایشان واقع شده است مخدوما فقیر این عبارت را مدتیست که
در فتوحات مکیه دیده بود و درین ولا هر چند تفحص کرد تعین آن
موضع میسر نشد اگر مرة ثانیه بنظر در آمد اعلام خواهد نمود ان شاء الله
تعالی دیگر فقیر در اداء شکر نعمت دلالت شما اعتراف بقصور دارد
و در مکافات آن احسان شما معترف بعجز این همه کار و بار مبنی
بران نعمت است و این همه دید و داد مربوط بآن احسان لحسن
توسط شما آن داده اند که کم کسی دیده است و بیمن توسل شما آن
بخشیده اند که کم کسی بخشیده از خواص عطایا آن قدر عطا فرموده اند
که اکثری را از عموم عطایا آن مقدار میسر نشده است احوال و مقا
مات و اذواق و مواجید و علوم و معارف و تجلیات و ظهورات
همه را از نهانهای راه عروج ساخته بمدارج قرب و منازل وصول
رسانیده اند لفظ قرب و وصول از تنگی میدان عبارت اختیار
کرده است والا فلا قرب ثم ولا وصول ولا عبارت ولا اشاره

ولاشهود ولا حلول ولا اتحاد و لا کیف ولا این ولا زمان ولا مکان ولا احاطه
ولا سریان ولا علم ولا معرفت ولا جهل ولا حیرة س چه کویم با تو از مرغی نشانه ❊ که با عنقا بود هم آشیانه ❊ ز عنقا هست نامی پیش مردم ❊ ز مرغ من بود آن نام هم کم ❊ چون اظهار این احسانهای خداوندی جل سلطانه که در عالم اسباب ظهور انها مترتب بر ان نعمت شما بوده متضمن شکر نعمت شما نیز بوده است در ضمن چند فقره مندرج ساخته بقید کتابت در آورده بود که لختی از شکر آن نعمت شما ادا یابد والسلام علیکم وعلی سایر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات

مکتوب دویست و هشتادم بحافظ محمود صد وریافته در بیان انکه محبت این طایفه سرمایهٔ سعادات است و هر کرا باین نعمت مشرف سازند و اخلاص و همت دهند همه چیز خواهند داد

بعد الحمد والصلوات وتبلیغ الدعوات مرساند مکتوب شریف که بمصحوب جناب مولانا محمد یعلی ارسال داشته بودند رسید موجب فرحت کشت لله سبحانه الحمد که محبت فقرا سرمایهٔ سعادات دنیویه واخرویه است رسوخ تمام دارد و تمادی ایام مفارقت تاثیری دران نکرده دو چیز را محافظت لازم است متابعت صاحب شریعت علیه وعلی آله الصلوات والسلام و محبت واخلاص بشیخ مقتدا باین دو چیز هر چه دهند نعمتی است واکر هیچ ندهند واین دو چیز راسخ باشد غم نیست آخر خواهند داد و اکر عیاذا بالله سبحانه در یکی ازین دو چیز خلل رفت مع ذلک احوال واذواق بحال خود است انرا استدراج باید دانست و خرابی خود باید انکاشت طریق استقامت اینست والله سبحانه الموفق والسلام

مکتوب دویست و هشتاد و یکم بسیادت مآب میر محمد نعمان صدور یافت در شکر نعمت انتساب بسلسلهٔ علیهٔ نقشبندیه و انکه درین طریق راه بکمالات نبوة بطریق تبعیه و وراثت میکشایند هر که درین طریق بنا اعتماد بر وقایع و منامات [...] خود ساز و واختراع امور محدثه نماید و مراعات آداب آن نکند خاسر و خایب است

الحمد لله و سلام علی علی عباده الذین اصطفی شکر این نعمت عظمی بکدام زبان بجا آرد که حضرت حق سبحانه و تعالی ما فقرا را بعد از تصحیح عقاید بموجب آراء اهل سنت و جماعه شکر الله تعالی سعیهم بسلوک طریقه علیه نقشبندیه مشرف ساخت مشرف ساخت و از مریدان و از منتسبان این خاندان بزرک کردانید نزد فقیر یک کام درین طریق زدن بهتر از هفت کام طرق دیکر است راهی که بکمالات نبوت بطریق تبعیت و وراثت کشاده میشود مخصوص باین طریق عالیست منتهای طرق دیکر تا بنهایت کمالات ولایت است از انجا راهی بکمالات نبوة نکشاده اند ازینجاست که این فقیر در کتب و رسایل خود نوشته است که طریق این بزرکواران طریق اصحاب کرام است علیهم الرضوان چنانچه اصحاب کرام بطریق وراثة از کمالات نبوة حظ وافر کرفته اند منتهیان این طریق نیز ازان کمالات بطریق تبعیت نصیب نصیب کامل مییابند مبتدیان و متوسطان که ملتزم این طریق اند و محبت کامل بمنتهیان این طریق دارند نیز امید وارند المرء مع من احب بشارتیست دور افتاده

شکر این نعمت عظمی بکدام زبان بجا آرد

کانرا خایب و خاسر در طریق کسی است که داخل این طریق شود
و مراعات آداب این طریق نکند و امور محدثه درین طریق اختراع
نماید باعتماد منامات و وقایع خود بخلاف این طریق اقدام کند
درین صورت گناه طریق چیست او براه منامات و واقعات
خود متمشی است که روی بر ترکستان دارد و باختیار از راه
کعبه منحرف گشته است ~~س~~ ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی ؛ این ره
که تو میروی بترکستانست ؛ خوش نمی آید که باوجود جمعیت یاران
و سرگرمی طالبان این طریق شمارا از انجا بی جا سازم پیش ازین اگر
استارتی بسیر انجد و در رفته بود مشروط بشرایط بوده الحال نیز مشروط
بشرایط است بعد از استخارهائی مکرر و انشراح قلب بی شبهه و بی
تردد و بعد از اجلاس دیگری بجائی خود برنهجی که هیچ فتوری بوضع
سابق راه نیابد اگر متوجه انجد و دشوند گنجایش دارد و بدون این
شرایط معامله انجا وا برهم نزنند و در جمعیت طالبان فتور نه اندازند
زیاده چه مبالغه نماید والسلام مکتوب دویست و هشتاد و دوم ببیان شیخ
بدیع الدین صدور یافته در بیان ملاقات حضرت الیاس و حضرت
خضر علی نبینا و علیهم الصلوة والتسلیمات وشمهٔ از احوال ایشان
الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مدتی بود که یاران از احوال
حضرت خضر علی نبینا و علیه الصلوات والسلام استفسار مینمودند فقیر
را چون اطلاع بر احوال ایشان کما ینبغی نداده بودند در جواب
توقف میکرد اتفاقا امروز در حلقه بامداد می بینم که حضرت الیاس
و حضرت خضر علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات بصورت روحانیان

حاضر شدند و بتلقی روحانی حضرت خضر فرمودند که ما از عالم
ارواحیم حضرت حق سبحانه وتعالی ارواح مارا قدرت کامله
عطا فرموده است که بصورت اجسام متمثل شده کارهای که
از اجسام بوقوع می آید از ان ارواح ما صادر میگردد و حرکات
و سکنات جسمانی و طاعات و عبادات جسدی درین اثنا پر
سیده شد که شما نماز بمذهب امام شافعی ادا مینمایند فرمودند
که ما بشرایع مکلف نیستیم چون مهمات قطب مدار را با ما مربوط ساخته
اند و قطب مدار بر مذهب امام شافعی است ما هم در پس او نماز
بمذهب امام شافعی ادا می نمائیم دران وقت معلوم شد که بر طاعات
ایشان جزا مترتب نیست در ادای طاعات موافقت با اهل طاعت
می نمایند و مراعات صورت عبادت میکنند و نیز معلوم شد که کما
لات ولایت را موافقت بفقه شافعی است و کمالات نبوت را
مناسبت بفقه حنفی اگر فرضا درین امت پیغمبری مبعوث میشد موافق
فقه حنفی عمل میکرد و درین وقت حقیقت سخن حضرت خواجه محمد
پارسا قدس سره معلوم شد که در فصول ستة نقل کرده اند که
حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بعد از نزول بمذهب
امام ابوحنیفه رضی الله تعالی عنه عمل خواهد کرد دران وقت بخاطر
رسید که ازین دو بزرگوار دریوزه نماید فرمودند که کسی را
که عنایت خداوندی جل سلطانه شامل حال او بود مارا در انجا
مدخل باشد گویا خود را از میان کشیدند و حضرت الیاس علی
نبینا و علیه الصلوة والسلام درین گفت وگو هیچ تکلم نفرمودند والسلام

حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بعد از نزول بمذهب امام ابوحنیفه رضی الله تعالی عنه عمل خواهد کرد

مکتوب دویست و هشتاد و سیوم بصوفی قربان صدور یافته
دربیان رویت حضرت رسالت خاتمیه علیه وعلی آله الصلوات
والتسلیمات در شب معراج که آن در دنیا واقع نشده است
بلکه در آخرة واقع شده است. پرسیده بودند که اجماع اهل
سنت وجماعة است که رویه در دنیا واقع نیست حتی که
اکثر علماء اهل سنت منع رویة حضرت رسالت خاتمیه علیه
وعلی آله الصلوات والتسلیمات در شب معراج نموده اند
قال حجة الاسلام والاصح انه علیه الصلوة والسلام ما رای ربه
لیلة المعراج وتو در رسایل خود بوقوع رویة آنسرور علیه الصلوة
والسلام در شب معراج در دنیا اعتراف نموده وجه آن چه باشد
در جواب گوئیم که رویة آن سرور علیه الصلوة والسلام در شب
معراج در دنیا واقع نشده است بلکه در آخرة واقع شده است
زیرا که آن سرور علیه الصلوة والسلام دران شب چون از دایره
مکان وزمان بیرون جست واز تنگی مکان برآمد ازل وابد را آن
واحد یافت وبدایت ونهایت را در یک نقطه متحد دید اهل بهشت
که بعد از چندین هزار سال به بهشت خواهند رفت در بهشت دید
عبد الرحمن بن عوف را که بعد از پانصد سال از فقراء صحابه رضوان
الله تعالی علیهم اجمعین بهشت خواهد رفت دید که به بهشت بعد از
مضی آن مدت درآمد وسر توقف را از وی پرسید پس رویتی
که دران موطن واقع شود داخل رویه آخرت خواهد بود ومنافات
باجماع بعدم وقوع آن نخواهد داشت وآن رویه را رویه دنیوی

کفتن

گفتن محمول بر تجوز است ومبتنی بر ظاهر والله سبحانه اعلم بحقایق
الامور کلها **مکتوب دویست و هشتاد و چهارم بملا عبد القادر انبالی**
صدور یافته دربیان آنکه احوال ومواجید نصیب عالم امر است
وعلم باحوال نصیب عالم خلق این معرفت از معارف سابقه است حقیقة
معامله آنست که در مکتوب حضرت مخدومزاده کلان علیه الرحمة
دربیان طریقت تحریر یافته است بدانکه انسان مرکب است از عالم خلق
که ظاهر اوست واز عالم امر که باطن اوست احوال ومواجید
ومشاهدات وتجلیات که در ابتدا وتوسط ظهور مینمایند نصیب عالم
امر انسان است وهمچنین حیرت وجهالت وعجز ویاس که در انتها
حاصل میشود نیز نصیب عالم امر است که باطن انسانست ظاهر را
بحکم وللارض من کاس الکرام نصیب در وقت قوت وارداتِ این
ماجرا نیز نصیب است هرچند ثبات واستقامت نیست الا بنحوی از
انصباغ پیدا میکرده و بالاصالة کاری که بظاهر تعلق دارد علم بان
احوال است زیرا که باطن را حصول احوال است نه علم بان احوال
اگر ظاهر نمی بود راه دانش وتمیز نمیکشود وظهور صور مثالیه ومعارج
ومقامات از برای ادراک ظاهر است پس حال باطن راست
وعلم بآن حال ظاهر را ازین بیان معلوم شد که اولیائی که صاحب
علم اند وآنانی که از علم بی نصیب اند در نفس حصول احوال فرقی ندارند
اگر فرقی هست از راه علم بآن احوال است وعدم علم بآنها مثلا شخصی
که حالت جوع بر وی طاری شده است وبی قرار وبی آرام ساخته است
مع ذلک میداند که این حالت را جوع مینامند وهمچنین شخصی دیگر را

و بالاصالة کاری که بظاهر تعلق دارد علم بان احوال است

که طریان آن حالت در حق وی ثابت شده است امانمی دانند
که آن حالت معتبر بجوع است پس این هر دو شخص در نفس حصول
آن حالت برابر اند و فرقی ندارند مگر در علم و عدم علم باید دانست
جماعه که این علم ندارند دو قسم اند طایفه اند که علم بنفس حصول احوال
ندارند و از تلوینات آنها اصلا واقف نیستند و جمعی دیگر تلوینات
احوال را خبر دارند اما تشخیص احوال نمی توانند کرد این جماعه هر چند
تشخیص احوال نمی توانند کرد اما داخل ارباب علم اند و شایان منتخبت
و تشخیص احوال کار هر شیخ نیست بلکه این دولت بعد از قرون
متطاوله ظهور مینماید تا یکی را بآن دولت بنوازند و دیگران را بعلم او
حواله فرموده طفیلی او سازند انبیا اولو العزم صلوات الله تعالی
و تسلیماته علیهم بعد از مدتهای مدیده مبعوث میشدند و باحکام
متمایزه هر کدام از ایشان مخصوص میگشتت و انبیا دیگر علیهم الصلوات
والتحیات مامور بتبعیت آنها میشدند و در دعوت بهمان احکام
اکتفا میفرمودند ع خاص کند بنده مصلحت عام را و السلام

مکتوب دویست و هشتاد و پنجم بمیر سید محب الله مانکپوری صدور یافت
در بیان احکام سماع و وجد و رقص و بعضی از معارف که بروح تعلق
دارند بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین
اصطفی بدان ارشدک الله تعالی طریق السداد و الهمک صراط الرشاد
که سماع و وجد جماعه را نافع است که بتقلب احوال متصف اند و بتبدل
اوقات متسم وقتی حاضرند و وقتی غایب گاهی واجد اند گاهی فاقد ایشان
ارباب قلوب که در مقام تجلیات صفاتیه از صفتی بصفتی و از اسمی باسمی

منتقل و متحول اند تلون احوال نقد وقت ایشانست و تشتت آمال
حاصل مقام ایشان دوام حال در حق ایشان محال است و استمرار وقت
در شان شان ممتنع زمانی در قبض اند و زمانی در بسط فهم ابناء الوقت
و مغلوبه فمرة یعرجون و اخری یهبطون ارباب تجلیات ذاتیه که بتمام
از مقام قلب برآمده بمقلب قلب پیوسته و بکلیه از رقیت احوال محرر
گشته اند محتاج بسماع و وجد نمیشوند چه وقت ایشان دائمی است و حال
شان سرمدی لا بل لا وقت لهم و لا حال فهم آباء الوقت و ارباب التمکین
و هم الواصلون الذین لا رجوع لهم اصلا و لا فقد لهم قطعا فمن لا فقد له لا
وجد له آری قسمی از منتهیانند که سماع با وجود استمرار وقت ایشانرا
نیز نافع است بیان آن بتفصیل در آخر این مبحث تحریر خواهد یافت
ان شاء الله تعالی اگر سوال کنند که حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی
آله الصلوة و التحیة فرموده است لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک
مقرب و لا نبی مرسل ازین حدیث مفهوم میشود که وقت دائمی
نمی باشد جواب گوئیم که بر تقدیر صحت این حدیث بعضی از مشایخ
ازین وقت وقت مستمر خواسته اند ای لی مع الله وقت مستمر فلا
اشکال جواب دیگر گوئیم که وقت مستمر کیفیت خاصه احیانا دست
میدهد تواند بود که از وقت وقتا نادر مراد دارند و آن کیفیت نادره
خواهند این زمان نیز اشکال مرتفع میشود اگر سوال کنند که سماع
نغمه تواند بود که در تحصیل آن کیفیت نادره مدخلیتی داشته باشد پس
منتهی نیز از برای تحصیل آن کیفیت محتاج بسماع گشت جواب گوئیم که تحقق
آن کیفیت غالبا در حین اداء نماز است و اگر در بیرون نماز احیانا دست

وهذه نیز از نتایج وثمرات آن تواند بود که در حدیث قرة عینی
فی الصلوة اشارت باین کیفیت نادره باشد و ایضا در خبر است
اقرب مایکون العبد من الرب فی الصلوة وقال تبارک وتعالی
واسجد واقترب وشک نیست که در هر وقتی که قرب الٰهی جل شانه
بیشتر است گنجایش غیر دران وقت منتفی تر است پس ازین
ازین خبر وازین کریمه نیز مفهوم میشود که آن وقت در نماز است
دلیل بر استمرار وقت ودوام وصل اتفاق مشایخ است قال
ذو النون المصری مارجع من رجع الا من الطریق ومن وصل لا
یرجع ویاد داشت که عبارت از دوام حضور است بجانب
قدس خداوندی جل سلطانه در طریقه حضرات خواجگان قدس
الله تعالی ارواحهم امری مقرر است بالجمله انکار از دوام وقت
علامت نارسایی است وشرذمه قلیله از مشایخ کابن العطار
وامثاله که بجواز رجوع واصل بصفات بشریه قایل گشته اند
وازانجا عدم دوام وقت مفهوم میشود خلاف در جواز رجوع
دارند نه در وقوع چه رجوع البته واقع نیست کما لا یخفی علی ارباب
پس اجماع مشایخ بر عدم رجوع واصل ثابت شد وخلاف بعض
راجع بجواز رجوع گشت هذا طایفه از منتهیان که بعد از وصول
بدرجه از درجات کمال وحصول مشاهده جمال لایزال ایشانرا بردوت
قویه دست میدهد وتسلیه تامه حاصل میشود که از عروج بمنازل
وصول باز میدارد چه منازل حصول هنوز در پیش دارند ومدارج
قرب تا غایت منقطع نگشته اند باوجود این برودت میل عروج

دارند واز روی کمال قرب مطلوب درین صورت سماع
ایشانرا سودمند است وحرارت مخبش هر زمان بمدد سماع ایشانرا
عروجی بمنازل قرب میسر میشود وبعد از تمکین ازان منازل
فرود می آیند اما رنگی ازان مقامات عروج همراه می آرند وبآن
رنگ منصبغ می گردند این وجد بعد از فقد نیست چه فقد در حق
ایشان مفقود است بلکه باوجود دوام وصل از برای ترقی
بمنازل وصول است ازین قبیل است سماع ووجد منتهیان و
واصلان آری بعد از فنای وبقای ایشانرا هرچند جذبه عظامی
فرماید لیکن چون برودت قوت دارد جذبه تنها در تحصیل
ترقیات منازل عروج کفایت نمی کند محتاج بسماع میگردند
طایفه دیگر از مشایخ اند قدس الله تعالی اسرارهم که بعد از
وصول بدرجه ولایت نفوسشان در مقام بندگی فرود می
آیند وارواح ایشان بی مزاحمت نفوس در مقام اصلی خود متوجه
جناب قدس اند هر زمان از مقام نفس مطمینه که در مقام بندگی
متمکن وراسخ گشته است مددی بروح میسر شد روح را بواسطه
آن امداد مناسبت خاصه بمطلوب پیدا میگردد وآرام این بزر
گواران بعبادات است وتسکین ادای حقوق بندگی وطاعات
میل عروج در نهاد ایشان کم است وشوق صعود در ربوط ایشان
قلیل نور متابعت ملت چون وقت ایشان لامع است وکحل اتباع
سنت دیده بصیرت شان مکتحل لاجرم حدید البصر اند از دور چیزی
می بینند که نزدیکان در ابصار آن عاجز اند هرچند عروج کمتر دارند

اما نورانی اند و بنور اصل منور و در همان مقام شان عظیم دارند
وجلیل القدر اند ایشانرا احتیاج بسماع و وجد نیست عبادات
ایشانرا کار سماع میکند و نورانیت اصل از عروج کفایت می کند
جماعه مقلدان از اهل سماع و وجد که بر عظیم شان این بزرگواران
واقف نیستند خود را از عشاق میگیرند و ایشانرا از زهاد گویا
عشق و محبت را منحصر در رقص و وجد میدانند و طایفه دیگر از
منتهیان اند که بعد از قطع مسالک سیر الی الله و تحقق بقاء بالله
ایشانرا جذب قوی عنایت فرمایند و بقلاب الجذاب کشان کشان
می برند بر ودتم انجا از سرایت ممنوع است و تسلیه ایشانرا غیر جاذبه
در عروج محتاج بامور غریبه نیستند سماع و رقص را در تنگنای خلوت
ایشان بار نیست وجد و تواجد را با ایشان کار نه باین عروج انجذابی
بنهایت نهایت مرتبه تمکن الوصول میرسند و بواسطه متابعت
آن سرور علیه الصلوات والتسلیمات والتحیات از مقامی که مخصوص
بآن سرور است علیه الصلوات والتحیة نصیبی می یابند این نوع
وصول مخصوص طایفه افراد است اقطاب نیز ازان مقام نصیب
ندارند اگر بمحض فضل ایزدی جل سلطانه این نوع واصل نهایت النهایات
را بعالم باز گردانند و تربیت مستعدان با وحواله نمایند نفس
در مقام بندگی فرود می آید و روح بلی مزج نفس متوجه جناب مقدس
است او ست که جامع کمالات فردیه است و حاوی تکمیلات
قطبیه و اعنی بالقطب ههنا قطب الارشاد و لا قطب الاوتاد علوم
مقامات ظلی و معارف مدارج اصلی او را میسر است بلکه انجا که او را

نه ظل است و نه اصل از ظل و اصل او گذرانیده اند این نوع کامل
مکمل بسیار عزیز الوجود است اگر بعد از قرون متطاوله و ازمنه متباعده
بظهور آید هم مغتنم است عالمی از وی منور گردد نظر او شافی امراض قلبیه
و توجه او دافع اخلاق رویه نامرضیه او است که مدارج عروج تمام
کرده و در مقام بندگی فرود آمده است و آرام و انس بعبادات گرفته
بمقام عبدیه که فوق آن مقامی نیست در مقامات ولایت ازین طایفه بعضی
را انتخاب نموده مشرف میسازند و قابلیت منصب محبوبیت نیز ایشانرا
مسلم است جامع جمیع کمالات مرتبه ولایت است و حاوی تمام مقامات
درجه دعوت از ولایت خاصه و نبوت بهره مند است بالجمله در شان
او این مصراع صادق است ع آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری
هذا مبتدی را سماع و وجد مضر است و منافی عروج هر چند بشرایط
واقع شود شمه از شرایط سماع در آخر این مکتوب تحریر خواهد یافت
ان شاء الله تعالی وجد او معلول است حال او و بال است حرکت
او طبیعی است تحرک او مشوب بهوای نفسانی و اعنی بالمبتدی
من لا یکون من ارباب القلوب و ارباب القلوب متوسطان بین
المبتدیین والمنتهیین والمنتهی هو الفانی فی الله والباقی بالله و هو الواصل
الکامل وللانتهاء درجات بعضها فوق بعض وللوصول مراتب لا یمکن
قطعها ابد الابدین بالجمله سماع متوسطانرا نافع است و قسمی از
از منتهیانرا نیز چنانکه بالا گذشت لیکن باید دانست که ارباب قلوب
را نیز سماع مطلقا محتاج الیه نیست بلکه جماعه را که بدولت جذب
مشرف نشده اند و بریاضات و مجاهدات شاقه میخواهند که قطع

شرایط سماع

مسافت نمایند سماع و وجد و درین صورت این جماعه را ممد و معاون است
و اگر ارباب قلوب از مجذوبان باشند قطع مسالک سیر ایشان از ابتدا
جذبه است محتاج بسماع نیستند و نیز باید دانست که سماع ارباب
قلوب غیر مجذوب را نه مطلقا نافع است بلکه انتفاع از آن مشروط
بشرایط است و بدونها خوف الفساد و از جمله آن شرایط عدم اعتقاد است
بکمال خویش و اگر بتمامی خود معتقد است محبوس است آری سماع
او را نیز نحوی از عروج می بخشد اما بعد از تسکین از آن مقام فرود
می آید و شرایط دیگر که در کتب اکابر مستقیم الاحوال که عوارف
المعارف و نحوه مبین شده اند که اکثر آنها در ابنای این وقت مفقود است
و است بلکه این قسم سماع و رقص که درین وقت شایع شده است
و این نوع اجتماع که درین اوان متعارف گشته شک نیست که مضر
محض است و منافی صرف عروج در اینجا معنی ندارد و صعود در آن
صورت متصور نیست امداد و اعانت از سماع درین محل مفقود است
مضرت و منافات موجود تنبیه سماع و رقص هر چند نسبت
به بعضی منتهیان نیز در کار است لیکن ایشان چون هنوز مراتب
عروج در پیش دارند از اوساط اند و تا مراتب عروج ممکن الحصول
بتمام طی نکنند حقیقت انتها از ایشان مفقود است نهایت کعش باعتبار
نهایت سیر الی الله است و نهایت این سیر تا اسمی است که سالک
مظهر آنست بعد از آن سیر در آن اسم و ما یتعلق به است و چون
از اسم و جمیع ما یتعلق به هما ینکشف علی ارباب گذشته بمسمای حقیقی
برسد و در اینجا فنایی و بقایی پیدا کند منتهی حقیقی است و فی الحقیقه

نهایت سیر الی الله درین صورت است نهایت اول را که
نهایت تا اسم است نیز نهایت سیر الی الله اعتبار کرده اند
و باعتبار فنا و بقایی که در آن مرتبه حاصل میشود اطلاق اسم
ولایت نموده اند و آنکه گفته اند که سیر فی الله را نهایت نیست
این سیر در وقت بقا است و بعد از طی منازل عروج و معنی بی
نهایتی آن سیر آنست که اگر سیر در آن اسم واقع شود و بتفصیل
بشیونات مندرجه در آن متحقق گردد هرگز بنهایت آن نرسد چه
هر اسم مشتمل بر شیونات مندرجه بی نهایت است اما در وقت
عروج اگر خواهند که او سالک از آن اسم گذرانند تواند بود که یک
قدم آن اسم را طی نماید و بنهایت النهایت برسد اگر همانجا مستهلک
گشت زهی شرافت و اگر برای تربیت خلق بازش آورند زهی
فضیلت گمان نکنی که وصول بآن اسم امر آسانست جانی می باید
کند تا باین دولت مشرف سازند و تا کرا ازین قسمان باین نعمت
قصوی سرفراز گردانند و آنکه تو آنرا تنزیه و تقدیس خیال
میکنی بسا است که عین تشبیه و تنقیص است بلکه بسیاری از مراتب
که تو آنرا تنزیه خیال میکنی از مقام روح نیز پایان تر است
تنزیهی که فوق العرش ترا متخیل میشود نیز داخل دایره تشبیه است
و آن مکشوف منزه از عالم ارواح است چه عرش محدد جهات
و منتهای ابعاد است عالم ارواح ماورای عالم جهات و ابعاد است
چه روح لامکانی است در مکان نمی گنجد و روح را در ماورای
عرش اثبات نمودن ترا در وهم نمی اندازد که روح از تو بعید است

ومسافت دور دراز درمیان تو و روح است نه چنین است که روح را
نسبت با جمیع امکنه باوجود لامکانیه برابر است ماورای عرش کفش معنی
دیگر دارد تا بانجا رسی شوانی دریافت طایفهٔ از صوفیه که تنزیه روحی
رسیده اند و فوق العرش آنرا دریافته تنزیه الهی جل سلطانه تصور
نموده اند و علوم و معارف آن مقام را از غوامض علوم گفته اند و حد
استوار در ین مقام اختیار کرده و حق آنست که آن نور نور روح است
این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباهی پیدا شده
بود اما چون عنایت خداوندی جل سلطانه از آن ورطه گذرانید
و دانست که آن نور نور روح بود نه نور الهی جل سلطانه الحمد لله الذی
هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله و چون روح لامکانی
الملک و بصورت بیچونی و بیچگونگی مخلوق است لاجرم محل اشتباه
میگردد والله یحق الحق و هو یهدی السبیل و جماعه از ایشان که
آن نور روح فوق العرش را گرفته فرود می آیند و با آن بقای پیدا
میکنند خود را جامع بین التشبیه والتنزیه میدانند و اگر آن نور
را از خود جدا می یابند مقام فرق بعد الجمع تصور میکنند امثال این
مغالطات صوفیه را بسیار است و هو سبحانه العاصم عن مظان
الاغلاط و محال الاختباط باید دانست که روح هر چند نسبت بعالم
بیچون است اما نظر به بیچون حقیقی داخل دایره چون است گو با رنگ
است و در میان عالم چون و در میان جناب قدس بیچون حقیقی برزخ
رنگ هر دو طرف دارد و هر دو اعتبار در وی صحیح است بخلاف
بیچون حقیقی که چون را بوی اصلا راه نیست پس تا از جمیع مقامات رو

عروج نماید بآن اسم نرسد پس اول از جمیع طبقات سموات
حتی العرش می باید گذشت و بتمام از لوازم مکان می باید بر آمد
بعد از آن مراتب لامکانیهٔ عالم ارواح را نیز طی باید نمود و از بدن
تا بآن اسم رسد خواجه پندارد که مرد واصل است حاصل خواجه
بجز پندار نیست فهو سبحانه وراء الوراء این عالم خلق عالم امر است
ورای۲ و وراء عالم امر مراتب اسما و شیونات است ظلاً و اصالةً اجمالاً و تفصیلاً
و در ماوراء این مراتب ظلی و اصلی و کونی و الهی و اجمالی و تفصیلی
مطلوب حقیقی را می باید جست تا کرا باین جست و جو بنوازند و کدام
صاحب دولت را باین دولت مشرف سازند ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم همت بلند باید داشت
و بهر چه در راه بدست افتد قناعت نباید کرد و در ماوراء ورای
باید جست شعر کیف الوصول الی سعاد و دونها قلل الجبال و دونهن
حتوف تنبیه آخر دوام وصل و استمرار وقت کسی را مسلم
است که بعد از تحقق فنای مطلق ببقای بالله مشرف شده باشد
و علم حصولی او بعلم حضوری تبدیل یافته این مبحث را به بیان
واضح و لایح گردانیم بدانکه هر علمی که عالم را از ماورای ذات
حصول۲ خود حاصل میگردد و طریق حصول آن صورت معلوم است در ذهن
عالم و هر علمی که محتاج بحصول صورت نباشد و آن علم ذات خود است
علم حضوری است چه ذات بنفسه حاضر عالم است و در علم حصولی
تا صورت معلوم حاصل است در ذهن متوجه معلوم است و چون
آن صورت از ذهن زایل گشت آن توجه ذهن نیز زایل گشت پس دوام

توجه در علم حصولی محال عادی است بخلاف در علم حضوری که
غفلت از معلوم درانجا غیر متصور است چه منشاء تحقق آن علم حضور
ذات عالم است وچون این حضور دائمی است علم نیز بدوام ذات دائمی
باشد پس زوال توجه از ذات خود ممکن نباشد ودر بقا بالله
علمی است حضوری که زوال آن متصور نیست گمان نکنی که بقاء بالله
عبارتست از انکه خود را عین حق یابی چنانکه بعضی ازین طایفه حق
الیقین را باین عبارت تعبیر نموده اند نه چنین است بقاء بالله که
بعد از فنا مطلق میسر میشود باین قسم علوم مناسبت ندارد و این
حق الیقین که بعضی گفته اند مناسب بقائی است که در جذبه دست
می دهد بقائی که مقصود ماست دیگر است ـ ذوق این می
نشناسی بخدا تا نچشی ـ پس استمرار توجه و دوام حضور در صورت
بقاء بالله ثابت شد پیش از تحقق بقاء بالله دوام ممکن نیست
اگرچه بسیاری را پیش از رسیدن باین مقام این معنی متوهم
میشود و علی الخصوص در طریقه علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم
والحق ما حققت والصواب ما الهمت والله سبحانه اعلم بالصواب
والیه تعالی المرجع والمآب الحمد لله رب العالمین اولاً وآخراً والصلوة
والسلام علی رسوله دائماً وسرمداً مکتوب دویست و هشتاد
و ششم بمولانا امان الله صدور یافته در بیان اعتقاد صحیح ماخوذ
از کتاب و سنت است بر وفق آرای صائبه اهل سنت و جماعه ورد جماعه
که از کتاب و سنت خلاف معتقدات اهل سنت و جماعة فهمیده اند
و یا بکشف خلاف اهل حق معلوم ساخته بسم الله الرحمن الرحیم

بدان ارشدک الله تعالی و الهمک سواء الصراط که از جملهٔ ضروریات
طریق سالک اعتقاد صحیح است که علماء اهل سنت از کتاب و
سنت و آثار سلف استنباط فرموده اند و کتاب و سنت را محمول
داشتن بر معانی که جمهور علماء اهل حق یعنی علماء اهل سنت و جماعه
آن معانی را از آن کتاب و سنت فهمیده اند نیز ضروریست و اگر
بالفرض خلاف آن معانی مفهومه بکشف والهام امری ظاهر شود
آنرا اعتبار نباید کرد و از آن استعاذه باید نمود مثلا آیات
و احادیث که از ظواهر آنها توحید وجود مفهوم میشود و
همچنین احاطه و سریان و قرب و معیت ذاتیه معلوم میگردد
چون علماء اهل حق از آن آیات و احادیث این معانی نفهمیده اند
اگر در اثناء راه بر سالک این معانی منکشف شود و موجود جز
یکی نیابد یا او را بالذات محیط داند و قریب لازم ذاتی یابد هر چند
او درین وقت بواسطهٔ غلبهٔ حال و سکر وقت معذور است
اما باید که همیشه بحق سبحانه و تعالی ملتجی و متضرع باشد که او را
ازین ورطه برآورده اموری که مطابق آرای صائبهٔ علماء
اهل حق است بروی منکشف گرداند و سر موئی از خلاف
معتقدات حقهٔ ایشان ظاهر نسازد و بالجمله معانی مفهومهٔ علماء
اهل حق را مصداق کشف خود باید ساخت و محک الهام خود را
جز آن نباید داشت چه معانی که خلاف معانی مفهومهٔ ایشانست
از حیز اعتبار ساقط است زیرا که هر مبتدع و ضال مقتدای
معتقدات خود را از کتاب و سنت میداند و باندازهٔ افهام رکیکه

خود از آن معانی غیر مطابقه می فهمد یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا آنکه
کفتیم که معانی مفهومه علماء اهل حق معتبر است و خلاف آن معتبر نیست
بنابر آنست که آن معانی را از تتبع آثار صحابه و سلف صالحین رضوان
الله تعالی علیهم اجمعین اخذ کرده اند و از انوار نجوم هدایات
شان اقتباس فرموده لهذا نجات ابدی مخصوص ایشان کشته
و فلاح سرمدی نصیب ایشان اند اولیک حزب الله الا ان حزب
الله هم المفلحون واکر بعضی از علماء با وجود حقیت اعتقاد در فرعیات
مداهنه نمایند و مرتکب تقصیرات باشند در عملیات انکار از مطلق
علماء نمودن و همه را مطعون ساختن ملی انصافی محض است و مکابره
صرف بلکه انکار است از اکثر ضروریات دین چه ناقلان آن ضروریات
دین چه ناقلان آن ضروریات ایشانند و ناقلان جیدهٔ انتقاد از
ردیهٔ آن ایشان لولا نور هدایتهم لا اهتدینا و لولا تمیزهم الصواب
عن الخطاء لغوینا و هم الذین بذلوا جهدهم فی اعلاء کلمة الدین القویم
و اسلکوا طوایف کثیرة من الناس علی الصراط المستقیم فمن تابعهم
نجی و افلح و من خالفهم ضل و اضل باید دانست که معتقدات صوفیه
بالآخرت یعنی بعد از تمامی منازل سلوک و وصول باقصی درجات
الولایت همین معتقدات علماء اهل حق است غایت ما فی الباب علماء را
بنقل یا باستدلالات و صوفیه را بکشف یا بالهام اگرچه بعضی صوفیه را در
اثناء راه بواسطه سکر وقت و غلبه حال امور مخالفه آن معتقدات ظاهر
میشوند لیکن اکر او را از آن مقامات کذرانیده به نهایت کار رسانند
آن مخالفات هباء منثور میکردند و الا بر همان مخالفت میمانند اما امید است

بیان آنکه با وقوع مخالفات صوفیه با علماء

که او را بآن مخالفت اخذ نکنند حکم او حکم مجتهد مخطی است مجتهد در استنباط
خطا نموده و او در کشف از جمله مخالفات بعضی ازین طایفه حکم بوحدت
وجود است و احاطه و قرب و معیت ذاتی چنانکه بالا کذشت
و همچنین است و انکار ایشان از وجود صفات سبعه یا ثمانیه در خارج
بوجود زاید بر ذات عز سلطانه زیرا که علماء اهل سنت صفات
را موجود میدانند در خارج بوجود زاید بر وجود ذات تعالی
انکار ایشان ازین راه پیدا شده است که درین وقت مشهود
ایشان ذات تعالی و تقدس مرآت این صفات و معلوم است
که مرآت از نظر رائی مختفی می باشد پس بواسطهٔ آن اختفا حکم
بعدم وجود آنها در خارج کرده اند و کمان برده اکه اکر موجود
می بودند مشهود میکشتند فحیث لا شهود لا وجود و بر علما بواسطهٔ
حکم ایشان بوجود صفات طعنها کرده اند بلکه بکفر و تثنویه حکم نموده
اعاذنا الله سبحانه عن الجرئة فی الطعن و اکر ایشان را ازین مقام
ترقی واقع می شد و شهود ایشان ازین پرده می بر آمد و حکم
مرآتیه زایل میکشت و صفات را جدا میدیدند و حکم بانکار آنها
نمیکردند و کار ایشان تا طعن اکابر علما نمیکشید و از جمله مخالفات
آن بعض حکم ببعض امور است که مستلزم ایجاب واجب است
تعالی و تقدس اکرچه ایشان لفظ ایجاب اطلاق نمیکنند و اثبات
اراده مینمایند اما فی الحقیقه نافی اراده اند و درین حکم جمیع اهل
ملل را مخالفند یکی از آن جمله امور حکم ایشانست بانکه حق سبحانه
قادر است بقدرت بمعنی ان شاء فعل و ان لم یشاء لم یفعل اما تاثیر

اولی را واجب الصدق نمیداند و ثانیه را ممتنع الصدق و این قول بالکلیه باطل است بلکه انکار قدرتست نیز بمعنی که مقرر اهل ملل است چه نزد ایشان قدرت بمعنی صحت فعل و ترک است و لازم از قول ایشان وجوب فعل و امتناع ترک است فاین هذا من ذلک مذهب ایشان درین مسئله بعینه مذهب حکما است و اثبات اراده نمودن با وجود وجوب صدق اولی و امتناع صدق ثانیه و خود را باین اثبات از حکما جدا ساختن نافع نیست چه اراده تخصیص احد المتساوین است بحیث لا تساوی لا اراده و ههنا التساوی معدوم للوجوب والامتناع فافهم و از جمله آن امور بیان ایشان است در تحقیق مسئله قضا و قدر بر نهجی که ظاهرش ایجاب است و از جمله عبارات ایشان در ان مبحث اینست که الحاکم محکوم و المحکوم حاکم قطع نظر از ایجاب حق سبحانه را محکوم احدی ساختن و حاکمی را بر وی گماشتن بسیار مستقبح است انهم لیقولون منکرا من القول و زورا و امثال اینها از مخالفات بسیار است کقولهم بعدم امکان رویة الحق سبحانه الا بتجلی صوری و این قول مستلزم انکار رویت حق است سبحانه و رویتی که بتجلی صوری تجویز نموده اند فی الحقیقه رویت حق نیست سبحانه ضربی است از شبه و مثال یراه المومنین بغیر کیف و ادراک و ضرب من مثال و کقولهم بقدم ارواح الکل و ازلیتها لیتها و هذا القول ایضا مخالف لاهل الاسلام فان عندهم العالم بجمیع اجزائه محدث و الارواح من جملة العالم لان العالم اسم لجمیع ما سوی الله تعالی فافهم پس سالک را باید که پیش از وصول بحقیقت کار با وجود

مخالفت کشف و الهام خود تقلید علمای اهل حق را لازم داند و علما را محق و خود را مخطی انگارد چه مستند علما تقلید انبیا است علیهم الصلوات و التسلیمات که بوحی قطعی موید اند و از خطا و غلط معصوم و کشف و الهام او بر تقدیر مخالفت با احکام ثابته بوحی خطا و غلط است پس کشف خود را بر قول علما مقدم داشتن فی الحقیقه مقدم داشتن است بر احکام قطعیه منزله و هو عین الضلالة و محض الخسارة و ایضا همچنانکه اعتقاد بموجب کتاب و سنت ضروری است عمل بمقتضای آنها بر نهجی که ائمه مجتهدین از کتاب و سنت ضروری است عمل بمقتضای آنها استنباط فرموده اند و استخراج احکام از آنها نموده از حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و مستحب و مکروه و مشتبه و علم باین احکام نیز ضروری است و مقلد را نمی رسد که خلاف رای مجتهد از کتاب و سنت احکام را اخذ کند و بران عامل باشد و در عمل قول مختار را از مذهب مجتهدی که خود را تابع او ساخته است اختیار کند و از رخصت اجتناب نموده بعزیمت عمل نماید و مهما امکن در جمع کردن اقوال مجتهدین سعی نماید تا بر قول متفق علیه عمل واقع شود مثلا امام شافعی رحمة الله علیه نیت را در وضو فرض میگوید بی نیت وضو نکند و همچنین ترتیب در غسل اعضا و ولا را نیز لازم میداند رعایت ترتیب و ولا باید کرد امام مالک دلک را در غسل اعضا فرض میگوید البته دلک بکند هم چنین بلمس نساء و مس ذکر را ناقض وضو گفته اند بر تقدیر وقوع لمس نساء و مس ذکر تجدید وضو بکند علی هذا القیاس بعد از حصول

این دو جناح اعتقادی و عملی متوجه عروج مدارج قرب ایزدی
گردد و جل شانه وطالب قطع منازل ظلمانی و مسالک نورانی باشد
لیکن بداند که این قطع منازل و عروج مدارج وابسته بتوجه و تصرف
شیخ کامل مکمل راه دان راه بین راه نماست که نظر او شافی امراض
قلبیه است و توجه او دافع اخلاق ردیه نامرضیه پس اول طلب شیخ
نماید اگر بمحض فضل خداوندی جل شانه شیخ را یابد و دانا شد معرفت
شیخ را نعمت عظمی تصور کرده خود را ملازم او سازد و تمام منقاد
تصرفات او گردد شیخ الاسلام هروی میفرماید الهی چیست اینکه
دوستان خود را کردی که هر که ایشانرا شناخت ترا یافت و تا
ترا نیافت ایشانرا نشناخت اختیار خود را بالکلیه در اختیار شیخ
گم کند و خود را از جمیع مرادات تهی ساخته کمر همت را در خدمت
او بندد و بهر چه شیخ اورا امر فرماید سرمایه سعادت خود را در
دانسته در امتثال آن بجان سعی نماید شیخ مقتدا اگر مناسب استعداد
او ذکر خواهد دید بآن امر خواهد فرمود و اگر توجه و مراقبه مناسب
است بآن اشارت خواهد کرد و اگر بمجرد صحبت کفایت معلوم خواهد
کرد بآن امر خواهد نمود و بالجمله باوجود دریافت صحبت شیخ احتیاج
ذکر بهیچ شرطی از شرایط راه نیست هرچه مناسب حال طالب
خواهد دید خواهد فرمود و اگر در بعضی از شرایط راه تقصیری واقع
خواهد شد صحبت شیخ از آن تلافی خواهد کرد و توجه او جبر نقصان
آن خواهد نمود و اگر بشرف صحبت اینچنین شیخ مقتدا مشرف نشد اگر از
مراد انست جذبش خواهند کرد و بمحض عنایت بغایت کار اورا

کفایت

کفایت خواهند نمود و هر شرطی و ادبی که در کار شود اعلام خواهند
فرمود و در قطع منازل سلوک روحانیات بعضی اکابر راه او نایل
راه او خواهند ساخت چه بطریق جری عادت الله سبحانه در
قطع راه سلوک توسط روحانیات مشایخ بر کار است و اگر
از مریدان است کار او بی توسط شیخ مقتدا در خطر است تا زمان
وصول بشیخ می باید که همیشه بحق سبحانه بحق ملتجی و متضرع باشد که او را
بشیخ مقتدا رساند و نیز می باید که رعایت شرایط راه را لازم داند
شرایط در کتب مشایخ بتفصیل بیان یافته است از آنجا ملاحظه نمود
مرعی دارد معظم شرایط راه مخالفت با نفس است و آن موقوف
برعایت مقام ورع و تقوی است که عبارت از اجتناب از محارم است
و اجتناب از محارم صورت نه بندد تا از فضول مباحات اجتناب
نکند چه ارخای عنان در ارتکاب مباحات با شتباه مشتبهات میرساند
و مشتبه بمحرم نزدیک است و احتمال وقوع در آن قوی ترمن
حام حول الحمی یوشک ان یقع فیه پس اجتناب از محرمات موقوف
شد بر اجتناب از فضول مباحات پس در ورع اجتناب از فضول
مباحات نیز مرعی شد و ترقی و عروج وابسته بورع است
باتش آنست که اعمال راه وجهه است امتثال اوامر و اجتناب از
مناهی در امتثال اوامر قدسیان نیز شریکند اگر در امتثال ترقی واقع
شد قدسیانرا نیز واقع می شد و اجتناب از مناهی در قدسیان
نیست چه ایشان بالذات معصوم اند مجال مخالفت ندارند تا از آن
نهی کرده شود پس لازم آمد که ترقی وابسته بهمین جزو است و این

که از مریدان است کار او بی توسط شیخ مقتدا در خطر است

اجتناب سراسر مخالفت نفس است چه شریعت برای دفع هوای
نفسانی و دفع رسوم ظلمانی وارد شده است زیرا که مقتضای
طبیعت نفس یا ارتکاب محرم است یا فضولی که بانجام بمحرم رساند
پس اجتناب از محرم و فضول عین مخالفت نفس است اگر سوال کنند
که در امتثال اوامر نیز مخالفت نفس است زیرا که نفس نمی خواهد که
بعبادات اشتغال نماید پس امتثال نیز مستلزم ترقی باشد و چون
در ملایکه در امتثال مخالفت مفقود است سبب ترقی نشد فالقیاس
مع الفارق جوابش آنست که عدم رضاء نفس در اداء عبادات
بواسطه آنست که او خواهان فراغت خود است نمی خواهد که خود را
بچیزی مقید کرداند و این فراغت و عدم تقید نیز داخل محرم است
یا فضول پس در امتثال اوامر مخالفت با نفس از راه اجتناب از این
محرم یا فضول آمد نه از راه اداء اوامر فقط که ملایکه نیز دارند فالقیاس
صحیح پس هر طریقی که مخالفت نفس دران بیشتر است اقرب طرق است
و شک نیست که رعایت مخالفت نفس از سایر طرق در طریقه علیه نقشبندیه
بیشتر است چه این بزرگواران عمل بعزیمت اختیار کرده اند و از
رخصت اجتناب نموده و معلوم است که در عزیمت هر دو جز
اجتناب محرم و فضول مرعی است بخلاف رخصت که اجتناب
از محرم است و بس اگر گفته شود که تواند بود که سایر طرق نیز عزیمت
اختیار کرده باشند گوئیم که در اکثر طرق سماع و رقص است
که بعد از تحمل بسیار کار برخصت میرسد عزیمت را در ان هیچ مجال و
همچنین ذکر جهر که بیش از رخصت در ان متصور نیست و ایضا مشایخ

سلاسل دیگر در طرق خود بواسطه بعضی نیات حقانیه امور محدثه
پیدا کرده اند که بنهایت تصحیح در ان حکم برخصت است بخلاف اکابر
این سلسله علیه که سر موئی مخالفت سنت تجویز نکرده اند و ابداع
و احداث روا نداشته اند پس مخالفت نفس درین طریق اتم باشد
پس اقرب طرق باشد پس طالب را اختیار این طریق اولی وانسب
باشد چه راه بغایت اقربست و مطلب در کمال رفعت و جماعه از
متاخرین خلفاء ایشان ترک اوضاع این بزرگواران کرفته بعضی امور
درین طریق احداث نموده اند و سماع و رقص و جهر اختیار کرده منشاء
آن عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال
کرده اند که باین محدثات و مبتدعات تکمیل و تتمیم این طریقه مینمایند
و ندانسته اند که در تخریب و اضاعت آن می کوشند و الله یحق
الحق و هو یهدی السبیل

مکتوب دویست و هشتاد و هشتم به حقایق آگاه برادر حقیقی حضرت ایشان میان غلام محمد معصوم در یافته در بیان جذبه و سلوک و معارفی که مناسب این دو مقام کند بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد
جاءت رسل ربنا بالحق و ختمهم با فضلهم و اکملهم محمد الذی جاءت
بالصدق صلوات الله سبحانه و برکاته و تحیاته علیه و علیهم و علی من
تابعهم اجمعین الی یوم الدین چون دیده شد که طالبان بواسطه
دنائت همت و پستی فطرت و عدم دریافت صحبت شیخ کامل مکمل
مسلک طویل را و مطلب رفیع را به تقصیر و مقصد وضیع فرود آورده
اند و هر چه ایشانرا در راه میسر می شده از حقیر و نقیر اکتفا نموده

وهمانرا مقصد پنداشته وخود را الحصول آن کامل ومکمل انگاشته
احوالی که منتهیان راه و واصلان درگاه از انجام کار ونهایت
روزگار خود بیان فرموده اند این جماعت پست فطرت باستیلای
قوت متخیله خود آن احوال کامله را بر احوال ناقصه خود تطبیق داده اند
همان قصه است ع بخواب اندر مگر موشی شتر شد از گجر
عمیق بقطره بلکه بصورت قطره واز دریاء عمان برشحه بلکه بصورت
رشحه قناعت کرده اند چون را بیچون تصور کرده اند واز بیچون
بچون آرام گرفته اند مانند را تخیل نموده از بی مانند [مانند] بمانند
گرویده اند احوال جماعه که بتقلید ایمان به بیچون آورده اند ولی
مانند را گرویده اند از احوال این طالبان سلوک تمام ناکرده
وتشنگان آرام بسراب گرفته بمراتب بهتر است واز محق تا مبطل واز
مصیب تا مخطی فرق بسیار است وای بر طالبان بمطلب نارسیده
که محدث را قدیم میدانند وچون را بیچون می انگارند اگر بکشف
غیر صحیح ایشانرا معذور ندارند وباین خطا وغلط مواخذه ننمایند
ربنا لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا مثلا شخصی طالب کعبه شد واز شوق
متوجه وصول آن گشت اتفاقا در اثناء راه خانه شبیه بخانه کعبه
در ابش آمد اگرچه آن مشابهة صوریست آن شخص خیال کرد که
کعبه است وهمانجا معتکف گشت وشخصی دیگر خواص کعبه را از واصلان
کعبه معلوم ساخته تصدیق بکعبه کرد این شخص هرچند گامی از طلب
براه نزده است اما غیر کعبه را کعبه ندانسته ودر تصدیق خود
محق است حال او از حال طالب مخطی مذکور بهتر است آری حال [طالبی]

که هر چند بمطلب نرسیده است اما غیر مطلب را مطلب ندانسته
از حال مقلد محق که قدمی در راه مطلب نزده است بهتر است چه او با وجود
حقیت تصدیق بمطلوب قطع مطلوب قطع مسافت راه مطلوب ولو
فی الجمله کرده است پس مزیت او را متحقق باشد وطایفه هم از ایشان
باین کمال خیالی ووصال وهمی خود را مسند شیخی واقتدا خلق کشیده اند و
بعلت منقصت خویش استعداد بسیاری از مستعدان کمالات را ضایع ساخته
اند وبشومی بروت صحبت خود جرأت طالبان از ایل گردانیده ضلوا
فاضلوا اضاعوا فاضاعوا این تخیل کمال واین توهم وصال در مجذوبان
سلوک ناکرده از سالکان بجذب نارسیده بیشتر است زیرا که
مبتدی ومنتهی در صورت جذب متشارکند وبظاهر در عشق
ومحبت متساوی اگرچه فی الحقیقه بایکدیگر هیچ مناسبت ندارند
واحوال یکدیگر از همدیگر جدا است ع چه نسبت خاک را با عالم
پاک ه در ابتدا هرچه هست معلول است وبرعرض مجمول
ودر انتها چون بحق است برای حق است تفصیل این سخن عنقریب
مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی این مشابهة صوری واین
مناسبت ظاهری باعث آن تخیل میشود وچون در طریقه علیه
نقشبندیه جذب بر سلوک مقدم است مجذوبان این طریق
را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این قسم تخیل واین نوع
توهم پر بسیار است وجمعی را هم از ایشان که احوال متقلبه در مقام جذبه حاصل میشود واز حالی بحالی میروند قطع منازل
چه سلوک وطی مسالک سیر الی الله می انگارند وبآن تقلبات
خود خود را مجذوب سالک میدانند بخاطر فاتر قرار یافت

که فقره چند نوشته شود در بیان حقیقت جذبه و سلوک و فرق
در میان این هر دو مقام با ذکر بعضی خواص ممیزه هر یک از دیگری
و فوق در میان جذب مبتدی و جذب منتهی و حقیقت مقام تکمیل
و ارشاد و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشند لیحق الحق و یبطل
الباطل و لو کره المجرمون فشرعت فیه بحسن توفیقه سبحانه و هو
سبحانه یهدی السبیل و نعم المولی و نعم الوکیل این مکتوب مشتمل است
بر دو مقصد و یک خاتمه مقصد اول در بیان معارفی که بمقام جذبه
متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه تعلق بسلوک دارد و در خاتمه
بیان بعضی علوم و معارف متفرقه است که طالبان را دانستن
آنها کثیر النفعت است مقصد اول بدانکه مجذوبان سلوک تمام
ناکرده هر چند جذب قوی داشته باشند و از هر راهی که منجذب
شوند داخل جرگه ارباب قلوب اند بی سلوک و تزکیه نفس از مقام
قلب نمی توانند گذشت و بمقلب قلب نپیوست انجذاب ایشان
انجذاب قلبی است محبتشان عرضی است نه ذاتی عرضی است
نه اصلی از نفس با روح درین مقام ممتزج است و ظلمت با نور
درین معامله مختلط بالکلیه از ضیق مقام قلب برآمدن و بمقلب
قلب پیوستن و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن بی تخلص روح
از نفس از برای توجه مطلوب و جدا شدن روح از نفس و فرود آمدن
او در مقام بندگی که متصور نیست تا مادام که این هر دو فی الحقیقه
مجتمع اند حقیقه جامعه قلبیه محکم و برپاست انجذاب خالص روحی
متصور نیست و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طی

مسالک سیر الی الله و تحقق سیر فی الله بلکه بعد از حصول مقام
فرق بعد الجمع که بسیر عن الله بالله تعلق دارد صورت بندد
هر گدائی مرد میدان کی شود پشه آخر سلیمان کی شود فظهر الفرق
بین جذب المنتهی و جذب المبتدی مشهود این مجذوبان ارباب
قلوب دربرده است این معنی را معلوم کنند یا نه و مشهود
شان درین کثرت نیست الا عالم ارواح که بلطافت و احاطه و
سریان بوجد خود بصورت شبیه است ان الله خلق آدم
علی صورته و باین مناسبت شهود روح را شهود حق میدانند
تعالی و تقدس و احاطه و سریان و قرب و معیت هم برین
قیاس است زیرا که نظر سالک عبور نمیکند مگر تا بمقام فوق
نه بمقام فوق فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است
پس نظرشان از مقام روح بالا نرود و مشهود جز روح امر
دیگر نباشد نظر بفوق روح موقوف است برسیدن بمقام روح
و محبت و انجذاب هم در رنگ شهود است شهود حق سبحانه
بلکه محبت و انجذاب بجناب قدس او و البته بحصول فنا است
که نهایت سیر الی الله معبر است هیچکس را تا نکرد او فنا
نیست ره در بارگاه کبریا اطلاق شهود درین مقام از تنگی میدان
عبارت است و الا کارخانه این بزرگواران با ورای و رای شهود
متعارف است همچنانکه مقصد ایشان بیچون و بیچگونه است اتصال
ایشان با و سبحانه نیز بیچون و بیچگونه است چون را به بیچون راه
نیست شعر لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه التقیا لی دین کیف لی قیاس

کثرت

هست رب الناس را با خابن ناس • احاطه وبطن و قرب و معیت
حق سبحانه نزد محققین ارباب سلوک که بنهایت کار رسیده اند
علمی است موافق علماء اهل حق شکر الله تعالی سعیهم حکم کردن بقرب
ذاتی و امثال آن نزد ایشان از بیحاصلی و دوری است نزدیکان
حکم بقرب نمیکنند بزرگی میفرماید • هر که گوید نزدیکم دور است
و هر که دور است نزدیک است • تصوف اینست علمی که متعلق
بتوحید وجود است منشاء آن انجذاب و محبت قلبی است ارباب
قلوب که جذب پیدا نکرده اند و براه سلوک قطع منازل مینمایند
این علم بایشان مناسبت ندارد و همچنین مجذوبانی که بسلوک از
قلب بکلیت متوجه بمقلب قلب اند ازین علوم تبری مینمایند
و مستغرق می باشند بعضی از مجذوبان باشند که هرچند براه سلوک
درایند و طی منازل نمایند اما تلاش ان از مقام مالوف قطع نشود
و در و بفوق پیدا نکنند امثال این علوم دامن ایشان نمی گذارد
و ازین ورطه نمی توانند بر آمد لهذا در عروج بمدارج قرب و صعود
بمعارج قدس کند و لنک اند ربنا اخرجنا من هذه القریة الظالم اهلها
واجعل لنا من لدنک ولیا واجعل لنا من لدنک نصیرا علامت وصول
بنهایت مطلب تبری ازین علوم است چه هرچند به تنزیه بیشتر مناسبت
پیدا شود عالم را با صانع بی مناسبت ترمی یابد این زمان عالم را عین
صانع دانستن و یا صانع را محیط عالم پنداشتن بالذات معنی ندارد
ما للتراب و رب الارباب معرفت حضرت خواجه نقشبند قدس الله
تعالی سره الاقدس فرموده اند که ما نهایت را در بدایت درج میکنیم معنی

این عبارت آنست که انجذاب و محبتی که منتهیان را در نهایت
میسر میشود درین طریق در انجذاب و محبتی که در ابتدا پیدا می شود
مندرج است زیرا که انجذاب منتهی انجذاب روحی است و جذب
مبتدی جذب قلبی و چون قلب برزخ است میان روح و نفس
پس در ضمن جذب قلبی جاذب روحی نیز حاصل است و تخصیص کردن
این اندراج را باین طریق هرچند این معنی در جمیع جذبات حاصل است
بنابران است که اکابر این خانواده طریقی از برای حصول این
معنی وضع نموده اند و مسلکی از برای وصول این مطلب تعین کرده
اند و دیگران از این معنی بر سبیل اتفاق میسر میشود و ضابطه بدست
ندارند و ایضا این بزرگواران را در مقام جذبه شان خاص است
که دیگران از اینست و اگر هست نادر است و لهذا بعضی ایشان را
درین مقام بی آنکه قطع منازل سلوک نمایند فنائی و بقائی شبیه
بفنا و بقاء ارباب سلوک حاصل میشود و شمه ای از مقام تمکین
که شبیه بمقام سیر عن الله بالله است نیز بدست می آید که با کسی
ترتیب مستعدان مینمایند تحقیق این مبحث عنقریب تحریر خواهد یافت
انشاء الله تعالی انجا دقیقه ایست باید دانست که روح را پیش از
تعلق ببدن نحوی از توجه معصوم حاصل بود چون ببدن متعلق گشت
آن توجه زایل شد اکابر این سلسله علیه طریقی از برای ظهور آن توجه
سابق وضع نموده اند لیکن چون روح متعلق ببدن است توجه قلبی
حاصل میشود که جامع توجه نفس و روح است و شک نیست که
توجه روحی در توجه قلبی مندرج است اما توجه روحی که منتهیان را نسبت

اینجا دقیقه ایست

بعد از فنا روح است و بقای او بوجود حقانی که معبر ببقای بالله
است و توجه روحی که درضمن توجه قلبی است بلکه توجه روح
که پیش از تعلق ببدن بود نیز توجهی است که با وجود هستی روحست
که فنا باو راه نیافته است و فرق درمیان توجه روح با وجود
هستی روح و توجه روح با فنای روح بسیار است پس نهایت
کشش آن توجه روحی مندرج را باعتبار آنست که توجه روحیت
که در نهایت همین توجه میماند و بس پس مراد از اندراج نهایت صورت نهایت است
در بدایت اندراج صورت نهایت است در بدایت نه حقیقه
نهایت که اندراج او در بدایت محال است تواند بود که عدم
اتیان لفظ صورت برای ترغیب طلبه این طریقه علیه بوده باشد و الحقیقه
با حقیقت بعون الله تعالی و سابقان که انجذاب ایشان بی تعمل و
کسب است بلکه بتوجه و حضور آمده اند آن انجذاب نیز قلبی است
و اثری است از توجه سابق روح که بالکل بواسطه تعلق ببدن
زایل نشده است کسب و تعمل از برای ظهور توجه سابق جماعه
جماعه راست که بواسطهٔ این تعلق توجه سابق را فراموش کرده اند
کسب گویا از برای تنبه بر توجه سابق است و تذکر است مر آن
دولت گم شده را لیکن نسیان توجه سابق از سابقان مذکورین
لطیف الاستعداد واند چه نسیان توجه سابق بالکلیه از توجه کلی
بمتوجه الیه بالفعل و کم شدن دران خبر میدهد و عدم نسیان
توجه نه چنین است غایت ما فی الباب در سابقان آن توجه
شمول و سریان در کلیه ایشان پیدا میکنند و بدنشان نیز حکم

روحشان

روحشان میگیرد و کما هو شان المحبوبین المرادین اما فرق درمیان
شمول محبوبان و شمول سابقان دو رنگ فرق میان حقیقت شی
و صورت شی است کما هو الظاهر علی اربابه آری محبان واصل
و مریدان کامل را این قسم شمول نیز متحقق است لیکن کالبرق است
و ایشان را نسبت شمول دائمی خاصه محبوبان است معرفت مجذوبان
ارباب قلوب چون در مقام قلب تمکن و رسوخ پیدا کنند و معرفتی
و صحوی که مناسب آن مقام است ایشان را میسر شود می توانند
که طالبان را افاده رسانند و در صحبت ایشان انجذاب و محبت قلبی
جماعه طلاب را حاصل شود هر چند از ایشان بکمال نرسند چه ایشان
خود بحد کمال نرسیده اند دیگری را واسطه حصول کمال نمی توانند
شد مشهور است که از ناقص کامل نیاید افاده ایشان هر قدر که باشد
بیش از افاده ارباب سلوک است هر چند نهایت سلوک رسند
و جذب منتهیان پیدا کنند اما بمقام قلب ایشان از الطریق سیر عن الله
بالله فرو نیاورده باشند چه منتهی غیر مرجوع بعالم مرتبه تکمیل
و افاده ندارد چه او را بعالم مناسبتی و توجهی نمانده تا افاده تواند
نمود و شیخ مقتدا را که برزخ می گویند باعتبار آنست که او در مقام
برزخیت که مقام قلب است فرود آمده است و از هر دو جهت روح
و نفس حظی فرا گرفته از جهت روح از فوق استفاده میکند و از
جهت نفس بمادون خود افاده مینماید زیرا که او را توجه حق سبحانه
با توجه خلق جمع شده است که هیچکدام حجاب دیگری نیست پس
افاده و استفاده معا او را حاصل است بعضی از مشایخ ازین برزخیت

برزخیت بین الحق والخلق میخواهند وشیخ برزخ را جامع بین التشبیه
والتنزیه میگویند پوشیده نماند که این قسم برزخیت که مبنای آن
برسکر است لایق مقام شیخی که مبنای آن بر صحو است نیست زیرا که
نفس شان درین مقام در غلبات انوار روح مندرج است وهمان
اندراج منشا سکر شده است ودر مقام برزخیت قلب نفس
وروح از یک دیگر جدا است پس ناچار سکر را دران گنجایش
نباشد بلکه انجا همه صحو است که مناسب مقام دعوت است ابدا
وشیخ کامل را چون در مقام قلب فرود می آرند بواسطه برزخیت
مناسب بعالم پیدا میکند وواسطه حصول کمالات ان مستعدان میشود
ومجذوب متمکن نیز چون بلا در مقام قلب است بعالم مناسبت دارد
وتوجه را از مریدان دریغ نمی دارد از انجذاب ومحبت اگر چه
قلبی باشد نیز بفیضی بدست آورده است لاجرم راه افاده بروی
گشاده است بلکه گوییم کمیت افاده مجذوب متمکن بیش از کمیت
افاده مجذوب متمکن بیش از کمیت افاده مشهی مرجوع است
وکیفیت افاده مشهی زیاده از کیفیت افاده مجذوب زیرا که
مشهی مرجوع را هر چند بعالم مناسبت پیدا شده است اما در صورت
است فی الحقیقه جدا است منصبغ برنگ اصل است و باقی است
باوو این مجذوب را مناسبت بعالم فی الحقیقه است واز جمله افراد
عالم است و باقی است ببقایی که عالم بآن بقا باقی است پس
ناچار طالبان بواسطه مناسبت حقیقی از مجذوب بیشتر فایده گیرند
واز مشهی مرجوع کمتر لیکن افاده مراتب کمالات ولایت مخصوص

به مشهی است پس لاجرم در کیفیت افاده مشهی راجح باشد وایضا
مشهی را فی الحقیقه همت وتوجه نیست ومجذوب صاحب همت
وتوجه است بهمت وتوجه کار طالب را پیش می برد هر چند بکار کمال
نرسانند وایضا نهایت توجهی که طالبان را از مجذوبان حاصل میشود
همان توجه سابق روح است که فراموش کرده بودند ودر صحبت ایشان
بیاد ایشان آمده وبطریق اندراج در توجه قلبی حاصل گشته بخلاف
توجهی که در صحبت مشهیان پیدا میشود توجه حادث است که پیشتر
اصلا موجود نبود وموقوف بود بر فنای روح بلکه بر بقای او بوجود
حقانی پس لابد توجه اول اسهل الحصول باشد وتوجه ثانی متعسر
الوجود هر چه اسهل است بیشتر است وهر چه متعسر است کمتر
ازینجاست که گفته اند در تحصیل جهة جذبه شیخ مقتدا واسطه نیست
چه آن نسبت او را اول حاصل شده بود که بواسطه نسیان به تنبیه
وتعلیم محتاج گشته لهذا این شیخ را شیخ تعلیم میگویند نه شیخ تربیت
ودر جهت سلوک از برای قطع منازل سلوک شیخ مقتدا در کار است
وتربیت آن ضروری شیخ مقتدا نشاید که این قسم مجذوب متمکن را
بافاده عام رخصت بدهد ودر مقام تکمیل وشیخی نشاند چه بعضی از طالبان
باشند که استعداد ایشان بلند افتاده باشد وقابلیت کمال وتکمیل بر وجه
اتم داشته باشند ودر صحبت داشته این مجذوب اگر افتند تحمل که آن
استعداد ضایع شود وآن قابلیت برطرف گردد ومثلا زمینی که
قابلیت تمام از برای زراعت گندم داشته باشد اگر تخم جید گندم
دران زمین اندازند باز باندازه استعداد نیکو می آرد واگر دران

زمین تخم روی کندم یا تخم نخود اندازند چه جای بار که مسلوب القابلیت
کردد و اگر بالفرض شیخ مقتدا مصلحت در رخصت او بیند و معنی
افاده در وی یابد باید که افاده او مقید سازد به بعضی قیود مثل
ظهور مناسبت طالب بطریق افاده او و عدم اضاعت استعداد
این در صحبت او و عدم طغیان نفس او در ریاست و اقبال
چه هوای نفسانی از وی زایل نشده است بواسطهٔ عدم تزکیه
نفس و چون معلوم کند که طالب از وی بنهایت افاده او رسیده است
و در استعداد طالب هنوز قابلیت ترقی است باید که بوی این
معنی را ظاهر سازد و او را رخصت بدهد تا کار خود را از شیخ
دیگر باتمام رساند و خود را منتهی نداند و باین حیله راه زنی
مردم نکند و امثال این شرایط که مناسب وقت و حال او و اند بسیار
مذکور سازد و بآن وصیت تمام نموده رخصت بدهد اما منتهی مرجوع
را افاده و تکمیل محتاج باین قیود نیست چه او را بواسطه جامعیت
بجمیع طرق و استعدادات مناسبت است هر کس از وی بقدر استعداد
و مناسبت بهره تواند گرفت هر چند تفاوت در سرعت و بطوء بواسطه
قوت مناسبت و ضعف آن در صحبت شیوخ و مقتدایان نیز متصور
است اما در اصل افاده متساوی الاقدام اند شیخ مقتدا را در وقت
افاده طالب التجا بجناب حق سبحانه و اعتصام بحبل متین او و خوفا
لمکره سبحانه فی ضمن هذا الاشتهار لازم است و این التجا چه درین
امر بلکه در جمیع امور در همه اوقات حق سبحانه و تعالی او را اعطا ۷
فرموده است در هیچ وقتی از اوقات و در هر فعلی از افعال از وی

مشتک نمیشود و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم **مقصد ثانی** در بیان آنچه تعلق بسلوک دارد بدانکه
طالبی چون بطریق سلوک متوجه فوق گردد و اگر باسمی که رب آن
اوست برسد و در آن فانی و مستهلک گردد و اطلاق فنا بروی درست
چون آید بعد از بقا بآن اسم اطلاق بقا بروی مسلم است و بآن
فنا و بقا برتبه اولی از ولایت مشرف میگردد و لیکن اینجا تفصیل
است که بسط سخن در آن ضروری است تمهید فیضی که از ذات نوعی است
تعالی و تقدس میرسد دو نوع است که بایجاد و ابقا و تخلیق
و ترزیق و احیا و اماتت و امثال آنها تعلق دارد و نوع دیگر بایمان
و معرفت و سایر کمالات مراتب ولایت و نبوت متعلق است
نوع اول از فیض بتوسط صفات است و بس نوع ثانی بعضی را
بتوسط صفات است و بعضی دیگر را بتوسط شیونات و فرق
در میان صفات و شیونات بسیار دقیق است لا یظهر الا علی الاحاد
من الاولیاء المحمدی المشرب و لم یعلم انه تکلم به احد با الجمله صفات
در خارج موجود اند بوجود زاید بر ذات تعالی و تقدس و
شیونات مجرد اعتبارات اند در ذات عز سلطانه این مبحث بمثالی
روشن گردد آب مثلا بالطبع از بالا بپایان فرود می آید این فعل
طبیعی در وی باعتبار حیوة و علم و قدرت و ارادت پیدا میکند
چه ارباب علم بواسطه ثقل خود از بالا بپایان می آید و توجه بفوق بمقتضای علم
نمیکند و علم تابع حیوة است و اراده تابع علم و قدرت نیز تابع
شد چه اراده تخصیص احد المقدورین است این اعتبارات در ذات

اب بمنزله شیونات است اگر با وجود این اعتبارات صفات
زائده در ذات اب اثبات کرده شود بمنزله صفات موجود است
بوجود زاید آب به اعتبارات اول حی و عالم و قادر و مرید نمی توان
گفت از برای این اسامی ثبوت صفات زایده در کار است پس
آنچه در عبارت بعضی مشایخ در اثبات اسامی مذکوره از برای آب
واقع شده است مبنای آن عدم فرق است میان شیونات
وصفات و همچنین حکم به نفی وجود صفات نیز محمول است بر عدم
آن فرق و فرق دیگر در میان شیون و صفات آنست که مقام
شیون مواجه ذی الشان است و مقام صفات نه چنین است
محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و اولیائی که بر قدم
وی اند رضوان الله تعالی علیهم اجمعین وصول فیض ثانی ایشان را
بتوسط شیونات است و سایر انبیا و جماعه که بر اقدام ایشانند
صلوات الله و برکاته علی نبینا و علیهم و علی جمیع اتباعهم وصول
این فیض بلکه فیض اول هم ایشان را بتوسط صفات است پس
گوئیم اسمی که رب آن سرور است علیه الصلوات والسلام و
واسطه وصول فیض دویم است ظل شان العلم است و این
شان جامع جمیع شیون اجمالی و تفصیلات و آن ظل معبر بقابلیت
ذات تست تعالی و تقدس مر شان علم را بلکه جمیع شیون اجمالی و تفصیلی
را لیکن باعتبار شمول شان علم مر اینها را باید دانست که این
قابلیت اگرچه برزخ است میان ذات عزشانه و میان شان العلم
اما چون یک جهت او بیرنگ است و آن جهت ذات است تعالی شانه

در برزخ است نیز رنگ آن پیدا میشود پس آن برزخ برنگ
جهت دیگر شان العلم است منصبغ است پس ناچار از ظل آن
شان گفته شد و ایضا ظل شی عبارة از ظهور شی است اگرچه شبه
و مثال باشد در مرتبه دویم و چون حصول برزخ بعد حصول ظ[ر]
فین است لاجرم این برزخ در وقت مکاشفه در تحت آن شان
منکشف میشود پس باعتبار این ظهور ربا تاخر اطلاق ظلیت مناسب
افتاده و طایفه از اولیاء الله که بر قدم وی اند صلی الله تعالی
علیه و علیهم و سلم و بارک اسمائی که ارباب ایشانند در وصول
فیض ثانی ظلال آن قابلیت جامعه اند و کالتفاصیل اند مر آن ظل مجمل
را اما ارباب سایر انبیا صلوات الله و تسلیماته علی نبینا و علیهم و واسطه
وصول فیض اول و ثانی ایشان را قابلیات اتصاف ذات تست عز
سلطانه بصفات موجوده زایده و طایفه که بر اقدام ایشانند
ارباب ایشان صفات است در حق وصول فیض اول و ثانی
و واسطه وصول فیض اول مر آن سرور را علیه الصلوة والسلام
قابلیت اتصاف ذات تست تعالی و تقدس مر جمیع صفات را گوئیا
قابلیاتی که وسایل فیوض سایر انبیا اند صلوات الله و برکاته علی
نبینا و علیهم ظلال این قابلیت جامعه اند و کالتفاصیل اند مر آن
جامع مجمل را و طایفه که بر قدم آن سرور اند علیه و علیهم الصلوة و التحیة
و سایر وصول فیض اول نیز ایشان را جدا است که صفات شد پس محمد
یان را وسایل وصول فیض اول جدا اند از وسایط وصول فیض ثانی
بخلاف دیگر ان را که یکی است بعضی از مشایخ قدس الله تعالی

اسرار هم که رب آنحضرت را علیه الصلوة والتحیة در قابلیت اتصاف
منحصر ساخته اند منشاء آن عدم فرق است میان شیون و صفات
بلکه عدم علم است بمقام شیون والله یحق الحق وهو یهدی السبیل
پس محقق شد که رب آنحضرت علیه الصلوة والسلام والتحیة رب
الارباب است هم در مقام شیون وهم در خانه صفات و واسطه
وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که وصول فیض مراتب
کمالات ولایت آن حضرت علیه الصلوة والسلام از ذات است
بی توسط امر زاید چه شیون عین ذاتند اعتبار زیادتی در ایشان
از منتزعات عقل است لهذا تجلی ذاتی مخصوص او گشت و تجلی
تابعان او چون از راه او فیض میگیرند ذاتی شان نیز ازین مقام نصیبی
بدست آمد و دیگر آنرا چون وسایط صفاتی درمیان است و صفات
بوجود زاید موجودند حاجز حصین درمیان افتاد و تجلی صفاتی نامزد
ایشان گشت باید دانست که قابلیت اتصاف هرچند اعتبارات
وجود زاید ندارد چه صفات موجودند نه قابلیات اینها اما
چون قابلیات در رنگ برازخند میان ذات و صفات بلکه میان
شیون و صفات و برزخ رنگ طرفین خود میگیرد قابلیات
نیز رنگ صفات گرفته حائلیة پیدا کرده اند فراق و وصلت
اگر اندک آندک نیست درون دیده اگر نیم موست بسیار است
ازین بیان لایح گشت که ظهور ذات تعالی و تقدس بی پرده مبنای
تجلی شهودی نیست لیکن تجلی وجودی را منافی است لهذا آنحضرت را
علیه الصلوة والسلام والتحیة در جانب وصول فیض وجوه کمالات

ولایت حایلی در میان نیامد و در جانب وصول فیض وجودی
حایلی در میان آمد که قابلیت اتصاف است چنانکه گذشت
گفته نشود که چون شیون و قابلیات اینها از اعتبارات عقل
باشند وجود ذهنی ثابت شد و از آن حجاب علمی لازم آمد غایت
ما فی الباب حجب صفات خارجی است و حجب شیون علمی زیرا که
گوئیم موجود ذهنی درمیان دو موجود خارجی پرده نمی شود
موجود خارجی را پرده نمیشود مگر موجود خارجی و لو سلم
فالحجاب العلمی یمکن ارتفاعه عن البین لحصول بعض المعارف
بخلاف الخارجی فانه لا یمکن زواله چون این مقدمات معلوم گشت
پس بدانکه اگر محمدی است منتهای سیر او که مسمی بسیر الی الله است
تا ظل شان است که اسم اوست و بعد از فنا در آن اسم بفناء
فی الله مشرف میگردد و اگر بآن اسم باقی گشت بقای بالله او را ۲۰
میسر شد و باین فنا و بقا در مرتبه اولی از ولایت خاصه محمدیه
علی صاحبها الصلوات والسلام والتحیة داخل میشود و اگر محمدی
مشرب نیست بقابلیت صفت یا بنفس صفت که رب اوست میرسد
و اگر درین اسم فانی گشت فانی فی الله بروی اطلاق نباید کرد
و همچنین بر تقدیر بقا بآن اسم باقی بالله نیست چه اسم الله
که عبارت از مرتبه ایست که جامع جمیع شیون و صفات است
و چون در جهت شیون زیاده اعتباریست چه عین ذاتند
و عین یکدیگر پس فنا در یک اعتبار فنا در جمیع اعتبارات است
بلکه فنا در ذات است تعالی و تقدس و همچنین بقا بیک اعتبار بقا بجمیع

اعتبار انست پس فانی فی الله و باقی بالله درین صورت گفتن
درست میشود بخلاف در جانب صفات که موجود و ند بوجود زاید
بر ذات مغایرت اینها با ذات عز سلطانه بایکدیگر تحقیقی است پس
فنا در یک صفت مستلزم فنا در جمیع نیست و هکذا الحال فی البقاء پس
ناچار این فانی را فانی فی الله نباید گفت و باقی را باقی بالله نه بلکه
مطلق فانی و باقی توان گفت یا مقید بصفتی یعنی فانی در صفت علم یا
باقی بآن صفت پس ناچار فنا محمدیان اتم آمد و بقاء ایشان اکمل والفنا
عروج محمدی چون بجانب شیون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی
نیست عالم ظل صفات است نه ظل شیون پس فنای سالک در شانی
مستلزم فنای مطلق او باشد بنهجی که هیچ نقار وجود سالک و اثر او
نماند و همچنین بر تقدیر بقا بتمامی خود بآن شان باقی میگردد بخلاف
فانی در صفت که بتمام از خود نمی بر آید و اثرش زایل نمی گردد چه وجود
سالک اثر همان صفت است و ظل آن پس ظهور اصل ماحی وجود
ظل بالکل نباشد و بقا باندازه فنا است پس محمدی از رجوع بصفات
بشریت امین باشد و از خوف رو محفوظ چه او بکلی از خود بر آمده
و باو سبحانه و تعالی باقی گشته در این محل عود ممنوع باشد بخلاف
در صورت فنای صفاتی که عود در آنجا بواسطه بقای اثر وجود سالک
ممکن است از ینجا توان دید و اختلافی که در میان مشایخ در جواز رجوع
واصل و عدم جواز آن واقع است حق آنست که اگر محمدی است
محفوظ است از عود و الا در خطر است و همچنین است اختلافی
که در زوال اثر وجود سالک بعد از فنا او واقع است بعضی بزوال عین

واثر قایل گشته اند و بعضی دیگر زوال اثر را جایز نداشته اند
حق درین باب نیز تفصیل است اگر محمدی است عین و اثر هر دو را
کم می سازد و غیر او را اصلاً اثر زایل نمیشود چه صفت که اصل اوست
باقی است پس زوال ظل آن راساً ممکن نباشد اینجا دقیقه ایست
باید دانست که مراد از زوال عین و اثر زوال شهودی است
نه وجودی چه قول بزوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است
و جماعه ازین طایفه زوال وجودی تصور کرده از زوال اثر ممکن
گریخته اند و از الحاد و زندقه دانسته والحق ما حقیقت با علامه سبحانه
عجب است که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قایل
گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ حکم بزوال اثر مستلزم
الحاد و زندقه است بالجمله زوال وجودی در عین و اثر محال است
و شهودی در هر دو ممکن ملک واقع لیکن مخصوص بمحمدی مشربست
پس محمدیان بتمام از قلب می بر آیند و بمقلب قلب می پیوندند از تقلب
احوال آزادند و از رقیت ماسوای بالکلیه محرر و دیگر ازا چون وجود
آثار را منکر است و تقلب احوال نقد وقت مخلصی از مقام قلب
ندارند چه وجود آثار و تقلب احوال از شعب تلو حقیقت جامعه قلبیه
است پس شهود دیگران همیشه در پرده باشد چه قدر که از بقایا
یا مگر وجود سالک ثابت است پرده مطلوب همان قدر است
و چون اثر باقی است پرده همان اثر است معرفت اگر سالک
از راه سلوک غیر متعارف در مرتبه از مراتب فوق اسمی که رب
اوست برسد ولی آنکه بآن اسم رسد در آن مرتبه فانی و مستهلک

نسخه و مطلب ۲

کرود فنا فی الله و راین صورت کفتن نیز درست است و همچنین است
بقا بآن مرتبه پس تخصیص فنا فی الله آن اسم باعتبار انست که آن مرتبه
اولی است از مراتب سایر افنیه **معرفت** سلوک انواع است
بعضی را بی تقدم جذبه است و بعضی دیکر را جذبه بر سلوک شان مقدم است
و جماعه را در اثنا قطع منازل سلوک جذبه حاصل میشود و جمعی را طی منازل
سلوک میسر میکردد واما تا بجذبه نرسند تقدم جذبه محبوبان راست
و باقی اقسام بمحبین تعلق دارد و سلوک محبان عبارت از طی مقامات
عشره مشهوره است بترتیب و تفصیل و در سلوک محبوبان خلاصه
مقامات عشره حاصل میشود لا بترتیب و تفصیل کاری ندارند علم بوحدت
وجود و مانند آن از احاطه و سریان و معیت ذاتیه که جذبه مقدم یا متوسط
والبته است سلوک خالص و جذبه منتهیان را با مثال این علوم مناسبت
نیست چنانکه بالا کذشت و حق الیقین منتهیان را نیز بعلوم مناسبه توحید
وجود مناسبت نیست هر جا بیان حق الیقین بمقام مناسب ارباب توحید
وجود کرده اند آن حق الیقین مجذوبان مبتدی یا متوسط است
معرفت بعضی مشایخ فرموده اند که چون کار طالب بجذبه بر رسید بار
بعد از آن راهبر همان جذبه است و بس یعنی احتیاج بتوسط راهبر دیکر ندارد
و همان جذبه کافی است اکر ازین جذبه جذبه سیر فی الله اراده نموده اند
بلی کافی است اما نقط راهبر منافی ازین اراده است چه بعد از سیر فی الله
مسافتی نیست که در قطع آن براهبر محتاج باشند و همچنین جذبه مقدم هم
مراد نیست چنانکه متبادر از عبارت است پس ناچار جذبه متوسط
اراده نموده باشند و کفایت او در وصول مطلوب معلوم نمیشود

کاری ندارند علم بوحدت وجود
و مانند آن از احاطه و سریان
و معیت ذاتیه

چه بسیاری از متوسطان در وقت حصول این جذبه باز عروج
بفوق تقاعد نموده اند و همان جذبه را جذبه نهایت انکاشته
اکر کافی می بود در اثنا راه نمیکذاشت آری جذبه متقدم چون
بمحبوبان تعلق دارد و اکر کافی باشد کنجایش دارد و محبوبان را انقلاب
عنایت خواهند کشید و در اثنا طریق نخواهد کذاشت اما این کفایت
در حق جمیع جذبات متقدم ممنوع است جذبه که انجام کار او بسلوک
کشد کافی است و اکر بسلوک نیاید مجذوب ابتر است از محبوبان نیست
خاتمه طایفه از مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم کفته اند که تجلی
ذاتی مذهل شعور است و معطل حس بعضی از ایشان از حال خود خبر
کفته اند که وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی بی حس و حرکت افتاده
بودند و مردم مرده می انکاشتند و بعضی دیکر منع کلام و خبر آن
در تجلی ذات کرده اند حقیقت این سخن آنست که این تجلی ذات در پرده
اسمی است از اسما و بقا پرده بواسطه بقایای اثر وجود صاحب
تجلی است و آن بی شعوری بواسطه آن بقیه است اکر بتمام فانی
میکشت و بیقا بالله مشرف میشد آن تجلی هرکز او را بی شعور
نمی ساخت **شعر** یحرق بالنار من یمس به ٭ ومن هو النار کیف تحرق
اول ماس نار است هر آئینه بسوزد و متلاشی شود و ثانی عین نار است
فکیف یحرق بلکه کوئیم آن تجلی ذات نیست داخل تجلی ذات که مخصوص
آنحضرت است علیه الصلوة والسلام والتحیة تجلی بی پرده است
و علامت پرده بی شعوری از وجود است و دلیل بی پردکی شعور است
و شعور در کمال حضور است بزرکی از حال صاحب این تجلی که بالاصالة

والاستقلال مخصوص بسرور عالم انبیاست چنین خبر داد علیه الصلوة
والسلام آنجا که گفته موسی بهوش رفت بیک پرتو صفات
تو عین ذات می نگری در تبسمی و همین تجلی ذاتی که بهره ده است
محبوبان را دایمی است و محبان را برقی زیرا که ابتدا محبوبان را که
از روحشان گرفته اند آن نسبت در کلیه ایشان سرایت کرده است
و در محبان این سرایت بر سبیل ندرتست و آنچه در حدیث
نبوی علیه من الصلوات اتمها و من التحیات اکملها واقع شده است
لی مع الله وقت لا مراد از وقت نه این تجلی برقی است زیرا که
این تجلی در حق آن سرور که پادشاه مراد آنست علیه الصلوة والسلام
دایمی است بلکه نوعی از خصوصیت درین تجلی دایمی است که آن
بر سبیل قلت واقع است کما لا یخفی علی اربابه معرفت مشایخ
قدس الله تعالی اسرارهم در بیان حدیث لی مع الله وقت
لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل دو طایفه اند جمعی از وقت
وقت مستمر اراده نموده اند و جمعی دیگر به ندرت وقت قایل
گشته و حق آنست که باوجود استمرار وقت وقت نادر نیز متحقق است
کما مرت الاشارة الیه آنفا و نزد این حقیر تحقق آن وقت نادر در
وقت اداء نماز است و همانا که آن سرور علیه الصلوة والسلام
در حدیث قرة عینی فی الصلوة بآن اشارت فرموده است
وایضا آن سرور فرموده علیه الصلوة والتحیة اقرب ما یکون
العبد من الرب فی الصلوة و قال تبارک و تعالی واسجد و
اقترب پس در هر وقتی که قرب الهی جل شانه بیشتر است گنجایش

غیر دران وقت مشتق تر است و آنچه بعضی از مشایخ قدس الله
تعالی ارواحهم فرموده اند و از قوت حال خود و استمرار آن
چنین خبر داده است حیث قال حالی فی الصلوة کحالی قبل الصلوة
فالاحادیث المذکورة بل النص المذکور ینفی المساوات والاستمرار
لابد دانست که استمرار وقت متحقق است سخن در آنست که باوجود
استمرار حالتی نادره هم واقع است یا نه جمعی را که بر ندرت
وقت اطلاع نداده اند بنفی آن قایل گشته اند و جمعی دیگر را که
از آن مقام بهره داده اند بآن اعتراف نموده اند والحق کسی را
که بطفیل آن حضرت علیه الصلوة والتحیة در نماز جمعیت داده اند
و از دولت قرب خود بی ارزانی داشته اقل قلیل اند رزقنا الله
بکمال کرمه النصیب من هذا المقام بحرمة محمد علیه و علی آله الصلوة
والتحیة والسلام معرفت منتهیان ارباب صفات در علوم و معارف
بمجذوبان نزدیک یکند و در شهود هر دو شان نیز یک رنگ چه هر دو
از ارباب قلوب اند غایت ما فی الباب ارباب صفات از تفاصیل
مطلع اند بخلاف مجذوبان وایضا ارباب صفات بواسطه سلوک
در عروج بفوق قرب بیشتر دارند از مجذوبان عروج ناکرده لیکن
محبت اصل دامنگیر شان است اگرچه حجب در میان است چه عجب
اگر بحکم المرء مع من احب در مجذوبان نیز قرب و معیت اصل اعتبار
کرده شود پس مجذوبان در محبت مناسبت بمحبوبان دارند چه حب
ذاتی و لو کان مع الحجب در مجذوبان نیز متحقق است معرفت در عبارت
بعضی ازین طایفه واقع است که اقطاب را تجلی صفات است و افراد را

وافراد را تجلی ذات درین هیچ سخن مجال تامل است چه قطب
محمدی مشرب است مجدبا نرا تجلی ذات است اری درین تجلی نیز بقا
باللہ قربی که افراد راست اقطاب را نیست اما هر دو را
از تجلی ذات نصیب است مگر آنکه گوئیم از اقراب قطب ابدال
مراد داشته باشند که بر قدم حضرت اسرافیل است نه بر قدم حضرت
محمد صلی الله علیه وسلم معرفت ان الله خلق آدم علی صورته الله
تعالی بیچون و بیچگونه است روح آدم را که خلاصهٔ اوست بر صورت
بیچونی و بیچگونگی آفرید پس همچنانکه حق سبحانه و تعالی لامکانی است
روح نیز لامکانی آمد و نسبت روح با بدن همچو نسبت اوست
تعالی و تقدس با عالم نه داخل است نه خارج نه متصل است
نه منفصل بیش از قیومیت نسبتی مفهوم نمی شود هر ذره از ذرات بدن
را مقوم روح است همچنانکه الله تعالی قیوم عالم است قیومیت
او تعالی مر بدن را بواسطهٔ قیومیت روح است مر فیض که وارد میشود
محل ورود آن فیض ابتدا روح است و بواسطهٔ روح آن فیض
ببدن میرسد و چون روح بصورت بیچون و بیچگونگی آفریده شد
لاجرم بیچون و بیچگون حقیقی را در وی گنجایش آمد لا یسعنی ارضی
ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المومن چه ارض و سما با وجود
وسعت و فراخی چونکه داخل دایره مکان اند و بداغ چونی و چگونگی
متسم گنجایش لامکانی که مقدس از چندی و چونی است ندارند
لامکانی در مکان گنجایش ندارد بیچون در چون آرام نمی گیرد
پس ناچار گنجایش در قلب عبد مومن که لامکانی است و مبرا

از چندی و چونی متحقق گشت تخصیص بقلب مومن بنا بر انست
که قلب غیر مومن کامل از اوج لامکانی فرود آمده است و گرفتار چندی
و چونی شده و حکم آن گرفته پس بواسطهٔ این نزول و گرفتاری چونکه
داخل دایرهٔ مکانی شده است و چونی پیدا کرده آن قابلیت را ضایع
ساخته است اولیک کالانعام بل هم اضل و از مشایخ هر که از وسعت
قلب خود خبر داده است مرادش لامکانیه قلب بوده باشد چه مکانی
هر چند وسیع است تنگ است عرش با وجود عظمت و فراخی چون مکانی
است هر آئینه در جنب لامکانی که روح است حکم دانه خردل دارد
بل اقل بلکه گوئیم این قلب چونکه محل تجلی انوار قدم شده است بلکه
بقای الهی یافته عرش و ما فیها اگر در وافتد متلاشی گردند و اثری از آنها
باقی نماند کما قال سید الطایفه فی هذا المقام ان المحدث اذا قورن بالقدیم
لم یبق له اثر این لباسی است یکتا که خاص بر قد روح دوخته اند
و ملایکه نیز این خصوصیت ندارند داخل دایرهٔ مکانند و متصف بچونی
لاجرم انسان خلیفهٔ رحمان آمد جل سلطانه بلی صورت شی خلیفهٔ شی است
تا بر صورت شی مخلوق نباشد خلافت شی را نشاید و تا خلافت را شایان
نباشد تحمل بار امانت اصل خود نتواند کرد لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه
قال تبارک و تعالی انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال
فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا کثیر
الظلم علی نفسه بحیث لا یبقی من وجوده و توابع وجوده اثرا ولا حکما
کثیر الجهل حتی لا یکون له ادراک یتعلق بالمقصود ولا علم له نسبة الی
المطلوب بل العجز عن الادراک فی ذلک الموطن ادراک والاعتراف

بالجمل معرفت اکثرهم معرفتًا بالله اشدهم تحیرا فیه **تنبیه**
اگر در بعضی عبارات لفظی که موهم ظرفیة یا مظروفیة است در شان
او تعالی وتقدس واقع میشود حمل بر تنگی میدان عبارت
می باید کرد و مراد کلام را مطابق آرای علمای اهل سنت می باید
داشت **معرفت** عالم چه صغیر و کبیر مظاهر اسما و صفات الهیه است
تعالی شانه و مرایای شیون و کمالات ذاتیه او سبحانه گنجی بود
مکنون و سری بود مخزون خواست که از خلا بملا عرض دهد و از اجمال
بتفصیل آرد عالم را آفرید تا دلالت کند بر اصل خویش و علامت
باشد بر حقیقة خود پس عالم را با صانع هیچ نسبتی نیست الا آنکه
عالم مخلوق اوست و دلیل است بر کمالات مخزونه او تعالی و تقدس
ماورای این هر حکمی که هست از جنس اتحاد و عینیت و معیت
و احاطه از سکر وقت و غلبه حال است و اکابر مستقیم الاحوال
که از قدح صحو ایشان نشئه ای ارزانی داشته اند ازین علوم مبری
و مستغنی اند اگرچه بعضی ایشان را در اثنای راه این علوم حاصل
میشود اما بالآخره ازینها میگذرانند و مطابق علوم شریعت
علوم لدنی بر ایشان ایراد میفرمایند مثالی از برای تحقیق این مبحث
بیان کنیم عالمی نحریر ذو فنونی خواهد که کمالات مخزونه خود را در
عرصه ظهور آرد و فنون مکنونه خود را بر ملا جلوه دهد ایجاد حروف
و اصوات نماید تا در پرده آن حروف و اصوات آن کمالات
را متجلی سازد و آن فنون را اظهار نماید پس درین صورت این
حروف و اصوات دوال را با معانی مخزونه ملکه با آن عالم موجد

هیچ نسبتی نیست الا آنکه آن عالم موجد اینها است و اینها دوال
اند بر کمالات مکنونه او حروف و اصوات را عین آن عالم
موجد یا عین آن معانی گفتن معنی ندارد و هم چنین حکم به احاطه
و معیت درین حادثه غیر واقع حادثه است معانی بهمان صرافت
مخزونه اند آری چون درمیان معانی و صاحب معانی و در
میان حروف و اصوات مناسبت دالیت و مدلولیت متحقق است
بعضی معانی زایده غیر واقعه در تخیل می آید فی الحقیقه آن عالم و
معانی مخزونه او از آن نسبت زایده منزه و مبرا است
و این حروف و اصوات در خارج موجود اند نه آنکه آن عالم
و معانی موجود اند و حروف و اصوات اوهام و خیالات اند
پس عالم که عبارت از ماسوی است در خارج موجود است
بالوجود الظلی والکون التبعی نه آنکه عالم اوهام و خیالات است
این مذهب بعینه سوفسطائی است که عالم را اوهام و خیالات
میدانند اثبات حقیقت در عالم نمودن عالم را از اوهام و خیالات
نمی برآرد و حقیقت موجود شده نه عالم زیرا که عالم ورای این حقیقت
مفروض است **تنبیه** مراد از مظهریت و مرآتیت عالم مر اسما و صفات را
مرآتیه اوست مر صور اسما و صفات را نه اسما و صفات را با
عیانها چه اسم در رنگ مسما محاذ هیچ مرآة نمی شود و صفت
همچون موصوف مقید هیچ مظهر نمی گردد در تنگنای صورت
معنی چگونه گنجد در کلبه گدایان سلطان چه کار دارد **معرفت**
کمل تابعان آن سرور را علیه الصلوة والسلام اگرچه بواسطه

اتباع آنحضرت علیه الصلوة والسلام والتحیة از تجلی ذات که با
الاصالة خاصهٔ آنحضرتست علیه الصلوة والسلام نصیب است
وسایر انبیا را علی نبینا وعلیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات
صفاتست وتجلی ذات اشرف است از تجلی صفات لیکن باید دانست
که انبیا را علی نبینا وعلیهم الصلوات والتحیات در تجلیات صفات
مراتب قرب حاصل است که کمل تابعان این امت را نیست
با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت مثلاً شخصی بمحبت جمال آفتاب
مدارج عروج را طی کرده بآفتاب برسد و در میان آفتاب
واو غیر از حایلی رقیقی نماند وشخصی دیگر با وجود محبت ذات
آفتاب در عروج بآن مراتب عاجز است هر چند میان او
وآفتاب حایلی در میان نیست شک نیست که شخص اول نزدیکتر
است بآفتاب وعالم تر است بکمالات دقیقه او پس در رهگذر
قرب بیشتر است ومعرفت زیاده تر فاضل تر است پس هیچ ولی
از اولیای این امت که خیر الامم است با وجود افضلیت پیغمبر
خویش بمرتبه هیچ نبی از انبیا نرسد اگر چه او را بواسطهٔ متابعت
پیغمبر خویش از مقام ما به الافضلیة نصیبی حاصل شود وفضل کل
انبیا راست اولیا طفیلی اند ولیکن هذا آخر الکلام الحمد لله سبحانه
وعلی جمیع نعمائه والصلوة والسلام علی افضل انبیا وعلی جمیع الانبیاء
والمرسلین والملائکة المقربین وعلی الصدیقین والشهداء والصالحین

مکتوب دویست وهشتاد وهشتم بسید انبیا سارنگپوری صدور
یافته در منع از ادای نوافل بجماعه مانند نماز عاشورا وشب قدر وشب
برات وغیرها وما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی شرفنا بمتابعة سید المرسلین وجنبنا من ارتکاب
المبتدعات فی الدین والصلوة والسلام علی من قمع بنیان الضلالت
ورفع اعلام الهدایت وعلی آله الابرار وصحبه الاخیار باید دانست
که اکثر مردم از خواص وعوام درین زمان در ادای نوافل اهتمام
تمام دارند ودر مکتوبات مساهلات مینمایند ومراعات سنن ومستحبات
را در آنها کمتر میکنند نوافل را عزیز میدارند وفرایض را ذلیل و
خوار کم است که فرایض را در اوقات مستحبه ادا نمایند ودر تکثیر
جماعه مسنونه بلکه در نفس جماعه تقیدی ندارند بتکاسل وتساهل
ادا ی نفس فرایض را غنیمت میشمارند وروز عاشورا وشب براة
وشب بیست وهفتم ماه رجب واول شب جمعه از ماه مذکور که
از الیلة الرغایب نام نهاده اند کمال اهتمام را مرعی داشته
بجمعیت تمام نوافل را بجماعة میگذارند وازآنیک ومستحسن می پندارند
[illegible] ونمیدانند که این از تسویلات شیطان است که
سیات را بصورت حسنات مینماید شیخ الاسلام هروی در حاشیه
شرح وقایه میفرماید که تطوع بجماعه وترک فرض بجماعه از حبایل
شیطانست بدانکه نوافل را بجمعیت تمام گذاردن از بدعت
های مذمومه ومکروهه است از آن بدعتها است که حضرت رسالت
خاتمیت علیه من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها در شان
آن فرموده است من احدث فی دیننا هذا فهو رد بدانک اداء
نفل بجماعت در بعضی روایات فقهیه مطلقا مکروه است ودر بعضی

دیگر کراهت مشروط بتداعی و تجمع است پس اگر بی تداعی یک
دو کس در ناحیه مسجد نفل را بجماعت گذارند روا باشد بی کراهت
و در سه کس اختلاف مشایخ است و در چهار کس باتفاق مکروه است
در بعضی روایات اصح آنست که مکروه است فی الفتاوی السراجیة
کره التطوع بالجماعة بخلاف التراویح والصلوة الکسوف و فی الفتا
وی الغیاثیة قال الشیخ الامام السرخسی رحمه الله سبحانه التطوع بجماعة
خارج رمضان انما یکره ان کان علی سبیل التداعی اما اذا اقتدی
واحد او اثنان لا یکره و فی الثالث اختلاف و فی الاربع یکره
بلا خلاف و ذکر فی الخلاصه التطوع بالجماعه اذا کان علی سبیل
التداعی یکره اما اذا صلوا بجماعة بغیر آذان و اقامت فی ناحیة
المسجد لا یکره و قال شمس الائمة الحلوائی اذا کان سوی الامام
ثلثة لا یکره بالاتفاق و فی الاربع اختلاف والاصح انه یکره و فی
الفتاوی الشافیة و لا یصلی التطوع بالجماعة الا فی شهر رمضان
و ذلک انما یکره اذا کان علی سبیل التداعی یعنی باذان و اقامت
اما لو اقتدی واحد او اثنان علی سبیل التداعی فلا یکره و
اذا اقتدی ثلثة اختلف المشایخ رحمهم الله تعالی و ان اقتدی
اربعة کره اتفاقا و امثال این روایات بسیار است و کتب
فقهیه بآن مملو اند و اگر روایتی پیدا شود که از ذکر عدد مساکت
باشد و مطلقا مجوز باشد اداء نفل را بجماعت آنرا حمل باید کرد بر مقید
که در روایات دیگر واقع شده است و از مطلق مقید مراد باید
داشت و جواز مقصور بر اثنین یا ثلث باید نمود چه علماء حنفیه اگرچه

در اصول مطلق را بر اطلاق میگذارند و بر مقید حمل نمیکنند
اما در روایات حمل مطلق بر مقید جایز داشته اند بلکه لازم دانسته
و اگر بر طریق فرض محال حمل نکنیم و بر اطلاق بگذاریم هر آینه این
مطلق معارض خواهد بود مر آن مقید را اگر در قوت برابر باشند
و مساوات در قوت ممنوع است چه روایات کراهت با وجود
کثرت مختار و مفتی بها اند بخلاف روایت اباحت و لو سلم مساوا
واتها گوئیم که بر تقدیر تعارض ادله کراهت و ادله اباحت
ترجیح جانب کراهت راست که رعایت احتیاط در آنست چنانچه
مقرر اصول اهل فقه است پس جماعه که در روز عاشور و شب
برات و لیلة الرغایب نماز بجماعت میگذارند و دویست و دو بیست
و سیصد سیصد کس که در مسجد های جمع میشوند مرتکبان امر مکروه هند
باتفاق فقها و مکروه را مستحسن پنداشتن از اعظم جنایات است چه
حرام را مباح دانستن منجر بکفر است و مکروه را حسن پنداشتن
یکمرتبه ازان پایان است شناعت این فعل را نیک ملاحظه باید نمود
و دست آویز ایشان در باب دفع کراهت عدم تداعی است
آری عدم تداعی است بمقتضای بعضی روایات دفع کراهت
میکند اما مخصوص بواحد و اثنین است و آن هم بشرطی است
که در ناحیه مسجد متحقق شود و بدو نها خرط القتاد و بانکه تداعی عبارت
از اعلام یکدیگر است از برای ادای نماز نفل و این معنی درین
جماعات متحقق است چه قبیله قبیله در روز عاشور و غیره یکدیگر
را اعلام میکنند و میخوانند که در مسجد فلان شیخ یا فلان عالم می باید رفت

ونماز جمعیت می باید گذارد و این فعل را اعتماد نموده اند این
قسم اعلام از اذان و اقامه هم ابلغ است پس تداعی هم ثابت
شده و اگر تداعی را باذان و اقامت داریم چنانچه در بعضی زوایا
واقع شده است و حقیقه اذان و اقامت خواهیم پس جواب همانست
که بالا گذشت که مخصوص است بواحد و اثنین با شرط دیگر که بالا مذکور
شد باید دانست که مبنای ادای نوافل بر اخفا و تستر است که مظنه
ریا و سمعه است و جماعه منافی آنست و در ادای فرایض اظهار و اعلان
مطلوبست که جز از شایبه ریا و سمعه است پس با جماعه مناسب
باشد با آنکه گوئیم کثرت اجتماع محل حدوث فتنه است لهذا از برای
ادای نماز جمعه حضور سلطان یا نایب او شرط کرده اند تا از حدوث
فتنه امن متحقق شود و درین جماعات مکروهات هم احتمال ایقاظ فتنه
قوی است پس این اجتماع منشر و عن نشند و منکر باشد و در حدیث
نبوی است علیه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها الفتنه
نائمة لعن الله من ایقظها پس ولات اسلام و قضات و اهل احتساب
را لازم است که منع این اجتماع نمایند و درین باب زجر را بالغ
وجوه مرعی دارند تا استیصال این بدعت که منجر بفتنه است
متحقق شود والله یحق الحق و هو یهدی السبیل مکتوب دویست
و هشتاد و نهم بمولانا بدر الدین صدور یافته در بیان اسرار قضا
و قدر و ما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی
کشف سر القضاء والقدر علی الخواص من عباده و ستر عن العوام
لمکان الضلال عن سواء السبیل و اقتصاده والصلوة والسلام علی

من اکمل به الحجة البالغة و قطع به اعذار العصاة الهالکة و علی آله
واصحابه البررة الاتقیاء الذین آمنوا بالقدر و رضوا بالقضاء
و بعد فلما کانت مسئله القضاء والقدر قد کثر فیه الحیرة والضلال
و غلب علی اکثر ناظریها باطل الوهم والخیال حتی قال بعضهم
بمحض الجبر فیما یصدر من العبد بالاختیار و نفی بعضهم نسبته الی
الواحد القهار و اخذ طایفة بطرفی الاقتصاد فی الاعتقاد والذی
هو الصراط المستقیم والمنهج القویم و لقد وفق لهذا الطریق الفرقة
الناجیة الذین هم اهل السنة والجماعة رضی الله تعالی عنهم و عن
اسلافهم و اخلافهم فترکوا الافراط والتفریط و اختاروا التوسط و
البین روی عن ابی حنیفة رضی الله تعالی عنه انه سأل جعفر
بن محمد الصادق رضی الله تعالی عنهما فقال یا ابن رسول الله
هل فوض الله تعالی الامر الی العباد فقال الله تعالی اجل من
ان یفوض الربوبیة الی العباد فقال له هل یجبرهم علی ذلک فقال
الله تعالی اعدل من ان یجبرهم علی ذلک ثم یعذبهم فقال
و کیف ذلک فقال بین البین لا جبر و لا تفویض و لا اکراه و لا تسلیط
لهذا قال اهل السنة ان الافعال الاختیاریة للعباد مقدورة
الله تعالی من حیث الخلق والایجاد مقدورة العباد علی وجه آخر
من التعلق یعبر عنه بالاکتساب فحرکة العبد باعتبار نسبتها الی قدرته
تعالی یسمی خلقا و باعتبار نسبتها الی قدرتهم
العبد کسبا له غیر ان الاشعری منهم ذهب الی ان لا مدخل للاختیار
العباد فی افعالهم اصلا الا انه سبحانه اوجد الافعال عقیب اختیارهم
هم بطریق جری العادة اذ لا تاثیر للقدرة الحادثة عنده و لهذا

وهذا المذهب مائل الى الجبر ولهذا يسمى بالجبر المتوسط وقال الا
ستاد ابو اسحق الاسفرائنى بتاثير القدره الحادثة فى اصل الفعل
وحصول الفعل بمجموع القدرتين وقد جوز اجتماع الموثرين على اثر
واحد بجهتين مختلفين وقال القاضى ابو بكر الباقلانى بتاثير القدرت
الحادثة فى وصف الفعل بان يجعل الفعل موصوفا بمثل كونه طاعة
ومعصية والمختار عند العبد الضعيف تاثير القدرة الحادثة فى اصل
الفعل وفى وصفه معا اذ لا معنى للتاثير فى الوصف بدون التاثير
فى الاصل اذ الوصف اثره المتفرع عليه لكنه محتاج الى تاثير زايد
على تاثير اصل الفعل اذ وجود الوصف زايد على وجود الاصل
ولا محذور فى القول بالتاثير وان كبر ذلك على الاشعرى اذ التاثير
فى القدرة ايضا بايجاد الله سبحانه كما ان نفس القدرة بايجاده
تعالى ايضا والقول بتاثير القدرت هو الاقرب الى الصواب
ومذهب الاشعرى داخل فى دائرة الجبر فى الحقيقة اذ لا اختيار
عنده حقيقة ولا تاثير للقدرة الحادثة اصلا عنده الا ان الفعل
الاختيارى عند الجبرية لا ينسب الى الفاعل حقيقة بل مجازا وعند
الاشعرى ينسب الى الفاعل حقيقة وان لم يكن الاختيار ثابتا له حقيقة
لان الفعل ينسب الى قدرت العبد حقيقة سواء كانت القدرة موثرة
ولو فى الجملة كما هو مذهب غير الاشعرى من اهل السنة او مدار المحضا
كما هو مذهبه وبهذا الفرق تميز مذهب اهل الحق عن مذهب اهل الباطل
ونفى الفعل عن الفاعل حقيقة واثباته له مجازا كما هو مذهب الجبرية
كفر محض وانكار عن الضرورة قال صاحب التمهيد ومن الجبرية من قال

بان الفعل من العبد ظاهرا ومجازا اما فى الحقيقة لا استطاعة لنا
والعبد كالشجر اذا حركت الريح تحركت فكذلك العبد مجبور
كالشجر وهذا كفر ومن اعتقد هذا يصير كافرا وقال ايضا فى مذهب
الجبرية قولهم ان ليس للعباد افعال على الحقيقة لا فى الخير ولا فى
الشر وما يفعله العبد فالفاعل هو الله سبحانه وهذا كفر فان قلت
اذا لم يكن لقدرت العبد تاثير فى الافعال ولم يكن الاختيار له حقيقة
فما معنى لنسبة الافعال الى العبد حقيقة عند الاشعرى قلت ان القدرت
وان لم يكن لها تاثير فى الافعال الا انه سبحانه جعلها مدار الوجود الافعال
بان يخلق الله تعالى الافعال عقيب صرف قدرتهم واختيارهم الى
الافعال بطريق جرى العادة وكانت القدرت علة عادية بوجود
الافعال فيكون للقدرت مدخل فى صدور الافعال عادتا لانها لم توجد
بدونها عادت اوان لم يكن لها تاثير فى الافعال فباعتبار العلية العاد
ية ينسب الى العباد افعالهم حقيقة هذا هو النهاية فى تصحيح مذهب
الاشعرى والكلام بعد محل تامل اعلم ان اهل السنة امنوا بالقدر
وقالوا بان القدر خيره وشره وحلوه ومره من الله سبحانه
لان معنى القدر هو الاحداث والايجاد ومعلوم ان ليس لمحدث
ولا موجد الا الله سبحانه لا اله الا هو خالق كل شئ فاعبده و
المعتزلة والقدرية انكروا القضاء والقدر وزعموا ان افعال العباد
حاصلة بقدرة العبد وحدها قالوا لو قضى الله سبحانه الشر ثم يعذبهم
على ذلك لكان ذلك جورا منه سبحانه وهذا جهل منهم لان القضاء لا يسلب
القدرت والاختيار عن العبد لانه قضى بان العبد يفعله او يتركه باختياره

غايت ما في الباب انه يوجب الاختيار وهو محقق للاختيار لا
مناف له وايضا منقوض بافعال الباري تعالى لان فعله سبحانه
بالنظر الى القضاء اما واجب او ممتنع اذ لو تعلق القضاء بالوجود
فيجب او بالعدم فيمتنع فلو كان وجوب الفعل بالاختيار منافيا له
لم يكن الباري تعالى مختارا وهذا كفر ولا يخفى على احد ان القول
بالاستقلال قدرت العبد في ايجاد افعاله مع كمال ضعفه في غايت
السخافة ومشاره بهايت السفاهة ولهذا بالغ مشايخ ما وراء النهر
شكر الله تعالى سعيهم في تضليلهم في هذه المسئلة حتى قالوا ان
المجوس اسعد حالا منهم حيث لم يثبتوا الا شريكا واحدا والمعتزله
اثبتوا شركاء لا يحصى وزعمت الجبرية انه لا فعل للعبد اصلا
وان حركاته بمنزلة حركات الجمادات لا قدرت لهم اصلا ولا قصد
ولا اختيار او زعموا ان العباد يثاب بالخير ولا يعاقب
بالشر والكفار والعصاة معذورون غير مسئولين لان الافعال كلها من
الله تعالى والعبد مجبور في ذلك وهذا كفر وهولاء هم المرجية اللعونين
الذين يقولون بان المعصية لا يضر والعاصي لا يعاقب روى عن النبي
صلى الله تعالى عليه وسلم انه قال لعنت المرجية على لسان سبعين
نبيا ومذهبهم باطل بالضرورت للفرق الظاهر بين حركة البطش
وحركت الارتعاش وفعلم قطعا ان الاول باختياره والثاني و
النصوص القطعية تنفي هذا المذهب ايضا كقوله تعالى جزاءً بما كانوا يعملون
وقوله سبحانه فمن شاء فليومن ومن شاء فليكفر الى غير ذلك واعلم
ان اكثر الناس بضعف هممهم وقصور نياتهم يطلبون الاعتذار

ودفع السوال عن انفسهم فيميلون الى مذهب الاشعري بل الى
مذهب الجبري فتارت يقولون بان الاختيار للعبد حقيقه
ونسبة الفعل اليه مجاز وتارة يقولون بضعف الاختيار المستلزم
للاجبار ومع ذلك يسمعون كلام بعض الصوفيه في هذا المقام
من ان الفاعل واحد ليس الا هو وان لا تاثير لقدرت العبد
في الافعال اصلا وان حركاته بمنزلة حركات الجمادات بل وجود
العبد ذاتا وصفة كسراب بقيعه يحسبه الظمان ماء حتى اذا جاءه
لم يجده شيئا ووجد الله عنده وامثال هذا الكلام ازدادهم
جراة على المداهنات والمساهلات في الاقوال والافعال
فيقول في تحقيق هذا المقام والله سبحانه اعلم بحقيقة المرام ان
الاختيار لو لم يكن ثابتا للعبد حقيقة كما هو مذهب الاشعري
لما نسب الله تعالى الظلم الى العباد اذ لا اختيار لهم ولا
تاثير لقدرتهم وانما هي مدار محض عنده وقد نسب سبحانه
الظلم اليهم في غير موضع من كتابه المجيد ومجرد المدارية
بدون التاثير ولو في الجمله لا يوجب الظلم منهم بل يفهم ان الايلام
والتعذيب للعباد منه تعالى من غير ان يكون الاختيار
ثابتا لهم وليس بظلم اصلا اذ هو سبحانه مالك على الاطلاق يتصرف
في ملكه المطلق كيف يشاء واما نسبة الظلم اليهم فمستلزم لثبوت
الاختيار لهم واحتمال المجاز في هذه النسبة خلاف المتبادر
فلا يرتكب من غير ضرورة واما القول بضعف الاختيار فلا يخ
اما ان يراد به الضعف بالنسبة الى اختياره تعالى فمسلم

ولا نزاع فيه لاحد وكذا الضعف بمعنى عدم الاستقلال في صدور
الافعال ايضا مسلم واما الضعف بمعنى عدم المدخلية للاختيار
في الافعال فممنوع وهو اول المسئلة وسند المنع قد مر مفصلا وينبغي
ان يعلم ان الله تعالى كلف عباده بقدر طاعتهم واستطاعتهم
وخفف في التكليف لضعف خلقهم وقال الله تبارك وتعالى
يريد الله ان يخفف عنكم وخلق الانسان ضعيفا كيف وهو سبحانه
حكيم روف رحيم لا يليق بالحكمة والرافة والرحمة تكليف ما لا يستطيع
له العبد فلم يكلف برفع الصخرة العظيمة التي لا يقدر على رفعه
العبد بل كلف بما هو اليسير على العبد من الصلوة المشتملة على
القيام والركوع والسجود والقراءة اليسيرة وكل ذلك يسيرة
غاية اليسر وكذا الصوم مثلا في نهاية السهولة والزكوة ايضا كذلك
اذ قدر بربع العشر ولم يقدر بالكل او النصف مثلا ليثقل على العباد
ومن كمال الرافة جعل للمامور خلفا ان تعذر الاصل فجعل للوضوء
خلفا هو التيمم وكذا حكم بان من لم يقدر على القيام صلى قاعدا
ومن لم يقدر على القعود صلى مضطجعا وكذا من لم يقدر على الركوع
والسجود صلى مومیا الى غير ذلك مما لا يخفى على الناظر في الاحكام الشرعية
بنظر الاعتبار والانصاف فيجد تمام التكليفات الشرعية في غاية
اليسر ونهاية السهولة ويطالع كمال الرافة منه سبحانه على العباد
في صفحات تلك التكليفات ومصداق تخفيف التكليفات تمني العوام
في زيادة التكليف من المامورات فان بعضهم يتمنى الزيادة في الصوم
المفروض وبعضهم في الصلوات المفروضات وعلى هذا القياس وما هذا التمني

الا لكمال التخفيف وعدم وجدان اليسر في اداء الاحكام للبعض
مبني على وجود ظلمات نفسانية وكدورات طبيعية ناشية
عن هوى النفس الامارة المنصبة بمعاداة الله سبحانه قال الله
سبحانه كبر على المشركين ما تدعوهم اليه وقال تعالى وانها لكبيرة الا على
الخاشعين فكما ان مرض الظاهر موجب العسر اداء الاحكام كذلك
مرض الباطن ايضا موجب لذلك العسر وقد ورد الشرع الشريف
لابطال رسوم النفس الامارة ورفع هواجسها فهوى النفس ومتابعة
الشريعة على طرفي النقيض فلا جرم يكون وجود ذلك العسر دليل
وجود هوى النفس فبقدر وجود الهوى بقدر العسر فاذا انتفى الهوى
كلية انتفى العسر راسا واما كلام بعض الصوفية المذكور سابقا في نفي
الاختيار او ضعفه فاعلم ان كلامهم ان لم يكن مطابقا باحكام الشريعة
فلا اعتبار له اصلا فكيف يصلح للحجية والتقليد وانما الصالح للحجية
والتقليد اقوال العلماء من اهل السنة فاذا وافق اقوالهم من كلام الصوفية
يقبل على انا نقول ان الصوفية المستقيمة الاحوال لم يتجاوز والشريعة
اصلا لا في الاحوال ولا في الاعمال ولا في الاقوال ولا في العلوم
والمعارف ويعلمون ان بقية الخلاف مع الشريعة ناشية
عن سقم في الحال وخلل فيه ولو صدق الحال ما خلف الشريعة
الحقة وبالجملة خلاف الشريعة دليل الزندقة وعلامة الالحاد
غاية ما في الباب ان الصوفي لو تكلم بكلام مخالف للشريعة
ناشٍ عن على الكشف في غلبة الحال وسكر الوقت فهو معذور وكشفه
غير صحيح وغير صالح للتقليد بل ينبغي ان يحمل كلامه ويصرف عن ظاهره

وخالفهم لا يقبل

للتقليد

فان کلام السکاری یحمل ویصرف عن الظاهر هذا ما تیسر لی فی
هذا المقام بعون الله سبحانه وحسن توفیقه تعالی الحمد لله وسلام
علی عباده الذین اصطفی مکتوب دویست و نودم بملا محمد هاشم
صدور یافت در بیان طریقی که حضرت حق سبحانه و تعالی
حضرت ایشان را در اوایل حال بآن طریق مخصوص گردانیده است
و به تسلیک آن مر طالبان را موفق ساخته و در بیان طریقه علیه
نقشبندیه و اندراج نهایت در بدایت که از لوازم این طریق است
و حضوری که نزد اکابر این طریق معتبر است و معبر است بنسبت
نقشبندیه با ذکر بعضی از احوال و اذواق و علوم و معارف که
در طریقه نقشبندیه و غیرها دست داده و در بیان جذبات
این بزرگواران و ما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و
آله واصحابه الطیبین الطاهرین بدانکه طریقی که اقرب است و اسبق
و اوفق و اوثق و اسلم و احکم و اصدق و اولی و اعلی و اجل
و ارفع و اکمل طریقه علیه نقشبندیه است قدس الله تعالی
ارواح اهالیها و اسرار موالیها این همه بزرگی این طریق و
علو شان این بزرگواران بواسطهٔ التزام متابعت سنت سنیه
است علی صاحبها الصلوات والسلام والتحیة واجتناب از
بدعت نامرضیه ایشانند که در رنگ اصحاب کرام علیهم الرضوان
من الملک المنان نهایت کار در بدایت شان مندرج گشته است
و حضور و آگاهی ایشان دوام پیدا کرده و بعد از وصول بدرجه

کمال فوق آگاهیهای دیگران شده ای برادر عزیز ارشدک الله تعالی
الی سواء الصراط این درویش را چون هوس این راه پیدا شد
عنایت خداوندی جل و علا هادی کار او شده بخدمت ولایت
پناه حقیقت آگاه هادی طریق اندراج النهایة فی البدایة
والی السبیل الموصل الی درجات الولایة موید الدین الرضی
شیخنا و امامنا الشیخ محمد الباقی قدس الله تعالی سره که یکی
از خلفاء کبار خانواده حضرات اکابر نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم
بوده اند رسانید و ایشان این درویش را ذکر اسم ذات
جل سلطانه تعلیم فرمودند و بطریق معهود توجه نمودند تا التذاذ
تمام در من پیدا شد و از کمال شوق گریه دست داد و بعد از
یک روز کیفیت بیخودی که نزد این اکابر معتبر است و مسمی است
به غیبت رو نمود و در آن بیخودی یک دریا محیط می دیدم
و صور و اشکال عالم را در رنگ سایه در آن دریا می
یافتم و این بیخودی رفته رفته استیلای پیدا کرد و به امتداد
کشید گاهی تا یک پهر روز می کشید و گاهی تا دو پهر و در بعضی
اوقات استیعاب شب مینمود چون این قضیه را بعرض ایشان
رسانیدم فرمودند نحوی از فنا حاصل شده است و از ذکر
گفتن منع فرمودند و بنگاهداشت آن آگاهی امر نمودند بعد از
دو روز مر فنای مصطلح حاصل شد بعرض رسانیدم فرمودند
بکار خود مشغول باش بعد از آن فنای فنا حاصل شد چون
بعرض رسانیدم فرمودند که تمام عالم را یکی می بینی و متصل

واحد می یابی عرض کردم که بلی که فرمودند که معتبر در فنای فنا
آنست که با وجود دید آن اتصال بی شعوری حاصل شود ودر
همان شب فنای فنا باین صفت حاصل شد بعرض رسانیدم
وحالتی که بعد از فنا حاصل شده نیز بعرض رسانیدم وگفتم که من علم
خود را النسبة بحق سبحانه حضوری می یابم واوصافی که بمن منسوب
بوده بحق سبحانه منسوب می یابم بعد از آن نوری که محیط همه اشیاست
ظاهر گشت ومن آنرا حق دانستم جل وعلا وآن نور هم رنگ سیاه
داشت بعرض رسانیدم فرمودند که حق مشهود است جل سلطانه
اما در پرده نور ونیز فرمودند که این انبساط که دران نور مینماید
در علم است بواسطهٔ تعلق ذات جل شانه باشیاء متعدده که در
بالا وپست واقع شده اند منبسط مینماید نفی انبساط باید کرد وبعد از ان
آن نور سیاه منبسط رو به انقباض آورد وتنگ شدن گرفت
تا آنکه بنقطه کشید فرمودند که نقطه را هم باید نفی کرد وبحیرت آمد
همچنان کردم آن نقطه موهوم هم از میان زایل شد وبحیرت انجامید
که دران موطن شهود حق سبحانه خود بخود است چون بعرض
رسانیدم فرمودند که همین حضور حضور نقشبندیه است
ونسبت نقشبندیه عبارت ازین حضور است واین حضور را حضور
بی غیبت نیز میگویند واندراج نهایت در بدایت درین موطن
صورت می بندد وحصول این نسبت مر طالب را درین طریق در رنگ
اخذ کردن طالب است در سلاسل دیگر اذکار واوراد را از
پیر تا بران عمل نماید وبی بمقصود برد ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا

واین درویش را این نسبت عزیز الوجود بعد از دو ماه وچند روز
از ابتدای زمان تعلیم ذکر حاصل شده بود بعد از تحقق این نسبت
فنای دیگر که انرا فنای حقیقی گویند حاصل گشت ودل را انقدر
وسعت پیدا شد که تمام عالم را از عرش تا مرکز زمین در جنب
آن وسعت مقدار حبهٔ دله قدری نبود بعد از ان خود را وهر فرد
عالم را بلکه هر ذره را حق میدیدم جل وعلا بعد از ان هر ذره
عالم را افرادی فرادی عین خود دیدم وخود را عین همه اینها تا آنکه
تمام عالم در یک ذره گم یافتم بعد از ان خود را بلکه هر ذره را
انقدر منبسط ووسیع دیدم که تمام عالم را بلکه اضعاف عالم را دران
گنجایش باشد بلکه خود را وهر ذره را نوری یافتم منبسط که در
هر ذره ساریست وصور واشکال عالم دران نور مضمحل ومتلاشی
بعد از ان خود را بلکه هر ذره را مقوم تمام عالم یافتم چون بعرض
رسانیدم فرمودند که مرتبه حق الیقین در توحید همین است وجمع
الجمع عبارت ازین مقام است بعد از ان صور واشکال عالم را
چنانکه اول حق می یافتم این زمان موهوم دیدم وهر ذره را که
حق می یافتم بی تفاوت وبی تمیز همان ذره را موهوم یافتم
بغایت حیرت دست داد درین اثنا عبارت فصوص که از پدر
بزرگوار خود علیه الرحمة شنیده بودم بیاد آمد که فرموده است
ان شئت قلت انه ای العالم حق وان شئت قلت انه خلق وان
شئت قلت انه حق من وجه وخلق من وجه وان شئت قلت
بالحیرة لعدم التمیز بینهما این عبارت فی الجمله مسکن ان اضطراب

کشت بعد ازان در ملازمت ایشان رفته عرض حال خود کردم
فرمودند که هنوز تو صاف نشده است بکار خود مشغول باش حضور
تا تمیز موجود از موهوم ظاهر شود عبارت فصوص را که مشعر
بعدم تمیز بود خواندم فرمودند که شیخ بیان حال کامل نکرده
نکرده است عدم تمیز هم نسبت به بعضی ثابت است حسب الامر
بکار خود مشغول کشتم حضرت حق سبحانه و تعالی بمحض توجه شریف
حضرت ایشان بعد از دو روز تمیز در موجود و موهوم ظاهر کرد ایشان
تا موجود حقیقی از موهوم متخیل ممتاز یافتم وصفات و افعال
و اثار که از موهوم مینمایند از حق سبحانه دیدم و این صفات
و افعال را نیز موهوم محض یافتم و در خارج جز یک ذات موجود
ندیدم چون این حالت را بعرض اشرف رسانیدم فرمودند
که مرتبهٔ فرق بعد الجمع همین است و نهایت سعی تا اینجاست
بیش ازین انچه در نهاد و استعداد هر کس نهاده اند ظاهر میشود
و این مرتبه را مشایخ طریقت مقام تکمیل کفته اند باید دانست که این
درویش را در مرتبه اولی چون از سکر بصحو اوردند و از فنا ببقا
مشرف ساختند چون در هر ذره از ذرات وجود خود که نظر کرد
جز حق را نیافت و هر ذره را مرات شهود او یافت ازان مقام
باز بحیرت بردند چون بخود اوردند حضرت حق سبحانه و تعالی را با
هر ذره از ذرات وجود خود یافت نه در وی و مقام سابق نسبت
باین مقام ثانی حضور تر در نظر درآمد باز بحیرت بردند و چون
بافاقت اوردند درین مرتبه حق را سبحانه نه متصل عالم یافت و نه

منفصل نه داخل عالم و نه خارج نسبت معیت و احاطه سریان
بر نهجی که اول می یافت بالکلیه منتفی کشت مع ذلک بهمان کیفیت
مشهود شد بل کانه محسوس و عالم نیز درین وقت مشهود بود
اما با حق سبحانه ازین نسبت مذکوره هیچ نداشت باز بحیرت
بردند چون بصحو آوردند معلوم کشت که حق سبحانه و تعالی را بعالم
نسبتی است وراء این نسبت مذکوره و آن نسبت مجهول الکیفیة
است او تعالی مشهود شد به نسبت مجهول الکیفیه باز بحیرت بردند
و نحوی از قبض درین مرتبه رو داد چون باز بخود آوردند او تعالی
مشهود کشت بغیر آن نسبت مجهول الکیفیة بطوری که هیچ نسبت
بعالم ندارد نه معلوم الکیفیة و نه مجهول الکیفیه و درین وقت
عالم هم مشهود بود بهمان خصوصیت و دران وقت علم خاص
عنایت شد که بسبب آن علم هیچ مناسبتی در میان خلق و حق
تعالی نماند با وجود حصول هر دو شهود و درین وقت معلوم
کردانیدند که این شهود باین صفت باین تنزیه نه ذات حق است
سبحانه و تعالی عن ذلک بلکه صورت مثالی تعلق تکوین اوست
سبحانه که وراء تعلقات کونی است معلوم الکیفیه باشد آن
تعلق یا مجهول الکیفیة هیهات هیهات شعر کیف الوصول الی سعاد و دونها
قلل الجبال و دونهن حتوف ای عزیز اکر قلم را در تفصیل
احوال و تبیین معارف جاری سازم بتطویل انجامد و به اطناب
کشد علی الخصوص معارف توحید وجود و علوم ظلیت اشیا اکر
در بیان آید جماعه که عمرها در توحید وجود کذرانیده اند معلوم

نمایند که قطره ازان دریای بی‌نهایت حاصل نکرده‌اند عجب آنست
که همان جماعه این درویش را از ارباب توحید وجودی نمی‌انگارند
و از علماء منکرین توحید میشمارند و از کوته نظری بنا داشته‌اند
که اصرار بر معارف توحیدی از کمالست و ترقی ازان مقام از
نقص است. بی‌خبری چند ز خود بی‌خبر عیب ببندند برغم هنر
مستشهد این جماعه درین امر اقوال مشایخ متقدم است که در
توحید وجودی واقع شده‌اند حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را
انصاف دهاد از کجا دانسته‌اند که آن مشایخ را ازان مقام ترقی
واقع نشده است و محبوس آن مقام مانده‌اند سخن در نفس حصول
معارف توحیدی نیست که آن البته واقع است بلکه سخن در
ترقی ازان مقام است اگر صاحب ترقی را منکر توحید گویند
و بران اصطلاح نهند چه مناقشه است بر سر اصل سخن رویم
و گوییم که چون قلیل را بر کثیر دلالت است و قطره را به بحر عزیز اشارت
اقتصار بر قلیل نمودم و اکتفا بقطره‌ای ای برادر چون خواجه من مرا
کامل مکمل دانسته اجازت تعلیم طریقت نمودند و جمعی از طالبان
را حواله من نمودند مرا دران وقت در کمال و تکمیل خود ترددی
بود فرمودند جای تردد نیست که مشایخ عظام این مقامات را
مقام کمال و تکمیل فرموده‌اند اگر ترددی درین مقام پیدا شود
ترددی در کمالیت آن مشایخ لازم آید حسب الامر شروع در
تعلیم طریقت نمودم و توجهات در کار طالبان مرعی داشتم در
مسترشدان اثرهای عظام محسوس شد حتی که کار سنین بساعات

قرار یافت یکچندی برین امر سرگرمی داشتم آخر الامر باز علم
بنقص خود پیدا شد و ظاهر ساختند که تجلی ذاتی برقی که اکابر مشایخ
آنرا نهایت گفته‌اند هیچ درین راه پیدا نشد و سیر الی الله نیز معلوم
نشد که حیثیت پس از تحصیل این کمالات چاره نبود این زمان
علم بنقص خود مبرهن گشت طالبانی که در گرد من بوده‌اند جمع کرده
حدیث نقص خود گفتم و وداع همه خواستم اما طالبان این معنی
را بر تواضع محمول داشته از آنچه داشتند برنگشتند بعد از
چند گاه حق سبحانه و تعالی احوال منتظره را محصل گردانید بصدقه
حبیبه علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات **فصل** بدانکه حاصل
طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم اعتقاد اهل
سنت و جماعت است و اتباع سنت سنیه مصطفویه علی صاحبها
الصلوات والسلام والتحیه و اجتناب است از بدعت و هوای
نفسانیه و عمل بعزیمت امور مهما امکن و احتراز از عمل برخصت
و استهلاک و اضمحلال است اولا در جهت جذبه و این استهلاک را
بعدم تعبیر کرده‌اند و بقای که درین جهت پیدا شود بعد از تحقیق این
استهلاک متعبر بوجود عدم است یعنی وجودی و بقائی که مترتب است
بر عدم که استهلاک است و این استهلاک و اضمحلال نه عبارت
از غیبت از حس است بلکه با این استهلاک بعضی را غیبت از
حس اتفاق افتد و بعضی دیگر را نه و صاحب این بقا ممکن است
که بصفات بشریه رجوع کند و باخلاق نفسانیه عود نماید بخلاف
بقائی که بر فنا مترتب است که عود ازان جایز نیست تواند بود که

که حضرت خواجه بزرگ قدس الله تعالی سره الاقدس بهمین
معنی فرموده باشند که وجود علم بوجود بشریه عود میکند اما وجود
فنا بوجود بشریه هرگز عود نمیکند چه باقی ببقای اول هنوز در راه است
و رجوع از راه ممکن است و ثانی واصل و منتهی است و واصل
را رجوع نمی باشد بزرگی میفرماید ما رجع من رجع الا من الطریق
و من وصل الیه لا یرجع باید دانست که صاحب وجود علم هر چند
در راه است اما از نهایت کار بحکم اندراج النهایت فی
البدایت آگاه است الحجه منتهی را در آخر میسر است خلاصه آن
اورا درین جهت اجمالا حاصل است و این نسبت چونکه در منتهی
بشمول پیدا کرده است و عموم سرایت ان در روحانیه و جسمانیه
او حاصل گشته و در وجود علم مقصور بر خلاصهٔ قلب است و لو
فی الجمله وان کان علی سبیل الاجمال لاجرم منتهی صاحب تفصیل است
و رجوع او بصفات جسمانیه ممتنع چه سریان آن نسبت در مراتب
جسمانیه اورا از صفات آن برآورده است و فانی ساخته و این
فنا موهبت محض است و رجوع از موهبت محض لا یلیق بجناب قدسه
تعالی و تقدس بخلاف صاحب وجود علم که این سرایت در حق
او مفقود است غایت ما فی الباب چون این مراتب تابع قلب
اند آن نسبت بطریق تبعیت در اینها نیز فی الجمله ساری شده است
و از مقتضیات باز داشته و مغلوب ساخته و لیکن تا فنا و زوال
نرسانیده فیمکن الرجوع منه اذا المغلوب قد یغلب بعروض بعض
العوارض و لحوق بعض الموانع و الزایل لا یعود کما مر بدانکه بعضی

از مشایخ این سلسله علیه قدس الله تعالی ارواحهم بر استهلاک و
اضمحلال مذکور و بقائی که بران مترتب است اطلاق فنا و بقا کرده اند
و تجلی ذاتی و شهود ذاتی نیز درین مرتبه اثبات نموده و این باقی
را واصل گفته اند و یاد داشت که عبارت از دوام آگاهی است
بجناب حق سبحانه نیز در اینجا متحقق میدانند و کل ذلک باعتبار
اندراج النهایت فی البدایت والا فالفنا و البقا لا یکونان الا
للمنتهی و هو الواصل و التجلی الذاتی مخصوص به و دوام الحضور مع الله
سبحانه لا یکون الا للمنتهی الواصل اذ لا رجوع له اصلا اما اطلاق
اولیٰ باعتبار مذکور صحیح است و مبنی بر وجه وجیه از این قبیل است
فنا و بقا و تجلی ذاتی و شهود ذاتی و وصل و یاد داشت که در کتاب
فقرات حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی سره الاقدس
واقع است عزیزی فرمود که مبنای آن کتاب که مکتوبات و
رسایل است به بعضی از مخلصان ایشان بر هدایت و معرفت
من ارسلت الیه است کلموا الناس علی قدر عقولهم در انجا
مرعی است و نیز از این قبیل است رساله سلسلة الاحرار که بطریق
کلام حضرت خواجه احرار واقع شده است و رباعیات مشرحه
است که حضرت خواجه ما مؤید الدین الرضی شیخنا و مولانا محمد
الباقی قدس الله تعالی سره نوشته اند و این بقا را بلکه هر
بقا را که در جهت جذبه پیدا شود و از ار و در توحید وجود است انهد
بعضی از مشایخ لم حق الیقین را بر نهجی بیان کرده اند که مالش توحید
وجود است و بعضی را همین بیان در اشتباه انداخته که حق الیقین

ایشان عبارت از تجلی صوری است و کار بطعن و تشنیع انجامید
وحق آنست که این حق الیقین ایشان در جهت جذبه پیدا شده است
واین معرفت مناسب آن مقام است تجلی صوری چیزی دیگر است
کما لا یخفی علی ارباب الشهود و خدمت در مرآت کثرت بر نهجی که مرآت
تمام مختفی شود و مشهود جز وجه باقی هیچ نماند این مقام را یاد داشت
مناسب دانسته اطلاق یادداشت برین مرتبه کرده اند واین را تجلی
ذاتی و شهود ذاتی نیز میگویند واین مقام را مقام احسان میفرمایند
وآن کم شدن را بوصل معبر ساخته اند ع بود در کم شو وصال این است
بس [illegible] واین اصطلاح مخصوص است به حضرت ناصر الدین خواجه
عبید الله از مشایخ متقدمین این سلسله هم کسی باین اصطلاح تکلم
نفرموده است ع هرچه خوبان کنند خوب آید از کلمات قدسی
سمات ایشان است که زبان مرآت دل است و دل مرآت روح
و روح مرآت حقیقت انسانی و حقیقت انسانی مرآت حق سبحانه و
تعالی حقایق غیبیه از غیب ذات قطع مسافات بعید کرده بزبان
می آید وانجا صورة لفظی پذیرفته به مسامع مستعدان حقایق میرسد
ونیز فرموده اند بعضی اکابر را که ملازمت [illegible] کردم دو چیز مرا کرامت
کردند یکی آنکه هرچه نویسم جدید بود نه قدیم دویم آنکه هرچه گویم
مقبول بود نه مردود ازین کلمات قدسیه بزرگی ایشان و علو
منزلت معارف شان مفهوم میگردد و واضح میگردد که ایشان
دران سخنان در میان نیستند و مرآت پیش نبینند والله سبحانه
اعلم بحقیقة حاله وما عنده من علو درجته ومنزلته کماله این مثنویات

مناسب حال خود میخوانند [illegible] هر کسی از ظن خود شد یار من
از درون من نجست اسرار من سر من از ناله من دور نیست
لیک گوش و چشم را این نور نیست این حقیر شمه از حقیقت علوم
و معارف ایشان در آخر این مکتوب باندازه فهم قاصر خود خواهد
نوشت والامر عند الله سبحانه واگر حق سبحانه بکمال عنایت خویش
بعضی ایشان را بعد حصول جذبه و تمامی آن جهت بدولت سلوک
مشرف کرده اند بدو جذبه مسافت بعیده را که تقدیر به پنجاه هزار
ساله راه کرده اند و در کریمه تعرج الملائکة والروح الیه فی یوم کان
مقداره خمسین الف سنة رمزی است باین تقدیر باندک مدت
تواند قطع نمود و بحقیقة فنا فی الله والبقا به تواند رسید منتهای
سلوک تا نهایت سیر الی الله است که بفنا مطلق معبر است و بعد
ازان باز مقام جذبه است که ازان بسیر فی الله والبقا بالله تعبیر
کرده اند سیر الی الله عبارت از سیر تا اسمی است که سالک
مظهر آنست و سیر فی الله سیر دران اسم است چه هر اسم جامع اسمای
بی نهایت است پس سیر دران نیز بی نهایت باشد واین درویش
را درین مقام معرفت خاص است درین نزدیکی ذکر خواهد یافت
انشاء الله تعالی واین اسم در مراتب عروج فوق عین ثابته
است زیرا که عین ثابته سالک ظل همان است و صورت
علمیه آن و جماعه که بفضل ایزدی مخصوص اند ازان اسم نیز
عروج میفرمایند و ترقیات بی نهایت الی ما شاء الله تعالی
مینمایند ومن بعد هذا ما یدق صفاته وما کتبه اخطی لدنیه واجمل

هرچند واصلان سایر ارباب سلوک در جهت ثانی با ایشان
مشارکتند و بفناء فی الله و البقاء به متحقق لیکن مسافتی که ارباب
سلوک بریاضات و مجاهدات قطع میکنند و در ازمنهٔ طویله بنهایت
آن میرسند اکابر این خانوادهٔ بزرگ بالتذاذ دولت شهود
و ذوق یافت معقود آن مسافت را بزمان قلیل قطع میفرمایند
و بکعبهٔ مطلوب میرسند و بعد از رسیدن ترقیات بی نهایت مینمایند
که منتهیان ارباب سلوک از آن ترقی و قرب قلیل النصیب اند
چه تقدم جذبه بر سلوک نحوی از معنی محبوبیت میطلبد تا مراد نباشد
جذب نمیکنند و چون بکشند هر آینه نزدیکتر افتد و قرب بیشتر پیدا
کند از خواسته شده تا خواهنده فرق بسیار است ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم عشق معشوقان نهانست و ستیر
عشق عاشق باد و صد طبل و نفیر لیک عشق عاشقان تن زه کند
عشق معشوقان خوش و فربه کند اگر گویند که مراد آن سلاسل دیگر
هم درین ترقی و قرب شریک اند چه جذبه بر سلوک شان متقدم
است پس مزیت این طریق بر طرق دیگر چه باشد و اقرب طرق برای
چه گفته شود جواب آنست که طرق دیگر موضوع از برای حصول این
معنی نیست بلکه بعض ایشان را بر سبیل اتفاق این دولت دست
میدهد و این طریق موضوع از برای حصول این دولت است
و باید داشت که در عبارت اکابر این سلسلهٔ علیه واقع میشود که بعد از
تحقق هر دو جهت جذبه و سلوک صورت می بندد و نهایت کشش اورا
باعتبار نهایت مراتب شهود و آگاهی است و الا نهایت کشش الهی

و رای ورا است تفصیلش آنست که شهود یا در مرآت صورتست
یا در مرآت معنی یا ورای صورت و معنی این شهود بی پرده را
برقی گفته اند یعنی حصول آن شهود کالبرق است باز دم پرده می
شود همین شهود اگر بمحض فضل ایزدی جل سلطانه دوام پذیرد
و بتمام از ضیق پرده ها برآید تعبیر از آن بیادداشت میفرمایند که
حضور بی غیبت است چه هرگاه شهود در پرده آید غیبت متحقق گشت
تا مادام که دوام بی پردگی پیدا نکند نام یادداشت بر آن اطلاق
نمیشود اینجا دقیقه ایست باید دانست که سر هر واصل را رجوع
می باشد و آگاهیش دایمی است اما سریان آن نسبت در کلیه
او کالبرق است بخلاف محبوبان که جذبه بر سلوک شان متقدم است
این سریان دایمی است و کلیهٔ ایشان حکم سر گرفته است و
کار سر میکند کما مرت الاشارت الیه لاونت احباد هم کمالات
ارواحهم حتی صارت ظواهرهم بواطنهم و بواطنهم ظواهرهم پس
لاجرم غیبت را در آگاهی ایشان گنجایی نباشد پس این نسبت
فوق همه نسبتها باشد و همین معنی در کتب و رسایل این حضرات
آن عبارت شایع است چه نسبت عبارت از آگاهی است
و نهایت مراتب آگاهی آنست که بی پرده میسر شود و دوام
پذیرد و مشایخ این طریقه که این نسبت را بخود مخصوص میدانند
که باعتبار وضع طریق است از برای حصول این دولت کما
والا نمی اکابر سلاسل دیگر را هم اگر میسر شود جایز است بلکه
واقع قدوهٔ اکابر اهل الله شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس الله تعالی

سره از این آگاهی رمزی مینماید و از استاد خود تحقیق آن مینماید
آنجا که می پرسد که این جذبه دایمی باشد استاد در جواب
میفرماید نباشد شیخ باز تکرار آن مسئله مینماید و همان جواب
می یابد و مرتبه سیوم باز تکرار آن سوال میکند استاد شمس
در جواب میفرماید که اگر باشد نادر است شیخ برقص در آمده
و گفته که این از آن نادرهاست و آنکه گفته بودم که نهایت مطلق
و رار و رار است بیانش آنست که بعد از تحقق این آگاهی اگر
عروجی واقع شود در گرداب حیرت می افتد و این آگاهی
را در رنگ سایر مراتب عروج و التبس میگذارد و همین حیرتست
که مسمی بحیرت کبری است که مخصوص باکابر الاکابر است کما وقع
فی کتب القوم بزرگی درین مقام میفرماید ـ حسن تو مرا کرد جنان
زیر و زبر ٭ کز خال و خط و زلف توام نیست خبر ٭ دیگر میفرماید ـ
عشق بالای کفر و دین دیدم ٭ برتر از شک و از یقین دیدم ٭ کفر و دین و
یقین و شک هر چهار ٭ همه با عقل همنشین دیدم ٭ چون گذشتم ز عقل
صد عالم ٭ چون بگویم که کفر و دین دیدم ٭ هر چه هست شد سد راه تو اند
سد اسکندری همین دیدم ٭ عزیزی دیگر میفرماید ـ لا و هو را
سرای روز بهی ٭ بازگشتند جیب و کیسه تهی ٭ بعد از حصول این
حیرت مقام معرفت است تا گرا باین دولت مشرف سازند
و بحصول ایمان حقیقی بعد از کفر حقیقی که مقام حیرتست بنوازند نهایت
مطلوب محققان در این ایمان است و مقام دعوت و کمال متابعت
حضرت صاحب شریعت علیه الصلوة والسلام والتحیه که ادعو الی الله علی

علی بصیرة

بصیرة انا و من اتبعنی درین مقام است و آن سرور دین و دنیا
علیه و علی آله من الصلوة افضلها و من التحیات اکملها این ایمان را
میطلبد و میفرماید اللهم اعطنی ایمانا صادقا و یقینا لیس بعده کفر
و از کفر حقیقی که مقام حیرتست استعاذه میفرماید که اعوذ بک من
الکفر و الفقر این مرتبه نهایت مراتب حق الیقین است اینجا علم و عین حجاب
یکدیگر نیست شعر ـ ههنا لارباب النعیم نعیمها ٭ وللعاشق المسکین ما یتجرع
بدانکه ارشدک الله تعالی که جذبه این عزیزان دو نوع است
نوع اول که از حضرت صدیق اکبر رسیده است و بهمین اعتبار
طریق ایشان منسوب بآنحضرت است رضی الله تعالی عنه و حصول
آن بتوجه بوجه خاص است که قیوم جمله موجودات است و استهلاک و اضمحلال
در آن نوع دویم که مبدا ظهور آن درین طریق حضرت خواجه نقشبند
اند و آن از راه معیت ذاتیه می خیزد و آن جذبه از حضرت خواجه
بخلیفه نخستین ایشان خواجه علاء الحق والدین رسیده و چون ایشان
قطب ارشاد وقت خود بودند از برای حصول این قسم جذبه نیز
طریقی وضع کردند و آن طریق در خلفاء خانواده ایشان بطریق
علائیه مشهور است در عبارات ایشان واقع میشود که اقرب طرق
طریقه علیه علائیه است هر چند اصل این جذبه از حضرت خواجه نقشبند
است اما وضع طریق از برای تحصیل آن مخصوص به خواجه علاء الدین
است قدس الله تعالی اسرارهما والحق که این طریق کثیر البرکه
است اندک آن طریق نافع تر از بسیار طرق دیگر آنست تا این
وقت خلفاء مشایخ خانواده علائیه و احرار به این دولت عظمی

بهره مند اند و بطالبان ازین راه تربیت میفرمایند حضرت خواجه
احرار باین دولت عظمی از خدمت مولانا یعقوب چرخی علیهما
الرضوان که از خلفا حضرت خواجه علاء الدین است رسیده
است نوع اول از جذبه که بحضرت صدیق رضی الله تعالی
عنه منسوب است طریق علی حده از برای حصول آن موضوع
است و آن طریق وقوف عددی است و سلوکی که بعد از حصول
این جذبه متحقق میشود هم دو نوع است بلکه انواع است نوع
است که حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه از آن طریق بمقصود
پیوسته اند و حضرت رسالت خاتمیه علی صاحبها الصلوة والسلام
والتحیه نیز از همین خانه جذبه بدین طریق رسیده اند و حضرت
صدیق رضی الله تعالی عنه بجهت کمال اخلاص که با آن سرور داشتند
و فانی در ایشان بودند از میان سایر اصحاب رضوان الله
تعالی و تقدس علیهم اجمعین باین خصوصیت طریق مخصوص گشته
اند و همین نسبت جذبه و سلوک تا حضرت امام جعفر صادق
بدین خصوصیت رسید و چون والده امام از اولاد کرام حضرت
صدیق اکبر است رضی الله سبحانه و تعالی عنهم امام باعتبار
این هر دو جهت فرموده اند که ولدنی ابوبکر مرتین و چون حضرت
امام از آبای کرام خود هم نسبتی جدا گرفته جامع این هر دو طریق گشته اند
و آن جذبه را با سلوک ایشان جمع نموده و باین سلوک بمقصود
پیوستند و فرق در میان این دو سلوک آنست که سیر سلوک
حضرت امیر به سیر آفاقی قطع میشود و سلوک حضرت صدیق

با آفاقی چندانی تعلق ندارد و با آن می ماند که بعضی از خانه جذبه کشنده
باشند و مطلوب رسانیده در سلوک اول تحصیل معارف است
و در ثانی غلبه محبت لاجرم حضرت امیر باب مدینه علم آمد
و حضرت صدیق قابلیت خلت آنسرور علیه الصلوة والسلام
پیدا کرد و قال علیه الصلوة والسلام لو کنت متخذا احدا لا خلیلاً
تخذت ابابکر خلیلا و حضرت امام باعتبار جامعیت جهت جذبه
که مبنای آن بر محبت است و جهت سلوک آفاقی که منشا علوم
و معارف است نصیبی وافر از محبت و معرفت حاصل کردند بعد از آن
امام این نسبت مرکبه را بطریق ودیعت بسلطان العارفین قد
س الله تعالی سره سپرده اند گویا این بار امانت را بر پشت
ایشان مانده اند تا بتدریج باهل آن برسد و روی توجه شان
دیگر جانب است بیش از تحمل آن با آن نسبت مناسبت ندارد
و درین تحمیل نیز حکمتهاست هر چند حاملان ازین نسبت قلیل
النصیب اند اما این نسبت را از انوار آن بزرگواران نصیب
وافر است مثلا نوعی از سکر که درین نسبت مندرج است
از آثار انوار سلطان العارفین است آن سکر مبتدیان را از حس غایب
می سازد و از هوش می برد بعد از آن بتدریج رو باستتار
می آرد و باعتبار غلبه صحو این نسبت در مراتب صحو مندرج میگردد
و در ظاهر صحو است و در باطن سکر این بیت در بیان حال ایشان
از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش ॥ اینچنین زیبا
روش کم می بود اندر جهان ॥ علی هذا القیاس از هر بزرگی نوری

فرا گرفته تا با هل خود رسیده و آن عارف ربانی حضرت
خواجه عبد الخالق عجدوانی است که سر حلقه سلسله حضرت خواجها
قدس الله تبارک و تعالی اسرارهم درین وقت بازهم آن
نسبت علیه از سر نو طراوت گرفته و در عرصه ظهور آمد بعد از ایشان
درین سلسله جانب سلوک آفاقی باز مختفی شد بعد حصول جذبه
براههار دیگر سلوک نمودند و عروج پیدا کردند تا زمانی که حضرت
خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس بعالم ظهور آمدند
آن نسبت با آن جذبه و سلوک آفاقی باز ظاهر گشت و با آن هر دو
جهة جامع کمال معرفت و محبت گشتند با وجود آن یک قسم
جذبه دیگر که از راه معیت میخیزد نیز ایشان را عطا فرمودند چنانکه
بالا گذشت و از کمالات ایشان نصیب وافر نایب مناب ایشان را
اعنی خدمت خواجه علاء الحق والدین حاصل گشت و بدولت
هر دو جذبه و سلوک آفاق مشرف گشتند و بمقام قطبیه ارشاد رسیدند
و همچنین خدمت خواجه محمد پارسا از کمالات ایشان بهره تمام
یافتند و حضرت خواجه در آخر حیات در حق ایشان فرمودند
که هر که میل دیدن من بکند محمد را ببیند و نیز از ایشان منقولست
که میفرمودند که مقصود از وجود بهاء الدین ظهور محمد است و
خدمت خواجه پارسا را با وجود این کمالات نسبت فردیت
ملانا عارف دیگبرانی در آخر حیات خود عطا فرمودند و غلبه
همین نسبت ایشان را مانع شیخی و تکمیل طلبه گشت والا کمال در
تکمیل درجه علیا داشتند حضرت خواجه نقشبند در شان ایشان

اگر او شیخی کند عالم از وی منور شود و مولانا عارف این نسبت
فردیه را از مولانا بهاء الدین که پدر بزرگوار ایشان بود یافته بودند
باید دانست که نسبت فردیه را تمام رو بحق است سبحانه و شیخی
و تکمیل و دعوت کاری ندارد و اگر آن نسبت با نسبت قطب
ارشاد که مقام دعوت و تکمیل خلق است جمع شود باید دید که
اگر نسبت فردیه غالب است میل به ارشاد و تکمیل درین صورت
زبون است والا صاحب آن دو نسبت در حد اعتدال است ظاهرش
بتمام بالخلق است و باطنش بالکلیه با حق تعالی و تقدس و درجه علیا
در مقام دعوت خلق صاحب این دو نسبت راست هر چند نسبت
قطبیت ارشاد نیز تنها در دعوت کفایت میکند اما این بزرگواران را
درین مقام مرتبه دیگر است نظر ایشان شافی امراض قلبیه است
و صحبت شان دافع اخلاق نامرضیه سید الطایفه جنید البغدادی
باین دولت عظمی مستعد شده بود و باین منزلت مشرف گشته
نسبت قطبیت ایشان را از شیخ سری سقطی حاصل شده بود و نسبت
فردیه از شیخ محمد قصاب از سخنان قدسی نشان ایشان است
مردم میدانند که من مرید سری ام من مرید محمد قصابم بنسبت
فردیه را غالب ساخته نسبت قطبیه را فراموش کرده و در جنب
آن معدوم داشته است بعد از خلفای حضرت خواجه نقشبند چراغ
این خاندان بزرگ حضرت خواجه احرار بودند جذبه خواجها را تمام
نمود و متوجه سیر آفاقی گشتند و تا اسم سیر را رسانیده بی انکه
در اسم در آمده استهلاک و فنا در ان پیدا کنند باز بجانه جذبه

در آمدند واستهلاک واضمحلال خاص ورهمین جهت پیدا کردند
وبقائی هم درهمین جهت یافتند بالجمله شان عظیم درین جهت
داشتند وعلوم ومعارف که از فنا وبقا دست میدهد ایشانرا
درهمین مقام میسر شد اگرچه درعلوم بواسطه تغایر جهتین تفاوت
پیدا است یکی از فنا وبقا اثبات توحید وجود است وعدم آن
وهمچنین است اثبات اموری که مناسب توحید مذکوراند من الا
حاطة والسریان والمعیة الذاتیات وشهود الوحدت فی الکثرة
مع اضمحلال الکثرة بالکلیة بحیث لا یرجع کلمة انا علی السالک اصلا
وامثال ذلک بخلاف العلوم التی تترتب علی البقاء الذی بعد
الفناء المطلق فانها لیست کذلک بل علومهم مطابقة لعلوم الشریعة
الحقة غیر محتاجة الی التمحلات والتکلفات والاسولة والاجوبة
بالجمله بقائی که درجهت جذبه است هر نوع جذبه که باشد از سکر می
برارد ودرصحو نمی آرد لهذا با وجود بقا انا بر باقی رجوع میکند واشارة
با و نمی افتد چه درجذبه غلبه محبت است وغلبه محبت را سکر لازم است
پس بهیچ وجه سکر از وی منفک نمی شود پس ناچار علوم آن نیز سکر
آمیز باشند کالقول بوحدت الوجود فان مبناها علی السکر وغلبة المحبة
بحیث لا یبقی فی نظره الا المحبوب فیکم یعنی ماسواه واگر بصحو می آمد شهود محبوب
مانع شهود ماسوای او نمی شد وحکم بوحدت وجود نمیکرد وبقائی
که بعد از فنای مطلق ونهایت سلوک است منشاء صحو ومبداء معرفت
است سکر را دران موطن مدخلی نیست آنچه از سالک درحالت فنا کم
شده بود همه رجوع کرده اما منصبغ برنگ اصل وهو المعنی بالبقاء بالله

والمعیة الذاتیة

ناچار در علوم شان سکر را مجال نباشد پس علوم ایشان
مطابق علوم انبیا باشد علیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات
والبرکات الی یوم الدین وایضا از عزیزی شنیده ام که حضرت
خواجه نسبتی از اباء مادری خود که صاحب احوال غریبه
بودند جذبهای قویه داشتند نیز حاصل کرده بودند واز مقام
اقطاب اثنی عشر که تائید دین بایشان مربوط است ودر
محبت شان عظیم دارند حضرت خواجه را نصیب وافر بود
تائید شریعت ونصرت دین ایشانرا ازانجا بود وشمه از احوال
گرامی ایشان بالا مذکور شده است بعد ازان احیای طریقت
این بزرگوار آن واشاعت آداب این عزیزان علی الخصوص
در ممالک هندوستان که اهل آن از کمالات ایشان بی بهره بودند
بظهور ارشاد دستگاهی معارف آگاهی مؤید الدین الرضی شیخنا و
مولانا محمد الباقی سلمه الله تعالی متحقق گشت خواست که شمه از
کمالات ایشان نیز در مکتوب درج نماید چون رضای ایشان
درین باب مفهوم نگشت از جرئت درین باب تقاعد نمود

مکتوب دویست ونود ویکم بمولانا عبد الحی صدور یافت
دربیان مراتب توحید وجودی وشهودی ومعارف
متعلقه آنها

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین الحمد لله رب
العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وعلی آله واصحابه
اجمعین بدان ارشدک الله تعالی که منشاء توحید وجودی جمعی را
کثرت ممارسة مراقبات توحید است وتعقل معنی کلمه طیبه لا اله الا الله

بلا موجود الا الله ظهور این قسم توحید بعد از تمحل و تخیل بواسطه تمحل
استیلا سلطان خیال هست که از کثرت مزاوله معنی توحید
این معرفت در متخیله نقش بسته است و چون بجعل جاعل
مجعول است هر اینه معلول هست و صاحب این توحید از
ارباب احوال نیست چه ارباب احوال ~~اربا~~ ارباب قلوبند او ارباب
از مقام قلب درین وقت چیزی ندارد و علمی بیش نیست
لیکن علم را درجاتست بعضها فوق بعض و جمعی دیگر را منشاء
توحید وجودی انجذاب و محبت قلبی است که ابتدا از
باذکار و مراقبات که خالی از تخیل معنی توحید است
اشتغال نموده اند و بجد و جهد یا بمجرد سابقه عنایت بمقام
قلب رسیده اند و جذبی پیدا کرده درین مقام اگر بر ایشان
جمال توحید وجودی ظاهر شود بسبب آنست غلبه محبت محبوب خواهد بود
که ماسوای محبوب را از نظر شان مختفی ساخته است و مستور
گردانیده و چون ماسوای محبوب را نمی بینند و نمی یابند لاجرم
جز محبوب را موجود نمی دانند این قسمی توحید از احوال است
و از علت تخیل و شائبه توهم پاک و مبرا و اگر این جماعه ارباب
قلوب از همان مقام بعالم باز گردانند محبوب خود را در هر ذره
از ذرات عالم مشاهده مینمایند و موجودات مرایای جمال حسن
و جمال محبوب میدانند اگر بمحض فضل خدا و ندی جل سلطانه از مقام
قلب بر آمده متوجه جناب قدس مقلب قلب گردند این معرفت
توحیدی که در مقام قلب پیدا شده بود رو بزوال می آرد و چون

در معارج عروج صعود نمایند خود را باین معرفت بی مناسبت
تر می یابند جمعی از ینها تا بحد انکار و طعن میرسند بر ارباب آن
معرفت مثل رکن الدین ابو المکارم شیخ علاء الدوله سمنانی و
بعضی دیگر را بعد از زوال این معرفت بنفی و اثبات آن کاری
نمی ماند کاتب این سطور از انکار ارباب این معرفت تحاشی
مینماید و از طعن ایشان خود را دور میدارد و انکار و طعن را
وقتی مجال باشد که اگر ارباب آن حال را از ظهور آن حال
قصدی و اختیاری باشد بی ارادت ایشان این معنی
در ایشان ظاهر شده است ایشان مغلوب آن حالند
پس هر اینه معذور باشند و لا رد و لا طعن علی المضطر المعذور
لیکن این قدر رسیده اند که فوق این معرفت معرفت دیگر هست
و ورای این حالتی دیگر متحقق محبوسان این مقام از کمالات
بسیار ممنوع اند و از مقامات بی شمار محروم این حقیر قلیل
البضاعه را بی آنکه ممارسته معنی توحید نماید در ضمن مراقبات
و اذکار بلکه بی آنکه جد و جهد نماید بمحض فضل ایزدی در ملازمت
هدایت و افاضت پناهی حقایق و معارف موید الدین اگاه
ارضی شیخنا و مولانا محمد الباقی قدس الله تعالی سره الاقدس
بعد از تقدیم تعلم ذکر و توجه و التفات ایشان در مقام
قلب آورده در این معرفت گشاده بودند و علوم و معارف
این مقام را فراوان عطا فرموده و دقایق این معارف
را منکشف ساخته تا مدتی درین مقام داشتند آخر الامر از کمال

از کمال بنده نوازی بمقام قلب براورده اند درین ضمن آن
معرفت روبزوال آورده و رفته رفته بتمام معدوم گشت
مقصود از اظهار احوال خود آنست تا معلوم شود که این مرقوم
را از روی کشف و تجربه آورده است نه از روی ظن و تقلید وذوق
و معارف توحیدی که از بعضی اولیاء الله ظاهر شده اند در
ابتداء حال و در مقام قلب سر بر زده باشند بس هیچ نقص
بایشان ازین راه لاحق نشود این حقیر نیز دران وقت رسایل در
معارف توحیدی نوشته است و چون آن نوشتها را
بعضی یاران منتشر ساخته اند جمیع آنرا متعسر دانسته آن رسایل
را بحال خود گذاشته نقص وقتی لازم می آید که ازان مقام نگذرانند
طایفه دیگر از ارباب توحید آنانند که استهلاک و اضمحلال در
مشهود خود بر وجه اتم پیدا کرده اند و همت ایشان آنست
که در مشهود همواره مضمحل و معدوم باشند و اثری از لوازم
وجود ایشان ظاهر نشود رجوع آثار بر خود کفر میدانند
و نهایت کار نزد ایشان فنا و نیستی است مشاهده را نیز کفر
میدانند و بعضی از ایشان میفرمایند اشتهی عدما لا اعود ابدا
عدمی میخواهم که هرگز او را وجود نبود ایشانند مقتول محبت وحدت
قدسی من تعلقه فانا دیته در شان ایشان متحقق است همیشه
در زیر بار وجود اند و لمحه آسایش در غفلت است بر تقدیر دوام نداردند آسایش
استهلاک غفلت را گنجایش نیست شیخ الاسلام هروی میفرماید
کسی که مرا یکساعت از حق سبحانه غافل سازد امید است که گناه

او را ببخشند وجود بشریه را غفلت در کار است حق سبحانه
و تعالی از کمال کرم خویش هر یکی را از ایشان باندازه استعداد او
او بامور یکه مستلزم غفلت اند ظاهر ایشان را با آن امور مشغول
ساخته است تا آن بار وجود فی الجمله از ایشان تخفیف یابد جمعی را
بسماع و رقص الفت داده طایفه را تصنیف کتب و تحریر علوم و معارف
شعار ساخته گروهی را به بعضی امور مباح مشغول داشته عبید الله
اصطخری همراه سگبانان بصحرا میرفت شخصی از عزیزی سر آن پرسید
فرمود تا لمحه از بار وجود خلاص شوم و بعضی را العلوم توحید وجود
و شهود وحدت در کثرت الهام داد تا ازان بار ساعتی بیاسایند
ازین قبیله است توحیدی که از بعضی اکابر مشایخ نقشبندیه قدس
الله تعالی اسرارهم ظاهر شده است نسبت این بزرگواران
به تنزیه صرف میکشد بعالم و شهود در عالم کاری ندارند معارفی
که ارشاد پناهی حقایق و معارف دستگاهی ناصر الدین خواجه
عبید الله مناسب علوم توحید وجود و شهود وحدت در
کثرت نوشته اند ازین قسم اخیر توحید است کتاب فقرات
ایشان که مشتمل است بر بعضی علوم توحید و جز آن منشاء علوم
آن کتاب و مقصود ازان معارف استیناس و الفت ایشان
است با عالم و همچنین است معارف خواجه ما که در بعضی رسایل
بر طبق کلام کتاب فقرات تحریر یافته منشاء این علوم توحید نه
جذبه [illegible] است و نه غلبه محبت و مشهود ایشان را با عالم نسبتی نیست
آنچه ایشان را در عالم می نمایند شبه و مثال مشهود حقیقی ایشانست

مثلاً شخصی گرفتار جمال آفتاب است و از کمال محبت خود را در آفتاب
گم ساخته است و نامی و نشانی از خود نگذاشته این چنین گم شده
را اگر خواهند باو باز دهند والنسی والفتی و روی با سوای آفتاب
پیدا آرند تا ساعتی از شعشعان انوار آفتاب نفسی راست کند و
دمی بیاساید همان آفتاب را در مجالی این عالم وامی نمایند و بآن
علاقه او را باین عالم انسی والتفاتی پیدا می سازند گاهی او را امید نمایند
که این عالم عین آفتاب است و جز آفتاب هیچ چیز موجود نیست
و گاهی در مرآت ذرات عالم جمال آفتاب را می نمایند انجا
کسی سوال نکند که چون عالم بنفس الامر عین آفتاب نباشد
پس آنرا آفتاب وانمایندن خلاف واقع باشد زیرا که گوییم
افراد عالم با یکدیگر در بعضی امور اشتراک دارند و در بعضی
دیگر امتیاز حق سبحانه و تعالی بکمال قدرت خویش اموری
که باعث امتیاز بود بواسطه بعضی حکم و مصالح از نظر اینها مختفی
می سازد و اجزای مشترک فقط مشهود می مانند پس ناچار حکم
باتحاد یکدیگر میکنند پس آفتاب را نیز باین علاقه عین عالم می
یابد همچنین حق را سبحانه با عالم هر چند فی الحقیقه هیچ مناسبت
نیست اما مشابهت اسمی مصحح این اتحاد میگردد مثلاً حق سبحانه
و تعالی موجود است ~~و عالم موجود است~~ و عالم هم موجود
هر چند فی الحقیقه در میان این هر دو وجود هیچ مناسبت
نیست و همچنین او تعالی عالم و سمیع و بصیر و حی و قادر و مرید است
و بعضی افراد عالم نیز باین صفات متصف اند هر چند صفات ایشان

از همدیگر جدا است اما چون خصوصیت وجود امکانی و نقایص
صفات محدثات را از نظر ایشان مستور ساخته اند اگر حکم باتحاد
کنند گنجایش دارد و این قسم اخیر توحید اعلای اقسام توحید است
بلکه فی الحقیقه ارباب این معرفت مغلوب این وارد نشده دیگر
ایشان باعث این معرفت نشده است بلکه این وارد را بایشان
از برای مصلحتی آورده اند و خواسته اند که بتوسل این معرفت
ایشان را از سکر بصحو آرند و تسلی دهند چنانچه جمعی را بسماع و رقص
و طایفه را اشتغال به بعضی امور مباح تسلیه داده اند باید دانست
که هم کنان ایشان ازین طایفه‌ها به بعضی اموری که مغایر مشهود
ایشان است اشتغال مینمایند و تسلی می یابند بخلاف این بزرگواران
که بامری که مغایر مشهود ایشانست التفات نمی نمایند
و رام نمی گردند پس ناچار عالم را عین مشهود ایشان مینمایند
یا در مرآت عالم ازا جلوه میدهند تا ساعتی از ان بار تخفیف
یابند منشاء این اسم اخیر توحید این حقیر را بطریق کشف و ذوق وظهورما ۱۲
معلوم نبود اما همان دو وجه سابق را امید داشت ظنی باین قسم
داشت و لهذا در رسایل مکتوبات همان دو وجه بلکه وجه
دویم را نوشته است و توحید وجودی را منحصر دران ساخته
لیکن چون بعد از رحلت ارشاد پناهی قبله گاهی بتقریب زیارت
مزار شریف بلده محروسه دهلی اتفاق عبور افتاد روز
عید بزیارت مزار شریف ایشان رفته بود و در اثنا توجه
بمزار متبرک التفاتی تمام از روحانیت مقدسه ایشان ظاهر گشت

وازکمال غریب نوازی نسبت خاصه خود را که بحضرت خواجه احرار
منسوب بود مرحمت فرمودند چون آن نسبت در خود دریافت بضرورت
حقیقت این علوم و معارف را بطریق ذوق دریافت و معلوم گشت
که منشأ توحید وجودی در ایشان انجذاب قلبی و غلبه محبت
بنسبت بلکه مقصود ازین معرفت تخفیف آن غلبه است تا مدتی اظهار
این معنی را مناسب نمی دید اما چون در بعضی رسایل آن دو وجه
سابق مذکور شده بودند مردم قلیل الدرایت ازان در توهم افتا
دند که ازین بیان تنقیص این دو اکابر لازم می آید که طریق ارباب
توحید است باین توسل زبان فتنه انگیزی دراز کردند حتی که این
توهم در بعضی طلاب قلیل الارادة باعث فتور احوال ایشان گشت
بضرورت مصلحت در اظهار این قسم توحید گوید و از برای استشهاد
ذکر آن واقع نیز مناسب دانسته در تحریر آورد درویشی از مخلصان
خواجه ما نقل کرد که میفرمودند مردم میدانند که ما از مطالعه کتب
ارباب توحید نسبتی فرا میگیریم نه چنین است مقصود آنست که
که ساعتی خود را غافل سازیم این سخن موید کلام سابق است فضیلت
پناهی شیخ عبدالحق که از مخلصان حضرت خواجه ماست نقل کردند
که حضرت خواجه قبیل ایام رحلت میفرمودند که ما را به یقین یقین معلوم
شده است که توحید کوچه تنگ است شاه راه دیگر است هر چند
پیش ازین هم میدانستم اما این قسم یقین اکنون بظهور آمده است ازین
سخن نیز مفهوم میشود که در آخر کار مشرب ایشان بتوحید مناسبت
نداشت در ابتدا رحال اگر آن قسم توحید هم ظاهر شده باشد بالتبعیت

ایشان طریق

باین توسل زبان فتنه انگیزی دراز کردند
حتی که این توهم در بعضی طلاب قلیل
الارادت باعث فتور احوال ایشان
گشت بضرورت مصلحت در اظهار
این قسم توحید صح

بلکه بسیاری از مشایخ را در ابتدا این قسم بظهور آمده است
و بآخر کار ازان بر آمده اند و ایضا بعد از وصول بمقام جذبه نقشبندیه
طریق حضرت خواجه نقشبند و طریق حضرت خواجه احرار از یکدیگر
جداست و علوم و معارف نیز از همدیگر جدا اند غلبه توجه حضرت
خواجه احرار بعد ازان بنسبت باطنی اجداد مادری خود است که
پشت به پشت بزرگ آمده اند و این فنا و نیستی که در بالا مذکور شد
از لوازم نسبت آن بزرگواران است این حقیر بواسطه مصلحت
ابنای این وقت از برای ترتیب طالبان طریق حضرت خواجه نقشبند
اختیار کرده است و علوم و معارف آن طریق که بعلوم ظاهر شریعت
بیشتر مناسبت دارند در اینچنین زمان فاسد که ارکان شریعت
دران سستی تمام پیدا کرده اند ظهور آنها را مناسب دیده تعین
همان طریق از برای افاده طلبه نمود و اگر حق سبحانه طریق احراریه را
بتوسط این حقیر ترویج میخواست عالم را بآن انوار منور می ساخت
چه انوار این هر دو بزرگوار را بطریق کمال عطا فرموده است و
طریق تکمیل هر دو اکابر را ادا نموده است ان الفضل بید الله یؤتیه
من یشاء والله ذو الفضل العظیم ؎ بادشاهیست کز عنایت خویش
هر دو عالم بیک گدا بخشد ؎ اگر بادشه بر در پیر زن ؎ بیاید تو ای
خواجه سبلت مکن ؎ بحکم واما بنعمة ربک فحدث بعضی اسرار خفیه را
در معرض ظهور آورده است حق سبحانه و تعالی طالبان حق را ازان
بهره مند گرداناد هر چند میداند که منکر را غیر از انکار نخواهد افزود اما
مقصود افاده طلاب است منکر آن از مبحث خارج اند و از مطمح نظر

برون تفصیل کثیرا و یهدی به کثیرا بر ارباب بصیرة مخفی نیست که اختیار
یک طریق برای مصلحتی افضلیت این طریق بر طریق دیگر لازم نمی آید
و بنقص بان طریق دیگر نمی کشد سه دروازه شهر را توان بست
نتوان دهن مخالفان بست الحمد لله ذی الانعام والمنة اولاً و آخرا
والصلوة والسلام والتحیة علی رسوله دایماً و سرمداً و علی آله
الاخیار و اصحابه الابرار مکتوب دویست نود و دوم در بیان
آداب ضروریه مریدان و رفع بعضی شبه ایشان و ما یناسب ذلک
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی ادبنا بالآداب النبویة
و هذبنا بالاخلاق المصطفویة علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات
اتمها و اکملها بدانکه سالکان این راه از دو حال خالی نیستند مرید اند
یا مراد اگر مراد اند طوعاً لهم براه انجذاب و محبت ایشان را کشان کشان
خواهند برد و بمطلب اعلی خواهند رسانید و هر ادبی که در کار شود
بتوسط یا بی توسط تعلیمشان خواهند کرد و اگر زلتی واقع شود زود
متنبه خواهند فرمود و بآن مواخذه نخواهند کرد و اگر به پیر ظاهر
احتیاجی داشته باشند بی سعی ایشان بان دولت دلالت
خواهند فرمود بالجمله عنایت ازلی جل سلطانه متکفل حال این بزرگواران
است بسبب و بی سبب کار ایشان را کفایت خواهند کرد الله
یجتبی الیه من یشاء و اگر مرید اند کار ایشان بتوسط پیر کامل مکمل دشوار
پیری باید که بدولت جذبه و سلوک مشرف شده باشد و بسعادت
فنا و بقا مستسعد گشته و سیر الی الله و سیر فی الله و سیر عن الله
بالله و سیر فی الاشیاء بالله را بانصرام رسانیده و اگر جذبه

او بر سلوک او مقدم است و به تربیت مراد ان مربی شده
کبریت احمر است کلام او دوا است و نظر او شفا نفس انفاس اوست
که احیا رو لهای مرده بتوجه شریف او منوط است و تازگی جانهای
فسرده بالتفات لطیف او مربوط و این طور صاحب دولت پیدا نشود
سالک مجذوب هم مغتنم است و تربیت ناقصان از و نیز می آید
و بتوسط او بدولت فنا و بقا میرسید بیت آسمان نسبت بعرش
آمد فرود ورنه بس عالیست پیش خاک تود و اگر بعنایت
خداوندی جل سلطانه طالبی را باین طور پیر کامل مکمل دلالت
فرمودند باید که وجود شریف او را مغتنم داند و خود را تمام
باو سپارد و سعادت خود را در مرضیات او داند و شقاوت
خود را در خلاف مرضیات او شناسد بالجمله هوای خود را
تابع رضای او سازد و در خبر است حدیث نبوی علیه و علی آله الصلوة
والتسلیمات اتمها و اکملها لن یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما
جئت به و بداند که رعایت آداب صحبت و مراعات شرائط المجلس
از ضروریات این راهست تا راه افاده و استفاضه مفتوح گردد
و بدونها لا نتیجة للصحبة و لا ثمرة للمجلس بعضی از آداب و شرائط
ضروریه در معرض بیان آورده میشود بگوش هوش باید شنید
بدانکه طالب را باید که روی دل خود را از جمیع جهات گردانیده
متوجه پیر خود سازد و با وجود پیر بی اذن او بنوافل و اذکار نپردازد
و در حضور او بغیر او التفات ننماید و بکلیه خود متوجه او نشیند حتی
که بذکر هم مشغول نشود مگر آنکه او امر کند و غیر از نماز فرض و سنت

در حضور او اد الکند نقل کردند از سلطان این وقت که وزیر پیش
پیش او ایستاده بود اتفاقا درین اثنا آن وزیر التفاتی بجانب
جامه خود کرده بند از دست خود راست می ساخت درین
حال نظر سلطان بران وزیر افتاد و دید که بغیر او متوجه است
بزبان عتاب گفت که این را منضبط نمی توانم کرد که تو وزیر من باشی
و در حضور من به بند جامه التفات نمایی باید اندیشید که هر گاه وسایل
دنیا وینه را آداب دقیقه در کار است وسایل وصول الله را
بروجه اتم واکمل رعایت این آداب لازم خواهد بود و مهما امکن
در جایی نه ایستد که سایه او بر جامه او یا بر سایه او افتد و بر مصلای
او پا ننهد و در متوضای او طهارت نکند و ظروف خاصه او
استعمال نکند و در حضور او آب نخورد و طعام تناول ننماید و بکسی
سخن نکند بلکه متوجه احدی نگردد و در غیبت پیر در جایی که او است
پا دراز نکند و بزاق و دهن بآنجانب نیندازد و هر چه از پیر صادر
شود آنرا صواب داند اگر چه بظاهر صواب ننماید او هر چه میکند
از الهام میکند و باذن کار میکند برین تقدیر اعتراض را گنجایش
نباشد و اگر چه در بعضی صور در الهامش خطا راه یابد چه خطای
الهامی در رنگ خطای اجتهاد نیست ملامت و اعتراض بران
مجوز نیست و ایضا چون این را محبتی به پیر پیدا شده است در نظر
محب هر چه از محبوب صادر میشود محبوب مینماید پس اعتراض را
مجال نباشد و در کلی و جزوی اقتدا به پیر کند چه در خوردن و
پوشیدن و چه در خفتن و طاعت کردن نماز را بطرز او میباید ادا کرد

و فقه را در عمل او اخذ باید نمود ~ آنکه در سرای نگاری است
فارغست ∴ از باغ بوستان و تماشای لاله زار ∴ و هیچ اعتراض
در حرکات و سکنات او مجال ندهد اگر چه آن اعتراض مقدار حبه خردله
باشد زیرا که اعتراض را غیر از حرمان نتیجه نیست و بی سعادت
ترین جمیع خلایق عیب بین این طایفه علیه است مرید را خود نعوذ
بالله چه گنجایش شایبه اعتراض نجانا الله سبحانه عن هذا البلاء العظیم
و طلب خوارق و کرامات از پیر خود نکند اگر چه آن طلب بطریق خواطر
و وساوس باشد هیچ شنیده که مومنی از پیغمبری طلب کرده باشد
معجزه طلبان کفارند و اهل انکار ~ معجزات از بهر قهر دشمن است ∴
بوی جنسیت بی دل بردنست ∴ موجب ایمان نباشد معجزات ∴
بوی جنسیت کند جذب صفات ∴ اگر شبهه پیدا شود در خاطر آنرا
بی توقف عرض نماید اگر حل حاصل نشود تقصیر بر خود نهد و هیچ منقصت
را بجانب پیر عاید نسازد و واقعه که روی دهد از پیر پنهان ندارد و تعبیر و
قایع از و طلب کند و تعبیری که بر طالب منکشف شود نیز عرض نماید و صواب
و خطا را از وی جوید و بر کشوف خود اعتماد ننهد که حق با باطل درین دار
ممتزج است و صواب با خطا مختلط و بی ضرورت و بی اذن از وی جدا نشود
که غیر او را بر وی گزیدن منافی ارادت است و آواز خود را بر آواز او بلند
نکند و سخن بلند با او نگوید سوی او بیت و هر فیض و فتوحی که برسد
آنرا بتوسط پیر تصور نماید و اگر در واقعه بیند که فیضی از مشایخ دیگر رسیده
است آنرا نیز از پیر داند و بداند که چون پیر جامع کمالات و فیوض است
فیض خاص از پیر مناسب استعداد خاص مرید ملایم کمال شیخی از شیخ

که صورت افاضه ازوی ظاهر شده است به مرید رسیده است
و لطیفه از لطایف پیر که مناسبت باآن فیض دارد و بصورت آن
شیخ ظاهر شده است بواسطه ابتلا مرید آن لطیفه را شیخ دیگر خیال
کرده است و فیض را ازان دانسته این مغلطه عظیم است حق سبحانه از
زلت قدم نگاه دارد و بر اعتقاد و محبت پیر مستقیم دارد بحرمت سید
البشر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات بالجمله الطریق کله ادب مثل
مشهور است هیچ بی ادب بخدا نرسیده است و اگر مرید در رعایت
بعضی از آداب خود را مقصر داند و در ادای ماینبغی نرسد و اگر بعضی
هم نتواند از عهده بر آمد معفو است اما از اعتراف بتقصیر ناچار است
و اگر عیاذا بالله سبحانه رعایت آداب نکند و خود را مقصر هم
نداند از برکات این بزرگواران محروم است ع هر که را روی
به بهبود نداشت: آری مریدی که ببرکت توجه پیر بمرتبه فنا و بقا — دیده بود روی بی بهبود نداشت
برسد و در راه الهام و طریق فراست بروی ظاهر شود و بر الزا
مسلم دارد و بکمال و اکمال او گواهی دهد آن مرید را میرسد که در
بعضی امور الهامی بر پیر خلاف کند و بمقتضای الهام خود عمل کند اگرچه
نزد پیر خلاف آن متحقق بود سرها را اعاینت را واجب چه آن مرید
درین وقت از ربقه تقلید بر آمده است و تقلید در حق وی خطا
است نمی بینی که اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم در امور اجتهادی
و در احکام غیر منزله باآن سرور خلاف کرده اند و در بعضی اوقات
صواب بجانب اصحاب ظاهر شده است کما لایخفی علی ارباب العلم
پس معلوم شد که خلاف با پیر مرید را بعد از رسیدن بمرتبه کمال

مجوز است و از سوی ادب مبرا است بلکه اینجا همین ادب است
و اگر نه اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات که بکمال آداب
مودب بوده اند غیر از تقلید امر دیگر نمی کرده اند ابو یوسف را
بعد از رسیدن بمرتبه اجتهاد تقلید ابی حنیفه رضی الله تعالی عنه
خطا است صواب در متابعت رای خود است نه رای ابی حنیفه
قول مشهور است از امام ابو یوسف که نازعت اباحنیفه فی مسئلة
خلق القرآن ستة اشهر شنیده باشی که تکمیل صناعت بتلاحق افکار است
اگر بر یک فکر ماندی زیادتی پیدا نکردی نحوی که در زمان سیبویه
بوده است امروز باختلاف آرای و تلاحق انظار ده چند زیادتی
و کمال پیدا کرده است اما چون بنا را او نهاده فضل او راست
الفضل للمتقدمین لیکن کمال اینها راست مثل امتی کمثل المطر لایدری
اوله خیر ام آخره هم حدیث نبوی است علیه و علی آله الصلوات
والسلام تذئیل لرفع شبهة بعض المریدین بدانکه گفته اند الشیخ یحیی
و یمیت احیا و اماتت از لوازم مقام شیخی است مراد از احیای — احیاء
روحی است نه حسی همین مراد از اماتت اماتت روحی است
نه حسی و مراد از حیوة و موت فنا و بقا است که بمقام ولایت
و کمال میرساند و شیخ مقتدا باذن الله سبحانه متکفل این دو امر است
پس شیخ را ازین احیای و اماتت چاره نباشد معنی یحیی و یمیت
یبقی و یفنی احیا و اماتت حسی را بمنصب شیخی کاری نیست شیخ مقتدا
حکم کاه ربا دارد هرکس را که با و مناسبت درست است در رنگ خس و خاشاک
در عقب او میدود و نصیب خود را از وی استیفا مینماید خوارق و کرامات

لهذا از برای جذب مریدان نیت مریدان بمناسبت معنویه
منجذب میکردند و آنکه باین بزرگواران مناسبت ندارد از دولت
کمالات ایشان محروم است اگرچه هزار معجزه و خوارق و کرامات
بیند ابو جهل و ابو لهب را شاهد این معنی باید گرفت قال الله
سبحانه فی حق الکفار و ان یروا کل آیة لا یومنوا بها حتی اذا جاؤک
یجادلونک یقول الذین کفروا ان هذا الا اساطیر الاولین والسلام

مکتوب دویست و نود و سیوم بشیخ محمد جتری صدور یافت در جواب
سوال او که پرسیده بود لی مع الله وقت در حدیث نبوی علیه و علی
آله الصلوات و التسلیمات آمده است و ابو ذر غفاری نیز همین را گفته
وجه آن چه باشد و پرسیده بود که قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله
حضرت شیخ عبد القادر فرموده دیگری نیز همین را گفته حقیقة این
معامله چیست و پرسیده که مراد از اولیای که قدم ایشان بر گردن آنها
نهاده اند اولیای همان عصر اند یا مطلقا الحمد لله وسلام علی عباده
الذین اصطفی صحیفه شریفه که ارسال داشته بودند بوررود آن مبتهج
و مسرور گردید چه نعمتی است که دوستان حق جل و علا دور افتاده
را یاد فرمایند اندراج یافته بود که حضرت رسالت پناه علیه
و علی آله الصلوات و التسلیمات فرموده است لی مع الله وقت
و حضرت ابو ذر غفاری نیز همین گفته و حضرت میران محی الدین گفته
که پای من بر گردن همه اولیا است و دیگری نیز همین گفته است گاه
گاه برین دو لفظ غوغامی شود عنایت نموده نویسند که این دو سخن
چه معنی دارد و درین هر دو چه فرق است متوجه شده ما ی سمی را

واضح نوشته که قریب فهم این غریب باشد ارسال نمایند
مخدوما این فقیر در رسایل خود نوشته است که آن سرور را
با وجود استمرار وقت وقت نادر هم بوده است و آن
وقت در حین ادای نماز بوده باشد الصلوة معراج المومن
شنیده باشند و ارحنی یا بلال شاهد بیت عدل در اثبات
این مطلب و ابو ذر غفاری بوراثت و تبعیت نیز باین دولت
مشرف شده باشد چه کمل تابعان آن سرور را از جمیع کمالات
او علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات بطریق وراثت نصیب
وافر است و حظ کامل و آنچه حضرت شیخ عبد القادر قدس
سره فرموده قدمی هذه علی رقبة جمیع الاولیا صاحب
عوارف که مرید و مربای شیخ ابو النجیب سهروردی است
که از محرمان و مصاحبان حضرت شیخ عبد القادر بوده است
این کلمه را از آن کلمات ساخته است که مشعر عجب اند که از مشایخ
در بدایت احوال بواسطه بقایای سکر صدور یافته اند و در
نفحات از شیخ حماد دباس که از شیوخ حضرت شیخ است نقل
کرده است که او بطریق فراست فرموده که این عجمی را قدمیست
که در وقت وی بر گردن همه اولیا خواهد بود و هر آئینه مامور شود
با آنکه بگوید قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله و هر آئینه از آن بگوید و
همه اولیا گردن نهند بهر تقدیر حضرت شیخ درین کلام محق اند این
کلام خواه از بقایای سکر از ایشان سر بر زده باشد و خواه مامور
باشند به اظهار این کلام قدم ایشان بر گردن های جمیع اولیا آن وقت

زیر قدم بوده است وجمیع اولیا آن وقت زیر قدم ایشان بوده‌اند
لیکن باید دانست که این حکم مخصوص باولیاء آن وقت است اولیاء
ما تقدم وما تاخر ازین حکم خارج اند چنانچه از کلام شیخ حماد مفهوم میشود
که قدم او در وقت وی بر گردن همه اولیا خواهد بود و نیز غوث علی
که در بغداد بوده است وحضرت شیخ عبدالقادر وابن سقا وعبدالله
بزیارت او رفته بودند آن غوث بطریق فراست در حق شیخ
گفته که می بینم ترا در بغداد که بمنبر بر آمده و میگوئی که قدمی هذه علی
رقبة کل ولی الله ومی بینم اولیاء وقت ترا که همه گردنهای خود را
پست کرده اند اجلال واکرام ترا از کلام این بزرگ نیز مفهوم می شود
که این حکم مخصوص به اولیاء ان وقت بوده است درین وقت نیز
اگر کسی را حضرت حق جل سبحانه وتعالی چشم بینا عطا فرماید بیند چنانچه
آن غوث دیده بود که گردنهای اولیای آن وقت زیر قدم وی
اند واین تجاوز بغیر اولیای آن وقت نکرده است ورا اولیا ما تقدم تکلم ۲
این حکم چگونه مجوز بود که شامل اصحاب کرام است که سابقین از حضرت
شیخ افضل اند و در تاخیر نیز چگونه متمشی باشد که شامل حضرت
مهدی است که آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام بقدوم
او بشارت داده است وامیت را بوجود او مبشر ساخته واو را
خلیفة الله فرموده است وهمچنین اصحاب حضرت عیسی علی نبینا و
علیه الصلوة والسلام که از انبیا اولی العزم است از سابقانند
وبواسطهٔ متابعت این شریعت ملحق باصحاب خاتم الرسل اند علیه
وعلیهم الصلوة والتسلیمات از بزرگی متاخران این امت تواند بود

که آن سرور فرموده باشد علیه وعلی آله الصلوات والسلام
۲ لا یدری اوله خیر ام آخره بالجمله حضرت شیخ عبدالقادر را در ولایت
شان عظیم است و درجه علیاست ولایت خاصه محمدیه را علی صاحبها
الصلوة والسلام والتحیه از راه سر بنقطه آخر رسانیده است
و سر حلقه آن دایره گشته ازینجا کسی توهم نکند که چون شیخ سر حلقه
دایره ولایت محمدیه بود باید که از همه اولیا افضل باشد چه ولایت
محمدی فوق جمیع ولایات انبیاست علی نبینا وعلیهم الصلوات والتحیات
زیرا که گوئیم سر حلقه ولایت محمدی است که از راه سر حاصل گشته
است چنانچه گذشت نه سر حلقه مطلق آن ولایت تا افضلیت
لازم آید با آنکه گوئیم سر حلقه مطلق ولایت محمدیه بودن مستلزم
افضلیت نیست زیرا که تواند بود که دیگری در کمالات نبوت محمدیه
بطریق تبعیت و وراثت پیش قدم بود و افضلیت از راه آن
کمالات او را ثابت باشد جمعی از مریدان حضرت شیخ عبدالقادر
در حق شیخ غلو بسیار مینمایند و در محبت جانب افراط می گیرند
در رنگ محبان مفرط حضرت امیر کرم الله تعالی وجهه از فحوای
کلمه وکلام این جماعه مفهوم میشود که شیخ را ایشان از جمیع اولیاء
ما تقدم وما تاخر افضل میدانند وغیر از انبیا علیهم الصلوة و
التسلیمات معلوم نیست که دیگری را بر حضرت شیخ فضل دهند این
از افراط محبت است اگر گویند آن قدر ظهور خوارق وکرامات
که از شیخ بوجود آمده است از هیچ ولی بظهور نیامده پس فضل او
باشد گوئیم که کثرت ظهور خوارق بر افضلیت دلالت ندارد تواند

که یکی بود که هیچ خوارقی از وی بظهور نیاید افضل باشد
از انکس که خوارق و کرامات از وی بظهور می آید شیخ الشیوخ
در عوارف بعد ذکر کرامات و خوارق مشایخ فرموده است
کل هذه مواهب الله سبحانه و قد یکاشف بها قوم و یعطی و
قد یکون فوق هولاء من لا یکون له شی من هذا لان هذه کلها
تقویة للیقین و من منح صرف الیقین لا حاجة له الی شی من هذا و کل
هذه الکرامات دون ما ذکرناه من تجوهر الذکر فی القلب و وجود
ذکر الذات کثرت ظهور خوارق را دلیل بر افضلیت ساختن در رنگ
آنست که کسی کثرت فضایل و مناقب حضرت امیر را دلیل افضلیة
او سازد بر حضرت صدیق رضی الله تعالی عنهما که آن قدر فضایل و
مناقب از وی بظهور نیامده است ای برادر بشنو خوارق عادات
بر دو نوع است نوع اول علوم و معارف الهی است جل سلطانه
که بذات و صفات و افعال واجبی جل و علی تعلق دارد و وراء طور نظر
عقل است و خلاف متعارف و معتاد است که بندهار خواص خود را
با آن ممتاز ساخته است و نوع ثانی کشف صور مخلوقات است و اخبار از
مغیبات که بعالم تعلق دارد نوع اول مخصوص باهل حق و ارباب معرفت
است و نوع ثانی شامل محق و مبطل است زیرا که اهل استدراج را
نیز نوع ثانی حاصل است نوع اول نزد خدا جل و علا شرافت و اعتبار
دارد که باولیاء خود مخصوص ساخته است و اعدا را دران شرکت
نداده و نوع ثانی نزد عوام خلایق معتبر است و در انظار معزز و محترم
این معنی اگر چه از اهل استدراج بظهور آید نزدیک است که از

نادانی

نادانی او را پرستش نمایند و بهر رطب و یابس که او ایشان را
تکلیف نماید مطیع و منقاد او گردند بلکه این محجوبان نوع اول را
از خوارق نمیدانند و از کرامات نمی شمرند خوارق نزد ایشان
منحصر در نوع ثانی است و کرامات بزعم این محجوبان مخصوص
به کشف صور مخلوقات است و اخبار از مغیبات ایشان
زهی بیخردان علمی که باحوال مخلوقات حاضر یا غایب تعلق
دارد کدام شرافت و کرامت در وی حاصل است بلکه
این علم شایان آنست که به جهل متبدل گردد تا نسیان از
مخلوقات و احوال ایشان حاصل آید معرفت واجبی است
تعالی و تقدس که بشرافت و کرامت سزاوار است و با
اعزاز و احترام شایان ~ پری نهفته رخ و دیو در کرشمه و
ناز * بسوخت عقل ز حیرت که این چه بوالعجبی است * و قریب
مما ذکرنا ما قال شیخ الاسلام الهروی و الامام الانصاری
فی منازل السایرین و شارحه و الذی ثبت عندی بالتجربة
ان فراسة اهل المعرفة انما هی فی تمیزهم من یصلح لحضرت الله
جل و علا ممن لا یصلح و یعرفون اهل الاستعداد الذین اشتغلوا
بالله سبحانه و وصلوا الی حضرت الجمع فهذه فراسة اهل
المعرفة و اما فراسة اهل الریاضة و اما فراسة اهل الریاضة
بالجوع و الخلوت و تصفیة الباطن من غیر وصلة الی جانب
الحق تعالی فلهم فراسة کشف الصور و الاخبار بالمغیبات
المختصة بالخلق فانهم لا یخبرون الا عن الخلق لانهم محجوبون عن الحق

سبحانه و اما اهل المعرفت فلا شتغالهم بمايرد عليهم من معارف
الحق تعالی لایکون اخبارهم الا عن الله تعالی و لما کان العالم اکثر
هم اهل الا نقطاع (الانقطاع) عن الله سبحانه و اشتغال بالدنیا مالت قلوبهم
الی اهل کشف الصور و الاخبار عما غاب من احوال المخلوقات
فعظموهم و اعتقدوا انهم اهل الله و خاصته و اعرضوا عن کشف
اهل الحقیقة و اتهموهم فیما یخبرون عن الله سبحانه و قالوا لو کان هؤلاء
اهل الحق کما یزعمون لاخبرونا عن احوال الناس و احوال المخلوقات
و اذا کانوا لا یقدرون علی کشف احوال المخلوقات فکیف
یقدرون علی کشف امور اعلی من هذه و کذبوهم بهذا القیاس
الفاسد و اعمیت علیهم الانبیاء الصحیحة و لم یعلموا ان الله تعالی
قد حمی هولاء عن ملاحظة الخلق و خصهم و شغلهم عما سواه
حمایة لهم و غیرة علیهم و لو کانوا ممن یتعرض الی احوال الخلق ما
صلحوا للحق سبحانه و قد راینا اهل الحق اذا التفتوا ادنی التفات
الی کشف الصور ادرکوا فیها ما لا یقدر غیرهم علی ادراک با
الفراسة التی یثبتها اهل المعرفة وهی الفراسة فیما یتعلق
بالحق سبحانه و القرب منه و اما فراسة اهل الصفا الخارجین
المتعلقین بالخلق و لا یتعلق بجناب الحق سبحانه و لا ما یقرب
منه و یشترک المسلمون و النصاری و الیهود و سایر الطوایف
فیها لانها لیست شریفة عند الله سبحانه فیختص بها اهله مکتوب
دویست و نود و چهارم بمخدومزادگی جامع علوم ظاهره معارف
و اسرار باطنه مجد الدین خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی صدر

یافت در بیان معارفی که بصفات ثمانیه واجب الوجود تعالی
تعلق دارد و در تحقیق مبادی تعینات انبیا علیهم الصلوات و
التسلیمات و مبادی تعینات سایر خلایق و لحوق جزئیات با
کلی خود و عدم جواز اشتغال جزئیات یک کلی بسوی کلی دیگر و
فرق میان تجلی و شهود انبیا و اولیا علیهم الصلوات و التسلیمات
و در حصول وصل عریان مر کمل تابعان را با وجود توسط انبیا علیهم
الصلوات و التسلیمات و در تحقیق الفاظ محو و اضمحلال که در
عبارت مشایخ قدس الله اسرارهم واقع شده اند و ما یناسب
ذلک صفات ثمانیه حقیقیه واجب الوجود تعالی و تقدس
که اولشان صفة الحیوة است و آخرشان صفة تکوین سه قسم
اند قسمی است که تعلق آن بعالم غالب است و اضافت
آن بخلایق بیشتر کالتکوین ازینجاست که جمعی از اهل سنت
و جماعت انکار وجود او نموده اند و گفته اند که تکوین از صفات
اضافیه است و الحق انه من الصفات الحقیقیة الغالبة علیها
الاضافة و قسمی دیگر آنست که اضافه دارد اما کمتر از قسم سابق
کالعلم و القدرة و الارادة و السمع و البصر و الکلام و قسم ثالث
اعلانی اقسام ثلثه است که از ابهیچ وجهه بعالم تعلق نیست و رنگ
از اضافت ندارد کالحیوة این صفت ام جمیع صفاتست و اجل همه
آنها و اسبق کل و اقرب باین صفت صفت العلم است که مبدار
تعین خاتم الرسل است علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات انتها و
صفات دیگر مبادی تعینات خلایق دیگر است و چون هر صفة باعتبار

تعلقات شتی متعدده جزئیات دارد مثل تکوین که انرا باعتبار
تعلقات شتی تخلیق و ترزیق و احیا و اماتت جزئیات پیدا شده است
و این جزئیات نیز در رنگ کلیات خود مبادی تعینات خلایق
آمده و هر که مبدا تعین او کلی آمد تعینات دیگر که مبادی آنها
جزئیات آن کلی است تابع آنکس خواهند بود و زیر قدم
او زندگانی خواهند نمود از انجاست که میگویند فلان زیر قدم
محمد است و فلانی زیر قدم عیسی و فلانی زیر قدم موسی علیهم
الصلوات و التحیات و التسلیمات اتمها و اکملها و چون این
جزئیات را بطریق سلوک ترقی واقع شود ملحق بکلیات
خواهد بود فرق باصالت و تبعیت خواهد ماند و امتیاز بتوسط
و عدم توسط خواهد شد چه تابع هرچه می یابد و هرچه می بیند
بی توسط اصل ممکن نیست گاه باشد که تابع از قصور خود اصل را
متوسط نداند اما فی الحقیقه اصل درمیان تابع و مشهود یا
او حایل است نه حایلی که مانع شهود باشد بلکه باعث
شهود در رنگ عینک صاف و جایز نیست که جزئیات
یک کلی ترقی نموده از کلی خود خروج کرده تحت کلی دیگر آیند
و مشهود ایشان مشهود آن کلی دیگر شود مثلا جماعه که زیر
قدم موسی اند از موسی انتقال نموده زیر قدم عیسی داخل
شوند اما تواند بود که در زیر قدم محمد آیند بلکه همیشه زیر قدم
او یند علیه و علی آله الصلوة و السلام زیراکه رب محمد رب
الارباب است و اصل جمیع آن کلیات پس نسبت با آن جزئیات

اصل الاصل باشد و این ترقی گویا تا اصل الاصل است نه کلا باصل کو
مباین اصل انها است این قدر فرق درمیان جزئیات و کلیات
آنها خواهد ماند که جزئی را دو حایل است یکی اصل خود که کلی او نیست
و حایل دیگر اصل الاصل است و کلی او را حجاب اصل الاصل است
و پس ازینجا معلوم گشت که مشهود محمد رسول الله صلی الله علیه تعالی
و علی آله و سلم بی پرده تعینات است و مشهود دیگران در پرده
تعینات لااقل در پرده تعین محمدی ازینجاست که گفته اند تجلی ذات
خاصه محمد رسول الله است صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم
و تجلی دیگران در پرده صفات لااقل در پرده رب الارباب
که رب محمد است که فوق جمیع اسما و صفات است سوای صفت
الحیوة اگر گویند که ازین بیان لازم می آید که مشهود سایر انبیا علیهم
الصلوات و التسلیمات در پرده مبدا تعین محمدی است
که رب او ست و اولیای امت او که بالاصالة زیر قدم او یند
علیه الصلوة و السلام مشهود ایشان نیز در رنگ مشهود سایر انبیا
در پرده رب الارباب خواهد بود پس فرق درمیان سایر انبیا
علی نبینا و علیهم الصلوة و التحیات و درمیان اولیاء امت او علیه
الصلوة و السلام چه باشد در جواب گوئیم که انبیا را سوای این مشهود
که در پرده حقیقت محمدی است مشهود دیگر هم هست که از راه
مبادی تعینات ایشان پیدا میشود و بالاصالة عینک های مخصوصه
خود را بر دیدهای بصیرت گذاشته مشاهده غیب الغیب میفرمایند
باید دانست که این دو مشهود نه باین معنی است که هر دو معاً متحقق

میشونو بلکه باین معنی است که اگر ترقی باصل الاصل برسد شهود او
در پرده حقیقت محمدی است در رنگ عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة
والسلام که بعد از نزول باین دولت مشرف خواهد شد و این
ترقی بسیار متعسر است نزدیک باستحاله است فضل عظیم خداوندی
جل سلطانه درکار است و در عالم اسباب شفقت پیر محمدی المشرب
و اگر ترقی از اصل خود نمود و از حقیقت خود بحقیقة الحقایق نرسید
شهود او در پرده حقیقت مخصوصه خود است بدان و آگاه باش که
همچنان که بحضرت ذات تعالی و تقدس راهی است از حقیقة الحقایق
که بعد طی منازل کثیرة وصول میسر میشود و همچنین است از سایر حقایق
کلیات نیز راهی بحضرت تعالی و تقدس که بعد از طی مراحل متکثره
وصول حصول می پیوندد و غایت ما فی الباب در راه حقیقة الحقایق
وصل عریانست و در سایر طرق هرچند وصل ذات میسر شود اما پرده
شعر از منتهای اصول عالیه حقیقیه الحقایق که حقیقت محمدی است درمیان
حایل است اگرچه حاجز حصین نباشد و مانع متین نبود و همین قدر حاجزیه
است که مانع اطلاق تجلی ذات گشته و اگر نه سایر انبیا را نیز بالاصالة
از ذات تعالی نصیب است و امتان کمل ایشان را بتبعیت این بزرگواران
علیهم و علی امهم الصلوة و التحیات نیز نصیب است سوال هرگاه صفة
الحیوة فوق صفة العلم باشد پس در راه حقیقة الحقایق نیز تعین صفة الحیوة
حایل اندیش وصل عریان چون بود و تجلی ذات چرا نامند جواب آن
تعین کلا تعین است زیراکه در مراتب فوق آن تعین محو و متلاشی
میگردد و هیچ اعتباری او را در مرتبه حضرت ذات تعالی نمی ماند هرچند

صفات دیگر را نیز در مرتبه حضرت ذات تعالی اعتباری نیست
اما آنها تا مرتبه ذات نمیرسند بنوعی که متلاشی گردند بخلاف
صفة الحیوة که انجا میرسند و متلاشی میگردد و لهذا تعین حقیقت
محمدی و سایر تعینات خلایق دیگر دائمی آمد و زوال آنها در مرتبه
از مراتب محال گشت بلی رسیدن شخصی دیگر است و مضمحل گشتن
در شی دیگر در عبارات بعضی از مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم
که لفظ محو و اضمحلال واقع میشود مراد از ان محو نظری است
نه محو عینی یعنی تعین سالک از نظر او مرتفع میگردد
نه آنکه در نفس الامر محو شود که آن الحاد و زندقه
است جمعی از ناقصان این راه از آن الفاظ موهمه محو و اضمحلال
عینی دانسته اند و زندقه رسیده اند و از عذاب و ثواب اخروی
انکار نموده اند و خیال کرده اند که همچنانکه از وحدت بکثرت
آمده اند مرتبه دیگر همین طور از کثرت بوحدة خواهند رفت
و این کثرت دران وحدت مضمحل خواهد شد و جمعی ازین نازده
آن محو شدن را قیامت کبری خیال کرده اند و از حشر و نشر و
حساب و صراط و میزان انکار نموده اند ضلوا فاضلوا کثیر من
الناس یک شخص را ازان جماعه دیده که در مطلب خود شعر
مولانا عبد الرحمن الجامی را قدس الله سره استشهاد می آورد
جامی معاد و مبدا ما وحدتست و بس ما درمیان کثرت
موهوم والسلام نمیدانند که مراد مولانا ازین بیت عود و رجوع
بوحدت باعتبار نظر و شهود است غیر از یک ذات مشهود ایشان

نمی ماند و کثرتها بتمام از نظر ایشان مختفی میگردد و نه رجوع عینی و وجودی
مگر کورند نمی بینند که از هیچ کاملی عجز و نقص و احتیاج زایل نشده است
پس معنی رجوع وجودی بوحدت چه باشد و اگر رجوع بوحدت
بعد از موت خیال کرده اند کافر و زندیق اند که از عذاب اخروی انکار
دارند و ابطال دعوت انبیا مینمایند علیهم الصلوات والتسلیمات اولها
وآخرها واکملها سوال تو در بعضی رسایل خود نوشته که فنای اخفی مخصوص
بولایت محمدی است معنی این سخن چیست جواب از تحقیق ما تقدم معلوم
شد که وصل عریان مخصوص بولایت محمدیست و دیگر از اهر چند حجب
مرتفع شود اما از حیلوله همچو پیراهنی شعر که از راه توسط حقیقت محمدی
حاصل میگردد چاره نبود کامل پس از اخفا که نهایت مراتب انسانیست
در علو باندازه حیلوله آن بقیه میماند پس بملاحظه آن بقیه اطلاق فنای
مطلق مجوز نباشد بقای آن بقیه را غیر از محمدی کیست که دریابد و از
هزاران محمدی المشرب اگر یکی را ازین حدت نظر پیدا شود هم مغتنم است
مشایخ طبقات اکثرشان تا روح و سر سخن کرده اند کم کسی باشد
که از خفی سری گفته باشد فکیف از اخفی وانکه در دریای اخفی غوطه
زده باشد و بهر ذره از ذرات آن رسیده و اطلاع یافته کبریت
احمر است و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم سوال معتقد تو آنست که هرچه نبی را علیه و علی آله الصلوة
والسلام از کمالات حاصل آید کمل تابعان او را نیز به تبعیت آن
کمالات نصیب است پس لازم آید که از وصل عریان نیز نصیب باشد
وحال آنکه همان نبی در میان حایل است جواب حیلوله نبی در وصل

عریان ضرر ندارد چه آن وصل به تبعیت است نه باصالت پس
حیلوله موکد تبعیت باشد نه منافی چه معنی تبعیت حصول متوسط است
نه رفع متوسط که آن مناسب مقام اصالت است پس هم حیلوله
باشد و هم وصل عریان به تبعیت میسر شود فافهم سوال فرق چیست
که در ماده کمل تابعان نبی علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات وصل عریان
و تجلی ذات اطلاق میکنند و در انبیاء دیگر صلوات الله تعالی و تسلیماته
علی نبینا و علیهم این اطلاق تجویز نمیکنند با آنکه حیلوله نبی ما علیه الصلوة
والسلام در هر دو ماده حاصل است جواب تجویز این اطلاق در ماده
کمل متابعان باعتبار تبعیت است که توسط نبی منافی آن اطلاق نیست
چنانکه گذشت و در انبیاء دیگر علی نبینا و علیهم الصلوات والتحیات
اگر این اطلاق تجویز یابد باعتبار اصالت خواهد بود چه این بزرگواران
باصالة قطع منازل فرموده بحضرت ذات تعالی رسیده اند و شک
نیست که حصول متوسط در صورت اصالة منافی آن اطلاق خواهد بود
پس فرق واضح گشت باید دانست که فرق اصالت و تبعیت در
میان انبیا ما تقدم و کمل تابعان این است علی نبینا و علیهم و علی اممهم
الصلوات والسلام والتحیة موجب افضلیت انبیاست علی نبینا
وعلیهم الصلوات والتحیات چه اصل مقصودی است و تابع طفیلی
هرچند بر تابعان اطلاق وصل عریان و تجلی ذات صحیح است
و در متبوعان این اطلاق نیست اما طفیلی را چه یارا که بمقصودی
مساوات جوید چگونه مساوات میسر شود که آن دولت در
اصل بر وجه اتم و اکمل است و در تابع بوجه اسم و رسم اما این

تشبیه

قدر هست که این مناسبت تصحیح مینمایند و تابع را همچو متبوع میسازد
لهذا خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات علماء امت خود
را همچو انبیای بنی اسرائیل فرمود پس ازین بیان لازم آمد که حصول
تجلی ذات مر اولیای این امت را مو هم فضل نباشد بر انبیا
که تجلی ذات ندانند فافهم فانه من مزلة الاقدام والمنصف فان هذه
العلوم استاثره الله سبحانه هذا العبد بها بصدقه حبیبه علیه و علی
اله الصلوة والسلام سوال مقرر است که مقصود از آفرینش خاتم الرسل
است علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و دیگران در نفس وجود
و حصول کمالات طفیلی او یند و به تبعیت او بدرجات علیا میرسند
لهذا در روز قیامت ادم و من دونه تحت لوای او علیه و علیهم
الصلوات والتسلیمات خواهند بود و تو گفتی دولت وصول
مر سایر انبیا علی نبینا و علیهم الصلوات والتحیات بطریق اصالت
است نه بطریق تبعیت وجه آن چه باشد جواب همچنانکه محمد رسول
الله را صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم از راه حقیقت خود
طریقی است بحضرت ذات تعالی و تقدس انبیا دیگر را علی نبینا
و علیهم الصلوات والتسلیمات نیز راهها است از حقایق انها بحضرت
ذات تعالی شانه درین وصول تبعیتی نیست بخلاف امتان که به تبعیت
انبیا از راه حقایق ایشان که مناسب استعداد هر کدام است بمطلوب
میرسند اصالة در حق ایشان مفقود است غایت ما فی الباب چون
و جهل دیگر الغریال نیست چه حقیقه خاتم الرسل علیه الصلوة و التسلیمات
براهین شعر مطلوب گشته است پس ناچار اول فیض که میرسد بان حقیقت — اگر به بالاصالت باشد وصل

اتصال می یابد بعد از آن بتوسط او بدیگران میرسد و معنی تبعیت
همین حصول توسط است پس آن اصالة با این تبعیت جنگ ندارد
نیک باید دریافت تبعیتی که در حق امتان گفته شده است ورار
این تبعیت است که منافی اصالة است کما هو غیر مرة فانهم اگر گویند — فافهم فا
که در مراتب عروج از مرتبه صفة الحیوة نیز نصیب کمل هست یا نه گوییم
که هست اگر گویند که در بالا مذکور شد که در نهایت این صفت را
اضمحلال و تلاشی است در حضرت ذات تعالی و تقدس و نصیب
کمل از مقام محو و تلاشی چه بود و حال آنکه تو در بالا گفته که تعینات حقایق
را اضمحلالی عینی نیست اگر هست نظری است که اضمحلال عینی بالحاد و
زندقه میرساند جواب اضمحلال عینی چه در کار اضمحلال نظری کافیست
اگرچه درین اضمحلال مراتب متفاوته باشد فافهم والله سبحانه اعلم
بحقیقة الحال والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی
علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها مکتوب دویست

و نود و نهم بحاجی یوسف کشمیری صدور یافت در بیان نظر
بر قدم و هوش در دم و سفر در وطن و خلوت در انجمن که
اصول مقرره طریقه نقشبندیه است قدس الله تعالی اسرارهم

باید دانست که یکی از اصول مقرره طریقه نقشبندیه قدس الله تعالی
اسرارهم نظر بر قدم است مراد از نظر بر قدم آن نیست که باید که نظر
از قدم تجاوز نکند و پیش از قدم میل بفوق ننماید زیرا که این خلاف
واقع است بلکه نظر همیشه از قدم تفوق مینماید و قدم را ردیف خود
مینماید زیرا که عروج بر زینهای علو اول نظر است بعد از آن قدم صعود

مینماید و چون قدم بمرتبه نظر رسید نظر از انجا بمرتبه بالا می آید و قدم
به تبعیت آن نیز صعود میفرماید بعد از آن باز نظر ازان مقام ترقی
میکند علی هذا القیاس و اگر مراد آنست که نظر باید که بمقامی ترقی نماید که
انجا قدم را گنجایش نباشد پس آن نیز غیر واقع است زیرا که بعد از
تمامی قدم اگر نظر تنها نباشد بسیاری از مراتب کمال فایت شود
بیانش آنست که نهایت قدم تا نهایت مراتب استعداد سالک است
بلکه تا نهایت استعداد نبی که آن سالک بر قدم اوست لیکن قدم
اول باصالت است و قدم ثانی به تبعیت آن نبی و فوق مراتب
این دو استعداد ادراقدم نیست اما نظر هست و این نظر چون حدت
پیدا کند منتهای او نهایت مراتب نظر آن نبی است علیه و علی آله
الصلوة والتسلیمات که آن سالک بر قدم اوست کمّل تابعان نبی
را از جمیع کمالات او نصیب است لیکن تا نهایت مراتب استعداد
که باصالت سالک و تبعیت اوست قدم و نظر موافقت دارند بعد
ازان قدم کوتهی میکند و نظر تنها صعود مینماید و تا نهایت مراتب
نظر آن نبی ترقیات میفرماید پس معلوم شد که نظر انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات نیز فوق اقدام ایشان صعود میفرماید کمّل متابعان
این بزرگواران را از مقامات انظار ایشان نیز نصیب است
چنانچه از مقامات اقدام ایشان نصیب است و فوق قدم خاتم
الانبیا علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات مقام رؤیه است
که دیگران را موعود بآخرت است انچه دیگران را نسیه است او را
نقد است کمّل تابعان او را ازین مقام نصیب است اگرچه رؤیت

نیست

نیست سه ز یاد حافظ این همه آخر بهرزه نیست ؛ هم قصه
غریب و حدیث عجیب هست ؛ بر سر اصل سخن رویم
و گوییم که اگر مراد آنست که قدم باید که از نظر تخلف ننماید بنوعی
که در هیچ وقتی از اوقات بمقام نظر نرسد نیک است زیرا که
این معنی مانع ترقی است و همچنین اگر از قدم و نظر قدم و نظر ظاهر
مراد داشته شود گنجایش دارد و وجه در وقت راه رفتن
نظر بر پا افکند کی پیدا میکند و بمحسوسات متلون نه انتشار حاصل میکرد
و اگر نظر را بر قدم دوخته شود جمعیت اقرب باشد و این مناسب
مراد است بمعنی کلمه دیگر که قرین اوست و آن کلمه اینست
هوش در دم غایت ما فی الباب کلمه اولی از برای دفع تفرقه
ایست که از آفاق منجر د و کلمه ثانی دفع تفرقه النفس میسازد و
کلمه ثالث که قرین این دو کلمه است کلمه سفر در وطن است
و آن عبارت از سیر در انفس است که منشأ حصول اندراج النهایة
فی البدایة است که مخصوص باین طریقه علیه است هرچند سیر
در انفس در جمیع طرق است اما بعد از حصول سیر آفاقی است
و درین طریق شروع ازین سیر است و سیر آفاقی در ضمن این
سیر مندرج است و باین اعتبار اگر درین طریق عالی اندراج النهایة
فی البدایة نیز گوییم گنجایش دارد و کلمه چهارم که قرین این
کلمات سه گانه است کلمه خلوت در انجمن است هرگاه سفر
در وطن میسر شد پس در انجمن نیز در خلوت خانه وطن سفر
نماید و تفرقه آفاق بحجره انفس راه نیابد این نیز بتقدیری است

که در ماتی حجره را بربسته باشند و روزنها مسدود ساخته پس
باید که در انجمن تفرقه متکلم و مخاطب نباشد و ملتفت احدی نگردد
و این همه تحملات و تکلفات در ابتدا است و در وسط و در
انتها هیچ از آنها در کار نیست در عین تفرقه جمعیت است
و در نفس غفلت حاضر از اینجا کس گمان نکند که تفرقه و عدم تفرقه
در حق منتهی مطلقا مساوی است لا بلکه مراد آنست که تفرقه و
عدم تفرقه در جمعیت باطن او برابرند مع ذلک اگر ظاهر را با باطن
جمع سازد و تفرقه را از ظاهر نیز دفع نماید اولی و انسب خواهد بود
قال الله سبحانه و تعالی لنبیه علیه و علی آله الصلوات و السلام
واذکر اسم ربک وتبتل الیه تبتیلا باید دانست که در بعضی اوقات
از تفرقه ظاهر چاره نبود که حقوق خلق ادا شود پس تفرقه ظاهر نیز
در بعضی اوقات مستحسن باشد اما تفرقه باطن هیچ وقتی از اوقات
مستحسن نیست که آن خالص از برای حق است سبحانه پس سه حصه
از عباد مسلم از برای حق شد جل سلطانه باطن بتمام و نصفی از ظاهر نصفی
و نصفی دیگر از ظاهر از برای ادای حقوق خلق ماند و در ادای آن
حقوق چون که امتثال اوامر حق است سبحانه آن نصف دیگر هم نیز
راجع بحق است تعالی و تقدس الیه یرجع الامر کله فاعبده مکتوب
دویست و نود و ششم در بیان بساطت صفات حق جل و علی
و نفی تعدد و تعلق آن باشیا بحضرت مخدوم زادگی خواجه محمد سعید
سلمه الله تعالی و ابقاه صدور یافت الحمد لله رب العالمین و
الصلوة و السلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین بدان

اسعدک الله که صفات واجبی جل سلطانه در رنگ ذات او
تعالی بیچون و بیچگونه اند و بر بساطت حقیقیه اند مثلا یک انکشاف بسیط است
که معلومات ازل و ابد بهمان یک انکشاف منکشف میگردد و یک
قدرت کامله بسیط است که مقدورات اولین و آخرین بوسیله
آن بوجود می آیند و یک کلام بسیط است که از ازل تا ابد بهمان
کلام گویاست علی هذا القیاس سایر الصفات الحقیقیه و تعددی
که باعتبار تعلق بمعلومات و مقدورات پیدا شود نیز در آن مرتبه
مفقود است اشیا معلوم و مقدور حق اند سبحانه اما صفت علم
و صفت قدرت باشیا هیچ تعلقی نیست این معرفت وراء طور
نظر عقل است ارباب معقول هرگز مثل این معنی تجویز نمی نمایند
و محال میدانند که اشیا معلوم حق باشند جل شانه و علم او تعالی با آنها
تعلق نکند و همچنین مقدور باشند و قدرت متعلق نشود نمی بینند که در آن
مرتبه ازل و ابد آن حاضر است بلکه آنهم گنجایش ندارد و بیش از تعبیر
باقرب شی و او فق آن نیست و موجودات از ازل و ابد در آن
آن حاضر حاضرند و در همان آن حاضر زید را هم معدوم میدانند
و هم موجود و هم جنین میدانند و هم صبی و هم جوان میدانند و هم پیر و هم
حی میدانند و هم میت و هم در برزخ میدانند و هم در حشرات
و جنات و معلوم است که آن را باین موجودات هیچ تعلقی نیست
چه اگر تعلقی پیدا کند که از آنیت خواهد برآید و زمان نام خواهد یافت
و ماضی و استقبال خواهد گشت پس این موجودات هم در آن ثابت
اند و هم غیر ثابت پس اگر انکشافی ثابت کرده شود بسیط حقیقی که او را

بهیچ یکی از معلومات تعلق نباشد و جمیع معلومات با آن یک انکشاف معلوم
کردند چه عجب زیرا که جمع چندین درین موطن از استحاله بر آمده است
که مخصوص باتحاد و زمانست واتحاد جهة اینجا زمانه اکنجایش نیست از لا
یجری علیه سبحانه زمان واتحاد جهة نیز مفقود است که فرق اجمال و تفصیل
است هر رنگ آنکه در مرتبه کلمه شخصی بگوید که اسم و فعل و حرف
که قسم یکدیگراند همه را در آن واحد متحد می بینم و منصرف را عین غیر منصرف (در آن مرتبه)
مییابم و مبنی را عین معرب میدانم و بگوید که با وجود این جامعیت
کلمه را با هیچ یکی ازین اقسام تعلق نیست او ازین همه مستغنی است
که هیچ یکی از عقلا انکار آن شخص نمی نماید و استبعاد آن نمی کند در ما
نحن فیه و لله المثل الاعلى چرا استبعاد کنند و توقف نمایند اگر گویند
مثل این سخن کسی نگفته است اما مخالف سخن دیگران نیست و نا یاب (چه شد اگر نگفته است)
مرتبه وجوب سبحانه تعالى و تقدس ع خربزه بخور ترا بفالیز چکار ○ مثالی که در
مخلوقات میتوان گفت از برای توضیح این معرفت آنست که گفته اند
که علم بعلت مستلزم علم بمعلول است و درین صورت بالاصالة
مدرکه متوجه علت است و تعلق بعلت پیدا کرده است علم معلول
بتبعیت آن علم علت آمده بی آنکه تعلق ثانی پیدا کرده باشد اما
ارباب معقول درین صورت نیز بی تعلق علم در مرتبه ثانی معلومیت
معلول تجویز نخواهند کرد اگرچه آن تعلق بالاصالة نباشد لیکن مثالی
قریب تر ازین مثال معلوم نیست که پیدا شود مقصود توضیح است
نه اثبات والله تعالى اعلم بحقایق الامور کلها والصلوة والسلام
على من اتبع الهدى والتزم متابعة المصطفى علیه وعلى آله من الصلوات

والتحیات المبارکات مکتوب دویست نود و هشتم بمولانا بدر
الدین سرهندی صدور یافت در تحقیق احاطه و سریان حق سبحانه
و توضیح آن با مثله و در رعایت حفظ مراتب وجوبی و امکانی ○
اعلم ان احاطة الحق سبحانه بالاشیاء و سریانه فیه کاحاطة المجمل
بالمفصل و سریانه فیه کالکلمة مثلا ساریة فی جمیع اقسامها من الاسم
والفعل والحرف وکذا فی اقسام الاقسام من الماضی والمضارع و
الامر والنهی والمصدر واسم الفاعل والمفعول والمثنى المتصل و
المنقطع والحال والتمیز والثلاثی والرباعی والخماسی والحروف الجارة
والناصبة والحروف المختصة بالافعال والحروف المختصة بالاسماء
والحروف الداخلة علیهما الى غیر ذلک من الاقسام الحاصلة من
التقسیمات الغیر المتناهیة فهذه الاقسام کلها غیر الکلمة بل هؤلاء اعتبارات
مندرجة تحت الکلمة ما زاد فی تفصیلها و تمیز عن الکلمة و فی تمیز
بعضها عن بعض شیئا الا اعتبار العقل و فی الخارج لیست الا الکلمة
و لهذا صح الحمل و لکن لکل مرتبة من المراتب اسم یختص هو بها و احکام
لا توجد فی غیرها مثلا الدال على المعنى بالاستقلال مع الاقتران
بالزمان فعل و بغیر الاقتران اسم و غیر الدال على المعنى بالاستقلال
حرف وکذا المقترن بالزمان الماضی فعل ماض و بالزمان الحال
والاستقبال مضارع و ما وجد فیه علتان من العلل التسعة المشهورة
فغیر منصرف والا فمنصرف و حروف عملها الجر جارة و حروف
عملها النصب ناصبة فاطلاق اسم مرتبة اخرى و اجراء احکام احدیها (على مرتبة)
على الاخرى کاطلاق فعل الماضی على المضارع والمنصرف على غیر

غیر المنصرف والجارة علی الناصبة مع کون المراتب کلها لیست
الا الکلمة فاجراء احدهما علی الآخر ضلالة محضة وخروج عن الصراط
السوی فنقول والله سبحانه اعلم ان لکل مرتبة من مراتب تنزل
الوجود سبحانه اسما مختصا بها واحکاما لا توجد الا فیها فالوجوب
الذاتی والاستغنا الذاتی مختصة بمرتبة الجمع والامکان الذاتی والا والالوهیة
فتقار الذاتی مختصة بمرتبة الکون والفرق والمرتبة الاولی مرتبة الر
بوبیة والخالقیة والمرتبة الثانیة مرتبة العبودیة المخلوقیة فلو ا
طلق اسامی احدهما علی الاخری واجری احکام مختصة بمرتبة
علی المرتبة الاخری لکان زندقة صرفة وکفرا محضا والعجب من
بعض الملاحدة والزنادقة انهم کیف یخلطون المراتب ویجرون
احکام مرتبة علی مرتبة اخری فیصفون الممکن بصفات الواجب
والواجب بصفات الممکن مع علمهم بتمایز صفات الممکن الذی هو مر
واحدة بعضها عن بعض واختلاف احکامهم وعلمهم بعدم زوال تمایز
هم واختلاف احکامهم اصلا مع اتحادهم فی المرتبة الکونیة فانهم
یعلمون بالبدیهة مثلا ان الحرارة والاشراق من صفات النار
المختصان بها لیست واحدة منها فی الماء ولا یوصف بهما الماء وکذا
البرودة التی اختصت بالماء لیست فی النار وکذا یمیزون بالفرد
بین ازواجهم وامهاتهم ویحکمون بتفرقة احکامهم والله سبحانه الهادی
الی سبیل الرشاد والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب دویست ونود
وهشتم بمیر محب الله مانکپوری صدور یافت در بیان وصول
بنهایت کار بطریق اشارت خفیه وعبارت لطیفه بدان ارشدک الله

تعالی مدتها که سیر در ظلال داشت وصول بظل عین حصول می
یافت حالا که وصول باصل میسر شده است حصول جز ظل ندارد
کالمراة الکائنة فی ید الشخص الواصلة الیه لا نصیب لها من الشخص
الا ظله فافهم فان کلامنا اشارت بدانند عبارتی مناسب
بیان طریق که بطریق رمز واشارت تحریر یافت بود مناسب این
مقام دانسته نیز درین مکتوب مندرج ساخت فهم نمایند ذکر جنان
نا خود از پیر راه وان مداومت بر آن باز گشت بفضل حضرت
رحمان وصل عریان باقی همه حسبان والسلام علی من اتبع الهدی
والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله من الصلوات اتمها ومن التحیات
اکملها مکتوب دویست ونود ونهم بشیخ فرید راهو لی صدور یافته
در عزای مصیبت ودلالت بر صبر ورضا بقضا وفضیلت مرگ
طاعون ودر بیان آنکه فرار از زمین طاعون گناه کبیره است
ودر رنگ فرار یوم زحف است بعد الحمد والصلوة وتبلیغ
الدعوات میرساند که مکتوب شریف رسید از مصیبتها نوشته
بودند انا لله وانا الیه راجعون صبر وتحمل باید نمود ورضا بقضا
باید داد ع من از تو روی نه پیچم گرم بیازاری که خوش
بود ز عزیزان تحمل خواری قال الله تبارک وتعالی ما اصابکم
من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ویعفو عن کثیر وقال تبارک وتعالی ظهر
الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس درین وبا از
شومی احوال اعمال ما اول موشان هلاک شدند که با اختلاط
بیشتر داشتند وزنان که مدار نسل وبقاء نوع انسان بر وجود

ایشان امت بیشتر از مردمان بروند وهرکه درین وبا از مردان
گریخت وسلامت ماند خاک بر حیوة او و آنکه نگریخت و مرد طوبی له
وبشری له بالشهادة فقد جزم شیخ الاسلام ابن حجر فی کتاب بذل
الماعون فی فضل الطاعون بان المیت بالطعن لانه نظیر المقتول
فی المعرکة وبان الصابر فی الطاعون محتسبا یعلم انه لا یصیبه الا ما کتب
له اذا مات فیه بغیر الطعن لا یفتن ایضا لانه نظیر المرابط کذا ذکر الشیخ
الاجل السیوطی فی کتاب شرح الصدور بحال الموتی والقبور وقال
وهو متجه جدا وهمچنین که کسی که نگریخت دنیز وازجملهٔ غازیان ومجاهدانست
وآنجه که صابران وبلاکشان هر کسی را اجلی است مسمی که گنجایش
تقدیم وتاخیر ندارد واکثر گریزپایان که سلامت ماندند بعلت
آنکه اجل ایشان نرسیده بود ندانکه گریختن ایشانرا از مرگ
خلاص ساخت واکثر صابران که هلاک شدند هم باجل هلاک
شدند فلیس الفرار بمنجی ولا الاستقرار بمهلک این فرار در رنگ
فرار یوم زحف است وگناه کبیره است از نکرحذ او نذانست
جل سلطانه که گریزند تا سلامت مانند وصبر کنند کان هلاک شوند
بفضل به کثیرا وبهدی کثیرا شنیده میشد از صبر وتحمل شما وامداد واعانت
شما بمسلمانان جزاکم الله سبحانه خیرا در تربیت طفلان وتحمل آزار
ایشان دلتنگ نشوند که امید واری اجر جزیل بر آن مترتب است
زیاده چه نویسد

مکتوب سیصدم بمخدوم زادگی جامع علوم عقلی ونقلی مجد الدین خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی صادر یافته در بیان اسرار غامضه ومعارف غریبه بلکه رموز واشارت

وایمائی از مقام قاب قوسین او ادنی نیز اندراج یافته است

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی انسان کامل چون بسیر
تفصیلی مراتب اسما وصفات را طی کرده جامعیت تام پیدا کند و
مرآت کمالات اسما وصفات الهی جل سلطانه گردد وعدم ذاتی او که
مرآت آن کمالات است بتمام مختفی شود وغیر آن کمالات در وی
هیچ چیز ظاهر نبود واین زمان بقای خاص که منوط بآن کمالات است
بعد از حصول فنای تام که مربوط باختفای عدم او بوده مشرف گردد
واسم ولایت بروی صادق آید بعد از آن اگر عنایت ازلی جل
سلطانها شامل حال او بود تواند بود که مرة ثانیه این کمالات که
عارف بآن بقا یافته بود در مرآت حضرت ذات تعالی و
تقدس منعکس گردد وظهور انجا پیدا کند درین وقت سر قاب
قوسین بظهور آید باید دانست که ظهور شی در وی درین موطن
کنایت از حصول نسبه مجهوله است مر شی را با آن مرآت نه آنکه
آنجا حقیقت مرآت است وحصول شی است در وی و لله المثل الاعلی
وچون کمالات که عارف بقا بدان یافته بود در مرآت
آنجناب قدس بطریق حقیقت واصالت منعکس گردد وظهور آنجا پیدا
کند ونسبت مجهول الکیفیه او را آنجا حاصل شود لاجرم آنکه
عارف تعلق واست آنجا اطلاق باید وخود را آن کمالات باید
وخود را آن کمالات ظاهره بیند نهایت عروج اما در مقام قاب
قوسین تا اینجاست ای فرزند بشنو مرآت صورت که در وی
حسن وجمال منعکس گردد آن مرآت حیوة وعلم پیدا کند ناچار

بظهور آن حسن و جمال ملتذ خواهد گشت و حظ وافر خواهد برد در
مرآت حقیقت هر چند لذت و الم مفقود است که از صفات امکانست
اما امری که شایان آن مرتبه علیا است و از سمات نقص و حدوث
براکاین و ثابت است ع فریاد حافظ این همه آخر بهرزه نیست
هم قصه غریب و حدیث عجیب هست ، این کمالات ظاهره که در آن
مرتبه نسبت مجهول الکیفیه پیدا کرده اند حکم اینها در رنگ حکم عالم خلق
انسانست نسبت بعالم امر و سر من عرف نفسه فقد عرف ربه اینجا در تاب
و چون این کمالات ظاهره که تفصیل حضرت اجمال دانسته تعالی و تقدس
نسبت مجهول الکیفیه بحضرت اجمال پیدا کردند و اتصال بلا کیف بدست آوردند
و آئینه داری حضرت اجمال نمودند ناچار در حضرت اجمال تفصیل بمجرد اعتبار
او بمحض توهم نیز پیدا شد که سبب عروج انای عارف گشت این
کمال وابسته بمقام اولیائی است ع قلم اینجا رسید سر بشکست ، این نسبت
بیان نهایت النهایت و غایت الغایت که فهم آن از ادراک خواص
بمراحل دور است از عوام چه گوید از اخص خواص نیز اقل قلیل اند که تا این
دولت و معرفت مهتدی گشته اند ع اگر پادشه بر در پیرزن ، بیاید
تو ای خواجه سبلت مکن ، این نهایت باعتبارات ظهورات
و تجلیاتست که بعد آن از قسم تجلی و ظهور هیچ متصور نیست ع و من
بعد هذا ما یدق صفاته ، و ما کتمه احظی لدیه و احمل ، والسلام علی من اتبع
الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی جمیع الانبیاء و المرسلین
و علی آل کل و ملائکتک و اعلاها و ادومها و ابقاها و اعمها و اشملها

مکتوب سیصد و یکم بمولانا امان الله فقیه صدور یافته

در بیان قرب نبوت و قرب ولایت و راهها که بقرب نبوت
موصل اند و ما یناسب ذلک

بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد
والصلوة معلوم فرزندی مولانا امان الله باد که نبوت عبارت از
قرب الهی است جل سلطانه که شائبه ظلیت ندارد و عروجش رو بحق
دارد جل و علا و نزولش رو بخلق این قرب بالاصاله نصیب انبیاست
علیهم الصلوات و البرکات و التسلیمات و این منصب مخصوص باین
بزرگواران علیهم الصلوات و البرکات و خاتم این منصب سید البشر
است علیه و علی آله الصلوات و السلام حضرت عیسی علی نبینا و علیه
الصلوة و التحیة بعد از نزول متابع شریعت خاتم الرسل خواهد بود
علیهم الصلوات و السلام غایت ما فی الباب متابعان و خادمان را
از دولت داولش صاحبان نصیب است پس از قرب انبیا علیهم
الصلوات و التحیات کمل تابعان را هم نصیب بود و علوم و معارف
و کمالات انعام بطریق وراثت نیز نصیب تابعان باشد ع
خاص کند بنده مصلحت عام را ، پس حصول کمالات نبوت مر تابعان را
بطریق تبعیت و وراثت بعد از بعثت خاتم الرسل علیه و علی
جمیع الانبیاء و الرسل الصلوات و التحیات منافی خاتمیت او نیست
علیه و علی آله الصلوات و السلام فلا تکن من الممترین بدانکه اسعدک
الله تعالی راهها که بکمالات نبوت موصل اند دو راه است
راهی است که مربوط بطی کمالات مفصله مقام ولایت است و منوط
است بحصول تجلیات ظلیه و معارف سکریه که مناسب مرتبه
ولایت اند بعد از طی این کمالات و حصول این تجلیات قدم در

در کمالات نبوت نهاده می آید درین مقام وصول باصل است
والتفات به ظلیت میشود ونه و راه دیگر آنست که بی توسط حصول این
کمالات ولایت وصول بکمالات نبوت میسر میگردد واین راه دوم
شاه راه است واقرب است بوصول وهر که بکمالات نبوت رسیده
است الا ماشاء الله تعالی باین راه رفته است از انبیاء کرام
علیهم الصلوة والسلام واز اصحاب کرام ایشان به تبعیت وراثت
ایشان علیهم وعلی اصحابهم الصلوة والتحیة وراه اول دور ودراز
است ومتعسر الحصول ومتعذر الوصول جمعی از اولیا در مقام ولایت
که بشرف نزول مشرف گشته اند کمالاتی که بمقام نزول تعلق داشته است
کمالات نبوة خیال کرده اند ورو بخلق را که مناسب مقام دعوت است
از خصایص مقام نبوت انگاشته نه اینچنین است بلکه آنرا نزول ورنگ
عروج آن هر دو از ولایت اند عروج ونزول دیگر است فوق
مقام ولایت که به نبوت تعلق دارد واین توجه بخلق غیر آن توجه بخلق
است که بنبوت مناسب است واین دعوت غیر آن دعوت
است که از کمالات نبوت شمرده اند چه کسانند که قدم از دایره ولایت
بیرون نمانده اند وحقیقت کمالات نبوت را در نیافته نصف ولایت
را که جانب عروج اوست تمام ولایت انگاشته اند ونصف
دیگر از آنکه جانب نزول اوست مقام نبوت تصور کرده اند
ع چو آن کرمی که در سنگی نهانست * زمین و آسمان او همانست
وممکن است که شخصی براه اول وصول پیدا کند وجمیع کمالات مفصله
ولایت ونبوت نماید وتمیز در میان کمالات این دو مقام کما ینبغی

ایذان لا اریدُ ودر مرتبه نبوت چونکه رفع اثنینیت در کار نیست
زوال نفس اراده صفتی است فی حد ذاتها کامل اگر نقصی بوی راه
یافته است بواسطه خبث متعلق اوست پس باید که متعلق او امر
خبیث ونامرضی نباشد بلکه جمیع مرادات او مراضی حق باشند جل
وعلا وهمچنین در مقام ولایت در نفی جمیع صفات بشریت میکوشند
ودر مرتبه نبوت مطلوب نفی متعلقات سوء این صفات است نه نفی
اصل این صفات که فی حد ذاتها کامله اند مثلا صفة علم فی ذاتها
از صفات کامله است اگر نقصی بوی راه یافته است از راه متعلق
سوء اوست پس نفی متعلق سوء آن ضروری آمده نه نفی اصل آن
صفة علی هذا القیاس پس شخصی که بمقام نبوت از راه ولایت
آمده است اورا در ابتدا راه از نفی اصل صفات چاره نبود
وآنکه بی توسط ولایت بآن مقام رسیده است اورا بنفی اصل
صفات کاری نیست نفی متعلقات سوء این صفات باید کرد باید
دانست که مراد ازین ولایت که مذکور شد ولایت ظلی است
که بولایت صغری معبر است وولایت اولیاست اما ولایت
انبیا که از ظل گذشته است دیگر است آنجا مطلوب نفی متعلقات
سوء صفات بشریت است نه نفی اصل این صفات وچون نفی متعلقات
سوء صفات حاصل گشت ولایت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
بحصول پیوسته بعد ازان عروجی که واقع شود متعلق بکمالات نبوت
خواهد بود ازین بیان لایح گشت که نبوت را از اصل ولایت چاره
نبود زیرا که ولایت از مبادی ومقدمات اوست اما ولایت

مطلوب نگشت چرا مطلوب باشند
که اراده [illegible]

طلبی در وصول بکمالات نبوت هیچ در کار نیست بعضی را اتفاق
افتد و بعضی دیگر را اصلا با آن عبوری واقع نشود فافهم و تنک
بینت که نفی اصل صفات متعسر است نسبت بنفی متعلقات سوی آن
صفات پس حصول کمالات نبوت اهون و اقرب باشد نسبت بحصول
کمالات ولایت و همین نسبت بیسر و قرب است در هر امری که و
صول باصل دارد نسبت بامور ری که از اصل جدا افتاده اند مثل مبنی
که کیمیای اصل بسهولت عمل میسر است و به اقرب طرق حاصل و انکه
از اصل آن جدا افتاده است در محنت است و عمری در تحصیل
آن فانی میسازد مع ذلک حرمان نقد وقت اوست و آنچه بدست
اورده است بعد اللتیا والتی شباهت با آن اصل دارد و بسا است
که آن شباهت عارضه از وی زایل کردد و به اصل خود
عود نماید و بقلابی و دغلی بکشد بخلاف واصل اصل آن که باوجود
سهولت عمل و نزدیکی راه از خوف قلابی و دغلی ایمن است
جمعی از سالکان این راه که بریاضات شاقه و مجاهدات شدید
به ظلی از ظلال رسیده اند کمان برده اند که وصول بمطلب
منوط بریاضات شاقه است و مجاهدات شدیده نمیدانند
که راه دیگر اقرب ازین راه است و موصل نهایت النهایت
و آن راه اجتباست که به مجرد فضل و کرم منوط است و راهی
که ایشان اختیار کرده اند راه انابت است که بمجاهدات
مربوط است و اصلان این راه اقل قلیل اند و اصلان راه
اجتبا جم غفیر انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات همه براه اجتبا

رفته اند و اصحاب ایشان علیهم الصلوات والتحیات نیز به تبعیت
و وراثت براه اجتبا واصل کشته اند و ریاضات ارباب اجتبا
از برای ادای شکر نعمت وصول است قال علیه الصلوة والسلام
فی جواب السائل عن وجه ریاضته الشدیدة مع کون ذنوبه المتقدمة
والمتاخرة مغفورة افلا اکون عبدا شکورا و مجاهدات اهل انابت
از برای حصول وصول است شتان ما بینهما راه اجتبا راه بردن است
و راه انابت راه رفتن از بردن تا رفتن فرق عظیم است زود
می برند و دور می رسانند و دیر میروند و در راه می مانند
حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند ما فضلیانیم بلی
تا فضل نباشد نهایت دیگران در بدایت ایشان چگونه مندرج
کردد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
بر سر اصل سخن رویم و گوییم که این فقیر در عریضه داشتها که
به پیر بزرکوار خود قدس سره نوشته است که جمیع مرادات
مرتفع کشته اند اما نفس اراده هنوز بر جاست بعد از مدتی نوشته
که آن اراده نیز در رنگ مرادات مرتفع کشته و چون حضرت
حق سبحانه و تعالی بوراثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات مشرف
ساخت دانست که مقصود رفع متعلق سوی آن اراده بوده است
نه رفع نفس آن اراده لازم آمینت که رفع متعلق سوی بعد از
رفع اصل بوجه اتم و اکمل حاصل شود بلکه بسا است که بمجرد فضل
آن میسر شود که بتعمل و تکلف عشر عشیر آن حاصل نکردد ای فرزند
در مقام ولایت دست از دنیا و آخرت باید شست و کرفتاری

آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا باید شمرد و ورد آخرت را در رنگ
ورد دنیا محمود نباید دانست امام داود طائی فرماید آن ارادت
السلامت اسلم علی الدنیا و آن ارادت الکرامت کبر علی الاخرت
و دیگری ازین طایفه گوید کریمه منکم من یرید الدنیا و منکم من
یرید الاخرت شکایت از فریقین است بالجمله فنا که عبارت از نسیان
ماسوای حق است جل و علا شامل دنیا و آخرت است و فنا و بقا هر
دو اجزاء ولایت اند پس در ولایت از ایشان آخرت چاره نبود
و در مرتبه کمالات نبوت گرفتاری آخرت محمود است و ورد آخرت
مرضی و مقبول بلکه ورد و ورد ایشان مواطن ورد آخرت است و گرفتاری
گرفتاری آخرت کریمه یدعون ربهم خوفا و طمعا و کریمه و یخشون ربهم
و یخافون عذابه و کریمه والذین یخشون ربهم بالغیب و هم من
الساعة مشفقون نقد وقت ارباب انتقام است گریه و ناله
ایشان از تذکر احوال آخرت است و الم و اندوه شان از ترس
اهوال قیامت همواره از فتنه قبر در استعاذه اند و همیشه
از عذاب نار پناه جو و متضرع در حق جل و علا نزد ایشان
ورد آخرت است و شوق و محبت ایشان شوق و محبت آخرت
چه اگر بقا است موعود با آخرت است و اگر رضا است کمالش
نیز موقوف با آخرت دنیا مبغوضه حق است جل و علا و آخرت
مرضیه او تعالی مبغوضه را با مرضیه در هیچ امر برابر نمی توان
ساخت زیرا که مبغوضه شایان اعراض است و مرضیه شایان
اقبال از مرضیه اعراض نمودن عین سکر است و خلاف محمود

مرضی

حصول فرماید و عروج و نزول هر کدام جدا سازد و حکم نماید بآنکه
نبوت نبی بهتر است از ولایت او باید دانست که بعد از وصول
بذروه دویم هر چند کمالات مفصله مقام ولایت بحصول نه پیوسته است
اما زبده و خلاصه ولایت بوجه احسن میسر گشته است توان گفت
که اهل ولایت از کمالات ولایت پوست بدست آورده اند
و این واصل مغز آنرا حاصل کرده آری بعضی از علوم سکریه و ظهورات
ظلیه که ارباب ولایت را حاصل شده است آن واصل از آن علوم
و ظهورات قلیل النصیب است این معنی موجب مزیت ایشان نیست بلکه آن
واصل را از این علوم و ظهورات ننگ و ناموس است جای
آن دارد که آنرا ذنب و سوء ادب داند بلی واصل اصل از
ظلال آن اصل گریزان و مستغفر است گرفتاری بظل تا زمان عدم
وصول است به اصل آن ظل بعد از وصول به اصل ظل بعد از وصول
به اصل ظل بی ماحصل است و توجه بظل سوء ادب ای فرزند حصول
کمالات نبوت مربوط به موهبت محض است و منوط بکرامت
صرف کسب و عمل را در حصول این دولت عظمی هیچ مدخلی نیست
کدام عمل و کسب است که منتج این دولت عظمی باشد و کدام
ریاضت و مجاهده است که مثمر این نعمت اسنی بود بخلاف
کمالات ولایت که مبادی و مقدمات آن کسبی است و حصول
آن مربوط بریاضت و مجاهده است هر چند روا است که بعضی را
بی مؤنت کسب و عمل نیز باین دولت ممتاز سازند و فنا و بقا
که ولایت عبارت از آنست نیز موهبت است که بعد از کسب

مقدمات بتفضل وکرم هرکرا خواهند بدولت فنا وبقا مشرف
سازند وریاضات ومجاهدات آنسرور علیه وعلی جمیع الانبیاء
والمرسلین وعلی الملائکة المقربین وعلی اهل الطاعة اجمعین
الصلوة والتسلیمات پیش از بعثت وبعد از بعثت نه از برای تحصیل این
دولت بوده بلکه منافع وفواید دیکر منظور بوده مثل قلت حساب
وکفارت زلات بشریت وارتفاع درجات ومراعات صحبت فرشته
رسل که از اکل وشرب پاک است وکثرت ظهور خوارق که مناسب
مقام نبوت اند وامثال این باید دانست که حصول این موهبت درحق
انبیا علیهم الصلوات والتحیات بی توسط است ودرحق اصحاب
انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات که به تبعیت ووراثت باین دولت
مشرف کشته اند بتوسط انبیا است علیهم الصلوات والبرکات بعد از
انبیا واصحاب ایشان علیهم الصلوات والتسلیمات کم کسی باین دولت
مشرف کشته است هرچند جایز است که دیکری را نیز به تبعیت ووراثت
باین دولت مستسعد سازند ع فیض روح القدس ار باز مدد فرماید ۞ دیکران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد ۞ الکارم که این دولت در کبار
تابعین نیز پرتوی انداخته است ودر اکابر تبع تابعین نیز سایه
افکنده وبعد از ان رو باستتار آورده تا آنکه نوبت بالف ثانی
از بعثت آنسرور علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات رسیده درین وقت
نیز آن دولت به تبعیت ووراثت درمنصهٔ ظهور آمده واخر را به اول
مشابه ساخته ع اکر بادشه بر در پیر زن ۞ بیاید تو ای خواجه سبلت مکن
والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات

والتسلیمات اتمها واکملها مکتوب سیصد ودویم بمخدوم
زادکی که جامع علوم ظاهر واسرار ومعارف باطنه اند اعنی شیخ
مجد الدین خواجه محمد معصوم سلمه الله سبحانه صدور یافت
دربیان فرق میان ولایات سه کانه که ولایت اولیا وولایت انبیا
علیهم الصلوات والتسلیمات وولایت ملاء اعلی است علی نبینا
وعلیهم الصلوة والتحیات ودربیان آنکه نبوت افضل از ولایت
است وبعضی از خصایص معارف که بنبوت متعلق وارند ومانسب
ذلک بدان ارشدک الله تعالی که ولایت عبارت از قرب الهی است
جل سلطانه که بی شایبه ظلیت صورت نه بندد وبی حیلوله حجب
حصول نپذیرد واکر ولایت اولیا است البته بداغ ظلیت متسم
است وولایت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات هرچند از
ظلیت بر آمده است اما بی حیلوله حجب اسما وصفات متحقق نیست
وولایت ملاء اعلی علی نبینا وعلیهم الصلوات والتسلیمات هرچند از
حجب اسما وصفات بلند رفته است لیکن از حجب شیون واعتبارات
ذاتیه چاره ندارد ونبوة ورسالت است که شایبهٔ ظلیت باوراه نیافته
است وحجب وصفات واعتبارات را در راه کذاشته پس
ناچار نبوت از ولایت افضل بود وقرب نبوت ذاتی واصلی
باشد ومن لم یطلع علی حقیقتها حکم بالعکس وجزم بالقلب پس وصول
درمرتبه نبوت باشد وحصول درمقام ولایت زیرا که حصول
بی ملاحظه ظلیت صورت نپذیرد بخلاف وصول وایضا در کمال حصول
رفع اثنینیت است ودر کمال وصول بقاء اثنینیت پس رفع دوکا

مناسب مقام ولایت باشند و بقاء و و کالکی ملایم مرتبه نبوت و
جون رفع و و کالکی مناسب مقام ولایت است بس ناجار سکر
همه وقت لازم مقام ولایت باشد و در مرتبه نبوت جون بقاء اثبتست
است بس صحو از خواص آن مرتبه بود و ایضا حصول تجلیات خواه در
کسوت صور و اشکال بود و خواه در برده الوان و انوار همه در مقامات
ولایت است و در طی مقدمات و مبادی آن بخلاف مرتبه نبوت
که دران موطن وصول باصل است و استغنا است از تجلیات
و ظهورات که ظلال آن اصل اند و هم چنین در وقت طی مقدمات
و مبادی آن مرتبه نیز احتیاج بآن تجلیات نیست مگر انکه از راه
ولایت عروج واقع شود و این زمان حصول آن تجلیات بواسطه
ولایتست نه بواسطه طی مسافت راه وصول نبوت بالجمله تجلیات
و ظهورات از ظلال خبر میدهند و انکه از گرفتاری ظلال گذشته
است از تجلیات وارسته ما زاغ البصر انجا باید طلبید
ای فرزند ولوله عشق و طنطنه محبت و نعرهای شوق انگیز و
صیحهای درد آمیز و وجد و تواجد و رقص و رقاصی همه در
مقامات ظلال است و در اوان ظهورات و تجلیات ظلیه بعد از
وصول باصل حصول آن امور متصور نیست محبت دران موطن
بمعنی اراده و طاعتست جنانجه علما فرموده اند نه معنی زاید
بران که منشاء شوق و ذوق است جنانجه بعضی صوفیه گمان برده
اند ای فرزند بشنو جون در مقام ولایت رفع اثنینیت مطلوب
است ناجار اولیا بزوال اراده سعی مینمایند شیخ بسطامی گوید

مرضی او تعالی کریمه و الله یدعوا الی دار السلام شاهد این معنی
است حضرت حق سبحانه و تعالی بمبالغه و تاکید ترغیب آخرت
میفرماید پس اعراض از آخرت نمودن فی الحقیقه معارضه است
با حق جل و علا و سعی در رفع مرضی او کردن نسبت امامیه داود طائی
با آن بزرگی جون در ولایت قدم راسخ داشت ترک
آخرت را کرامت گفت نمیدانست که اصحاب کرام علیهم الرضوان
همه بدرد آخرت مبتلا بوده اند و از عذاب آخرت ترسان
و لرزان روزی حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه شتر سوار
بکوچه می گذشتند قاریی این کریمه را خواند ان عذاب ربک
لواقع ماله من دافع از استماع آن از هوش رفتند و از شتر
بیخود بر زمین افتادند از انجا بر داشته بخانه بردند تا مدتی
از ان درد بیمار افتادند که مردم بعیادت ایشان می آمدند
آری در توسط احوال در مقام فنا تبرا از دنیا و آخرت
میسر میگردد و گرفتاری آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا
میدانند اما جون بشرف بقا مشرف گشت و کار را بانجام رسانیدند
و کمالات نبوت بر توی انداخت انجا همه درد آخرتست و استعاذه
از دوزخ است و تمنای بهشت اشجار و انهار و حور و غلمان
بهشت را باشیای دنیوی هیچ مناسبت نیست بلکه اینها
دو طرف نقیض اند در رنگ نقاضت غضب و رضا اشجار
و انهار و آنچه در بهشت است نتایج و ثمرات اعمال صالحه اند
پیغمبر علیه و علی آله الصلوة و السلام فرمود که بهشت درخت ندارد

انجا درختان بنشانید بر سید ند که چه طور بنشانیم فرمود علیه
وعلی آله الصلوة والسلام که به تسبیح وتحمید وتمجید وتهلیل یعنی
سبحانه الله بگوئید تا در بهشت نهال یکدرخت بنشانند پس درخت
بهشت نتیجه تسبیح گشت کمالات تنزیهی چنانچه درین کلمه در کسوت
حروف و اصوات مندرج ساخته اند در بهشت آن کمالات
را در کسوت درخت تعبیه مینمایند علی هذا القیاس الجنه در بهشت
است نتیجه عمل صالح است و هرچه از کمالات وجوبی تعالت
وتقدست درضمن کسوت صلاح قولی وعملی اندراج یافته
است در بهشت آن کمالات در برده لذات وتنعمات ظهور
میفرماید پس ناچار آن تلذذ وتنعم مرضی ومقبول باشد و وسیله
باشد از برای لقای وصول رابعه بیچاره اگر ازین سر آگاه گشت
فکر سوختن بهشت نمی نمود وگرفتاری از اغیر گرفتاری حق جل
وعلا نمیدانست بخلاف تلذذ وتنعم دنیوی که منشاء آن خبث
وشرارتست ونتیجه آن حرمان در آخرت اعاذنا الله سبحانه
منه این تلذذ و اگر مباح شرعیست محاسبه در پیست اگر رحمت
رحمت دستگیری نفرماید وای صد وای واگر مباح شرعی نیست
مورد وعید است ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفرلنا وترحمنا لنکو
نن من الخاسرین پس این تلذذ را با آن تلذذ چه نسبت بود
این تلذذ سم قاتل است و آن تریاق نافع پس درد آخرت
یا نصیب عوام مومنانست یا نصیب اخص خواص خواص این
درو تنزه مینمایند وکراهت در خلاف آن می انگارند

آن

ان ایشان نند من چیستم یا رب **مکتوب سیصد و سیوم باسم**
حاجی یوسف موذن دربیان معانی کلمات اذان بعد الحمد و
الصلوة باید دانست که کلمات اذان نماز هفت است الله اکبر
ای اکبر من ان یکون له حاجة الی عبادت عابد کررت هذه الکلمة
اربع مرات لتاکید هذا المعنی اللهم اشهد ان لا اله الا الله ای
اشهد انه تعالی مع کبریایه واستغنایه عن العبادت لیس
المستحق للعبادت الا هو سبحانه اشهد ان محمدا رسول الله
ای اشهد انه علیه وعلی اله الصلوة والسلام رسوله سبحانه
ومبلغ عنه تعالی طریق العبادت فلا تکون العبادت اللایقة
بجناب قدسه تعالی الا ما هی ماخوذة من جهة تبلیغه ورسالته
علیه وعلی آله الصلوة والتحیة حی علی الصلوة حی علی الفلاح کلمتان لطلب
المصلی الی اداء الصلوة المودیة الی الفلاح الله اکبر ای اکبر من ان
یلیق بجناب قدسه تعالی عبادت احد لا اله الا الله ای انه تعالی لا
محالة هو المستحق للعبادة وان لم تصدر العبادت من احد ما هی لایقة
بجناب قدسه تعالی بزرگی شان نماز از بزرگی این کلمات که موضوع
است از برای اعلام نماز است باید دریافت   سالی که نکو
از بهارش پید است   اللهم اجعلنی من المصلین المفلحین بحرمة
سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها

مکتوب سیصد و چهارم بمولانا عبد الحی صدور یافت دربیان
اعمال صالحه که در اکثر آیتهای قرانی وعده دخول بهشت منوط بآنها
ساخته است تعالی وتقدس و در بیان ادا شکر و دربیان بعضی از معالم و اسرار

بعد الحمد والصلوة بدان اسعدک الله تعالی تا مدتها تردد داشت
که ایا مراد از اعمال صالحه که حضرت حق سبحانه وتعالی در اکثر آیتهای قرآنی
وعده دخول بهشت را مربوط بان ساخته است جمیع اعمال صالحه است
یا بعض اگر جمیع است متعسر است کم کسی باتیان جمیع موفق شده
باشد واگر بعض است مجهول است وتعین نیافته آخر بمحض فضل
خداوندی جل سلطانه بخاطر رسید که مراد از اعمال صالحه ارکان
خمسه اسلام باشد که بنای اسلام برآنست امید است که اگر این
اصول پنجگانه اسلام بر وجه کمال ادا یابند نجات وفلاح نقد وقت
خود اینها فی حد ذاتها اعمال صالحه اند وموانع سیات ومنکرات
اند کریمه ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر شاهد این معنی است
وچون اتیان این پنجگانه اسلام میسر شد امید است که شکر ادا
یافت چون شکر ادا یافت از عذاب نجات حاصل آمد ما یفعل الله
بعذابکم ان شکرتم وآمنتم پس در اتیان این پنجگانه بجان باید کوشید
علی الخصوص در اقامت نماز که عماد دین است مها امکن بترک اولی
از اداب آن راضی نباید شد اگر نماز را تمام ساخت اصل عظیم از
اسلام بدست آورد وحبل متین از برای خلاصی حاصل کرد
والله سبحانه الموفق بدانکه تکبیره اولی در نماز اشاره باستغنا
وکبریائی اوست تعالی از عبادت عابدان واز نماز مصلیان وتکبیر
که بعد ارکانی اند سوز واشارات اند بعدم لیاقت ادای هر رکن از
برای عبادت جناب قدس او تعالی در تسبیح رکوع چون معنی
تکبیر ملحوظ بوده است در آخر رکوع تکبیر گفتن نفرموده بخلاف سجدتین

که باوجود تسبیحات آنها در اول وآخر تکبیر گفتن فرموده تا کسی
در وهم نیفتد که در سجود که در نهایت انحطاط وانخفاض است
وغایت تضرع تذلل وانکسار حق عبادت ادا می یابد از برای دفع
وهم هم در تسبیح سجود لفظ الاعلی اختیار افتاده وهم تکبیر مسنون
گشته وچون نماز معراج است بان کلمات مشرف شده بودند خواندن
فرموده پس مصلی را باید که نماز معراج خود سازد ونهایت قرب در
نماز جوید که قال علیه وعلی آله الصلوة والسلام اقرب ما یکون
العبد من الرب فی الصلوة ومصلی چون مناجی رب است
از شانه ومشاهده عظمت وجلال اوست تعالی در وقت ادای
نماز جای آنست که در وی رعبی وهیبتی پیدا شود از برای تسلی
او ختم نماز بتسلیمش فرموده وآنچه در حدیث نبوی آمده است
علیه وعلی آله الصلوات والسلام صد بار تسبیح وتحمید وتهلیل وتکبیر
بعد از نماز فرض در علم فقیر سر سخن آنست که در ادای نماز هر چه از
قصور وتقصیر واقع شده است به تسبیح وتکبیر تلافی آن باید نمود
واعتراف بعدم لیاقت وناتمامی عبادت خود باید فرموده
چون ادای عبادت بتوفیق او تعالی میسر شده است بتحمید شکر آن
نعمت باید بجا آورد ومستحق عبادت غیر او را نباید داشت امید است
که چون ادای نماز مقرون بشرایط وآداب واقع شود وبعد از آن
تلافی تقصیر وشکر نعمت توفیق ونفی استحقاق عبادت از غیر
او تعالی از صمیم قلب به این کلمات طیبه نموده آید آن نماز شایان
قبول خداوندی جل سلطانه گردد وصاحب آن نماز مصلی

تکرار ص

مسنون است در آخر نماز کلمات
که آن سرور علیه وعلی آله الصلوات
والسلام در شب معراج ... صح

و مفلح بود اللهم اجعلنی من المصلین المفلحین بحرمت سید المرسلین
علیه و علیهم و علی آلهم الصلوات و التسلیمات **مکتوب سیصد و نجم**
بمیر سید محب الله صادر یافت در بیان تمامی نماز و کمال آن و فرق
در میان نماز مبتدی و منتهی بانیا سب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی تمامی صلوة و کمال آن نزد
فقیر عبارت از اتیان فرایض و واجبات و سنن و مستحبات نماز است
که در کتب فقهیه بتفصیل بیان یافته است امری دیگر ورای این امور
اربعه نیست که در تمامی نماز انرا مدخلی باشد خشوع نماز نیز مندرج
در همین امور اربعه است و خضوع قلب نیز منوط باینها جمعی بعلم
این امور کفایت درزیده اند و در عمل مساهلت و مداهنت اختیار نموده
لاجرم از کمالات نماز قلیل النصیب گشته اند و جمعی دیگر اهتمام بحضور
قلب بحق سبحانه و تعالی داشته به اعمال ادبیه جوارح کم پرداخته اند
و اقتصار بر فرایض و سنن نموده اینجماعه نیز از حقیقت نماز آگاه نگشته اند
و کمال نماز را از غیر نماز جسته حضور قلب را از جمله احکام نماز
نشمرده اند و آنچه در خبر آمده لا صلوة الا بحضور القلب تواند بود
که مراد از حضور حضور قلب باشد باین امور اربعه تا فتوری در
اتیان امری ازین امور واقع نشود و ورا این حضور دیگر بفهم
این فقیر نمی درآید سوال چون تمامی نماز و کمال آن مربوط بآن امور
اربعه گشت امری دیگر ورا اینها در کمال آن ملحوظ نشد پس فرق در
میان نماز منتهی و نماز مبتدی بلکه نماز عامی که مقرون باتیان این
امور باشد چه بود جواب فرق از راه عامل است نه از راه عمل

اجر یکی

اجر یک عمل بواسطه تفاوت عمال متفاوت است عملی که از عامل مقبول
و محبوب بوقوع آید اجر آن اضعاف مضاعف است از آن اجری
که مترتب بر عمل غیر آن عامل باشد چه عامل هر چند عظیم القدر باشد
عمل او جزیل الاجر است ازینجا گفته اند که عمل ریای عارف بهتر از
عمل باخلاص مرید است فکیف که عمل عارف مقرون باخلاص بود
لهذا که حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه سهو حضرت پیغمبر را علیه
و علی آله الصلوة و السلام بهتر از صواب و عمد خود دانسته طلب
سهو او علیه و علی آله الصلوة و التحیة میفرماید الخ که میگوید یا لیتنی
سهو محمد آرزوی آن دارد که بکلیت خود سهو آن سرور باشد علیه
و علی آله الصلوة و السلام پس تمامی احوال و اعمال خود را کم
از عمل سهو آن سرور علیه و علی آله الصلوة و التحیة میداند و تمنای
تمام تمامی حسنات خود را در جنب سهو آن سرور علیه و علی آله
الصلوة و السلام مسالت مینماید عمل سهو آن سرور علیه و علی
آله الصلوة و السلام مثل سلام داون اوست علیه و علی آله
الصلوة و السلام بر دو رکعت نماز فرض چهار گانی بطریق سهو
کاروی پس نماز منتهی باوجود نتایج و ثمرات دنیوی اجر جزیل
اخرت بران مترتب باشند بخلاف نماز مبتدی و عامی ع
چه نسبت خاک را با عالم پاک شمه از خصایص نماز منتهی و امی نماید
از انجا قیاس نماید گاه هست که منتهی در نماز وقت قراة قرآن
و اتیان تسبیحات و تکبیرات زبان خود را در رنگ شجره موسوی
می یابد و قوی و جوارح خود را پس از الات و وسایط

بینند اند و گاهی می یابد که در وقت ادای نماز باطن و حقیقت
بتمام از ظاهر و صورت تعلق گسسته بعالم غیب ملحق شده است
و نسبت مجهول الکیفیه بغیب پیدا کرده و چون از نماز فارغ شده
باز رجوع نموده و بالجمله جواب از اصل سوال گوییم که اتیان امور
اربعه مذکوره بتمام نصیب منتهی است و مبتدی و عامی دور است
که باتیان این امور بتمام و کمال موفق شوند هر چند ممکن و جایز
است فانها لکبیرة الا علی الخاشعین و السلام علی من اتبع الهدی

مکتوب سیصد و ششم بمولانا صالح صدور یافته در ذکر بعضی
از مناقب و کمالات حقایق آگاه معارف دستگاه مخدوم زاده
کلان خواجه محمد صادق علیه الرحمة و الغفران و مخدوم زادهای
خورد مرحومی مغفوری محمد فرخ و محمد عیسی رحمة الله تعالی
علیهم و در خاتمه این مکتوب بیان فنای ارباب ولایت است
و در بیان آنکه این فنا در قرب نبوت هیچ در کار نیست و ما یناسب
ذلک

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اخوی
ملا صالح واقعات اهل سرهند را شنیده باشند فرزندی اعظمی
رضی الله تعالی عنه پیش از برادر خود محمد فرخ و محمد عیسی
سفر آخرت اختیار فرمودند انا لله و انا الیه راجعون حمد الله
سبحانه که او لاباقی ماند کار اخوت بر عطا فرمودند تا تلبیه را بهم
دادند خوش گفت من از تو روی نه پیچم گرم بیازاری که خوش
بود ز عزیزان تحمل خواری فرزندی مرحومی آیتی بود از آیات
اجل و علی و رحمتی بود از رحمتهای رب العالمین در سن بیست و چهار

سالگی آن یافت که کم کسی یافت باین مولویت و تدریس علوم
نقلیه و عقلیه را بحد کمال رسانیده بود حتی که تلامیذ ایشان بیضاوی
و شرح مواقف و امثال اینها را بقدرت تام درس دارند و حکایات
معرفت و عرفان و قصص شهود و کشف کشوف ایشان مستغنی است
از آنکه در بیان آرد معلوم شماست که در سن هشت سالگی به نهجی مغلوب
حال شده بودند که حضرت خواجه ما قدس سره معالجه تسکین حال
ایشان را بطعامهای بازار که مشکوک و مشتبه است مینمودند و میفرمودند
که محبتی که مرا بمحمد صادق است بهیچ کس نیست و همچنین محبتی که او را با ماست
هیچکس را نیست ازین سخن بزرگی ایشان را باید دریافت ولایت
موسوی را بنقطه آخر رسانیده بود و عجایب و غرایب آن ولایت
علیه را بیان میفرمود و همواره خاشع و خاضع و ملتجی و متضرع و متذلل
و منکسر بود و میفرمود که هر یکی از اولیای از حضرت حق سبحانه
و تعالی چیزی خواسته است و من التجا و تضرع خواسته ام از محمد
فرخ چه نویسد که در یازده سالگی طالب علم شده بود کافیه خوان
و به شعور سبق میخوانده و همواره از عذاب آخرت ترسان و لرزان
بوده و دعا میکرد که درین طفولیت دنیا دنیه را وداع نمایم تا از
عذاب آخرت خلاص شوم و در مرض موت یارانی که بیمار داری
آدمی کردند عجایب و غرایب ازوی مشاهده نمودند و کرامات
و خوارق از محمد عیسی تا هشت سالگی که مردم معاینه کرده اند چه نویسد
بالجمله جواهر نفیسه بودند که بودیعت سپرده بودند لله سبحانه الحمد و المنة
که امانات را باهل امانات تسلیم کرده و اکراه حواله نمودیم اللهم لا تحرمنا اجرهم

سالگی

ولا تفشا حجد هم بحرمت سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات
انسب از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است: بدانند که مقصود از فنا
که عبارت از نسیان ماسوی حق است سبحانه آنست که محبت و گرفتاری
ما دون حق او تعالی زایل گردد چه هرگاه ذات و صفات و افعال اشیا
از دید و دانش زایل گردند گرفتاری محبت اینها ناچار رو بزوال خواهد
آورد در طریق ولایت از برای زوال گرفتاری ما دون حق جل و علا
از نسیان ماسوی چاره نبود و در مدارج قرب نبوت در زوال گرفتاری
اشیا نسیان اشیا هیچ درکار نیست زیرا که در قرب گرفتاری باصل
که فی حد ذاته حسن و جمیل است نمیگذارد که از گرفتاری اشیا که فی
انفسها قبیح و غیر مستحسن اند نامی و نشانی باند اشیا که مستلزم اعراض
است از جناب قدس او تعالی وصف ذم پیدا کرده بود و چون گرفتاری
اشیا زایل گشت علم اشیا مذموم نشد علم اشیا چگونه مذموم بود
که اشیا همه معلوم حق اند جل سلطانه و علم اینها از صفات کامله است
اگر گویند که هرگاه علم ما دون حق جل و علا زایل نشود پس علم حق
جل و علا با علم ما دون حق جل شانه در یک وقت چگونه جمع شود پس
از نسیان ما دون او تعالی چاره نبود گوئیم علمی که باشیا تعلق می
گیرد از قبیل علم حصولی است و علمی که بحضرت حق سبحانه و تعالی تعلق پیدا
میکند مشابه علم حضوری پس هر دو علم در یک وقت جمع شوند
و هیچ محذور لازم نیاید محذور وقتی لازم آید که هر دو علم حصولی باشند
و آنکه گفتیم از قبیل علم حصولی است و مشابه علم حضوری زیرا که
آنجا نه حقیقت حصول است و نه گنجایش حضور علم حضرت حق سبحانه

قید

و تعالی که باشیا تعلق میگیرد حصولی نیست زیرا که حوادث را
در ذات و صفات او تعالی حضوری و حصول نیست و علم آن عارف
بر تو هی است از آن علم و علمی که متعلق بحضرت حق سبحانه بود
از احضوری نیز نمیتوان گفت زیرا که او تعالی بیدرکه از مدرکه
هم نزدیکتر است و علم حضوری نسبت بآن علم همچو علم حصولی است
نسبت بآن علم همچون علم حصولی است بالنسبت به علم حضوری
این معرفت وراء طور نظر عقل و فکر است من لم یذق لم یدرک
پس مقرر شد که علم اشیا منافی علم حق نشد جل و علا پس نسیان اشیا
هیچ درکار نباشد بخلاف طریق ولایت که زوال گرفتاری اشیا
آنجا بی نسیان اشیا متصور نیست چه در ولایت گرفتاری بظلال است
و گرفتاری ظلال را آن قدر قوت نیست که با وجود علم اشیا
گرفتاری اشیا را تواند زایل گردانید پس اول از نسیان اشیا
چاره نبود تا گرفتاری زایل گردد و این معرفتی است مخصوص باخص
درویش است و دیگری بآن تکلم نکرده الحمد لله الذی هدانا لهذا
و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق

مکتوب سیصد و هفتم بمولانا عبدالواحد لاهوری صدور یافت در بیان معنی کلمه طیبه سبحان الله و بحمده و ما یناسب ذلک

بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوة باید دانست
که عابد در وقت اداء عبادات هر چه از جنس حسن و کمال در عبادت
خود یابد آن همه راجع بتوفیق خداوندی است جل سلطانه
و از حسن تربیت و احسان اوست تعالی و هر چه از جنس

حسن و کمال در عبادت خود یابد آن همه راجع بتوفیق خداوندی
است جل سلطانه و از جنس تربیت و احسان اوست تعالی و هرچه
از جنس قصور و ناتمامی در عبادت خود یابد آن همه عاید بنفس اوست
و از شرارت جبلی او ناشی شده است و بجناب قدس او تعالی
در هیچ چیز از قسم نقص و قصور راجع نیست آنجا همه خیر و کمال است
و همچنین هرچه در عالم بوقوع می آید که از حسن و کمال آن راجع بجناب
قدس اوست تعالی و شر و نقص آن عاید بدایرهٔ ممکنات که قدم
راسخ در عدم دارد که منشاء هر شر و نقص است کلمهٔ طیبه سبحان الله
وبحمده بوجه ابلغ بیان آن دو امر میفرماید و کمال تنزیه و تقدیس
او تعالی مینماید از آنچه نه شایان جناب قدس او تعالی هست از شرور
نقایص و ادای شکر بعبارت حمد که راس هر شکر است میکند بر
صفات و افعال جمیلهٔ او تعالی و بر انعامات و احسانات جزیلهٔ
او سبحانه از اینجاست که در حدیث نبوی آمده است علیه و علی
آله الصلوات والتسلیمات که هر که این کلمهٔ طیبه را در روز یا در شب
صد بار بگوید هیچ یکی در عمل در آن روز و در آن شب با وی برابری
نجوید مگر آنکه مثل او این کلمهٔ طیبه را بگوید چگونه برابری جوید که عمل هر
و عبادت او ادای شکری است از شکرهای خداوندی جل سلطانه
که بر خیر و این کلمهٔ طیبه ادا یافته است و جز دیگر او که بیان تنزیه
و تقدیس او حق تعالی مینماید علاحده است فعلیکم بالتیان بهذه
الکلمة الطیبة کل یوم و لیلة مائة مرة والله سبحانه الموفق سوال
در حدیث نبوی آمده است علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات

سبحان الله وبحمده عدد خلقه و رضا نفسه و زنة عرشه و مداد
و مداد کلماته و آمده است سبحان الله ملاء المیزان و آمده الحمد لله
اضعاف ما حمده جمیع خلقه و قایل غیر از یکبار نگفته است و عدد
غیر از یک فرد بوقوع نیامده آنرا عدد خلقه چه اعتبار گویند
و رضا نفسه چه معنی گویند و زنة عرشه چگونه بود و مداد کلماته
چون راست آید و میزان را چگونه پر سازد و اضعاف ما حمده جمیع
خلقه چه معنی گفته شود گوئیم که انسان جامع عالم خلق و عالم
امر است هرچه در خلق و امر است در انسان است مع شی زاید
و آن هیئة وحدانی اوست که از ترکیب خلق و امر ناشی شده است
و این هیئة وحدانی هیچ کس را بغیر آدمی میسر نشده است و این
همه را بجو به الست بوغریب و انموذجی است بدیع پس حمدی که
از انسان بوقوع آید اضعاف حمد جمیع خلایق خواهد بود و علی
هذا القیاس حل سایر الاسولة پس مراد از جمیع خلق ما سوای انسان
باید داشت و اگر انسان را نیز داخل کنیم گوئیم که انسان کامل
چنانچه جمیع افراد عالم را اجزاء خود می یابد افراد انسان را نیز
اجزاء خود می یابد و خود را کل همه میداند بر این تقدیر حمد خود را
اضعاف حمد جمیع افراد انسان نیز خواهد یافت والسلام علی
من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله من الصلوات
اتمها و من التحیات اکملها. مکتوب سیصد و هشتم بمولانا فیض
بابی بتهی صدور یافت در بیان معنی حدیث نبوی علی صاحبها
الصلوة والسلام کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان

حبیبتان الی الرحمان سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم

بدان ارشدک الله تعالی قال علیه وعلی آله الصلوة والسلام
کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان
الی الرحمن سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم وجه خفتهما علی اللسان ظاهر
لقلة الحروف واما وجه ثقلهما فی المیزان وکونهما حبیبتین الی
الرحمن فان الجزء الاول من الکلمة الاولی یفید تنزیهه تعالی وتقدیسه
سبحانه عما لا یلیق بجناب قدسه عز وجل وابعاد جناب کبریائه
عن صفات النقص وسمات الحدوث والزوال والجزء الثانی من
تلک الکلمة یفید اثبات صفات الکمال وشیونات الجمال له تعالی
سواء کانت الصفات والشیونات من الفضائل او من الفواضل
وجعل الاضافة للاستغراق فی الجزئین یفید ثبوت جمیع التنزیهات
والتقدیسات وثبوت جمیع صفات الکمال والجمال له تعالی فی
ضمن الجزئین من الکلمة الاولی او جامع جمیع التنزیهات والتقدیسات
الیه سبحانه واثبات جمیع صفات الکمال والجمال له عز وجل وحاصل
جزئی الکلمة الثانیة اثبات جمیع التنزیهات والتقدیسات له تعالی
مع اثبات العظمة والکبریاء له عز وجل وفیها اشارت الی ان سلب
النقایص عنه تعالی لیس الا لاجل عظمة وکبریائه سبحانه فلا جرم یکون
الکلمتان ثقیلتین فی المیزان حبیبتین الی الرحمن وایضا التسبیح مفتاح
التوبة بل زبدة التوبة وخلاصتها کما حققت فی بعض المکاتیب
لیکون التسبیح وسیلة الی محو الذنوب وعفو السیات فلا جرم
یکون ثقیلا فی المیزان ومرجحا لکفة الحسنات وحبیبا الی الرحمن لانه

سبحانه یحب العفو وایضا ان المسبح الحامد لما نزه جناب قدسه
تعالی عما لا یلیق به واثبت صفات الکمال والجمال له تعالی فالمرجو
من الکریم الوهاب جل شانه ان ینزه المسبح عما لا یلیق به ویوجد
فی الحامد صفات الکمال کما قال تعالی هل جزاء الاحسان الا الا
حسان فلا جرم تکون الکلمتان ثقیلتین فی المیزان لمحو السیات
بسبب تکرارهما حبیبتین الی الرحمن بوجود الاخلاق الحمیدة بواسطتها

مکتوب سیصد و نهم بمولانا حاجی محمد فرکتی صدور یافت در
بیان محاسبه یومی ولیلی کما ورد حاسبوا قبل ان تحاسبوا

بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات میرساند که جمعی از
مشایخ کرام قدس الله تعالی اسرارهم طریقه محاسبه
اختیار کرده اند ودر شب قبیل نوم دفتر اقوال وافعال و
حرکات وسکنات یومیه خود را ملاحظه مینمایند وبه تفصیل
بحقیقت هر کدام وامی رسند تقصیرات وسیئات خود را تدا
رک بتوبه واستغفار والتجا وتضرع مینمایند واعمال وافعال
صالحه خود را راجع بتوفیق او تعالی ساخته بحمد وشکر خداوندی
جل سلطانه پیش می ایند وصاحب فتوحات مکیه قدس سره
از محاسبان بوده میفرماید من در محاسبه خود از مشایخ دیگر
افزوده ام وخطرات ونیات خود را نیز محاسبه نموده ام ویرد
فقیر صد بار تسبیح وتحمید وتکبیر قبیل نوم بر نهجی که از مخبر صادق
به ثبوت پیوسته است علیه وعلی اله الصلوات والتسلیمات
حکم محاسبه دارد وکار محاسبه مینماید گویا تکرار کلمه تسبیح

که مفتاح توبه است اعتذار و تکرار از تقصیرات و سیأت خود
می نماید و جناب قدس او را تعالی از آنچه از ارتکاب این سیأت
عاید بشاد ببو و تنزیه و تقدیس میفرماید چه مرتکب سیأت را
اگر عظمت و کبریائی جناب قدس حضرت آمر و ناهی ملحوظ و منظور
می باشد هرگز بعدم امتثال امر او تعالی اقدام نمی نمود و چون مبادرت
نمود معلوم شد که امر و نهی او را تعالی نزدیک مرتکب اعتدادی
و اعتباری نبوده امان نا الله سبحانه من ذلک پس تکرار کلمه تنزیه
تلافی آن تقصیر مینماید باید دانست در استغفار طلب ستر ذنب
است و در تکرار کلمه تنزیه طلب استیصال ذنب فاین هذا من
ذلک سبحان الله عجب کلمه است الفاظش در غایت قلت
و معانی و منافع آن در نهایت کثرة و تکرار کلمه تحمید شکر توفیق
خداوندی جل شانه بجا می آرد و ادای شکر نعم او تعالی میفرماید.
و تکرار کلمه تکبیر اشارت است بانکه جناب قدس او تعالی بلند
تر است از انکه این اعتذار و این شکر شایان آنحضرت جل
شانه باشد زیرا که اعتذار و استغفار او محتاج به اعتذار
و استغفار کثیر است و حمد او راجع بنفس او سبحان ربک رب
العزت عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین
محاسبان باستغفار و شکر کفایت می نمایند و باین کلمات قدسیه
هم کار استغفار حاصل می شود و هم شکر بجا می آید و هم ایمائی باظهار
نقص استغفار و شکر میسر میگردد ربنا تقبل منا انک انت السمیع
العلیم و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله و صحبه الطاهرین و سلم

مبادرت

و بارک علیه و علیهم اجمعین مکتوب سیصد و دوم بمولانا محمد
هاشم خادم صدور یافت در بیان جامعیت انسان و ببعضی
از اسرار غامضه که تعلق باین مقام دارد بسم الله الرحمن الرحیم
بعد الحمد و الصلوة مینماید که هرچه در انسان از کمالاتست همه مستفاد
از مرتبه وجوبست تعالت و تقدست اگر علم است مستفاد
از علم آن مرتبه است و اگر قدرتست نیز با خود از قدرت
آن مرتبه علی هذا القیاس اما کمال هر مرتبه اندازه آن مرتبه
است علم انسان در جنب علم واجب تعالی و تقدس حکم
مرده دارد که لاشی محض است نسبت به زنده که به حیوة
ابدی زندگی یافته باشد و همچنین قدرت انسان در جنب
قدرت واجب تعالی و تقدس حکم عنکبوت دارد که نساجی
بیت خود نماید نسبت بشخصی که بیک دمیدن او آسمانها و زمینها
و جبال و بحار پاره پاره گردند و هبا منثور شوند کمالات دیگر
را هم بران قیاس باید کرد این تفاوت هم تنگی عبارت گفته
می شود و الا چه نسبت خاک را با عالم پاک پس کمالات انسان
صورت کمالات مرتبه وجوب تعالت و تقدست گشت و این
کمالات بیش از مشارکت اسمی از کمالات آن مرتبه چیزی دیگر حاصل
نکرد و است ازینجاست ان الله خلق آدم علی صورته و معنی
من عرف نفسه فقد عرف ربه ازین بیان لایح میگردد هرچه در
نفس است اگرچه صورت است همانست که حقیقت آن در مرتبه
وجوب تعالت و تقدست حاصل است ازینجا سر خلافت انسان

٢٨

دریاب چه صورت شیٔ خلیفه شیٔ است و درین مقام زنا
دقه و مجسمه گمان برده اند که خدا جل سلطانه بصورت انسانست
و از بلی حزدی و جوارح انسانی را در ان حضرت جل سلطانه اثبات
نموده اند ضلوا فاضلوا اند الغفته اند که اطلاق صورت و مثل آن
در ان حضرت از قبیل تشبیه و تمثیل است نه بر سبیل تحقیق و تثبیت
چه حقیقت آن صورت ترکیب میطلبد و تبعض و تجری میخواهد
که منافی وجوب است و مانع قدم متشابهات قرآنی نیز از ظاهر معروف
اند و بر تاویل محمول قال تعالی و ما یعلم تاویله الا الله یعنی تاویل
آن متشابه را هیچ کس نمی داند مگر خدای عز و جل پس معلوم شد
که متشابه نزد خدای جل و علا نیز محمول بر تاویل است و از ظاهر
مصروف علماء راسخین را نیز از علم این تاویل نصیبی عطا میفرماید
چنانکه بر علم غیب که مخصوص باوست سبحانه خلص رسل را اطلاع
می بخشد آن تاویل را خیال نکنی که در رنگ تاویل ید است
بقدرت و تاویل وجه است بذات حاشا و کلا آن تاویل
از اسرار است که باخص خواص علم آن عطا میفرماید و باید دانست
که صاحب فتوحات مکیه و تابعان او میگویند که صفات واجبی تعالی
و تقدس چنانچه عین ذات واجب اند تعالی همچنین این صفات نیز
عین یکدیگر اند مثلا علم چنانچه عین ذاتست عین قدرتست نیز و عین ارا
دتست و عین سمع و عین بصر علی هذا القیاس سایر الصفات این سخن
نزد فقیر از صواب دور است زیرا که این سخن مبنی بر نفی وجود صفات
زایده است که خلاف مذهب اهل سنت و جماعت است چه صفات ثمانیه

بالنسبه بر وفق آرای این بزرگواران در خارج موجودند
ما ناکه توهم عینیت ذات و صفات واجبی تعالی و تقدس
ایشان را از ینجا ناشی شده است که تغایر و تباین آن موطن را
در رنگ تغایر و تباین این موطن خیال کرده اند و چون آنرا
در رنگ تباین و تغایر این موطن که ذات و صفات ما باشد
نیافتند و تمایز آنرا با تمایز این متشابه ندیدند لاجرم حکم
بنفی تغایر و تمایز نمودند و بعینیت یکدیگر قایل گشتند و ندانستند
که تمایز و تباین آن موطن در رنگ ذات و صفات واجبی تعالی
بیچون و بیچگون است و آن تمایز را با این تمایز نسبتی نیست الا در
صورت و اسم پس تباین و تمایز در ان موطن متحقق باشد
و ما در درک آن عاجز باشیم نه آنکه هر گاه درک نتوانیم
کرد و نفی آن بکنیم و مخالف اهل حق باشیم والله سبحانه
الملهم للصواب مکتوب سیصد و یازدهم بحقایق و معارف
آگاهی جامع علوم عقلی و نقلی مخدوم زادگی خواجه محمد سعید
سلمه الله تعالی صدور یافته در بیان اسرار غامضه
و حقایق نادره بطریق رمز و اشارت این اسرار تعلق
بحروف مقطعات دارد که از متشابهات قرآنی است
که علماء راسخین را از تاویل آن اطلاع داده اند اللهم
نامی دو جشمی است مربی ما : همچو الف رب حبیب خدا :
لام مربی خلیل الله است : میم ز تدبیر کلیم آگه است :
مبدا ارکار و بار حضرت کلیم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام حقیقت الفاست

حضرت کلیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بحقیقت میم است و بازگشت [illegible]

و مبداء معامله این حقیر نیز به تبعیت و وراثت همان
حقیقت الف لیکن بازگشت این حقیر بحقیقت هائی دو حیثیت
الحال مرجع و ملاذ من همین حقیقت هاست این حقیقت آنست
که تعبیر از آن بغیب هویت مینمایند و این حقیقت گنجینهٔ رحمت
است یک رحمت در دنیا بهن کرده اند و نود و نه رحمت که
برای آخرت ذخیره مانده اند مستقر و مستودع همه آنها همین
حقیقت است گویا یک چشمه آن مخزن رحمت دنیا است
و چشمه دیگر گنجینه رحمت آخرت صفت ارحم الراحمین ازین حقیقت
انباع مینمایند درین موطن ظهور جمال صرف است که شائبه
از جلال به آن راه نیافته است و دوستان را در دنیا هرچه
از قسم محنت و اندوه بدهند تربیت جمالی است که بصورت
جلال ظاهر شده است و دشمنان را در دنیا هرچه از جنس
نعمت و سرور بدهند ظهور جلالی است که بصورت جمال
وانموده اند هذا هو المکر الالهی جل سلطانه یضل به کثیرا و یهدی
به کثیرا و مبداء کار بار حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوة
والتسلیمات حقیقی است که فوق حقیقت الف است و همچنین
مبداء حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام همان حقیقت
فوقانی است غایت ما فی الباب حقیقت مبداء حضرت
خاتم الرسل اجمال آن حقیقت است و حقیقت مبداء حضرت
خلیل تفصیل آن حقیقت علیهما الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها
و بازگشت حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات والسلام

حقیقت الف است و بازگشت حضرت خلیل علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام حقیقت لام است بلی اجمال را بوحدت بیشتر
مناسبت است لاجرم بالف مراجعت میسر گشت که قریب
بوحدت است و تفصیل بکثرت بیشتر مناسبت داشت ناچار
بازگشت بلام که نزدیک بکثرت است حاصل آمد پس حضرت
ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام هم در مبداء کثیر البرکت
اند و هم در معاد و مرجع از اینجاست که سید البشر علیه و علی آله
الصلوة والسلام صلوة و برکة که مماثل صلوة و التسلیم مسألت
مینماید و در اسماء الله که رتبه اینها فوق رتبه اینها فوق رتبه صفات
رب حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات
اسم مبارک الله است تعالی شانه و رب این حقیر اسم مبارک
الرحمن است جل و علا و چون این حقیر را در مبداء تعین مناسبت
بحضرت کلیم است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام ناچار برکات
بسیار از آن حضرت باین حقیر رسیده است هر چند ولایت
این حقیر ولایت موسوی نیست اما از برکات آن ولایت
مملو است و ترقیات بسیار از آن راه نموده استفاده که
که این حقیر از آن ولایت نموده است از راه اجمال آن ولایت
است و استفاده فرزندی اعظمی علیه الرحمة از راه تفصیل آن
ولایت ولایت این فقیر که از ولایت موسوی استفاده است
شبیه ولایت رجل مومن است که از آل فرعون بوده و ولایت
فرزندی علیه الرحمة شبیه بولایت سحرهٔ فرعون است

و برکة حضرت خلیل الله علی نبینا و علیه الصلوة والسلام

که ایمان آورند مکتوب سیصد و دوازدهم بمیر محمد نعمان
صدور یافته در جواب اسوله که پرسیده بودند و در الحا
تحقیق اشارت سبابه است و آنچه مختار علماء حنفیه است
و در ان باب الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام
علی سید المرسلین و علی اخوانه من الانبیاء و المرسلین
و الملائکة المقربین و عباد الله الصالحین اجمعین صحیفه شریفه
که بمصحوب ملا محمود ارسال داشته بودند رسید فرحت وافر
رسانید پرسیده بودند که علمای گویند که زمین روضه متبرکه
که مدینه علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة از مکه معظمه
بزرگتر است با وجود مسجود بودن صورت و حقیقت کعبه
معظمه مر صورت و حقیقت محمدیه را علی صاحبها الصلوة و التحیة
زمین روضه متبرکه چون بزرگتر باشد مخدوما آنچه نزد فقیر
ثابت شده است آنست که خیر البقاع کعبه معظمه است بعد از ان
روضه مقدسه مدینه علی صاحب الصلوة و التحیة بعد از ان زمین حرم
حضرت مکه حرسها الله تعالی عن الآفات اگر علماء روضه متبرکه را
از مکه معظمه بهتر گفته باشند مراد از مکه معظمه سوای زمین کعبه مقدسه
مراد داشته باشند و ایضا پرسیده بودند در ماده تجویز اشارت
سبابه ملازمان مرحومی مولانای علم الله رساله نوشته اند فرستاده
شده است درین باب هر چه اشارت شود مخدوما احادیث نبوی
علی مصدرها الصلوة و السلام در باب جواز اشارت سبابه بسیار
وارد شده اند در بعضی از روایات فقهیه حنفیه نیز درین باب آمده

چنانچه مولانا در رساله ایراد نموده است و چون در کتب فقه حنفی
نیک ملاحظه نموده می آید معلوم می شود که روایات جواز اشارة
غیر روایات اصول است و غیر ظاهر مذهب است و آنچه امام
محمد شیبانی گفته کان رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
یشیر و نصنع کما یصنع النبی علیه و علی آله الصلوة و السلام ثم قال هذا قولی
و قول ابی حنیفة رضی الله تعالی عنهما از روایات نادر است نه از روایات
اصول فی الفتاوی الغرائب فی المحیط هل یشیر باصبعه السبابة من یده
الیمنی لم یذکر محمد هذه المسئلة فی الاصل و قد اختلف المشایخ فیه
منهم من قال لا یشیر و منهم من قال یشیر و ذکر محمد فی غیر روایة
الاصول حدیثا عن النبی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم انه کان یشیر
قال هذا قولی و قول قول ابی حنیفة رضی الله تعالی عنهما و قد قیل
انه سنة و قیل مستحب ثم قال فیها هذا ما ذکرها و الصحیح ان الاشارة
حرام و فی السراجیة و یکره ان یشیر بالسبابة فی الصلوة عند قوله
اشهد ان لا اله الا الله هو المختار و من الکبری و علیه الفتوی لان مبنی
الصلوة علی السکون و الوقار و فی الغیاثیة من الفتوی لا یشیر بالسبابة
عند التشهد هو المختار و علیه الفتوی و فی جامع الرموز لا یشیر و لا یعقد
و هو ظاهر اصول اصحابنا کما فی الزاهدی و علیه الفتوی کما فی
المضمرات و الولوالجی و الخلاصة و غیرها و عن اصحابنا انه سنة
فی خزانة الروایات من التاتارخانیة ثم اذا اخذ فی التشهد
و انتهی الی قوله لا اله الا الله هل یشیر باصبعه السبابة للید الیمنی
لم یذکره محمد رحمه الله فی الاصل فقد اختلف المشایخ فیه منهم

من قال لا یشیر و فی الکبری و علیه الفتوی و منهم من قال یشیر
و من الغیاثیه و لا یشیر بانسبابه عند التشهد هو المختار هرگاه
در روایات معتبره حرمت اشارت واقع شده باشد و
بر کراهت اشارت فتوی داده باشند و از اشاره و عقد نهی کرده باشند
و آنرا ظاهر اصول اصحاب گویند ما مقلد را نمیرسد که بمقتضای احادیث
عمل نموده جرأت در اشارت نمائیم و بفتاوای چندین علمای مجتهدین
مرتکب امر محرم و مکروه و منهی گردیم مرتکب این امر از دو حال خالی
نیست یا آنکه این علمای مجتهدین را علم احادیث معروفه جواز اشارات
اثبات نمی نماید یا آنکه عالم این احادیث میبودند اما عمل بمقتضای
این احادیث در حق این بزرگواران تجویز نمی کند می انگارد که
اینها بمقتضای آرای خود برخلاف احادیث و حکم بر حرمت و
کراهت کرده اند و این هر دو شق فاسد است تجویز نکند از آنکه سفیه
یا معاند و آنچه در ترغیب الصلوة گفته است که انگشت شهادت بر
داشتن در تشهد سنت علمای متقدم است اما علمای متاخر نهی کرده اند
از آنکه چون رافضیان درین غلو کردند سنیان ترک کرده اند
از برای نفی تهمت سنی برافضی مخالف روایات کتب معتبره است
زیرا که ظاهر اصول اصحاب ما عدم اشارت و عدم عقد است
پس عدم اشارت سنت علمای ما تقدم شد و وجه ترک
نفی تهمت نگشت حسن ظن ما باین اکابر دین آنست که تا زمانی
که دلیل حرمت یا کراهت درین باب بر ایشان ظاهر نشده است
حکم بحرمت یا کراهت نکرده اند هرگاه بعد از ذکر سنت و استحباب

اشارت گویند ما نذکر و الصحیح ان الاشارة حرام معلوم
میشود که ادله سنت و استحباب اشارت نزد این بزرگواران
بصحت نه پیوسته است بلکه خلاف آن بصحت رسیده و غایت
ما فی الباب ما را علم بآن دلیل نیست و این معنی مستلزم قدح
اکابر نیست اگر کسی گوید که ما علم بخلاف آن دلیل داریم گوئیم
که علم مقلد در اثبات حل و حرمت معتبر نیست و درین باب ظن مجتهد
معتبر است ادله مجتهدین را ادله و اوهن از بیت عنکبوت گفتن
بسیار جرأت نمودن است و علم خود را بر علم این اکابر ترجیح
دادن و ظاهر اصول اصحاب حنفیه را باطل ساختن و روایات معتبر
مفتی بها را برهم زدن و شواذ گفتن احادیث را این اکابر بواسطه
قرب عهد و وفور علم و حصول ورع و تقوی از ما دور افتادگان
بهتر میدانستند و صحت و سقم و نسخ و عدم نسخ آنها را بیشتر از ما
شناخته اند البته موجه داشته باشند در ترک عمل بمقتضای این
این احادیث صاحبها الصلوة و السلام و ما قاصر فهمان این قدر
می فهمیم که رواة احادیث در کیفیت اشارت و عقد اختلاف بسیار
دارند و کثرت اختلاف ایشان اضطراب در نفس اشارت
پیدا کرده است و از بعضی روایات مفهوم میشود که اشارت بلی
عقد فرموده اند و آنکه بعقد گفته اند بعضی روایت کرده اند که عقد و تحلیق
و سه بود و بعضی دیگر روایت کرده اند که عقد نیست و سه و بعضی
بقبض خنصر و بنصر و حلقه ابهام با وسطی اشارت سبابه روایت
کرده اند و در روایتی بجز وضع ابهام بر وسطی اشارت میفرمودند

و در روایتی آمده است که دست راست را بر فخذ چپ وضع کرده دست چپ را بر پای راست نهاده اشاره میکردند و در روایت دیگر است که دست را بر پشت دست چپ در رسغ و ساعد بر ساعد نهاده اشارت میفرموده‌اند و در بعضی روایات آمده است که قبض جمیع اصابع فرموده اشارت میکردند و از بعضی روایات معلوم میشود که اشارت بی تحریک سبابه بوده است و بعضی دیگر اثبات تحریک نیز مینمایند و ایضا در بعضی روایات واقع شده است که اشارت در وقت قرائت تشهد میفرموده‌اند غیر تعیین و در بعضی دیگر آمده است که اشارت در وقت تلفظ بکلمه شهادت بوده است و در بعضی روایات مقید بوقت دعا ساخته است که میفرموده یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک و چون علماء حنفیه در اثبات اشارت اضطراب رواة دیده‌اند فعل زائد در نماز بخلاف قیاس اثبات نمودند که مبنای صلوة بر سکون و وقار است و ایضا توجه اصابع بجانب قبله تا ممکن باشد سنت است کما قال علیه الصلوة والسلام فلیوجه من اعضائه القبلة ما استطاع اگر گویند که کثرة اختلاف وقتی مضطرب سازد که توفیق درمیان روایات ممکن نباشد در ما نحن فیه توفیق ممکنست زیرا که تواند بود که جمیع مرویات را در اوقات مختلفه کرده باشند گوییم که در بسیاری از روایات لفظ کان واقع شده است که نزد غیر منطقیان از ادوات کلیه است فلا یمکن التوفیق و آنچه از امام اعظم منقول است که اگر حدیثی مخالف

قول من یابند قول مرا ترک کنند و بر حدیث عمل نمایند مراد از آن حدیثی است که بحضرت امام نرسیده است و بنا بر عدم علم آن حدیث حکم بخلاف آن فرموده است و احادیث اشارت از این قبیل نیست احادیث معروفه‌اند احتمال عدم علم ندارند اگر گویند که علماء حنفیه بر جواز اشارت نیز فتوی داده‌اند پس بمقتضای فتاوی متعارضه بهرطرف که عمل نموده آید مجوز باشد گوییم که اگر تعارض در جواز و عدم جواز و حل و حرمت واقع شود ترجیح جانب عدم جواز راست و جانب حرمت را و ایضا شیخ ابن همام در رفع یدین گفته است که احادیث رفع و عدم رفع متعارض‌اند اما القیاس احادیث عدم رفع را ترجیح میدهیم که مبنای صلوة بر سکون و خشوع است که باجماع مطلوب و مرغوبست والعجب من الشیخ ابن الهمام انه قال وعن کثیر من المشایخ عدم الاشارة وهو خلاف الروایة والدرایة کیف نسبت التجهیل والتحمیق الی العلماء المجتهدین المتمکن بالقیاس الذی هو الاصل الرابع من الشرع وهو ظاهر المذهب وظاهر الروایة عند ابی حنیفة وهذا الشیخ قد ضعف حدیث القلتین بالاضطراب الحاصل من کثرة اختلاف الرواة فرزندی ارشدی محمد سعید درین باب رساله می نویسد چون به بیاض رسد فرستاده خواهد شد ان شاء الله تعالی و ایضا رسیده بود که از طالبان طریقه ایشان بهرطرف جمعی هستند در هیچ جا دلیری نکرده و بکس نگفته که سر حلقه باشد بهر چه اشارت شود هر کرا مناسب دانند فرمایند که سر حلقه جمعی باشد این امر بصلاح

مفوض است بعد از استخاره و توجه امر فرمایند و السلام علیکم
و علی من لدیکم مکتوب سیصد و سیزدهم بخواجه محمد هاشم
صدور یافته در حل اسوله که نوشته بود سوال اول انکه
کمالات اصحاب کرام مربوط بفنا و بقا و سلوک و جذبه بود یا نه
سوال دویم انکه در طریقه علیه نقشبندیه از ریاضات منع میکنند
و مضر میدانند و حال آنکه آن سرور علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات ریاضات شاقه کشیده اند سوال سیوم انکه این
طریق چرا بحضرت صدیق رضی الله تعالی عنه منسوب گشت
سوال چهارم انکه در یک مکتوب نوشته اند که طالب را
از ولایت موسوی بولایت محمدی بتصرف میتوان برد و
در مکتوب دیگر نوشته اند که شما را از ولایت موسوی بولایت
موسوی بولایت محمدی آورده وجه توفیق چیست سوال پنجم
انکه پیراهن پیش چاک باید پوشید یا پیراهن حلقه گریبان سوال
ششم انکه توجه نفی و اثبات با توجه احدیت چگونه جمع شود
سوال هفتم انکه چون نفی و اثبات بدل گفته شود لا را چرا فوق برند
و آله را الجانب یمین و در آخر این مکتوب بیان مراعات آداب
بر فرموده اند که ختم دفتر این مکتوبات را بهمین مکتوب سازند و عدد
سیصد و سیزده را رعایت کنند که موافق عدد پیغمبران مرسل است
علیهم الصلوات والتسلیمات و نیز عدد اهل بدر است رضی الله سبحانه
الله تعالی عنهم اجمعین و فرموده اند که در خاتمه این مکتوبات نقشی عرضه
داشتها که حضرت مخدومزاده کلان علیه الرحمة والغفران نوشته اند

نویسند تا خوانند با دعا و فاتحه ایشان را یاد کنند بسم الله
الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوات و تبلیغ الدعوات
به جناب اخوی خواجه محمد هاشم میرساند اسوله که طلب
حل آنها در مکتوب میر سید محب الله نموده بودند در جواب
آنها آنچه معلوم داشت نوشته فرستاد حاصل سوال اول انکه
قرب الهی جل سلطانه بحسب فنا فی الله و طی تمام مقامات جذبه
و سلوک است اصحاب کرام که بیک صحبت خیر الانام علیه و علیهم
الصلوات والتسلیمات از اولیای امت افضل گشتند آیا این همه
سیر و سلوک و فنا و بقا ایشان را در همان یک صحبت میسر می شد
یا مجرد همان یک صحبت افضل بود از تمامی سیر و سلوک و دیگر
فنا و بقا اصحاب کرام را بتوجه و تصرف آنحضرت بوده علیه و علیهم
الصلوات والتسلیمات یا بمجرد اسلام و نیز ایشان را علم بسلوک
و جذبه حالا و مقالا بوده یا نه و اگر بوده بچه نام میخواندند و اگر
طریق سلوک و تصرف نبوده پس اینها را بدعت حسنه توان
گفت بدانند که حل این مشکل منوط بصحبت است و موقوف
بخدمت مخفی که درین مدت کسی نگفته است بیک نوشتن چگونه
معقول شما خواهد شد اما چون سوال کرده اید از جواب گفتن چاره
ندارد بضرورت بوجه اجمال حل آن مینماید استماع نمایند قربی
که منوط بفنا و بقا و سلوک و جذبه است قرب ولایت است که اولیای
امت بآن مشرف گشته اند و قربی که اصحاب کرام را در صحبت خیر الا
نام علیه و علیهم الصلوات والسلام میسر میشد قرب نبوت است

و یعلم الله

که بتبعیت و وراثت ایشان حاصل میگشت درین قرب نه فنا است
نه بقا نه جذبه است نه سلوک و این قرب بمراتب از قرب ولایت
اعلی و افضل است چه این قرب اصالة است و آن قرب
قرب ظلیه شتان ما بینهما تا فهم هر کس بمذاق این معرفت
نرسد نزدیک است که خواص در فهم این معرفت بعوام
مشارک باشند ع که بو علی نوای قلندر بنواختی: صوفی بدلق
هر آنکه بعالم قلندر راست: آری اگر بذروه کمالات قرب نبوت
بر او قرب ولایت عروج واقع شود از فنا و بقا و جذبه و سلوک
چاره نبود که اینها مبادی و مقدمات آن قرب‌اند و اگر باین راه
رفته نشود و شاید براه قرب نبوت اختیار افتد فنا و بقا و جذبه
و سلوک هیچ در کار نباشد اصحاب کرام بشاه راه قرب نبوت
رفته اند که بجذبه و سلوک و فنا و بقا کار ندارند بیان این معرفت
از مکتوبی که بنام مولانا امین الله نوشته است طلب نمایند
و این فقیر هر جا در مکتوبات و رسایل خود نوشته است که
معامله من ماوراء سلوک و جذبه است و وراء تجلیات و
ظهورات است مراد ازان همین قرب است در ملازمت
حضرت خواجه خود بودم قدس سره که این دولت رو بظهور
آورده بود باین عبارت بخدمت ایشان عرض کرده بودم که من
امری ظاهر شده است که سیر انفسی نسبت بآن امر همچو سیر آفاقی
است نسبت بسیر انفسی زیاده برین عبارت در خود قدرت
تعبیر ازان دولت نمی یافتم بعد از سالها چون این معامله عجیبه بتفصیل

منفتح

خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحیة تحمل این بار
میفرمودند و هیچ خللی و فتوری در اعمال و افعال ایشان
واقع نمیشد با وجود گرسنگی قدرت بر محاربه با اعدا بنهجی
داشتند که قدرت سیر شکمان به عشر آن نرسد ازینجا بوده
که بیست کس از صابران بر دویست کس از کفار غالب
می آمدند و صد کس بر هزار کس غلبه مینمودند و جوع کشان
از غیر صحابه نزدیک است که در اتیان آداب و سنن عاجز
آیند بلکه بسا است که از عهده ادای فرایض بتکلف برآیند
بیقدرت درین امر تقلید اصحاب کرام نمودن در اتیان فرائض
و سنن خود را عاجز ساختن است منقولست که حضرت صدیق
رضی الله تعالی عنه تقلید آن سرور علیه و علی آله الصلوة
والسلام نموده صوم وصال اختیار کردند و از ضعف
و ناتوانی بی اختیار بر زمین افتادند آن سرور بطریق اعتراض
فرمودند علیه و علی آله الصلوات والسلام کیست از شما مثل من
من نزد پروردگار خود میتوته میکنم و طعام و شراب ازانجا
میخورم پس بیقدرت تقلید نمودن مستحسن نداشتند و اتفاقا
اصحاب کرام ببرکت صحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات از مضرتهای خفیه کثرت جوع محفوظ و مامون
بودند و دیگران را این حفظ و امن میسر نیست باش آنست
که کثرت جوع البته صفا بخش است جمعی را صفای قلب
می بخشد و جمعی دیگر را صفای نفس صفای قلب هدایت افزا

ونوربخش است وصفای نفس ضلالة نما است وظلمت افزا
فلاسفه یونان وبراهمه وجوکیه هند همه را ریاضت کرسنکی
صفای نفس بخشیده بضلالة وخسارت دلالت نمود افلاطون
بنجر واعتماد بصفای نفس خود نموده صور کشفیه وخیالیه
خود را مقتدای خود ساخته عجب ورزید وبحضرت عیسی روح
الله علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام که دران وقت
مبعوث شده بود نکرو یده وکفت نحن قوم مهذبون لا حاجة
لنا الی من یهذبنا اکر این صفای ظلمت افزامی داشت صور کشفیه
خیالیه سد راه او نمی کشتند واز وصول بمطلوب مانع نمی
امدند او بفطنه این صفای خود را نورانی یافت ندانست
که این صفای از پوست رقیقه اماره او نکذشته است
واماره او بر همان خبث ونجاست خود است بیش ازین
نیست که نجاست مغلظه را تبکر بغلاف رقیق نمایند قلب
که فی حد ذاته پاکیزه است ونورانی بروی زنکی از مجاورت
نفس ظلمانی نشسته است باندک تصفیه بحالت اصلی رجوع
مینماید ونورانی میکردد بخلاف نفس که فی حد ذاتها خبیث است
وظلمة وصف ذاتی اوست تا زمانیکه سیاست قلب بلکه
بمتابعت سنت است واتباع شریعت علی صاحبها الصلوة
والسلام والتحیة بل بمحض فضل خداوندی جل سلطانه مزکی ومطهر
نکردد وخبث ذاتی او زایل نکردد وفلاح در بود ازوی متصور
نیست افلاطون از کمال جهل صفای خود را که با ماره او تعلق

داشت در رنگ صفای قلب عیسوی انگاشت ناچار خود را
نیز مهذب ومطهر در رنگ او خیال کرده از دولت متابعت
او علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام محروم ماند وبدراع خسارت
ابدی منتسم کشت اعاذنا الله سبحانه وتعالی من هذا البلاء
وچون ان اذین مضرت در نهاد جوع کمنون بوده اکابران این
طریقه قدس الله اسرارهم ریاضت جوع را ترک نموده در
مطعومات بریاضت اعتدال ومجاهده توسط حال دلالت
نموده اند ومنافع جوع را با احتمال این ضرر عظیم الخطر ترک کرده اند
و دیکران منافع جوع را ملاحظه نموده چشم از مفاسد آن پوشیده اند
وبر جوع ترغیب نموده اند مقرر عقلاست که با احتمال ضرر منافع
کثیره را می توان کذاشت نزدیک باین مقاله است انچه
علما فرموده اند شکر الله تعالی سعیهم که اکر امری دایر باشد
میان سنت وبدعت ترک بدعت بهتر است از اتیان سنت
یعنی در بدعت احتمال ضرر است ودر سنت توقع منافع
پس احتمال ضرر را بر توقع منافع ترجیح داده ترک بدعت باید
نمود وپس عجب نباشد که در اتیان سنة ضرری از راه دیکر پیدا
شود وحقیقه این سخن آنست که ان سنت کویا موقت با آن
وقت است چون توقیت آنرا بواسطه دقت وخفا جمعی دریافته اند
مبادرت در تقلید آن نموده اند وجمعی دیکر از آن موقت دانسته
تقلید نورزیده اند والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال حاصل سوال
سیوم انکه در کتب اکابر این طریقه علیه است که نسبت ما بحضرت

صدیق منسوب نسبت بخلاف سایر طرق اگر مدعی گوید که اکثر طرق
با امام جعفر صادق میرسند و حضرت امام بحضرت صدیق منسوب
نباشند جواب انکه حضرت امام نسبتی هم از حضرت صدیق دارد
و هم از حضرت امیر رضی الله سبحانه و تعالی عنهما و با وجود اجتماع
این دو نسبت علیه در حضرت امام کمالات هر نسبت در ایشان
جداست و از یکدیگر متمیز است جمعی بواسطه مناسبت صدیقی
از حضرت امام نسبت صدیقیه اخذ نموده اند و به حضرت صدیق
منسوب گشته و جمعی دیگر بواسطه مناسبت امیری نسبت امیریه
را اخذ نموده بحضرت امیر منسوب گشتند این فقیر بتقریبی در
پرگنه بنارس رفته بود که انجا آب گنگ و آب جمن جمع‌اند باو
جود آن اجتماع محسوس میکرد که آب گنگ علیحده است و آب
جمن علاحده برزخی گویا در میان برزخی مانده اند که اب یکی بدیگر
خلط نشود و جمعی که بجانب اب گنگ واقع شده اند از همان آب
مجتمع اب گنگ می خورند و جمعی دیگر که بجانب جمن اند از آب
جمن میخورند اگر گویند که حضرت خواجه محمد پارسا قدس الله
سره در رساله قدسیه تحقیق نموده است که حضرت امیر چنانچه
از حضرت رسالت خاتمیه علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحیه تربیت
یافته اند از حضرت صدیق نیز تربیت یافته پس نسبت حضرت امیر
عین نسبت حضرت صدیق باشد و فرق چه بود گوئیم که با وجود اتحاد
نسبت تعدد خصوصیات محال بحال خود است یک آب بواسطه
تعدد محال خصوصیات متمیزه پیدا میکند پس رواست که نظر

این سلسله ... دیگر بحضرت صدیق منسوب نباشند

قدس سره

بخصوصیات هر یکی طریقی با و منسوب شود حاصل سوال چهارم
انکه در مکتوب ملا محمد صدیق نوشته اند که شخصی که استعداد و
لایت موسوی دارد معلوم نیست که صاحب تصرف او را
باستعداد او ولایت محمدی تواند اورد و در مکتوب درویش زاده
کلان قدس سره نوشته اند که شما را از ولایت موسوی بولایت
محمدی آورده وجه توفیق چه باشد جواب انکه در مکتوب ملا
صدیق واقع شده است که از ولایت موسوی بولایت محمدی
بردن معلوم الوقوع نیست در ان وقت علم بوقوع
این امر نبوده و بعد ازان که این امر را معلوم ساختند
و قدرت تغیر و تبدیل دادند نوشته که شما را ازین ولایت
بان ولایت برده زمانه متحد نیست تا تناقض متصور شود
حاصل سوال پنجم انکه پیراهن را صوفیان اینجائی پیش چاک
می پوشند و میگویند سنت اینست و بندگان حضرت میرزا [illegible]
حلقه میسازند تحقیق این حیثیت بدانند که ما هم درین باب توهم
تردد داریم اهل عرب پیراهن پیش چاک می پوشند و انرا سنت
میدانند و از بعضی کتب معتبره حنفیه مفهوم میشود که پیراهن
پیش چاک مردان را نباید پوشید که لباس زنان است امام
احمد و ابو داود از ابی هریره روایت کرده اند که پیغمبر فرموده است
علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات لعن الرجل تلبس لبس المراة
والمراة تلبس لبس الرجل فی مطالب المؤمنین ولا تتشبه
المراة بالرجال ولا یتشبه الرجل بالنساء فان کلا الفریقین ملعون

بلکه معلوم میشود که پیراهن پیش چاک لباس اهل دین واهل
علم نیست لهذا اهل ذمه را این لباس تجویز نموده اند در جامع
الرموز از محیط نقل میکنند فلا یلبس ای الذمی ما یختص باهل الدین
والعلم کالاردیة والعمامة بل قمیصا خشنا من الکرباس مجیبه
علی صدره کالنساء وایضا بقول بعض العلماء پیش چاک قمیص نیست
بلکه در عرف قمیص نزد ایشان آنست که بمنکبین چاک داشته
باشد فی جامع الرموز فی بیان کفن المراة وفی الهدایة بدل القمیص
الدرع وفرق بینهما ان شقه الی الصدر والقمیص الی المنکب
وقالوا انما التزاد ... نیز وفقیر صواب آن مینماید که چون مردان
در تشبه لباس زنان ممنوع گشته اند پس هر جائی که زنان پیراهن
پیش چاک بپوشند باید که مردان ترک تشبه زنان نموده
پیراهن حلقه گریبان بپوشند و در جائی که زنان پیراهن حلقه
گریبان بپوشند مردان پیراهن پیش چاک اختیار کنند در عرب
زنان پیراهن حلقه گریبان می پوشند مردان بضرورت پیراهن
پیش چاک پوشند و در ماوراء النهر و هند لباس زنان پیراهن
حلقه گریبان اختیار کنند میان شیخ عبد الحق دهلوی میگفت
که در حضرت مکه بودم دیدم که یکی از مریدان شیخ نظام نارنولی
پیراهن حلقه گریبان پوشیده طواف کعبه مینماید وجمعی از عرب از پیراهن او
زنان پوشیده است پس باعتبار عرف وعادت هم عمل عرب
بر صواب باشد و هم عمل هند و ماوراء النهر لکل وجهة اگر شنیده پیراهن
پیش چاک ثابت می شد علماء حنفیه لباس آنرا با اهل ذمه تجویز

تلبس را

هر گاه پیش چاک نباشد مردان پیراهن را

تعجب دارند که عباس

نمی نمودند و مخصوص باهل دین واهل علم مفید است و چون
زنان درین لباس پیش قدم شده اند لباس مردان تابع لباس
زنان نموده آمد حاصل سوال ششم آنکه چون از ابتدا توجه
طالبان این طریقه با حدیت صرف نسبت باید که بنفی واثبات آن
توجه جمع نشود زیرا که در وقت نفی توجه بغیر است جواب آنکه
توجه بغیر از برای تقویت و تربیت توجه احدیت است و مقصود
از نفی غیر حصول دوام آن توجه است بی مزاحمت اغیار پس
توجه نفی غیر منافی توجه احدیت نباشد و منافی توجه احدیت
توجه بغیر است نه توجه بنفی غیر شتان ما بینهما حاصل سوال هفتم
آنکه باید که هر ذکر که مبتدی این طریق بکام و زبان میگوید قلب
نیز همان بگوید آیا در نفی واثبات قلب تمام را میگوید یا نه اگر
تمام را میگوید پس صرف کردن لا بفوق و آله به یمین چگونه
است جواب آنکه قلب اگر تمام را بگوید چه نقصان دارد و لا را
بفوق برد و آله را بجانب یمین صرف کند و الا الله را بجانب
خود بکشد با آنکه نفی واثبات را درین طریق بتخیل میکند را نشد
بکام و زبان کاری ندارد تا مواطات قلب شرط قول نمایند
این دو سوال اخیر تمام از قبیل تشکیکات فخر رازی است اگر زیرکی
متوجه می شدند مندفع میگشت بقیة المرام آنکه بعضی از یاران
انجائی مکرر نوشته اند که خدمت میر درین ایام باحوال طالبان
کم می پردازند و گرفتاری بعمارت دارند و مبلغ فتوح بر عمارت
خرج میشود و فقرا بی نصیب می مانند این مقدمات را بر نهجی نوشته

بوده‌اند که شائبهٔ اعتراض از آنجا مفهوم میگشت و بوئی از انکار
می‌آید بدانند که انکار این طایفه سمّ قاتل است و اعتراض بر
افعال و اقوال این بزرگواران زهر افعی که بموت ابدی رساند
و هلاک سرمدی کم داند فکیف که انکار و اعتراض باید به پیر کرده
و بسبب ایذاء پیر شود و منکر این طایفه از دولت ایشان
محروم است و معترض بر ایشان همه وقت خایب و خاسر تا زمانی
که جمیع حرکات و سکنات پیر در نظر مرید مستحسن و زیبا نه درآید
از کمالات بهره نیابد و اگر یابد استدراج بود که عاقبت
آن خرابی و رسوائی است مرید با وجود کمال محبت و اخلاص
که به پیر دارد و اگر روز خود را به سر موئی گنجایش اعتراض
بر پیر یابد جز خرابی خود هیچ نداند و از کمالات پیر بی نصیب
بود و اگر فرضاً مرید را در فعلی از افعال پیر شبهه پیدا شود و
دفع نشود باید که اثر استکشاف بر نهجی نماید که از شائبهٔ اعتراض
پاک بود و از مظنهٔ انکار دور باشد چون درین وقت محق و مبطل
و ممتزج‌اند اگر احیاناً از پیر امری خلاف شریعت ظاهر شود باید
که مرید در آن امر تقلید پیر نکند و بحسن ظن هما امکن آنرا محملی
طلبد و وجه صحت خواهد و اگر وجه صحت پیدا نشود باید که در دفع
آن ابتلا بحضرت سبحانه و تعالی ملتجی و متضرع شود و بگریه و زاری
سلامتی پیر خواهد و اگر مرید را در هر حقی بر شبهه در ارتکاب امر
مباح پیدا شود آن شبهه را اصلا اعتبار نکنند هرگاه ملوک
جل سلطانه در اتیان مباح منع نفرموده مکلف باشد و اعتراض نموده

نموده دیگر

نموده دیگر را چه رسد که از نزد خود اعتراض کند بسیار از صحت
که در بعضی جاها ترک اولی اولی باشد از اتیان اولی در حدیث
نبوی آمده است علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات ان الله
کما یحب ان یؤتی بالعزیمة یحب ان یؤتی بالرخصة خدمت میر
چون قبضهای مفرط دارند و در ایام قبض اگر باحوال مریدان نیز
پردازند و تسلی خود به بعضی از امور مباحه نمایند چه جای اعتراض
است درین وقت عبد الله اصطخری از برای تسلی خود همراه
سگبانان بصحرا بشکار میرفت و بعضی از مشایخ درین وقت تسلی
خود بسماع و نغمه مینمودند والسلام علی من اتبع الهدی والتزم
متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات اتمها و اکملها
عرضه داشتها که حضرت پناهی مخدوم زاده کلان قدس سره
نوشته بودند عرضه داشت اول اینست عرضه داشت کمترین
بندگان محمد صادق بعرض اشرف میرساند که احوال و اوضاع
اینجا و دیمن توجهات علیه بجمعیت صوری و معنوی گذرانست مدتی
است که از طرف خادمان حضرت خاطرنگران و پریشان می‌بود
روز تحریر عریضه میان بدر الدین رسیده و خبر عافیت کامل
رسانید فرحت بیحد و مسرت بی اندازه روی نمود والحمد لله سبحانه
علی ذلک حمداً کثیراً قبله‌گاها حافظ بها والدین شب سیزدهم
ختم قرآن مجید کرد و از شب چهاردهم حافظ موسی شروع کرده است
پنج پنج سیپاره میخواند شب آینده که شب نوزدهم است ختم
میکند در عشرهٔ اخیر حافظ بها والدین قرار داده است که ختم

که ختم خواهد کرد حضرت سلامت شبی در نماز تراویح حافظ قرآن
میخواند که مقامی وسیع بس نورانی ظاهر شد گویا مقام حقیقة قرآنی
بود هر چند باین جرأت نمی تواند کرد و چنان معلوم شد که
حقیقت محمدی علی صاحبها الصلوة والسلام اجمال آن مقام است
گویا دریای عظیم را در کوزه در آورده باشند و آن مقام تفصیل
حقیقة محمدیست و اکثر از انبیاء و اولیا بر محل تقدر خود از بعض آن مقام
بهره دارند و از تمام آن مقام بغیر از پیغمبر ما علیه و علی آله الصلوة
والسلام نصیبی معلوم نشد و این حقیر نیز بهره یافت حق سبحانه
وتعالی بتوجهات علیه نصیبی کامل روزی گرداناد و تا هنوز این مقام
خوب واضح نشده است باقی احوال بجمعیت گذرانست و
درین ماه معظم خیلی برکت مفهوم میشود و اخوی محمد سعید اوضاع
هموار دارد و اوقات بجمعیت و بذکر میگذرانند یاران نیز
بذوق تمام حاضر میشوند و فقیر تا الحال چهار سیپاره جزوی بالا
حفظ کرده است تا روز عید ظاهر پنج سیپاره یاد کند وا
العبودیت عرضداشت دویم عرضداشت کمترین بندگان
محمد صادق بنده ده عرض میرساند که احوال و اوضاع اینجا
مستوجب شکر است خیریت ذات کعبه مرادات مع جمیع
خادمان و مخلصان مطلوب و مسئول است سرفراز نامه نامی و صحیفه
گرامی که مصحوب اسمعیل مرسل شده بود بمطالعه آن مشرف و مبتهج
گردید حق سبحانه و تعالی سایه عاطفت آن قبله عالمیان را بر کافه اهل
اسلام باقی و پاینده دارد بحرمت النبی الامی واله الامجاد علیه من

الصلوات اتمها ومن التسلیمات اکملها قبله گاها از خرابی احوال
خود چه نویسد که غیر از حسرت و ندامت بر حضور اعمال و تضییع
احوال ماضیه و حال سرمایه بدست ندارد و آرزوی آن است
که هیچ لحظه و ساعتی بخلاف رضای او تعالی و تقدس نگذرد
و آن میسر نه مگر آنکه توجه خادمان آن درگاه مددی فرمایند و دست
گیری نماید ع از کریمان کارها دشوار نیست ؛ الحمد لله والمنه
که تا حال همین توجه شریف بطریقی که آمر فرموده بودند استقامت
دارد و دران کم فتور راه می یابد بلکه روز بروز امیدوار ترقی
و تزاید است بعد از فجر و ظهر و عصر حلقه می نشیند و حافظها
والدین چون از ترددات فرصت می یابند قرآن نیز میخوانند
و این فقیر بعضی اوقات مقبوض است و دیگر مبسوط و قبض و
بسط و توجه و ذوق و آرام و جز آن تعلق ببدن دارد و از آن
تجاوز نمی نماید و لطایف بسته نه متوجه اند و نه غافل اگر متوجه
اند توجه آنها مثل علم حضوری نیست بلکه عین آن و توجه و ذوق
و مثل آن همه را داخل ظلال میداند و از ظل متجاوز نمی یابد
و لطایف اولا ببدن مختلط بودند و در نظر بصیرت غیر از بدن
امری دیگر مفهوم نمی شد چنانچه بحضور موفور السرور عرض کرده
بود الحال از بدن ممتاز در نظر می در آیند و هم مقام را مقام بقا
فهمیده اند و بعد از بقا باز یک نوعی از فنا ملطایف رو نمود خیال
معلوم میشد که بلی این فنا که بعد از بقا شود تمامی کار میسر نیست
و الحال چند روز است که مقبوض و معامله مستور گم است تا چه ظاهر شود

شود فاما تا حال توجه بعالم بنیامده است چون عرض احوال
ضروری بود بجند کلمه جرأة نموده قبله کاها فقیر هر شب حضرت
را بخواب می بیند الا ما شا الله سبحانه زیاده چه نویسد
که تا داخل تکلفات رسمیه است والعبودیت عرضه داشت
سیوم عرضه داشت کمترین بندگان محمد صادق بموقف
عرضه میرساند که این حقیر مدتیست که مقبوض ومغموم می بود
اخر الامر بمحض توجه اقدس عنایت خداوندی جل سلطانه
در رسید وبسطی عظیم روزی شود و دران بسط چنان معلوم
گشت که چنانچه سابقا یاد و توجه مثلاً از جانب این کس می بود
الحال هر چه هست از جانب اوست تعالی وتقدس و در
خود بیش از قابلیت قبول نمی یافت کالمرآة التی تطلع علیه
الشمس فاحترق بذلک الطلوع کل ظلمة وکدورة من البدن
واللطائف وحصل فیها کل نور وبرکة ینبغی فانشرح الصدر
واتسع القلب وصار البدن کله نورا مضیا الطف من الروح
والسر الذین کانا قبل ذلک ووجدت التجلی الاکمل من بین
اللطائف علی القلب فلما نظرت الی القلب ظهر ان فی القلب
قلباً آخر والتجلی علیه فلما نظرت الی قلب القلب ظهر ان فی
ذلک قلبا آخر والتجلی علیه وهکذا الی غیر النهایة فلم یظهر
قلب بسیط بلا قلب اخر فیه ولکن یتوهم الان انه ینتهی الی القلب
البسیط ولیس بمتیقن وعلم ان الحالات السابقة من هذه
الحالة بالنسبة الیها کانت کلها تکلفات صرفه وکان یخطر اسم

هذا المقام فی کتبتها لسوء الادب قبله گاها این همه کمترین
اثریست از آثار توجه اظهر کر بر تن من زبان شود
هر موئی یک شکر تو از هزار نتوانم کرد حضرت سلامت
آرزومندی دریافت ملازمت خادمان درگاه جز شرح
ده وجه نویسد شب و روز بلکه هر ساعت در تصور است
که کدام وقت نیک و ساعت خوش خواهد بود که این
مطلب اعلی ومقصد اغر بحصول خواهد پیوست و غیر از تمنا
وآرزومندی در تصور نمی آید حق سبحانه وتعالی باحسن
وجوه واوفق طرق این دولت عظمی میسر گرداناد
بحرمت النبی واله الامجاد علیه وعلی
آله من الصلوات اتمها ومن
التسلیمات اکملها والعبودیة
صورت اتمام یافت
بعون الله
سبحانه ورسوله واصحابه
تمت تمام شد
راقمه جامعه
فی ۱۰۹ه
ا



SNo (51)

NATIONAL MISSION FOR MANUSCRIPTS
MANUS DATA

Record No.	Organization/Individual:
Name of the Institution: Allama Iqbal Library, University Campus Srinagar	Communication Address: Allama Iqbal Library, University of Kashmir, Hazratbal, Srinagar
Personal Collection:	
Title of the Text: Maktoobat Majadad Alif Sani	Bundle No. .... Acc. No./Manuscript No. 6133
Other Title: X	
Author:	No. of Folios 415 Pages 393
	Size of Mss.
Commentary:	Material: Paper ✓/Palm leaf/birch bark/cloth/leather/other
	Missing portion:
Commentator:	Illustrations
Language: persian	Complete ✓/Incomplete
	Condition: Good ✓/bad/brittle/worm eaten/fungus stuck
Script: persian Nastaliq	Source of Catalogue: Descriptive/Hand list ✓/Alphabetical/Index Card
Date of Manuscript	
	Colour of Manuscripts: clean
Key words:	
	Remarks:
Subject:	